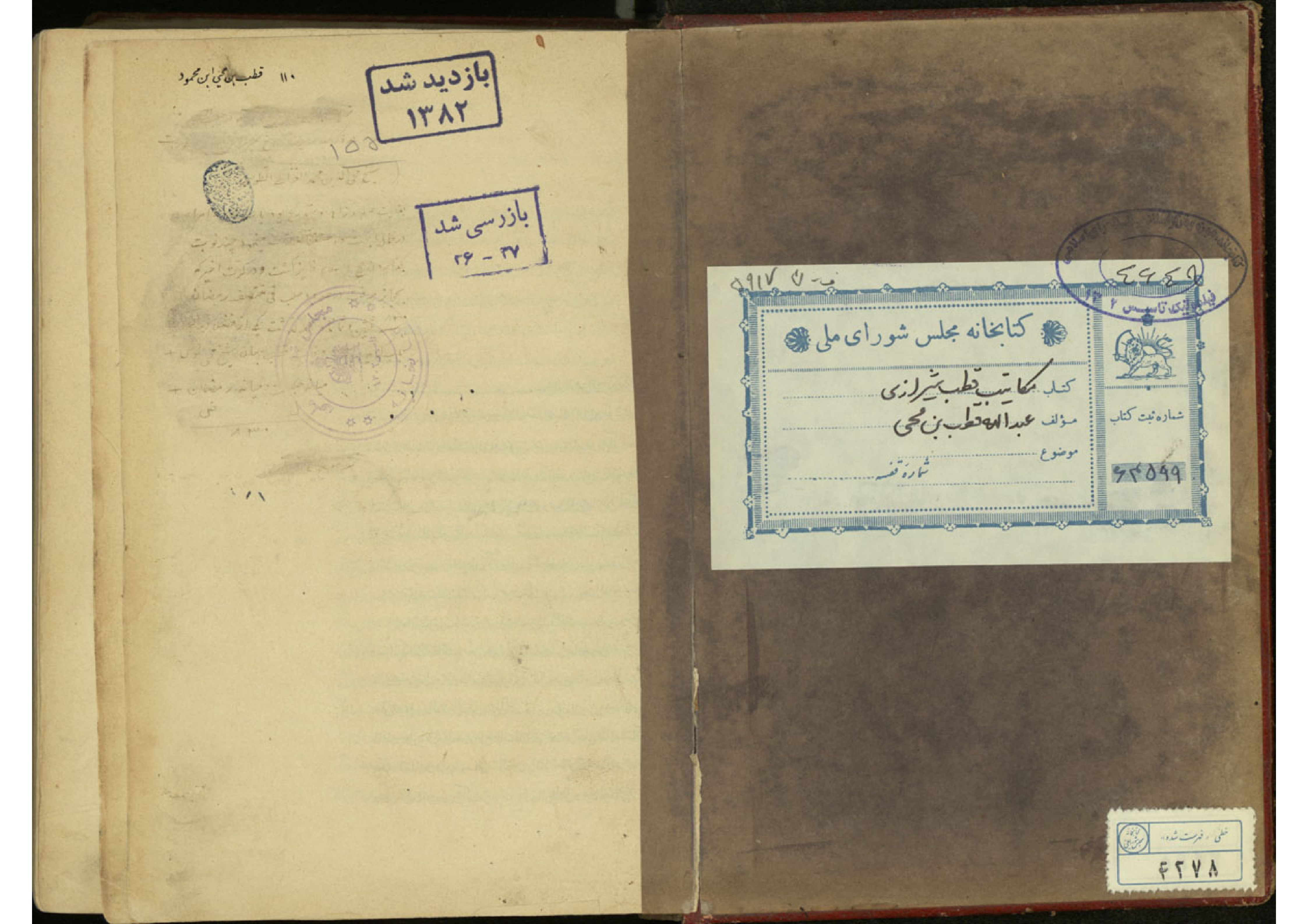
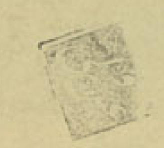


۱۱۰ قطب بن محیی ابن محمود
بازدید شد
۱۳۸۲
بازرسی شد
۲۶ - ۳۷
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب مکاتیب قطب شیرازی
مؤلف عبدالله قطب بن محیی
موضوع
شمارهٔ قفسه
شماره ثبت کتاب
۶۴۵۹۹
۴۲۷۸



مکتوب بذل الوجود

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی خص هذه الامة المرحومة بکمال حفظ الاسناد لیکمل لهم علی قواعد دینهم المتین الاعتماد والصلوة والسلام علی نبیه محمد هادی العباد الی ما فیه مصالح المعاش والمعاد وعلی آله واصحابه اصحاب العلم والرشاد ما تناوبت الایام واللیالی فی الانتقاص والازدیاد ثم التسلیم علی اخی فی الله ودعوی الی الله الواثق بالله الصمد الامیر افضل الملة والدین محمد **اما بعد** صورتی چند که نگاشته کلمات استفسار داشته بودند بعد از اطلاع بران آوازه وظایف شکر بتقدیم رسانید که خدای عز وجل در این وقت هستند بندگان که در چنین معانی سخن رانند و حب اطلاع بر معارف الله سر همت ایشان باشد نه همه بکر وفر [illegible] دارند و جز از آن میشمارند کما قال القائل **شعر** حیوة ثم موت ثم حشر حدیث خرافة یا ام عمرو فان الله تعالی یقول وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون وقال رسول الله صلی الله علیه وآله لا تزال طایفة من امتی قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک فلله تعالی الحمد علی انتهاج مناهج السالکین [illegible] هدی الصالحین واحیاء سنن السالفین واقامة شعائر الدین بارک الله علیه وعلی اخواننا اجمعین وثانیا مراسم تضرع وابتهال بجای آورده و از خدای عز وجل

جواب بر وجه صواب در خواست تا در آنچه گوید مرحوم باشد منه حکم و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب نخست استفسار فرموده بودند که سبب تلون آدمی چیست و علاج آن چگونه است و ازالة آن بالکلیة ممکن است یا نه جواب سبب تلون آدمی آنست که آدمی مجموعی بر جمیع قوی عالم آفریده اند و از همه چیز سرشته در نهاد او نهاده اند تا اثر آن را و پیدا باشد در آینه وجود خلاف تمام ایشان که برای آن مخلوق گشته ایشان را که چون آن قوی از عالم آمدند و حقیقت آدمی در این جهان غریب آمده والغریب کالاعمی ایشان مهتدی نرفته بطرق این جهان و در ابتدا احوال غلبه مستولی ایشان است و روح قالبی که متحد و مستانس با ایشان بیباکی بیشتر خادم و اسیر ایشان میآید و زبونی آن قوی مختلف و آنکه قوی را مدد ها است از خارج هر قوتی که مدد خارجی بیشتر یافت غالب می آید و حکم من غلب سلب روح را در کار خویش استعمال میکند و مثل روح بنفسه مثل رجلا فیه شرکاء متشاکسون است مثلا اسیر پلنگ غضب است لحظه در کار شهوت شد زمانی زیر دست سگ حرص است و هکذا و چون روح مدتی در این جهان بود و کم کم آشنائی شد و وحشت غربت از وی زایل گشت خاصیت ذات خویش میکند و عهود اولیه خود یاد می آید و داعیه تملک قوی جسمانیه در وی باز پدید میکند و پادشاهی خویش باز میجوید و لمعان این نور در وی مسمی است بعقل و در ما در این بر تفاوت باشد بحسب تقدیر و کتاب حجاب و کثرت و قلت و چون با نیفار [illegible] بر وفق الحرب سجال گاه غلبه او را است و گاه قیام بجانب آن که ملایم جهان اعلی و سرشت اینی مالک خود شده است و نماید مرحمت استیلاف خیرات و گاه غلبه قوی جسمانیه را است و آن هنگام مستعمل است بر جهانی که ملایم جهان ادنی است و رسم و آئین شهرستان تن است و هی المستلذات شهر اوان چه روح را معین است بر ظهور ذات او و بروز خاصیات او ذکر عالم اعلی است و تامل در عجایب ملکوت و تشویق نفس بسوی تجلی با آن و ایثار محبت آن بر

از این نوع که هیأت قدسیه در ایشان متمکن گشته و اجتناب از عجب باز مانده‌اند که از قوی
جسمانیه اند و تقید نفس بشبهه و فاسق چنانچه قوی جسمانیه را بدها است از خارج قوه
روحانیه را نیز بدها است از عالم علوی چون عنان عنایت الهی معطوف گردد به بعضی [illegible] کسی
بالکلیه از عالم رجس و تطهیر او از ادناس جسم تبرا [illegible] امداد ابد چنان شود که روح [illegible]
خاصیت خویش ظهور کند و قوی جسمانیه را بالتمام در تحت سلطان خویش در آورد
و هر یک را در مقام خویش بکار خود باز دارد چنانچه هیچ یک از مقام خویش که مرتبه اوست
تجاوز نتوانند کرد و نکنند و چون خلق باین مقام حاصل کرده خلافت روح در عالم
صغیر مقرر شود و مقام کمال شخص او مسلم گردد و اگر خلافت در عالم کبیر از وی مقصود باشد
اسباب تکمیل وی را دهند و بمقام هدایت باز دارند تا چگونه ما یکون [illegible] دیگر پرسیده بودند
که سبب حب مال و اولاد و ازدواج و میل نفس [illegible] چیست و طریق دفع آن چگونه است
جواب اصل میل با اینها منشأش [illegible] است که بمقتضای حکمت الهی در نهاد انسان نهاده
شده و حفظ بنیه نوعی و شخصی بدان منوط گشته مادام که سلطان روح غالب است
قوی را از حد و حد خود تجاوز ممکن نیست میل با اینها جز بقدر واجب نیست اما هر گاه
که سلطان روح عاجز است شان هر قوت آن است که روی باستیفاء تمام مقتضی خود آورد
و سایر قوی را از اعمال خاصه خود معزول داشته بسبیل استتباع مشغول مقتضی خویش
سازد هر اینه افراط در این امور لازم می‌آید و از حد اعتدال تجاوز دست میدهد پس
خلاصی از این تفویض سلطان روح باشد و استیلاء و تسخیر قوی جسمانیه و طریق این [illegible]
جواب سوال اول مذکور شد دیگر پرسیده بودند از سبب غفلت آدمی از کار حق با ظهور آثار
سبحانه و تهاون او در ادای شرع با وجود ایمان بحشر و حساب و طریق ازاله این غفلت
جواب مادام که قوی جسمانیه مطیع سلطان روح‌اند و هر یک در جای خویش قرار گرفته و بکار
خویش مشغول مملکت بدن آرمیده است و مطمئن هر نوری که از غیب لامع میشود و هر ندائی که از

وادی

وادی عجب میرسد سری را مسموع میگرداند اما هر گاه که قوی جسمانیه از تحت سلطان
روح بیرون اند و شهرستان بدن پر آشوب و غوغا است و از حرکات خارجه از
اعتدال ایشان تمام مملکت دود و غبار گرفته ظلمات بعضها فوق بعض اذا
اخرج یده لم یکد یراها روی می‌نماید تا دیدهای بینا نمی‌بینند و گوشهای شنوا
از فرط دهشت و بهت و تضاد در اصوات و تقارع حرکات نمی‌شنود لهم قلوب
لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها پس طریق
ازاله این غفلت تسکین قوی جسمانیه است و منع ایشان از حرکات مضطربه و رد
هر یک با مقام خویش به اظهار سلطان روح بهمان طریق که سابقا مذکور شد
و تهاون بطاعت و اقتراف معصیت در چنین حال دست میدهد که ظلمت و غبار
از حرکات خارجه قوی جسمانیه متواتر میشود و نور ایمان که اثر تابش جوهر
روح است در تحت اغطیه آن مستتر و متواری میگردد که ورد فی الخبر لا یزنی
الزانی حین یزنی و هو مؤمن ای ظاهر الایمان هر کس که سلطان روح او دائم
قائم باشد و قوی جسمانیه او همیشه در مقام خویش واقف و بکار خود مشغول
قطعا از وی معصیت صادر نگردد و از ذکر خدای عز و جل فترت او را روی
ننماید و صفت یسبحون اللیل و النهار لا یفترون داشته باشد دیگر پرسیده
بودند از طریق تحصیل معرفت و محبت و غایت آن جواب فکر لطیف معد حصول
معرفت است و فکر لطیف عبارت است از تجرد [illegible] و انتظار الهام
در مظان آن بی زیادتی اتعاب قریحه و تقیید نفس بخلوه و تنهائی ثمر آن نسبت با عالم
غیب و چون با این دو مجموع و ضمن منضم گردد تمام مراد بحصول رسد باذن
الله عز و جل دیگر پرسیده بودند که امری جامع هست که آدمی دست بآن زند [illegible]
و از تشعب طرق خیر مستغنی شود جواب بذل وجود جامع همه طاعات است و مثل آن

مثل محتوی است که از ذخایر و اموال خویش هر تحفه ظریف و هدیه شریف پیش
محبوب کشد چون نگاه کند هر انچه پیش کشیده پیش نکشیده چون چنین بیند
خود را پیش کشد و قصه کوتاه کند چه بعد از انکه او ملک محبوب شد هر چه از آن او بود
ملک او گشت لیکن مفصلا از او مستوجب او سازد اکنون این پیشکش است که بر همه
بر همه پیشکشها همچنین مرید سالک هر چند بذل قوی و معانی خویش در راه
خدای عز و جل میکند چون نگاه میکند انچه مانده پیش از انستکه انفاق
کرده خیره این دل او را از سلوک این راه دور و دراز و پیمودن این سیر
که هر چند میرود چون قوم موسی ع همچنان بر جای است سرد میسازد و تیر تیغ
زده هستی خود را پیش میکشد و خلاص میشود و نشان بذل وجود انستکه
بهستی خدای قناعت کند از هستی خویش گوید چون خدای هست تو هم
باش خواهی مباش و بارادهٔ خدای قناعت کند از اراده خویش گوید چون انچه اراده خدا است
حاصل است انچه اراده تو است خواهی حاصل باش خواهی حاصل مباش و بعزت
خدای قناعت کند از عزت خویش گوید چون خدای عزیز است تو خواهی عزیز باش
خواهی ذلیل و بقدرت خدای قناعت کند از قدرت خویش گوید چون خدای قادر
است تو خواهی قادر باش خواهی عاجز و چون بنده بذل وجود با تیغ تیر بکند خدای
عز و جل این اخلاص و محبت از وی بپسندد و او را هستی عطائی بخشد که بزبان آن
هستی تسبیح خدای باشد و از کانش لطف خدای انگاه هر کاو طاعت کرد در عبادات
حقیقیه و معاملات قدسیه که از اغراض و رعونات و تکلفات باشد ایشان یکی
نماید و خدا را بخدای بشناسد و خدا را بخدای پرستش کند طاعت پاکیزه و عمل
پذیر غفران باشد اللهم ارزقنا و اخواننا اجمعین دیگر پرسیده بودند که بندهٔ
عاجز در سلوک چه اولی است که او را از معنی منفلید بر بصیرت و تحقیق سازند چه که

اول

اول چیزی که بندی طالب انستکه خود را تسلیم منتهی واصل گرداند و تدبیر و تصرف
خود را اصلا دخل ندهد و نسبت با او کالمیت بین یدی الغسال باشد و اگر منتهی
بچنین منتهی نشود در عالم گردد و چنین کس جوید تا از زمان که بیابد برای انکه طریق
وصول منحصر است در تربیت مرشد و جذبهٔ الهیه و طریق جذبه از اکتساب بشر خارج است
و دخل با این کس ندارد انچه اختیار عبد در آن دخل دارد طریق استرشاد است و
جستن مرشد و تسلیم او شدن چون بیابد دیگر پرسیده اند که اگر دشمن او خود است
سبب دشمنی او با خود چیست و اگر نفس و شیطان دشمن اند ایشان از ایشان چه خواهند
او چه مقصود است و طریقه رفتن با این دشمنان چیست جواب دشمن اینکس نفس
است و شیطان و نفس عبارت از صفات و قوتهای جسمانیه که چون بر حقیقه شخص
که روح قدسی است مستولی شده چنانچه بجای او شده او را مستتر به نفس که قریم است بجمع
و سبب عداوت او با روح که نفس انستکه در ظهور روح و تحقق سلطان او مقتضیات
مقتضیات او واست و لجیفه سالک در ریب ما او در بدایت حال کفت او است از
مقتضیات او و ذکر او جهة اظهار سلطان روح ابلغ الکف و الکسر تا نهایت که بعقا
کمال رسد و سلطان روح قاهر شود بدلیل او در حد اعتدال بیرون از خود آمده گردد
با این نهایت رسد ذالک فضل الله یوتیه من یشاء و سبب عداوت ابلیس لعنه الله
ادمی برای خلافت عالم مخلوق گشته و مقتضی خلافت استیلا و تحکم است بر تمام
اجزاء عالم که ابلیس یکی از آنست و او چون مخلوق از نار است بر زیر دستی صبر نتواند
کرد و زیر دستی نمیجوید هر اینه او را با کسیکه بر او زیردستی جوید نزاع خواهد بود
و لجیفه سالک آنستکه بمقاومت او کوشد و مفاتیح ذکر بر زند بنفیه خود که مستمع
الهی است نفد تا آن نور ظهور کند و نار ابلیس را منطفی سازد قال بعض العارفین
اذا تمکن الذکر من القلب فان دنا منه الشیطان صرع کما یصرع الانس اذا دنا منه الشیطان

فتجمع علیک الشیاطین فیقولون ما لهذا فیقال قد ستره الانس برحمة الله ولحق ذلک
المقام وبلغت غایة المرام ان ربی لطیف لما یشاء انه هو العلیم الحکیم بسم الله
الرحمن الرحیم من اقل عباد الله قطب ابن محیی الدین ولحق فی الله ثم الخلیل الجلیل الذی
الصدیق الشیخ المهدی ایده الله ثم وانتم به در مکتوب سابق
التماس ذکری فرموده بودند که مواظبت بران موجب شور قلب و رفع وسوسه
واعراض از فانیات باشد و از کیفیت رسیدن بوظایف قلبی و بدنی و ادب با خدای
عز وجل و رسول او و سلف ماضین و سایر عباد الله الصالحین استکشاف
نموده مواظبت بر ذکر لا اله الا الله بشرط ملاحظه معنی ان و نفی ماعداه ان از خاطر
ذکر متواتر متوالی بزیادتی و رفع صوت بان بسیار سود مند است و مواظبت
برین دعاء نبوی که مذکور خواهد شد منظر اثار مذکوره است و هو هذا اللهم ارحمنی
بترک المعاصی ابدا ما ابقیتنی وارحمنی ان اتکلف ما لا یعنینی وارزقنی حسن النظر فیما
یرضیک عنی اللهم بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام والعزة التی لا ترام
اسئلک یا الله یا رحمن بجلالک ونور وجهک ان تلزم قلبی حفظ کتابک کما علمتنی
وارزقنی ان اتلوه علی النحو الذی یرضیک عنی اللهم بدیع السموات والارض ذا
الجلال والاکرام والعزة التی لا ترام اسئلک یا الله یا رحمن بجلالک ونور وجهک
ان تنور بکتابک بصری وان تطلق به لسانی وان تفرج به عن قلبی وان تشرح به
صدری وان تغسل به بدنی فانه لا یعیننی علی الحق غیرک ولا یؤتیه الا انت ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و از حفظ قران که در دعا مذکور است قصد مجرد حفظ معنی
نکند بلکه اخذ بان و عمل بان چنانچه در حدیث تنبیه فرموده کذلک اتتک
ایاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی اما استکشافات باقیه پوشیده نیست که شرح
تفصیل ان مجالی وسیع میخواهد و مطاوی طوامیر را می گنجاند بلکه چند مجلد آن

استیفاء ان نتوان کرد اما بمقتضی ما لا یدرک کله لا یترک کله اشارتی اجمالی بجمله
کافی از ان درین مجال میشود انشاء الله تعالی ثم ان ادب با خدای عز وجل در چهار چیز باشد
در اعتقاد و در حال و در عمل ادب در اعتقاد آنست که انچه اخبار نبویه
شواهد عقلیه و دلایل بران کرده از صفات العلیا جمال نماید از ان تعطیلا و تجریدا
اقدام ننماید بران تشبیها و تحدیدا الا ما الحد ولا اجا الحد بل تصدیق فی تعظیم لیس کمثله
شیء و هو السمیع البصیر و دل را نگاه دارد از انکه اندیشه در ذات و صفات خدای عز و
جل و طلب تحصیل و تکییف ان بلکه صرف اندیشه در استخراج دقایق حکمت که در منتهای
صنع رحمت کشته و دلایل قدرتی که در نواحی و اقاصی مبدعات مودع شده نماید
و ادب در حال آنست که با نچه رسد از حلو و مر قضا راضی باشند و در عظمت و کبریا
کار ازو رجاء قدس الهیات اصلا طمع نکند و بد و دیگر و مسکنت قیام نمایند
با خدای عز وجل کار ندارد و علاوه بر جاده بندگی باشند و همیشه خاشع و متضرع باشند
از خشیت خدای عز وجل مانند کسیکه در مجلس اعظم ملکی حاضر باشد و اشد خوف
و هیبتی بروی نشسته چه ملک الملوک همیشه حاضر و ناظر است کما قال رسول الله
صلی الله علیه و اله ان الذی تدعون بینکم و بین اعناق رکابکم وقال الله تعالی ما
یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم الآیه و ادب در عمل آنست که بر هر چه اذن
خدای عز وجل انشا از ادرجا نکرد از ان منع کرده ببند یاد رجا نکرد باذن امر کرده ببند
و مکروه شمارند که با وجود حدثان از حضرتش و ابتلاء بهجران از قربتش توسع در لذات
و مرادات نمایند بلکه همه ارزه ها را از خوف خشیت در ربند نه و شامه از استشمار روایح
طیبه باز دارند و از مقارنة ازواج دوری جویند و برکشتگی و تشنگی روز باشند
شوقا الی نعیم الله ثم وحنینا الی کریم جواره و نفی بذالک القیام و پیوسته قدم را گسا
و نجز و افتقار خویش در حضرت عرضه دارند در رکوع با خشوع و سجود با بذل مجهود بنشسته

رسانند و نعوذ به من الشقاوة و بر بندگان خدای عز و جل مهربان باشند تشنه ایشان را
سیراب کنند و گشنه ایشان را طعام دهند و جاهل ایشان را تعلیم کنند و عالم ایشان را تعظیم
نمایند و من ههنا ننتقل بنا الکلام الی وظیفة الادب مع الانبیاء صلوات الله و سلامه
علیهم و السلف الماضین و سایر عباد الله المؤمنین فنقول ادب با پیغمبران خدای صلوات
الله و سلامه علیهم آنست که با ایشان ایمان آورند و تصدیق و تسلیم ایشان شوند و متابعه
ایشان کنند و ایشان را مباین سایر بشر دانند در مرتبه کما قال الله تعالی ما کان محمد ابا
احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و قال رسول الله صلعم انی لست کاحدکم
الحدیث و محبت ایشان را مقدم دارند بر محبت مال و اهل و نفس کما قال النبی ع
اولی بالمؤمنین من انفسهم و هر گاه که نام ایشان برند یا شنوند درود و سلام فرستند
و ادب با سلف ماضین و ائمه متقین رضوان الله علیهم اجمعین آنست که با ایشان کینه
نکنند و بحکم خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم فضیلت ایشان را
مسلم دارند و ایشان را بواسطه قرب عهد به نبوت و طراوت فیض در ان ایام اوفر نصیب از
خدای عز و جل و اعلم باحکام دین و در اصول و فروع متابعت ایشان کنند تا در ورطه
بدعت نیفتند که هر کس از پیغمبران خدای تعالی صلوات الله و سلامه علیهم سر کشید در
گمراهی کفر افتاد و هر کس که از خلفای ایشان و ائمه که وارثان علوم و احوال ایشانند سر کشید
در گمراهی بدعت افتاد و باید که چون نام ایشان برند رضوان بر ایشان دهند و رحمت
فرستند و ادب با سایر اولیاء الله آنست که محبت و ارادت با ایشان استوار دارند و ایشان را
بهتران خود شمرند و بدانند که ایشان دو گروهند طایفه اهل صحو اند و آنچه گویند بلسان
علم گویند و آنچه کنند بر قانون تمکین کنند با چنین کسان ارادت و اقتدا هر دو باید مبذول
داشت و طایفه اهل غلبات اند و بعضی اقوال و اعمال ایشان را تاویلات باشد که جز
راسخان در علم ندانند بر ظواهر عبارات ایشان تعریج نباید کرد و اعتقاد بر آن نباید داشت

و اقتدا بر ایشان نباید کرد و ادب با سایر مؤمنین آنست که محسن ایشان را
دوست دارند و برای مسیء ایشان استغفار کنند و بر غنی ایشان حسد نبرند
و در فقیر ایشان بخواری ننگرند و جاهل ایشان را تعلیم کنند و عالم ایشان را تعظیم
نمایند کما ذکر من حقوق الله تعالی فاندرج حقوق عباد الله فی حقوق الله و عاد الامر الی الله
و الیه یرجع الامر کله

مکتوب المکر العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من اقل عباد الله قطب ابن محیی الی اخیه فی الله الامیر افضل الدین محمد اما بعد بشارت
از مکر عظیم آگاه کرده ام و بر سر تو چند از اسرار حسن تنبیه نمایم دل جمع کنید و خاطر
فراهم آورید قال الله تعالی فلله المکر جمیعا مکر عظیم ترتیبات نموده است اسباب را
بر آدمی تا او را گمان افتد که مگر آنها او راست و در قبضه اوست حال آنکه هر چه برگزید
خود کرده است در دایره سربسته که هیچ مدخل و مخرج ندارد از خود بسوی هیچ بر
نبرد و هیچ را بسوی خود راه نمیدهد با آفتاب ماند که در آیینه نماید طفل را گمان
افتد که مگر آفتاب در کنار اوست هیهات آفتاب در آسمان مشغول سیر خود است
باش تا آفتاب در گردد آنگاه معلوم تو گردد که آفتاب در کنار تو بود یا نه سبب
شخصی او دشمن شخصی میگیرد و بر آن با او حرب میکند گو آن فرو داشت که خود را زیر
فرمان او در آورده بود و مال شخص را غاصب پنداشته خرج میکند بکجا است آن زمین
ملاوی که دست تا ابر خود مطلق داشته بود اکنون بکار سازی دیگران مشغول است
و دست تو یکباره از او کوتاه این آفتابیست که هر روز از روزنه کسی میتابد تلک
الایام نداولها بین الناس روزی لطف و نزهتی گاه اشیا مینماید که این چنین بلوسی
و فریب و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور خود را از آن تو از آن می نماید تا تو از آن ایشان
شوی از آن خود را صید میکند تا ترا صید خود کند که دل تو قوت ایشانست چون

رسانند و نعمی بر الصلوة و بر بندگان خدای عز و جل مهربان باشند تشنه ایشانرا
سیراب کنند و گرسنه ایشانرا طعام دهند و جاهل ایشانرا تعلیم کنند و عالم ایشانرا تعظیم
نمایند و من هیهنا انتقل بنا الکلام الی وظیفة الادب مع الانبیاء صلوات الله و سلامه
علیهم والسلف الماضین و سایر عباد الله المؤمنین فنقول ادب با پیغامبران خدای صلوات
الله و سلامه علیهم آنست که با ایشان ایمان آورند و اعتقاد و تسلیم ایشان شوند ثنا و تعظیم
ایشان کنند و علو ایشانرا میان سایر بشر دانند در مرتبه کما قال الله تعالی ما کان محمد ابا
احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین و قال رسول الله صلعم انی لست کاحدکم
الحدیث و محبت ایشانرا مقدم دارند بر محبت مال و اهل و نفس که النبی
اولی بالمؤمنین من انفسهم و هر گاه که نام ایشان برند یا شنوند درود و سلام فرستند
و ادب با سلف ماضین و ائمه متقین رضوان الله علیهم اجمعین آنست که با ایشان کینه
نکنند و بحکم خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم فضیلت ایشانرا
مسلم دارند و ایشانرا بواسطه قرب عهد بنبوت و طهارت خیفت در آن آثار او و خشیت
بخدای عز و جل و اعلم باحکام دین و در اصول و فروع متابعت ایشان کنند تا در زمرهٔ
مبتدع نباشند که هر کس از پیغامبران خدای تعالی صلوات الله و سلامه علیهم سر کشید در
گمراهی کفر افتاد و هر کس که از خلفای ایشان و ائمه که وارثان علوم و احوال ایشانند سر کشید
در گمراهی بدعت افتاد و باید که چون نام ایشان برند رضوان بر ایشان دهند و ترحم
فرستند   و ادب با سایر اولیاء الله آنست که محبت اولیا را بر ایشان استوار دارند و ایشانرا
بهتر از خود شمرند و بدانند که ایشان دو گروه اند طایفه اهل صحو اند و آنچه گویند بعلم
علم گویند و آنچه کنند بر قانون تمکین کنند با چنین کسان ارادت و اقتدا ورزید باید و منکر
داشت و طایفه اهل غلبات اند و بعضی اقوال و اعمال ایشانرا تاویلات باشد که جز
راسخان در علم ندانند بر ظواهر عبارات ایشان تعریض نباید کرد و اعتقاد در ایشان نباید شکست

و اقتدا بر ایشان بناید کرد   و ادب با سایر مؤمنین آنست که محبت ایشانرا
دوست دارند و برای مسیئ ایشان استغفار کنند و بر غنی ایشان حسد نبرند
و در فقیر ایشان بخواری ننگرند و جاهل ایشانرا تعلیم کنند و عالم ایشانرا تعظیم
نمایند که مراعات حقوق الله تعالی فانه مزج حقوق عباد الله بحقوق الله و عاد الامر الی اهله
و الیه یرجع الامور کله

مکتوب المکر العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من اقل عباد الله قطب بن محیی المرتجی فی الله الامیر افضل الدین محمد اما بعد شما را
از مکر عظیم آگاه گردانم و بر بهتری چند از اسرار هستی تنبیه نمایم دل جمع کنید و خاطر
فراهم آرید قال الله تعالی فلله المکر جمیعا   مکر عظیم تربیت نمودن اشیا است
بآدمی تا او را گمان افتد که مکر آنها او راست و در قبضهٔ او است حال آنکه هر چیز که
خود کرده است در دایرهٔ سر بسته که هیچ مدخل و مخرج ندارد از خود بسوی هیچ بیرون
نمیرود و هیچ را بسوی خود راه نمیدهد با آفتاب ماند که در آینه غایب طفل را گمان
افتد که مکر آفتاب در کنار او است هیهات آفتاب در آسمان مشغول سیر خود است
باش تا آفتاب در گردد آنگاه معلوم تو گردد که آفتاب در کنار تو بود یا سراب
مخفی او دشمن شخص میگیرد و بر آن با او حرب میکند که آن فرود داشت که خود را زیر
فرمان او در آورده بود و مال شخص را غاصب ببینا ند و خرج میکند کجا است آن زمین
ملازمه که دست ابر خود مطلق داشته بود اکنون بکار بیازی دیگران مشغول
و دست تو یکباره از او کوتاه این افتاد است که هر روز از روز نه گرم و تلک
الایام نداولها بین الناس روی لطف و تزی یکی کرا شیا مینماید مکر است چنانچه
و فریب و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور خود را از آن تو از آن میماید تا تو از آن ایشان
شوی از آن خود را صید میکند تا ترا صید خود کند که دل تو فوت ایشانست چون

دل برایشان دادی آنگاه قضیه معکوس شد تو مملوک شدی و ایشان مالک
دل تو را پاره پاره میکنند و بر آتش غصه کباب میسازند و میخورند حال مرغ زیر
چنگال صیاد و زیر دندان او ببین و حال خود را در دست اشیا یاد آر هیچ کباب
همه را آتش کرد بدیده حس خوش نماید بعضها و کبابها هست که دیده عقل از دیدن باید
چه صورتها است مر بی‌صورتان را تو صورتهای ایشان را چه دانی پاره کرده
که کباب میکنند ضایع نیست برای خورش کسی است چگونه دل آدمی که کباب
کنند ضایع باشد اینهمه دلهای آدمیان که کباب میکنند آیا برای خوان کیست
دنیا معنی ببین بر کشایند تا کبابهای غیبی را ببینند که آتش غم در کانون
سینه چگونه می‌افروزند و سیخ تعلقات را چگونه در گوشت دل آدمی فرو میبرند
و از آن کباب میسازند برای خورش ملکة النساء العجوزة الشوها بعنی مکر پیر زن شعرا
و نزد تخییل حق یقین و صدق مبین است تشبیه و باور دارید دنیا غول مردم
خواره است قوت او دل بنی آدم است و قوة انتعاش او آن بیاید بخوبیهای کونا گون
که بر عرضه‌ها می نهد بین کرده دانه است که جهة صید قلوب بنی آدم در تحت شباک نعمت
گسترده در خلف دام آرام کرده چون مرغ دل میل دانه لذات کرد شباک در
دست و کرد نش افتاد صیاد بر سرش تاخت او را در دو بیکار دنائه که اشبع به
و بچنگال مصایب بال و پرش میکند و با آتش غم کبابش کرد و این کان در زیر
دندان او است و او را میخاید هر کس خود را دل شکسته و در فشار و تنگی می‌یابد
اثر بی‌قوتی میباشد این فشار در کام او میباید و این شکست در زیر دندان او است
اگر کام و دندان نمی‌بیند از اثر او بر او استدلال کند دست ناپیدا
گریبان میکشد اگر گوشت را ادراک بودی در زیر دندان ما از یاوت اثر
در می‌یافت که دل ما در فشار میباید و چرا باور نداریم که در زیر دندان

کرفتاریم هر شکست و تنگی و فشار که آدمی در خود میباید بداند که از آن کرده
چنگال و دندان او است و مادام که او را فرو نبرده ممکن است که او را از چنگ
او بیرون آورند و کسرها که یافته جبر کنند و بر اصلاح او رسند و این در مرتبه حیوة است
که هنوز در ظاهر هستی است اما چون از عرضه او را فرو برد و در معاو به بطون او که با
همین هستی است پیوست آنگاه امید یکباره از او منقطع شد و مراتب تقلبات
در مرکبات ان های بدو استحالات که او را ایجاد وی نماید بجز خدای عز و جل میداند عالم
فراموشان میاشد و کس مکر بر فنا او نجینید نسوا الله فنسیهم والعیاذ بالله اعاذنا الله
من مقامات الفاسقین فی اطوار الجحیم حین یرکبون طبقا عن طبق هم فیها
و محقق که در جهان بسیار اندک تجرتی است از آن آتش که در ها و مهیا و آماده است دنیا
دهنه دوزخ است چگونه حرارت دهن و قوت نفخ و اشتعال که در او است از جمله
پیوند نیست که بمعده دارد و حرارة کبری که مبدأ اشتعال و انکسار کلی است در معده
است همچنین نعت مشتغفی که در دنیا است اثر لیست از نعیت مستغنی که در دوزخ و شکستگی
که در دنیا روی مینماید قلیلی است نسبت با شکست و تمستری تا رجهنم که در دوزخ
روی مینماید و العیاذ بالله تع قال الله تع ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون
العذاب الاکبر لعلهم یرجعون در جینی که شما کشتر اید چگونه ما ایلید بمضغ و جذب طعام
دنیا و دوزخ همچنین ما یلید بمضغ و جذب آدمی قوله تع تدعوا من ادبر و تولی
جوش و خروش معده و شوران بخارات او در حین جوع تامل کنید و حال دوزخ را
بیاد آورید که تفور تکاد تمیز من الغیظ امور این جهان نمودار امور آن جهان آفریده شده
تا مستبصران از این راه بآن راه یابند ای ولی من فریب جهان مخور بلکه جهان ازخود
ده چنانچه از بعضی عارفان منقولست که از وی پرسیدند که در چکاری گفت با این
جهان افسوس میکنم گفتند چگونه با این جهان افسوس میکنی گفت زان این جهان مغرورم

دل با ایشان دادی آنگاه قضیه معکوس شد تو مملوک شدی و ایشان مالک
دل تو را پاره پاره میکنند و بر آتش غصه کباب میسازند و میخورند حال مرغ زیر
چنگال صیاد و زیر دندان او ببین و حال خود را در دست اشیا بدیدۀ عبرت بنگر
همه آنکه نگر بدیدۀ حس نباید دید اینها کبابها است که دیدۀ عقل اندر یابد
چه صورتها است مر بیصورتان را توصورتهای ایشان را چه دانی پاره گوشت دل
که کباب میکنند ضایع نیست برای خورش کسی است چگونه دل آدمی را که کباب
کنند ضایع باشد اینهمه دلهای آدمیان را که کباب میکنند یا برای خوان کیست
دیدۀ معنی بین برگشایند تا کبابیان غیبی را ببینند که آتش غم در کانون
سینه چگونه می افروزند و سیخ تعلقات را چگونه در گوشت دل آدمی فرو میبرند
و از آن کباب میسازند برای خورش ملکة النساء العجوزة الشوهاء یعنی [illegible]
و تنزیل حق یقین و صدق مبین است بشنوید و باور دارید دنیا غول آدم
خواره است قوت او دل بنی آدم است و قوة انتعاش او از آن میباید خوبیهای گوناگون
که بر عرصه ها منتشر کرده دانه است که جهة صید قلوب بنی آدم در زیر شباک [illegible]
گسترده در خلف دام آرام کرده چون مرغ دل میل دانه لذات کرد شباک در
دست و گردنش افتاد صیاد بر سرش تاخت او در و بیچاره ناکامی کاشیر [illegible]
و بچنگال مصایب بال و پرش میکند و بآتش غم کبابش کرده و این کار در زیر
دندان او است و او را اینجا هر کس خود را دل شکسته و در فشار تنگی میبابد
از عیب خویش بنیاد شد این فشار هر کام او میبابد و این شکست در زیر دندان آن غول
اگر کام و دندان نمی بیند از اثر او بر او استدلال کند دست ناپیدا
گریبان میکشد اگر گوشت را ادراک بودی در زیر دندان ما زبان دانستی
در زیر بنیاد آنکه دل ما در این فشار میبابد بدیهی است و اگر در زیر دندان

گرفتار بر هر شکست و تنگی و فشار که آدمی در خود میبابد بداند که از آن گره
چنگال و دندان او است و علامت که او را فرو برده ممکن است که او را از چنگال
او برون آورند و کسرها که یافته جبر کنند و به اصلاح آورند و این در وقتی است
که هنوز در ظاهر هستی است اما چون او هضم [illegible] او را فرو برده و معاونت طبیعی کرد با
همین هستی است پیوست آنگاه امید یکباره از او منقطع شد و مراتب تقلبات
در حرکات آن هاویه و استحالات که او را آنجا روی نماید جز خدای عز و جل نمیداند تعالی
فراموشان می اخذ و کسی [illegible] نسوا الله فنسیهم والعیاذ بالله العظیم
من مقامات الفاسقين في اطوار الجحيم حين يركبون طبقا عن طبق [illegible]
و محقق که در جهان می رسد نمیدانند [illegible] است از آن آتش که در هاویه آماده است
دهنه دوزخ است چگونه حرارت دهن و قوت نفخ و اشتعال که در او است [illegible]
پیوند نیست که بمعده دارد و حرارت کبری که مبدء اشتعال و انکسار کلی است در معده
است همچنین تعب و مشقتی که در دنیا است اثری است از تعب و مشقت دوزخ و شکستگی
که در دنیا روی مینماید قلیلی است نسبت با شکست و قسمت فنا در جهنم که در دوزخ
روی مینماید والعیاذ بالله تعالی قال الله تعالی و لنذيقنهم من العذاب الادنى دون
العذاب الاكبر لعلهم يرجعون در حینی که شما گشته اید چگونه ما یلید بمضغ و جذب طعام
دنیا و دوزخ همچنین ما یلید بمضغ و جذب آدمی قوله تعالی [illegible]
جوش و خروش معده و ثوران بخارات او در حین جوع تامل کنید و حال دوزخ را
بیاد آورید که تفور تکاد تمیز من الغیظ امور اینجهان نمودار امور آنجهان آفریده شده
تا مستبصران از این راه بآن یابند ای ولی من فریب جهان مخور بلکه جهان از تو
دهد چنانچه از بعضی عارفان منقول است که از وی پرسیدند که در چکاری گفت با
جهان افسوس میکنم گفتند چگونه با اینجهان افسوس میکنی گفت از اینجهان مخور

وکار اینجهان میکنم ای ولی من کار او می انستکه بعد از این پیش خواهد آمد و کار آخرت
چنان کار عظیم که سموات و ارض و جبال از پیش آن بکریختند ایکار را بار که مرد
در دست دارد بکار دنیا را بکار بیرون نتوان شمرد نباید که آدمی همکی همت متوجه آن باشد
سعادت آنستکه در آخرت خواهد بود شقاوت آنکه آنجا روی خواهد نمود سعادت
وشقاوت دنیا را سعادت وشقاوت نتوان شمرد ایولی من اذن خدای بنیت
برفع حجاب و اکر نه مردمان بدیدندی که در پس دیوار برزخ مردمان در چه کارند
قال رسول الله صلعم لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا اعاذك الله حبیبی
من عذاب المقابر وفتنة المحیا والممات والسلام علیك ورحمة الله وبرکاته والسلام علی
حبیب قلبی الامیر عماد الملة والدین محمد زاده الله شوقا الی استماع الحکمة وقبول الانذار وعلی
وتولاه بالحفظ   واذاقه   حلاوة بره

مکتوب   بسم الله الرحمن الرحیم   مثل الحکما

سلام خدای عز وجل بر مستمعان موعظه باد اما بعد آدمی را غریب اینجهان جهان آخرت
که باز کشت او با آنجاست و راه آدمی ازان جهان مرکب چون مرد بآنجهان میرود
واسباب زینت آنجهان در اینجهان حاصل توان کرد و آن کردارهای شایسته
ملکزادی میرا باینجهان فرستاده اند مکر برای آنکه اسباب زینت آنجهان فراهم آورد
وآن غلط کرده و پنداشته که مکر برای ان باینجهان آمده که خوشی اینجهان بچشد لاجرم جمع
اسباب خوشی و سعادت اینجهان مشغولست و چون بآنجهان رود مفلس و بی چیز
باشد واسباب زینت در آنجهان نداشته باشد جاوید در بدبختی و بدحالی بماند
سبحان الله مردمان در تابستان اسباب زمستان فراهم میاورند چون
جزم میدانند که زمستان خواهد بود چرا در دنیا اسباب آخرت فراهم نمیاورند چون
جزم میدانند که آخرت خواهد بود   حکما مثلی زده اند حال دنیا و آخرت

کفته

کفته اند ملکی بود که چون سر سال شدی پادشاه کهنه را بکشتی نشاندندی و بساحل
بی آب و کیاه بردندی و برهنه انجا سر دادندی و خود باز کشتندی و صباح دیکر
بر سر دروازه شهر منتظر نشستندی اول کسی از غریبان که آمدی او را بر خود پادشاه
کردندی و او عادت ایشان ندانستی باز چون سر سال شدی با او همان کردندی که با
پادشاه اول همیشه عادت ایشان این بود یکنوبت مردی غریب صباح سر سال اتفاقا
بان شهر رسید جماعتی را دید که منتظر نشسته اند چون او را دیدند باستقبال آمدند و به اعزاز
واکرام تمام او را با اندرون شهر بردند و بر تخت نشاندند و کلید خزاین پیش او
آوردند و او را بر خود پادشاه ساختند او مردی زیرک بود با خود اندیشید که من مردی
غریبم و عادت و طریقت اینجماعت نمیدانم که حقیقت حال ایشان عجیبست و در چه کارند علی
العمیا در این خوض کردن معنی ندارد و طفیلان لشکر یکی را از ایشان بکزید بنعمت
و احسان با خود دوست و مهربان و مخلص و یکجهت ساخت تا سر کار ایشان بر من آشکارا
کردد انکاه بر بینم که مصلحت چیست چنین کرد با یکی از ایشان دوستی آغاز کرد تا به
اخلاص و اتحاد رسید بعد از ان حقیقت حال از او باز پرسید او چنانچه بود باز نمود
این قصه بود پادشاه هوشیار شد غافل بود آگاه کشت رهی تدبیر کار خویش او در پنهان از اهل
مملکت نیابان طلب کرد و بر آن ساحل فرستاد تا انجا مملکتی بنا کردند معتمدان
فرستاد تا قنوات استخراج نمودند و مزارعان و فلاحان را فرستاد تا مزارع و بساتین
پرچین آوردند پیوسته غلامان و کنیزان خریدی از ترک و هندو و غیره و بآنجا فرستادی
تا بتدریج در عرض آن یکسال آنجا ملکی معمور شد و هر چه باقی از مال و اسباب
و فرش و ثیاب و اطعمه و دواب همه را آنجا فرستادی و خود بقوت لا یموت
و معیشتی تنکی بسر بردی و هیچ عیش نکردی و بزرکی و جاه و تجمل را بر وی
چون سر سال شد رسم قدیم امرا و ندیمان و اعیان آمدند و کفتند پادشاه

ندیمی را این عادت بود که هر روز بکشتی نشستی و بعزم تفرج و تکاثر بحر و تماشای
بیرون رفتندی اگر پادشاه رغبت خواهید در دریا باشد او دانست که ایشان
در چکارند اما چون کار خویش از پیش ساخته بود اندیشه نداشت اجابت
کرد و با جماعت بکشتی نشست چون بساحل آن طرف رسیدند او را برهنه کرده ند
در ساحل سر دادند او راست راه مملکت خویش که از پیش ساخته بود پیش گرفت
چون اهل مملکت او را از دور بدیدند با جامهای زربفت و مرکبهای نفیس
پیش دویدند و او را بتجمل تمام بمملکت در بردند و بر تخت نشاندند اینجا مجمع
بر تخت نشست و بدل امن بپادشاهی و کامرانی مشغول شد   اکنون آن مملکت که
اوّلا مذکور شد مثل این جهان است و ساحل دریا آب و گیاه مثل آنجهان و مؤمن که پیوسته
نقد بعمل صالح میکند که   برای عیش بگور خویش فرست که نیاز پیش تو
فرست و در جهان بمشقت و محنت بسر میبرد و هرچه بر آن دست یافت ذخیره
آخرت خویش میسازد و در راه خدای عز و جل صرف میکند آن پادشاه زیرک است
چون او را بساحل آنجهان انداختند غلمان و حور که بپاداش کردار او آفریده گشته
اند میآیند و او را بقصرها و سرابستانها که باعمال خویش آنرا بنا کرده چنانچه در حدیث
آمده که ان الجنّة قیعان وان غراسها سبحان الله والحمد لله میبرند و بر اورنگ پادشاهی
جاوید مینشانند که اهل الجنة ملوک و در حدیث آمده که رسول الله صلعم روزی با
اصحاب گفت مردی بود در بنی اسرائیل که خیر بسیار کردی تا جائی که در شمار مجنون
خواهد شد پرسیدند که چه میکرد فرمود از پدر خود مال بسیار بمیراث یافت بستانی
خرید و وقف کرد بر مساکین و گفت این بستان منست نزد خدای و دیناری چند
شمرده بخشش کرد بر ضعفا و گفت با این کنیزکی مجموعا از خدا میخرم و بنده چند آزاد کرد و گفت
اینها خادمان منند نزد خدای و روزی کور براه دید که گاه میرفت و گاه می افتاد مرکبی

جامه

جامه او خرید که بر آن سوار شود و گفت این مرکب من است نزد خدای که بر آن
سوار شوم بعد از آن رسول الله صلعم گفت بآن خدای که نفس من بدست اوست که
گویا نگاه میکنم بر آن مرکب و آنرا آورده اند ببوی او زین کرده و لگام کرده و بر آن
سوار میشود و میرود بجنت و نادانان که بعیش و خوشی اینجهان مشغولند و اندیشه
آخرت خویش نمیکنند تا آن ساعت که ایشانرا برهنه در کوچ نهند که ساحل دریا آب و
گیاهست و خود باز گردند آن پادشاهان جاهلند که حقیقت حال نمیدانستند تا
آن زمان که ایشانرا برهنه کرده در ساحل سر دادند و عریان و گریان در بیابان بسی
گردان میگشتند تا آنکه ایشان بمیرند و بر هر کس هر که در ساحل آنجهان افتاد هر کس
بمیرد که لا یموت فیها ولا یحیی ویاتیه الموت من کل مکان وما هو بمیت و آن دولت همه بآن
که پادشاه زیرک را داده بودی که بر او حقیقت حال آگاه کرده اند مرشد است که آنرا
از نابایداری اینجهان و ظلمت و وحشت آنجهان که باز گشت او بآنجا است آگاه میکند تا
تا از پیش کار سازی کند و مرات را آماده شود و بزهد کافی در روزه دنیا قناعت
نشود و در جهانی بغفلت لا یموت بسر برد و هرچه باید در راه خدای عز و جل صرف کند
که هرچه برای خود صرف میکند فانی میشود و هرچه برای خدای عز و جل صرف میکند
جمع او باقی میگردد چنانچه در تنزیل مجید آمده ما عندکم ینفد وما عند الله باق بگزارش
ذکر و تسبیح درختهای آنجهان درختها برای خود نشانند و بستانها سازند و گزارش
استغفار ظلمت آنجهان را فرو نشانند و وحشت آنرا با انس مبدل کرده اند و افضل ذکر
لا اله الا الله است و گزیده تسبیح سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده و سید استغفار
اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک
ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء لک بذنبی فاغفر
لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت بر ذکر لا اله الا الله پیوسته مداومت باید کرد و بر تسبیح

که مذکور شد میان سنت و فریضه صبح صد بار باید گفت و استغفار که مذکور شد مکررا
در شب و روز باید خواند و معانی اینها را باید ملاحظه کرد معنی اول اینست که نیست
سزاوار پرستش مگر خدای و معنی دوم اینکه پاکی خدای و بستایش او و پاکی
خدای بزرگ و بستایش او و معنی اینها دگر میدانیم که پاکی خدای و بستایش
خدای و معنی سوم آنکه خدایا تو خداوند منی نیست سزاوار پرستش مگر تو
آفریدی مرا و من بنده توام و من بر پیمان تو و وعده توام بعضی از پیمان که با تو بسته ام
و وعده که با تو کرده ام که بندگی تو کنم به گشتارم آنقدر که توانم پناه میآورم بتو
از بدی آنچه کرده ام اقرار میکنم برای تو بنعمت تو بر من و اقرار میکنم برای تو بگناه
کاری پس بیامرز مرا پس بدرستیکه نمی آمرزد گناهان را مگر تو

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم زینة الارض

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین جعلنا الله من التائبین بخدای شما سوگند
که در راه خدای بنا کامی و نامرادی و بیکسی و تلخی و تنهائی بسر بردن بهتر است
که در راه طبع بهمه آرزوها رسیدن و بهمه کامها ظفر یافتن پای دارید تا زینت دنیا
شما را نفریبد که بخدای شما سوگند که این زینتها ظاهر نشده جز برای امتحان تا خدای
عز و جل ببیند که عهدی که در موطن اولیت با او بستید بر آن ثابتید و وفا با آن
میکنید و آن زینت و آرایش شما را از خدای عز و جل مشغول نمیسازد و یاد او هم
سوقا یابید که چون از خدای عز و جل دور افتادید و عجب در میان آمدید دیگر
چیزها ایشان از پیش آمده و زینت خلقیه در روی ایشان خندید آخر با آن
گرفتند و خدای خود فراموش کردند و با اینها و لذات اینها یکان شدند
و دست در گردن او زدند تا کی که ایشان را از آن اینها تند و اینها را از ایشان
و هرگز ایشان را خلاص ندهد مگر از بعد جدا شدن قال الله تعالی انا جعلنا ما علی الارض

زینة

زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا بخدای شما سوگند که زود باشد که این زینت که
سوقایان مفتون آن شده اند و دل بر آن بسته و در هوای آن خدای خود را
پس پشت افکنده برچینند و زمین را پشته سازند بی آب و گیاه و حسنات که برای آن
جهان پاشیده اند باحسن خوانند و بیکبار اینها موحش و بی آرایش و مظلم و تیره
بمانند که و انا لجاعلون ما علیها صعیدا جرزا آنگاه مفتونان بر آن گویند که این
محبوب شما که برای آن عهد خدای بشکستید و در آن آویختید در بر گیرید این غول
بهر خوار را که بر شما پر مجهر نموده بود قوله تعالی ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم
کانوا من آیاتنا عجبا الی اخر القصه چه عجب اگر جوانمردی چند عهد خدا را یاد آوردند
و از بن زینت فریبنده روی بگردانند و از خلق کناره گیرند و روی با خدای خود
آوردند قوله تعالی واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی الخ ای رسول
ما صبر کن با چنین کسان که زینت دنیا ایشان را نفریفت و بامداد و شبانگاه بخواندن
خدای مشغولند و چشم از ایشان مگردان بسوی آن جماعت که فریفته آن شده اند
برای رغبت آن زینت و اضرب لهم مثلا رجلین الخ و مثل زن حال معرضان از زینت
دنیا و حال مقبلان بر آن بحال آن دو برادر که ایشان را از پدر مال فراوان رسید یکی
از ایشان آن اموال را صرف تحصیل زینت جهان کرد بعضی از آن داد و بستان خرید
از زر مصنوع تجمل و میان ایشان کشت و زراعت و بعضی دیگر خرج کرد و در از کوشک
و بنا ساخت و بعضی دیگر داد و اسبان و دواب خرید و در آن صرف داد و بعضی دیگر
داد و غلامان و کنیزان خرید و آن برادر دیگر هر چه داشت در راه خدای نفقه کرد
تا فقیر و بی چیز ماند روزی از روزها اندکی در راه برادر را دید و از او خواستی که
و برادر در رکاب خویش بر آن از ایشان برد تا در شد خویش و بی رشد او
و میان ایشان آن گفتگو و ضرر رفت که بتفصیل در کلام مجید مذکور است از قرآن بخوان

تا بدانید قوله تعالی واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء الآیه یعنی ای عزیز مرا
ایشان آن نادان آمد نشانه بود تا مردمان باز وقف افتند و عبرت گیرند و آن همه
زینت جهان همان مثابت آن حیات که بر بستان او فرود آمد بر هر بستان که
فرود میآید چون ناوک راست بر تن آدمی فرود آمد هر بستان او ویران است ازاغ
که بستان او است ای برادران الهی از مواعظ قرآن پند گیرید ای برادران الهی عهد
خدای فراموش مکنید خاصه که آن عهد را یکبار دیگر در جهان تازه کرده بود آی
برادران الهی از سخن مکر بپرهیزید ای برادران الهی سخن اهل طبع مشنوید ای برادران
الهی از بطش جبار بترسید ای برادران الهی خدای شما غیور است والسلام علیکم

مکتوب البصیرة والتقلید

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله الامیر افضل الملة والدین بن محمد اما
بعد شان اهل بصیرت جز شان اهل عما نیست اهل بصیرت در فضل او نگاه
کنند و بقوت تمیز که خدای عز وجل ایشان را داده حق از باطل جدا سازند و بر
آنچه خواست ثبات جویند و آنچه باطل است طرح کنند غایت اینست که از اهل
بصیرت آنانکه اهل علمند صاحب حجت و بینات باشند و شناختن خود را دانند
و دانسته خود را گویند و ایشان مخصص باشند بدو و مزید که در غیر ایشان یافت
نشود یکی ثبات عقیده که بشهادت مبتدعه و اهل زیغ تزلزل در اعتقاد ایشان
پیدا نشود دوم قوه تفهیم و ارشاد که توانند که غیر خود را در راه خود در آورند
و حمی بوی نمایند و از اهل بصیرت آنانکه نه اهل علمند علمی اجمالی داشته باشند
بر امر کما هو فی نفسه و صاحب نور و انشراح باشند اما اگر زبان آوری از اهل
زیغ دو چار ایشان شود و شبهات خویش آراسته بر ایشان القا کند بیم آن هست
که در اعتقاد خویش سست شوند برای آنکه در یافت ایشان بغایت نازک و مجمل است

بر قدر

بر قدر عظیم شبهه نور ادراک ایشان متواری شود و چراغ بصیرت ایشان از آنکه
بعواصف عوارض منطفی شود آمن نیست اینست شان اهل بصیرت بعضیهم
اما اهل عما پس شان ایشان آنست که تابع استفاضات باشند در آراء و
اعمال خویش و هر دو را از ایشان باید بر آن شوند و اگر استفاضه معارض استفاضه
شود از مقتضی استفاضه اول رجوع کند و بمقتضی استفاضه دوم بگرود چنداکه
اگر در میان اهل سنت باشند سنی باشند و اگر اتفاق افتد و در بلاد رفضه
توطن کنند چون روزگاری بگذرد بر آن رافضی شوند مگر آنکه از باب حب و بغض
یا اختلاف در ایشان معتقد باشد همچون شیعیان که از کودکی ببغض اهل سنت
بر آیند که آن هنگام تحول از مذهب اول بمذهب آخر ایشان را دست ندهد از
جهت ثبات رای از جهت رسوخ بغض که حب و بغض از صفات راسخه است خصوصا
در اختلاف و مردمان کثیف که شان ایشان امر است بر چیزها و از این سر گروه
آنانکه اهل علم و بصیرتند ناجی اند بلا شک و آنانکه اهل بصیرتند اما اهل علم
نیستند چون اتفاق نیفتد ایشان را ابتلا بصحبت کسی از اهل زیغ و بر فطرت
خویش باشند و از بصیرت خویش نگردند هم ناجی اند کما قال الله تعالی یرفع الله الذین
آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات و آنانکه اهل عمایند و تقلید اگر از روی
اتفاق بر آن عقیده که مطابق حقیقت واقع شوند و معارضی روی ننماید و عمر بآخر
برسد آیا از اهل نجاتند یا نه اینست محل آن خلاف که میان علما شده که ایمان مقلد
صحیح است یا نه بنا بر اتفاق با آنکه قناعت بر این درجه فسق است و تحصیل بصیرت فرض
است و اینطایفه که اهل عمایند و تقلید اند ایشان را ابا جمز کالراست و نفیا شبیه ایشان
تابع شهرت اند و عقاید ایشان متلقی از اسواق و افواه باشد چون مردمان معتقد
کسی باشند ایشان معتقد باشند و چون منکر باشند ایشان منکر باشند اگر عارفی محقق

مستتبع پیش ایشان آید و سخنان همچون آبحیات که دلهای اهل بصیرت بآن زنده
ایشان بر آن تازه شود بکوید بیت پول مخرند و در آستان یکی از مشهوران اگرچه
هیچ حال او بتحقیق نمیدانند همچو سخن او نشنیده اند الاف میزنند صرف کنند مثلا
آستان شیخ کبیر قدس الله سره و آستان حضرت شیخ مرشد قدس سره و مقصود ازین
تمثیل نه آنست که شیخ کبیر و شیخ مرشد در نفس اهل چنان معامله نیست که ایشان اهل
صد مقدار آنند مقلدان از آنجا که ایشانند به بصیرتی انکار میکنند مقصود
بیان این معنی است و ایشان که اهل عادت و تقلید اند و ایشان از حقیقت بی خبر
مثبت و همت ایشان در استیفاء شهوات و تمتع بلذات آخر نیست که غیرت
الهی در مقام ابتلا و امتحان برای تمیز نور و همت بصیر از مقلد مستهان افاضه فعال
استفاضه آنچه که ایشان از روی استقلال بر آنند ایشانرا پیش آرد و اگر هر از قبایل
جن و ابالسه باشد که در حین نزاع بر امور ایشان بر آیند بر شکل اقارب و کذشتگان
ایشان و گویند ما پیش از شما بر آنچه ایشان رفته ایم و حال آنجا نیکو دانسته دین خود من
نرسانیست تا هنوز به حق از حیات با منیت بر آن دین که هست تا نجات یابید آن
که مقلد مستهان را درین وادی امتحان چه پیش میآید نداند که چگونه ایمان
آن عقبه خواهد کند را میند و از غارت شیطان چگونه امان خواهد یافت العیاذ
الامان من زوال الایمان و شر الشیطان تی تی صاحب تقلید را فکری بقرار
بحال خود باید کرد و کار را آخر و نبا باید کداشت که حال آخر و نه معلوم نیست
که چگونه بکذرد و اگر به خلاف خویش اعتقاد میکنند اعتماد نکنند که امر آنجا اشد
از آنست که بقوة خلاف مقاومت با آن توان کرد چون ابلیس تمام کید خود ظهور
کند جز بقوة حق برو غالب نتوان شد خلاف قوتیست نفسانی بقوة
بر قوة شیطانی کاهی که از مقام قوة خود ظاهر شود غالب شوانی شد و حیرت

و نیز

و تقلید دو مشربیت هر کرا که مشرب از بصیرتست در همه باب مؤیدست باصابت
فهم و ثبات رای هم در کلیات دین و شناخت ارباب آن که انبیا اند و از اهل
علم و بینش و در همه جزئیات از آن دو او را تزلزل و ارتیاب و شک و اضطراب روی
نمی نماید و آنانرا که مشرب از شورابه تقلید است اگر از روی اتفاق بر آنچه حق است
واقع باشد از ثبات رای و استقامت حال محروم مند و در وادی امتحان که برانگیخته سلطان
غیرتست از هر سو در کمین که چگونه صورتی سازد که آن رسم اعتقاد ایشانرا از بیخ بر
اندازد و خرمنهای اعتقاد بی بنیاد ایشانرا بباد بی نیازی بر دهد ذلکم
تقلید آنکه هر بکویت که تو بر تقلید اگر که فویت الله سبحانه اخوان ما را از شر
تقلید و از شر هر مقلد بلید محمی و محفوظ دارد و لسان اخوان را بر اقامت حجت هامز
جهت کید اهل بدعت و بهتان ناطق دارد آنه ولی ذالک و هو حسبنا و نعم الوکیل

مکتوب — بسم الله الرحمن الرحیم — الخطاب والکتاب

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله شیخ الاخوان شمس الملة والدین محمد ابی
سعید اما بعد دریغ که صحبت با کتابت شد و خطاب با کتاب کشت کجا شد آنکه روی
اخوان بدیدی و از نتیجه گفتار ثمره اذکار چیدی اما خاموش که اگر صحبت الفت آمیز
کنم شور انگیز است و اگر خطاب سکره هم است تا مخاطب در آید کتاب که اینها
تا مخاطب بر آید خطاب تعریف انگیزد و از کتاب ترقی خیزد پس حکمة الهی ترتیب
سالک اقتضاء آن کند که گاه دور افکند تا کتاب مباشر تربیت او شود و گاه
نزدیک سازد تا خطاب متکفل احوال او گردد که از بین دو تمامی کار سالک صورت
بندد و کل شیء عنده بمقدار عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال و اینجا شماره از حقیقت
آگاه کنم در تفاوت خطاب و کتاب بدانید که اگر متکلم اعلی است از مخاطب کتاب
او موثر تر است از خطاب و برای آنکه در حین مخاطبه مخاطب در برابر است و دل متکلم

مستتبع پیش ایشان آید و سخنان همچنین از عجایبات کند و دلهای اهل بصیرت بآن زنده نماید
ایشان بر آن تازه شود و بگوید ببینید پول نخرید و در آستانه یکی از مشهوران اگرچه
هیچ حال او بتحقیق نمیدانند و هیچ سخن او نشنیده اند الاف مینند و صرف کنند مثلا
آستانه شیخ کبیر قدس الله سره و آستانه حضرت شیخ مرشد قدس سره و مقصود ازین
تمثیل نه آنست که شیخ کبیر و شیخ مرشد در نفس الامر چنان معامله نبسته اند ایشان اهل
صد مقتدا را آنند مقلدان از انجا که ایشانند نه بر بصیرتی انکار میکنند مقصود
بیان اینمعنی است و ایشان که اهل عادت و تقلید اند و ایشان از حمق و عصبیت
نیست و همت ایشان در استیفاء شهوات و تمتع بلذات آمن نیست که غیرت
الهی در مقام ابتلا و امتحان برای تمیز و همت بعیانه مقلد مستهان افاضه مقالی
استفاضه آنکه ایشان از روی اشتغاف بر آیند ایشان از پیش آید و اگر هم از قیاس
جن و ابالسه باشد که در حین نزاع پیرامون ایشان بر آیند بر شکل اقارب و گذشتگان
ایشان و گویند ما پیش از شما بر آنجهان رفته ایم و حال آنجا نیکو دانسته دین خوب
نیست تا هنوز رمقی از حیات باقیست بر آن دین که ما بید تا نجات یابید آنگاه
که مقلد مستهان را در بین وادی امتحان چه پیش میاید نداند که چگونه ایمان او را
آن عقبه خواهد گذرانید و از غارت شیطان چگونه امان خواهد یافت اللهم
الامان من زوال الایمان و شر الشیطان فی حق صاحب تقلید را فکری بهتر از آن
بحال خود باید کرد و کار را آخر در نباید گذاشت که حال آخر در معلوم نیست
که چگونه بگذرد و اگر به خلاف خویش اعتماد میکنند اعتماد نکنند که امر آنجا اشد
از آنست که بقوة خلاف مقاومت با آن توان کرد چون ابلیس بتمام کید خود ظهور
کند جز بقوة حق بر او غالب نتوان شد خلاف قوتیست نفسانی بقوة نفسانی
بر قوة شیطانی گاهی که از مقام قوة خود ظاهر شود غالب شوانی شد و جیست

و نیز

و تقلید و مشربیت هر کس را که مشرب از بصیرتست در همه باب موئید است بر اصابت
فهم و ثبات رای هم در کلیات دین و شناخت ارباب آن که انبیا و اند از اهل
علم و بینش و در جمیعت از آن دو او را تزلزل و ارتیاب و شک و اضطراب روی
نمی نماید و آنانرا که مشرب از رشور تقلید است اگر از روی اتفاق بر آنچه حق است
واقع باشد از ثبات رای و استقامت حال بهره مند و بر واعی امتحان که بر انگیخته سلطان
غیرتست از هر سو در کمین که چگونه صورتی سازد که آن رسم اعتقاد ایشانرا از بیخ بر
اندازد و خرمنهای اعتقاد بی بنیاد ایشانرا بباد بی نیازی بر دهد ذلکم
تقلید آنکه هر یکی است که بعد تقلید اگر گروه فوتیت الله سبحانه اخوان ما را از شر
تقلید و از شر هر مقلد بلید محمی و محفوظ داراد و لسان اخوان را بر اقامت حجت بر اهل
جهت کید اهل بغی و بهتان ناطق داراد آنرو لی ذالک و هو حسبنا و نعم الوکیل

مکتوب الخطاب والکتاب بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله شیخ الاخوان شمس الملة والدین محمد ابی
سعید اما بعد دریغ که حجت با کتابت شد و خطاب بکتاب گشت کجاست آنکه دیدار
اخوان دیدی و از تجربه گفتار بهره از کار حیثی اما خاموش که اگر حجت الست آمیزیست
کتبه شور انگیز است و اگر خطاب حکم روح است تا مخاطب در آید کتاب کالبد است
تا مخاطب بر آید خطاب تصرف انگیزد و از کتاب ترقی خیزد بیچ حکمة الهی در ترتیب
سالک اقتضاء آن کند که گاه دور گاه نزدیک کند تا کتاب مباشر تربیت او شود و گاه
نزدیک سازد تا خطاب مخالطه احوال او گردد که ازین دو تمامی کار سالک صورت
بند و کل شیء عنده بمقدار عالم الغیب والشهادة الکبیر المتعال و اینجا اسما را از جهت تنبیه
آگاه کنم در تفاوت خطاب و کتاب بدانید که اگر متکلم اعلی است از مخاطب کتاب
او موثرتر است از خطاب و برای آنکه در حین مخاطبه مخاطب در برابر است و دل متکلم

بنا بر آینه هر آینه عکس کثافت و برودت او بر دل متکلم می‌افتد و سورة لطافت
و حرارت سخنان که از آنجا بر میآید میشکند اما در چنین مکاتبت هیچ کس حاضر
نیست متکلم خود بر خود القا میکند پس سخنان که بر میآید بصرافت خود است
و از حرارت و لطافت آن هیچ باکم نشده و از شواهد انعکاس مذکور حدیثی است
که ابن کثیر مفسر از احمد ابن حنبل رح آورده مضمونش آنکه رسول الله صلعم روزی
در نماز بامداد سوره روم خواند و او را در آن ابهامی افتاد چون باز گشت گفت
قرآن بر ما ملتبس کرده اند بدرستیکه جماعتی از شما نماز با ما میگذارند که وضو
نیکو نمیسازند باید که هر کس با ما بنماز حاضر میشود وضو نیکو سازد انتهی ابن
کثیر گفته که در این حدیث عجبست که پیغمبر متاثر شد بنقصان وضوء ماموان تا
او را در قرآن لبس افتاد والله اعلم و اگر متکلم ادنی است از مخاطب خطاب او عجب
است از کتاب و رای آنکه در چنین مخاطبه عکس لطافت و حرارت مخاطب بود او سینا
و سخنان که از آنجا بر میآید نریب و نزیف و عذوبت و حلاوت و علو مرتبت
می بخشد گوئی که آن سخنان مخاطب میگوید نه او هر نکته که بلبل بتو میگوید
گل گفته بود که چه ز بلبل شنوی اما در چنین مکاتبت سخن از او برای القا میآید
هر آینه بقدر او است و لایق رتبت او که الاناء یترشح بما فیه و از قبیل او است آنکه
وحی را در سورة المؤمنون فتبارک الله احسن الخالقین بخاطر افتاد پیش از آنکه
رسول الله صلعم تقریر نماید و بسیار افتد که مرید چون در مجلس شیخ حاضر شود هر سخن که
شیخ گوید وی را چنان نماید که او خود میداند و این از قبیل معنی شیخ باشد برو و ظهور
سلطان نور او بر او که اگر از خود بودی پیشتر هم پیشتر دانستی و گاه باشد که این
سبب وقار شیخ تردد کرده شود و اعراض و استبداد پیش گیرد چنانکه آنکاتب وحی را در
نمود و من یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئا الله سبحانه ما را و اخوان ما را

محفوظ

محفوظ دارد از فتن ما ظهر منها و ما بطن و بالله نستعین و علیه نتوکل و لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم هو حسبنا و نعم الوکیل سبحان ربک رب العزة عما یصفون
و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

مکتوب بخانزاد الافر

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله امیر الاخوان الالهیین محب الملة و الدین
الشیخ محمد ایده الله بنصره اما بعد آدمی در دنیا یاد آخرت واقع است یا در مخافت آخرتی
در این جهان آخر نشده و چون امن نیست میتوان گفت که هیچ خبر نیست و اضطراب
اکنون وظیفه ما در زندان آدم چیست بر این محنت و عذاب و غصه شبانروزی
فرح صاحب همت نخواهد این نپسندد و نیکو شد تا امنی برای خود بجوید چون در این جهان
بتحقیق دانسته که امن نیست در جهان دیگر چه ما یقین دانیم که بنای کار نشاید که بر محنت
و اضطراب باشد چه محنت مقصود بالذات نمیباشد یقین اگر مخوف باشد آنگه فرح مخیف
خواهد بود و اگر اضطراب باشد آن برای آرامش خواهد بود اما تا آن اضطراب که
و آن آرامش که باید ما چشیده کنیم باشد که آرام نصیب ما گردد و اضطراب بتدریج هر که خواهد
که برای ایکاره دولت کنون تا کردار بد ایمان و العجب من این دولت تا بیش آید
از خود باز بگردان بیدست و ندان آنرا محکم کرد و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم
تا وصول بر شیرازه است داده مجدد الشیخ معلوم شده که اهل اخوان آباد راه حق عز و جل
کز بیخ منبعی که بدیگران ندادند و سلوک سبیل خویش بر ایشان سخت آسان کرده اگر
قدر این نعمت ندانستند و دل بر آنجا ننهند و در اتمام آن نکوشند و نظام آن قایم
ندارند ظلمی بر خود کرده باشند و چه ظلمی و چه بیخبری و چه بیحفاظی من و عنه بدا الاسلام
غریبا و سیعود غریبا کما بدا پرتوی افکنده لاجرم اهل حق که حقیقت آن محقق باشند
همراهان و موافقان کم داشته باشند از تنهائی متوحش شوند این روش که آغاز

کرده‌اند و دست حکم از دامن حق از دست مده که عاقبت کار متقیان سرافراز باشند
و فاجران در سوز و گداز اکره و رنج عجبا سر اعلام منصوب باشد و اعتقادات
و آیات مکتوب پاک بنا باید داشت و نظر در عاقبت کار باید گماشت ای وای من و ای
حبیب من غافلان چنین سخنان را افسانه دانند و بر آن فسوس آرند اما در پندار
غلط‌اند حق جز این سخنان نیست و آن سخنان که ایشان گویند افسانه است برای آنکه
این سخنان باقی است که جاوید بخواهد ماند و سخنان ایشان آنچه ایشان از آن سخن
میرانند تابع شهوات فانیه است که با زوال آن شهوات زائل شود و صاحب خود را ملامت
و عذاب کرده اما اگر او کرده خدا را براه شوان آورد و در خود صبر باید کرد
که خدای حکیم است و حکمت خدا را خدای میداند والله یهدی من یشاء الی صراط

مکتوب مستقیم الطوایف الثلاث

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی امیر الاخوان الالهیین الانزال منظورا للطف الله
و لاولیائه اما بعد اهل جهان سه گروهند گروهی آنانند که نظر ایشان از
آفرینش در نگذشته جز خود را و جهان را نشناخته‌اند و اندیشه ایشان جز این نیست
که جهان را در تصرف خود در آورند و بجسمانیات تمتع جویند و تملک رقاب اهل
آن کنند و بی‌ادب و بی‌باک دست بسوی آن دراز کرده‌اند و بهر وجه که میسر شود
آن را در قبضه خود در آورند و گروهی آنانند که از آفریده در گذشته‌اند و به
آفریننده رسیده‌اند و دانسته‌اند که جهان را با این نظام و ترکیب و منهاج ناچار خداوندیست
که آن را آفریده و سرانجام به نظر میباید صنع او است و دست دراز بسوی آن نکرده‌اند
و انتظار کشیده تا از جانب خداوند جهان آید بما باید و نصیب ایشان از جهان
تعیین کند و بجز هر کس مقرر کند و چون آن آید علی ذکره الصلوة والسلام

اعلام و نصیب هر کس یقین کرده و حد و حلال و حرام باذن خداوند جهان کنند
نهاده با ادب و وقار و سکینه و قرار دست بسوی نصیب خود برده‌اند و آن را مخصوص
دل و جمعیت خاطر تناول کرده و احسان خداوند جهان بر خود اولا در آفرینش آن
و ثانیا در اذن دادن که ایشان آن را تصرف کنند بدانسته و بشناخته و شکر منعم
بجای آورده و به تعظیم و تبجیل و خدمت و عبادت او فراخور طاقت خود و لایق
حال خویش ایستادگی نموده و گروهی آنانند که از آفریده و آفرینش هر دو بگذشته‌اند و به
آفریدگار رسیده باز وقف افتاده‌اند که آنکس که صنع او چنین لطیف و حکیم است
و آفریده او چنین با نظام و متین او در ذات خویش چگونه باشد و جمال و جلال
او در چه مرتبه و در تنبه از آن معنا از مشرب اصطفا بادی و زیده کوشش و حجاب بر
داشته اگر چه فی الحال باز فرو گذاشته و در آن خطفه لطیفه بارقه از بوارق جلال
شارقه از شوارق جمال الهی چشیده و نموده گرفته و دل ایشان را ربوده و در عرصه
محبت الهی از اغراض داده و از لوث اکوان پاک کرده اینها عالی همتان‌اند و اهل
محبت‌اند و مقربان‌اند و عباد الله‌اند و اهل درجات‌اند و طایفه که پیشتر گفتیم
عباد الله‌اند و ابرارند و اصحاب یمین‌اند و طایفه اول فجارند و اصحاب شمال‌اند
اکنون ولیم ایده الله تعالی کوشش کند و جهد نماید و همت عالی دارد که مگر از مقربان
گردد و اگر از آن پایه فرود آید از اصحاب یمین و عیاذا بالله ثم عیاذا بالله از زمره
اصحاب شمال و بی‌ادبان و دست درازان و ستمکاران و بی‌باکان و غافلان
خدای عز و جل ولیم را و سایر اخوان تابعین را از آن نگاه دارد و بالله المستعان
و علیه التکلان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و حسبنا الله و نعم

مکتوب فیه الوکیل الکوشش

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین اگر اخوان همه یکبار غافل شوند
سلسلهٔ ذکر منقطع شود برای آنکه غفلت مذکر فکر نخواهد بود بر این تقدیر غفلت
موجود نیست پس البته که باید بعضی از جماعت غفلت بر خود راه ندهند تا اگر کسی غافل
شود تیقظ او آید و غفلت از آنکس زدایند و مثل این مثل چند چراغ است که در خانه
باشد که اگر همه یکبار منطفی شود امکان چراغ روشن کردن نماند و ظلمت مطبق
شود اما اگر بعضی چراغها منطفی شود و بعضی باقی باشد و اگرچه یکی باشد توان که
همه را از آن یک چراغ باز روشن کنند اکنون رحمت خدای بر آنکس باد از اخوان که
حفظ خود از آنکه ریاح شهوات مختلفه و اهویهٔ هواهای گوناگون چراغ ذکر در دل
او بکشد رحمت خدای بر چنین کس باد و رضوان و برکات او **فصل** مذکر و تمیم
عماد الدین جعفر سلام علیه باشد تا معنی که در عهدهٔ او شده حق کند و نزد قبر
خود رساند تا ابتدا امر شود که هر یکی چه زنکی راست و در عبارت آخرت حرفراد
دست شوان داد **فصل** خیر الناس و شر الاعداء انشاد وش در خواب دیدم که تفسیر
سورة الکوثر میکنم و چنین میگویم که در قرآن هیچ سوره نیست که مشتمل باشد
بر ذکر نعم خدای عز و جل مثل اشتمال این سوره برای آنکه کوثر خیر کثیر است و این
مشتمل است بر همه خیرات دینیه و دنیویه و حصر آن در دو نعمت تفصیل آنکه آیت
ثانیه دویم مشیر است بنعم دینیه برای آنکه یا بدنی است و راس عبادات بدنیه صلوة
است یا مالی است و راس عبادات مالیه قربانست و آیه سیم مشیر است بنعم دنیویه
برای آنکه رسیدن آنکس است بتمام مراد و نارسیدن دشمن او بآن و از آن شانئک
هو الابتر این هر دو فهم میشود یکی بصریح و یکی از مفهوم حصر اینست تمام تفسیر که در
خواب گذشت بعد از آن هم در خواب چنین مینماید که گوئیا با کسی میگویم که
سورة الکوثر بمن دادند و بغیر من چنین بخاطر میآید که تمام خیرات بمن خواهند

داد و

داد و همینا تم الرؤیا و الحمد لله تعالی و السلام علی الاخ الاعز و رحمة الله و برکاته

مکتوب الکلام المنفق بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر محب الدین الشیخ محمد
و الی الاخوان الالهیین اجمعین سلام علیکم و رحمة الله و برکاته انی احمد الیکم
الله الذی لا اله الا هو و اصلی علی نبیه محمد و آله و اسئله ان یثبت اقدامکم علی
صراط مستقیم الی یوم تلقونه یوم یحشر المتقون الی الرحمن وفدا و یساق المجرمون
الی جهنم وردا و برید الله شیخ الاخوان و حبیبهم و انیسهم قرة و شفاء **اما بعد**
سخنی متفق گویم که قریب و بعید را جز قبول آن روی نباشد اگر بهمه انصاف
در آیند گوئیم امرا ازان اجل است که شخص بخود داند که طریقه او را مسلوک میباید
داشت چیست و چه نهج است که اگر او دست بآن گیرد عاقبت را متضمن امن
از خسارت و از شقاوت دایم و اعدل طریقی و اوفق سبیلی نسبت باسعادت
صلاح انسان آن باشد چه قطع نظر از اثبات مبدای و معودی و ثواب و عقابی
معلوم است که حالتی است انسان را که آن سعادت او و احسن احوال ممکن اوست
او را و اینکه آدمی خود بر آن مستقل نیست و از معرفت آن عاجز است امری است
ظاهر که از مراجعت با خود معلوم میشود چه هر چند متفحص میشود اندیشه میکند
سبیلی بشناخت آن ندارد چه شناخت آن موقوفست بر معرفت کل امر و کنه
و اطلاع بر صورت و مصدر هستی و آنکه بداند که مبناء آسمان بر چه شده و بیکبار
چه شده و بازگشت هستی بر چیست و با چیست و امر همه همین است یا ورای این
پیدا پنهانیست و وراء از زمان زمانیست و ورای این بازار بازاریست و راه
اینکار چه بار کار و باریست و تفصیل اینکار و بار چیست و چگونه است و معلوم
است که آدمی عاجز است از معرفت این و هر چند شب طرح میکند و روز تا شب

در این اندیشه راه بروی بسته باشد و بیرون شد آن نتواند کرد و چه جای اینکه کرا از
این نیز نتواند دانست اگر خواهد که بداند که عدد ریگ بیابان چند است هر چند
جان کند این نتواند دانست و این جزوی است از جزویات او چون در آن عاجز است
چگونه ادعاء احاطه بر کل امر تواند کرد و بلوغ بکنه آن هیهات ولا یحیطون بشیء
من علمه الا بما شاء، پس معلوم شد که آدمی خود از آن عاجز است و کسی دیگر نیز
نیست که این دست بر خود نهد که من طریق نجات میدانم و بغیر از کار بسته اند الا
پیغمبران خدای صلوات الله وسلامه علیهم باقیان سرگردان و حیرانند و کسیکه
خود در خود سرگردان و حیران باشد چگونه دستگیری دیگری کند و کسی غیر
ایشان اگر این دعوی میکند ظاهر است که متکلفی است متصلف از قبیل
مسیلمه لعنه الله که چون طور پیغمبران دیده و از ایشان خوش آمد که آن نوع سخنان
گوید و بجای جبرئیل عزرائیل برای خود اثبات کند و در بکار لاحد انداز و مرجع
سخن ایشان نزاع ایشان و علی مرجع کلام ایشان با مجرد تزویر است از انبیاء
عدم انعقاد لجنان ایشان و منشا این بعد از دین و قصور همت و غلبه شهوت
که ایشان از غیر استیفاء شهوات بر اقرب طریقی که متوهم شود چیزی نیست اگر عاقل
و صاحب همت بودندی و باز وقت این افتادندی که اندیشه کلی بکار برندی
که مبدء حرکات و افاعیل ایشان عقل کلی بودی نه نزوهات جزئیات و انبعا
ثات طبیعیه مضطره پیوستند بمتابعت انبیا برای آنکه نگاه میکردند و خود از جهان
اندیشه عاجز بودند و دیگری در ارض نبیا نشد که متصدی این راه تمامی باشد و
معلوم است که رجوع میکند پس چاره غیر این نیست که دست بدامن انبیا زنند همچون
کسیکه در بیابان راه گم کرده باشد و البته راه نتواند یافت چون بیند که کسی دیگر
بطرفی معین کرده و میرود و محقق است که من دانسته ام و راه نیست دنبالش میروم

برای راه نمیاید بجهت بیابت بدل امن میرود و آثار الطمینان بر حال او ظاهر است چه فرمان
و خندان است و در خاطر سکینه و آرام میرود بحضور تام و فراغت خاطر و معلوم است از
حال او و طوری که انحیف نزحم او باز بسته و بر طرفی باز تکلف میکند با تقلیدی و خیالی
او را پیش آمده یا فضولی متهور است در بین پیداست که درست که چاره درست
کفتار است از بی زائل باک ناچار آنکس تابع چنین کس میشود و با او براه می افتد
و در بیابان در بیابان نمی کند برای آنکه اگر چه بیابان با امید خود میکند که مگر راه بداند
از حال خود میداند که مبدء این شناخت در او نیست و معتقد است تحصیل آن
نزد وی حاصل نیست و اگر انتظار دیگری میکشد دیگری که پیدا شود هم
حال او این است که بر مثل حال آن شخص باشد که به پیش افتاده و راه میرود و مجدّ است
که راه دانسته ام پس چرا تا بعت آنکه واقع نیست نکند و با انتظار شخص موهوم نشیند
که مثل او است و هر کس که بدیده انصاف بکرد و چشم بصیرت باز کند داند که در جهان
هیچکس نیست که متصدی راه نمائی شده باشد نه بتکلف از سر یقین و تحقیق الا پیغمبران
خدای علیهم السلام و باقیان با حیرانی چند اند که بعضی از محض حکایتی میگویند همچو
فلاسفه که رئیس ایشان ارسطالیس تصریح کرده که در الهیات سبیل بیقین نیست
و غایت آن اخذ بالیق و احری است پس باقرار خود شان معلوم شد که او و اتباعش
صاحب تخمین اند و هر کس که مراجعت با احوال و اقوال ایشان کند بعین الیقین مشاهده
کند که ایشان از دست بر هیچ نیست الا تخمین و انبیا از ابو سرا این تخمین نیز نداشته اند
سخنان انبیا چه چون ایشان اعظم الانبیا در ابواب الهیات و حقایق کلیات
سخن گفته اند ایشان اعنی الفلاسفه بسر کاری افتاده اند که این نیز بالجمله است
از سخن جاهلان مثل این نگوئیم و چون مایه آنکه نفس گفتش با ایشان نبوده هر چه
از تخمین پیش گرفته اند و بتکلف سخنی چند میگویند و آنچه نبی الله تعالی از خود نفی

فرموده که وما انا من المتکلفین آنضعف ایشانست که از خود نفی فرموده و مثل
ایشان مثل کبتی است که هرچه آدمی کند او مثل او کند جعل منهم القردة و
الخنازیر و عبد الطاغوت و اگر نیک تامل رود اصل اکثر سخنان ایشان کلام
انبیاست که گرفته اند و در آن تصرف کنند و بنوعی دیگر کرده اند تا سخن ایشان باشد
فنفس متوهم المتکبرین این منهاج فلاسفه است لعنهم الله و دیگر منهاج متنبیان است
مثل مسیلمه و مزدک و آن نیز تکلفی است باز در از تکلف فلاسفه لعنهم الله
ابتر و برای فلاسفه نفس خود را بازی دهند و در خود با خود اندیشند
که مگر ما آنند که بر ایشند و اینها تعبیر این تسویل هم با نفس خود نکنند بلکه تسویل
ایشان با تجرد دیگران باشد غرض که غیر پیغمبران خدای آثار تکلف و فضول و
تعسف و تصلف بر حال ایشان ظاهر است و بر نفس خویش آثار عجز و ضعف
و جهل ظاهر پس متعین شد که سبیل متابعت انبیاست علیهم السلم و ذالک
ما اردناه و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و

مکتوب بصفت السلام العبد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان امنا مومن کامل از خود بخدای عز و جل
باز گذاشته برای آنکه دانسته که هیچکس بوی مهربانتر از خدای او نیست و
الحق هیچکس بنده اولیتر از خداوند او نیست و از خداوند خود زخم و سیلی خوردن
بهتر و گواراتر است که از دست دیگری حلوا مومن روی دل بخداوند خود
کرده و ذکر او را درون دل خود جای ساخته و آنرا مونس خود گردانیده
چون حاجتی داشته باشد دعا کند و چون او را دردی رسد شفا از و طلبد
و اگر از کسی جفائی بیند گله بوی او کند و اگر از کسی عطائی یابد و مکافات

کند از طلب

از و طلبد که بنده را هیچ نباشد و دست بر هیچ نباشد و حال و منال او شیداغات
اعتماد او بر آن باشد که در خزانه رسیده است خوش حال بنده خدا اگر هیچ ندارد و همه
چیز از آن اوست از آنجا که هر چه از آن سید اوست شب هنگام که همه کس بخواب
روند بنده خدا در دیده بیدار بر گشاید و در عجایب ملکوت آسمانها و ستارگان
تفکر کند و در یاد خداوند خود آب از دیدگان بر گشاید بر نیم شب که همه مست
خواب خوش باشند من رجال نوم نالهای دیده آلود بنده خدا اگر در روز که
عالم بجنبش در آید و این آن از هر سوی در آید اگر چه با این گفت و شنید کند الا که
جز یاد خداوند خود مشغول نباشد آنکه ایات بر زبان او جاری شود بحکم خداوند او و دل او
جولان کند در ملکوت اعلی تا جاری در افق مبین که باز اگر قضای اینجهان مشلت آید از
بنده خدا خورسند باشد بآنچه خدای عز و جل کند و بر اعتراض هیچ کار اعتراض نداشته باشد بنده
خدا بر سر دلش هر که از باشد و هر ساعت چون آب شود باز خداوند او را از رحمت بخشد
خدا را با بنده خود کارها باشد که او را از آن دهد تا بر اندر فکرت در سوات بوید که اهل قرب
بر او از حلقه رشتک ترک کرده اند قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشا
دانی که کسی چیزی را دوست دارد بیوسته آنرا اگر دانند تا هر او را نگرد خدای عز و جل دل
مومن را دوست میدارد که موضع نظر خدای از جهان غیر دل صدیقان نیست هر آینه
دل ایشان از حال بحال گرداند تا در هر حال آنرا بیند که چگونه است و مومن در همه حال
نیکو و زیبا باشد در بسط شاکر باشد و در قبض صابر و بجمیع حال بیکر دل او بسوی حق
نرسته نگرد و همچنانکه بیکر دل بیکانگان هرگز بسوی حق خوب نباشد در بسط طغیان
و بطر پیدا کند و در قبض انکسار و سخط خدای عز و جل بنبی خود وحی کرد که ای
خواهی منکر تره روح خانه برای تو نیز کنم فرمود لا یا رب خواهم که یکروز طعام یابم
خورم و شکر کنم و یکروز گرسنه دارم و برای تو صبر کنم ایکان مومنان ماه روزه رسید

ماه صیانت دهان از طعام بینید و زبان از غیبت و لا یعنی نگاه دارید و چنانچه
بدن در بوته جوع میگدازانید دل در بوته محبت خدا بگدازانید والسلام

مکتوب خوص بسم الله الرحمن الرحیم القطبیه

از بنده که صعوبه مفارقت احباب او را صعوبه مفارقت کبری والعیاذ بالله
منها یاد داده و استیلاء آن مخافت او را بر دوام استغفار نا مر باز نکند قطب بن
محیی ابن محمود عجل الله الوفات لسوی اخوان آلی و اصدقاء ربانی جمع الله شملهم و نزل
اللطف شاملهم لا سیما لسوی شیخ الاخوان اکمل الله فتوته وصحته اما بعد آدمی چا آن
که روزی از روزها گناهی کرده باشد که بر آن سبب از نظر خدای عزوجل افتاده
باشد و هر کس از نظر خدای عزوجل افتاد و مقت خدای او را دریافت رشته عمر
که کرده و سر رشته کارش از دست رفت چنانکه هرگز باز نخواهد یافت پس از
آن منقلب در اودیه ضلالت و هرچه میکند همه تبار است برای آنکه کسیکه
غشاوه قهر بر او تنید نه همه کارش مغشوش است و عمل خالص از وی بعد
ممتنع الوجود است برای آنکه اخلاص ترتیب از سر خدای که در دل آن کس
که خواهد نهد و نخواهد او را اجز به آنکس که او را دوست دارد و بنظر اللطف
ناظر باشد چون کسی را دشمن گرفته باشد و مقت خویش بر او حلال کرده کجا
اخلاص در دل وی نهد کجا او را نیل حقیقت اخلاص که سر اکبر خدای تعالی است
ممکن باشد اعمال او آنچه از جنس سیئات است خود سیئات است و آنچه از جنس حسنات است
مدخول و معلول باشد و محبط و مردود والعیاذ بالله ای اخوان الیقین آدمی
بکبوط ندکه کار مرلت خود ساخته و از جانب آن باز پرداخته و بر آن زاد ما
از آن حاصل کرده اکنون مشغول دیگر کارها و راست داشت دیگر مهمات
ناگاه مهمان مرلت فرود آید بیخبر اینکس هیچ کار سازی آن نکرده و نزل و منزل او را معد

نساخ

نساخته چه دست با چه کار او باشد ای عزیز چندانستی که مرلت و مهمانرا چاره نیست خاصه
که مرلت مهمان باشد چرا چاره او را از پیش نساختی تا بیچاره و حیرانی نماند اشتم که
مرلت حالی حالی نخواهد آمد عزیزا بچه دلیل امکان پیش خود مقرر و معتمد
ساخته بودی لا حول ولا قوة الا بالله من تمادی الغفلة و شقوة القسوة و سوء
الخاتمة و درک الشقاوة و بالله المستعان و علیه التکلان و هو حسبی و نعم الوکیل

مکتوب معاملة الانسان بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی من یلتجی فی الله نعم الامیر عماد الملة والدین محمد عافاه الله
نعم اما بعد آدمی را یک نوع معامله واقع است با آدمیان و آن معامله را بدان استمر و بشناس
و نوعی دیگر معامله هست که میان خدای عزوجل است و آدمی و آن معامله نهان
از آدمی با آدمی میرود تا روزی که در دین آدمی بر آن معامله بر گشایند و روز فکشفنا
عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید بظهور رسد و آن معامله را به پیغمبران بخرآدم
ظاهر کرده اند و چنانچه دل از آدمی محل دانش است و باقی جوارح بدان شی که در سیست
بکار می آید همچنین انبیاء را از آدمیان محل این دانش ساخته اند و باقی آدمیان تا اگر
که مطاوع انبیاء اند بدانش ایشان در کار می آیند و ایشان بمثابه جوارح مطیع
صاحبان اند و باقیان که بمقتضی همچون دست شل که فرمان دل نه جنبد و اثر دل
بوی نرسد و آن شعف صاحب که در فرنه اقلست که بر آن متابعت اوامر انبیا کنند صحیح
است بر اخلاص و عبادت است از احسان مفسر بان تعبد الله کانک تراه فان
لم تکن تراه فانه یراک و آن بمثابه حیوة عضو است چنانچه هر عضو که زنده است اثر دل
بوی میرسد و فرمان دل میجنبد همچنین هر آدمیکه اخلاص در متابعت و متابعت
اوامر انبیا الله که بمثابه دل اند در عالم انسانی میکند و هر کس که از اخلاص محروم است
ساکن و فاتر است اخلاص روحی است الهی که دمیده میشود از محل مشاهده در آنکس که

برهیکر بنید خدای عز وجل او را که وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری
ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا و براین
ضعیف چنین روشن شده که هیچ عمل در عالم اصعب از اخلاص نیست اگر چه بر
آنکس که خدای عز وجل آسان میکند بغایت آسان است اما بر دیگران چنان
صعب و ثقیل است که اگر ایشان را تکلیف کنند بحمل جبال و صعود بر سما اگر چنان
صعب باشد و قدم بر دفع و صفهم و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا
کانما یصعد فی السماء و اگر چه اخلاص ترتیب از سر خدای و محل آن از آدمی
جز خدای عز وجل نداند اما اثر آن از دل متواضعان و منصفان و اسخیا و اهل
حیا باید جست که غالبا مقارن چنین صفات میباشد والله یهدی من یشاء

الی مکتوب بعض مراجعه المحوصلة مستفهم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخ الاکرم الشیخ کریم الدین بلغه الله مقامات
الموقنین اما بعد کار بزرگ آدمی را در پیش است با خاری که حالی پیش کرده اند
منتهی الیه آدمی مر آن آفریده شده که خدای عز وجل بذات خویش بر او تجلی کند
دا و آفتاب و طاقت آورد و متلاشی نشود و در وقت آن تجلی را در باید و که ادنی امری از
امور جهان و واقعه از واقعات عالم را تاب نمی آرد و زود آن دی طاقت و متلاشی میشود
واز دست میرود چگونه تا بتجلی ذات خدای عز وجل خواهد آورد که در آن مشهد عظیم
از جای نرود و متلاشی نشود و آنچه گویند نشنود و آنچه نمایند نبیند و آنچه پرسند
نگوید لخا بود زمین بچنبره از آب که یک شبنم ز دریا بار زآب هرچه که
سموات و ارض و جبال از تحمل آن عاجز آمده اند بار آدمی [illegible] آسمان [illegible]
کشید قرعه کار بنام من دیوانه زدند آدمی باید که اندیشه بهتر از بین کار

خودرا

خود کند که هر که حوصله خود را فراخ سازد و همت خود را عالی همچون کسی که دلو
دریا شنا باید کرد که غوطه در حوضی شنا کند بعد از آن در مرکه بزرگ و دیگر در
دریاچه تا آخر نوبت دریا رسد و اگر تقدیر این مقدمات نکرده باشد و بغتة بچاه
دریا خود را حالش خراب گشت آدمی در دنیا برای همین است تا بتدریج آشنائی
شنا کرده دوای بر کسیکه شنا ورنا شده اینو آخر او فرود آید چاره او هیچ نیست
جز آنکه خود را در آتش جهنم افکند تا بالم سوزش آن مشغول شود از سوزش عشق که آتش
است از سوزش داغ و بد احوال کسیکه آتش پناه و ملجای او باشد اعاذنا الله و یکم النار هی مولیکم
و بئس المصیر در تذکره شبلی رحمه الله مذکور است که او را دیدند که منقلی داشت
پر از خویش بر میکند گفتند چرا چنین میکنی گفت حقیقت مرا باز راست و مرا طاقت آن
نیست ادخال الم بر خود میکنم تا بر آن ذاهل شوم از ادراک حقیقت از فضیل ابن عیاض
رحمة الله علیه منقول است که گفت غبطه بر هیچ کس نبرم حتی ملائکه و انبیا غبطه بر آن از
مبر که مخلوق نگشته اند آخر نه ملائکه و انبیا مشاهده احوال و اهوال محشر میکنند
چون مقربان درگاه برای ادنی تقیق که از حکم این نشاه ایشان مانده آن میرسد تا
زمانیکه که این نشاه تمام از ایشان فرو شوید چگونه در حال بیگانگان که تا از
پی وجود ایشان از جهت این نشاه یافته شده حال ایشان چه باشد و تا ابد الآباد
در چه اضطراب و عذاب باشند ایشان را فزایده نباشد که آتش وای بر حال
کسی کش غم کند غمخوار کی چگونه در حال خفاش روز که هم کوه و دیوار از پای در
افکند و زمین را هامون سازند و نور خورشید بر همه جا بتابد یقول الانسان یومئذ
این المفر جواب شنود که کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر گوید من از انجا
میگریزم اینوش [illegible] تو زهر ناب بر من وی راحت دیگران عذاب بر من دیگر
نکری و دست طلب بر من خورشید جهان و تاب بر من امید که تو [illegible] تا باید گشت

خوشی است و چون از اندازه گذشت با ناخوشی میشود اندازه خویش را فراخ میباید
ساخت و حوصله خود را میباید گشود تا هرچه فرو ریزند بگنجانند و هرچه بنمایند ببینند
و هرچه بگویند بشنوند و هرچه بپرسند بگوید و هرچه بخواهند بدهد و هرچه بدهند
بستانند و تو خود دانی که این نه بر اندازه بشر است که بخود چنین شود اما اگر بخدا
کوشی شاید مکن بر نعمت حق ناسپاسی که تو حق را بنور حق شناسی والسلام

مکتوب سی‌ام بسم الله الرحمن الرحیم القلب

ینبه الله ولیحی عن نومة الغافلین خبر ان الله یضحك فی وجوه المصلین فی
اللیل عجب حدیث معلوم نبود مرا اما بنجد بتوان صحیح و تعلیم آن که الله بداند که چنانکه
زندگی تن بجان است زندگی دل بجان عشق است و هر کس که افسرده و بیکار
روز با شب میکند و شب با روز میبرد مرده بر حال است و از صفت لا یموت فیها ولا
یحیی بهره مند و بداند که تن از خاک است و خاک سکون و آسایش اقتضا کند و دل
از افلاک است و آسمان جنبش و حرکت اقتضا کند حیوة دل در حرکت است و ممات او
در سکون است و حال تن بر خلاف این است نگذارد که عاجز تن شود و تن بر وی مستولی
کرده و آنچه مقتضی او است راند و دل در تحت انتقال تن عاجز و ذلیل تا الذی بچون
اصحاب احقاف که خدای عز و جل بادی فرستاد و در حال آن بیابان که ایشان در آنجا
ساکن بودند بر ایشان بگردانید ایشان در زیر آن ریگ تا الرسیکردند تا بکبه
با بیشتر تا الضعیف که اگر کسی کوشش بر آن خاک نهادی شنودی تا آن زمان که بدره
و غصه جان بدادند همچنین تا آن که خاک تن بر دل ایشان مستولی شده و زیر آن
کثیف باز شده اند تا الدل زار ایشان بگوش مستمع مستبصر رسد اکنون بدان ای ولی
رشید که مثل دل اهل تعطیل و بیکاران و افسردگان که از بیکاری دست بکار
متفرق فی سر دین که لا یعنی نام دارد زنند مثل اصحاب احقاف است و بخود میپسندی

سزد

مثل سوء باشد و در آن کوشش که از مثل اعلی بهره مند گردی دانکه خدای عز و جل
صفتش این است که لا تأخذه سنة و لا نوم پس بعقد مقتدر تخلق بخلق خدای کن مومن
دعوی کند که محب خدا است آیا سزد که محبوب بیدار باشد و حال محب نائم و محب
بخواب باشد و اذکر او غافل عکس این بر آداب محبت و محبوب اقرب است عجبا للمحب
کیف ینام کل نوم علی المحب حرام ای ولی رشید آئین محبت ساز کن و بازار محبت
گرم ساز و بر قدم آی و در عهد شباب خدمتی چند بکن خداوند را که ضعف پیری
رسد عاجز باشی و خدمت نتوانی کرد و یکسان نیست بنده که حقوق خدمت او در
حضرت خداوند ثابت با بنده که چنین نیست خداوند تو شکور است و عادت
ربک تتبا خفقه بنده کان فراموش او نیست آنچه امروز کنی برای تو نویسند و ثبت
کنند تا آن روز که حاجتمند باشی و به مکافات آن با تو احسان کنند یا ایها الانسان
انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه ای ولی رشید رشید آنکس است که کار خود کند و مصالح
حال خود باز رسید و چون من در نگرستم مصالح آدمی بسیار دیدم به یک یک آن
باز رسیدن دشوار بود چنین نمود که یک کار بگیریم که متضمن همه کارها باشد اگر چنین
کار باشد و چون در نگرستم چنین کار بود و آن تقرب و توقد بر اخلاق معتقد است
که بالغ امره است بر آن یک کار کردیم و آن یک کار را تعبیه میکنم و چون آنکار بتقدیم
رسانیدم فارغ البال و مطمئن خاطرم و هیچ غم و اندوه کاری دیگر ندارم چه میدانم
که خلاق معتقد به کار من باز رسید اکنون خواب من میکنم اما چنین خواب بی
بیداری میسر نباشد برای آنکه خلاق معتقد آنگاه متکفل کار من رسد که کل من کار
او باشد و در روز و شب خود همه در کار او کنم و هیچ نزد خلاق معتقد دوست تر از
ذکر او نیافتم چرا او را حاجتی ثابت نیست که بگذاردن آن تقرب بر او جویم اما
بدو وصف خود ذکر خود را دوست دارد لا جرم فرموده اقم الصلوة لذکری و گفته فاذکرونی

که ملوک از تدبیر مملکت کار پادشاهی باز پردازند با خود پردازند و اصحاب خود را
ملك الملوك تعالی و تقدس احد و صمد است و او را کفو و همتای نیست محبوب اوست
جز ذکر او نیست چون شب در آید فضلی از ذکر هر آیه پس زبان و ثنای تو زیب هم
فراهم سپرده حضرت کبریا عرضه دارم و او که خداوند من شکور است امروز که عکس
روز من ساختم چون چنین خدمت شایسته بتقدیم رسانم امروز که بقدرت
روز او باشد والقیام کلها له تا چه جزای شایسته مرا دهد من امروز او را باو عوض
آن نیز آنچه نزد مرا بنماید و چون دیگران آنچه نسوا الله فانسیهم انفسهم بو غفلت را
بطاعت ذکر الله خلعت خدا کرم انفسهم کرامت کند و چون من و چه خود بینم
تمام سعادت خود رسیده باشم اکنون میکوشم برای این آرزو و هر کس که درین روش
با من شرکت میکند او را مژده میدهم بمثل آنچه خود را مژده میدهم والسلام علی
من اتبع الهدی   اگر کسی پرسد که خدا را بخدای نمودن چگونه باشد گوییم چون
بنده مؤمن ثنای خدای عز و جل بر ادا رساند خدای عز و جل آن گفتار او را
بشنود و هر کس که سخنی بشنود اگر مضمون او را تا غایت ندانسته باشد آن دم
بداند و اگر دانسته باشد نوعی دیگر علم او بدانچه میدانسته متعلق شود برای
اگر شنودن سخن نسبت با عالم بوضع البتة اثری دهد و در چنین کس نتوان
که اثر حصول علم باشد برای اگر چنین فرض کردیم که او را علم بر آن حاصل
بوده و تحصیل حاصل محالست پس ماند که اثر آن تعلقی جدید باشد که علم
بر آن پیدا کند سوای تعلق اول که با آن داشته و علم خدای عز و جل قدیمست
و آن را تعلق قدیم نیز هست بهمه معلومات اما سوی آن تعلقات حادثه داشته
باشد که نظیر آن در کتاب الله آید که فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین
و آید که ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین الی غیر ذلك من نظائرها

اکنون

اکنون ما بنمودن خدا بخدای آن تعلق جدید خواهیم که علم خدا را بصفات جمال
و جلال خویش پیدا شود نزد سماع الفاظ الّا بر آن که عبد مؤمن بر ادا رساند چنانکه
آن تعلق قدیم که تا غایت بوده و تمامی تحقیق این سخن از کتب علما باید جست والله

مکتوب مشاهده اعلم الملوك

بسم الله الرحمن الرحیم

استعلام رفیعمن تذکره   در مشاهده ملوک و احوال ایشان تذکر عالم الهی شهود
جهان امر هست و مستمر و از آن بصیرتی و ذوقی حاصل میشود و ستر او را فتح
عارض میگردد چنانچه شیخ علاء الدوله سمنانی از حال خود حکایت کرده و تجلی که در
معرکه او را دست داده آیا الحضرت اعنی الحضرة المحبیة المحمدیة را در آنجا که هست در این
حال بهره هست یا اگر سبق معانی جهان از رغبت جذب نفع و دفع ضرر هم کافی
حساد و معد اغیر اضداد و ما انشا کل ذالك پیش کرده و مجال لمعان این برق دیدنی
نمیدهد و آفتاب این مشاهده بسحاب حجب بشری متواریست یا اگر دوام مشاهده
و مخالطه و استمرار این احوال غطائی رسم کرده مبرم دیده بصیرت که از آن متأثر نمیشود
چنانچه دوام مشاهده سموات و ارض مانع شده از اینکه ماذا فی السموات والارض
بدیده شهود ناظرین رسد و زینت فانظر بر جهان برای ناظرین بمقتضی قول
خدای عز و جل ولقد جعلنا فی السماء بروجا و زیناها للناظرین از ایشان پوشیده
مانده   تنبیه   از رسالة الخان هر کس که نه پادشاه باشد و نه مصاحب پادشاه تا قدر
رتبه در عقاد او یافتست که اضمحلال آنماده چون اینکه پادشاه باشند یا مصاحب
پادشاه معتبر نیست از نخبه فرموده من مات و لم یعرف امام زمانه فقد مات
میتة جاهلیة و چنانچه ایمان بخدای و ایمان برسول خدای ضروریست در تمامی
کار آدمی اذعان بر امام زمان لازمست اگر در زمان ما امامی اعنی سلطانی که خلافت

باشد مصاحبت او نباشد او خبر نیست از تمامی خیر که از عالم رفع شده و رحمتی که
مر ایشان را مبدل نشده چنانچه در آخر الزمان قرآن رفع شود و لهذا چنانچه
رفع قرآن از اشراط الساعة است تضییع امانت که مفترض است تبوسید امر بغیر اهل
آن از اشراط الساعة است و هر سالک که عهد چنین امام دریافته باشد معتقد است
بر سالکان که چنین عهد دریافته اند همچون تفضیل که اهل آن قرن را که رسول
الله صلعم در آن بوده ثابت است بر دیگر قرون و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
مقصود نه بیان تسویه در تفضیل مقصود تنبیه است بر امر محقق یعنی این ثابت
که قرنی بهتر از قرنی چه باشد پس تعجب نباید کرد که قرنی که در آن امام عادل باشد
بهتر باشد از قرنی که در آن امام عادل نباشد و بر سالکان آن قرن که در آن امام عالم
باشد لازم است که غنیمت او دانند و بر وی سلام کنند و وی را ببینند و با وی
صحبت دارند تا مادهٔ رحمتی که گفتیم مر ایشان متصل شود و بتمام ظهارت خود رسند
و آنکس که چنین قرن دریابد فوق اضطراری او را واقع شود همچون فرزندی که
نزاید او را لایت انکشت نباشد که این عیبی و غبنی بزرگ غیر اختیاری است که او را
واقع است و چاره آنرا نمیتواند کرد و اگر پادشاه روزگار را نوبر فرماید و خود را
بجائی سازد که در مصاحبت او حرجی نباشد سالکان را بر سالکان اقطار
لازم باشد که خود را باو رسانند و بر وی سلام کنند و با وی صحبت دارند چنانکه
مادهٔ رحمت ایشان تکمیل یابد و بنتیجهٔ خویش رسند و ذات پادشاه ما آن هنگام
راهنمای عبدالله شود و وسیلهٔ نجات سالکان بجائی که راه آن از غیر او ممنوع بنموده
و اگر این نکند جواب این پرسش چگونه تواند داد که بابی که غیر او فتح نمیتوانست
کرد حالا از ابواب الله او چرا فتح ننمود فتح کناد و السلام

مکتوب البناء العظیم بسم الله الرحمن الرحیم قدسی الملقب

بکتب

بکتب الله ولیی فی السالکین الامیر رشید الدین عبدالسلام اما بعد نوشته بود که بعضی از
کلا یعنی چیست چه خورده ام و چه خورده و از فلان محل می آیم و از کجا می آئی و
امثال ذالک که در گفتن و ناگفتن آن هیچ نفع و ضرری عاید نگردد لا یعنی امثال آن است
یا چیزی دیگر است و اگر اینها است چون اینها اقوال مباح است چه حرج در آن است
جواب لا یعنی امثال اینها است و اگر چه اینها فی نفسها مباح است اما اشتغال بآن
ثمرهٔ غفلت قلب است و اعراض او از نبأ عظیم چه کسی که مثل بهشت و دوزخ در راه
باشد مادام که از آن غافل و ذاهل نباشد ممکن نباشد از وی اشتغال بجز بسبب ترقی
بهشت و توقی از دوزخ پس مشغول شدن بچیزی که در آن باب نفعی ندارد نیست
الا ثمرهٔ غفلت از آن و در علم اخلاق مقرر شده که هر خلق که منشأ معصیت است مولد بر آن
معصیت منشأ آن خلق و مؤکد آن است پس اشتغال بما لا یعنی مؤکد غفلت دل است از نبأ
عظیم و چون این غفلت قوت و رسوخ یافت و معلوم است که انتهای آدمی از معاصی
برای خوف آخرت و اجلال خدا است عز و جل الاجرم چون از آن غافل باشد
اقدام بر معاصی که مقتضیات طبع است دست دهد پس اشتغال بما لا یعنی اگر بالذات
اثم نباشد منجر شود باثم و حکیم میداند که اگر چه محرمات امور معدوده است اما تا دست
از بسیاری مباحات ندارند ملکهٔ عصمت که حاجز است میان آدمی و محرمات مکتسب
نگردد و چون ملکهٔ عصمت حاصل نباشد البته در معاصی افتد بلی بعد از آنکه ملکه
عصمت مکتسب شود و راسخ گردد و از تزلزل ایمن شود اگر شخص توسع کند در خوض
شاید و اینکه فلان مباح است و فلان محظور نسبت با او باشد اما نسبت با مبتدی
خام که ملکات فاضله در وی مکتسب نگشته همه اینها محظور است بعضی بالذات و بعضی
بالعرض و مثل التمثیل الطعام است که انقسام او بما کول و غیر ما کول نسبت با اصحاء است
اما نسبت با مرضی همه غیر ما کول است الا المعتبر معتبر که طبیب فرماید و کان نزد که معین

منحصر بر شرب خمر و سرقت و قتل نفس و کذا و کذا است و این را ملکه انتها از انبیاء علیهم
برای آنکه معاصی قلب از انبیاء بر رفته است و غیر صدیقان را ملکه انتها از آن نه
حاصل است و مبتدی از خود هم چگونه آن تواند بود که ملکه انتها او از معاصی
ظاهر چنان را منع است که اگر موجبات آن متذکر شود و جهد بر او مستطاول شود
آن تراهد خود را نگاه تواند داشت فی غرور شیطان در تحریر و تزکیه نفس بر
قانون طریقه مشغول شود و بداند که بلوغ بذروه عصمت و تقوی مطلبی است عزیز
صعب المنال بعید المرتقی و اهل صناعتی از صناعات تا شخص تمام خود را بآن
ندهد و روز و شب در کسب آن نکوشد وی را مهارت در آن میسر نشود چگونه
طمع کرده که صناعت تقوی که اشرف صناعات و اعز ملکات است چه ثمره او اعظم
ثمرات است و شرف صناعت بشرف ثمره او است چنین آسان دست دهد و تحقیق
سالك آنست که التزام صمت کند علی الاطلاق و سخن ناگفتن اصل طریقه او باشد
اگر موجب دینی دست دهد سخن گفتن را سخن گوید و الا خاموش باشد بر اصل
ذانکه اصل طور او سخن گفتن باشد اما اگر سخن مانعی باشد نگوید که هر یک
که طریق خود بر این بنا نهد از هالکین باشد و صمت یکی است از ارکان اربعه
که بنا سلوك بر آنست اخلال بر آن کجا سالك را روا است و اگر صفا او کملك شود
چه خواهد کرد همان انکار که چنان شد و یکبار خاموش شود و در رسته شد
که یکی از اصحاب سنگ در دهان نهادی تا بدان از سخن گفتن باز ایستد و در رسته
شد که کسی در روز اُحد شهید شد و سنگ بر شکمش یافتند که بسته بود از گرسنگی
مادرش خاك از روی او پاك میکرد و میگفت هنیئا لك الجنة رسول الله صلعم فرمود
چه میدانی شاید که او سخن میگفت در آنچه او را بکار نمی آمد و منع میکرد از چیزی که
او را در آن زیانی نبود و از وصیتهای لقمن است پسر را یا بنی کن اخرس عاقلا و لا تکن

نطوقا

نطوقا جاهلا ولان یسیل لعابك علی صدرك وانت كاف اللسان عما لا یعنیك
اجمل بك واحسن من ان تجلس الی قوم فتنطق بما لا یعنیك ولکل عمل دلیل
ودلیل العقل التفکر ودلیل التفکر الصمت و از وصیتهای او است که یا بنی اختر
المجالس علی عینك فاذا رأیت المجالس یذکر فیها الله فاجلس معهم فانك ان تك
عالما ینفعك علمك وان تك غبیا یعلموك وان یطلع الله علیهم برحمة تصیبك
معهم ولا تعطن از ار جب الله داعیین لیفك دعاء المؤمنین فان لم تعند الله
کانا لا یموت و اعجوا اگر کسی خواهد که بوصیت اول او عمل کند و را میسر نشود تا
آن زمان که بوصیت دوم عمل کند و لهذا در ارکان اربعه صحبت قرین عزلت آمده
سالك باید که بمجلسی که آنجا اللغو ولا یعنی کنند حاضر نشود و تنهائی بر آن ایثار کند
و اگر از تنهائی ملال آید مطالعه کتب تذکره کند و مجالسه با صحابه و سلف و خیار
عباد الله اختیار کنند که ایشان اموات به هم نشینی اولی اند از بی زندگان که از
زندگان کسی باید که با وی در ذکر و فکر خیر شرکت کند صحبت او بر خلوت اختیار
کند ذلك که   خلوت از اغیار باید فی زبار   پوستین بهر دی آمد نی بهار و اگر
چنین کسی نیابد تنهائی گزینید و اگر در میان جمع باشد بدل بر کنار باشد و در لغو
و غلیط ایشان با ایشان شرکت نجوید و چون صمت و عزلت او را مسلم شد
بیداری شب و صیام ایام با آن انضمام یافت ارکان اربعه سلوك او را تمام شد
سالك را همت بر تشیید این ارکان میباید گماشت و دیگر کارها را گذاشت
خواهی جمله حدیث ما کن خود را ماکن زدیگران خود آن باید و رسته مهربان ورزند
و پیوند و دوست و آشنا و این و آن هر کس که تو می بینی چون کار افتاده
بخود در مانده اند و با خود هم راهند   تا باد انکه وقت بیچاره هیچ کسی تو را
نباشد هیچ   و چگونه چنین نباشد و هم فقیر و عاجز اند و در مانده و ناقص اند

کرد در خود فقیر و ناقص باشد اول به تکمیل خود مشغول بایدش شد و ازالهٔ فقر و نقص
از خود بعد از آنکه در خود تمام شود و از خودش چیزی زیاده باشد بدیگران
رسد دانی که تام و فوق التمام خدایست عز و جل مهر از این و آن بگسل و انس
با باب و مام بهل روی بخدا آر و انس باذکر آن کن آخر از چه بخواهی مانند
هیچ کس را خواهی در آنکه بر خواندن در حدیث قدسی درست شده انا بدّک
اللازم فالزم بدّک السماوات لیسی فراموش کن و دوستان لیسی را فرو گذار
دوست الهی بدست آر که سیمای آن خدای تو را یاد دهد و گفتار او تو را بر
کار آخرت قوّت و چون او بخدا باشد بخدا غنی باشد و وفا که شیوهٔ کرم است
تواند نگاه داشت و در مواطن دنیویه و اخرویه مدد و معونت او از تو نگسلد
و حلّهٔ خلّت او بمقراض اعراض پاره نشود آنروز که الاخلاء یومئذ بعضهم
لبعض عدو الا المتقین و بانکر و فا صفت ابنا آخرت است و در ابنا
دنیا را وفا باشد برای آنکه دنیا بیوفا و ناپایدار است لاجرم ابنای او نیز چنین
باشند که ابنا بر طبع آبا باشند و آخرت جاوید و پاینده باشد لاجرم ابنا
او از تلوّن و بی ثباتی و ناپایداری و بیوفائی محمی باشند شنشنةٌ اعرفها
من اخزم اید دوست مهربان اما چنان دوست کم دست دهد رسول خدا
مثل ناس را مثل ابل نهاد که از صد شتر یکی راحله نباشد که سواری را شاید
اکثر برای حمل اند اما چه تمام الحطب فی جیدها حبل من مسد اید دوست مرد زیرک بهار
فکر فرج بعد و دیدهٔ اعتبار بر گشائی تا ببینی که چیست و بر چیست و برای
چیست اما این شرح در بیاض نامه نتوان کرد که بآخر نرسد والسلام علی
و پرسیده بود که ترک مکروه لله مثاب علیه است یا مطلقا و اگر اول باشد فرق
میان مکروه و مباح چه باشد چون ترک مباح نیز اگر لله باشد سبب ثواب

جواب آنکه

جواب آنکه ترک لله مباح مقصور نیست مگر آنکه فعل آن مباح متضمن مکروهی یا حرامی
باشد و ح فقد عاد الثواب الی ترک الحرام او المکروه حاصل مکروه ترک او من حیث
هو برای خدا مقصور است و مباح ترک او من حیث هو برای خدا مقصور نیست چه خدا را
رغبتی در ترک او من حیث هو نیست و همچنین در فعل او مثلا کسی دستها بر پشت
کرده و گوید برای خدا چنین میکنم این حیثیت غیر معقول المعنی برای آنکه نزد خدای
عز و جل دست فرو گذاشتن و با پشت کردن یکسانست و احدهما احب الیه از آن
مکتوب عیون دیگر نیست و کذا فی جانب الترک والله اعلم المحبة

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی المکتوب الیه کتبه الله من الفائزین نوشته بود که آرزوی
وی در جهان همین است که شناخت خداوند جهان حاصل کند تا رضای او تواند
جست چه تا کسی او را نشناسد و خوی وی نداند چه داند که چه چیز موافق او است
و چه چیز موافق او نیست و اقتضاء او چیست و خدا را بر این معنی گواه آورده بود کنون نیز
چون او را رغبت در این شناخت تمام است و آرزوی خود منحصر در آن ساخته
طریق حصول آن شناخت او را در آموزیم چنانچه از پیغمبر خدای علیه السلام
علم آن بما رسیده امید که خدای عز و جل او را یاری دهد بسلوک آن طریق بکرمه
در حدیث درست شده که خدای عز و جل هیچ چیز را نیافریده که بوی شبیه تر باشد از
آدم تعالی الله عن التشبیه والتمثیل لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر پس نفس تو دلیل
تواست بر شناخت خدای عز و جل بنفس خود نگاه کن که چه اقتضا تواند بنوعی میکند
و فی انفسکم افلا تبصرون و از آن باز شناس که رب را چه اقتضا تواند بود که
من عرف نفسه فقد عرف ربه و گویند خدای عز و جل هیچ کتاب از آسمان
نفرستاد الا که در آن این معنی بود که یا انسان اعرف نفسک تعرف ربک و تو از خود

دانی و هر کس از خود داند که نفس آدمی اقتضاء تفرد و نفی شریک میکند و خواهد که
هر چه جز اوست در او مستهلک باشد و کل را راجع با او باشد پس از این باز شناس
که صفت خدای عز و جل چنین باشد و اقتضای آنجا همین باشد که هر چه جز اوست
مستهلک باشد نزد وجود او و او منفرد باشد بدان و اگر چه وجود اهمیت چنین است
دوست دارد که شعور را نیز چنین باشد یعنی تو از آنجا که شعور و کلام تو است چنین
باشی بیش او پس چون جستن رضای او خواهی زهد در این تا چیزی و استعداد کنی
که زبان در مقام اجمال و در مقام تفصیل هر اقتضا که نفس تو کند واحد بعد واحد
چنان دان که نظیر آن آنجا ثابت خواهد بود و حب انفراد بر آن آنجا موجود پس
زهد بیعنی آن اقتضا از خود مشغول شود و ترک عمل بمقتضای آن و این است
آن قانون که مشایخ طریقه مقرر فرموده‌اند برای سالکین که هر چه سالک را
پیش آید بر نفس عرض باید کرد هر چه اقتضای او در آن باب آن باشد عکس آن
عمل کند و سر این بر قانون حقیقت بر تو روشن کردم چه آدمی برای آنکه مخلوق
است بر صورت رحمن تعالی الله عن التشبیه با همه ثان در هر قضیه اقتضای میکند
شبیه اقتضای آنکس که او بر صورت اوست و چون حب تفرد آنجا ثابت
خوشنودی از او بر آن حاصل میشود که او آن اقتضا را در خود تمکین نکند و
رب را عز و جل در آن بر خود ایثار کند و از نیجه محارم مشتبه هجی کشند که محل
استیثار رب است علی ما ثبت فی الخبر و اینجا ملتفت چند سوال است که سائل کند
یکی آنکه طرد این حکم در همه اقتضایات متیسر نیست مثلا آدمی را اقتضای خوردن
باشد چگونه توان گفت که نظیر آن آنجا ثابت قل هو الله احد الله الصمد دوم
آنکه چون بر انسان لازم است که اقتضایات که او را بر مقتضای خلق علی الصورة
دست میدهد از خود صرف کند برای تحقیق تفرید خلق او بر صورت برای چه واقع

شود چه

شد و مبدأ این اقتضایات که ثبوت شباهت مذکوره فی الحدیث است تعالی الله
عن التشبیه برای چه موضوع گشت چون مقتضای آن التشبه باید که معمول بر نشود و
حکم وجود چیزی که اثر بر او مترتب نباشد روا نیست سیما آنکه حکم ترجیح مکلف
باشد بدفع سایر اقتضایات نفس حال آنکه اکل و شرب و قیام بسیار مصالح جسد
از جمله مقتضیات نفس است و عمل بمقتضای آن واجب شرعا جواب از سوال اول
آنست که اقتضا چیزی خوردن در نفس از آنجهت که اقتضا چیزی خوردن است و قع
برای کام رانی و حظی که او را است در آن واقع است نیز مبادا آن اقتضا تو تمتع و بلوغ
مراد است و این معنی آنجا ثابت ان الله بالغ امره و جواب از سوال دوم آنست که تحقیق
اقتضایات مذکوره مادام که بر وجهی باشد که منافی تفرید باشد منهی است و این
این نشاد نیویه است که برای حجاب جهل مخلوق علی الصورة نه بآن مخلوق علی الصورة
دفع میشود بلکه بآن هم دفع میشود کما قال بعضهم ظنونا با ثبات انت او عاد
تکون ولا قط کنا فان انت انت فانک رب و ثانی شیئین دع ما لمتنا اماد
نشاه اخرویه که غطاء جهل منکشف شود که فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم
حدید و امر کما هو علیه در یع شود و ظل مشیر با اصل باشد نه مشیر با خود که ما هم
حرفیم مغض در غیب که اشاره بجهه کنیم خطا است آنچه با ذات خود موجود نا ظر آن
با در همین وجود خدا است عمل بر آن مقتضیات منافی تفرید نیست و موجب
خدای عز و جل نه چه منافی تفرید نیست و لهذا مومنان در جنت موضع باشند
شهوات که و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین پس آثار آن مبدا موضع آنجا
ظاهر کرده و اشارت بر این سر است آنچه از بعضی سلف منقول است که با یکی
اصحاب خود گفت که تو مشتاق بحور عینا شوی و از آنجا که خاطر عشقبازی است گفت
نه چه می پنداشت که حور از قبیل حسنات انجهان است که اشتیاق بآن مشتبه نگردد

در محبت فرموده چنین مکن مشتاق میباش بچیزی که نور روی حور از نور روی
خدا است او چون این سخن بشنود و از این تربیت بی‌بهره فی الحال بیفتاد و بیهوش شد
و این اشارتست بآنکه نشاه آخرت نشاه حضرت است که دال است بر مبدع خود
و مبین او است نه حجابست بر او و داعی بسوی خود همچون دنیا ملعونه و چون بر سبیل نزول
ستیم آنست که اکل و شرب و امثال آن من حیث انها مقتضیات النفس ارتکاب نماید
کرده از آن روی ارتکاب باید کرد که امر خدا است یا رخصت او و این بر این وجه مثبت
شرکت نیست چه این وجه نه مقتضی نفس است خلاف مقتضای نفس است چنانچه
سهل ابن عبدالله فرموده که هر عملی که بمتابعت کند بلا است بر نفس و هر عملی که
بی متابعت کند موجب بعد است از خدای عز و جل و اگر چه عبادت و روزه باشد
اگر کسی سؤال کند که ما بسیار اکل و شرب کنیم و آنکه بر ما حاضر باشد بنیت متابعت
عزیمت خدای عز و جل یا رخصت او کونیم لاجرم بسیار خیر هاهم که عزیمت و رخصت
خدای عز و جل آنجا نباشد کنی و نام خود بدان در جریده عاصیان و بدان ثبت
کنی و اگر چه این نام در این عالم نوا نایب شود اما پیش بینان در جهان دیگر کل
و شرب بمحض نیت میکرده ای این نام بر تو میدیدند چه عاقل در خشت خام میبینند
آنچه جاهل در آینه بیند و صدیقان که اهل عصمت و طهارت اند هرگز بر این
غفلت مبتلا نشوند که کاری بمحض نیت کنند آری بی تماشای صفحهای خدا
که خود میدانند در عمل کرده مرا ما آنکه بنیت متابعت رخصت اگر چه حاضر نباشد
نه بر سبیل تحصیل حظ بر سبیل استصحاب بر آنکه جاهل باشد بر اباحت و مع ذالک
ارتکاب کند بر این مبادرت و جرئت و بی مبالاتی آثم است   و دیگر آنکه
کرده بود که نام کرده آن شرح عیون جنت کرده ایم و باز نموده که کافور و زنجبیل
و سلسبیل و تسنیم هر یک بکدام طایفه تعلق دارد برای وی نفر تسنیم نام نهند

کند و به

کند و به آن انتفاع یابد چنین نام بر ایشان نیست که کی نوشته ام و به که نوشته ام اما چون
تو را تعطش آن هست برای توضیح از آن در این نام بنویسیم باذن الله تعالی بدان که
مؤمنان دو گروهند محققان و اهل که اهل قلب اند و سالکان صادق که اهل سمع اند
قوله تعالی ان فی ذالک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید و طایفه اول را
سر لقب است سابقان و عباد الله و مقربین و اگر چه این القاب سر کان نزدیک اند
وارد است اما هر لقبی باعتبار صفتی است جدا کانه و تسمیه ایشان بسابقان از روی
اتصاف ایشان است بمحبت برای آنکه محبت گرم است و گرمی مقتضی غلیان است و حرکت
و مبادرت و چشمه که خدای عز و جل برای ایشان بپاداش این صفت آماده فرموده
زنجبیل نام دارد برای آنکه زنجبیل بطبع گرم است پس مشاکل حال و ملایم مذاق
ایشانست و سلسبیل نیز گویند برای سلاست و سرعت انحدار آن چنانچه زنجبیل گرم و تیز
میبد باشد که حرارت و سلسبیل که مثیر غایت حرکت و سلاست و تسمیه ایشان بعباد
الله از روی اتصاف ایشانست برضا برای آنکه رضا و ترک فضول حظوظ نفس
و افتادگی است و لهذا آنجا که ایشان را بعباد لا سیما که مضاف است برحمن تلقیب کرده
وصف ایشان بر اوصاف که منبی است بر این و سکون فرموده قوله تعالی و عباد الرحمن
الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و چشمه که برای
ایشان بپاداش این صفت آماده شده کافور نام دارد برای آنکه رضا بارد است و مقتضی
سکون و طمانینه بر عکس محبت چه محبت اراده است و اراده متوجه تحصیل مفقود است
پس حاصل است و متحرک رضا و رضا عقبت و قناعت اکتفا است بموجود پس بارد است و
ساکن محبت روی به پیش دارد و چهره از پی او و لهذا گفته اند محبت همیشه متعلق بمعدوم
است و اگر متعلق او موجود شد باز تعلق او به دوام آنست که معدوم است و رضا روی
باز پس دارد و چهره اعتقاد پس متعلق او موجود حاصل است و چون اهل رضا از رو ساکنند

ملایم مذاق ایشان کافور است که در غایت برودت است و کسی سؤال نکند که عادت جنت
که محرور را چیزهای بارد دهند و مبرود را چیزهای حار برای انکه این درجه از قرب
برودت غیر غریزیست که بعضی خواهند که علت غریزی آید اما حرارت و برودت غریزی
امداد بمثل باید کرد و لهذا اهل گرمسیر را خرما گوارا آید و چیزهای شور و حرارت
اهل محبت و برودت اهل رضا دو کیفیت غریزی صحیح است که هر چند افزاید انعام
بنیه و قوت حیات بیشتر آرد چنانچه آب هر چند سردتر باشد این ادخل باشد در حفظ
صورت مائی و آتش هر چند گرمتر باشد این ادخل باشد در حفظ صورت ناری
بلی چنانچه اولیاء خدا را حرارت محبت و برودت رضا و تسلیم باشد اعداء
خدا را حرارت شهوت و برودت کسالت وجود و فترت باشد و این حرارت و برودت
نه غریزیه صالحه است روح را بلکه اعراض فاسد است لیکن حکیم عدل جواد برای تتمیم
مقتضیات هر چیز بمقتضی نوعیه مادون برای امداد آن جحیم و غساق آماده کرده بجای
زنجبیل و کافور که قال من کان فی الضلالة فلیمدد له الرحمن مدا و چون حرارت
جحیم منضم شود بحرارت شهوت او را افزونی بخشد افزونی که پیوسته در جحیم تزاید
و در حشر ترقی کند الی ابد الآباد و همچنین برودت غساق با برودت کسالت
وجود فقد و قوا فلن نزیدکم الا عذابا و چون آن حرارت و برودت نه غریزیه
صالحه است هر چند اشتداد یابد وهن در بنیه افزاید و ضعف در حیوة که یأتیه
الموت من کل مکان رجعنا الی تمام الکلام در تسمیه ایشان بمقربین نظر بحیثیت
که ایشان را است از قرب بر استوا ذات برون از تلوین صفات و التفات بجهات
و تقیید بکون و حرکات و این اشرف القاب ایشان است و چشمه که بیادش انگیخته
جهت ایشان معتد شده تسنیم نام دارد که مشتق است از سنام که نام رفیع کوه و کوهان
شتر است و آن چشمه ایست که از اعلی مقامی منزل آید آنجا که ملتقی اطراف و مستوی اعراف

و از کیفیات متضاده برون نه بطبع گرم است تا زنجبیل باشد و نه سرد سرشت تا کا
فور باشد و شرب فقرا از آن چشمه در بهشت نیست و از زیر عرش تراید و از هوا ابتغا تا
اهل بهشت فرود آید و چون ظرف هر کس پر شد باز ایستد و این عیون مذکوره همه
جهة خواص باشد که اهل قلب و اصحاب یقین اند ایشان آنرا صرف آشامند اما
عامه مؤمنان که اهل سمع اند استطاعت آن نداشته باشند که آنرا صرف کنند
اما عجب علاقه القاء سمع و تلقی خطاب که ایشان را با اهل دل ثابتست چیزی از آن
با شراب ایشان آمیزند چنانچه در قرآن مجید فرموده ان الابرار یشربون من کاس
کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله و فرموده و یسقون فیها کاسا کان
مزاجها زنجبیلا عینا فیها تسمی سلسبیلا و فرموده ان الابرار لفی نعیم تا آنجا که و مزاجه
من تسنیم عینا یشرب بها المقربون و در همه مقامات اهل سمع را که عامه مخلصان اند
تسمیه ابرار فرموده اگرچه در مقام تطبیق ابرار را بازاء عباد الله واقع است و اصحاب
میمنه برابر سابقین و اصحاب یمین بازاء مقربین و همانا اسرار یعرفها اولوا

مکتوب بخط الرب الانجابة والسلام قدس الله اللطیف

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الدین الشیخ محمد و من معه
فی شیراز من الاخوان الالهیین سلام علیکم و رحمة الله و برکاته اما بعد چون آدمی
بخواب میرود و میمیرد و از خود غافل میشود و فاتر میگردد سخن محتاج است به
بیداری که بخواب نرود و زنده که نمیرد و خبیری که بیخبر نشود و قوتی که فتره با آن
راه نیابد تا چون آدمی بخواب رود آن بیدار حارس او باشد و چون بمیرد آن
زنده وارث او و ضابط معانی او و حافظ بازماندگان او باشد و چون از خود
غافل و غایب شود آن خبیر حاضر و ناظر او باشد و چون در خود فاتر شود آن قوی جابر

حال او باشد و بیدار او باز رسد نو بر نو بره کار برما محیطات و در چهره لطف خود
ما را تربیت میفرماید چون ما را وحشتی روی مینماید تو بید لطف او ما را انس میبخشد
چون نفس ما بر ما طغیان میکند بر تغیب قهر او را گوشمال میدهد تا جائی خوش
می نشیند پیوسته خاطرهای گوناگون ما را آزمایش کند و آنچه در قوة ماست تلبیس
حکم بفعل آورد مرمری از دیو رضیب میوزد و آدمی را در بیغولها و خارستانها
عجیب می افکند و اشکال جبروت وی را مینماید و درهای غریب بر او میکشایند
دانیصورت همه کس را واقع باشد اما عارفان دانند که چیست که بر ایشان جاری
میشود و صاحب دید و بازدید باشند و طفلان بعضی سایر بشر ندانند که
چیست و کیست و کجاست و چراست خلقی قلیل اینها باشد القصه و قلیل ما هم
سایر اخوان و سالکان رضی الله عنهم بدانند که چون آدمی را در تنگنای شد اند بخفند
و وحوش قویش مکاره و بیرون باینها بر او وارد کرده آنجا اشکال جبروت که
پشت فند بهد و پای دارد بحظ خویش از آن برسد و با جبروتیان آشنا کرده
و او را در کنف خویش بدارند و آنجیوه از ظلمات ایشان او را در جنگ افکند
و در خلوت خاص که هیچکس را ره بر آنجا نبرد ندیم مقیم کرده و اگر پشت دهد ما
بقلیل حظ و چون او مرا در کشاد غایب نهند و اشخاص لطایف والطاف
او را ببذیره آیند باید که چنانچه در صورت اول از آن کفتیم نگریزد در شیوه
در آن نگریزد و خود را نگاه دارد و چون چنین کند آن اشخاص عالم جمال
با وی انس گیرند و نقاب از رخسار بگشایند و برلقاء خود متمتع دارند
و اگر مرا ایشان نگریزد خود را از وی پوشیده دارند و عتاب قلیل باز کرده ما
نهاد اشکال جبروت مقتضی رسیدنست از یکیکه از ایشان رسد و انس گرفتن
با یکیکه با ایشان انس کرده و نهاد اشکال جمال انس گرفتن است با کسی که از ایشان

رسد و

رسد و رسیدن از یکیکه با ایشان انس گیرد حاصل الکلام اگر چون بلائی روی
نماید از آن بناید گریخت و چون خوشی روی نماید در آن بنباید آویخت که
بلا چون از آن نگریزند با خوشی شود و خوشی چون در آن آویزند با بلا گردد
والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب در وقوع العذاب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد امیر الدعوی
والی اخی فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد نعیم از خدای عز و جل بعدل بنح
میفرماید ان عذاب ربک لواقع ما له من دافع هیبتی و ترسی عجب بر من می نشیند و یقین
میدانم که این عذاب است بر اصل که از جائی در رسد بر مجرم که آنرا هیچ صارف و مانع نیست
اکنون آدمی ضعیف چه چاره سازد چه تدبیر کند روی بکوه نهد از پیش گریزد بکجا گریزد
چون خدای در مرصاد است و امر خدای از همه سوی محیط است آهنگ نفس کافر
میباید کرد که او را مسلمان سازند تا خلاص یابند که هیچ تدبیری دیگر نیست
لمریقی مسکنه و استسلام میباید سپرد تیغ بهر او است کو را کرده است سایه کافکنده
است او را تیغ نیست نفس که خود را از سر نهاد و فنا او شد امر خدا را خاضع میشود و هم
چون که خدای میگوید چنان میکند چه او این هنگام رسیات ولا حول ولا قوة
در خود نمیابد که رجوع با آن کند چندان فرع بوی کار کرده که یکباره ساقط و متلاشی
شده هر چون کشته ای مانند مرده اما نفس که بخود نا الرضا و برای خود معجب و خود را کجا
میداند و ولی امری میشناسد برای خود تدبیری میکند و بجوشد پس کار خود
می اندیشد زبانی فکر و تدبیر میکند زبانی اندیشه میبوید زبانی این زبان آخر
از خدای که بوی رسید بعرض نفس میرساند تا اگر نفس اعضا فرماید بجای آورد
والا امر را چون خود باز کرده اند آری و از این میرسد که امر خدا را موقوف دارد

در خلاف باب و رسیدن از نفس کند تا اگر اذن دهد او را باز دهد و الّا باز
زند چون خود نفس را امر رب ایثار کند باش تا روز نفس یک ذرّه دریغ نکند
در رسد و الّا ث یوم الدین حکم خویش براند فالیوم ننسیکم کما نسیتم لقاء یومکم
هذا انّی نفس را خار و ذلیل جانبی باید کذاشت که امتثال امر رب را اگر بلا
و اهل و مال و نفس عوض تن و جان و اوّل و آخر فدای امر رب و در کار آنست
کنند و امروز که روز ابتلاست اظهار امر رب کنند و هیچ خود را از رب باز
نکیرند و بالکلیه خود را مستهلک و فانی در امر رب سازند چون روز رب
برسد و الیوم کله لله رب الطاف خویش از ایشان دریغ ندارد که من کان
لله کان الله له و همان جماعت اخوان کرده بیکبار استوار بنهند و در دایره
در آیند تا به اوج سعادت بر آیند والله المسئول اعانتکم والسلام علیکم

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم **بشارة المؤمن**

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد و
ولیه فی الله الامیر افضل الدین محمد کان الله لهما بشارت باد بنده مؤمن را که
خدای عزّ و جلّ او را در جهان نزار آن سرکردان کرده که او را از خود رانده
و نه آنکه از آن کار جهان ایشان بسامان کرده بخود خوانده مؤمن را از آن
بی سامان کرده تا دل بر هیچ ننهد و ویرا در ارض مستقری نباشد چرا نشستن
که عذاب او بر ارض نازل است اگر مؤمن را مستقری در ارض باشد عذاب
راه بوی برد و او را فرو کیرد امّا چون ویرا مستقری در ارض نیست عذاب
در جستجوی او سرکردان باشد نداند که ویرا از کجا باز جوید ای از عذاب بیخبر
مشو و از آنکه بوی باز آیست که مؤمن را در این جهان نیابی اگر تمام زمین بجویی
بر بوی همت مؤمن در لا مکان است فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر

اگر جا

اگر جای لامکان دانی و شناسی که بیجهت در کدام جهت است خود را بدین بقعت مؤمن
توانی رسانید و هیهات لامکان در کدام مکان توانی یافت و بیجهت در کدام
جهت توانی رسید روی برابنای دنیا نه که فرزندان با مادر یابی هر یکی از ایشان
در کوشش معین از ارض یابی اخلاد و لبوی آن کرده و هوای خاص او را فرو کرفته
از اوّل عمر تا آخر عمر در همان و با همان تبرّع از هر کسی که نشان بر سر وی داشتی
نیرا و آوردی سوی اوطان و ازو را فرو کیرد و مر او را خویش مراد محیط ساز آسمانها
که کرد مؤمن حکم کرد نور بصیرت او نامتناهی باشد و شعاع بر حواشی ابد انداخت
حکونه کرد نامتناهی تو آن بر آید هر چند در تنهات اینی چون در تنکری در بینی
از ید ایان همت او رسیده باشی زینهار که پیرامون بی نهایتی همت مؤمن مکرد که
نامتناهی تو در لامتناهی او کم شود و چون کم شدن قطره در دریا آنکاه روی خود باز
زبینی چو قطره بر شرف دریابری بدبو الکی ماند این داوری بجان از مؤمن بنهار
طلب و نکوی جز با مؤمن فاق نور الطفا ناری باشد که مؤمن بجزی از تو بکذرد
والّا دمار از تو بر آرد چنانچه تو دمار از کفار برهیا وری همان چراغی که بحکم حسنه
بشریت مؤمن قصاص کافران از تو بخواهد و چنانچه تو ایشان را خار کرده او تو را خوار
کند به ادب و حرمت در کنار راه مرو و خود را از دیده مؤمن نکاه میدار چند انکه
مؤمن از تو بر حدر باشد تا آنکاه که کافران مهمل مانند و ایشان تا از و ایشان را فرو کیرد
و میسوزند و میکذارد که و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم ای تجا صلاة بی
جاهلان ای غافلان وجود بنده مؤمن غنیمت شمرید و دست در دامن او زنید
تا چون او از این دار الغرور در کذرد شما را با خود ببرد که عذاب از بالای
سر منتظر ایستاده که چون بنده مؤمن در کذرد در شما کیرد و عذاب کشته شما
اگر کویید ما همه مؤمنیم کدام بنده مؤمن است که دست در دامن او میباید زد

کویم آن منبع که در شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم خبر کواهی
وقرین کواهی خدای وفرشتکان خدای نیز افتاده عالمان را رهی باولوا
العلم باید کرد که جوهر ایشان تابش ملکی یافته وایمان در ایشان همچون
نور است در آفتاب وستاره وایمان در دیکران همچون نور آفتاب وستاره
است بر زمین که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم والله یهدی من
یشاء الی صراط مستقیم

مکتوب بالاذعان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد بن
معمر من الاخوان فی شیراز یسّر الله لهم ما تعسّر وکفاهم من امورهم شرّ من شرّ اما بعد
چون هیچ برک از درخت بی امر خدای عز وجل نیفتد وهیچ ذره بی اذن او از جای
نجنبد اندیشها بعلم او در دل آید واجساد بفرمان او در جنبش آید پس هر که
هر چه از او در جهان رود بدید عین ومسلّم باشد که با امر خدای نه آن بزرکوار جلیل
است که کسی با وی روی معاندت ومکابره تواند بود وچون جلیل اخرت
در حالت خویش تصرف کند که اضطراب رسد که دست پیش آرد یا با وی چون چرا
کوید همی که را باشد مجال این که را آدمی مکر فراموش کرده که در بیغوله عدم فانی
ومنسی افتاده بود نه در کاری ونه با وی کاری نه کس را از وی خبری ونه از او
در جهان اثری بل هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا
آدمی مکر فراموش کرده که قطره آب بود وی را نه دستی ونه پایی ونه عقلی ونه دانشی
انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا آدمی مکر
فراموش کرده که از مادر زاد وی را نه ملکی ونه مالی ونه جاهی ونه جمالی ونه
همچنان باز خواهد کشت که لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة وترکتم

ما خولناکم

ما خولناکم وراء ظهورکم اول چنان وآخر چنین ودر میانه دو روزی که دست
وی بر کشوده اند ودر این نازه تصرف چند کرده آن نیز عجب ظاهر وعجب باطن اکر بجای آن
در آن دست که دست او نبود که آن دست در کار به سزد که در این دو روزه کر فتوح
یافته خود را فراموش نکند وقدیم حادث خود را بر نقد به قدیم ترجیح ننهد ونفس کستاخ
شکسته شاخ لسان طعن وانکار بر تقدیر جبار نکشاید نه بلسان قال که کفتار است
ونه بلسان حال که سخط واستنکار است خود را اسیر دست تقدیر سازد تا هر چه خواهد
با وی کند وجز اذعان واستسلام طریقی نپذیرد وکوید مرا از دوست ما آید تا خوش
حضرت دوست که هر چه بر سر ما میرود ارادت اوست ونه پندارد که اکر ایشان چنین
افتاده ومسکین روی بر زمین نهاد جز طریق ملاطفت با وی معامله خواهند
وازانچه آنرا مستسلم شد هیچ با وی خواهند کرد فان تبع هواه است کور را
کردیست سایه که افکنده است او را تبع نیست الله سبحانه ولیّم وسایر اخوان را
بحلیه اذعان واستسلام آراسته کرداناد وشر بدخواهان وبدکویان از ایشان
کسسته دارا ومعدلا ایشان از ابکینه قوت دهاد وتن ایشان از نحوة خود مدها
فرهناد انه ولی ذالک وهو حسبنا ونعم الوکیل

مکتوب شهابی العمل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد بن
معمر من الاخوان فی شیراز حماهم الله عن الاعواز وتلقاهم بالکرامة والاعزاز
اما بعد دنیا سر آمد وخلایق حشر شدند وهر کس را جزای کردار خویش پیش آمد
چه زبان نیکوکاران که بنعیم مقیم رسیدند وبجوار حالت سلام پیوستند وآنجا
خوش بنشستند از آن طعن وانکار که اهل اغترار بر کردار ایشان میکردند
وچون برای عشرت بر سوم رسایلین رسوم ابنای دنیا فرو کذاشته میکردند آنرا

مایه استهزاء و استخفاف میسازند و بعیب و نقیصه باز میگفتند الا والله هیچ زیان
ایشان از ان نیست که نه آن بیهوده کویان مانند و نه آن بیهوده ایشان
وا کرد کار ما بر ایشان نازل شد و ما را از ایشان بر آورد سپاس و ثنا بر
خداوند سلام را که بر ما منت نهاد و راه مرسلین بما آموخت و دیده ما از
سیرت ابناء دنیا بر دوخت تا آنچه ایشان آنرا عظیم میدانند ما آنرا خار میدانیم و آنچه
ایشان آنرا خار میدارند ما آنرا عزیز و بزرکوار میداریم ایمان بخدای آوردیم
و بمحمد و اکرچه این کفتار بیشتر عام که همه زبان ما آن جاریست اما معنی بر دو کواه
ثابت شود کفتار و کردار چون هر دو شاهد آیند کار تمام شود که الیه یصعد الکلم
الطیب والعمل الصالح یرفعه ابناء دنیا را کواه کفتار باشند اما چون از کردار
ایشان کواهی طلبیم کواهی ندهد چه رسمی از رسوم جباران نتوانند که فرو
کذاشت کنند و صد رسم از رسوم مرسلین اکر فرو کذاشت باید کرد بر ایشان
کران نیاید رسم که نزد قاضی عشر تسلک ایشان بتعجیل نرسد و مدعی ایشان
نپیوندد و چه چاره سازم چون خدای عز و جل ثعبان قهر را قوت از مغز ایشان
مقرر کرده باشد آیه فلا تذهب نفسک علیهم حسرات فرو خوانم و کفت و کوی
با ایشان فرو پیچم که هر کس که اهل هدایت نیست بتیشه علم و حکمت باو نرسد و قلیل
ما هم جعلک الله حبیبی و من معک من الاخوان فی اولئک القلیلین و نعوذ
بهم الغالبون الکثیرون والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین و شیخهم وامیرهم سلام علیکم
و رحمة الله و برکاته انی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو واسئله ان یجمع شملکم
و یوفق الله بینکم   دنیا چنکال و دندان بر آدمی تیز کرده و امروز فردا

اورا بخواهد

اورا بر خواهد درید و طعمه مورکان و ماران خواهد ساخت مع ذلک آدمی
در روی دنیا خندد و اورا دوست دارد و از وی بایدش عجب ساده کرد آدمی
بخدای که دنیا در کار آدمی و ساده کی او حیرانست که این هر دو از ایشان میکشند
و در خاک و خون میکشند و ایشان از پی او باز نمیشوند و مهر از او نمی
کسلند ای آدمی دنیا بیکانه را بکذار و بطلب آشنای خود مشغول شو که جهد
که ترا آشنا نیست که چون اورا بیابی و در کنف او روی از دنیا بی نیاز شوی
بلکه دنیا بتو نیاز مند کردد و عجوزه ملعونه بر سرای تو آید و در کوبد و عجز کوید
و تو بوی التفات ننمائی قال العارف   اکر سلطان ما را بنده باشی همه کوئی
و تو در خنده باشی   وکر پر غم شود اطراف عالم   تو شاد و خرم و فرخنده باشی
وکر چرخ و زمین از هم بدرد   ورای هر دو جهان زنده باشی   بهشتم چرخ نوبت
پنج دادی   چو خیمه شش جهت بر کنده باشی   همه مشتاق دیدار تو باشند   تو صد
فرد افکنده باشی   ای آدمی این و آن نه آشنای تواند برای آنکه هر یک بر هستی
خود می تنند آشنای تو آنکس است که هستی تو بر تو می تند باز او نکر ارجعوا الی
فالتمسوا نورا یا باز کسیکه باز او نکرسته باشد که اللهم انی اسئلک حبک و حب
من یحبک ای آدمی با وحشت چه ساخته بوی آشنا از دریچه دل اهل دل میوزد
از دو مروحیی قرن بوی خدا می آید   خود را بر فنای ایشان رسان و مشام صدق
پیش دار و استنشاق آن ارواح تا قوت یابی ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا
فتعرضوا لها و اکر کوئی چه دانم که اهل دل در ارض هستند و اکر هستند ایشان را
چکونه توانم شناخت کوئیم بدانکه اهل دل در ارض هستند تا روز قیامت که
لا یزال طایفة من امتی ظاهرین علی الحق قال البخاری و هم اهل العلم تا حجت
خدای بر اهل ارض درست باشد و اکر ایشانرا نتوان شناخت همچنانچه

اورا مطلب کرکرات و کرشتابنده بود عاقبت جوینده یابنده بود اپراور
هنوز وقت نیامده کردیدهٔ اعتبار بر کشاف و در امر کرد کار استبصار رسید لکن
تامل کن در آفتاب که در حالتی واحد بر سر حرکت میکند یکی در طول و از آن
شب و روز باز دید میاید که اگر آن حرکت نکردی یا دایم روز بودی و در ما زمان
وقت آسایش و خواب نیافتندی چه خواب در ظلمت توان کرد که ظلمت حرارت
بر اشعر انیکس نیابند چنانچه فرموده وجعلنا اللیل لباسا و نیز از بود دایم حرارت
جهان تبوخی یا دایم شب بودی و مردمان وقت اکتساب و تردد نیافتندی
که وجعلنا النهار معاشا و الی ذالک الاشارة بقوله قل ارأیتم ان جعل الله علیکم
اللیل سرمدا الآیات و دوم حرکت در عرض که لا اقسم برب المشارق والمغارب
اشاره با آنست و از آن فصول اربعه باز دید شود و اختلاف لیل و نهار جهة طول و
قصر در آفاق ماند و در ربع مسکون است در ایام بودن آفتاب در جنوب که ایام
زمستان قوس نهار اقصر باشد و روز کوتاه باشد و شب دراز و به سبب قلت
مکث آفتاب در فوق الارض برد بر هوا مستولی شود و در بودن آفتاب در شمال که
تابستان و بهار است قوس نهار اطول باشد و به سبب کثرت مکث او در وجه ارض
هوا میل بگرمی کند و به سبب این اختلاف فصول و تناوب حر و برد ثمرات نتیجه
یابد و الی هذا الاختلاف الاشارة بقوله ثم یولج اللیل فی النهار یعنی فی الربیع
والصیف و یولج النهار فی اللیل یعنی فی الخریف والشتاء و با این اختلاف شجره خرما
از نواة میته بیرون آورد و نواة میته را از شجره حیه چنانچه نخل از دانه و دانه از نخل
که یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی سیوم حرکت در عمق که در ایام بودن
آفتاب در جنوب در حضیض باشد و به زمین نزدیک و در ایام بودن در شمال در
اوج باشد و از زمین دور و با این قلت مکث او در فوق الارض در ایام جنوب کثرة

مکث او

مکث او در ایام شمال متدارک شود تا افراط در برد و حر که از طرفین ایشان باشد دست
ندهد اینها اگر فهم اینمعانی که گفتم تراهنوز میشود بدانکه زمین و آسمان بمنزله
یکچیز است دست بهم داده و کل جهان بمنزله یکچیز است مشتبک یکدیگر و همه بهم
متعلق همچون آدمی واحد که بعضی از وی سر است و بعضی تن و در اعضا سر و تن مفتوح و
از سر و تن حاصل کما قال سبحانه یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما
یعرج فیها این این شناخت ترا و هر کس را که این شناخت نباید مضطر باشد
بر اقرار بصانع حکیم که این کثرت را نظام واحد بخشیده و هر چیز را بجای خود بداشته
مگر آنکس که اعوجاج فطرت او نگشته باشد و دونات شده کالذی استهوته الشیاطین
فی الارض حیران این است آن تفکر که یکساعت از آن بهتر است از عبادت شصت ساله
چنین تفکر است به تفکر در ذات خداوند نه تفکر در عالم من حیث هو هو و من
حیث اثر آیه و چنانچه تفکر در آیات بهتر از عبادت شصت سال است تفکر در ذات
بدتر از معصیت شصت سال است و تفکر فلاسفه در عالم نه از آن وجه که آیه خدا است
بلکه بر وجهی که صادر شده است از خدای برای آنکه تفکر ایشان جهة استخراج اسباب و
علل است تا آن مقدار استشعار اجمالی که عوام را هست از جلال الله عزوجل ایشان را
نیز نماند چنانچه از زلزله و رعد و برق عامه را استشعار عظمتی و تنبهی و خشیتی
لاحق شود که متفلسفه که تامل در علمی که نزد ایشان مستحق است بعلم آثار علویه کرده اند
آنرا از جود نیابند و حرفهٔ فلاسفه این دو تفکر است مذموم و لیس بدتر بین خلاف قول الله
و اتباع الیشان و الله العاصم مکتوب بمیر الطبر والسلام علیک و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الی ولیه فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر سمی جعفر الطیار فانک ا
علیه ان یکون سیره لجراثنا اما بعد رسول الله صم فرموده من ساوی یوماه فهو مغبون

راه میباید رفت که مسافت دراز است و عمر کوتاه اگر آهسته میروند خوف انقطاع
هست چنان بشتاب میباید رفت که سایه از ایشان باز ماند یار و از ازین پس
هستی برون میباید جهید ایولی من اگر بدانی که سایران الی الله را چه ترک
برآماده کرده اند نان جهان ترا بکوارد و خواب در دیده نیاید و قریب و بعید
ترا فراموش شوند الا شفقاء سلوك این راه ایولی من با شیمان آنست با
کرد که آن حلاق کرد با آنرو که نزدیك وی رفت که موی سپید از محیر او جدا
کند تمام محیر او را ببرید و پیش او نهاد و گفت تو از هم جدا کن که مرا کار آنست
نه بریخ درخت اندیشه میباید زد که او را عرض صد قطع کشند چه پروای تمیز
صحیح و سقیم او است   عقل تا مست نشد چون و چرا پست نشد و انگه او
مست شد از چون و چرا رست کجا است   ایولی من تشبه بصحابه رضا میباید کرد
حسب المقدور تا چنان طور که ایشان بوده پیش نیاید تشبه بر ایشان میسر
نکرده انبطور که حالی پیش آمده اگر بماند و بهمین نهج که روی نموده پیش رود
در ضمن آن ببا تشبه که بر ایشان توان کرد اما اگر کسی تنها بر وجود در صفا رسید
لحال تشبه بر ایشان شوانند کرد بجای آنکه احوال که مظنه چنان افعال است
که صحابه میکردند او را پیش نمی آید غرض که این حقیقت و این نهج رحمتی است
از خدای عز و جل که روی نموده جماعتی را از سالکان که چنین طور پیش
نیامده مضطر بوده اند بر آنکه بحال خود باشند و فراغ آن طور که ایشان را
روی نموده زندیق کنند و بر غصه فوت آن تشبه صبر نمایند باشد که آنانرا
که این رحمت پیش آمده آنرا بر خود ضایع نکنند و وساوس شیاطین پر غرور
واندرون ایشان را سست نسازد و پژمرده نکردانند که اگر این نوبت با
با خشم انبدال من بسیار چیز شنیدا انید و اکنون میدانید و بسیار دیگر هست

که ایشان

که از زبان شنیدانید و بعد ازین بدانید پس صبر کنید و لنگر خود نگاه دارید تا عواصف
شبهات شما را از جای بر نکند که حقیقة هر چیز بوقت خود معلوم شود صبر کنید
که وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون ایولی من خواهم
که نامه که نویسی بخون جگر نویسی و بوی جگر کباب از آن کتاب شنوم ایولی من
خواهم که قطعه آتش افروخته باشی که هر که با تو نشیند گرم شود   نا خلفان را
خلفان کند صحبت مردانت از مردان کند   ایولی من خلیفه را مرض گل خوردن
بوده هر نوع علاج میکردند روزی از کسی علاج آن پرسید گفت عزم من عزمات
الرجال گفت راست گفتی عزم کردم که دیگر گل نخورم دیگر هرگز گل نخورد
هر کس گل خوردنست که میل است بخلاف فطرة و علاجش عزمی است مردانه و قصه
کوتاه ایولی من باید که صلابت تو در عزم و کار خود چنان باشد که شیطان را
زهره القاء شبهات نباشد و از تو چنان گریزد که از سایه علی ابی طالب بمیان رست
میبرد که سایه علیه باشد ایولی من سالك که در کار خود متمکن شد هر گاه که شیطان
بوی نزدیك میشود مصروع میگردد شیاطین بر او جمع میشوند و میپرسند او را
چه افتاده میگویند آدمی اش گرفته چنانچه مصروع الانس را گویند جنش گرفته جعلك
الله ولیی من اولئك واعطاك ما اعطی اولیاءه و الصدیقین من عباده آخر
الوصیة ان لا ترکن الی الذین ظلموا فتمسك النار و لا تجالس الغافلین والمغترین
و لا تسمع الی اشتاق الحدیث و السلام علیك و رحمة الله و برکاته

مکتوب   بسم الله الرحمن الرحیم   کاسر الکرام

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر عماد الملة و الدین جعفر
اما بعد اتباع هوی دیگر است و مغلوب هوا بودن دیگر اتباع هوی آنست که بر مقتضی
او عمل کند خائفا مستحلا راضیا منشرحا و مومن از منفی محمی است این صفت

کفار است که رضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها وصف الحال ایشانست واخلد الی الارض
واتبع هویه بیان سوء فعال ایشان ومغلوب هوا بودن آنکه راضی ومنشرح شد
بمقتضی آن لکن از مقاومت او عاجز آمده تا مجبور شوند بسوی آن با هزار علاقه
که از خود باشند واین مرتبه در ضعفاء مؤمنان ممکن است که یافت شود وصاحب
نفس لوامه که اگر از گناه مطلقا خالی بودی معصوم علیه نگشتی ایشانند ظالم
لنفسه که از فرق ثلاث مصطفین است ایشان باشند واگر چه این مرتبه منافی
اصل ایمان نیست اما از شرک خفی است که منافی کمال ایمان است وفی الحقیقه
که عاریست عظیم بر مؤمن که مغلوب ومأسور شهوات باشد ونزد اهل اخذ او را
به این اسفل الا ادمان تأمل در جزئیات واعراض از تأمل در کلیات بر آن
انگیزد چون دل از کلیات فارغ شد بجزئیات مشغول میشود واندیشهای
جزوی مبادی شهوات است ومقوی جانب حیوانیه چنانچه اندیشهای کلی
مبادی قطع شهوات است ومقوی جانب ملکیه وآنچه در قرآن مجید ارشاد
بتأمل در آیات کما فی قوله تعالی ان فی خلق السموات والارض الآیه ونحوها
من الآیات برای همین است تا متخصص بکلی الوجود شود وبعالم اعلی ارتقا کند
مثلا تأمل کند در کار آسمان که جرمی چنین عظیم محیط که جلیات کار جهان
مثل کوکب از کواکب واشطار میباید وهو الشمس واعوضنا عن خفیاتها
پیوسته در روش است بی قصور وفتور این روش وگردش او را هم آخر غایتی
باشد آیا آن غایت که در گردش آسمانست اعز واشرف خواهد بود یا آن غایتی
که در حرکات دواب ارض است در پی گیاه وعلف عجب که عاقلی انجم حرکات
جزئیه مضطربه را اعز واشرف داند از آن حرکات کلیه منتظمه با این دوام
خساسته متوجه غایتی داند وآنرا با آن نفاست عبث وباطل سبحانک ما خلقت

هذا باطلا قال الله تعالی وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین ما خلقناهما
الا بالحق ولکن اکثرهم لا یعلمون وچون این تأمل در کار آسمان کرد از همین تأمل
باز دریافته شد که ذات آدمی مساوی است از حیثی وکلی است نه جزئی که اگر از کوه هر ارض
بودی وحضیض جزئیه از آسمان در بنا فوق همچون دیگر حیوانات که صامت اند و
حیران چون همت بر آسمان رفت دانیم که گوهر شریف از جان آسمانست اگر چه کوکب آن هم
حالی همت میرود آنزمان بعد مرده چنانچه ادریس وعیسی علیهما السلام رفته
در عالم ملکیه قرین اشخاص کلیه کرده که یوسف ع ایشانرا صالحین گفت که توفنی
مسلما والحقنی بالصالحین وپیغمبر ما در رفیق اعلی فرمود ای دریغ که کسی تواند که
هم نشین ملاء اعلی باشد وهم نشینی حیوانات عجم گزیند قطرات که از اشخاص کلیه
بحکم وللارض من کأس الکرام نصیب بر زمین چکد آنجا بهار شود والوان فواکه
که از درختان رویید همچنین سایر جنات اینجهان از خورده ریزه خان ایشان باشد
آن قطره که در خربزه است که حلاوت او از آنست وآن دانه که در انار است که طعم ومنفعت
او در آنست هم از خرده ریزه آن خان است رحمة الله در آن خان طعام خوری
آنجا که گفت ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی کسی را که بجهان خان امکان رسیدن
باشد بر این فضلات قناعت زهی ظلم که بر خود کرده باشد که فمنهم ظالم لنفسه
دلا یکدم رها کن آب وگل را صلای عشق در ده جان ودل را چه
بر زمین چسپیدن پر وبالی میباید گشود که تا آسمان پیش گیرد امیر المؤمنین
علی ع فرمود انا بطرق السماء اعرف منکم بطرق الارض اگر زمینی جانی است بدرد
واگر خواب وخور کاریست کرده ای اکنون نوبت کاری دیگر است سبحان الله از
مکر آدمیان دل مجمع کرده سی سال در جهان بسر برده ومزه جهان چشیده اگر سی
صد سال بسر بری همین است وهمین اگر صد سال در مشکی کهن دوغ

اگر عارفان نشان طوبی جز اینطور میدهند آخر لحظه جدید لذت ملذذ هم
دست بان گیر بیر دوستی که میگویند در آنطور تکرار نیست و بهی که جدید بر سر
جدید است هر زمان خوش وقتی و خوش حال تازه بوده ببدین فرو میرود ملال و هیهات
لتر البیاض   مکتوب استهتار در الذکر   و لم یتم المقال

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله الی الاخوان الالهیین التائبین اما بعد آدمی باید که چندان ذکر حق
عز و جل و عالم اعلی کند که مستهتر گردد در آن ذکر چنانچه آن ذکر حاجز شود
میان او و حوادث الجهان و حجاب میان او و سهام انقلابات دنیا و مصائب
آن چنانچه اثر آنها به او نرسد و احساس آنها نکند از فرط استهتار و استغراق
ذکر و قد ورد فی الخبر اذکروا الله حتی یقال انه مجنون ای اخوان باز کشنده
بعالم اعلی همت باید که جنسیت و مناسبت با آن پیدا کند تا چون بر آنجا رود
متوحش نباشد   یار مرا یار خوی کن با وی برو   ور نه خفاش شوی
بی فروغ   و مناسبت با آن عالم و ذکر آن حاصل شود از ذکر خدای و عالم
اعلی میاسایید چنانچه مردمان دیوانه دنیا اند شما دیوانه خدای باشید در
شان امیر المومنین علی ع فرموده ممسوس فی ذات الله   از شوق مر عقلی که
اندیشه   بعد از ین دیوانه سازم خویش را   پروانه وار خود را بر فکر بر این
آتش میباید زد تا هستی ایشان در هستی ذکر سوخته شود تا ذکر صرف عین ایشان
باشد نه ایشان مستغرق در ذکر ای اخوان چون شما میدانید که این دنیا با شما
نمیماند و روز بعد پشت بر شما خواهد کرد چه در وفای او عمر بسر میبرید با بیوفایان
وفاداری کردن بر خود ستم کردن است دل از و خلاص کنید و از مهر او بگسلید
زود است که داخل فراموشان خواهید شد که کس از شما نام نبرد و نشان ندهد

که این

که این دو روز بیشتر با شما چه غم از این دارید که مشی کردید و در پیغوله نشسته‌اید که
کس از شما یاد نیارد که بدید که آخر روز رسیدن اجل است و دیوار اخوان آباد دیوار
برزخ است چون در پس دیوار برزخ افتادید که پیش شما میآید و خبر که شما میرسد
ای اخوان در گوشه نشینید و بعبادة خدای عز و جل مشغول شوید اگر روزی چند
گرسنه نان نیابید که بخورید و آب سرد بر روی آن چنان رانید که دنیا جمله آخر
شما را داده اند ای اخوان آن تنعمات که اهل دنیا میکنند همه خون و ریم و آلایش
جحیم است که میخورند از کنده آن بینی میگیرم چه برشان بر ایشان میرسد کلاب اند جیفه
مستفید گردیده ای اخوان اگر حلاوت طاعت و ذکر چشید آنگاه بدانید که
حلاوت چیست و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون والسلام علی الاخوان و رحمة الله

مکتوب تبدیل   بسم الله الرحمن الرحیم   الانسان

من قبل عبادالله قطب ابن محیی الی الاخ الاعز المؤید مولانا کریم الدین محمد اما بعد
حکایتی که نفوس را بر اعلام آن حریص باشد بسیار واقع است لیکن حکایتی عجب نعت
از آنها اهم و آن آنست که خدای عز و جل فرموده و تمت کلمة ربک لاملان جهنم
من الجنة والناس اجمعین و کلمة اجمعین مقتضی آنست که هیچ کس از فریقین از این حکم
خارج نباشد هیچ عاجز از خبر نیست جز آنانکه از حد ناسیه کامی آن سوتر نهاده اند
و جز این هستی هستی حاصل کرده و غیر این زندگانی یافته چگونه چنین
نباشد مادام که آدمی از ماهیت بشریت تجاوز نکرده داخل دنیا است والدنیا ملعونة
ملعون ما فیها و نیز آمده که خدای عز و جل تا دنیا را آفریده در آن نگاه نکرده و در کتاب
الله خوانده دیده باشی که آدمی را در اکثر مواضع خیر بدتر و نفرین یاد میفرماید کما
یقول سبحانه قتل الانسان ما اکفره و فی موضع آخر ان الانسان لربه لکنود و فی موضع
آخر ان الانسان لظلوم کفار و فی موضع آخر ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه

آخر وكان الانسان اكثر شيء جدلا الى غير ذلك من المواضع پس اگر كسى را جز اينكه
انسان باشد اهمى نباشد و حقيقتى ديگر باز پديد نشود مذموم و مجهول نيز
باشد و هر كس كه چنين باشد محل آن بود دوزخ و بعيد از حق عز و جل باشد و از
بهشت و جوار الله ممنوع پس دانيم كه اهل بهشت آنانند كه در تحت بشريت ايشان
حقيقتى ديگر منعقد ميشود سزاوار جوار خداى جل يقوى بر عنديت كه در كريمه
فى مقعد صدق عند مليك مقتدر مذكور شده چه عنديت امر ترتيب مقابل
ومنافى بشريت چنانچه از كريمه لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا
مستفاد ميشود اى لو اردنا صاحبة لاتخذناها من لدنا لا من عندكم ايها الناس
يريد بذلك الرد على من زعم ان له صاحبة الله تعالى عما يقول الظالمون
ولذا كريمه ما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا او من وراء حجاب الآية نيز معلوم
ميشود كه اهل جنت در طور بعد منشا ميشوند فوق بشريت چه ايشان اهل
منشا فهو ومرفوعه اند و بشر اهل اين دو نيست كه لا تدركه الابصار فى المثنوى
المولوى   كه ببيند چشم سلطان شاه را   پس ببيند كاو و خر الله را
يعنى اگر چشم سر همان مرتبه كه چشم گاو و خر مرتبت او ببيند خداى را ديگر
چشم گاو و خر خدا را ببيند براى آنكه حكم امثال واحد است ليكن چشم سر خدا را
تبديلى عارض شود كه فلا اقسم برب المشارق والمغارب انا لقادرون على
ان نبدل خيرا منهم وما نحن بمسبوقين آنگاه خدا را ببيند و چشم گاو و خر را
آن تبديل عارض نشود و همچنين آنكه ايشان كه در وصف ايشان آمده اولئك
كالانعام بل هم اضل لا جرم خدا را نبينند كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون
ثم انهم لصالوا الجحيم و اگر ما قبل آيه تبديل بر خوانى قرار صدق سخنان كه
گفتيم هيچ شبهه نماند قال سبحانه ايطمع كل امرئ منهم ان يدخل جنة نعيم كلا انا

خلقناهم

خلقناهم مما يعلمون قال المفسرون المعنى انكم مخلوقون من نطفة قذرة لا تناسب
عالم القدس ثم قال سبحانه فلا اقسم برب المشارق والمغارب الآية وهذا يجرى
مجرى الجواب عن سؤال مقدر قيل اذا كان المخلوق من ماء مهين لا يناسب
رب العالمين اذ ما للتراب ورب الارباب فكيف يدخل المؤمنون جنة النعيم
فقيل نبدلهم بنشأة خير من هذه النشأة فيناسبهم لدار القدس كما قال سبحانه
انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا و فيهم نزل
انه لقرآن كريم فى كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون واما من لم يطهر فذلك البشرية
و بقى فى رجس البشرية وهم الخائضون المعرضون فى شانهم انما المشركون نجس فلا
يقربوا المسجد الحرام فلا يليق اهل دار الله و جواره و حافظ شيرازى خود را بدكر
اين شرح شرحى ساخته آنجا كه گفته   ملك در سجده آدم زمين بوس تو نيت
كرد   كه در حسن تو چيزى ديد بيش از طور انسانى   و آن حقيقه در تحت بشريت
چنان تربيت يابد كه چو جوجه در بيضه تا آن زمان كه وقت ولادتش رسيد و جوجه
صفت از بيضه بشريت بيرون آيد و بسوى سماء حقيقه پرواز كند و اين را ولادت
ثانيه گويند چنانچه عيسى ع فرموده لن يلج ملكوت السماء من لم يولد مرتين و
باب آسمان جز بر چنين كسان نگشايند كه ساوى شده اند اما آنان كه در بيضه
بشريت مانده اند و از كما نفس اراضيه خلاص نشده كه ولكنه اخلد الى الارض واتبع
هواه جاى ايشان در سجيل و اسفل سافلين است و صعود بسما ايشان ابدا
نيست لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة ابراد و معاده انعقاد آن
حقيقه ايمان است و غذاى او فكر خداى عز و جل ذكر خداى عز و جل ببايد
كن و بكوش تا مرغت را بال و پر برويد و بشجره جنت بر آيى كه نسمة المؤمن
طائر يتعلق فى شجرة الجنة چه بى بال و پر آنجا شوان پرواز كرد هر كس كه بى و

مآل است در عقبی و وبال است و او را از مضیق ارض بسعت سموات خروج محال است
بکوشش و مساعی که نزد وی هست که نیکوکاران از خود شاکر باشند و بدکرداران
از خود ناخوشنود اما چه سود چون توانستم ندانستم چه سود چون بدانستم
نتوانستم بنود اگر کسی پرسد که انسان اسمی است نوعی پس انسانیت مر آنچه را انسان است
ذات و حقیقت اوست تجاوز از آن چگونه ممکن باشد و انقلاب حقایق محال است
جواب آنست که آنطور که مؤمن بر آن بر آید فی الحقیقه طوریست از اطوار انسانیت
اما طوریست جز اینطور که جمهور از انسان شناسند پس با صفر یا اینهم جمهور چنین
کفته شود که او از انسانیت تجاوز کرده چه ایشان از انسان جز حقیقت متعلق بر این
طور معروف اعتقاد نداشته باشند کاف که با ایشان گویند آنچه شما از آدمی میدانید
چنان جز جز جهنم را نشاید و هر کس که همان باشد بهشت نخواهد نه خدای
عز و جل مؤمنان را چیزی دیگر ساز جز آنچه عامه از آدمی آن را دانند و آنطور بکمال
خویش در آخرت بوجود خواهد آمد و در دنیا بنیادی شود که بمثابه صبح باشد
مر آن آفتاب اگر کسی سؤال کند که طور دیگر مؤمنان بر آن مختص اند ایمانست
و ایمان چیزیست که هر کس آن را داند و شناسد نه چیزیست که مردمان آن را ندانند
جواب آنست که ایمان هر کس شناسد اما ایمان که موجب نجات آخرت است ایمانیست
که از اندرون بیرون آید همچون آب که از چشمه زاید نه آنچه از بیرون باندرون
رسد همچون آب که در حوض رسد چه آنچه از قبیل اول باشد در سایر احوال
ثابت باشد و حکم خود داند و باهوال موت تزلزل بدو راه نیابد که مثل کلمة
طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها
و آنچه از قبیل دوم باشد چون صرصر است بوزد آنرا از بیخ و بن برکند چه آن در حرکت
که تنگ مر آن از خارج است آنچه قطع میکند و او را از پیش خدای عز و جل بهم

لهذه

کما قال الله تعالی جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم از این
جهت اهل سنت گفته اند که خوف از سوء عاقبت هست خلافا للمعتزلة اکنون با
بر آنطور خاص که خدای عز و جل مؤمنان را بآن کرامت کرد باز آنطور خواهیم که هر نفس
که چنان محفوظ باشد اقتضاء ایمان کند و غذاء او چشمه باشد که آب ایمان از آن
زاید و آن نیز نیست که مردمان شناسند آن خدای دانند و آنکس که خدای عز و جل
او را بدانش آن تخصیص فرماید و از اینجا فرمود فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی
اگر کسی پرسد که تو گفتی مادة انعقاد آن حقیقت ایمانست و غذای او ذکر خدای
عز و جل پس آن حقیقت ناشی از ایمان باشد و باز آن را منشاء ایمان میگوئی وجه
توفیق میان این دو سخن چیست جواب آنست که آن حقیقت هم منشاء ایمان است هم
ناشی از ایمان و سایر قوتهای نفسانی چنین باشد که با آثار و مقتضیات خود قوت
گیرند چنانچه شجاع بسبب شجاعت اقدام بر حرب نماید و چون اقدام بر حرب کند
شجاعتش افزاید و سخی بر سبب سخاوت ایشان بعطا نماید و چون ایشان بعطا
نماید سخاوتش افزاید همچنین آن حقیقت اقتضاء ایمان کند و چون ایمان بفعل آید
او در خود قوت گیرد و چون او در خود قوت گرفت اقتضاء زیادتی قوت در
ایمان کند و چون آن زیادتی بفعل آید آن حقیقت را باز زیادتی قوت حاصل
شود و هکذا پیوسته از هر قوتی زیادتی زاید و از هر زیادتی قوتی افزاید و ذلک
کما قیل فلولا کم ما عرفنا الهوی ولولا الهوی ما عرفناکم والله اعلم بالصواب
و اگر بنا بر استثناء در ایمان و دیگر نامها که شرح ایمان متری آنجا شده است استغنا
جوینده تفهیم آنچه در این نامه مذکور شد معونتی باشد و اگر نه اثر که مشکلات
بر تمثیل مجال آنکس که خود را خاوند داشته بود بنظر آورند حقیقت بشری و
فوق البشریه باز شناسند که چه طور است بشریه معروف بمثابه بقیه موم

وحقیقت فوق العشر بمنزلهٔ انسانیت واقعه والله ولی التوفیق

مکتوب الاستثنا فی الایمان بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله الامیر رشید الدین عبدالسلام و شکر الله
ضبط العشر ولیّی فی الله الفقیه عماد الدین عبدالعزیز اما بعد از مسئلهٔ استثنای
ایمان پرسیده بود و انکه قایل برانا مومن حقا را لازم است که اعتقاد کند که او
بهشتی است یا نه و از مسئلهٔ فنا اشیا پرسیده بود و وجه توفیق میان آنچه میگویند
که دوزخ و بهشت خطر فانی شود و آنچه گفته اند که اشیا بعد از فنا معدوم نیست
و انکه فنا خطر مخصوص این دو است یا شامل آن سبع است جواب از سوال اول آنکه
اگر مراد بهشتی بودن این باشد که بعد الموت او به بهشت خواهد رفت این اعتقاد
لازم نیست چه ممکن است که کافر گردد و کافر بمیرد و به بهشت نرود و اگر مراد اینست
که الحالة هذه مستحق بهشت است یعنی بحقیقت است که اگر بهمین حال بمیرد به بهشت
رود این اعتقاد لازم است بموجب تصدیق بوعد اما کلام در اصل این مسئله
درین مجال مختصر اشارتی بر آن کرده میشود مذهب حنفیه اینست که چون
ایمان چیزیست معلوم المحل والماهیه و محل آن تصدیق بحق است تو در هرچه
بر آن ایمان نموده اگر این حد بکسی قایم باشد او مومن باشد بجزم و شک
در آن نتوان کرد چنانچه چیزی که بیاض بآن قایم باشد شک نتوان در آن
کرد که ابیض است و چون هرچه واقع است خدای عز و جل چنان داند تا علم
خدای عز و جل آنکس را مومن داند پس او مومن باشد نزد خدای و مومن
باشد در علم خدای و چون محبت خدای عز و جل با شخص و سعادت و
استحقاق ثواب و جنت لوازم ایمان است و نتایج آن و لوازم از ملزوم
منفک نتواند بود هر آینه این لوازم آنکس را حاصل باشد محبوب خدای باشد

دلیم

و سعید باشد و مستحق ثواب و جنت باشد چنانچه آنچه سپید باشد آنچه از لوازم
سپید است مثل تفریق البصر البته داشته باشد باز اگر آن تصدیق از آنکس
زایل شود تمام این اسما از وی زایل شود کافر باشد و مبغوض خدای و مستحق
عقاب و دوزخ همچون سپید که چون سپیدی از وی زایل شود و با سیاهی
گردد اسما او بگردد بجای سپید سیاه خوانیش و بجای مفرق بصر قابض بصر
چنانچه در خبر آمده ما ندری ما اسمات خدا و چون علم بعلم لازم علم است یعنی
هرکس که بر چیزی باشد بحقیقی باشد که اگر با خود رجوع کند که آیا او بر آن است
یا نه بداند که بر آنست هرکس که نداند که او صدق نمی میداند این دلیل آن باشد
که او صدق نمی نمیداند پس کافر باشد پس شک در ایمان کفر باشد و کسیکه گوید
انا مومن ان شاء الله اگر یعنی شک در ایمان خود گوید چنانچه ظاهر عبارتست
کافر باشد و اگر نه بمعنی شک گوید بمعنی باشد خارج از معروف از قبیل انکه کسی
گوید انا حی ان شاء الله اینست تقریر مذهب حنفیه و مذهب شیخ ابی الحسن اشعری
و اهل حدیث استثنا است در ایمان و انکه سعادت و شقاوت و ولایت
و عداوت تبدیل نپذیرد و مدار بر خاتمه است نه بر حال و روایتی هم از ابی حنیفه
هست موافق اینمذهب شیخ عبدالله انصاری نقل کرده از کتاب صنفی که در آنجا
نقل کرده از ابی حنیفه که نشاید که کسی گوید که من در علم خدای تم مومنم زیرا
که روا بود که بنده را ایمان نماند و علم خدای تم تغیر نپذیرد اما مشهور از ابی حنیفه
خلاف اینست و عبارت فقه اکبر که منسوبست بر ابی حنیفه اینست که و لا خلقهم مومنا
و لا کافرا و لکن خلقهم اشخاصا والکفر والایمان فعل العباد و یعلم الله تم من یکفر
فی حال کفره کافرا فاذا آمن بعد ذالک علمه مومنا فی حال ایمانه من غیر ان یتغیر علمه
و صفته و بعضی تاویل سخن اشعری و محققان بر این کرده اند که مراد ایشان از ایمان

ایمان ثابت عند الموت است و این هنگام استثنا معقول المعنی است چه جزم نتوان
داشت که ایمان مستمر شود تا هنگام مرگ والعیاذ بالله ارتداد دست دهد چه
مذهب اهل سنت این است که خوف از سوء عاقبت هست خلافاً للمعتزلة و این
تأویل بعید است برای آنکه بر این تقدیر نزاعی صوری نمی‌ماند و انکار اهل
یقین بر آن دیگر وجهی ندارد حال آنکه منقول از اهل حدیث انکار است درین
باب چنانچه در کتاب الحجة آورده که قیل لابن مسعود رض هذا یزعم انه مؤمن قال
سلوه أفی الجنة هو ام فی النار فسألوه فقال الله اعلم فقال له عبد الله فهلا وکلت
الاولی کما وکلت الآخرة و در صحیح بخاری آورده که قال ابن ابی ملیکة ادرکت
ثلثین من اصحاب النبی ص کلهم یخاف النفاق علی نفسه ما منهم احد یقول انه
علی ایمان جبرئیل و میکائیل و بعضی تأویل آن بر این کرده‌اند که این استثنا
بر سبیل تبرک است همچون استثنا در انا ان شاء الله بکم لاحقون که در سلام مقابر
مذکور است با وجود تحقق وقوع لحوق و این تأویل هم نیکو نیست برای آنکه لحوق
اگر چه معلوم است که واقع خواهد شد اما بحسب مهیت مستقبل است و مستقبل
من حیث انه مستقبل محتمل الطرفین است پس استثنا آنجا وجهی دارد و انا مؤمن حالا
و استثنا در او معقول المعنی نیست تا بر سبیل تبرک باشد یا غیر تبرک و اگر کسی
گوید انا حق ان شاء الله اینمعنی از وی مستحق اشد به آنکه میگوید با آنکه در
توجیه انا ان شاء الله بکم لاحقون بعضی این گفته‌اند که استثنا برای آنست که مراد
از لحوق نه مجرد لحوق است در صفت موت مراد لحوق در مکانی است و لحوق بمو
منان در مکان موقوف و مشروط باشد بایمان اگر شخص مؤمن از جهان رود
لاحق بمؤمنان گردد در آنجهان والا والعیاذ بالله ملحق بکفار گردد و در تحقیق
و الحق آنست والله اعلم که نزاع حنفیه و اشعریه درین باب معنویست نه لفظی نزاع

درینست

درینست که آنچه شخص بر آن ممدوح و مستحق ثواب میگردد چیست حنفیه
گویند آن قیام تصدیق است بشخص کیف ما کان و اشعریه گویند آن قیام
تصدیق است بشرط انبعاث آن از ذات و شرح این آنست که میباشد که شخصی
بطبع اصلی خود مقتضی حالتی است و بتوفیق غیری اقتضاء غیر آن میکند چون
حکم قوة غیریه منتهی شد باز مقتضی خود میرود همچون حجر و نار که حجر بطبع خود
مایل بسفل باشد اما بقوة غیریه که از رامی کسب کند صعود نماید چندانکه
مقتضی قوة غیریه است و چون قوت غیریه حکم خود برآید و تاثیر او بغایت
خود رسد هبوط که حالت اصلی است باز گیرد و در نار بر عکس این است بر این
قیاس نفوس بنی آدم در فطرت مختلف افتاده‌اند بعضی بالذات مقتضی ایمانند
و اگر تصدیق مؤمن باشند بتوفیق غیریه باشد آنچه مثبت استحقاق ثواب و محبت
خداست عز و جل و سعادت و صحت ایمان فطری نه ایمان غریب و اگر چه
شخص از حال خود جزم دارد که مصدق است اما نداند که این تصدیق در وی طبعی
است یا غریب پس استثنا بر این عاید باشد و مطمع نظر درین خلاف خلافی
دیگر تواند بود و آن آنست که آیا نفوس بحسب فطرة مختلف افتاده‌اند یا بحسب فطرت
متشابه‌اند و اختلاف بحسب اکتساب دست میدهد و این خلافیست که قدما
و جد بعد امیان اهل نظر هست مذهب اشعری اثبات اختلاف است هر آینه اعتبار
ایمان فطری و غیر فطری از وی درست آید و مذهب ابی حنیفه چنانچه از عبارت
که سابقاً منقول شد از فقه اکبر فهم میشود اثبات تشابه است و بنا بر این چنانچه فرموده
و لا خلقهم مؤمنا و لا کافرا و لکن خلقهم اشخاصا الخ هر آینه جز اعتبار مطلق
ایمان در طریق او مستقیم نباشد اگر کسی بپرسد که حق از این دو مذهب کدام است
اختلاف یا تشابه گوییم آنچه بر ما ظاهر میشود آنست که نفوس در ذات متعدد

هست در بعضی نشآت مخالف آمده اند و در بعضی متشابه بحسب خدای عز وجل
انشا از انشائی فرموده متشابه در کلمه چنانچه در خبر آمده که ان الله خلق الخلق
فی ظلمة باز ابتدا از انشائی فرموده مخالف که ثم رش علیهم من نوره فمن اصابه من
ذلک النور اهتدی و من اخطأه ضل و در این نشاه بعضی تیره آمده اند و بعضی
روشن و حدیث لعن الله طبع کافرا که در قصه خضر آمده اشاره بر این است باز خدای
عز وجل انشا از انشائی دیگر فرموده در موطن میثاق و در این نشاه همه را
یکسان بداشته روشن بنور ایمان و تنها همه باتفاق گفته اند بلی چنانچه در حدیث
آمده عن النبی ص ان الله اخذ المیثاق من ظهر آدم بنعمان یوم عرفه فاخرج من صلبه
کل ذریة ذراها فنثرها بین یدیه کالذر ثم کلمهم قبلا قال الست بربکم قالوا بلی شهدنا
ان یقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین او یقولوا الی قوله المبطلون رواه
احمد النسائی و که ... کان الناس امة واحدة اشاره بر این اتفاق و جمعیت است
که بر حق و ایمان داشته اند در موطن میثاق و بر این حال از مادر بزایند چنانچه
در خبر آمده که کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه کما
تنتج البهیمة بهیمة جمعاء هل تحسون فیها جدعاء ثم یقول ابو هریرة اقرؤا ان شئتم فطرة
الله التی فطر الناس علیها و همچنین در خبر آمده که انی خلقت عبادی حنفاء کلهم
وانهم اتتهم الشیاطین فاجتالتهم عن دینهم باز بر اکتساب ممتاز شوند و بعد از
نشاه قبل المیثاق باز گردند روشن روشن کرده و تاریک تاریک کما بدأکم
تعودون فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلالة و از آنچه که حال سابق ایشان
بر چه گونه آمده گاه متشابه بوده اند و گاه مخالف نیز ایشان باید مقدم مخالف
آمده گاه هم در قصه ... بوده اند چنانچه ترمذی در جامع خویش آورده قال رسول
الله ص لما خلق الله آدم و نفخ فیه الروح عطس فقال الحمد لله فحمد الله باذنه فقال

یرحمک

و بر یرحمک الله یا آدم اذهب الی اولئک الملائکة الی ملأ منهم جلوس فقل
السلام علیکم قالوا علیک السلام و رحمة الله ثم رجع الی ربه فقال هذا
تحیتک و تحیة بنیک بینهم فقال الله و یداه مقبوضتان اختر ایهما شئت فقال
اخترت یمین ربی و کلتا یدیه یمین مبارکة ثم بسطها فاذا فیها آدم و ذریته
قال یا رب ما هؤلاء قال هؤلاء ذریتک الحدیث و گاه مؤمنان از فطرت نسبت بر
آمده چنانچه در خبر آمده عن ابی الدرداء عن النبی ص قال خلق الله آدم حین خلقه
فضرب کتفه الیمنی فاخرج ذریة بیضاء کانهم الذر و ضرب کتفه الیسری فاخرج
ذریة سوداء کانهم الحمم فقال للذی فی یمینه الی الجنة ولا ابالی و قال للذی فی
کتفه الیسری الی النار ولا ابالی رواه احمد و مناسب این اختلاف است آنچه در
خبر آمده عن عبد الله ابن عمر قال خرج علینا رسول الله ص و فی یده کتابان فقال
اتدرون ما هذان الکتابان فقلنا لا یا رسول الله الا ان تخبرنا فقال للذی فی
یده الیمنی هذا کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل الجنة و اسماء آبائهم و قبائلهم
کتاب
ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم ولا ینقص منهم ابدا ثم قال للذی فی شماله هذا
من رب العالمین فیه اسماء اهل النار و اسماء آبائهم و قبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا
یزاد فیهم ولا ینقص منهم ابدا الحدیث و تسمیه باصحاب یمین و اصحاب شمال از اینجا بر
خواسته و چون ثابت شد که آدمی را نشآت مختلف است و هر نشاة را حکمی است
جدا تناقض و اختلاف که میان احادیث وارده در این ابواب متوهم میگردد
برخواست چه هر حدیث حکایت حال نشاه باشد از آن نشآت و اختلافی که میان
علماء افتاده که هیأت بنکرین هم از این بابت چه ایشان اهل حق اند هر کس از آن
سخن نرگه بر دل ایشان کشوده سخن گفته اند و چون عالمهای مختلف هست
از هر عالم و هر مقام که روزنه بر دل عالم کشوده کرده سخن رانده قد علم کل اناس

مشرتایم   وجواب از سؤال دوم آنستکه بنیست شدن بهشت و دوزخ خلاف
مذهب بعضی است که برای تمسک بکل شیء هالک الا وجهه وهو الاول
والآخر بر آن رفته اند و آن مخصوص این دو نیست نزد ایشان شامل هرچیزیست
که غیر خدای عزوجل باشد و بخلاف مذهب صحیح است مذهب صحیح آنستکه امور سعید
فانی نکرده و از آن چیزها که آفریده شده تا ابد الآباد باقی باشد بلی روح وسایر
بهشت از حور و ولدان را گویند نزد نفخ صور آن نفخ که برای صعق است بیهوشی
عارض شود چنانچه مذاق که بالفعل مدرک باشد مانند الاذان اقدس تم چنانکه
از کلام حجة الاسلام غزالی معلوم میشود و غیر آن و غزالی در کتاب کشف علوم الآخرة
فرموده که استثنا در کریمه فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله
بر ذات اقدس واقع است و نبی و در معتقد امام احمد مسطور است که وقد خلقت
الجنة وما فیها وخلقت النار وما فیها ابدا فان احتج مبتدع او زندیق بقول الله
عزوجل کل شیء هالک الا وجهه ونحو هذا من متشابه القرآن قل له کل شیء مما
کتب الله علیه الفناء والهلاک هالک والجنة والنار خلقتا للبقاء لا للفناء ولا
للهلاک وهما من الآخرة لا من الدنیا والحور العین لا یمتن عند قیام الساعة ولا
عند النفخة ولا ابدا لان الله عزوجل خلقهن للبقاء لا للفناء ولم یکتب علیهن
الموت فمن قال خلاف هذا فهو مبتدع ضال عن سواء السبیل و عمده بوده که
او را بسیار اشکالات واقع میشود در معتقدات و در طریق سلوک و در سیر
آن اندیشه از بی ادبی دارد آنچه بی تکلف او را میشد حاجت بر آن افتاده با
و نیازمندی بعز قرآن داشته باشد بمقتضی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
ما باید پرسید و دیگر درخواست کرده بود که معتقدات بدلایل قریب الفهم بیان
کرده شود تا متضمن نجات ناظر باشد از تقلید و وسیله بلوغ او بمرتبه یقین از

معتقدات

معتقدات هر کدام که در مجاری احوال و مطاوی اوقات او را تامل در آن
دست دهد و مهتدی بدلیل و برهان آن بنا شد برسد تا مبین گردد که از
سوال در تثبیت فواد او خلل است و در تحصیل بصیرت انفع شخص را باید که همتی مطلق
در تحصیل شناخت داشته باشد و ترصد مجلی مواقع آن علی سبیل الدوام
که چون چنین باشد فتوح وی متوالی گردد و چون روزگاری بر وی بگذرد به
تفاریق او را علوم فراوان بدست آمده باشد و ترصد مواقع فیض برین منوال
ناشی طریقه خاصه ختمیه محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام و فلا
اقسم بمواقع النجوم بعضی اشاره بر آن مواقع کرده اند و بعضی را عبارت از
آیات قرآن که بتدریج نازل میشد بحسب وقایع داشته اند اگر کتابی مکمل
مشتمل بر بیان سایر وقایع چه آنچه اتحاد هذه شخص را ضرورت بر شناخت آن
افتاده و چه غیر آن بر کریمه و از اول تا آخر آن مطالعه کند این نوع استفاضه
مدعا روزی نه موسوی و عیسوی باشد علی نبینا وعلیهما الصلوة والسلام که توریة
و انجیل یکدفعه بر ایشان نازل شد فیه تبیان کل شیء و چون قبول فیض
بحسب تعطش قابل است هر فیضی که مصادف تعطش شدید نشود همچون طعامی
باشد که نه از سر اشتها تمام خورند نیکو جزو بدن نشود و قوة نبخشد آب
که چون تشنگی آورد بدست نیکو ثابت شد که قوة و ثبات دل در تعلیم تدریجی
است که در مواقع حاجات شد کما قال سبحانه وقال الذین کفروا لولا نزل علیه
القرآن جملة واحدة   کذلک لنثبت به   فؤادک والسلام

مکتوب [illegible]   بسم الله الرحمن الرحیم   المعرفة

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الحافظ شهاب الدین داود اما بعد
و فرزندان جهان برای آن آفریده شده اند تا مگر از میان ایشان یکی شناسنده

شناخت خدای عزّ و جلّ کرده در مجق عبودیّت او ایستاد کی نماید که و ما خلقت
الجنّ و الانس الّا لیعبدون خدمت و الّذین چند مدح است امّا تحصیل شناخت
خدای عزّ و جلّ و بصیرت در دین بر همه چیز مقدّم است اویس رضه که گویند
بنا بر اشتغال بخدمت مادر خود را صحبت صوری حضرت رسالت محروم ساخت
از آن بود که بکمال پختگی رسیده بود چنانچه بواسطهٔ ملاقات صوری اکتساب
استفاده انوار از آنحضرت مینمود یا حکم دیگر که در عدم ملاقات او با آنحضرت
بود که این مجال مقتضی ذکر آن نیست دیگری قیاس حال خود بر او نتواند کرد خلاصه
ما بدیگران اینست که قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم
و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احبّ الیکم
من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتّی یاتی الله بامره و الله لا یهدی القوم
الفاسقین جز مردان خدای باقی همه کس مشغول شهوات و هوسات اند
و اگر کسب میکنند و اگر قرض که جز در باطل نیست مدّتی چند هوسناکان
کرده گیر و آرزوی چند ایشان بر آورده اگر کاری میکنی برای خود و برای
ایشان حیوة حقیقی کسب کن برای خود و از آن چیزی در ایشان ده تا ایشان را
نیز پاک زندگی سازی زندگی جاویدی و اهم کشان بار خرکه اگر چنین کنی تو را
لدین مجانی کرده و الامداد ایشان کرده که دور و سوزی از زخم محصلان
خلاصی یابند چه شود اگر عنقریب بزخم ملائکه غلاظ شداد و العیاذ بالله
مبتلا گردند که هرگز از آن خلاصی نیابند مردمان پندارند که کلمهٔ لا اله الا الله
میگوییم هر آینه از اهل بهشت خواهیم بود که در حدیث است که من قال لا اله الا الله
دخل الجنة آری شما اینکه میگویید امّا معلوم نیست که جسم شماست که میگوید یا
شما اگر جسم است که میگوید چون بظهور امارات موت قوی جسمانیه ساقط شود

آن گفتار نماند و اگر شما باین گویا است آن گویائی بر جای خواهد بود امّا
هر کس را شک که گویا باز ببیند نا آمده بسیار کسانند که ترا ایشان کلات است ختم بکم عمی
فهم لا یرجعون اینهمه حدیث و کوشش ما برای همین است که ترا گویا ما را باشد که
اگر ما را معلوم نبودی بر چیزی که نزد سقوط جسم اینکه با ما باز خواهد ماند ما را
هیچ غم و تشویش نمی بود هر اشکال که هست در همین است اینهمه جان کندن ما برای
آنست که چندان قوّت حاصل کنیم که در وقت جان کندن ایمان از غارت شیطان
نگهداریم نگاه داریم خدایست امّا اگر دست بر روی هم نهیم و از قدرت کسیکه خدای
عزّ و جلّ دست ما بر آن گشاده است دست در بندیم بعلّت اینکه کار قدرت
ما را ایذا ده تشنیع باشد و طبا دب و کفران و بشر میم به آنچه دست و پا است میگوی
باقی توکّل بر خدای عزّ و جلّ میکنیم و امید برحمت او میداریم که رسول صه فرموده زانوی
شتر ببند و توکّل کن همچنین ما ایمان خود را بعقیدهٔ صحیح و عمل صالح و صحبت صالحان
و سایر آنچه محتاج الیه ایشانست مضبوط میسازیم آنگاه توکّل بر خدای عزّ و جلّ
میکنیم که در دم آخر مدد فرماید و از تسلّط شیطان ما را نگاه دارد کسب ابتغا و توفیق
از خدا منّا الحرکة و من الله البرکة و مراد از این کسب خود دانی که باس باقی نیست
بود عمل در تار علم در آورده است و جان را که از حرق و برد جهنم نگاه دارد برای خود
دو ختن و هر چه جز اینست بیکاریست و الله ولی العصمة و التوفیق

مکتوب بتوحید — بسم الله الرحمن الرحیم — المطلب

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الحافظ شهاب الدّین داود اما بعد د
زبور مسطور است که انا الموجود فاطلبنی تجدنی و ان تطلب سوای لم تجدنی
بعوض ما را خواهی جمله حدیث ما کن خود را نیز ما کن نزد دیگران خود اگر چندان خدای
عزّ و جلّ یاد باید کرد که خود را در آن یاد فراموش کنند آنگاه هستی تازه از آن یاد

ذاکر را باز دید شود خدای را عز و جل بر جهان هستی که از یاد او باز ماند پدید آید عزیز نمای
و باقی گذارد و الله هستی که جز آنست غیرت وحدانیت بر تیغ قهر آورده و نیم
کرده اند قال الله عز و جل الم نهلک الاولین ثم نتبعهم الآخرین کذلک نفعل
بالمجرمین در پناه ذکر گریز و میان خود و فنا سپری از ذکر در آویز و وای بر
کسیکه در ذکر مستهتر نباشد که تیر باران نیستی با وی چه خواهد کرد هان
آگاه باش که لشکر نیستی تاختن خواهد آورد قلعه ذکر را راست کن و ارکان
آنرا بر اساس معرفت بنا نه و جهد در دندان شکستن اعدا بنما و در محبت آماده دار
هان شتاب که وقت تنگ شده هنگام صحبت با قریب و بعید و گفت و شنید
با آشنا و بیگانه نیست صحبت با دار القرار انداز چون آنجا بدل امن نشینی کرد
خویشان برای و آشنایان کرد آر و صحبت گفت و شنید مشغول شو اینهنگام
کار سازی نیست بار بر بند و آماده رحیل شو تا چون زعق نفیر بشنوی دست
پاچه نشوی یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة از ایشان مرات رسید با آنچه در
او است آمن چه نشستی نان و آب بر خود حرام کن تا این کار سازی تمام
نکنی و تو خود دانی که اینکار سازی بر کنار از عمری تمام نتوان کرد پس در
این زندگانی نه نان خور و نه آب یعنی لذت نان و آب بر خود حرام کن و
بشهوت طبع و آرزوی نفس نان و آب مخور قدر ضرورت بمقتضی حکمت
و بر وجه سنت تناول کن ای برادر تو و هر کس که گوش شنیدن نیز دارد بدان
که هر کس که گرفتار ناموس اینجهان است از حزب شیطان است مؤمن را باید که نام
اینجهان باشد و از بد نامی و بی آب و روئی آنجهان ترسد روی بخدای و اهل
خدای بکار خواهید و روی با هیچ کس دیگر بکار نخواهید معامله راستان
پیش گیرید و راه راستان روید تکلف از دست بگذارید و عزیزی و خواری جهان

یکسان

یکسان شمارید و بر طعن ابنا دنیا ترک راه خدا مکنید قال الله تعالی و ان تطع اکثر من
فی الارض یضلوک عن سبیل الله خدای که آفریدگار خلق است ایشان را بهتر
شناسد یا شما خدای در باره ایشان گواهی میدهد که اکثر ایشان گمراه کنند
اند از راه خدای کسی را که پیروی و فرمان برداری ایشان کند والسلام

مکتوب ثبیه علی من اتبع الهدی البقرة

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولدی فی الله و عونی الامیر محب الملة و الحق و الدین
الشیخ محمد ایده الله بنصره و الی سایر الاخوان و الی الشیخ کریم الدین اما بعد
خدای که بر اخوان منت نهاد بر انابت بتسبیح او که اگر اخوان از طریق خود دست
ندارند و هر چه ایشان را در آن پیش آید از تعب و ذل و نقصان مال و جاه و غیر آن
بجود کرم نه آرزوی که سموات بر شکافد و بخدای نزدیک که چنین روز خواهد بود
ایشان او را آرزوی ملکی وسیع که ورای سموات باشد و اوسع از سموات خدای
قدیر بدهد و هر کس که ایشان را بر طور ایشان ملامت میکند آرزوی بدلند که در آن
ملامت بحق بوده و بسیار کول و بی خرد و بی توفیق بوده که او نیز دست بر آفطوس
نکرده تا در آرزوی آن نیز بچنان سعادت برسد و چنان درجات بیابد
یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا
ای معشر اخوان همت از سموات در گذرانید و بر زمین میاسائید و خود را از آن
عزیزتر دارید که در دنیا که خدای عز و جل آنرا لاشیء خوانده فانی شوید
هر که در یکذره لاشیء گم شود کی بود ممکن که او مرد شود بایزا آدمی
ارفع است از سموات نه حیف باشد که چنین در حضیض ارض فرو برود و خود را
از تن خاکی باز نشناسد و پیوسته در پی تحصیل لذات تن و شهوات بدن باشد

خویش را نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی در حکایت
هست که شخصی را مالیخولیا پیدا شده بود و این اندیشه بر او مستولی شده که او
گاو است هر آینه او را میبایست که بهر چیز نخندد خاصیت انسانیت را بکلیت
فراموش کرده و خاصیت گاو که ماکولیت است از خود میجوید و چرا با تن
چنین حالت دست داده چنانچه کلب چون کسی را بگزد آنکس آواز سگ
کند کان که کلبیتی در او پیدا شود و همچنین کلب طبیعت نیش بگوهر روح
زده و هیئتی مضاد جوهر او در او پیدا شده از جنس هیئت طبیعت هر آینه خود را
از طبیعت باز نمی شناسد و آنچه مقتضی طبیعت است مقتضی خود گمان میبرد
و در تحصیل آن میکوشد و آنچه مقتضی گوهر خودش است فراموش کرده
تحصیل نمیکند وای بر آن ساعت که از ین مستی هشیار گردد و از ین جنون
افاقت یابد و این پوشش و لبس از پیش برخیزد و خود را چنانچه خود است
دریابد آماجگاه هر چه مقتضی اوست و ملائم ذات او وای بر او و در آن
ساعت وای بر او و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون
چون خدای عز و جل این نقطه اخوان را کرامت فرموده باز حال افتادند خدای
عز و جل بر آن شکر کنند و در محافظت خود کوشند که مبادا ابلیس با ایشان
از راه بیرون برد که حال ابلیسیان با ایشان اکنون حال پادشاهی است که بندی
چند از بند او گریخته باشند چگونه هر سوی فرستد و راه و روی ایشان
گیرد و مبعوث در سرایهای مستهجان کند که ایشان را باز گردانند بمکر و لطف
یا بحرب و عنف اخوان باشند تا دشمن دست برد نکند و مکنّا دو السلام

مکتوب — علی الاخوان — سر الهویة

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله وحبیبی الامیر الحاج شمس الملة والدین
ابی سعید اما بعد هر مؤمن از خود داند و در یابد که بسیار چیزها از او صادر
میگردد که او بر آن خشنود نیست و پسندیده نمی داند و بسبب صدور آن نا
او انکار خود دارد و از خود شاکی و نا راضی است و خردمند از ین صورت بازرفت
افتد و بیقین بداند که در نهاد او چیزی هست که اقتضا چنان امور میکند برای
آنکه بیکیتی محال است که اقتضا ضدین کند اکنون تامل باید کرد که از ین دو
کدام اوست و کدام غیر اوست که بر او غالب شده چنانچه او آنرا او خود
پنداشته و شناخت این بر آن حاصل توان کرد که نگاه کنند در نهایت حرکات انسان
آنچه در نهایت بر آن قرار میگیرد آن حقیقت اوست و آنچه در طریق واقع است لامحاله
غریب از ذات او بضرورت معلوم است که بعضی از انسان و متمیان بر عقل قرار می
گیرند و بطبع چه رسل حصل بیقین که در نهایت مراتب انسانیت واقعند اهل
عقلند نه اهل هوی و طبع و چون از این نظر تحقیق پیوست که حقیقت انسانی
قوت محققه او قوت عاقله است و قوت طبیعیه هویه موهومه اوست بر صاحب همت
لازم باشد که استیلاء قوت طبیعیه از قوت عقلیه رفع کند و خود را در تحت قهر
آن قوت طاغیه باز نگذارد که بنوعی بر او تغلب نموده که هویت او را به هویت خویش
پوشیده کرده و این نوعی تغلب است که زیاده از آن متصور نمیتوان کرد چه
تغلبات که ظالمان بر مظلومان در عالم اجسام میکنند هر که بر ابتیه تغلب
برای آنکه غایت تغلب ایشان آنست که فعل مظلومان را بفعل خود مستور دارند
و ایشان را از قیام بر امر خود و اظهار خاصیت خود باز دارند و در اوامر خویش
و اظهار معانی خویش استعمال کنند این نیست که هویات ایشان را بهویات خویش
مستور سازند چنانچه ذوات ایشان منسی ایشان کرده و اگر قوت عقلیه

تحت قوهٔ طبیعیه بیرون آید و بر اظهار معانی خود و بسط خواص او که در او بالقوه
است مشغول شود و ذات خویش را باز بیند و با خود رسد چه سعادت که ویرا
حاصل شده باشد و چه علو درجه که زین مرتبه آنکه در ذات خویش عالمی
شود مقابل اینعالم چنانچه اگر نقش اینعالم از صحیفه هستی بزدایند کان که
از وجود او آن نسخه باز بر توان نوشت همچون کسیکه کتابی را یاد گیرد که اگر
آن کتاب گم شود توان که از لوح ضمیر او آنرا باز نویسند چون کما هو آنرا یاد کرده
باشد و در لوح ضمیر او محفوظ مانده همچنین کسی که اسرار کما هو دانسته باشد و
بحکمت حقیقی رسیده باشد حال او با کتاب عالم چنین باشد از ابن عباس رضی الله عنه منقول
است که در تفسیر و کتاب مسطور فی رق منشور فرموده الرق المنشور ما بین
المشرق والمغرب هر کس که این کتاب الهی چنانکه هست خوانده باشد یاد کرده
ضمیر او لوح المحفوظ مستفاد باشد چنانچه لوح سماوی لوح المحفوظ مفید است
کما قال القائل — لوح محفوظ است پیشانی یار — اکنون کجا رو باشد که شخص
که خود را بچنین مرتبه تواند رسانید رضا دهد تا پنجاه سال شصت سال اسیر آن
قوهٔ طاغیه باشد و بتقلید و کثرت الفهار مقتضیات خود ایشان را دکی نتواند نمود
و ناچیز و بدبخت بماند ابد الآباد یوحی بعض و ای حبیب من مثل اینقوه طاغیه
با انسان مثل غلامی است که همراه صاحب در سفر باشد و صاحبش بمیرد و کودکی
فرزند خرد بماند آن غلام کافر نعمت اموال و اسباب خواجه را تصرف کند و فرزند
او را غلام خود سازد و بغلام خود باز خواند و روز بروز ویرا در مهمات
خویش بکار دارد و مثل مرشد مثل شخصی است که از دوستان پدر او بوده
باشد و چون از حکایت آگاه شود بشناخت بسوی آن فرزند آید وی را از حقیقت
حال آگاه گرداند و برابر آن دارد که تدبیری کند که از تحت تصرف آن غلام طاغی

بیرون آید

بیرون آید بلکه آن غلام را در تحت تصرف خود آورد و غلامانه بکار دارد و بدین
قناعت نکند بلکه مفصلا تدبیر ویرا بیاموزاند و بر این نیز قناعت نکند بلکه
با وی ایستادگی نماید باعمال آن تدبیر و یاری او کرده تا مکر بر اتفاق
چنان کند که تسلط غلام طاغی از وی مندفع گردد و امر منعکس شود تا آنکه
که بیند کی مستعمل بود خواجه شود و آنکس که خواجگی میراند بنده گردد
اگر آن فرزند را توفیق رفیق باشد اطاعت آن دوست مشفق نماید تا امر شد بر
آن کشد که از ذل غلامی بعز خواجگی رسد و اگر خذلان ازلی والعیاذ بالله
او را دریافته باشد سخن ناصح نشنود و او را بکذب متهم دارد و تأمل در
قرائن احوال خود و آن مال ملعونش نکند که از آن بیقین بداند که استحقاق
خواجگی او راست نه آن مال ملعون را و بر سر و بر و پیکر و جوهر آنملعون
قرائن بیند که واضح و لایح است و بجز اش بغشاوه قهر الهی و طرد ازلی از
ادراک محجوب باشد و بر ناصح مشفق بدگمان گردد که مکر میخواهد که مرا از چنگ
آن ملعون خویش برباید و غلام خود سازد و همچنان که بغشاوه قهر محجوب آمد
از ادراک و تدبر ذات خویش و آنکه گوهر آن طاغی است که ویرا بنده خود ساخته
با وضوح قرائن و ظهور دلایل و مخایل این معنی همچنین محجوب باشد از ادراک
ذات مرشد مشفق و معرفت صدق او و براءة او از هوی و غرض با آنکه
دلایل و مخایل این بر سر تا پای او لایح باشد و لهذا آنها که اهل بصیرت بودند
و بر فطرت خویش باقی و نصیب ازلی شقا ایشان را زایل و دنیا لشان اختیر بود آن
بودی که بهمین که نظر در چهره رسول الله ص کردندی ایمان آوردندی کما
قال العارف — در دل هر امتی کز حق مزه است — روی و آواز پیمبر معجز است
اما کسی را که خدای اعمی کرده باشد و از اهل غفلت نوشته چگونه چیزی بیند

ويد الله ومن يضلل الله فما له من هاد آری   درج مثنوی کش زبان او افشاند
رو نهان کرد بر حق پنهان نگشت   وانکه او غافل بد از دردش بعید چند
بنمود پیدا و آنرا ندید   سخن دراز کشید و بیاض نامه بآخر رسید حالیا
کوتاه کنیم والله   علی ما نقول وکیل

مکتوب الامثله   بسم الله الرحمن الرحیم   الشمسیه

هذه اجوبة الاسولة الشمسیة اما بعد سؤال اول چون آدم در زمین مخلوق
شد او را ببهشت بردند که تحت العرش است و باز او را بزمین آوردند باید
کیفیت آن چگونه است جواب چنانچه خلق اولاد آدم در چهار طور باشد طوری
نطفه وطوری علقه وطوری مضغه مخلقه وطور رابع نفخ روح هم چنین خلق
آدم در چهار طور بوده در طور اول در ارض بوده میان مکه وطائف که ام البلاد
است وطایف در بطن نعمان بطن نعمان او را بجای بطن امهات اعتبار کرده چنانچه
در حدیث آمده خلق آدم من تراب قبضه من وجه الارض وخمره حتی صار طینا
وترکه حتی کان صلصالا وکان ملقی بین مکة وطایف ببطن نعمان و در طور
دوم او را نقل کرده اند از آنجا بباب جنت چنانچه در حدیث آمده القاه علی باب
الجنة اربعین صباحا این اربعین بجای اربعین علقه است که باب جنت به
است که ان الدار الآخرة لهی الحیوان و در طور سیم او را نقل کرده اند بجنت و
اینطور او را اعتبار بصورت جنینیه که مضغه مخلقه است اعتبار داده چنانچه در حدیث
آمده لما صور الله آدم فی الجنة ترکه ما شاء الله ان یترکه الحدیث بعد از آن نفخ
روح در وی کرده اند و بعد از عصیان هبوط بارض نموده وجنت مذکوره
نزد اکثرین همان جنت است که سقف آن عرش رحمن است و بعد البعث معاد مؤمنان
ما آن خواهد شد چنانچه در حدیث آمده که یجمع الله تعالی الناس یوم القیمة فیقوم

المؤمنون

المؤمنون حتی یزلف لهم الجنة فیاتون آدم فیقولون یا ابانا استفتح لنا الجنة
فیقول وهل اخرجکم من الجنة الا خطیئة ابیکم و جماعتی برآن رفته اند که آن جنتی
است در سماء غیر دار الخلد واین قول را بحسن بصری نسبت کنند و جماعتی
برآن رفته اند که آن جنتی است و محلی از ارض واین قول را بابی حنیفه اسناد
کنند و بعضی گویند آن محل خود جبل یاقوت است که در شرق واقع است
عارفان را در توضیح این اقوال تامل ذوقی است غیر از المثال اما امور ذوقی
آمد نیست نوشتنی هر یکیه بوقت ذکر معلوم شود آن باد کرری بدین سر
نتوان گفت سؤال دوم والله خلقکم وما تعملون چون خالق آدمی و
افعال و حرکات او را هر نیک و بد افعال خود جبر اختیار است هیچ انکار ورا
در نیک و بد خلقت خود اختیاری نیست بنا برین چرا ملامت متعلق بر او
کرده جواب آفرینش بامر است کما قال سبحانه انما امره اذا اراد شیئا ان یقول
له کن فیکون اکنون اگر ضرب المثل کسی با غلام خود گوید که امر فلان شخص را امتثال
نمای چون آن شخص او را امری کند و آنرا بجای آورد اگر گویند امتثال امر آن شخص
نموده روی راستی داشته باشد چه ظاهر امتثال امر او است واگر گویند امتثال
امر سید خود نموده درست باشد برای آنکه او حقیقتا فرمان بردار سید خود
و جز فرمان بردار سید او در نهاد او نیست و مطیع غیر او نیست هم چنین خدای
عز وجل ضرب از امر و اقتضاء عباد نسبت با حرکات ایشان نموده و آن
حرکات را فرماید که انقیاد آن امر و اقتضا نمایند کما قال العارف   کی
آید لقمات اندر کلو   تا نگوید لقمه را حق ادخلوا   پس چون آنکه کتاب
وجود آید اگر آنرا اسناد بر اقتضاء عباد کنند روی راستی داشته باشد
مرتبه خود واگر اسناد با اقتضاء امر حق عز وجل کنند درست باشد خود رسی

وبرای آنکه نسبتین در دو مرتبه مختلف است و برده و کونه و متباین اشاره
باین تفاوت رایکی را خلق خوانند و یکی را کسب مدح و ذمی که متوجه
عبادات در اعمال ایشان مدح و ذمی است در مرتبه اعمال ایشان نه پیش تر که
همان زبان که میگوید او کرد میگوید بد کرد و نیک کرد اگر کسی سؤال کند که
چونست که عباد در مرتبه فاعلیه خود ببعضی افعال ممدوح اند و بعضی مذموم
مدح و ذمی ناشی از همان مرتبه و خداوند عز و جل بفاعلیه همانها خود مذموم نیست
و نتواند بود جواب که خدای عز و جل هرچه کند بعلم و حکمت کند و عباد بعضی
چیزها بعلم و حکمت کنند علم و حکمتی لایق مرتبه ایشان و بعضی بجهل و
سفاهت و اعمال با قطع نظر از ذات عمل باعتبار کیفیت عمل و خصوصیت قصد
و باعث وصفی کسب کند که بر آن مثبت استحقاق مدح و ذم گردد فافهم و اگر
باز سؤال کند که بنابرین اگر خدای عز و جل آن علم و حکمت که او راست در
خلق شرور ببعضی بندگان آموزد و او بهان علم و حکمت آن شرور بکند مذموم
نباشد جواب آنستکه این فرض محال است هیچ کس را خدای عز و جل علم قدر نیا
موزانیده و نیاموزاند و این علمی است که خدای عز و جل برای خود استیثار
فرموده و هیچ فرشته مقرب و هیچ نبی مرسل را نیاموخته و نیاموزاند و کسی را اذن
نداده که از آن باز پرسد لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون اگر سؤال کند که از
قصه خضر چنین معلوم میشود که بعضی از آن علم گاه هست که خدای عز و جل
تعلیم بعضی بندگان میکند و لهذا چون خضر آن علم و حکمت قیام بخرق سفینه
و قتل غلام نمود مذموم نبود جواب آنستکه خضر از آن جهة که بامر خدای عز
و جل بر آنها ایستادگی نمود کما قال و ما فعلته عن امری از استحقاق ذم خلاص شد چه هرچه
بامر خدای کند بحکم خدای محکم باشد نه برای آنکه حکمت و مصلحت که در آن بود دانسته و آنرا

علم و

علم و حکمت که سر قدر است خدای عز و جل خضر را نیاموخته و هیچ کس را نیاموزانیده
و نخواهد آموزانید اما آن علم خضر بنوعی از ری آمده و تقریبی در علم قدر بهم
کرسد و محل استبعاد کند کان والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

مکتوب الاسئلة — بسم الله الرحمن الرحیم — الجعفریة

هذه اجوبة الاسئلة التسعة الجعفریة اما بعد سؤال اول چگونه موجودی
باشد که نه در مکانی باشد جواب آنکس که این عبارت میراند اگر بانصاف
افتد داند که او موجود لا فی المکان را دریافته چه اول موجود میگوید آنگاه فی
المکان بر وی در میآورد پس اگر آن در خود شیئی را که موجود میگوید بگیرد و ازین
آن در نگذرد موجودی یافته باشد که در مکان نباید لیکن نفس مادام که به
ریاضات حقیقیه استیلا نگشته لغزان است بر آن حد خود را ضبط نتواند
کرد پس یافت مجرد هم کرده هست اما استثبات آن مخصوص عارفان است و اگر
خواهید گوئید یافت یافت — سؤال ثانی کیفیت اتصاف حق عز و جل
بصفات خاصه کلام چیست جواب این سؤال را تحریری زیاده ازین میباید
برای آنکه در صفات و کلام از جهات بسیار نظر هست تحریر باید کرد که اشکال
از چه حیثیت است تا در حل آن سخن گفته شود آنچه جواب این سؤال باشد
که در همین مرتبه است آنستکه خدای بصفات و کلام چنان موصوفست که هر موصوف
باوصاف خود زنده است و دانا است و میگوید و میشنود و علی هذا القیاس
سؤال ثالث گویند محشر ارض شام است اینگونه تواند بود با کثرت خلایق و آنجا
و آخر این جواب محشر ارض شام است بر این معنی که عرش خدای عز و جل که برای
فصل خصما نهند آنجا وضع کنند و نصب میزان و حساب آنجا باشد و انبیا و شهدا
را آنجا حاضر کنند و خلایق را یکان یکان آنجا آورند و پرسش نمایند و فصل و قطع

معامله کرده باز بمحال خود میرند یا آنجا که فرمان باشد لازم نیست که همه خلایق دفعه
واحده آنجا باشند حاصل اینجا بمثابه دیوان خانه باشد که پرسش قیامت آنجا واقع
شود هذا وجیز من الکلام وورای ذلک مالایسعه المقام اما آنچه گفته اند چون
بعث بعد از فنا آسمان و زمین است ارض شام در قیامت باقی نباشد چگونه
محشر آنجا باشد جواب آنست که زمین و آسمان اگرچه فانی شوند از حیثیت
نشاه دنیویه یعنی آن نشاه ایشان باطل شود اما بجای آن ایشان از نشاه
دیگر گشته کما قال سبحانه یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات سؤال رابع
جنت و جهنم با عظم و سعت ایشان چگونه در آسمان و زمین گنجیده اند جواب
جنت و جهنم از ملکوتیات اند و ملکوتیات را خواص باشد که در ملکیات مثل آن
یافت نشود مثل آنکه کبیر ایشان در صغیر اینجا گنجد و نمود آن درین عالم که
چه نمودار بعید است آئینه است که بقدر ریگ کف است و آسمان با عظم
که او راست در آنجا مینماید و از جمله خواص ملکوتیات آنست که چون
بر امور ملکیه شوند در حین واحد در چند مکان تواند بود و لهذا
در بیان جنت تارة وارد شده که در سماء سابع است و ذالک هو المشهور
وتارة وارد شده که در سماء رابع است کما قال ابن مسعود الجنة فی السماء
الرابعة فاذا کان یوم القیمة جعلها الله حیث شاء وقال عبد الله ابن عمرو
الجنة مطویة معلقة بقرون الشمس تنشر فی کل عام مرة و بعضی احادیث
نیز هست که دال است بر آنکه در سماء دنیا است و بعضی هست که دال است
بر آنکه در وجه ارض است و همچنین در باب مکان جهنم احادیث مختلفه
وارد شده والکل صحیح و تا کسی خود ملکوتی نشود سینه اش بر این منشرح
نمیگردد حق الانشراح بکوشید و قرع باب ملکوت کنید تا عجایبها ببینید این

اعجب جاء ربك والملائکة چون رسید هر یک آنجا شود امکان پذیر
سؤال الخامس مشهور است که صراط بر یک طرف او بهشت است و بر یک طرف دوزخ
و در حین مرور عاصیان بجهنم می افتند و مطیعان ببهشت چون جنت در
آسمان است و جهنم در زمین این چگونه متصور میشود جواب وضع جنت و جهنم
در روز قیامت وضعی است مناسب آن زمان و آنچه گویند جنت و جهنم
از طرفین صراط است خلاف واقع است طرفین او هر دو جهنم است و جنت
از ورای او است جهنم بمثابه بحری تصور فرمایند و جنت بمثابه ملکی در ساحل
آن بحر و صراط بمثابه جسری ممدود بر عرض بحر هر کس که از صراط بالتمام بگذرد
بباب جنت رسد و هر کس که بلغزد از جانبین بجهنم افتد میانه جهنم صراط
مستقیم است که از دو جانبش قعر جحیم است سؤال ششم و هفتم
در خلق کافر و خلق آن چه خیریت است و معاصی چگونه مراد و مخلوق خدا است جواب
بری حیثیتی راجع بانفعالات حرکات و هیآت است راجع با کیفیت کردن آنها
است خدای عز و جل آنچه خواهد آفریند از امور مستتبع بکفر و معاصی و غیره
بعلمی و حکمتی که او راست در آنها آنرا خواهد و آفریند که او حکیم است و در
کردار هیچ بباطل نکند پس از او نباید آنچه کند و دیگران اگر آنها کنند
در آنها شر که بر ایشان منسوبست چون آن علم و حکمت که خدا راست
در آن نداشته باشند مذموم و ملوم و معاتب و معاقب باشند و این علم
و حکمت سر قدر است که محال است که غیر خدای آنرا تواند دانست چنانچه محال است
که غیر خدای عز و جل کسی خالق تواند بود پس خدای عز و جل از مقامی
کند آنچه کند که ذم بر آنجا نرسد و عباد از مقامی دون آن مقام کنند هر فعل
ایشان که بوئی از آن مقام اعلی از و آید کالعدل والاحسان وایتاء ذی

القرب وغیرها تا امر الله بر محمود باشد و هر چیز چنان باشد مذموم و محمود
علی الاطلاق جز فعل رب عز و جل نیست الله المحمود فی کل فعاله والله اعلم

مکتوب منشورات بالقاب الاجوبة

بسم الله الرحمن الرحیم

هذه اجوبة الاسولة سلام الله ثم سلامی علی سائلها عماد الملة والحق و
الدین جعفر اصغر موجودات بوجود موصوف چرا که موجود بودی
بوجودی علیحده پیوستگی او بموصوف امری بودی زاید بر ذات او و الکلام
فیه کالکلام فی الاول الی ان یتسلسل اما متناهیة او غیر متناهیة موصوفات فالصفة
لیست عین الموصوف مطلقا ولا غیره مطلقا و کلام نفسی انفا نشست بمعلوم
استثبات آن و آن صفتی است که از محو ضر علم فرود آمده و بکتابت فعل پدید
از دانش اکثف است و از گفتار الطف و چون در قرآن مجید آمده
ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها تفاضل در کلام در رود و قرآن را
بر دیگر کتب تفضیل توان کرد و تعلیم کلام جبرئیل را علیه السلام بطریق
اسماع بوده و الفاظ و حروف در هنگام نشر باز پدید آمده اگر چه بطریق کتابت که
کتاب مکنون پیش از آن مثبت بوده و هفت حرف که قرآن بر آن نازل
شده علما را در تاویل آن خلافست و فرح بکر آن می‌نماید که آن لغات قبائل
است که در اوایل امر هر قبیله را رخصت بوده که قرآن بلغت خود خوانند برای
آنکه تکلیف همه بیک لغت قریش مشکل بوده آخر لغت قریش متعین شده و دیگرها
منسوخ شده و هفت بطن مراتب فهم قرآنست بحسب مراتب هفتگانه دل و معنا
اینرا استنباط شده مولانا نخجوان هست که شخصی را از دور بیند بصورتی نماید چون
پاره نزدیک تر شود بصورتی دیگر نماید و علی هذا القیاس تا آنزمان که بی لبس

چنانچه



چنانچه حق آنست دیده شود محل قرآن از دور را سبع سموات هر دل که در عروج
سر تجلیات بسماء دنیا رسد آنرا بنوعی دریابد غیر آنچه آن دل که در عروج بسماء ثانی رسد
دریابد و علی هذا القیاس و هر دل که منکوس و محبوس از ارض در نگذرد وی را
فهم هیچ مراتب قرآن معتبر نشود و بغیر تراجم الفاظ که داخل بطون نیست او را از آن نصیبی
نباشد اولئک ینادون من مکان بعید والیهم اشار العارف حیث قال
العارف ما ز قرآن بر گزیدیم مغز را پوست را پیش خران اندازیم و حدیث
اذا تحیرتم فی الامور الخ موضوع شمرده اند و زیارت مقابر را اول نهی بود ام
موجب نهی والله اعلم قطع تعلق قلوب است از اموات خود چه مردمان از این
باب مبالغه و افراط هست همان موجب که سبب نفی از غرادانش شده زیاده رسیر
رسوم اما آخر رخصت شده بنیت اعتبار و اتعاظ و آن نهی منسوخ گشته لیکن
در حق زنان کراهیت باقی است و ثواب صدقه که جهت میت دهند باو واصل
شود و همچنین ثواب قرآن بر او بخشند هرجا که باشند و اگر بالیقین قرائت آن
خوانند او را ثواب اهل المستمعین باشد و جهت حفظ سر شب جمعه را پنج یا هفت
در ثلث آخر و اگر نتواند در نصف شب و اگر نتواند در اول شب چهار
رکعت نماز باید گذارد و در اول بعد از فاتحه سوره یس و در دوم حم دخان
و در سیم الم سجده و در چهارم سوره الملک باید خواند و بعد از نماز حمد
و ثنا باید گفت و درود بر پیغمبر و بر دیگر پیغمبران باید فرستاد و آمرزش
برای مومنین و مومنات و برادران دینی که پیش از وی بوده اند باید خواست
آنگاه این دعا باید خواند که در صحیح مستدرک مذکور است اللهم ارحمنی بترک
المعاصی ابدا ما ابقیتنی وارحمنی ان اتکلف ما لا یعنینی وارزقنی حسن النظر
فیما یرضیک عنی اللهم بدیع السموات والارض ذا الجلال والاکرام والعزة

الحق لا تراه اسئلك یا الله یا رحمن بجلالك وبنور وجهك ان تنور بكتابك بصری
وان تطلق به لسانی وان تفرج به عن قلبی وان تشرح به صدری وان تغسل
به بدنی فانه لا یعیننی علی الحق غیرك ولا یؤتیه الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم ومسواک کردن وتلاوت قرآن از نظر بهتر حفظ است وهر روز
بنا شتا بیست وپنج عدد مویز سرخ خوردن درین باب مفید است ومعصیت
وتعلق قلب بهموم دنیا وکثرت علایق از اسباب نسیانست والله العاصم
وبه التوفیق **مکتوب** بسم الله الرحمن الرحیم **المخلوق علی الصورة**
مکتوب الی ولی فی الله الفقیر عماد الدین عبد العزیز بن [illegible] که چون حدیث
مذکور در السنه شایع ومشهور است که حضرت عزت عز اسمه هیچ
مانندی با هیچ کس وهیچ چیز نیست معنی خلق الله آدم علی صورته که معنی
از نوع مشابهت ومشاکلت است چگونه مستقیم آید جواب حجة الاسلام
غزالی رحمه الله علیه گفته که صورت دو است یکی صورت ظاهر که آن تخطیط و
تشکیل جسم است ویکی صورت باطن که آن صفات واخلاق روح است
ومراد از صورت مذکوره در حدیث خلق الله آدم علی صورته صورت باطن است
چنانچه محتمل حدیث این باشد که خدای عز وجل آدم را که آفریده است او را بر صورت
آفریده بصفتی چند که اسماء آن بر خدای عز وجل نیز اطلاق شده چه اصول صفات
الهیه هفت است حیوة وعلم وسمع وبصر وکلام واراده وقدرت وآدمی بهمه
اجناس این صفات موصوف است زنده است وداناست وشنواست وبیناست
وگویاست وخواهنده است وتواناست جز آنکه مشارکت در لفظ واحد مشارکت
ایشان بر سه گونه باشد یکی آنکه مشارکت در لفظ باشد ودر معنی لفظ وفی
نحو وجود معنی لفظ هم چون مشارکت هذا الماء وذلک الماء در ماء دوم آنکه مشارکت

در لفظ باشد ودر معنی لفظ اما در نحو وجود معنی لفظ اختلاف باشد همچون
مشارکت آنچه در خارج است از آب با آنچه در خیال است از آن در ماء که آب
که در جوی روان است وآبی که در خیال درآورد به لفظ ماء بر هر دو بیک معنی
افتد اما یکی را عینی باشد ویکی را ذهنی سوم آنکه مشارکت در لفظ باشد فقط
همچون مشارکت آب وآفتاب در عین اکنون اسماء که بر آدمی افتد وبر آدمی آفرین
افتد از چند قسم دوم است که آنجا مشارکت در لفظ ودر معنی لفظ حاصل است
اما در نحو وجود معنی لفظ حاصل نباشد چه وجود آدمی وجودیست مجعول از جعل
آدمی آفرین ووجود او بذاتست وبین الوجودین تفاوت لا یقاس واین تفاوت
تفاوت چند دیگر را بر آرد چه حی موجود بذات ممکن الموت نباشد وعالم
موجود بذات علم وی بهمه چیز رسد از همه روی وقادر موجود بذات قدرت
او بهمه چیز رسد بهمه وجوه وهکذا فی سایر الصفات بخلاف حی موجود بالجعل
وعالم موجود بالجعل وقادر موجود بالجعل که حیوة او بموت منسوخ تواند
شد وعلم وقدرت او را حدی معین باشد که از آن در نگذرد وچه ماند که
که خالق را بمجاز با مخلوق نفی کنند بدان مشارکت در ذات ودر تبه وجود خواهند
ودر لوازم مذکوره نه مشارکت در مجرد معانی اسماء مطلقه والله اعلم بالصواب
دیگر پرسیده که گاه هست که خاطر منشرح میشود بمسئله یا دقیقه که مثمر رتبه
از رتبهات عزیز است بی اخلاص وتحبب وحالتی لذیذ است که میخواهم که بهر که
رسیم آن بگویم می اندیشم که آن گفتن مضر باشد یا آنکه بر عون نفس باعث آن باشد
یا خلل در اثنای گفتن با آن متطرق شود آیا نا گفتن بهتر است یا گفتن جواب
قانون اهل استقامت اینست که هر عمل که نفع در مجموع العمل جزوی فاضل است از بیم
قصور نیت یا دخول آفت ترک آن نکنند ایشان بر آن کنند وجهد کنند در تعلیم

نیت و توقی از آنست چون سخن مذکور سخن باشد نافع در سلوک و متحقق
اعلاء کلمة الله و تواصی بحق و صبر گفتن چنین سخن فی نفسه علی است صحیح و آنرا
باید گفت و اگر در خود رعونتی یابند از خود دفع باید کرد و در اداء تنبیه
تحفظ نگاه باید داشت تا خللی بآن راه نیابد لیکن علم و حکمت عزیز است
که پیش کسی که کوشش بر آن نکند و آنرا مغتنم نشمرد نگویند و علم اخبار و اسرار
و پیش کسی که استطاعت فهم آن نداشته باشد برای جود و قریحه نگویند و عیسی
تشبیه القاء حکمت بر غیر اهل آن بتقلید در فروده در اعناق خنازیر فرموده
آمده که ما انت بمحدث قوما حدیثا لا یبلغه عقولهم الا کان لبعضهم فتنة ایدنا الله
و ولیّی بالعصمة والسداد دیگر پرسیده که ناگاه در اثنای نماز یا اوراد چیزی بخاطر
می آید که فلان کار بنا باید مثل عمارتی یا تجارتی یا کتابی یا غیر آن و هر چند سعی میکنم
که این خاطر نیاید کاری که فایده ندارد والبته همین بخاطر می آید و از آن حال خود
باز میماند طریق دفع این چگونه است جواب از لوازم نفسانیه که آدمی بر آن
مجبول است یکی اینست که از سر کلیات میتواند گذشت و از سر جزئیات نمیتواند
گذشت آنکار معین که بخاطر می افتد که میباید کرد بنابر منفعتی و فایده جزئیه و همچنین
که در آنست نفس را رغبت کردن آن پیدا میشود و چون از سر آن خاطر نمیتواند گذشت
بر او صعب است از پی صاحب خود باز نمیشود که او را آنچه در آنست از نماز
و اوراد و غیرها باز گذارد و پیوسته از آنکار میگوید و مشوش او می شود و سبب اینکه
از کلیات میتواند گذشت و از جزئیات نه آنست که در امور کلیه وهم را مدخلی
نیست و با عقل در آن مزاحمتی نمی کند پس اگر عقل را در آن باب رایی مقرر شد
فی الحال بر آن اتیان مینماید اما امور جزئیه محل تصرف و سلطان وهم است
هر آینه اگر چیزی موافق مشرب آن در آن مزاحم عقل میشود و ایشان بر همدیگر

مزاحم

که مزاحم داشته باشد اصعب است از اتیان بر امری که مزاحم نداشته باشد و هم
مثالش بر کودکی است خورد پیش پدر حاضر چون گوید فلان باغ بمن بخش قبول کند
اما اگر گوید این انار که در دست داری بمن بخش قبول نکند سالکان علاج این مرض
بفطام نفس کنند از شهوات جزئیه و وظیفه سالکان آنست که هر بار که نفس چنین
تشویش دهد البته آنچه او طلب بر آن میکند نکند تا بداغ ناکامی او را
بسوزانند و دست از آنکار که در آنست ندارند نفس که ملکه صفت را امید
دهد که تو کلیات را فدا در راه خدا میکنی جزئیات محقره چیست که بآن در میمانی
و بود و نابود آنرا بر خود یکسان نمی سازی و سالکان تا بمقام رسوخ و استغناء
نرسیده اند ترک سامان و قطع علاقه دل از این و از آن می سازند و آنرا زیر دهاک
نفس زیر پای در آوردن که مغارس خیالات اینهاست و سالک باید که خود را
بتمام اخلاص مطالب دارد و تمام اخلاص اینست که عملی که او را در آن نیتی
الهی نباشد نکند و بر باعث طبعی و داعی وهمی او را بکار نیاورد و چون
حرکات او بر نیات الهیه است نه بر بواعث طبیعیه چه چیز در راه خدای عز و جل
و طلب قربت او از ذکر و نماز بهتر است که او در حال تفکر بذکر و نماز مشغول
داعیه اشتغال بآن بخاطر میآید وفق الله ولیی و الله ولی السالکین

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم در تفضیل الصحابه

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر استفسار
فرموده اند از مسئله تفضیل صحابه بر بعضی دیگران و طلب نقول در این باب نموده
والتماس تحقیق حق کرده مذهب صحیح معول علیه که جمهور بر آنند آنست که جمیع
صحابه از جمیع من عداهم من الامة افضل اند و معنی افضل آنست که فی نفس الامر
بهتر اند و در خبر ایشان بالا تر است و نزد خدای عز و جل گرامی تر اند و کرامت مثوبت

خدای عز وجل بر ایشان بیشتر است و آنچه نوشته بودند که بعضی با وجود اطلاق
لفظ افضل بر ایشان روا میدارند که دیگری از ایشان اتقی باشد و هر آینه کریم
باشد بدلیل قول خدای عز وجل ان اکرمکم عند الله اتقیکم و از این نوع
تفرقه تعجب کرده بودند الحق تعجب است و چگونه اکرمیت و افضلیت منفک
شود و اقوی دلایل اهل سنت بر افضلیت ابی بکر ان اکرمکم عند الله اتقیکم است
و لهذا اول دلیلی که علامه ایجی در مواقف بر آن مدعی ایراد کرده اینست و هذه
عبارته المقصد الخامس فی افضل الناس بعد رسول الله صلعم هو عندنا و اکثر قدماء
المعتزلة ابو بکر و عند الشیعة و اکثر متاخری المعتزلة علی لنا وجوه الاول قوله تعالی و سیجنبها
الاتقی الذی یوتی ماله یتزکی قال اکثر المفسرین و علیه العلماء انها نزلت فی ابی بکر
فهو اکرم عند الله لقوله ان اکرمکم عند الله اتقیکم و هو الافضل انتهی و اکثر اهل
فیفید ان [illegible]
اثر زکار زمان ما و بعد مذاق که از طریقه سلف دارند و قرب مشربی که بر فلسفیان و
اهل بدع پیدا کرده اند تعجب داشته باشند که مشایخ متاخرین با وفور طاعات و
ریاضات و ظهور انواع کرامات از ایشان و چنان معرفتهای بلند و خلقهای ارجمند
اقل درجه باشد از اقل صحابه و الحق این جای تعجب نیست برای آنکه مدار بر قبول
عمل است نه بر کثرت عمل و قبول بحسب مرتبه عامل است در اخلاص که یک اخلاص اقوی
باشد دو رکعت نماز از وی افضل است از طاعت جمیع عمر که دیگری کند و رسول الله صلعم
بثبوت این مرتبه در شان صحابه رضه اخبار فرموده حیث قال صلعم لا تسبوا اصحابی
فو الذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم و لا
نصیفه و مستبعد مااند که مقصود تخصیص نفاق نیست باین حکم هر عملی همین حکم
دارد که فکان که فرموده و لو ان احدکم صلی طول عمره و صام تمام دهره و کذا و کذا
و کسی نگوید که چون این سخن در زمانی فرموده که میان خالد ابن الولید و عبد الرحمن

ابن عوف

ابن عوف منازعتی بوده همانا مراد از اصحابی جماعتی باشند که مزید اختصاص
بصحبت داشته باشند برای آنکه چون کثیر الصحبة را این مرتبه بر قلیل الصحبة
حاصل باشد هر آینه قلیل الصحبة را مثل آن با فاقد الصحبة حاصل خواهد بود
و در حدیثی دیگر آمده که سئل رسول الله صلعم ای الناس خیر فقال قرنی ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم و در حدیث دیگر آمده که یاتی علی الناس زمان یغزو فئام
من الناس فیقال لهم هل فیکم من رای رسول الله صلعم فیقولون نعم فیفتح لهم ثم
یغزو فئام من الناس فیقال لهم هل فیکم من رای من صحب رسول الله صلعم فیقولون
نعم فیفتح لهم ثم یغزو فئام من الناس فیقال لهم هل فیکم من رای من صحب من صحب
رسول الله صلعم فیقولون نعم فیفتح لهم و در حدیثی دیگر آمده که النجوم امنة السماء فاذا
ذهبت النجوم اتی السماء ما توعد و انا امنة لاصحابی فاذا ذهبت انا اتی اصحابی ما
یوعدون و اصحابی امنة لامتی فاذا ذهب اصحابی اتی امتی ما یوعدون والحق
کسی که در احادیث که در فضایل صحابه آمده تامل نماید وی را معلوم شود
که شان ایشان شانی دیگر است و ایشان با جمیع دیگران چنانچه نجوم را همچو
بسایر اجزاء آسمان نمانند صحابه را همچو بدیگران نمیمانند و زیادتی ریاضات متأ
خران دلیل افضلیت ایشان نیست چه ریاضت برای تطویع نفس اماره است
و نفس مطمئنه او نفس ایشان مطیع بوده حاجت بزیادتی ریاضت نداشته و
همچنین ظهور خوارق بر جهت تسکین قلب طالب است و احکام یقین او و صحابه را
غایت یقین حاصل بوده چنانچه احتیاج بچنین تاکید نبوده و معرفتهای بلند
که از متاخرین منقول است اکثر شطحیات است که محققان را اتفاق است بر آنکه
صدور آن از ضعف وعاء است و استراق نفس از سکر و متمکنان از چنان
سخنان محتمی میباشند و در تذکره جنید منقول است که وی را بجوابی بعضی

و از حال پرسید نه فرموده طاحت الاشارات وفنیت العبادات وما نفعنا الا
رکیعات رکعناها فی جوف اللیل واخلاق از چند صحابه را اهر بوده مکر تکلفات
دقیقه که مبتدیان را آن سلیقه باشد ومنتهیان آنرا داخل رعونت شمرند چنانچه منقول است
از بعضی متاخرین که رفته بوده که جمعه اصحاب طعام آورده وودیر میآمد وایشان از
فرط انتظار در ضجرة چون آمد عذر دیر آمدن آن کفت که مورچکان در طعام
بودند صبر کردم تا خود بیرون رفتند وهمچنین از دیکری منقول است که مشایخ
بعید قطع کرده برای انکه مورچه که بجامه او چسپیده بود باز بجای خود رساند عوام
چون چنین افعال نمایند از کسی بینند معتقد شوند واز صحابه چنین تکلفات
کمتر منقول است چه خدای عز وجل ایشانرا کارهای حقیقی کلی چندان داده
بود که مجال این دقایق جزئیه نداشتند ایشان رهبانی کردن راه خدای مشغول
بودند از جز سنکها که تا غایت که عالم آفریده شده کسی را استطاعت دفع آن نبود
وتوانائی حمل آن نداشته حدیث مورچه وباز آوردن او با خانه وطیفه رسانیدن
بنوعی اکر جبال الارض بیلت شده بر باید داشت چنین کار کار آن زبردستان است
مورچه بر داشتن وبا خانه آوردن برای دیکران کذاشته اند ایشان خلق عالم
را از خانه اصلی خود که جنات خلد است بیرون افتاده اند زیر بال کرفته اند
با خانه خود میبرند مورچه با خانه بردن برای چنین جوان مردان کذاشته اند
والحق جهل مردمان بشان صحابه از قبیل جهل خفاش است بجمال آفتاب لفا
نقل که طلب فرموده اند آنچه حالی در نظر بود سخن امام نواوی در شرح صحیح مسلم
آنرا بعبارته نقل کنیم قوله صلعم لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق
مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم ولا نصیفه قال اهل اللغة النصیف النصف
وفیه اربع لغات نصف بکسر النون ونصف بضمها ونصف بفتحها ونصیف بزیادة الیاء

الیاء حکاه القاضی عیاض فی المشارق عن الخطابی ومعناه لو انفق احدکم مثل
احد ذهبا ما بلغ ثوابه فی ذلک ثواب احد اصحابی مدا ولا نصیف مد قال القاضی
ویؤید هذا ما قدمناه فی اول باب فضایل الصحابة عن الجمهور من تفضیل الصحابة
کلهم علی جمیع من بعدهم وسبب تفضیل نفقتهم انها کانت فی وقت الضرورة
وضیق الحال بخلاف غیرهم ولان انفاقهم کان فی نصرته صلعم وحمایته وذلک معدوم
بعده وکذا جهادهم وسایر طاعتهم وقد قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق
من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة الایة هذا کله مع ما کان فی انفسهم من
الشفقة والتودد والخشوع والتواضع والایثار والجهاد فی الله حق جهاده وفضیلة
الصحبة ولو لحظة لا یوازیها عمل ولا ینال درجتها بشیء والفضایل لا تؤخذ بالقیاس ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء قال القاضی ومن اصحاب الحدیث من یقول هذه الفضیلة
مختصة بمن طالت صحبته وقاتل معه وانفق وهاجر ونصره لا لمن رآه مرة کوفود
الاعراب او صحبه آخرا بعد الفتح وبعد اعزاز الدین ممن لم یوجد له هجرة ولا اثر
فی الدین ومنفعة المسلمین قال والصحیح هو الاول وعلیه الاکثرون والله اعلم واز این
سخن امام نواوی رحمه الله علیه فهم شد که افضلیت ایشان نه محض مجرد
صحبت حیث قال مع ما کان فیهم من الشفقة والتودد والخشوع الخ والحق ان خشوع
ثمره مباشرت تجلی الهی است مر ایشانرا کما ورد فی الخبر اذا تجلی الله لشیء خشع
له ما امکن محض باشد چون مقرر کرده که فضیلة الصحبة ولو لحظة لا یوازیها عمل
ولا ینال درجتها بشیء لازم آمد که بعد التعارض جانب ایشان راجح باشد
ولا معنی للخیر الا للافضلیة الا من یکون یترجح جانبه بعد تعارض جهات الخیر
واین سخن بعقیده افهام منکران مسکوتیم والا محققان واضح است که هر کس که
افضلیت او مقرر شد او محبوب خدا و مرتبه اعلی است وصفات واعمال او مستند

بمعنی است اجل از معنی که هستند صفات و افعال دیگر بیت و مترتب بر علی خیر
من عبادة الثقلین لو صح الحدیث مثل این تواند بود فهم من فهم و عجب آنکه بعضی
جاهلان گویند علما در تفسیر اکثر ثوابا عند الله گفته اند و ثواب مختص است در
جزاء اعمال پس شاید که مفضول بحسب علوم و اخلاق راجح باشد و شکی نیست
که علوم و اخلاق اشرف است از اعمال پس ممکن باشد که مفضول بمعنی مذکور
اشرف و اعلی باشد از فاضل بمعنی مذکور هذا کلامهم و این سخن در غایت
بطلان و رکاکت است برای آنکه اخلاق و علوم نیز مثمر نتایج اخروی است
و لفظ ثواب شامل نتایج آن نیز هست بلکه تسمیه آن بثواب اولی است چون
اشرف و اعلی است و مشایخ علوم و اخلاق را اعمال قلب میگویند و در مطلق
عمل داخل میدانند و تفسیر ثواب بجزاء الاعمال بنا بر این میکنند نه آنکه
کسی هست از اهل علم که اعتقاد کرده که ثمرات علوم و اخلاق مسمی نیست
بثواب و صحیح همین است که مشایخ بر آنند که اخلاق و علوم از اعمال قلب است
و تحقیق هذا الکلام لا یلیق بهذا المقام و اما آنچه منکر گفته بعضی صحابه منافق
بودند فاعجب من ذالک کله چون در تعریف صحابه ماخوذ است که کل مؤمن
رأی رسول الله مؤمن چگونه منافق باشد والله المستعان

مکتوب چهل   بسم الله الرحمن الرحیم   الشبهات

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی و حبیبی مولانا معین الدولة و الملة و الدین
خلیل الله نیر الله علیه نفض العلائق و البلوغ الی ذوی الحقائق
نامهٔ گرامی رسید و مراسلات عالیه که فرموده بودند اطلاع حاصل شد حل
آن شبهات مسبوق بتمهید مقدمه تواند بود و آن آنست که اکثر کفریات و
مبتدعیات که اصحاب هوا آن مبتلی اند ابتداء آن از سوء فهمی بوده که جاهلی

بر آن

بر آن مخذول گشته و حملی بر غیر محل کلام حق و اهل حق را کرده بعد از آن
جاهلی دیگر تابع بر آن جاهل اول نموده و ثالثی بثانی و رابعی بثالث
و هلم جرا و آنکلمه باطله زایغه در عالم منتشر شده و امامی گشته و مذهبی شده
که طوایفی از ناس از اهل زیغ آنرا انتحال کنند و بر آن منسوب گردند و در
تقویت و نصرت آن کوشند و بر آن بزعم خویش دلایل سازند و در آن باب
رسایل نویسند و تصانیف کنند چنانچه از حال مبتدعان این امت مشاهده
میکنیم از معتزله و جبریه و شیعه و خوارج و غیرهم که منشأ اکثر عقاید زایغه
ایشان سوء فهم آیات قرآنی و احادیث نبوی و سخنان ائمه هدی است و حمل
آن بر غیر محل خود و همچنین ملاحده این امت از طوایف وجودیه و حلولیه و غیرهم
اکثر عقاید باطله ایشان ناشی از سوء فهم کلام حق و اهل حق است که آنرا
بر غیر وجه خود فهم کرده اند و بر غیر محل مقصود محمول داشته و بر این قیاس باید
کرد حال مبتدعه و ملاحده امم سابقه نجانا الله سبحانه از اهل عذاب دائم ففی
فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم آن نور فهم بخشد که حق چنانکه باطل را باز شناسد یعنی
بدانند که کدام کلمه حق بوده که در بلای التباس و اشتباه و تداول السنه
و افواه با آن کلمه باطله که عقیده آن فرقه زایغه است شده اینست مقدمه لازمه
التمهید و بعد از تقریر آن شروع کنیم در مقصود گوئیم از جمله کلمات زایغه
که عقیده فلاسفه است لعنهم الله آنست که الواحد لا یصدر عنه الا الواحد و ایشان از
با آن کلمه آن خواهند که از خدای عز و جل جز یک شخص که آنرا عقل اول نامند
صادر نشده و دیگر موجودات از آن شخص مسمی بعقل اول صادر شده اند بر مبنی
که ادعا کنند و اصل آنچه از این لازم میآید نفی نص صریح الله خالق کل شیء است

تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیرا وکان انشکه وقوع ایشان در این جهل
منشاءش صدور عبادتی بوده از اهل حق از دانایان سابقین و مقصود
ایشان از آن عبارت نه این بوده که از میان اجزاء عالم بکجز خدای عزّ و
جل آفریده و باقی نه چنانچه عقیدهٔ فلاسفه است لعنهم الله بلکه مقصود ایشان
آن بوده که این عالم که جمیع اجزاء اش مخلوق خدای عزّ و جل است از آن روی
که مخلوق خدای عزّ و جل است یک شیء است یعنی خدای عزّ و جل بیک جهت نفس
آنرا آفریده چنانچه فرموده وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر و اینم موافق مذهب ائمه
کلام است رضهم برای آنکه ایشان برآنند که صفات خدای عزّ و جل واحد است
خدای را عزّ و جل یک علم است که بر آن معلومات میدانند نه آنکه علوم متعدده
دارد بتعدد معلومات و همچنین او را یک قدرت است متعلق بجمیع مقدورات
و یک اراده متعلق بجمیع مرادات و یک کلام متعلق بجمیع ما یتکلم به و یک
سمع متعلق بجمیع مسموعات و یک بصر متعلق مبصرات و همچنین خدای را عزّ و جل
یک تکوین است متعلق بجمیع مکونات عند من یجعل التکوین صفة ذات تعلق
کالامام ابی منصور الماتریدی وغیره من المحققین و مسئله وحدة صفات
و اجماع اهل حق بر آن مبین است در کتاب شامل الامام الحرمین و در کتاب
غایة المرام للشهرستانی و در دیگر کتب کلام اینست آنچه این ضعیف درین
باب گفته اما اگر کسی گوید این وحدة در عالم چگونه تعقل توان کرد و حال آنکه
اجزاء عالم بتدریج یافت میشود و بعضی بعد از انقضاء بعضی و آنچه چنین باشد
برای ثانی استیناف آفرینشی باید کرد و جز آفرینش نخستین چگونه توان گرفت
آن بیک آفرینش آفریده کرده گوئیم که بر ما است که متابعت ائمه کنیم در آنچه فرموده اند
و عقل و تصرف خویش دخل ندهیم تا در بدعت نیفتیم و چه عجب اگر غوامض

علم

علوم الٰهی بعقول عامه در نتوان یافت و اعتقاد این که اشیاء متعاقبه بیک
آفرینش آفریده کرده ابعد نیست از آنچه گفته اند لم یزل ربا و لا مربوب و لم
یزل خالقا و لا مخلوق و هذه عبارة الشیخ الکبیر ابی عبد الله ابن الخفیف فی
عقائده و کذالک ذکره ابو جعفر الطحاوی فی عقائده و هذه عبارته معنی الربوبیة
و لا مربوب و معنی الخالقیة و لا مخلوق و همچنین ابعد نیست از اعتقاد آنکه
استوا بر عرش بی تاویل خدای را عزّ و جل ثابت است با تنزه از جهت و حیّز و اگر
کسی معنی لا یجری علیه زمان تواند دریافت پاره‌ای آن استبعادش کم کرده
والله هو الهادی الی سبیل الرشاد و از جمله کلمات زایغه که عقیدهٔ فلاسفه
است لعنهم الله عدم جواز خرق و التیام است بر فلک و این مستلزم تکذیب
است بقیامت و مخالف آنچه معلوم است بضرورت از دین اسلام و در نصوص
کتاب مثل اذا السماء انشقت اذا السماء انفطرت اقتربت الساعة وانشق القمر
و گمان اینست که اگر دانایان سابقین چیزی درین باب گفته باشند این خواسته
باشند که در فلک قوتی که مبدء خرق عادت باشد نیست و از این لازم آید
که خرقی که مبدء اش یعنی ما ینسب الیه عادة قوت جسمانی است در فلک
در نرود و از این نفی خرق مطلق لازم نیاید چه میتوان که خرق آن در سما
نه بقوت جسمانی او بل بقوة قاهرة الٰهیه و قیامت بقوت قاهرهٔ الٰهیه
چنانچه فرموده لا یجلیها لوقتها الا هو و اظهار معجزات و خوارق عادات همین
سبیل و اگرچه همه چیز بقوة قاهرهٔ الٰهیه است ~~تواعقیق~~ اما بعضی بحسب ظاهر بقوت نفسانیه
یا جسمانیه منسوب کرده مراد از اسناد خرق فلک و قیامت بقوة الٰهیه
آنست که چنانچه حقیقة مبدء آن قوة الٰهیه است ظاهراً نیز مبداءش همان باشد
و بهیچ دیگر منسوب نماید و این از آن قبیل است که گویند هیچ کس جز خدای

فلکی باشد از قبیل خرق عنصریات که مبدء اش یعنی ما ینسب الیه عادة قوة جسمانی ...

عزّ وجلّ علم غیب نمیداند وکریمۀ انّ الله عنده علم الساعة الآیة با حدیث
خمسٌ لا یعلمهنّ الّا الله دلالت بر همین میکند مع ذالک معلومست که انبیا و
صدیقین بسیار خبرها از غیب داده اند پس یقین دانیم که نفی لا یعلمهنّ الّا الله
بر عموم خود نیست و آن سخن را تاویلی است و تاویلش آنستکه قوتی که خدای
عزّ وجلّ در نهاد بشر نهاده که بر آن ادراک اشیا میکند بر ادراک غیب نمیرسد
و این همچنین است چه قوی مدرکه حواس خمسه یا عشره است و عقل و بهیچ از
اینها غیب نمیتوان دانست امّا این منافی این نیست که خدای عزّ وجلّ کسی را
که خواهد از غیب آگاه کند بطریق خرق عادت نه بمعجزه حواس یا استعمال فکر
و قیاس و شکّی نیست که اگر منع جریان خرق در فلک بمثل این معنی کنند یعنی
گویند که قوۀ جسمانیه فلک صلاحیت آن ندارد که مبدء خرق گردد از تجرید من
کفری لازم نمیآید اینست آنچه این ضعیف گفته ام که کفر نیست و آنچه علما
گفته اند که کفر است منع جریان خرق است در فلک مطلقا چنانچه مذهب
فلاسفه و منکران حشر است لعنهم الله و هیچ مؤمن آنرا تصدیق نکند کما قال سبحانک
هذا بهتان عظیم اگر کسی گوید تواتر دانایان سابقین که گمان میکنی با ایشان
داری و برائت که از ایشان چنین سخنان گفته باشند بمثل این معانی گفته
باشند که ابراهیم جوابش آنستکه لقمن ابراهیم و آصف ابن برخیا و امثال
ایشان از حکماء الهیین که حکیم نامان یونان لعنهم الله خود را با ایشان
نسبت میکنند و سخنان خود را از ایشان نقل میکنند چه بطلیموس تلمیذ
ارسطالیس و ارسطالیس تلمیذ افلاطون است و افلاطون تلمیذ سقراط
است و سقراط تلمیذ فیثاغورث و فیثاغورث خود را تلمیذ لقمن ع
میداند و لقمن تلمیذ داود است و این ضعیف چون می بینم که مشغلان

بعلوم فلاسفه این حکایت شنیده اند و این سلسله از بر دارند و مختصر بیان
اینست که این سخنان که فلاسفه میگویند منتهی بسلیمان و داود علیهما السلام
میشود و در بعضی رسایل اهل الخراف دیده ام که بصریح این دعوی کرده اند
چنانچه یهود لعنهم الله اسناد علم سحر بسلیمان ع میکردند تا در فرقان مجید
نفی فرموده که و ما کفر سلیمان و لکنّ الشیاطین کفروا یعلّمون الناس السحر
هر آینه شفقت بر اهل اسلام مرا بر این میدارد که ایشانرا متنبه سازم
که بر فرض آنکه از ایشان در این ابواب سخن وارد شده باشد بمثل این
معانی بوده باشد نه بر این معانی که فلاسفه اعتقاد کرده اند و سلوک سبیل
او فوق وارفق میدانم بقبول و ارشاد ایشان والله مطلع علی الضمایر و النیات
وان جهلها بعض البریات امّا اینکه آیا وجهی دارد که گویند کفر کافر از رحمت
خدا تعالی است بر او این ضعیف را در گریه ربنا وسعت کلّ شیٔ رحمة و
علماً بخاطر میرسید که اگر کسی سؤال کند که کافران داخل شیء اند حال آنکه
مشمول رحمت نیستند جواب گوئیم که خدای عزّ وجلّ قادر است برآنکه آتشی
آفریند که نسبت آن با آتش دوزخ همچون نسبت آتش دوزخ باشد به آتش دنیا
که رسول الله صلعم در شان آن فرموده که اگر اهل دوزخ آنرا بیابند در آن
قیلوله کنند و هر آینه در شان آن آتش مفروض توانستی گفت که اگر اهل آن نار
نار دوزخ را بیابند در آن قیلوله کنند و قادر است که بجای این نوع کفر و خباثت
که در کفار آفریده که بآن سزاوار آتش دوزخ شده اند ضربی از خباثت خلق
کردی که بر آن سزاوار آن آتش مفروض شدندی پس اقتصار بر این درجه
از جهت خدای عزّ وجلّ باشد در حق ایشان و ایشان از ایمان منت پذیر باید بود
و اعتراف برآنکه خدای عزّ وجلّ قادر است بر خلق ناری اشد از نار دوزخ

وخبائثی اشد از این خبائث که کفار حالی دارند ضروری است چه انکار آن مستلزم
حکم است بتناهی قدرت تعالی عن ذلک علوا کبیرا و قریب بر همین سخن
در سخنان شیخ روزبهان دیده ام که در تاویل کلام ابی یزید قدس سره گفته
آنجا که فرموده بطشی اشد در حینی که قاری میخوانده ان بطش ربک لشدید
شیخ قدس سره میفرماید که مقصود ابی یزید اظهار تمامت بشریت و کرامت
خدای عز و جل یعنی من در حق رحمت سخت تر میگیرم از خدای عز و جل در
حق جلال خود و لاغرو اگر غلام بنا فرمانی ما مستحق لطمه میشود از ما اما بنا
فرمانی خدای عز و جل مستحق زیاده از عذاب دوزخ میشود برای آنکه
نسبت عبودیت غلام با ما با عبودیت ما با خدای اقل است از نسبت لطمه
بعذاب دوزخ فلله الحمد والمنة علی کل حال بهر حال مرتبه را شکر بهر
که بسیار بد هست از بدتر و قضی بینهم بالحق و قیل الحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله الطیبین و این مسئله مختلف فیه
است میان ائمه کلام که خدای عز و جل بر کافر نعمتی هست یا نه و جواب
شیخ ابی الحسن اشعری درین باب اختلاف افتاده و آنچه مختار امام الحرمین
و محققان است که هست و کریمه کلا نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک و ما
کان عطاء ربک محظورا دلالت بر همین میکند والله اعلم و لنعد القلق
والسلام علی نبیه محمد و آله الطیبین والحمد لله رب العالمین
منهم الی ولیی فی الله مولانا معین الملة والدین خلیل الله صورت خط
که نوشته بودند و جملهای بعید که بعضی میفرمایند چون خدای عز و جل
حال چنانچه هست میداند اگر دیگری نداند چه غم بنده نیست و بس چرا که
میان خود و خدای راست دارد اما حال میان او و دیگر بندگان آنجا

لفظ

آنجا که خدای عز و جل خواهد که وفاق افکند میان امرا چنانکه هست باید
نماید و آنجا که غیر آن خواهد غیر آن نماید اما آنچه نقل کرده بودند که می
فرمایند که طریقه مشایخ جمع میان مذاهب است و اخذ باحوط پوشیده نیست
که اخذ باحوط فضیلتی است نزد فقیه و فضیلت گاه هست که معارض فضیلتی
دیگر میباشد و اجتهاد عامل مفضی برجحان آن فضیلت دیگر میشود ناچار ترک
این فضیلت میکند برای نیل آن فضیلت و ترک فضیلتی برای نیل فضیلتی که
افضل از آن باشد فضیلت است و برهان نیست بحث و استکشاف که آخر
فضیلت چیست و نه تقریع و توبیخ بر ترک چیزی که خدای عز و جل ترک آنرا
مسوغ ساخته چه مسوغ دفع حرج است و اعتراض با آنکه متنازع علیه از
اینباب است برای آنکه ما بر آنیم که نماز جمعه در مسجد توشیخان بهر وجه صحیح است
مخصوص مذهب ابی حنیفه نیست برای آنکه ربا و مانع است بوقوف خود آنجا
نقصان از اهل خرف که اهل جمعه در مسجد شهر نمی کنند و اعتبار وقوف
اسواق بر مذهب مفتی به که جواز تعدد است فی الجمله مستقیم نیست برای آنکه
اگر در اسواق اعتبار وقوف میکنند که حاجت بتعدد صورت نمی بندد و از سخن
ماوردی همین فهم میشود که اعتبار وقوف در اسواق طریقه آنجا عنت که
تعدد اصلا جایز نمی شمرند قال الماوردی و ان کان المصر واحدا متصل البنیه
لا یسع جامعه جمیع اهله لکثرتهم کالبصرة فقد اختلف اصحاب الشافعی فیها ان
اقامة الجمعة فیه فی موضعین منه للضرورة لکثرة اهله فذهب بعضهم الی جوازها
واباه الآخرون و قالوا ان ضاق بهم اتسعت لهم الطرقات فلم یفتقروا الی
تفریق الجمعة انتهی و اگر مراد بخروج از خلاف خروج از خلاف سبکی است و جماعتی
که تعدد مطلقا منع کرده اند چون دلیل ایشان ضعیف است و عمل علما

برخلاف آنست بحری خروج از خلاف ایشان تکلف است چه خلافی که
خروج از آن مستحب است خلافی است که دلیل آنرا قوتی باشد و لهذا جمع
نمیکنیم میان غسل رجل و مسح آن با آنکه در آن خروج است از خلاف
آنان که مسح واجب شمرده اند برای ضعف دلیل ایشان یا آنکه ایثار فضیلت
گاهی مستحب است که مفضی بترک فریضه نباشد و درین ماده اگر ایثار فضیلت
اختیار میکنیم ابتلا بجماعتی بترک فریضه لازم میآید چه از رجال اهل توشنجان
معلوم است که بجامع شهر نمیروند برای غلبه کسالت و بعد مسافت و اگر در جامع
توشنجان صلوة جمعه منعقد نمیشود ترک صلوة جمعه می کنند و اما حدیث
قطیعه اگر مراد از قطیعه نقل اخوان است با خوان آباد پوشیده نیست که مجرد
نقل قطیعه نیست چه خویشان مکلف نیستند بهمسایگی یکدیگر و عادت
برین جاریست که اگر کسی را مصلحتی در نقل است از خانه بخانه یا از محله بمحله
یا از بلده ببلده نقل میکنند و کسی را درین بر او انکاری نیست بلی اگر نقل
از جوار ایشان برای قطع از ایشان کنند قطیعه باشد و نقل اخوان ازین قبیل
نبوده بلی بعد از آنکه از ایشان نقل کرده اند یا متصدی نقل شدند خویشان
در صدد منع ایشان در آمدند و با ایشان منازعه کردند و این قطیعتی بود از
ایشان نسبت با اخوان چه ایشان را این منع نمیرسید و تکلیفی شطط بود و اخوان
متعهد آن می توانند شد که قطیعه نکنند اما متعهد این نمی توانند شد که با ایشان
قطیعه نبود و این منازعه نیز در اول امر بوده بعد از آن امروی با آن گروه
بود که کدورت رفع شود و وفاق دست دهد و بعضی نکند استثنا اخوان را
نزاولاد و نزآخر ادرین باب تقصیری نبوده و اما سوء معامله با اکابر کسی که
از اول تا آخر این قصه مشاهده کرده باشد داند که درین باب تقصیری

از اخوان

از اخوان نبوده بلکه اکابر صحیفه سوء معامله بر ایشان زده اند و ایشان از
ثبات و رسوخ در طور خود صفیر جبال داشته اند اصدا از ایشان با
گشته آنچه سمع پند اکابر نیست صدا صحیفه خود شان است و کفی بالله
حسیبا

مکتوب بیان الخیرات

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الحضرة المخدومیة العفیفیة المجهزة رسلت الله
بر سبیل المحسنین اما بعد این ضعیف چون تأمل در احوال اخوان
میکنیم ایشان را مظلوم میبابم برای آنکه خویش و بیگانه و قریب و بعید
پی ایشان افتاده اند و بغیر حق ایشان را می آزارند قریب قرابت یکسوی
نهاده بعید زبان بطعن و قدح کشاده گناه ایشان چیست اینکه می
خواهند که راه خدای روند و اوقات بعبادت و ذکر صرف کنند و پیروی
طبع ترک کنند و پیروی حق نمایند   چراجهان همه با ما بدشمنی برخواست
گناه ما بجز این نی که دوستدار توایم   اکنون اگر شما بحق قرابتی که با ایشان دارید
و بحق حقی که خدای راست عز و جل بر بندگان که هر کس که جویای راه
او باشد او را مدد کند و بحق حقی که رسول الله راست بر امت که هر کس
که خواهد که احیاء سنت او کند او را تقویت نماید تقویت اخوان کنند و شر
جماعتی که بغیر حق ایشان را می آزارند بقدر مقدور از ایشان باز دارید شما را
سه کرامت حاصل باشد یکی آنکه صله رحم نگاه داشته باشید دوم آنکه
رضای خدا و رسول او حاصل کرده باشید سوم آنکه هر طاعتی که
اخوان کنند شما را در اجر آن شرکتی ثابت باشد بدان خدای که محمد را بحق
بخلق فرستاد که اینطور که اخوان بدست گرفته اند صلاح دین و دنیای ایشان و هم

خویشان است واگر خویشان مانع ایشان نشوند وباز گذارند تا ایشان با من
امر چنانچه مراد ایشانست ایستادگی نمایند آثار خیر آن بر احوال همه ظاهر گردد
چنانچه آخر همه بدانند که در آن منع محق نبودند وحق بر طرف آن اخوان بود
رسمی بخیر آورده اند واز خیر غیر خیر پیش نمی آید اما چون ظهوری آن
که تا غایت معتاد نگشته و مانوس نشده از آن متوحش اند همچون عروسی نقاب
بسته که برسد که او را نشناسد که چگونه هراسی بر مردمان می نشیند که آیا
از زیر نقاب چه رخ نماید اما بخدای سوگند که این رسیدهٔ اخوان چون
نقاب گشاید چهره باشد که همه دلها ربودهٔ ملاحت آن گردد و ببینند
که این همان آشنای قدیم است که در عهد الست همخوابه و همنشین بود فطرة
الله التی فطر الناس علیها صبغة الله ومن احسن من الله صبغة زینهار که این
مهمان خدای باز نگردانید که پشیمانی خورید از مبادی بعثت و مواظبت
بر عبادت وارتکاب آنچه موجب تیسیر این دو باشد چگونه گمان توان
برد که ضرری پیش آید خیر از دو بیرون نیست یا دینی است یا دنیوی این
ضعیف روشن کنم که خیر دینی و دنیای هم در اینطور است اما خیر دینی خود
همه ظاهر است واز بیان مستغنی آمد اما خیر دنیا شما میدانید که فساد در امر
قوم از دو طریق در میآید یکی از سوء معاشرت با یکدیگر وآنکه طریق
عفو و مروت وایثار و مدارات و معاونت و ادب اصاغر با اکابر و شفقت اکابر
بر اصاغر وامثال ذالک مسلوک نمیدارند ودوم از بی معاشی در کار خود
میل بلذات وشهوات وناساختن بطریق قناعت وظاهر است که طریقی که
موجب آن باشد که ایشان در بین هر دو طور عود بصلاح کنند جز اقبال بر خدای
عز و جل نیست برای آنکه اینها ظلمات نفس است وتا نور حق بمیان نمی آید

ظلم

ظلمة نفس بر کنار نشود قل الله ثم ذرهم — ذکر حق پاکست چون پاکی
رسید — هر پلیدی رخت را بیرون کشید — همین بکنید شما تا ملاحظه فرمایید که بنا
مخادیم اندک بودند وهر ملک ومال بسیار هر نوع که تربیت میکردند فی الجمله از
پیش میرفت اکنون روز بروز اولاد در ازدیاد اند زادهم الله و اموال همان یا
کمتر چنانچه هر شخصی را اندک چیزی میرسد اگر نه طریق قناعت وصلاح سلوک
کنند حال ایشان نعوذ بالله خراب شود وقناعت وصلاح دو ملکه است که در طریق
سالکان بحصول میرسند خیریت که بدست نهاده که هر گاه که خواهند فی الحال
میسر باشد بتخصیص که بر قانون سلوک چنان ملکات کسب نکرده هر چند خواهد
و تمنی آن داشته باشد که آن ملکات دست بوی دهد نمیدهد بلی شاید که
چون جماعتی این راه بروند و جاده ببینند فرزندان ایشان که بر آن آثار اقدام
ایشان روند کار بر ایشان آسانتر باشد و چون نشو بر صلاح و سداد کنند از
اول البته از بر آن ملکات حاصل باشد پدران شما پیشتر از امیر نظام الدین
محمد رحمه الله طریق حکومت و سرکشی مسلوک میداشته اند ایشان صلاح در این
دیده اند که طریقی که خدایی پیش گیرند اولاد ایشان طریق که خدایی پیش گرفتند
واز رخت ملک داری بر خفض بالت داری عدول نموده اما نه که خدایی
مشروط بمحض صلاح و تقوی بلکه اعم از این بعضی مقید از این صفات داشته اند
وبعضی کم و بیش چنانکه شما را معلوم است تا بامروز از امروز وقت آنست که تغییری
در طور بکنند نه بر آنکه ترک که خدایی نکنند بر آنکه که خدایی سلوک کنند
مقرون بطاعت و تقوی و ترک توسع در لذات و شهوات والزام طریق
قناعت وصبر وچنانچه اگر در زمان امیر الدین محمد یا صفی آن تغییر که ایشان فرمودند
نمی شد کار از دست میرفت امروز این نوع تغییر که مذکور شد اگر نمیکنند والعیاذ بالله

بتدریج کار از دست میرود و بتملیک املاک میفروشند و مفلس میشوند و همه
آن شد و اسباب امیر قطب الدین ابویزید و امیر شمس الدین شهریار رفت که
خدمت پادشاه کنند و شما اینها بغیر صید امید چون سخن در ذکر خرابی دستوت
اینها از آنجهت ذکر میکنیم و الا خدمت پادشاه در این روزگار کار مکروهی
است لقوله تعالی ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و میتوان گفت که آنچه
طور که امیر نظام الدین محمد رحمه الله اختیار فرموده مقدمه اسلوب بوده چه
انکه که خدای حالتی است متوسط میان کمال ظلم و فساد که طریق ملوک
و حکام است و کمال اصلاح و عدل که طریق متقیان و صالحان است و چون
سنت الله براین جاریست که امور بتدریج شود انتقال از کمال ظلم بکمال عدل
بی توسط حالتی ذات جهتین نخواهد شد پس طور ایشان معتدل طور اخوان
شد و ماده وجود ایشان آماده صلاح و تقوی و اقبال بالحقیقه موجب اسجاب
ساخت همانا در کوه اینقوم شاید شکی و خیری بوده که خدای عز و جل با
نظر لطف و رحمت در آن بوده و بحکمت خویش آنرا ترتیب میفرماید و از بیرون با آب
می کشید و بتدریج هوا را از درکات بعد بدرجات قرب میرسانید و آن نطفه ها
پاک از هر صلبی بصلبی که می آمد زیادتی نفع می یافته و در هر پایه میرسید اثری
چند از آثار خیر بیشتر و در هر قرن ثمره غیر ثمره قرن سابق بار میداد و چه از آن
مرتبه امیر نظام الدین محمد صاحب علم و تقوی بوده چه ایشان چنانچه از حکایات معلوم
میشود بسیار معظم و مکرم علما و صلحا بوده اند و به ایشان میلی تمام داشته اند با
درمرتبه دیگر باصل علم و تقوی شده اکنون امید چنان است که بکمال نفع رسیده
باشد و با کمال علم و تقوی شود و آنچه امیر نظام الدین محمد راحت آن بود اخوان را
کمال آن حاصل کرده و ظهور این داعیه در اخوان و راست آمدن اسباب آن کما

اینست

اینست انشاء الله و طریق حصول هر معنی جز بیت و هر حقیقه که جلوه آغاز میکند
ظهور آن از اسباب و مناهج نقل باخوان آباء طریق حصول آن معنی و سبب ظهور آن
حقیقت آمده و شروع در جنبش تربیت تا از حیز خفا بعالم علن رسد و اینمعنی باحوال
نخواهد گشت تا آن زمان که قرار گیرد و چنانچه دل خواهش است آشکار شود انشاء
الله هر کس که مدد کار این فقیر باشد انوار و برکات آن در دین و دنیا بر احوال
او و فرزندان او و اعقاب و انسال او ظاهر خواهد شد انشاء الله تعالی و هر
کس که دست پیش آن آورده در اطفاء آن کوشد چراغی را که ایزد برفروزد
این ضعیف تعجبی عجب دارم که بتجربه که اخوان کامی چند در قهر نشسته اند
با آنکه رسوم حمیده و معاملات جمیله از زیارت و عبادت و مصافات و مواخات
بر جای باشد چه عظم دارد و چه موجب آن میشود که اقارب همه یکبار از او
ماشاء الله از ایشان قطع کنند و به شقاق و خلاف ایشان برخیزند و خون ایشان را
مباح شناسند چنانچه هر چه درباره ایشان گویند و کنند جائز شمارند و هر قدح
و لعن و ایذا و اهانت که از دست شان برآید در حضور و غیبت دریغ ندارند
همانا اعتقاد کرده اند که حال ایشان از کفره بدتر است برای آنکه رسول الله صلعم
امر فرموده که با خویشان و اگر چه کافر باشند صله رحم نگاه دارند مادام که ضرر آن ضرر
برادر دینی نرسد و از همه عجب آنکه بااین حال اخوان را قاطع رحم نامند مسئله که تا غایت
هیچ کس در هیچ کتاب نگفته نقل از مجمله مجمله با آنکه رسوم جمیله از عبادات و موا
سات بقدر اعتدال خالی از افراط باقی باشد چگونه موجب قطع رحم است و اگر
از آنجهت موجب قطع رحم است که اقارب بدان راضی نیستند تا رضای اقارب
چون بموقع باشد و بغیر حق موجب ثبوت قطع میشود از جانب ایشان نه از جانب
آنکس که آنچه ایشان بر آن راضی نیستند کرده و به ادنی تاملی برشما لایح

که این نارضائی بیموقع است برای آنکه اگر رضا اخوان بجائی رفتندی
که ایشان را دست بودن در آنجا مال افزودی و جاه ترقی کردی و خلاصی از محنت
فقر و مشقات حاصل شدی و از تنخواه براحت و عافیت رسیدندی اگر آنجا
بنیاد کردندی که البته شما بر آنجا رفتید و هم آنجا باشید و بر فقر و فلاکت و سختی
و محنت صبر برید مردمان اقارب را درین تحکم محق شمردندی یا نه و اگر اخوان
و بر آنجا رفتندی و برین سبب اقارب از ایشان ناخوشنود بودندی و بدین سبب
در ایشان قدح و طعن کردندی مردمان اخوان را قاطع گفتندی یا اقارب را
ظاهر است شما بیقین دانید که درچنین صورت قاطع اقارب خواهند بود نه اخوان
اکنون انصاف دهید که خیر دینی اعلی است یا خیر دنیوی چون نقل بر اخوان
آباد موجب ترقی دینی اخوان است و آسان شدن ذکر و عبادت و اقبال با
بر خدای عز و جل بر ایشان کسی که بر آن راضی نباشد و طعن در ایشان کند و آزار
رساند او قاطع باشد یا اخوان و شما میدانید که اکتساب جمعیت دل و معالجه امراض
او فرض عین است بر هر مکلف و چون اخوان صلاح دل خویش درین اعتزال
و انفراد یابند این انفراد کونی بر ایشان واجب میشود چون بسبب مراجعت با احوال
خود طریقی دیگر بر آن بنا بند چگونه اقارب را بل والدین را منع از چنین امر رسد
بر آن خدای که محمد را صلعم براستی بخلق فرستاد که اخوان درین معامله مظلوم اند
و بر هر کسی که تواند فرض است که تقویت ایشان بکند و ظلم خویش و بیگانه از قریب
و بعید که در ایذاء ایشان مکرر شده و بکید دل و بکر زبان گشته اند از ایشان دفع کند
بر آنچه تواند آنچه این ضعیف می توانستم همین بود که تنبیهی کنم کردم و از گردن خود
انداختم اکنون شما که امیر حنیف الدین پیر محمد اید و هر کس از خویشان که این نامه
بخوانند بر همه فرض است دفع این مظلمه و قطع بر آنچه دست رس باشد آخر خویشان

شما اند شما همه بهم نیک اید اگر از هم باز بریده از جمیع نیک کاری بمانید
عالم بعضی انداخته که مگر نقل بر اخوان آباد موجب تفرقه قوم است بحمد الله
خدا میکند که نقل اخوان آباد موجب جمعیت قوم است نه موجب تفرقه موجب
تفرقه این شقاق و مخالفت است که اقارب با اخوان می کنند و شیطان بر ایشان
پوشیده کرده تا کار خود از میان ببازند خدای بر او راست میاید را و پرده از
دیدهٔ بصیرت ایشان بر دارد تا بعین الیقین ببینند که موجب تفرقه هیچ نیست
جز معادات و شقاق ایشان و اگر ایشان دست از آن بدارند و بصفای باطن
اخوان و فا آیند همه جمعیت بر جمعیت و برکت بر برکت و نور بر نور است کرامت
و رحمت خداست که بمودن کر شما اصل جمعیت دل است قرب جانی چه بود بعد
مکتوب مکانی سهل است والسلام علیکم و رحمة الله التنبیهات

بسم الله الرحمن الرحیم

حسبنا الله و نعم الوکیل فصل مشتمل علی تنبیهات هر امر که بنیاد شد عادت
اهل عادت آن است که بعد از فقر آن مبادره هر امر جویند برای آنکه خلاف عادت
است و ایشان اهل عادت اند و اهل عادت را با خلاف عادت معادات است لازم
است اما اگر که قرار گرفت و آشنا شد ایشان هم قرار میگیرند و اضطراب ما کم
میکنند و چون صاحب بصیرت این میداند کوشش خود را صرف تقریر آن میکند
و از مقابله و معارضه ایشان اعراض نموده ایشان را به اشتغال خود باز میگذارد چه
میداند که بعد از آنکه امر مقرر شد معادات و معارضه ایشان نماند و طبع کار
خود میگیرند و تا مقرر نشده هر چند معارضه میکنند ایشان هم میکنند و به
معارضه دفع معارضه نمی توان کرد و جز تضییع وقت و تکدیر خاطر فایده
ندارد پس وظیفه اخوان آنستکه هر کس که با ایشان خلاف میکند خواه از اقارب

وخواه از غیر ایشان بمعاشرت مشغول نشوند و بحال خود باشند و از وحشت مجتنب
و محترز باشند و اگر چه در این سلوک نوعی ذلّ مترتب میشود که نفوس را از آن
ابا است امّا این ذلّی است که عزّ در اندرون دارد قال بعض المشایخ تهینی المذلّة
و خیر من الذلّ و لکنّه محمود و قد صدق من قال   آسایش دو گیتی تفسیر این
دو حرفست   با دوستان مروّت با دشمنان مدارا   باز اساس کار سالک آخر
بر ذلّ و نامرادی نهاده اند شاید که از ذلّ همچنان ترسند که ابناء دنیا و اگر
ترسند باشد از ابناء دنیا تا ابناء سلوک **تنبیه** امّا انقباض خود از میان خویش
نکنند و نوعی کنند که وحشت هم نباشد عقلی میخواهد بغایت کامل   در ثبات
با اضداد در غایت صعوبت است برای آنکه اگر بسیار بر ایشان حلوی زنند حلوی
ماکول است و اگر تلخ می زنند وحشت است و عداوت و العداوة شغل شاغل
عقلی بسیار بکمال میخواهد که زیستی بر اعتدال کند که تجشّم تلخی چندان در آن
باشد که ایشان بدانند که مساغ ایشان نیست هر آینه پی کار خود گیرند امّا
چندان نه که آتش عداوت بر افروزد و دخان آن وقت و خاطر را مکدّر سازد
قال بعضهم لا تکن حلوا فیأکلوک و لا مرّا فیلفظوک خدای عزّ و جلّ چنین
عقل کرامت کناد **تنبیه** چون حکمت روی باشیب کند چنین سخنان از
وی زاید و چون روی بابالا کند سخن از رنگی دیگر باشد اوّل ما خلق الله
العقل فقال له اقبل فاقبل ثمّ قال له ادبر فادبر روی ببالا کردن عبارة
باشد از آن اقبال و روی باشیب کردن عبارتست از آن ادبار **تنبیه** عقلا در
اقبال این گویند که کار عنایت قدم دارد نه تدبیر حادث را چه اثر   اگر تیغ عالم
بجنبد ز جای   نبرّد رگی تا نخواهد خدای   قال الله تعالی و ان یمسسک الله
بضرّ فلا کاشف له الّا هو و ان یردک بخیر فلا رادّ لفضله اخوان کان بالجملة خدا که

نیز

نیکو دارند که خدای ولیّ متقیان است ایشان در خود تشبّث ننمایند
که اینکه کار اضداد بر ایشان میبرند خلاف واقع است و از قیاس بر حال خود است
چون چنین است دل قوی دارند انّ الله مع المتّقین **تنبیه** هر مشغله که از
بودن در اخوان آباد روی نماید مثل تحمّل اطاعت حکام و عسیر یا شکایت اهل
بیت از ضیق منزل و قلّت مرافق و بُعد حوائج و یا مثل ذلک از آن باک ندارند
که هر از نایاب بهوت مبدل خواهد شد ناچار چون اوّل حال است چنین خواهد
تا خاطر بر که خدای راست می ایستد ملاقی میباید امّا بعد از آن که مستقیم شد عقد
خواهی شد این تفرقها خواهد کرد فی الدنیا و الآخرة انشاء الله پای فشارند و از
جای نروند انّ الله مع الصابرین **تنبیه** هیچ چنان جواب بر اضداد نیست که
ثبات شما در طور خود شما در طور خود ثابت باشید و هیچ کار دیگر مکنید
که ثبات شما اضداد را از شما صرف میکند ایشان غوغای میکنند که مگر این
طور درهم کنند چون پاره سعی کردند و نشد پی کار خود میگیرند شما را جز
راه حق رفتن کاری نیست و لیکن ترجیح رفع شما صد کار دیگر هست التثبّت سبیل
غالب باید آمد امّا نیز و ثبات پیوسته گوئید ربّنا افرغ علینا صبرا و ثبّت اقدامنا
تنبیه   سالک در عین مغلوبی غالبست و مانع در عین غالبی مغلوبست
سالک علی ایّ حال غالبست چرا او در عین مغلوبی غالبست برای آنکه
حق بر طرف اوست امّا این غلبه مستور الامر است تا آن روز که روز حق
باشد و غم مخور رسید که آن روز نزدیکست قال الله تعالی انّهم یرونه بعیدا
و نریه قریبا **تنبیه** پیوسته گفته شده که بی امتحان خدای عزّ و جلّ کسی را به مراد
خویش نمی برد قال الله تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنّا و
هم لا یفتنون الآیات اینکه امتحانهای شما نمودن کرده و یکی بعد از دیگری

میرسید باوقت باشید تا بالمزید تثبتکم الله بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
وفی الآخرة تنبیه اما رسالکان قرآنست هرچه ایشان را پیش آید از قرآن
باز جویند که شرح و وظیفه آن آنجا بیابند قال الله تعالی ولا رطب ولا یابس
الا فی کتاب مبین ای فی القرآن علی قول بعض المفسرین و عایشه را از خلق
رسول الله صلعم پرسیدند فرمود کان خلقه القرآن یعنی چنانچه در قرآن تعلیم
فرموده او چنان زیست میفرمود و اکنون در قرآن چند آیه فرموده در بیان
کیفیت معاشرت با اضداد زیست خود را از آنجا بردارید و آنرا معیار معامله
خود با ایشان سازید یک آیه اینست که ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی
بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم وما یلقیها الا الذین صبروا وما یلقیها
الا ذو حظ عظیم و یک آیه اینست که قل للذین آمنوا یغفروا للذین لا یرجون
ایام الله لیجزی قوما بما کانوا یکسبون و یک آیه اینست و عباد الرحمن یمشون
علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما ثبتنا الله و ایاکم علی
وجعلنا من اهل العزیمة آمین الحنان المنان

مکتوب — بسم الله الرحمن الرحیم — العلما

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر
مرحبا بالاخوان الناقلین من بیوت العادة الی بیوت العبادة ثبتهم الله علی
الصراط المستقیم جماعتی که میگویند چه معنی دارد علی الدوام بر چوب کردن و در
صحرائی خانه‌ها بنا کردن و شهری ساختن که ما آنجا عبادت میکنیم و در توی
خانه خود بنشینند تا مردم بر آن باشند که شما بر اکل و شرب و عادات خود
مشغولید و عبادت کنید هذا کلامهم با ایشان گوئید این خوبست که شما
میگوئید اما گاهی که آنچه مردم بر آن باشند در باره ما واقع حال فی نفس الامر

همان

همان باشد هم مکر شما که پیران راه رفته اید و بکمال استقامت و تمکین رسیده
این توانید که در میان اهل غفلت غافل نباشید اما ما جماعتی ضعیف
که حالی قدم در این راه نهاده ایم و بهزار حیله و تدبیر محافظت دل خود را نگاه
میداریم از رکون به هوا و عادات اینطائفه و قوت آن بکار داشته باشیم که نه
بینی و نه یار مخلوف با اهل جهل و ادبار باشیم مع ذلک دائما الاوقات
بذکر و عبادت مشغول شویم شاه سوارانرا نشاید که قیاس پای شکسته
ناتوان بر خود کنند و اقویا نباید که ضعفا را بر احوال خود مطالبه کنند
و اگر بر آن آید که ما اقویا نیم بنا بر آن ما را بر این مطالب میدارید چون ما
اقویا باشیم و بمحل استقامت و تمکین رسیدیم ما را چه زیان از آنکه علی محجوب کنیم
تا هر طالب در مانده که در گوشه کناری از بی پشتی مرد که بیابان تجرید یا سفر
بر ده باشد با آن علم واقف شود که جماعتی سالکان خیمه بیرون زده اند
و قافله عظیم گرد شده که آهنگ دیار مقدس دارند و او نیز حدی خود را بجا
رساند تا هم او را با قوة حاصل شود و هم ما را از آن زیادتی در سلوک و صدق
این سیرتی است که پیغمبران و همه اهل تمکین از اتباع ایشان در هر روزگار
سلوک کرده اند اظهار شعار دین از ریب مکر تا آنرا دست آویز طعن بر سالکان
توان ساخت و اگر گوید البته شما را مقصود از بنی انفراد نجستن رضای حق
است و بتیسیر سلوک راه خدای بر خود و دیگر اساءة ظن با اهل قبله بی دلیلی
محقق از اعظم فسوقات است و حدیث شققت قلبه مقرر و معروف این گفت ای تا
از کجا شد که اینجماعت مرائی و منافق اند و ذکر خدای را که اعظم خیر است و سبیل
کسب بنا که احقر خیرات ساخته اند و من اظلم منهم اذن بنحوین فاحشة علی
و امثال انان کان بر جوان امری عظیم است که بر آن جری نتوانند بود جز فاجری مفتون

وامّا آنچه میگویند که مخالفت اقارب قطع رحم است و عقوق اوّلا نظر کنیم در حال این
مسئله از روی فقه آنگاه ببینیم که در بیشتر معامله اخوان قاطع و عاق اند و آنچه ما
گوئیم هیچ کس از ایشان اوجب طاعةً از والدین است اوّلا وضع مسئله در باب حق
والدین کنیم که چه مرتبه است که فرض است اگر میگویند هر چه او گوید واجب است شنیدن
صحیح نیست برای آنکه اگر والد بشرب خمر مثلا یا زنا و گناهی دیگر فرماید اطاعت نباید کرد
قال الله تعالی وان جاهداك علی ان تشرك بی ما لیس لك به علم فلا تطعهما
و اگر گویند هر مباح که او گوید واجب میشود هم صحیح نیست برای آنکه تملیك
تمام اموال و املاك خود مر کسی دیگر مباح است و شکی نیست که اگر والد به آن امر
فرماید واجب نمیشود و اگر این واجب شدی کار صعب سخت بودی برای آنکه هر
پدر فرزند را امر کردی که تمام املاك خود بمن بخش و بر فرزند فرض بودی
که چنان کند آنگاه یک فرزند در عالم نبودی که او را چیزی بودی مگر فاسق عاصی
الا ما شاء الله و این هذا من الدین الحنیف الذی لم یجعل الله فیه لاحد من
حرج و اگر گویند هر مندوب که والد بر آن فرماید واجب میشود این نیز صحیح نیست
برای آنکه اگر والد ولد را فرماید که هر روز هزار رکعت نماز گذارد و هر ساله
راه مکه طی کند و حج گذارد و هر رقبه که دارد آزاد کند و هر مال که دارد بر فقراء
تصدق کند اینها همه از جنس مندوبات اگر بامر والد واجب شدی لازم بودی
حال فرزندان و اگر والد را چنین حکمها بودی والد آلهی ثانی بودی که حکم
او در ایجاب و اباحت مطلق العنان بودی تعالی الله عما یقولون ان الحکم الا
لله و اگر میگویند ما نمیدانیم تو بگوی که چه مرتبه است که فرض است گوئیم آنچه
ما از نظر در کتاب و سنت معلوم شده والله اعلم آنست که هر امر که والد امر به
معروف مثل آن هست که ولد را به آن مطالبه دارد و در آن تکلیفی و شططی

بنز

نیست اطاعة از امر است والدلیل علیه قوله تعالی وصاحبهما فی الدنیا معروفا
و حال صلهٔ رحم نیز بر همین قیاس است که با هر یك از اقارب علی حسب حالهم زینت
معروف باید کرد که لایق بحال او و نزد طباع سلیمه و ارباب العقول مستقیمه
آن باشد بعد از تقریر این مقدمه با سر حال اخوان آئیم در نقل با اخوان آنکه
هر منصف میداند که اگر بعضی برادران یا خویشان آن دیگر را تکلیف
کنند که نقل از مجاور مجلد دیگر که صلاح حال خود در بودن در آنجا داند کند
این تکلیف خارج از معروف و شطط و هیچ شك ندارم که اگر یکی از جماعت
بر قبر بزرگی رود و در آنجا بزیارت مشغول شود و نقل کوچ بر آنجا کند هیچ کس
دست پیش او نبرد و اگر آورد دیگران مانع شوند و گویند چه معقول دارد
که شخص را از صلاح دیدی که در کار خود میکند و رشدی که در کار خود بکار
می آورد منع میکنی و همچنین اگر یکی از ایشان بتجارت مشغول شود و اگر
ایام غایب باشد از اهل و وطن هیچ کس را با او مضایقه نیست و او نیز
داخل رشد او میدانند و بر این ممدوح است مخدوم مرحوم امیر تاج الدین شیخ علی
و پدر او علیهما الرحمة سکون در شیراز ضیف بودند برای اشتغال بزیارت که طعن
بر ایشان میکرد بعقوق و قطع رحم و کی بود از خویشان که بر شد و نیز تر پریشان
معروف بنود تا اکنون اگر بعضی نیم فرسخ دورتر جویند برای آنکه فارغ البال
بی مزاحم اضداد بعبادت و ذکر خدای عز و جل مشغول شوند دیگران این را
از ایشان چه پسندیده نداشتن و خود را در منع ایشان محق شمردن با تحقق همگی
که سابقا ذکر شد دلیل آن میشود که ایشان زیارت و تجارت را اولی میدانند
از عبادت و ذکر و برای آنها ترك وطن و خویشان ممدوح میدانند و مجال ما
برای ذکر و عبادت در ملك آنجا کردن مهمل و نا بایست میدانند لاجرم آنرا

عقوق و قطع رحم کان مبرز اوف علی هذه العقول السخیفة والعقاید الضعیفة
این بیانات مرطرف گوئیم محتی نیست که والدوا قارب و کاننا من کان هیچ
کس را نمیرسد که مانع شخصی شود که ایشان بواجبی نماید و اصلاح نفس و
اخلاق ذمیمه فرض عین است چنانچه غزالی رحمة الله علیه در احیا تصریح
بر آن فرموده و چون انفراد از اقارب مقدمهٔ آن اصلاح باشد و مقدمهٔ
واجب واجب است هر آینه آن نیز در حق چنان کس واجب باشد و کسی را منع
از آن بهیچ روی نرسد و اگر ایشان ادعا کنند که طریق منحصر در این نیست گوئیم چون
تحصیل طریقی بواجب نشناسد جز یک طریق معین او را عذری در ترک آن نیست
شما طریق دیگر تعلیم کنید مقتضی همین غرض باشد آنگاه ایشان از ایراد این
طریق مطالب دارید چه عجب از آن که نتوانند و نیابند و ذالک کما امر الله رسوله
بقوله فاتوا بکتاب من عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین و آنچه
گفته اند که اگر او دفن در مقبرهٔ اخوان آباد شبیه طریق ابو نجیبیان است رحمهم
الله چون در دفن در آن ارض معین فایده چند باشد که در ارض دیگر نباشد
ایشان را آن ارض نکنند که اسی طریق ابو نجیبیست چند فایده ملحوظ است در دفن
در مقبرهٔ اخوان آباد یکی آنکه چون میت آنجا دفن شد موجب اطمینان قلوب
است به سکون در آنجا کانی که توکل بر خود نهاده اند و آن میت همچون لشکری
است که ایشان از آنجا نگاه میدارد و دیگر آنکه چون اخوان آنجا متوطن آمد
پیوسته بزیارت او روند و میت را از زیارت احبه سرور حاصل شود و نیز
قرآن بر قبر آن خوانند و دعا کنند و ثواب آنها برو رسد سیوم در خصوص سلف
الاخوان امیر خلیل الله آنکه وصیت کرده بود بلی اگر او دفن در مقبرهٔ آبا شیم
طریق جاهلیت است چه باعث حقیقی ندارد غیر آنکه در رسوم اگر آنکه رفض نصیحت

کرده

کرده بودی اولی بود و اگر تعجب در این دارند که اخوان ادعاء یمنی و برکت
خیری در ارض طیبهٔ اخوان آباد میکنند شکی نیست که بنائی که خالصاً لوجه
الله کنند و ارضی که خالصاً لوجه الله احیا کنند با برکت و اطیب خواهد بود
از بنائی که برای هوای نفس کرده باشند و ارضی که برای هوای نفس احیا کرده
باشند و الحق اخوان آباد را روحی و صفائی و نوری هست که کسی که مبغض
باشد و نه بچشم سخط در آن نگرد در یابد و اما آنچه یکی از اتباع اخوان گفته که
اهل اسلام ترک کرده اند شکی نیست که بموجب المسلم من سلم المسلمون من لسانه
و یده اگر کسی سلب اسلام از کسی که بر این صفت موصوف نباشد کند بنا بر
سلب کمال اسلام چنانچه در حدیث بهمین معنی سلب فرموده کفری لازم نیاید
و ظاهر است که او را جز این مقصود نبوده اگر در بحث شود که این گفته واقع
این نگفته چنانچه عوانان مردمان را بر متاخشانه برسانند و بر این را بر خود
سازند جماعتی تکفیر را وسیلهٔ تسخیر مردمان ساخته اند که هر کس که دست از پا
خطا کند و یک سر موی از هوای ایشان بیرون رود او را به تکفیر تهدید کنند
گوئی که خازن ابواب بهشت و دوزخ که هر کس را که از وی خوشنود باشد
پروانهٔ بهشت نویسند و الا به دوزخ حواله کنند و العجب که این تهمت بدیگران
میکنند که معتقد شده اند که مردمان از بهشت برهند سبحانک هذا بهتان عظیم
کسیکه معتقد بهشت جهة خود نمی تواند شد چگونه معتقد بهشت جهة دیگری شود
بلی خدای عز و جل تعهد فرموده که هر کس که نفس و مال در راه او دهد بازده
بهشت برد حیث قال سبحانه ان الله اشتری من المؤمنین الخ و هر کس که مؤمن
است سخن خدا را باور دارد و وعدهٔ او را بر است شمرد و هر مؤمن معتقد آنکه
معتقد میتواند شد که کسیکه نفس و مال در راه خدای فدا کند و احیا سنت رسول الله

در بارهٔ وی بر آن ثابت باشد از اهل بهشت است این تعهد لازمهٔ ایمان است
و تصدیق وعد خدای عز و جل و این تعهد بمنزلهٔ ادای شهادت بر صدق
قرآن و بغی و شکی نیست که شهادهٔ بعضی مؤمنان موجب قوت دل بعضی
دیگر میشود که با وی حسن الظن باشد و بر صدق او اعتماد داشته باشد اگر
مثار این شبهات وسوسه طلب باشد بر این بیان رفع میشود اما اگر آن
دود آتش حسد باشد و هر ساعت سر از سوراخی بدر خواهد کرد دفع
آن جز خدای منتقم نتواند کرد فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب
العالمین

مکتوب الاستنباط

بسم الله الرحمن الرحیم

والعاقبة للمتقین اما بعد برادر اعز شیخ کریم الدین پوشیده نیست که چون
نبوة منقطع شد و باب وحی مسدود گشت برای اهل روزگار دیگر امید
حکمی جدید و تنبیهی خاص بر کیفیت معاشرت نازل نخواهد شد متعین است
که از همان نمط که در عهد رسول الله مسلوک بوده و همان ارشادات که
برای ایشان از آسمان منزل می شده بقوة فهم و جودت رای کیفیت معاشرت
معاملهٔ اهل روزگار آنچه برو جه عام مصرح بر بنا شد استنباط کنند و ازین جهة
خدای عز و جل برحمت خویش اگرچه نبوت را از میان خلق برداشت قوهٔ استنباط
باقی گذاشت که ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه
مثلا از آدابی که برای صحابه رضی الله عنهم نازل می شده در نشست با رسول
الله استنباط کنند که نشست متعلم با عالم چگونه باید که باشد لا ترفعوا اصواتکم
فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض استنباط کنند که متعلم
باید که در روی عالم سخن بلند نگوید و حرمت نگاه دارد برای آنکه عالم در مقام

خویش

خویش نایب رسول الله است و وارث او هر آینه تکریم او تکریم اوست
و استخفاف برو استخفاف بر او و قد ورد فی الخبر من اطاع امیری فقد
اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و چون کسی از اهل استنباط متعلم را
فرماید بر آنکه در مجلس معلم سخن آهسته گویند و استدلال جوید برآیت
مذکوره این معنی نه ادعای آن باشد که عالم پیغمبر است و متعلمان امت آنند
این اشارت باشد باستنباط بطریق مقایسه و مشارکت فرع با اصل
در وصفی شرط نیست و همچنین اگر استنباط کند از آیه یا ایها الذین آمنوا لا
تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة و قد کفروا بما
جاءکم من الحق یخرجون الرسول و ایاکم ان تؤمنوا بالله ربکم ان کنتم خرجتم
جهادا فی سبیلی و ابتغاء مرضاتی تسرون الیهم بالمودة و انا اعلم بما اخفیتم
و ما اعلنتم و من یفعله منکم فقد ضل سواء السبیل الی قوله تعالی و من یتولهم
منکم فاولئک هم الظالمون که باید که سلطان را خدای راهنمائی کند
با کسیکه مانع ایشان باشد از سلوک راه حق و منکر طریق ایشان باشد خواهد
که ایشان را از مملکت برای سهولت امر عبادة آنجا ساکن اند اخراج و ازعاج کند
این نه ادعای آن باشد که آنکس کافر است اما چون خصمای رسول الله
کفار بوده اند آیات در بارهٔ ایشان نازل می شده و تصریح بوصف کفر می
فرموده و اهل استنباط را بدی نیست از آنکه احکام را از آیات قرآنیه
بیرون آورند و در مقام احتجاج ایراد آن کنند ناچار در بیان کیفیت
نشست با خصمای سلطان توسل بر این آیه باید جست و احوال فساق را
عجب مناسبت عصیان که با کفار دارند چه مرتبهٔ عصیان و اولی آنکه
ایشان اند از احوال کفار استنباط باید کرد و فیما ثبت التناسب که خصمای سلطان

کرکافر نیستند فاسق هستند وحال ایشان از حال زانی و سارق و شارب
الخمر بدتر است جزای آنکه مانع راه خدا اند و رافع امری که مظنهٔ آنست که اگر ظالم
باید بسیاری از بندگان بخدای رسند و راه هدایت بیابند و من اظلم ممن منع
مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها اولئک ما کان لهم ان یدخلوها
الا خائفین لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم و استشهاد برین
آیه نیز از همان بابست برای آنکه این آیه در شان کفار نازل شده غرض از تمهید
آنست که چون سالکان برای تطبیق احوال خود بر احوال صحابه که همه مومنان
بر آن مکلف اند بر آیات که در بارهٔ معاملات ایشان نازل شده تمسک جویند
و احوال و معاملات ایشان را ذکر کنند از جمله کید اضداد آن باشد که اظهار علم
کنند که ایشان ادعا می کنند که مثل صحابه اند و مخالفان خود را کفره میگویند
تا این معنی موجب تنفر از ایشان باشد از طریقهٔ سالکان اگر کسی گوید من بر آن
قلب حال کرده ام برای تشبه بر اویس قرنی کوشیده ام و دعوی دارم که مثل اویس
رضی الله عنه ای سبحان الله همه کس مکلفند به تشبه برسول الله صلعم که لقد کان لکم
فی رسول الله اسوة حسنة اگر تشبه مقتضی مماثلت است همه کس مکلف باشد
بر آنکه مثل نبی باشد تعالی الله عن اقاویل الجاهلین اکنون حقیقت انحلال
شرح کردیم و کشف عوارض شبه مفتعل ایشان نمودیم که مبادا بعضی از اهل خیر
یا غیر اخوان را آن شبه محجت نماید والله ولی العصمة و التوفیق و هو حسبنا
و نعم الوکیل خدای عز و جل در جوهر اول دو قوت ابداع فرموده یکی
قوت جنسیه و یکی قوت قهریه هر آدمی که این قوتین در او بفعل نیاید ناقص است
و هر آدمی که این قوتین در او بفعل آید در محل خویش مقتدر است و هر کی
که این قوتین در او بفعل آید در محل خویش انسان کامل است قوت جنسیه که در

در غیر محل خو

غیر محل خود بفعل آید ارادهٔ دنیا است و شهوات عاجله و آنچه در محل خود
بفعل آید ارادهٔ ما عند الله است و امور باقیه و قوت قهریه که در غیر محل
بفعل آید غضب است بر کسیکه بوجهی از وجوه وجود او مانع بلوغ این کس باشد
ببعض لذات طبیعیه و آنچه در محل خود بفعل آید غضب است بر کسیکه مانع او
باشد از اکتساب حسنات باقیه و خرسنگ راه حق باشد نسبت باو و اخوان وی
از سالکان راه پس حکمت خدای عز و جل در کاشتن اضداد در هر منافع المجد
معتد ایشم بر سالکان آنست که محل ظهور قوت قهریه ایشان پیدا شود تا آن قوت
بفعل آید و موجب حصول مضاهات ایشان باشد با عالم اعلی پس هر سالک
که آن مجال را غنیمت نشمرد و چون اضداد در مقابله در آیند ضعف بشری
و عجز طبیعی یا طمع کاذب یا خوف از غیب او را بر آن دارد که با ایشان نرمی
ملاطفت و مداهنت سلوک کند آن رحمت را بر خود ضایع کرده باشد و آن قوت
را در خود فرو میرانیده باشد اشداء علی الکفار رحماء بینهم اشارت بمحل ظهور
قوتین است و اضداد سالکان تمام اضداد السالکین الی الله محل ظهور قوت
قهریه اند و لایق شدت و غلظت و هر چند غلبه صوریه ایشان باشد سالک
باید که از ایشان نترسد و اندیشه نکند و شدت و غلظت دو نوع است یکی نوع
آنکه بر سر ایشان روند و ایشان را کفت و زجر کنند و بحال خود باز نگذارند
و انیطور هم از زور کار بهتر نیست برای آنکه غلبه اهل باطل است الا ان شاء الله
نوع دوم آنکه اگر بسر ایشان نروند بپای ایشان هم نیفتند و اگر خشونت نکنند
مداهنت ننمایند بحال خود باشند و از ایشان کناره گیرند و با خیر و شر ایشان
کار نداشته باشند نه حاکم کسی نه محکوم کسی و هر سالک که معتقد از قوت خدای
باشد او را از سلوک هیچ نصیب نیست و سالک باید که از خود نیست شده باشد و

هست کشتند و معنی این آنکه اگر کسی با خدا پیوند کند و از او قطع او با آن
کس بپیوند کند و اگر کسی از خدای عز و جل قطع کند و با او بپیوندد او از آن
کس قطع کند علامت الهی باید علامت خود معتقد دارد هرچند کسی را با این کس
حقوق سابقه باشد حق او بر آن درجه نرسد که از حق خدای عز و جل زیاده
باشد و یا آنکه او با خدای عز و جل حرب کند با او مسالمه و مصادقه کند و حرب
با خدای عز و جل منع سالکان است از سلوک راه او و ثبت فی الصحیح من
عادی لی ولیا فقد بارزنی بالحرب و پوشیده نیست که در هر کاری که شخص
در می آید تا یکی از آن کار نمی شود برخوردی از آن نمی یابد و یکی از
آنکار رشدن دست از دیگر کارها بداشتن است و در هر کار چیزی موضوع است
و ثمره بر آن مرتب هر آینه چون او دست از آن کار بدارد و از آن ثمره و فایده
محروم ماند پیش بود بیت سنگ و کلوخ نمی توان زد آنکه او خواهد که ثمره
کاری بیابد و برخوردی نیکو از آن او را بحصول رسد ما از ثمره کاری دیگر
نیز محظوظ باشد متیسر نیست   دنیا بمراد خواهی و دین درست این هر دو
نباشد نه فلک بند است   و نباید که سالکان از آن دست بر سلوک کیرند
که کاری دیگر یافتند فی الحال دست بر آن کیرند و دست از سلوک بدارند
چنانچه بمستمسک بسلوک کار زبان بیکاری ایشان باشد فی نفس نفی صحبت
منکرین صحبت سالکان میباید بود و تارک صحبت اضداد ایشان هر که جمع
بین الضدین نمیباید کرد سالکان چون بیان برید اموال و نفوس در راه
خدای کرده اند کجا شاید که بچنین جزئیات باز مانند خدای عز و جل ایشان را
قوت دهاد و از سستی در سلوک راه خویش محمی دارد و هو حسبنا و نعم
الوکیل

بسم

مکتوب بفصیح الالفاظ

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام علی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد ابقا چون آغاز نوشتن مو
مکاتیب اخوان شد مثنوی نهاده بود بخاطر افتاد که در باب آن شخص که نوشته بود
که کرا افتاد از اخوان در میان بسته مثنوی بنگاشتیم آنچه بر آیه‌ها بنویسیم این
ابیات که نوشته خواهد شد بر آینه ها نوشته میشود قال الولی قدس الله سره
هر که او بی سر بجنبد دم بود   جنبشش چون جنبش کژدم بود   کژرو و شبکور و زشت و زهرناک
پیشه او خستن اجسام پاک   سر بکوب آنرا که سرش این بود خلق
و خلق مستمرش این بود   تا رهد جان ریزه‌اش زان شوم تن   خود صلاح اوست
آن سر کوفتن   واستان از دست دیوانه سلاح   تا ز تو راضی شود عقل و صلاح
چون سلاحش هست و عقلش نه ببند   دست او را ورنه آرد صد گزند   بدگهر را
علم و فن آموختن   دادن تیغی بدست راهزن   تیغ دادن در کف زنگی مست
به که آید علم ناکس را بدست   علم و مال و منصب و جاه و قران   فتنه آمد در کف بد
گوهران   پس غزا زین فرض شد بر مومنان   تا ستانند از کف مجنون سنان
جان او مجنون تنش شمشیر او   واستان شمشیر را زان زشتخو   آنچه منصب میکند
با جاهلان   از فضیحت کی کند صد ارسلان   عیب او مخفی است چون آلت بیافت
مارش از سوراخ بر صحرا شتافت   جمله صحرا مار و کژدم پر شود   چون که جاهل حاکم
مر شود   مال و منصب ناکسی کارد بدست   طالب رسوایی خویش او شده است   یا کند
بخل و عطاها کم دهد   یا سخا آرد بنا موضع نهد   حکم چون در دست گمراهی فتاد
جاه پندارد در چاهی فتاد   طفل راه فقر چون پیری گرفت   پیروان را غول ادبار
گرفت   که بیا که ماه بنمایم ترا   ماه را هرگز ندید آن بی صفا   چون نمایی چون ندیدستی
بعمر   عکس مه را در چه ای خام غمر   احمقان سرور شدستند و ز بیم   عاقلان سرها کشیده

در تکلیم این بیت و یک بیت است از مثنوی که جهة امتناع اخوان وفا بر شرطی که در
ضمیر کرده بودیم که هرچه بر آینه‌ها منبود نیم بنوشتن آمد خدای عزوجل اخوان را
دیدهٔ بینا دهاد تا غول ره و رهزن خوار که خود را در لباس رهبر و مرشد مینماید باز شناسند
و فریب او نخورند و از پی هداییان مقلد نباشند که بیرهای و هوی از راه باز
ایستند کما قال المولی قدس الله سره   چون ندا اندر مسافر چون رود   باز گردد ما
و دل پر خون رود   هر که گوید های اینجا راه نیست   او کند از بیم آنجا وقف و ایست
ور بداند ره دل با هوش او   کی رود هر های و هو در گوش او   امید که اخوان
از آنان اند که راه دانسته اند و در طریق خود بر یقین در رفته اند اما پیران اهل کتاب
در وقت خود پیشوا و مقتدا بوده اند در علم و فتوا و معتقد فیه و مقبول القول
ایشان از اهل خدا می پنداشته اند چون بعض صورت اهل خدا بر خود راست کرده
بودند اما حقیقت اخلاص در ایشان نبوده و خدای از ایشان میدانسته که مخلص
او نیستند و خود ببعض حلیهٔ دین برای او متحلی ساخته اند که شان و اعتبار
با دین و اهل دین افتاده اما دیگران این از ایشان عید انسته اند برای تبصر و
وانکر در وطلب نداشته اند که در این ابواب وقوف و نفوذی حاصل کنند
تا محقق و ملتبس را از هم باز شناسند و با ایشان گویند که و لا تلبسوا الحق بالباطل
چون رسول الله صلعم مبعوث شد و دین حق آشکارا ایشان از آتش حسد که از تو
جان بر افروخت و اگرچه میدانستند که حق است چون ایشان مرد حق نبودند
و مخلص حق نبودند مرد خود بودند و مخلص خود بدفع حق و اظهار خود مشغول
شدند و عداوت و تکبر با خود آشکار شد و در ایشان پوشیده بود آشکارا شد و کفر
صریح در ایشان بفعل آمد و وجود پاک رسول الله صلعم محک وجود ناپاک ایشان
شد تا هر خباثت که در نهاد داشتند ظهور رسید چنانچه موسی ع محک بلعم

با من

با من لعنه الله بود و آدم علیه السلام محک ابلیس لعنه الله هذا و رسول الله صلعم
وعده داده که هر طریقی که در یهود و نصاری بود در این امت شبیه آن واقع خواهد
شد قال صلعم لتتبعن سنن من قبلکم الحدیث پس هر روزگار که جماعتی قیام نمایند
از اهل الله البته جماعتی از مدعیان بعلم و بعار رضا ایشان بر خیزند سنة الله و قد رسول
الله و سنة الله التی قد خلت من قبل نمیگویم که ایشان کافر باشند چون اهل
کتاب اما [illegible] از صفات اهل کتاب داشته باشند که ابطال حق کنند بجهة جاه
و ریاست و نه هر کس که صفتی از صفات کفار داشته باشد کافر باشد اما بجهت خطی
که از مشرب ایشان داشته باشد نصیبی از وعید ایشان متوجه او باشد تمام قول منه
او کرده و این سخن برای آن میگویم که از جمله دأب [illegible] یکی تتبع الفاظ بی قرآن
سابق و لاحق و داخل و خارج نظر کوتاه کردن و بر مجرد لفظ دق کردن و دیگر
کسی از اهل حق از ره دین کسی را تقریع و توبیخ نماید و اخلال در آن جهد
که تکفیر مؤمن میکنی و کافری ایراد میکنی است و بر سایر اخوان که در سخن کفتمو
بر مجرد صحت معنی مقصود از آن قناعت نکنند و به تصحیح الفاظ و تطبیق آن از جهت
اهل تعنت و شقاق آنرا بجا از روی قرب خود سازند اعتنا کشید اگرچه
که زبان ایشان بهیچ حال بسته نمیشود چه حیا و انصاف دور است که اهل
تعنت و شقاق را نمیباشد و سخن چنان کفتن که منصف و غیر منصف و مستعجم
و مکابر هیچکدام بر او دق نتوانند گرفت مقدور بشر نیست ایراد افصح و اوضح
از قرآن نیست اهل تعنت پیوسته بر آن دق گرفته اند چون آیه انکم و ما
تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد بعضی کفتند از این لازم می
آید که ملائکه و عیسی و غیره علیهم السلام حصب جهنم باشند برای آنکه ایشان
در ما تعبدون من دون الله داخل اند اما [illegible] در غزوه احزاب اهل کفر و اهل کتاب

اجماع کردند بر استیصال مؤمنان خدای ایشان از حضرت ندا و اگر بعضی از اهل کبریا
و بعضی از موسومان بعلم اجماع کرده باشند بر افساد امر اخوان های خدا که
شر اخراب کفایت کرده شر ایشان کفایت کند و اگر چند ایشان بسیار و دیگر باشند الحکم لله
العلی الکبیر ابرار مقصود آنست که اخوان مثل صحابه اند و آن مخالفان مثل کفار
و یهود تا اهل بغت این را وسیله بغت خود سازند تشبیه روی عامه می
کنند و تشبیه قد [illegible] و از این لازم نیاید که روی من کل الوجوه همچون ماه باشد
قد از همه جهت مانند سرو رسول الله ص تشبیه علما امت خود را بانبیا کرده که علما
امتی کانبیاء بنی اسرائیل و تشبیه علی ع در نسبت با آن حضرت بهرون فرموده
نسبت با موسی ع حیث قال انت منی بمنزلة هرون من موسی از این لازم
نیاید که علما این امت انبیا باشند و علی ع در همه نسبتی چون هرون ع
الیهم ما هیچ کس را بعینه تعیین نمیکنیم که او است که متشبه است باهل کفر در صفتی
و او است که متشبه است بیهود در صفتی تا کسی را بر ما دعوی رسد سخن مطلق می
گوئیم که هر کس که موسوم بعلم باشد و مانع کسی باشد که فی نفس الامر بر حق باشد
او در آن صفت متشبه است بیهود هر کس از اهل کبریا که مانع کسی باشد که سالک
راه خدا باشد در آن صفت متشبه است بمشرکان اما آنکه اهل حق و سالک راه
حق کیست و مانع او کیست حدیثی دیگر است ابرار این طریق که اخوان ثبت
کرده اند اگر بغایت خوب [illegible] بجای خود بنشیند و تمام آنچه در رقعه آنطور است
بفعل آید کانا کر نوری باشد که هر کس بروشنی آن مستفیض شود و از ظلمات
رهائی یابد کسی که در اطفاء نور حق کوشد که از وی ستمکارتر باشد و من اظلم
ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها کاری که بنا سموات و
ارض برای آن شده اعنی عبادة الله کسی که مانع آن کار باشد و [illegible]

[illegible]

آن شود سزاوار چه صفت که او باشد سبحان الله برای اظهار خود اطفاء نور
حق کردن بزرگ خیانتی و عظیم جنایتی است عجب تر انست آدمی با این ضعف
و ناتوانی که او راست با خدای فوق قدرت معادات میکند زهی جاهل که
او است زهی ناسپاس که او است با آفریدگار خویش معادات کردن و حق
احسان و انعام او فراموش داشتن تا منی غریب است بر حق خدای عز و جل
جهنم آفریده که چنین نفوس خبیثه اگر با این خباثتها که از ایشان بظهور میرسد
کار ایشان بکلی [illegible] و سر بالا شده بروند [illegible] هستی [illegible]
قوله تعالی تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ابرار چنانچه
روز روشن است و شب تاریک معاد حق است و حشر محقق است [illegible]
بودی هستی لعبی بودی قوله تعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون
ابرار چون چنین باشد از معادات اعدا چه غم دست [illegible] ایشان جز بر حیوة
دنیا نیست و مطمح نظر مؤمن جز حیوة اخری نه قوله تعالی حکایة عن سحرة فرعون
فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا انا آمنا بربنا لیغفر لنا خطایانا
و ما اکرهتنا علیه من السحر و الله خیر و ابقی این اجتماع که اعدا کرده اند و بعضی
[illegible] ببعضی [illegible] و دیگری شده متظاهر و باطن [illegible]
ایستاده که امر اخوان در هم کنند چون خدای [illegible]
راه حق است که میکنند خدای [illegible] خواه از جانب سالکان
سالکان راستی هستند برا آنفریق که خدای عز و جل در شان ایشان فرموده
الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا
حسبنا الله و نعم الوکیل ابرار خدای عز و جل چنین فتنه ها که بر سالکان
می آورد نه از آن است که سالکان بر او خوارند برای امتحان است تا ثبات

سالکان معلوم شود هان پای دارید و از جای مروید یا ایها الذین آمنوا
اصبروا و صابروا و رابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون سخن آخر شد اما کاغذ
آخر شد والسلام علی احق

مکتوب — حسن الظن

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الحضرة المخدومیة الاعظمیة القطبیة البابریة
اما بعد هر کس که او خدای را بود در رستگاری است و هر کس که مدد کسی کند که او
خدای را بود هم رستگار است و بر شما پوشیده نیست که جماعت اخوان درین
طریق که پیش گرفته اند مقصودی جز تیسیر سلوک بر خود ندارند و بمقدار
دوری عجب صادق که از جهد را اختیار کرده اند که زیادت از دوری محله
تا محله نیست چون برای فراغت ذکر و عبادت کرده اند قطع رحم نیست و
اندک که وقت که خفی که میان ایشان و بعضی خویشان دست میدهد بی‌گمان
مزاحمتی است که با ایشان میکنند و درین امر بعد از آنکه این گفت و گوی فرو
نشست بر همه واضح خواهد شد که محبت اخوان با خویشان زیاده از سابق
خواهد بود و انواع ملاحظات و مراقبات که سابقا نمی کرده اند خواهند کرد و بی‌گمان
انکه ایشان طریقه خیر پیش گرفته اند و از خیر جز خیر پیش نمی آید و عنقریب بعضی
که ایشان را ازین طریق منع میکنند خواهند بعین الیقین معلوم کرد که این
طور عین صلاح همه بوده و آنچه آنرا تفرقه گمان می برند تمام جمعیت بوده
و آنچه آنرا کدورت می نامیدند عین صفا و رحمت بوده غرض ازین شرح
آنستکه آنحضرت بحکم تعاونوا علی البر والتقوی مدد اخوان فرمایند و کسی
را که مانع ایشان باشد از طور خود نصیحت فرمایند تا ایشان را بحال خود گذارند که
در بازگذاشتن ایشان بحال خود مظنه اثمی نیست برای آنکه نامشروعی نمی کنند

و در مزاحمت ایشان کردن مظنه اثم عظیم هست چه اگر ایشان براه حق روند
و کسی منع ایشان کند مانع راه حق شده باشد و کفی بهذا اثما مبینا و اگر کسی
صورت حال اخوان بنوعی دیگر نزد آنحضرت باز نماید اعتبار نفرمایند که
اکثر مردم از اغراضهای فاسد می باشد و اگر هم غرض ندارند نه هر کس اشکال
چنانکه هست در می یابد و فهم صایب دارد و لله الحمد که شما خویشان خود
را می شناسید که نه مردم بداند و نه مردم سفیه اند و جماعتی از ایشان که میل
برین طریق کرده اند همه آنانند که بعلم و صلاح و فطانت و ذهن ممتازند و حسن
ظن بمؤمنان علی الاطلاق از رتبه لازم که بمجرد سخن گوینده دست از آن
نمی توان داشت و در کلام مجید فرموده یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق
بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین یعنی ای مؤمنان
اگر بسوی شما آید فاسقی با خبری پس روشن کنید آنرا که مبادا که برسانید
بقومی بنادانی مقصود ازین نامه آنستکه چون می بینیم که اخوان دست بخیری زده
اند و تا غایت هر خیر که خویشان شما کرده اند شما از سابقان در آن بوده اید
این خیر نیز میخواهم که شما را شرکت باشد و اگر شما امداد ایشان کنید و دفع اذیت مردم
از ایشان کنید می توان گفت که سابق همه شما اید برای آنکه آنچه درین باب
دست شما بر می آید از دست دیگری شاید بر نیاید و حسبنا الله و نعم
الوکیل

مکتوب — الفتح

بسم الله الرحمن الرحیم

ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین اما بعد فضلی سید
معروضه جمعه مصیبت عن النقصان مضمونش آنکه کسی گفته که مرا چند سوال است
اگر فلان جواب من گفت من مرید میشوم والا من خود مرید نمیشوم جواب فلان

داعیه شیخی نمانده وکسی را بمریدی نمیخواهد اما جواب سؤالها کفته خواهد شد که
در آن شاید بعضی را نفع باشد سؤال اول عادت درویشان این هست که
بر کوه و عصا بمکه میروند و او با اسب و غلام و نوکر رفت و چندین ترک شنید
و قوطی شربت با خود برد جواب این کلی نیست بعضی درویشان برای آنکه
مصلحت حال خود در این طور دیده اند للعلاج چنین کرده طور مطلق
آنست که رسول الله صلعم سلوک فرموده اند و رسول الله صلعم و آل راکب حج
فرموده اند جمع کثیر و امام نواوی تصریح کرده که حج راکب افضل است از
حج ماشی و مقصود از استصحاب جماعت و ترک پیش بندی ایشان تجمل و تعظم
نبوده اگر آن همراهان از این قبیل اند که مقصود بوده که ایشان نیز حج
بگذارند و در اکثر راه ماه جماعت خود نماز میکرد برای آنکه تقیید بنماز
معرفت حج بوده و بی سلاح ممکن نبوده و رسول الله صلعم قال تعالی و الله یعصمک
من الناس فرموده بنیادیده بود شب جماعت مسلح بر اطراف خیمه آنحضرت پاس می
داشتند و هر کس که قافله حج دیده باشد و وضع بیابان داند که هیچ قریب آنجا
از حمل سلاح بهتر نیست که آن سبب دزدان قافله قصد اسلام نمیکنند و میترسند
و نیز اسباب از قافله دور نمی‌ماند مثل اختطاف و غیره و بی سلاح میسر نیست
و امر حق است عز و جل که خذوا حذرکم و مفسران حذر را به تیر و کمان
تفسیر کرده اند و مقصود از استصحاب شربت علاج مرض بوده که در راه عطا
نمی باشد و بحمد الله با آن مرض شدید نه بیاندند و اگر نبیاندند مریض شده و قال
من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق سؤال دوم آنکه امیر
محب الملة و الدین شیخ محمد چندین قرض داشت چه معلوم داشت او را بمکه
بردن جواب اگر مقصود اینست که قرض ایشان موجب استغراق اموال ایشان

چنانچه

چنانچه جواب ایشان نرفتن نیست خلاف واقع است و اگر مقصود اینست که
قبل از ادای دین گذاردن حج حرام است این نیز خلاف واقع است و اینکه ضعیف ایشان را
با خود بردم هم خلاف واقع است ایشان خود میل کرده اند و مرض واضح بود که
ایشان را آمدن روا نیست منع معروف نکردم سؤال سوم آنکه غلام امیر فاضل
الدین محمد استعانت بحکم احتساب فرموده بود که او را باز فرستد و بی قید
ممکن نبود و بی ضرب منقاد نمیشد و ایضا چندین نوبت نوکر جناب
امیر پی او رفته بود و تمرد کرده و دشنام داده چنانچه نقد دیناره کثیره برادر جمع
شده بود و از روی سفهان آنکه بسبب طول استبداد تکبری در او پیدا
شده بود که محال او بود و بسبب ضرب آن بار ما از گناه او بیرون رفت و با خود
آمد پس صلاح حال او در این بود سؤال چهارم آنکه درویشان از اللذات سایر
کافی است چرا عمارت بتکلیف میکنند و چه معلوم است که از آنجا فیض میکند و چنین
با زینت و چنین جواب قال رسول الله صلعم انما الاعمال بالنیات و انما لکل امرئ
ما نوی و دستگاه و اسباب سلیمان و یوسف علیهما السلام مانع از نبوت نبود انبیقدر
خانه قادح در ایمان ما نیست ما را زیاده از این دعوی نیست که مومنی ایم
از امت محمد صلعم عمارت چهل منار با عظمت آن دیده باشد آن بنا سلیمان فرموده
و در قرآن مجید آمده یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب
و قدور راسیات اعملوا آل داود شکرا چون کسی قدر نعمت شناسد بر
آن در خدا طاغی نشود و جود نعمت چه باک سؤال پنجم آنکه اگر اولی است
با قطب باشی که اموال قبول نکردی یا آنکه بسیار دارد و با آن التفات
ننمودی جواب بتضعیف راه عاوف مذکور نیست فسقط السؤال هذا و مراد کما
آنست که مصرف که من صرف مال در آن میکنم و یقین که مر است در صرف مال الحسن

از کی است ولا از کی نفسی چون مرا بسبب اجتهاد ایشان افتاده اگر قبول نکنم نحو
را مقصر میدانم و از خدای عز و جل میترسانم و خدای این از من میداند و دیگر
صلاح آن جماعت در این است و من پیمان دارم که در آنچه صلاح ایشان است
ساعی باشم و انما الاعمال بالنیات و دیگر حدیث عمر که در صحیح بخاری و دیگر کتب
مانع من میشود از آن عن ابن عمر قال سمعت عمر یقول کان رسول الله صلعم
یعطینی العطاء فاقول اعطه من هو افقر الیه منی فقال اذا جاءک من هذا
المال شیء وانت غیر مشرف ولا سائل فخذه وما لا فلا تتبعه نفسک اگر
شما را گمان آن شد که این سخن که من میگویم و این باعث که خود را باز مینمایم
تکلفی است خدای میداند که حق است و تکلف نیست و کفی بالله شهیدا
سؤال ششم اگر او گفته ایمان مقلد صحیح نیست و بخلاف حدیث و فقه
و سخن پیغمبر است و بخیله را بر طرف کرده جواب شیخ ابو الحسن اشعری که امام
اهل سنت است مذهب او اینست که ایمان مقلد صحیح نیست با آنکه این
ضعیف نکنشر امر مگر آنکه از مقلدان کس خواسته باشم که او را انشراح
صدر نباشد کما قال الله تعالی قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن
قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم و آن آنکس است که در قبر
چون از وی بپرسند که ما تقول فی هذا الرجل گوید سمعت الناس یقولون
شیئا فقلت مثل مقالتهم سؤال هفتم ارشاد و ولایت بی مرشد نحو شوق
او با من بگوید که مرشد او کیست تا من تابع شوم جواب این سخن با اضافه
با جمهور و اکثر این دولت است اما با اضافه با آحاد و افراد درست نیست که
می باشند که ایشان از مرشد ظاهری احتیاج نیست و وصول ظاهر تربیت
بر ایشان از طریق علم با قیام باطن نبوت بحفظ و تربیت ایشان از طریق

وجو

وجود کافی است ایشان از او ضعیف تر دعوی ولایت دارم و نه قطبیت
و نه نیز داعیه تا بعیث کسی مرا والسلام علی من اتبع الهدی و ضل ما اشکل
گفته است جماعتی برادران یکدل متفق بودند با طور مرحوم لیس نحو
بر ایشان از ایشان گمان کرده اند که قوم ایشان شراب جلی داشتند قوم ما شراب خفی
دارند که التفات بما سوی الله است وقد قال رسول الله صلعم تعس عبد الدنیا
و عبد الدرهم خدای عز و جل قصه ایشان در قرآن آورده تا ما را اسوه باشد
قال الله تعالی نحن نقص علیک نباهم بالحق انهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم
هدی و ربطنا علی قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض لن ندعو
من دونه الها لقد قلنا اذا شططا اکنون مائیم جماعتی برادرانیم با یکدیگر
بسته ایم بد دستی دوستان خدا و دشمنی دشمنان او و احیاء سنت رسول الله
مبلغ العلم والطاقة میخواهیم که از مردمان گوشه گیریم و بعبادت خدای عز و جل
مشغول شویم تا آنروز که بمیریم کار با کار کسی نداریم مردمان از ما باید که کار با
ما نباشد والسلام علی من اهل السلام

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم **الفاطر**

من عبد الله قطب ابن محیی الی المکتوب الیه کتبه الله فی المتقین الماجد فالرحمت
شد او و منه ارواح در اجساد احباب او کرامت و فزود و ثنا باید که کسی خبر به
ملاحظه جلال او اشتغال نماید جز بتعظیم و اجلال او کار نکند و منعم بزرگوار کرم
هستی بر ما منت نهاده و آلاء خویش بر ما آشکارا کرده و ذوق الطاف خویش
چشانید بد بندگان ما شیما اگر احسان او را بر شکر مقابل نداریم و گر
و عبادت و طاعت او در میان جان نبندیم و اگر با وجود جمال و جلال او
ما را التزوی بسوی دیگر باشد حدیث ما برادری جز ادراک او ناظر باشد که هنوز در کنون

کو ره کهوده که ما باشیم و عالی همت کجا رود ازد که سر کار او جز بر آن کس باشد
که قیوم کار و ولی امر است چون کسی بخانه در آید اگر شریف النفس باشد جز
بآنکه آشنا صاحب خانه باشد و معامله و معرفتش با او باشد سر فرو نیاورد
و اگر خسیس النفس و دون باشد با غلامان و کودکان و اراذل خانه صحبت
کرده کند و انس و معرفتش با ایشان باشد و اندیشه او بصاحب خانه و
کار و بار او نرسد و او را میل صحبت و ملازمت او باز دید نکرد و همچنین هر کس که بدین
دنیا آمد اگر شریف النفس و عالی همت باشد ابراهیم وار در طلب خداوند
خانه که بنده و نان و آب آن خانه بر خود حرام کند تا نان و نان شناسد که کیست
وار ستاره و ماه و آفتاب در گذشته بتوحید انی وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض رسد آنگاه قرار گیرد لاجرم خلعت خلت در بر وی افکنند و در زمین خلیل
و دوست خدای عز و جل باشد اما اینکار بجا در خور هر دون همتی نباشد
بود اینکار شاهبازان عالی همت پاک صفت است که بنور قیوم روی به نشان سر
بینا باشد و در عالم دیو مرهای ایشان را ذوق ابدی زبان ایشان گویا
مر خرگاه ایشان سلام و تحیات بپیشانی این گونه دست اعتصام در عروه
وثقی زند و آن محبت چنین کسان است که صفت شان شنیدی ایشان اولیا
خدا اند در ارض الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون والسلام

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم اداب العبودیه

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان الالهیین المبارکین رزقهم الله
کرامات الابرار اما بعد آدمی بر بندگی نیک است اما بخداوندی نه
چون بنده وار زیبد زیبا آید و در غایت کمال چنانکه در بندگان خدای عز
و جل از وی بهتر نباشد اما اگر خداوندانه زید نکو نباشد و پریشان و بد بخت

و بدرانی

و بی سامان و افتاده و ناتوان و گرفتار و سرگردان کرده برای آنکه او بنده
استعداد خداوندی ندارد و چگونه او را اهبت و استعداد خداوندی باشد
و او بنده است و برای بندگیست که و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون بنده
اسباب بندگی داشته باشد و از بنده بندگی آید بنده را با خداوندی چه نسبت
و آیین خداوندی او را از کجا اگر کسی پرسد که آیین بندگی چیست و بنده را
زیستن چگونه است و آیین خداوندی چیست و خداوندانه زیست کردن
چگونه باشد گوئیم خدای عز و جل اسم عبد و ستید در جهان برای آن آورده
تا سر آن باشد تعریف حقیقت عبودیت و سیادت را اکنون نگاه کن در آن صنف
از بنی آدم که ایشان را عبید نامند که چگونه زیست میکنند آیین بندگی چیست
و بنده وار زیستن چنان و زیست ایشان چنین است که نه امر خود را بخود تمام
میدانند و در کردن خود و نه از رستید را بلکه امر خود را او از ستید را تمام رستید
قایم میدانند و در کردن او و ایشان را با تاسیس امر و تمهید اصول آن و استقلال
با تمام آن هیچ دخل نیست فارغ البال و آسوده اند از اکثر از این ابواب بر دل
ایشان باری نباشد آنچه وظیفه خود میدانند همین است که امری جزئی که ستید
ایشان را فرماید بنفد بر رسانند دیگر با نفع و ضرر و سود و زیان آن هیچ چیز
دخلی ندارند خواب میکنند که هر چه او آب میبرد خوشا حال آزادی این
بندگان نه حال بندگی آن آزادان که بار هستی بر گردن خود نهاده اند
و کار خود در عهده خود دانسته اگر سالی باران نشود بجای آن آب آدمی بکار نیز
فرو گذارند ای بیخردان شما را با این چه کار که باران شود یا نه شود نه که
روزی شما در گردن شماست قال الله تعالی ما ارید منهم من رزق و ما ارید
ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین   و الکی گر و سر برون

زنهفت کشتگ خویش خشک دید و چه گفت کای همان نو بید و همان
کهن رزق برشت هرچه خواهی کن ای شما از زوالی کسر چند از اندیشه
رزق نو چه کنید چرا چیزی که در کردن شماست بر کردن خود مید امید
امر با شما مدخلی ندارد و شما از ان خود و نه برای خود بیدای نا خودان چند
پشتی خود کنید چند برای خود کوشید قال اویس توکلت باش تو کو ویس
طالب او بی توکلت باش چون هیچ کار با آدمی مدخل ندارد جز فرمان
بردن امری که ویرا فرمایند چون این کرد دیگر آنرا داد با پیش نشست که دیده
هیچ دیگر نکند بعضی از چه داری اختیاری دیگرها هیچ کاری نیست
کاری اگر سائلی پرسد که ابراهیم در کسب معاش و امور دنیا کوشش نموده
اند و این خلاف سخنی است که تو میگوئی جواب آنست که ایشان بامتثال امر
کرده اند و برای مراعات حکمت و اتباع سنت نه برا اضطرار طبیعت چنانکه
ابناء دنیا کنند کار پاکان قیاس از خود مگیر گرچه ماند در کتابت
شیر و شیر والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب الی بسم الله الرحمن الرحیم الاحباب

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی وحبیب قلبی و عونی علی امر دینی
الامیر محب الملة والدین ابن الشیخ محمد اذاقه الله حلاوة محبته بعد از لقای خدای
عز و جل هیچ نعیم بملاقات احباب حقیقی نرسد اما آن ملاقات که منزلوار
بر انکه از ادراک نعیم بر این مثابت شمارند در دنیا با احباب دست نمی دهد
برای آنکه ملاقات در دنیا از وراء غطائی است که تا آن غطا منکشف نمی شود
شخص در حبیب خود بر یقین نیست و اگر بر یقین است بر علم یقین است
بر عین یقین نیست در آنجهان که غطا منکشف شود دوستان الهی یکدیگر

دیدارهم

دیدار هم ببینند و معاینه ذوات دست دهد از دیدار یکدیگر آن
نعیم باشد که نعیم آنجهان در برابر آن مختصر نماید فکیف نعیم اینجهان و چون
معلوم است که آنجهان دار اکتساب نیست هرچه اینجا کسب کرده اند آنجا
دارند چنین نعیم بزرگوار نصیب متحابین فی الله باشد هر کس که در
دنیا در محبت الهی نورزیده باشد از این نعیم بی نصیب باشد اگرچه دیگر
نعمتهای بهشت داشته باشد و توفر حظ از این نعیم بحسب توفر حظ باشد
از محبت هرچند که محبت مخلص است باشد و یقین او در بار حبیب خود
اقوی نصیب وی از این نعیم زیاده باشد و سر آنکه نعیمی که بعد از لقاء
الله اعلی نعیمها است بجان آنرا جویان باشند و در سبیل اکتساب آن
پویان و چون اهل بهشت آن نعیم خاص بر ایشان ببینند همه را ازان بار
رشک آید برای آنکه این بابی است از بر که معقول عمر است در اکثر
مومنان نعیمهای بهشت تصور کرده اند و آنچه مقتضی است بر آن از
ابواب بر مثل صلوة و صیام و زکوة و صدقات شناخته و دانسته و در
اکتساب آن ساعی اند این نعیم خاص را که واسطه است میان نعیم لقاء
الله و نعیم بهشت نشناخته اند طریق اکتساب آن نیاموخته این بابی است
از بر که خدای عز و جل علم آنرا از عامه در پوشیده و نعیمی که جزاء آن است
برای مخصوصان چند از عباد خویش گزیده و دیگران را در آن شرکت
نبخشیده لاجرم روز قیامت چون نظر آن نعیم خاص بر ایشان ببینند
بر ایشان رشک برند مقام غبطه حق عز و جل ایشان را داده ایشان مغبوط آن
محترانه و صاحبان سر مکنون و لهذا امیر المومنین علی رضی که آگاه این قوم
فرموده لان اجمع اخوانی علی صاع من طعام احب الی من عتق رقبة و معلوم است

که مثل این کلمه از ایشان صادر نمی شود و هیچ کس نیست که بر آن باشد که صاحب تحقیقا
با اخوان حق روشن بقراست از بنده آزاد کردن الا من علمه الله من اهل الا
ختصاص من الراسخین فی العلم و این از آن علوم است که رسول الله صلعم فرمود
انّ من العلم کهیئة المکنون لا یعلمه الا اهل العلم بالله فاذا نطقوا به لم ینکره
الا اهل الغرة بالله و بهذای خدا و جلال کبریا او سوکند که اگر هیچ سبب نه
بودی قیام قیامت و حشر و نشر را جز همین که دوستان حقیقی را خبر کردی
نام را باز دید ندی و بام بودندی و هرگز کرم کریم این نکند که میان
دوستان جدائی جاوید افکند اگر جدائی افتد چند روزی باشد بامثل
برای تمام حکمت بشارت باد برای مرید دوستان حقیقی را اگر این بعث خدا
بر خود بشناسند و بدانند و در آن شک مکنید ان الله رؤف بالعباد

السلام علی حبیب قلبی

مکتوب امتیاز المسجد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی حبیبی الامیر رکن الملة والدین حسن ابقاه الله
تم مبلغ الکاملین اما بعد خدای عزّ و جلّ به خبر برای بنده منت نهاد
یکی بوالله و یکی بقرآن و یکی بمسجد و نکو بیر باد لیم که با هر یک از اینها را خبر کی حال
نماید چون والله بینیم در بهشت را کشاده یابیم و چون قرآن شنویم خود را
فراموش کنیم و چون در مسجد رویم دنیا را با قفا گذاریم و لیم شرح الله صدره
بالفهم بداند که هر گاه که زمینی مسجد شود از خدای عزّ و جلّ روحی در آن زمین
دمیده شود که بر آن روح آن زمین را امتیازی ثابت شود از دیگر زمینها
از قبیل امتیاز جسم حی از جسمهای دیگر که چگونه در هیئت و شکل مشابه او
باشد اما بر خاصیت و معنی مباین بود و لیم بداند که اهل آسمان چون نگاه در

زمین

زمین کنند مساجد را چنان بینند که اهل زمین ستارها را در آسمان اما دیده
که بر آن مساجد را روشن بینند جز آن دیده باشد که عامه ناس راست و اگر اهل
زمین را آن دیده آسمانی باز دیده شود مساجد را همچنان روشن بینند که اهل
آسمان می بینند و لیم ابقاه الله باید که گاهی که از کارها باز پرداخت جست
بمسجد شتابد و بداند که اهل حق را با مسجد سر و کاری مخصوص باشد جز این سر
کار که عامه راست سر و کار عامه با مسجد همین است که برای نماز بمسجد روند اما
اهل الله برای مسجد به مسجد روند اگر جز برای نماز بمسجد نباید رفت پس بر
کعبه برای چه میروند برای همین که آنجا نماز بگذارند فی مسجد الا از بیت
ستید باید بود بکار و بیکار آن عبد سوات که جز بوقت کار و برای کار بخانه
ستید نباید بنده شایسته بر آستان دارد که او را همی روی نباید عبد سوء
برای کاری بخانه ستید آمد و عبد صدق برای کاری از خانه ستید بیرون رود

والسلام

مکتوب الاجتماع

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله مقدم الاخوان الامیر مجد الملة والدین
اسمعیل اما بعد شنیده ام که یکی از ملوک فرزندان را جمع کرد و هر یکی را یک تیر
میداد و می شکست بعد از آن همان عدد یکبار بهر یک داد نتوانست
شکست گفت مثل شما اگر پراکنده باشید یا مجموع مثل این تیرها است اگر پراکنده
باشید دشمن آهنگ یکی کند و او را بشکند و همچنین تا تمام را بشکند و اگر مجموع
باشید دشمن را آهنگ مجموع بیکبار باید کرد و از عهده شکستن آن بیرون
نیاید و در کتاب خدای تلویح بقریب این مثل هست آنجا که فرموده و لا تکونوا
کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا مثل سلاطین با دشمن ایشان که

ابلیس است لعنه الله همین است بعینه اگر سالکان مجموع و متفق باشند
مثل ایشان مثل ده تیر است که بر هم نهند یا صد رشته که در هم تابند کدام
دیو را قوة آن باشد که ایشان را بشکند یا یکباره و اگر متفرق باشند بجنب ابلیس از
با قلوب شکستن و کشتن هر یک بغایت آسان باشد و ادنی مریدی
از مریدان شیطان بر ایشان غالب تواند آمد و عارف در مثنوی حکایت
شریف و صوفی و عالم که بباغ عامی رفتند برای بیان مثل اینمعنی آورده تا
سالکان را عبرتی باشد و تذکره و بوسوسه عدو از یکدیگر جدائی نجویند
و امر واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا را فرو نگذارند شکر و سپاس خدای را
عز و جل که بر این اجتماع برادران ما منت نهاد و در روزگاری که یکطالب
راه حق بچراغ نمی توان یافت چراغ طلب در دل چندین کس برافروخت
تا برای سلوک راه حق و ابتغاء وجه کریم او و طلب تقرب باو ترک آباء
و اوطان بر خود آسان کردند و از خانهای آماده کشاده بخانهای ثلث یک
ثلث آن را ساز نهند نقل نمودند جزاهم الله عن انفسهم خیرا اکنون سزد که
که شروع در آن کردند بپایان رسانند و باید که بدانند که بعد از آنکه سالکان
اجتماع درست داد ابلیس لعنه الله نه بمثل آن جد که سابقا بمعادات ایشان
مشغول میشد مشغول میشود بلکه ده و یکصد آن جد پیش میگیرد و اگر
پیشتر بتصویت وسوسه که خود از باطن میکرد قانع بود بعد از آن استعانت
بر اهل موالاة خویش از انس میجوید چنانچه خدای عز و جل فرموده و ان
الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم تا او از اندرون و ایشان از بیرون
احاطه کنند بر سالک و هر راه و روی بر او ببندند و مضمون و استفزز من
استطعت منهم بصوتک و اجلب علیهم بخیلک و رجلک بظهور رسد

سزد که سالکان نیز زیاده از سابق قوة بخود کنند و پای بفشارند و مرکز
نگاه دارند و از جای نروند تا بمقتضی وعده فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا
مائتین بل بمقتضی ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بر جنود
هر چند بسیار باشند غالب آیند و بوعده و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا
لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون برسند و سزد که سالکان با هم نیز باز نهند بر کله
و شکایت و رنجش بل در میان خود بعفو و صفح و سماح عمل کنند و بر اتفاق
بر جهند عدو تدبیر دارند که هیچ قوم با هم نیز درآمیختند الا که دشمن بر ایشان غالب
شد اگر در میان سالکان ماده رنجشی باشد که شکوفی آن با موقف حسب
اندازند با بجیم یوم تبدل الارض غیر الارض که در تطهیر برای انجاز وعده و نزعنا
ما فی صدورهم من غل بالقاء معاذیر و معاتب بالثناء المشتاة من فوق
ماذون خواهند گشت جهة اتمام تهذیب تشفیه و ترجمان وقف بر این گفتار
مترنم خواهد شد که تعالوا نطوی ذا الحدیث الذی جری و لا سمع
الواشی بذاک و لا دری و لا تذکروا ذاک الذی کان بیننا علی انه ما کان ذنب
فیغفرا و قد طال شرح القال و القیل بیننا و ما طال ذاک الشرح الا لیقصرا
تعالوا بنا حتی نعود الی الرضی و حتی کان العهد لم یتغیرا ستذکر احسانا
تفقد منکم و تترک اکرامنا لدینا تاخرا متی یجمع الایام بینی و بینکم و یصفو
لنا من عیشنا ما تکدرا من الیوم تاریخ المودة بیننا عفا الله عن ذاک العتاب
الذی جری و کم لیلة بتنا و کم بات بیننا من الانس ما یبنی بطیب الکری کما
احلی فی النفوس من المنی والطف من مر النسیم اذا سری ایولتیم اگر بدانی
که اخوان الهیین صادقین را بعد از کشف غطا و رفع حجاب از دیدار
یکدیگر چه نعیم و ثواب روی خواهد نمود ایولتیم مؤمن را در روز ...

بشر تیره رخساری است که چون انوار آن بتابد ماه مخجل شود و آفتاب
رنگ از روی برود اذا الشمس کورت واذا النجوم انکدرت آن روز بار
ابو الیتیم ابن سحنا نوا با ورد دار و سپیدار که از جنس مبالغات است که شعرا کنند
در اشعار و تغزلات خویش هر مجازی و جزافی که شاعری در شعری گفته
حقیقتش آنجا است تا دانی و آنچه در حدیث آمده که خدای عز وجل کرسی را
در تحت عرش که مدح شاعران از آنجا میرسد اشارت بهمین معنی است
اقصی مبالغه که شاعری کرده اینست که در مدح پادشاهی گفته   نه کرسی
فلک نهد اندیشه زیر پای   تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد واین
حقیقت است در مدح ملوک جبرای ولیکن اینجا حقیقتی چند دانم که اگر بگویم
اندیشه تو تاب آن نیاورد برای امثال امر حدثوا الناس بما یعرفون قوما حدیثا
لا یبلغه عقولهم الا کان لبعضهم فتنة آن را باز گذار و بکوش تا خود بر آن
رسی چیز دیگر ماند اینجا روشنش   با تو روح القدس گوید نی منش

مکتوب سیماء والسلام علی ولیی و رحمة الله و برکاته الانسان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر فاضل الملة والدین عبید الله
ایده الله اما بعد معامله که در جهان با آدمی رود آشنا وار رود بعید از انتها و
سوا از محلی قریب اما آدمی آن را بیگانه وار تلقی کند و هیچ روی آشنائی و
نزدیکی در آن نبیند از این جهت چون محنتی بسوی خود روان بیند گوید
سیلی است که چشمه آن هرگز خشک نخواهد شد رخت در وادی نا امیدی نهد
و دم بدم انتظار برد که خانه او را از بیخ و بن بر کند و بدریا افنا برد الرأب
وقتها من غیر شوق   سرافشر المشوق المستهام قال الشاعر فی صفة جاه واکر

محنی

محنتی ببدی بر آورد گوید آب است بی جهت نا دیده بر هم زده سر آمده
هر آینه بجرس تمام خواهد که او عیب و اوان سرای از آن بپرسازد و گرمی
از آن بکرم خلق الانسان هلوعا اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخیر منوعا
دریغا چرا آدمی خود را چنین بیگانه کرد و بیگانه دانسته اگر او بیگانه
است پس آشنا کیست چون منادی از مکان قریب ندا میکند او چرا خود را
از زمره اولئک ینادون من مکان بعید ساخته چون یگانگی از وی
بیند از کجا بیگانگی افتاده دیده نمی گشاید که آیات واحدی
در این کثرت و عدد بنگرد تعاون سما و ارض را نمی بیند در این تباین
آن یکی مظلل این یکی مقل از آن سوی باران و از این سوی گیا
و جانور فرو زان اتفاق لیل و نهار را مشاهده نمی کند در این اختلاف آن
یکی مرتب معاش این یکی برای آسایش و انتعاش بر آغوش کشتی و دریا را
نمی پاید در این کشاکش آن یکی جاری این یکی مجری مصالح ریاح و سحاب را
ادراک نمی کند در این مجاهره آن یکی مرکب این یکی راکب والهکم اله واحد
لا اله الا هو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل و
النهار الآیة چون می بیند که همه جهان اعوان یکدیگر اند بر کار یکدیگر
حتی دشمنان با هم چه اگر دشمن در برابر نباید قوة و قهر هر شخص ظهور نکند
و بتمام کمال ممکن نرسد پس دشمن دوست است عجب جود و معادات معادات
در دیده اهل شهود همچون بر کشتی گیر با یاران دستیار پس چرا هوشمند بیدار
با وقت یگانگی کرد کار که فرمان فرمای هفت و چار است نیفشد و متنبه
نشود مر اگر اینها همه اهل یکدیگر خانه اند از یک جهت با هم در میان اند هر یک
فرمان در کار اند و اجرام یکدیگر را نخواسته اند و همه یکدیگر را انصار اند این است

نیز واقع در عالم امر و نهی شرع نبوی در نظام حکم مطابق فرا می آید
خلایق را بتصادق و توافق فرماید تا عالم انسانی مطابق عالم رحمانی
آمد و آدمی تخت بخت در مقام خلافت بزند و ارض شعور بشری را
بنور عدل تکلیفی روشن کرداند چنانچه سماء هستی عالمی بنور عدل
ذاتی روشن است و بالعدل قامت السموات والارض و چون شهرستان
وجود انسانی بتمامی معموری رسد خداوند جلیل فرمان دهد تا عرش
مجید را از آسمان جهان بر آسمان انسان آورند هر آینه جهان و آسمان
جهان ویران کرده و بیکبار هستی عالم زیر و زبر شود جهان که زبر بود
بالباء الموحدة زیر شود و انسان که زیر بود بالیاء المثناة زبر شود و نیز آخر
قیامت قائم شود و آنچه شود الله سبحانه ولیم داند و شناس این سخنان
و بر خود دار از انوار آن کردانا د و بالله التوفیق

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم **العرش**

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی مولانا شمس الملة و
الدین محمد ایده الله اما بعد چون هستی خود که شخناه پادشاهی آدمی
و چون در جنب ملکوت عالم بزرگ بر آن می نگرند از راج لهو و لعب دارد
بر اسرار و حکمتها مشتمل است و احکام آنرا قانون و میزان است که سر شهر
آن بدست اولو نهاده ارکان ملک است چه نسبت بعالم بزرگ تواریخ
با سعة اقطار و علو مدار و بزرکی قدر و بار که آنرا اسرار و حکمتها است و
و غیوب آنرا مفاتیح و خزاین آنرا مقالید نه و وزن آنرا قانون مقرر و
خفض و رفع آنرا میزان معتبر نه لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس
ولکن اکثر الناس لا یعلمون و اگر چه رؤسا نوع آن اسرار را دریافته اند و آن

عمله

حکمتها شناخته و بعبارتی نزدیک از آن تعبیر کرده اما از مستمعان
جز که او را دیده دانش همتو است و در کمال و خنقی فهم مقاصد ایشان چنانچه
هست نکرده باقیان از آن بخیالی در ساخته اند و فراخور حال خود تصوری
در دماغ خود جای داده کما قال العارف هر کسی از ظن خود شد یار من
وز درون من نجست اسرار من سر من از ناله من دور نیست لیک چشم
و گوش آنرا نور نیست والحق حیف و غبنی تمام باشد که آدمی بر این جهان
آید و بر وجود نشناخته و ندانسته که بکجا آمد و چرا آمد و بکجا خواهد رفت
و چرا خواهد رفت و آورنده و برنده او کیست و مبدء و معاد او چیست
در بقا آدمی که حالی نیستی جز و است نمودار هستی بزرگست که بدیدار آمده
صبحی است که دمیده باش تا آفتاب این صبح بدمد آنگاه هستی اینجهان بزرگ
در بر هستی او چون چراغی باشد در نهر آفتاب کما قال المرتضی تو در زعم آنک
جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر لاجرم زمین و حامل آن با این بزرگی
و شان ثبات و بر پای باشد در حاف ایشان در خبر آمده که اگر یکی از حور
بهشت دست فرو کذارد بر اینجهان روشنی آفتاب در بر آن ایشان پوشیده
کرده و اگر یکی از ایشان قطره آب دهان در دریاهای عالم افکند تمام
شیرین کرده و با این جمال و کمال مثل حور با انسا بنی آدم که منشا کرده
بر نشأه آخرت مثل آسمان جام باشد با روی آن ماظنک بالرجال عرش
خدای عز و جل امروز در جهان زیب و فر و نور و بها جهان از انتشار
انوار عرش است که مستمد است از نور وجه ذی العرش کما ورد فی الخبر اعوذ
بنور وجهک الذی اشرقت له الظلمات و صلح علیه امر الدنیا والآخرة اما
مستقر کینونت عرش انسان است عرش چند کاهی از آن در جهان نهاده که

صورت خانهٔ وجود انسان تمام نشده همچون محلی عاریتی که شخص سازد و در آن
نشیند تا خانه بسازد و چون خانه تمام شد نقل با آنجا کند و آن محل عاریتی
ویران سازد چون جهان با کثافت جوهر و قباحت منظر و برداشته پیکر بسبب
اشتمال بر انوار عرش چنین با زیب و فر شد انسان با لطافت جوهر و جمال
منظر و اعتدال پیکر که صفت یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار دارد چگونه
باشد چون آن انوار از او بتابد و مضمون مثل نوره کمشکوة فیها مصباح
المصباح فی زجاجة بفعل آید آن زجاجه دل مومن است که بحکم ما وسعنی ارضی
ولا سمائی ولکن وسعنی قلب عبدی المؤمن عرش خدای کامروز در آسمانست
است آنروز که وقت کمال ظهور آن مثل رسد و لله المثل الاعلی فی السموات
والارض در دل مومن باشد که قشر تن مومن برای اگر تن مومن در جنت باشد
و عرش خوف جنت باشد اما جای دل مومن خود جای تن او باشد لاجرم هرگاه
که تن مومن خواهد که پیش دل او رود و از آنجه او دارد بی نصیبی رسد از حصار
بهشت بر پریدن بایدش رفت بجوار کثیب که موطن رؤیت و سماع کلام رب
العالمین و این هر دو حظ دل است اولا و عطیه تن بالتبع چنانچه حسنات بهشت
حظ تن است اولا و حظ دل بالتبع دل مومن در آخرت هر که از خدای محجوب نشد
تن او است که بهر هفته یکبار باین تشریف رسد و بمقتضی والارض من کان الکرم
نصیب از حسنه دل نصیبو باید اگرچه مومنان بسیارند اما مومن المومنین
ملک کبرا باشد که آن صاحب وسیله و صاحب لوا است مستقر عرش دل او باشد
و دیگر در نهاد رخت لوا او باشند و از پیوندی که با او دارند بدان دولت
پیوسته باشند سر و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین آنروز تمام ظهور رسد
منشور آدم و من دونه تحت لوائی آنروز برخوانند فی حدیث النبی صلی الله علیه

فقال

خاص و عام در یکی باشد که او است آن کدام آن دل او و بدل که قطب عالم است
جان جان جان جان آدم است و معنی الحدیث آنروز کشف شد که ساکنان عالم اعلا
بر سجده آدم که مصداق قول قائل ملک در سجده آدم زمین بوس تو نیت کرد
که در حسن تو چیزی دید بیش از حد انسانی صدق در خاطر است فرمودند
در رغما ایشان از جسم عالم بعلم آدم آویختند که وعلم آدم الاسماء کلها و ما آدم
انبئهم باسمائهم و آنچه در آخر خواهد شد از انتقال عرش از جهان بالا بانسان بالشین
المهمله در اول بر سبیل براعة استهلال باز نمودند ملائکه که حقیقت بنی آدم ندیده
دیده بودند انوار عرش که در جسم عالم بالشین المهمله میدیدند در علم آدم
باز یافتند مشرف تر و بیا تر و لطیف تر زیرا که علم حجابی است ذی نور و جسم
حجابی است کثیف نور از نور را حجاب رقیق بهتر تمام تر نماید که از ورا حجاب
کثیف روی دل بقبله آدم آوردند و خدا را روی با آن قبله سجده کردند
هر آینه از نور جسم بالشین المهمله ترقی کردند بنور علم و از مقام فالمدبرات
امرا بمقام فالملقیات ذکرا رسیدند لاجرم محبت او در دل کرفتند بی برکة
ذریه او استغفار کردند و بر ایشان در حدود دادند که الذین یحملون العرش
و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا و هو الذی
یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و ابلیس سیمی و کثیف
و ضعیف البصر بود دست از جسم خود بر نداشت که قبله بدل کند و دیده از
مشاهده انوار عرش در شعور آدم فرو گرفت و مقصور داشت بر مشاهده
انوار جسم بالشین المهمله هر آینه که چشمش بالشین المعجمه کور ماند و آن چشم
و اسنث و چون انوار عرش در شعور آدم ندید در طینت او ماند که
ءاسجد لمن خلقت طینا روی بقبله کاه وجود آدم ننهاد و بر کوکی تحویل

این قبله برای امتحان استعدادات بود چنانچه در تحویل قبله کعبه گفت
وما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب
علی عقبیه وان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله لطائف و اسرار
ملائکه و کفر و کوری ابلیس ظاهر شد برای امتحان و بجای استغفار
و درد که شغل ملائکه است ابلیس اغوا و افساد پیش گرفت و کینه
و عداوت فرزندان آدم مکتسب کما قال تعالی ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه
عدوا و این امتحان تا روز قیامت قایم باشد و هر کس از فرزندان آدم
که او را علم اسما حاصل شود و بمقام خلافت برسد او امتحان ملائک صفتان
و ابلیس صفتان باشد در روزگار خود پس بهر دوری و قرنی قایم آن
تا قیامت آزمایش دایر است محبان علم روی براو آورند و قبله گاه
ارادت خود آشنا نزاو سازند کما قال العارف مسجود کان اندر زمین
اولیاست قبله گاه جمله است آنجا خدا است و محبان جسم دیده از وی
و براو فرو گیرند و از مشاهده انوار او محروم باشند و بوعید من عادی
ولیا یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة رسند چون کسی را بینند
که انوار جسم براو لامع است از ملوک و حکام و ارباب مناصب و اموال
هزار سجده پیش او کنند و بر سجده صورت وضع جبهه بخواهم خضوع و انقیاد
قلب میخواهم که روح و لباب سجده همان است و اگر دچار کسی شوند که
انوار علم از او لامع باشد او را بجز این قدری و وزنی ننهند چگونه
قدری و وزنی نهند و ایشان از ادراک آن کمال از غفر ممکن نیست برای آنکه
طالب آن نیستند و جنس آن نیستند جوهری جوهر شناسد علوی
مهره خر و علوم رسمی که بعضی از ایشان میجویند برای آن میجویند که آن را

وسیله

وسیله انوار جسم سازند از توسع جاه و مال و آلا ایشان خفاش صفتان را
کجا تاب ادراک انوار علم و قدر شناسی علم من حیث هو علم هست و چنانچه
ابلیس لعنه الله سجده آدم نکرد و بهمین قناعت نکرد که عداوت او در میان
بت ابلیسیان در هر روزگار منقاد اهل علم نشوند و بر کینه ایشان
کمر بندند و چون نظر بر انوار جسم مقصور دارند و آن را در خود بیش ببینند
که در ایشان خود را بهتر خیری مزاوارتر شناسند و در باب سجود طمع بر
عکس دارند و تشریعی که در ضمن سجود ساجد مر مسجود را بقبله سجود علیه است
لایق خود شناسند کسی بر سیادت افتخار آورد و یکی بعلم رسمی و دیگری بزرگی
منصب و دیگری ببسیاری مال ندانند که اینها همه انوار جسم است و از مقوله
خلقتنی من نار و خلقته من طین آن علم که میراث آدم است و آن نوری است
که تابش آن از وی را این حد و درسوم است دیگر است باشد ای اهل
جسم بالسنین المهلکة تا آنروز که عرش خدا از جسم عالم نقل شود بعلم آدم
و این زیب و فر که بر جسم عالم است از تاثیر فیض عرش رفع شود و دیگر عالم
مظلم و موحش و زشت و ناخوش چنانچه حالت اصل جسم است قید روح آن
بنماید و شما در آن ظلمات گرفتار شوید و همراه دنیای ملعون و انوار ابلیس
گردد آنکس که گردد یکسان نباشد حال شما با حال اهل علم و محبان ایشان
که عرش رحمن در سرای درون ایشان نزول فرماید و از صحبت ایشان
بنور رب خویش مشرق گردد و بر چهره دل ایشان که در ذات خود مشرق
و لطیف است باشراق آن انوار صفت نور علی نور بیابد و نور ایشان
پس نور آن اشراق چندان لطیف و درخشان گردد که از جان ارواح نیز
لطیف تر است چنانچه در صفت خورشید باشی که از وی را هفتاد حجاب نور بخوانند

ایشان پیدا باشد   چنان باشی نه چنین تا رنجی کر نماید باور نکنی که این معنی
قال الله تعالی انا لقادرون علی ان نبدل خیرا منهم وما نحن بمسبوقین علی
ان نبدل امثالکم وننشئکم فیما لا تعلمون پس باد اهل حسبم را بدان غایت
وخیم ومرده باد اهل علم را بر این غایت کریم اللهم اجعلنا من اهل العلم
ومحقق اهل العلم وقلوب وسایر اخواننا انک بالجود علی العالمین منان

مکتوب الکواکب   بسم الله الرحمن الرحیم   الطالع

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاعزین الاولیین الاکرمین
المولی مجد الدین سلام الله والشیخ کریم الدین محمد خان ابقاهما الله چون
ملاقات جسمانی مشروط است بر مکانی ومعنی ووضع واضافه ودیگر معانی
شروط هست الحقیتین آنرا بچیزی تنجد ومنت بر این همه معانی نتواند
شد آنچه ... ایشان ملاقا نیست باک از این علایق وعوایق که آنرا نام
نخص قدرت خدایست عز وجل ... اعلی و ... ومرحمی وجهی
چه منت از قدرت خدای عز وجل کشیدن میسر نیست اما از غیر آن نزدیک
خزاین خدای عز وجل چنین ملاقات هست چون خواهد متحابین
فی جلال الله را از آن چنانکه بر آن از تمتعات دنیوی وشهوات
ارضی بازکشاند وبر آن منزل رفیعه مغبوطه سایر بشر کرداند کما ورد فی
صحیح الخبر ان المتحابین لیری غرفهم فی الجنة کالکوکب الطالع الشرقی او الغربی
فیقال من هؤلاء فیقال المتحابون فی الله عز وجل نظر اگر خلایق بر این سبب
اسبابست چون اهل نور خبری از عالم قدرت دهند یا اهل حق خبری
از امور ملکوت شرح کنند باور ندارند ولکن اکثر الناس لا یعلمون ولا
یؤمنون ولا یوقنون وامثال اینکه در قرآن آید برای اینست که معانی قرآن

شرح

شرح عالم قدرت وکشف امور ملکوت است نظر اکثر این از آن قاصر باشد
وقلوب ایشان آنرا منکر بل ادارک علمهم فی الآخرة بل هم فی شک منها
بل هم منها عمون واگرچه امور ملکوتی نیز در پرده اسباب رود ومقرون
عوارض مذکوره افتد اما حاجت بر آنها آنجا منتهی باشد چنانچه اهل
اعتماد بر زمین کنند از آن که از امساک خود عاجز اند که اگر چنین بودی هر آینه اولی
زمین را از زیر پای خود نخوردندی آن زمین که حامل ایشان بود همچون کره
نانی آنرا خوردند ومبدل بزمینی شد که قوة ایشان حامل آنست چنانچه
قوة الی حمل عرش فرماید وبر عرش استوا نماید اهل الله را از تخلق باخلاق
خلق نصیبی بخشد تا اگر ظاهر زمین حامل ایشان باشد باطن ایشان
حامل زمین آید کما قال العارف   ظاهر این اجزاء فوادرها باطن
ماکشته فوادرها   باش تا روزی که آدمی باطن خود رسد وملکوت
خود مشاهده نماید وجام مکر چاند آنچه پیدا است پنهان شود وآنچه
پنهان است پیدا آید یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوا
لله الواحد القهار حساب آن روز حساب امروز باشد آن روز بدانکه
صنع چیست وپرده اسباب بر صنع کشیدن برای چیست وآنکه
این اسباب نه بنیاد است همه بی بنیاد است باش تا روح جمال خود را آشکارا
کند وسموات وارض را چون لقمه ابتلاع نماید آنگاه همه انسان باشد چنانچه
امروز انسان لقمه است در دهان جهان آن روز جهان لقمه باشد در
دهان انسان امروز زمین صراط انسان است وانما سمی الصراط صراطا
لانه یسترط السابلة ای یبتلعها آن روز آدمی صراط زمین باشد امروز در کلوی
زمین پوید آن روز زمین در کلوی آدمی رود ودر معده او هضم شود ودر طبع

دشمع از اندام او دیگر بار برهت آید و باز منعقد شود و در زیر پای
او در آید همچون اسب رام مرکبش و شود از بر نهاده و قدر جود شناخته
مضمون هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها وکلوا من
رزقه والیه النشور بکمال آنرو ظاهر شود و ثنای الحمد لله الذی صدقنا
وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء بواجبی آنرو بتقدیر در
تبدیل که زمین و آسمان از او را باید این باشد و در حین این تبدیل آدمی
در سرادق زمین باشد در سرادق الله باشد تا باز چون زمین از سر آفریده شود
بر انشاء جدید از آنجا نقل باز زمین کند و زمین همان زمین باشد که وعده
شده که بمؤمنان دهند فی قوله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان
الارض یرثها عبادی الصالحون اما مبدل شده بجنس ارض جنت چنانچه علی
در تفسیر کریمه یوم تبدل الارض غیر الارض فرموده یصیر الارض خبزة والسموات جنانا
چنانچه ازدواج دنیویه مبدل شوند بجنس حور و منضم کردند با ایشان در بهشت
سایر چیزهای مؤمن با مؤمن حشر شود مبدل گشته بجنس امور درخور با انتظام با
آن برای توفیر حظ کما قال العارف   ای اجل ای ترا غارت سازده
هر چه بودی زین حریفان باز ده   و عند ما ورد فی الخبر بحشر المیت فی ثیابه او
ان فاطمة تکون راکبة علی العضباء هذا ما لاح لنا بتتبع الاخبار وشواهد الاستبصار
والسلام   علی من اتبع   الهدی

مکتوب بیستم بسم الله الرحمن الرحیم **الرحمة**

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الدین جعفر فتح الله علیه
ابواب الجنان بمفاتیح العرفان **اما** پرسیده بودند که مقتضی حدیث ان رحمتی
سبقت غضبی آنست که رحمت بیش واقع باشد از غضب و افزونی عدد اهل نار

بر اهل

بر عدد اهل جنت که مستفاد است از حدیث من کم کم دلالت بر غیر این میکند
جمع بین الحدیثین چگونه است جواب در حل این شبهه چند مسلک مسلوک
داریم **مسلک اول** برای مبتدیان گوییم حدیث من کم کم دلالت بر آن میکند
که از اهل محشر داخلین در جنت کم باشد از داخلین در نار و از این اثر بر می آید
که داخلین در جنت علی الاطلاق کم باشند از داخلین در نار چه در حدیث
آمده که چون بهشتیان ببهشت در آیند بهشت بیش از خالی ماند حق تعالی خلقی
نو بیافریند و بهشت را از ایشان پر کند شاید که اهل جنت بعد از خلق
آن خلق بعدد افزون آیند از اهل نار و آنچه بعضی از اهل کشف گفته اند
که خلق آن خلق از نطفها باشد که از اصلاب پدران نزول کرده باشد و در ارحام
مادران قرار نگرفته باشد خداوند تعالی فرموده قیامت در خلقتی تمام ظاهر کرداند
و بهشت را از ایشان پر کرداند دلالت بر همین میکند برای آنکه از هزار نطفه
یکی با فرزند میشود یا نحو شود و این مسلک را نام زده مبتدیان برای آن کردیم
که سهل المفهوم است آسان آنرا در توان یافت نه آنکه قصوری یا ضعفی در آن
هست و فتح این مسلک که کرده بر تخیل که کسی حدیث المقال بمیان آورده باشد گوید
این قسمت در داخلین است نه در خالدین اما اگر این مسلک مسلوک ندارند
اقرب جادة آن است که اول مسلوک شد **مسلک دوم** برای متوسطان
گوییم اگر تمام آدمیان بعذاب جاوید گرفتار گردند تا یک کس از ایشان به
لقاء الله رسد و در جوار خدا ساکن شود کما قال العارف   صد هزاران
طفل سر ببریده شد   تا کلیم الله صاحب دیده شد   صد هزاران شخص
در تار شد   تا که عیسی محرم اسرار شد   صد هزاران جان و دل تاراج یافت
تا محمد یکشبی معراج یافت   قدر این احسان بر آن حضرات راجح است و

ایمعا مدبیش است از زیان آن واگر عقل بمیزان موازنه خیر آن بسنجد و شر
این محنت با هم بسنجد جانب خیر راجح آید پس هر آینه بیشی و بیشی مقتضی
رحمت باشد چه بیشی هم نزد عدد داشت و بسیاری نیز بسیار اند که کیفیت
معارض کمیت کردد چنانچه اگر کسی ده فلس از کسی بگیرد و یک اشرفی او را
دهد عطاء او افزون باشد از اخذ او اگرچه اخذ شده است و عطا شده یک
اگر کسی گوید همان مقدار که فوز بلقاء الله خیر است در خیر تر حرمان از آن
شر است در شر تر لیس اگر یک کس را آن خیر رساند و چند کس را این شر ترند
موازنه جانب شر افزون آید گوئیم اگر مراد تو به حرمان از لقاء الله عدم
حصول آنست این حالتی عدمی است که چنانچه اهل نار را واقع است جمادات
و معدومات را واقع است و آنرا ضرر و شر نتوان شمرد آن باز گشتن شی است
با حال اصلی خود و این نا کردن خیری است با او نه کردن بدی با او تا مقتضی
غضب باشد و الا حق را عز و جل در حق جمادات و معدومات غضبی ثابت
باشد و چنین نیست و اگر مراد تو شوق و توقانی است که ایشان را ثابت باشد
بر لقاء الله مجرد شوق بکمال المرتبت بلکه نوعی از لذت است و اگر مراد تو
استشعار نقص است که از حال خود میکنند و تخلفی که ایشان را از این خیر شده
و این حالات است که مقارن شوق میباشد و موکد است و حرمان پندارند که
مگر شوق موکد است آن منافی که ایشان بر ادراک آن متالم اند اعنی النقص
والتخلف المذکورین او را ثابت مخلوقی خواهد بود از مخلوقات چرا که خالق
باشد خلف لازم آید چه فرض کلام در محجوب عن لقاء الله است با آنکه
ما فوق خالق محال است که الم باشد برای آنکه او خیر مطلق است و ما فوق خیر
مطلق الم نتواند بود و هیچ مخلوقی نیست که قوت او در شر تر مساوی قوت خالق

باشد

باشد در خیرتر برای آنکه قوت واگرچه در شرتر باشد من حیث انها قوة ایلامیة قوة
مخلوقی است و محال است که مخلوق را قوت هم چند قوت خالق باشد در مطلق قوت
با قطع نظر از متعلق آن قوت و از این بیان واضح شد که لذة والم عجب مقتضیه جناب
احدیه اند که لذة در لذتیه بیش است از المولمه برای آنکه در امور یکی وصول
ما آن الم است نیست الا مخلوقی برای آنکه خالق خیر محض و جمال مطلق است
با دو الم نخواهد بود مانند که متعلق الم غیر خالق خواهد بود و هرچه غیر خالق
مخلوق است و چون درست شد که لذة و بهجة امری است که در قبول مقتضیه اوست
که متعلق او خالق باشد و الم امری است که در قبول مقتضیه او نیست که متعلق او غایت
جز مخلوقی چه ثابت شد که مخلوقی در هیچ قوتی بمعنی مساوی خالق نمی تواند
بود در قوتی از قوتی او ثابت شد که در عرض درجات لذت در خیر هست
که الم در مقابل او نیست پس در عین ابداع مقتضیه لذت و الم سبق گرفت غضب
ظاهر شد این فهم و باز آن درجات لذة که الم در مقابل ندارد طبقه هشتم
جنت که آنرا فردوس و جنت عدن گویند و بتشریف سکون رب موسوم
دارند مخلوق گشته قال رسول الله صلعم ینزل الله تعالى فی آخر ثلاث ساعات
بقین من اللیل فینظر فی الساعة الثالثة فی جنة عدن وهی مسکنه الذی
یسکن لا یکون معه فیها الا الانبیاء والشهداء والصدیقون وفیها ما لم یره احد
ولا خطر علی قلب بشر الحدیث و باقی طبقات سبعه باز از طبقات سبعه دوزخ
مخلوق شده و این مسئلت متوسط از بود که در زمانی که بنشا فهما از حال این شیء به
می رسیدند جواب مسئولات گشت مسئلت برای منتهیان هر آینه این مسئلت توقع
باید داشت تا منتهی پیدا شود که می نماید حال بجز هیچ خام پس سخن کوتاه باید
والسلام اگر کسی سؤال کند که مسئلت سوم که موقوف میداری معنی است

[illegible]

یا متوسط را ممکن است فهم آن لیکن صلاح نیست که با ایشان بگویند یا معنی هست که
در صغر قابلیت ایشان فهم آن نیست جواب آنکه آن معنی است که در صغر قابلیت
ایشان فهم آن نیست برای آنکه لفظی نیست که تفهیم آن را شاید ذات آن معنی معنی
که ادراک ایشان بر آن متعلق نمی‌تواند شد چنانچه اگر آن معنی را برهنه از الفاظ
بنفس خود در پیش چشم ایشان باز دارند البته ایشان آن را نتوانند دید که شعاع
بصیرت ایشان از آنکه بر آن افتد همچنان قاصر باشد که قصور شعاع بصر از آفتاب
بر طعوم و روایح و امور دیگر که ادراک آن نه شأن قوت باصره است اگر گویی معانی
متشابهات قرآن همانا از همین قبیل است مع ذالک بر عبارت متشابه آن را
ادا کرده تو آن معنی را هر نوع که باشد ادا کن که بعبارت متشابه نباشد گویم
متشابهات قرآن را اجلاء آن که کلام حق است دانی که اهل زیغ با آن چه
کرده اند تا خود به متشابه دیگری چه رسد اگر گویید چون شرح آن نمیکنی
ما را راه نمودی بطریقی کن و سلوکی ما را در آموز که ما را بر آنجا رساند که
چنان معانی توانیم ادراک کرد گوییم اهلا و مرحبا این یکی بلی خوش خوش
کم گوی و بی طمع باش و راستی در گفتار و درستی در کردار نگاه دار و خلق
بر شهرت بگریز و آشنائی خلق را کم کن و ذکر بسیار میکن و بچشم عبرت در
اشیا می نگر و صبور باش چون این ده خصلت پیش گیری و در آن استوار
شوی در فهم آن حقایق که افاضل بشر را شده اند بر دل تو امید هست که
بگشایند والله ولی التوفیق اگر کسی پرسد که از آن باشد که آن مسئله
منتهیانه را آن سخن را خواهی که بعضی از منتسبان بکشف میگویند که عذاب
اهل نار آخر الامر منقطع خواهد شد گوییم معاذ الله که آن خواهم آن سخن
باطل و اگر صاحب کشفی گفته یا کشفی است غلط یا در تأویل کشف خود خطا

کرده

کرده و اگر صاحب نظری گفته در نظر پیش خطائی افتاده و شبهه را مجرا نهاده
عذاب اهل نار جاوید باشد و هر چه که باشد ابدا ابدیا هکذا الی ابد الآباد
کما قال سبحانه ذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا و قال سبحانه فلا یخفف عنهم العذاب
و تو دانی که من آن مسئلت را وصف بازین کرده‌ام که معنی است که در صغر قابلیت
مبتدی و متوسط نیست فهم آن انقطاع عذاب معنی است که با هر کودکی شیر
خوار اگر گویی فهم تواند کرد چگونه آن مسئلت این باشد آن مسلکی است
ذوقی سری سر که بذوق ذکر معلوم شود آن با دیگری بعبارت نتوان
گفتن والختم بالصلوة علی محمد و آله دیگری پرسید بود که بعضی از اهل
که دارد است که نزد نوم با آن مشغول شوند مخصوص است بنوم لیل یا شامل
نوم و غیر نیز است جواب آنچه از تتبع احادیث ظاهر میشود آنست که ورد آن نزد
حق نوم لیل است برای آنکه در بسیاری از آن تقیید به لیل هست منها
ما روی عن عائشه ان رسول الله صلعم کان اذا اوی الی فراشه کل لیلة جمع کفیه
ثم نفث فیهما فقرء قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
الحدیث رواه البخاری و مسلم و منها ما رواه البراء قال قال رسول الله صلعم اذا
اویت الی فراشک فقل اللهم اسلمت نفسی الیک و وجهت نفسی الیک
الی آخره فان مت من لیلتک مت علی الفطرة و ان اصبحت اصبت خیرا
رواه البخاری و مسلم و منها ما رواه ابو زهیر الانماری ان رسول الله صلعم
کان یقول اذا اخذ مضجعه من اللیل باسم الله وضعت جنبی اللهم اغفر ذنبی
و اخسأ شیطانی و فک رهانی و اجعلنی فی الندی الاعلی رواه ابو داود
و در آنها که ذکر لیل بصریح نیست اگر آنست که ذکر فراش یا مضجع هست متبادر
از آن تا اشارتست بنوم لیل برای آنکه آنست که فراش و مضجع را بهر نوم لیل

که نوعی است معتقد بر عهدی متمادی ولایق بر تمهید وتاسیس است تو در تو
چیزی اتفاق است که کسی را که خواب غلبه کرده هر جا که دست داد ساعتی تکیه
کرده ووقت آن مشغول برکات اذکار بهتر است ودر طی اوقات بتذکار مدیح
ذکری خاص نتیجه احد هذا ما یلوح لنا والله اعلم بالصواب

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم اداء الدین

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین اما بعد آدمیان از یکدیگر
می بینم که میمیرند هر یک از ما چه آمده است وچه داند که عنقریب این قصه
او را بر سر ما آید این اندیشه را سخت مشغول میدارد وخواهم که جز آباد
کردن آنجهان کاری نکنم ونکنیم وسر رشته آبادان کردن آنجهان دوام
ذکر خدایست عز وجل هیچ می دانید شما را جماعت اخوان که هر دو کس دیگر
در روی هم کنید وساعتی در گوشه بنشینید واز خدای عز وجل آنجا
سخن گوئید واگر سر کرده باشید همین سبیل چرا افتاده شما را که احادیث دنیا
میکنید وکلمات شتی میگوئید آیا حلاوت ذکر بجان شما نمیرسد ومغز
شما از آن خبر دار نمی شود که ذکر خدای چه لذتیست که وجود آدمی عقل
ودل است طبع وهوی ظاهر وجود اوست هر لذتی که عقل ودل بر آن آرام
نگیرد ومسلم ندارد آن لذت کرامند نباشد وعقل ودل جز بذکر خدای
آرام نگیرد وجز آنرا مسلم ندارد الا بذکر الله تطمئن القلوب الذین آمنوا
وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن مآب دریغا که این طوبی سایه بر دل شما
افکند تا بدانید که آنچه شما بر آن می آسائید از امور جهان ظل لا ظلیل
باسر سخن آئیم وحدیث قرب موت از جمله آنچه مرا بجهت اندیشه قرب موت
تطرق آن هر آن مشغول خاطر میدارد امر دین است چه چنین یافتاده که

کردین

که دین از او باز ماند وخود در جیوه خود آنرا نگذارد وور ثه او نمی گذارند تا
او بر آخرت می افتد ووای بر کسی که حسنات او ... او چه محل این کردن است
بنا دیح مدیست قرض خواهان بدر رود وورثه ضعیف او چرا اینی بر آنکه ...
ما را وزاره دیگران بر باید داشت واکثر اخوان چنان میدانم که دوش ایشان
زیر بار دین است وبارها بخاطر افتاده که این بار ایشان از پیش نهم ادای
دین که هر کس هر حاصل که داشته باشد الا قلیلی بخواه دین سازد وخود بر آن
نوع گذارند وچنان کند که بعضی از صحابه وسلف که هیچ نداشتند می کرده
اند وایشان این میکرده اند که هیچ نمیکرده اند صبر میکرده اند وچنانچه خدای
عز وجل ایشان امید اشته می بوده اند وبرای صعوبت این مسلک نگفته
اکنون میگویم که اگر جماعت را این قوت وطاقت هست این طریقیست ادا
دین را اگر در خود می یابند تا صلاح اینطور روی ... وما جواب از ریاضت بی
که در آن امتحان قلوب وابدان باشد طریقی هست از این اصعب اگر چه
مقصود اقربست وآن آنست که املاک بفروشند ویا قرض دهند واین از
آنچه اصعب است که طریق اول متضمن ریاضت چند سال است چندانکه
قرض باز دهند بعد از آن چون املاک داشته باشند توانند که زینت
اعتدال کنند وایشان از انفقات وصدقات وتصرف در وجوه تر باشند
وطریق ثانی متضمن آنست فی ظاهر الحال که بقیه عمر مکتوب تماما آن ریاضت
باید کرد واینها هر آینه این اصعب باشد اگر چه بمطلوب که ادا الدین است
اقربست چون قوت سلوک مسلک اول در جماعت نمی بینم سلوک
مسلک آخر چگونه ایشان از توان فرمود حالیا هم مسلک اول اگر توانید در
خود بینید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم وصلی الله علی نبیه محمد

و آله اجمعین **مکتوب** والحمد لله **کشف القدر** رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر محب الملة والدین الشیخ
محمد ابقاه الله **اما** باید که آدمی را چیزی باشد که جواب ده همه چیز تواند بود
برای آنکه او را معلوم نیست که او را چه پیش خواهد آمد و در چه حادثه خواهد
افتاد تا اندیشه آن کند و تدبیر آن سازد هر چه او اندیشه آن می کند عجب
که چیزی دیگر او را پیش آید که قطعا در خیال نبود و چون چیزی که جواب ده
آن باشد ندارد دست پاچه و مضطر می شود خصوصا که آدمی صاحب [illegible]
مختلف است و او را اطوار آنجهان در پیش است چه داند که چون در عالم امواج
آنجهان افتد و ابواب برازخ بر روی او کشایند و بعد از آن در اهوال
جهان محشر افتد و بیشتر از اینها چون در کشاکش احوال موت او را چه حالها
روی خواهد نمود و چه چیزها پیش خواهد آمد اینها مگر احوال زندگانی
اینجهان نیز یکسان جاری نمی شود و بسیار هست که نقش حال [illegible] پیدا
که در خیال نبوده باشد از جزئیات و کلیات و شخص داند که آنچه جواب همه
چیز تواند بود و هیچ چیز را بر او سلطان ثابت نیست چیست آن را ببین [illegible]
که آن داروی همه دردی و شفاء همه عیبهاست و سپر همه بلاهاست و آن کنف
خدایست عز و جل بنده باید که غیر خداوند خود را نشناسد هر چه روی به
او نهد او جست در خدا گریزد کما قال الملک سبحانه ان لا تتخذوا من دونی وکیلا ذریة
من حملنا مع نوح که خداوند تم زبان همه چیز داند و جواب همه چیز کار
او تواند نهاد آنچه را بخدای باز گذارد و او در کر خدای عز و جل آویزد
پناه او گیرد و معارف مستبصر بینا دل را این حالست خواه شیر [illegible]

دارد

دمان روی بر او نهد و خواه مور چه ضعیف و بشر نحیف آهنگ او کند
که در هر دو یکسان التجا بر خدای عز و جل برد تا شر آن از او صرف کند و اگر
بظاهر چیزی کند و تدبیری اندیشد برای اتباع سنت و مراعات حکمت باشد
و الا تعلق دل او و اعتماد سر او جز بوکیل نعم نباشد و آنچه خدای عز و جل
در دل اولیاء خود نهاده از طمانینت بذکر او و اعتماد بنصر او و انشراح بفضل
او آن کل ولا در دل ایشان دمانیده که بسا نیز ملوک آنرا بخواب ندیده
و لیس فرق میان آنکس که او را بیان در دل باشد و آنکس که او را پیغام
در دل باشد و اگر یکذره از آن حال از ایشان بجام گیرند که در عوض آن
اسباب اعظم ملکی از ملوک ایشان دهند سر بدین فرو نیارند بلکه چه انعام
و احسان خدای عز و جل با ایشان کرده که ملک اعظم ملکی با ذره از آن برابری
نمیکند لاجرم انعمت علیهم ایشان باشند و خلایق در صلوات هدایت راه
ایشان طلبند بخدای که اگر ملوک از آن نور و سرور که در دل ایشان هست
واقف شوند ملک را در خاک افکنند و سوی آن شتابند پادشاهان
جهان از بید رنگ چون بزدند از شراب نفیدک ورنه ادهم از سر کرد آنچه
ملک را بهم زد نعب بد درنک و در کلام بعضی از ایشان هست که لو علم الملوک
ما نحن فیه لنازعونا بالسیوف و حال ابراهیم ادهم شاهد عدل ظاهر است بر این
انکه هر دو چشیده بود حلاوت بعضی و کسر هر دو با هم و ایثار ثانی بر اول
نموده الله سبحانه وتعالی و سائر اخوان تائبین را از مشارب ابرار بهره مند گرداناد
و از طریق اشرار دور داراد بحق و سعد کرمه و اختم بالصلوة علی محمد و آله

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم **حسن الظن**

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد

ایده الله به **امّا بعد** خدای عزّ وجلّ حسن ظن در دل مؤمن نهاده که اگر در
ذره از اسباب جمیع او را خورد کند و ذره ذره سازند یک ذره بدگمانی بر او
راه نیابد چنانچه منقولست که یکی از محبان خدای مجروح افتاده بود
و ناتوان و زنبوران بر او گرد آمده بودند و گوشت از اندام او
میکندند چنانچه از تاب آن بیهوش می شد و باز بهوش میآمد کسی او را
بآن حال دید سر او بر کنار گرفت چون با هوش آمد و سر خود در کنار
او دید گفت کیست که میان من و رب من درآمده بخدای که اگر پاره پاره
کند و اعضو عضو بنقرا ید مرا با او جز محبت در کار نباشد چه کند تلخ و
شیرین جهان چون شکر خاید او لطف من خدای عزّ وجلّ با آدمی کار بست
او را بیاری نیافریده او را ما ترشح آنکار میکرده اند و برای آن غایت
که آدمیرا برای آن آفریده اند چنین محنتها و غمها که آدمیرا در جهان میرسد
اندک چیزیست باش تا آنروز که مؤمن بدید است ملک عفو برسد و بال
دولت برکشاید و در هوای سعادت خود پرواز کند چون از وی بپرسند
که در دار دنیا که در قفس شکسته بال بودی چه محنتها کشیدی گوید که
محنت و کدام محنت باور بر آن نعمت آن محنت را وزنی نباید یا نعمتی
که در باطن آن محنتست و اهل محبت بالبلاء والمحنا تیند هم امروز آنرا می
بابند و بر آن ملک اند او را آنروز از آن دیده برکشایند که جمال آن توانند
دید لاجرم انکار کند که آن محنت بوده و کوید غیر نعمت بر من جاری نشده
جان فدای دل امید وار مؤمن باد که هر چه خدای او را پیش آورد آنرا جز بر
احسن معامله حمل نکند و محبت خدای با تن و جان او آمیخته باشد باشد
و آن حسن ظن اثر این محبت باشد برای آنکه محب بمحبوب نیکو گمان باشد

وازحسن

و از حسن ظن توکل متولد شود و هر بنده که بمقام توکل رسید رهید و کفته اند
همه مقامی پشت و روی دارد الا توکل که تمام روی است هیچ پشت ندارد یعنی
ولیکن محبت هر چیز فرو گذارد و در محبت خدای آویزد اعتماد بر اسباب تدبیر
بگذارد و اعتماد بر خداوند کرم کند و بداند که چون نور حسن خدای که بهیچ
حوادث دا بر نور دست نیست لا اله الا الله حصن خدایست بکیاشو مرنکیا که
بودی سبق المفردون   والسلام   علی من اتبع الهدی

مکتوب   بسم الله الرحمن الرحیم   **السّماء**

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّی فی الله تع الفقیه عماد الملة والدین عبد
العزیز اعزه الله تع بعزه **امّا بعد** مرجع آدمی با آنست که علاقه دل او
با آنست و هر چیز بجمیع سموات که قیوم است زائل است و اگر زوال او در
خارج ادراک نکنیم مانند اشیائی که پیش از هست شده و بعد از آن نیست
شود چون توان که قطع نظر از وی کنند همان حکم دارد نزد اهل نظر و هر چه
از هستی او بر شیئی رسد دون شیئی و در وقتی باشد دون وقتی و بر فرضی
باشد دون فرضی و در جائی باشد دون جائی اینها همه نزد اهل بصیرت
یکسانست در دلالت بر سقوط آن شیئی از درجه اعتبار اگر چه نزد عامه چون
اختلاف بر حسب وقت را که در وقتی باشد و در وقتی نباشد زوال ندانند
و نفر نامند امّا خواص مطلق این اختلاف را حکم زوال دهند در اقتضا
سقوط از درجه الثقات و اعتبار چنانکه ابراهیم را به افول کوکب و قمر و
شمس باعث شد بر تبری از آن با آنکه افول استبدال مکان بیش نیست
عرفا امّا نزد مستبصر هر چه اسم نابود بر او افتد بهر قید که باشد آن چیز داخل
نابود باشد پس آنچه کویند نیست در فلان وقت و آنچه کویند هست در فلان

جای دیگر آنچه گویند بر فلان تقدیر اینها همه نزد او اقسام نیست باشد که اگر او در حق
ذات خود نیست بنودی قبول هیچ از این نیستها نکردی برای آنکه آنچه در او
هیچ جهه نیست جز جهه هستی هر چه از باب هستی است و از جمله هستی او را
حاصل است پس هیچ از نیستی او را حاصل نباشد و محققان چنین دانسته‌اند
که هر اسم که او را تجرید کنند از جهات عدمیه که در معانی اسما ماخوذ می‌باشد
آن اسم جز بر خدای عز و جل نیفتد و نتواند افتاد و هر اسم که بر غیر خدای
عز و جل افتد البته برای اشتمال آن باشد بر جهتی عدمی که مصحح اطلاق آن
اسم بر او آن جهه باشد و اگر آن اسمائی که مشتمل است بر جهات عدمی حرفی
بر خدای عز و جل افتد آن بنا بر آن باشد که مدلول نفی او مشتمل باشد
بر جهتی عدمی و نفی نفی اثبات باشد چنانچه گویند لیس بجسم و لیس فی
مکان نفی آنچه است پس عاید بر اثباتی است و آنچه بعضی از صوفیه گفته‌اند
خدا را عز و جل بعدد موجودی نامی است کافتد بر سر هر ذره مستوریست ماهی
چون شناسی رسی بر نیل مرادات هر چه گوییم خفیه گوید همی هر چه گوییم
خفیه گوید جهات آن نام عبارتست از حاصل از تجرید اسم آن شیء از تمام
جهات عدمیه چون آن اسم از هر چه در مفهوم او ماخوذ است از جهتی عدمی
تجرید کنند اسمی حاصل شود که معنی آن جز در خدای عز و جل حاصل نباشد
اما بشر قادر بر این تجرید نیست برای آنکه هیچ اسم معقول بشر نیست الا اسما
مشتمل بر جهات عدمیه و بسیط صرف معقول بشر نیست مگر در ضمن بحیث لا اشاره
الیه و لا یقصد الیه بتسمیه مگر آنکه خدای عز و جل او را چنان معقول بخشد به
طریقی که خود داند و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء و در هر اسم معنی بسیطی
هست که اگر از جهات عدمیه که مضاف است بر او تجرید یابد در خور صلاحیت آنکه

[illegible]

بر آنچه حالی بر آن مطلق هست نماند چه از مرتبت که هر چه مقید بر آن اشد
مجرد بر آن تواند افتاد و آنچه گوییم در صفت بر سبیل تفهیم و مجاز باشد یعنی
از تجرید او حاصل شود اگر چه بالفعل همراه او نباشد و این قید عدمی
انقباض و نارسیدن نیست که در صورت ادراک شیء که حقیقت مخفی است
داخل شود نه تقییدی است که عبارتست از اجرا صفتی بر موصوف یا معنی اضافی
الیهی بر مضاف فی نفسه او را که نیست خاص نارسیده که از آن خاصی و نادر بیکی
او عبارت تجالد عدم کثیر پس کلمات تامات اسماء خدایست عز و جل و کلمات
ناقصات اسماء خلق و ناقص محتاج تمام باشد و تمام از ناقص مستغنی یا ایها
الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید و ربوبیت و خالقیت و امر و
نهی صفت و شان خدای باشد عز و جل در نهات خویش و او را در هیچ از
آنها حاجت بشیء نباشد از خلق لم یزل ربا و لا مربوب و لم یزل خالقا و لا
مخلوق چون از اشیاء خدای نکره او اشیا باشد و خدای او باشد و چون از خدای
بر اشیاء نگرند حجبات بی نیازی نگذارند که با وی چیزی پدیدار آید که ما ورد
فی الصحیح حجابه النور لو کشفه لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه
اما این نظر بشر را نتواند بود مگر اعجاز ازان قال عکرمه قلت یعنی لابن
عباس رضی الله عنه الیس الله یقول لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار قال
و یحک ذاک اذا تجلی بنوره الذی هو نوره و قد رای ربه مرتین انتهی و
جاء فی الصحیح و ما بین القوم و بین ان ینظروا الی ربهم الا رداء الکبریاء علی وجهه
فی جنة عدن غرض از این سخنان آنکه چون درست شد که مرجع آدمی با آنجا
است که علاقه دل او بر آنست و درست شد که جز خدای عز و جل زایل
و باطل هست آدمی باید که علاقه دل با خدای عز و جل محکم سازد تا بخدای

باز کرده و همیشه کامش بذوق هستی شیرین و چشمش بنور هستی روشن
باشد و اگر دل بچیزی دیگر بندد چون آن چیز راه نیستی پیش دارد او را
با خود به نیستان برد و قطع نظر از وفا نابینا و بی سرانجام باشد و اینجا الله
اگر چه او را همیشه واقع باشد اما در یوم تبلی که یوم السرائر است پوشیده
و پنهان و گم گشته و ناپیدا باشد و روز حق در عقب است و آن روزی
باشد که خدای عز و جل بیافریند و آنرا مرآت جبروت خویش سازد
در آن روز جحیم افروخته شود و ظلمات آمدن گیرد و خسر هنالك المبطلون
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلام علی ولیی فی الله والختم
بالصلوة علی محمد و آله الطاهرین   والحمد لله رب العالمین

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم **حجاب العمل**

من عبدالله قطب بن محیی الحی ولیّه فی الله الفقیر عماد الملة والدین عبدالعزیز
فتح الله علیه ابواب العرفان سؤالی پرسیده بودند که صوفیان امر میکنند بمردن
از خود و حال آنکه سعی درین باب منافی مردن از خود است جواب آنست
که مادام که شخصی از خود نمرده است البته بسعی و کاری مشغول است چه اشتغال
مذکور لازم نامردن از خود است و لازم از ملزوم منفک نتواند بود لیکن
سعی و عملی که نامردگان از خود کنند دو نوع سعی و عمل است یک نوع سعی
و عملی که مستعقب مردن از خود میشود یعنی سبب آن میشود که در ثانی
الحال شخص موصوف گردد بمردن از خود و هر آینه آن سعی و عمل مذکور
معتقد صوفیان حالت مذکوره است عاقه و این چنان ماند که با کسی گویند
خود را بکش کسی سؤال کند که اگر او مرده است چگونه بکشتن امر مینماید
و کشتن فعلی است اختیاری مشروط بحیوة و اگر زنده است چگونه خود را

بکشد

بکشد و این جمع بین النقیضین است جواب آن باشد که مراد آمر است بمباشرة
او فعلی را که مستعقب موت باشد فی ثانی الحال نه مباشرت او مر نفس اماته را
که آن فعل حقیقی موت که مقارن انفعال بر آنست بر حسب زمان چه اماته
بر این معنی فعل رب عز و جل و مقدور عبد نیست و همچنین در اماته معنوی
بر قیاس همچنین در اماته صوری باشد بعینه که نفس آن اماته فعل عبد نباشد
فعل رب باشد اما عبد را در حق آن فعلی ثابت باشد از جنس آن فعل که
قاتل نفس را ثابت در حق موت صوری و آن فعلی است که سالک مأمور است
بر آن اگر چه ممنوع است از مثل آن در موت صوری و اگر چه سالک بر این
سعی ایقاع او است در حجاب سعی و حجاب مذموم است مرشد باک ندارد
از افکندن او درین حجاب برای آنکه اگر مرشد او را درین حجاب نمی‌افکند
او خود را در دیگر حجب می‌افکند بالضروره برای بقاء هستی در او و چون گریزی
نیست از حجاب باری آن حجاب که مثمر باشد بر انتهاء حجب چه این حجاب آخر
و حجاب آخری مثمر است بر انکشاف چه بعد از آخر حجب نباشد الا کشف
و چه مراد و مثال این حجاب مثل شربت که گویند طعام را هضم کند در معده
و خود نامهضوم بماند تا حرارت معده آنرا هضم کند هم چنین مجاهده همه
حجب را دفع کند اما خود حجابی باشد که نور مشاهده و جذبه الهیه که موهوب
و عنایة الله است آنرا دفع کند اگر کسی سؤال کند که ازین تقریر چنین مستفاد میشود
که اهل مشاهده و اصحاب جذبه را سعی و مجاهده نباشد چگونه است حال اکمل
تا آدمی زنده است مکلف است بهر چه هر کس را آن مکلف‌اند قال الله تعالی
واعبد ربك حتی یاتیك الیقین ای الموت جواب آن باشد که آنچه
حجابست مجاهده و سعی مجرد است و این اهل بدایات را باشد ارباب نهایات را

مجاهده وسعی باشد اما بخدای نه بخود چه بمقام بی یسمع وبی یبصر وبی ینطق
وبی یبطش وبی یمشی رسیده باشد وبمضمون لا حول ولا قوة الا بالله
متحقق گشته ومردن از خود که صوفیه گویند عبارت ازین باشد که بخود
کاری نکنند بخدای در کار باشند نه آنکه عن اصله کاری نکنند واین
بجهت آنکه جهل است لا غیر چه فی نفس الامر چنین است که کس بخود کاری
نمیکند چنانچه لا حول ولا قوة الا بالله دلالت بر آن میکند اما بعضی
بر آنند که نه چنین است چون این پندار باطل از ایشان برخیزد وما هم
کما هو علیه بدانند این مردن از خود باشد وزنده شدن بخدای و
لهذا این را گذشتن از هستی وهمی گویند کما اقول ازین هستی وهمی در
گذشتم مبارک مرده را آزاد کردم واین حیوتیست که بعلم حاصل نمی
از جانب معلم خبر قال الله تعالی استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم تا
علم مراتب دارد تقلید مجرد مرتبه ایست وذوق مرتبه ایست وتخیل مرتبه ایست
وتحقق بعلم شدن مرتبه ایست آنچه صوفیه گفته اند ازین مرتبه خبر خواهند الا
هر مؤمنانرا ازین نصیبی باشد ومحروم محض از آن جز کفار نیستند کما
قال الله تعالی لینذر من کان حیا ویحق القول علی الکافرین که در مقابل
حی کافرین ذکر فرموده وهر طایفه را در میان خود اصطلاحات باشد
که با یکدیگر سخن با آن گویند واصطلاح امریست که بالطبع پیدا میشود
بی تکلف ولهذا هر طایفه از اهل صناعات علمیه را اصطلاحی باشد
نحوی را جدا وصرفی را جدا وفقیه را جدا ومحدث را جدا صوفیه نیز از اهل
صناعت علمی اند ناچار ایشانرا نیز اصطلاحی چند منعقد کرده نه شاید
از آن منع توان کرد ونه آنرا از ایشان بدعتی مذموم توان شمرد برای آنکه

نتوان

نتوان اصطلاح چیزیست که بی تکلف دست میدهد وتکلیف بمحافظه خود
از آن حرج است وما جعل علیکم فی الدین من حرج اگر حشویی در نحوی
آویزد که در حق زید ومات زید تو گویی زید فاعل فعل است مشرکی که
احیا واماته را از غیر خدای اعتقاد کرده با وی چه توان کرد چون گوییم
نحوی از فعل جز آن معنی قصد کند که تو فهم میکنی واز فاعل هم چنین اگر غایت
ترک کند ومرحمی را انصاف در آید گوید بر تقدیر آنکه چنین باشد چرا
این لفظ که موهم معنی فاسد است ومحتمل امری که کفر وشرکست استعمال میکنید
چون گوییم این ایهام واحتمال تو دیده نوا است که قطعا ما هیچ نحوی نکرده و
میان نحویان نبوده وکتب ایشان ندیده اما آنکه حال ایشان بر خلاف
اینست قطعا پیش ایشان این احتمال وتوهم نیست از ما باور ندارد چه بنا دارد
که تکلفی میکنیم واین حیله ایست وتاویلی که ساخته ایم جهه دفع اعتراض
او از خود با جاهل چه توان کرد المرء عدو ما جهل غرض از این همه خواسته که غرض
ازین سخن آنست که علما از جهت جهال در عنای تمام اند وچون عالی سالکی
سخنی گوید بمشافهه یا در نامه امن نتوان بود که بیگانه از دانش او بر آن
اطلاع یابد وهر چند آن گوینده در ایضاح وتبیین کوشش نموده باشد اگر
ناگاه یک کلمه از آن از دستش در شده باشد وبشرح وکشف بالغ آنرا ایضاح
ننموده باشد او در آن آویزد وآنرا مایه بحث وجدل سازد ونکند که متشابه
سخن او را با محکم آن رجوع کند چه همان کس که این گفته آن گفته سابقا اما
بو تیم نوشته شد مشتمل بر بیان این سخن که صوفیه گفته اند که خدا را عز وجل
بعد در هر موجودی نامی است شرح آن نامه چنین بود که در ابتدا که قلم بر
کاغذ نهاده مقصود نه باز نمودن این بود چون شروع در سخن شد بر آن کشید

وتمامت آن بیان مختصر بر سبیل ارتجال بقلم آمد بعد از انکه بارها خواهند یافت
که بعضی از آن معانی خالی از غموض نیست و شاید اشکالی چند بعضی را
در ان افتد مثل انکه گویند صفات خدای عز و جل بیش از هفت نیست
اثبات اسماء الله توقیفی است و عقلا اند که انحصار اصول صفات در هفت
دلالت نمیکند بر انکه اسمائی که ماخوذ باشد در ان اضافات و وجوه بیش از هفت
نباشد با وجود آنکه صفت هفت است خود و نیز نام خود بلا اشکال ثابت است
و هم بتوقیف معلوم است که خدای عز و جل غیر آن نامها هست که کسی را
بران اطلاع نیست چه در حدیث ثابت شده که بالاسم الذی استأثرت
به عندک فی علم الغیب لا یعلم غیرک او کما قال و مثل انکه گویند چگونه
توان که از اسماء مخلوقات بتجرید از جهات عدمیه اسمی الهی بیرون آید
ندانند که این نه معنی دارد که اسم الهی جز اسمی است از اسماء بلکه این جنانست
تقریبا و تفهیما اگر گویند عالم بعلم ظنی این اسم بر این وجه بر خلق افتد
چه خلق صاحب علم ظنی توانند بود و چون تجرید کنند از این قید گویند
عالم لا بعلم ظنی انهنگام صلاحیت آن داشته باشد که بر خالق عز و جل
افتد چه در حق خالق سبحانه صحیح است که عالم است نه بعلم ظنی القصه چون
مظنه شبهات و اشکالات بود خواستم که آن نامه نفرستم اتفاقا شخصی آمد
و گفت دوش در خواب میدیدم که تو بیات مختصر و رسالهٔ تالیف کرده مشتمل
بیان معانی تمام اسماء و من آنرا مطالعه میکردم و ذوقی تمام از ان بمن
میرسید و سخنان بس بلند عالی بود آن نامه را بوی دادم و مطالعه نمود
و بمقتضی خواب خود رسید چون چنین مبشره در بارهٔ آن اتفاق افتاد
و از غیب با من تکریمه و تلقیب ملتفت الیه شد نخواستم که آنرا ضایع کذارم

ارسال

ارسال کردم این بود حال آن نامه اما این نامه بر انم که غایت جهد مبذول
داشته در کشف و ایضاح امید که مستمعان از اطلاع بر تمام مقصود از آن
کرامت کرده و بجز آنکه بر این عبارت که سهو و عمل حجابت حجت گیرند
چون تفسیر آن بشرح و حرمان با آن مذکور شده و گفته شده که مراد سعی
علی است مقرون عجب و جهل و اعتقاد استقلال بان والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم والختم بالصلوة علی محمد و آله و بعد
منظور الیه در این قیود و احترازات نه مکتوب الیه است که فهم او را به
قصوری متهم میدارم یا یکی از اخوان او لیکن چون نامه خبری عام است
و بهر کس میرسد و دانم که در عموم ناس مبتلی بقصور فهم یا تحجر کری یا عناد
فراوان باشد این مبالغه در ایضاح و افصاح برای ایشان است اگر چه هر چند
جهد کنند ازیشان نیسلامند نتوان جمید اصح و افصح از کلام رب العالمین
نیست بجز ان آنرا دهها کرده اند تا علما در دفع مطاعن ایشان رسالها نوشته
اند چون آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد عبدالله
ابن الزبعری گفت ازین لازم میآید که ملائکه و عزیر و عیسی در نار باشند
و چون ذکر شجره زقوم نازل شد گفتند درخت در آتش چگونه باشد و چون
ذکر عدد زبانیه نازل شد استهزا کردند و گفتند ما با نوزده کس بر نیائیم
بعضی از زنادقه گفتند و لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم و لو اسمعهم لتولوا
و هم معرضون نتیجه این میدهد که لو علم الله فیهم خیرا لتولوا و هم معرضون و بعضی
گفتند انجیر و زیتون چه باشد که بر آن سوگند خورند با آنکه مراد از آن
بر اصح اقوال کوههاست که این نامها دارد و آن مهبط وحی است بر عیسی
و لهذا و طور سینین و هذا البلد الامین با آن مذکور شده که مهبط وحی است

برموسی محمد به آری داهی نیست برهانی از شر زبان جاهلان چون ثعبان
چون داس زبان برکشیدند و تر و خشک یکسان در وندان نور الفضل
میفشانم اجمعین و بعد الصلوة علی محمد و آله الطاهرین والحمد لله رب
العالمین

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم سلطان المحمد

من الفقیر عبد الله قطب ابن محیی الی السلطان الاعظم مولی النعم القوم
الشجاع ذی الامر المطاع الذی اورثه الله الملک کابرا عن کابر و جعل محل
سریره مأمنا للوارد والصادر و اختص رعیته بالصدق والایثار و حسن
العبادة والله یا نثر والمرئی حارس الملک بجس الذی برعاتیه بقوة الیمین و شدة
التمکین و بر ذاته التفکر نظام الملة والسلطنة والشوکة والجلالة والدین علاء
الملک افاض الله علی قلبه الانوار و علق بیضاء دولته همم اولی الابصار اما بعد
انشاء نشأة انسان که بدیع فطرت و صنیع قدرت رحمن است برای آن شده
که عامر دار القرار و فرمان فرمای محله ابرار باشد و او را بدینجهان اورده برای
اکتساب سلطنة مملکت و عدالت و حسن تدبیر و ایالت فرستاده اند کما ورد
فی الصحیح کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته مانند آنکه کسی خواهد که شناور
مجر کرد نخست او را در سر کار افکند تا آنجا شناوری آموزد یا خواهند که صنعتی
در تربیا موزد او را بمهره دهند تا دستش در صنعت آن چست شود یا خواهند
که خطاط کرد لوحی در کنار او نهند تا بر آن مشق کند پس هر آدمی که در این
که عالم این سرای فانی و والی این هیکل جسمانی است هیأة عادله و ملکات
فاضله را اکتساب کند و در خود جای دهد چون برای باقی و عالم اصلی رود
بولایت آن ولایت او را نامزد کنند و مقالید شهرستان جنان در قبضه اقتدار

او نهند

او نهند که اهل انجمن ملوک و پادشاهی حقیقی آن باشد پادشاهی اینجهان خواه
پادشاهی عام که ولایة بدن ارضی است و خواه پادشاهی خاص که ولایت
مدن ارضی است انموذج و آزمایش است قال الله تعالی و هو الذی خلق السموات
والارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا عالم
اول جهان امتحان عالم آخر جزای این و آن پیش از هر برزه تر همت جهانداری
سلطنت شعار مقصور و داشتن نظر است بر تکمیل نفس انسانی و اکتساب
عدل حقیقی که کامران سلطنت بتبع خود واقع است و الحمد لله که درکون
بهیات عادله و تجنب ملکات فاضله شیمه کریمه آن خانواده مبارکت
و مخلص خیر خواه هر سخن که در ینباب داند و هر بدینه نصح و تذکره کرده
اینمعنی افشا نداد مستمع مصادم اصحب ما قبولی و ارضوا رضی استعدادی
کرد و چون احسن هدیتی و اکرم تحقیق بینات حکمت و آیات تذکره است
مقصدین نامه را این شیوه سخن کرده بعده معروض میدارد که سکس مزرعه
بر در دل که وقفه آنحضرت محمد را اجمال حارث و زراعت آورده اند وقف
مزار حضرت قطب الاولیاء شیخ فخر الدین ابو بکر قصر کنادیت اگر و اوقاف را امر
فرمایند تا با تصرف متولی بقعه دهند موجب اجر جزیل و ذکر جمیل است
و حکم وقفی دارد که آنحضرة ابتدا انشا میفرمایند و چون درویشان و فقرای آن دیار
از آن محظوظ شوند بر فاهیت خاطر بدعا گوئی و ثنا خوانی مشغول گردند
ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا والسلام علی الحضرة المبارکة السلطانیة
و رحمة الله و برکاته

مکتوب بسفیر الغیاث

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الجناب الصاحبی الاعظمی الاکرمی الاخوی النظامی

العلوی ادام الله تعالی اعانته و زاد فی اعلی مراتبه و زمانه اما بعد فقد انتشر خبر آنکه
بقصد خدمت جوینده که ملک از شهرستان عدم سفر کرده اند که خود را بآن
آستانه کرم رسانند ملک قبر دل اهل دل برافراشت که ما وسعنی ارضی و لا
سمائی و لکن وسعنی قلب عبدی المؤمن و پیشگاه تن و بارگاه دنیا از پیشی آن
فرو کوفت و آن خوبان دار الملک هستی را در آن پیشگاه ساعتی آرام داد
بعد از آن سفر نفحات را که انفاس اهل دلست روان کرده که ان لربکم
فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها تا یکیک از ایشان از بار جهد تا بر آن
خدمت شتابند و عز و کبریاء ملک را دریابند   فتح آمد و شمار دیده
رفت هر که را میخواست جان بخشید و رفت   پیشگاه ملک را بانواع زینت
آراسته باشد که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا
چندی از ایشان کوه ملک مشرب بوده بتماشای آن مشغول شدند
و در استغراق تامل آن اشکال چندان دور در رفتند که آن ندا را نشنیدند
اولئک ینادون من مکان بعید تا هنگام بار بگذشت و ملک مجلس جمع
و [illegible] بارگاه فرو پیچید یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب و صرعت بجوار
زند که عوض شکر ده ید یوم بار حسرت لا یخفی علی الله منهم هر کس که بر بساط
بوسی ملک رسیده بود و تشریف تراهم از او یافته در رهین بداشت و هر کس که
تماشای زینت بارگاه او را مشغول داشته بود و آستان ملک بیافته بود
و سیمای او بر او پیدا شده بیگانه را هم زشت خوی کنده بود بر آن زشتی و کوری
کاز شهرستان نیستی با خود آورده بود که هر که اینجا آشنای او نشد باز
ماند تا ابد بیگانه   چنان کسان را مبادا باز طرد برانند و بتاوان آن گستاخی
که در پیشگاه کرده بودند جز زینت ملک بچشم بیگانه ندیده شکنجه و زندان

فرمود

فرمود کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین حال چنین است که نموده
شد هر کس در کار خویش باید مستبصر باشد و تا هنگام بار باقیست خود را به
آشنای آشنایان ملک سازد الله سبحانه عالیجناب مکتوب الیه را توفیق ابتغای کرامت
کناد و از جمله اسباب اکتساب آشنای آشنایان ملک تفقد و مراعات باز ماندگان
ایشانست مشایخ قدس سره کتاب نتایج الابرار اند در تفسیر کریمه و کان ابوهما صالحا
گفته اند آن پدر هفتمین ایشان بوده که برای حرمت او ایشان را محافظت و رعایت
کرده اند چون آن عالیجناب هفده رعایت و امداد ایشان فرمایند
موجب تقرب بر ارواح اولیاء الله و تقرب بر ایشان موجب تقرب بر الله سبحانه
و تعالی مجدد در باره معافی رقبات ایشان نشان پادشاه آمده انقیاد آن از آن
عالیجناب متوقع است و اکثر در هر باب که ایشان را مهمی افتد و بعرض رسانند
مدد ممکن دریغ ندارند   تو خود دریغ نداری هر آنچه بتوانی   و الله فی عون
العبد ما دام العبد فی عون اخیه   و السلام

مکتوب بتسلی المصیبة   بسم الله الرحمن الرحیم   و حسن الخاتمة

من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر
و ما بدلوا تبدیلا من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین التابعین
اما بعد فاعظم الله اجرکم فی موت السلف الصالح الوکیل الوفی البار التقی
بوده مع الذین انعم علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و
حسن اولئک رفیقا حسن خاتمه چگونه بیان شد او ولی الابصار تر خدای عز و
جل عمر او مکتوب بوده که ابتدا کرده در آن تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان نیست
اکنون در آخر عمر این توبه و این ثبات بر توبه که او را بتوفیق خدای عز و جل روزی
شد دست ندهد بودی حال او چگونه بودی و اکنون که دست داد حال او چگونه است

فاعتبروا یا اولی الابصار تعلق قلب این بندهٔ ضعیف در بارهٔ هر یک از برا
دران الهی نیست جز بر انکه تا زمان رسیدن اجل مکتوب بر پیمانی که
با خدای کرده اند ثابت باشند و بر آن پیمان از جهان بروند در حق هر یک
از اخوان الهیین که بمعنی بحصول رسیده بکیر هیچ تحفه باید و هیچ نگرانی
نیست اگر اندوه ما برا موافق ما برای ایشان هست چون ایشان ثابت
بر سلوک صراط مستقیم رفته باشند فیما علمنا برای ایشان چرا اندوه
خوریم بلکه چرا غبطه بر احوال ایشان نبریم که عهد خدای بعزیز کرده
بخدای تا رسیدند و چه دانیم که آنکس که مانده بر آن عهد بماند یا نماند چه
دنیا دار تغیر و محل تلون هست و یکسان نیست حال کسی که حال او معلوم
شد با حال کسی که حال او معلوم نیست و هنوز در محل تردد و احتمال است
واگر اندوه ما برها است که انس و معونت او از ما منقطع شده ان فی الله عزاء من
کل مصیبة وخلفا من کل فایت ودرکا من کل تالف خدای عز و جل خلف
او است و خلف ما هست برادران انس که او را از دیدار ما بود اکنون ان شاء الله
بخدای عز و جل دارد که مونس دل مومنان و مزیل وحشت جان ایشان است
آنکس که طول عمر مومن برای او در کار بود اکنون بر او رسید و بجال آنکه جزای
کردارها خود از او بیابد و آن انس که ما را از او حاصل بود اگر از دیده
غایب شد در دل نشست و حجاب تن از میان برخواست جان او بجان ما
پیوسته و غایب نیست اکنون زیاده از سابق میکوشیم و نسبت خود با رفیقان
گذشته کرده مقعد صدق الله موکد میسازیم تا چون از این سرای بآن
سرای روند بر ایشان ملحق شویم هم لنا سلف و نحن بالاثر وانا ان شاء الله
بهم لاحقون کو ای آن وقت که او بر آن کار میکرد در جهان بما بخشید اکنون

بجوز

بفوت خود وقوت او هر چه در کار بود جماعت اخوان صبر کنید و جزع ننمایید
بر جهت خدای امیدوار باشید و خدای را بجوی مولی دانید و فرمان او را گردن
نهید الحکم لله العلی الکبیر انا لله وانا الیه راجعون سبحان ربک رب العزة عما
یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم مائدهٔ الرحمن

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد اما بعد خنک آنکس که چنان برافروزد که اگر تمام آبهای جهان بر سر
او باشند آتش او نمیرد بل افروخته تر گردد و چنین کس هرگز نمیرد و از جمله
که سلف صالح ما امیر عماد الدین جعفر از چنین کسان بود چه از آن روز که
قدم در سلوک راه خدای نهاد تا آن روز که قدم از جهان بر آنجهان نهاد گو
بر وی افروخته تر بود و علامت آن آنکه هیچ تاثیر در وی ننمود اگرچه بنی آدم بسیار
اما از موت در آن کوئی شخص نیکو خبر دار نیستو موت نزدیکان را چنانچه حقیقت
موت در می یابد بهتر از آن مرگ را در نیافتی مگر آنزمان باشد که شخص خود
بمیرد دوست شخص که مردگان که شخص مزه مرگ چشید و تلخی آن بکام او رسید
پس کو نیا مرده و بنا باید که شخص که یکبار مرده باشد غفلت و فساد وی از میان
کسی باشد که هرگز نمرده پس جماعت اخوان باید که حال ایشان بعد از موت
این صدیق که بی تکلف او را با هر یک از اخوان نسبتی بر نفس او میتوان شمرد
و بر اینمعنی منزله او از آن بود که وکیل کل باشد مساوی حال ایشان قبل از
موت او بنا شد هر کس در کار سازی آخرت بمثابه کسی باشد که یکبار مرده
باز زنده شده دنیا بر دل او سرد و چهره شهوات بر دیدهٔ او زرد باشد و تسخیر
شیطان در بزدن زنده دل و راه تو بر دهان جماعت اخوان این مرتبتی است

همه نهاده و مصرعی است برای جمله آماده آماده آنچه برای شما آماده است شوق
تا چون دست دهد از دست نشوید و جاءت سکرة الموت بالحق ذلک
ما کنت منه تحید چون میدانید که مرگ حق است و از وقوع او گزیر و گریزی
نیست چاره چیست جز چاره آن کردن چاره آن کنید و آسوده بنشینید
که چون آماده آن شده باشید هر گاه که بشما رسد باک ندارید مؤمن
مرگ را مکروه ندارد بلکه محبوب دارد چون متضمن وصول بمحبوب است
الموت تحفة المؤمن ترس آن از مرگ برای آنست که آماده آن نشده همچون
کسی که او را مهمان عزیز آید و آمدن مهمان را بجان خواهان باشد و از
آن کراهتی ندارد اما اگر اسباب ضیافت او آماده نکرده باشد خواهد که
در آمدن او تأخیر افتد تا تهیه تمام شود هر چند زودتر تهیه می باید کرد که تا
هر چند زودتر می آید بهتر است و خلاف دیر آمدن اوست صدیقی در آخر
وصیت با عمر گفت فان حفظت وصیتی فلا یکونن غائب احب الیک
من الموت وان اضعت وصیتی فلا یکونن غائب ابغض الیک من الموت
ولست بمعجز الله عز و جل در تفسیر اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم
النذیر گفته اند نذیر مرگ همسایه است همسایه مرد و چه همسایه ای هشیار
نه وقفت که پند گیرید آنچه بر همسایه افتاد همسایه بر شما افکند نه وقت
است که غم و شادی جهان بر خود حرام کنید و اندیشه این و آن باقی
کنید اندیشه در کار جهان باقی کنید شماتت دشمنان و شادکامی دوستان شاعر
یکسان گیرید آری   من چنان با دو خود در ساخته ام که هر آن وقت
دست افشانده ام همت خود را مقصور بر آماده کردن زاد معاد سازید
نگوئید و نشنوید و نپوشید مگر آن مقدار که از آن گزیری نیست باقی اوقات

صرف

صرف ذکر خدای عز و جل کنید و تأمل در آنچه آماده کرده برای ابرار از نعیم
مقیم و برای فجار از عذاب الیم دریغا چون میدانید که خدای عز و جل چه نعمتها
و کرامتها برای مؤمنان آماده کرده و میقات رسیدن مؤمنان بآن بسیار
دور نیست همین که بر پل مرگ گذر کرد آنجاست چه خود را گرویده نعمت
جهان میسازید و اشتهای خود را بخل و نقل جهان ضایع میکنید این مزه
جز بر خوان رحمن مگشائید تا مهمان پروری کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم
فی الایام الخالیه باشید دریغا چون میدانید که چه عذاب و محنت برای
مجرمان معتد شده و چه سلاسل و اغلال در یکدیگر کشیده و چه کاسهای حمیم
زقوم و غساق کرده اند و مقرر آن اند بر آن چه کاسه خواهند کرد چرا اندیشه
خود را مصروف اسباب حذر از مخاطره این ادنی ساختن اید تن خود را
با مکاره این جهان گذارید و اندیشه نجات از مخاطره آن کنید و تقدیر آن زیبا
که کسی در معرض که بیان ما بر باشد او را اندیشه که بدین نحو بنا باید کردن
پیغمبران تبلیغ رسالت کردند و حق شفقت بجای آوردند کو کی مرد ماش
سخن ایشان باور نکردند و چون حال ایشان جز مقتضی باور کردن سخن
ایشان نیست چه عذر باشد آنکس را که باور نکرد و اگر میگوید باور دارم که
تصدیق دارم بچنان نعمت و چنین محنت از آن فارغ چنین از این چنین بی باک
چگونه است نه آن امید چندان او را قوی دل میدارد که بفوت حسنات
بی مبالات باشد نه این بیم او را چندان مشغول خاطر می سازد که احسانی مکاره
ارض زیاده نکند نه آن مؤمنی است که آتش در خانه اش افتاد
و کفت الهنوف النار الکبری مؤمنی را چنین معامله در خور است یکی از اصحاب
این آیه خواند که ان عذاب ربک لواقع از بیم نفسش تنگ شد و بیست روز خسته

ماند بر فراش و او را عیادة میکردند و میرفتند که از آتشی که وی را بهفتاد آب
شسته اند و این آتش است چنین میترسند و زیاده ازین ربنا آتنا فی
الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار الله سبحانه و ایّهم و سایر اخوان
تا بیبین را دل بیدار و دیدهٔ اشکبار و کرامت ابرار و خاتمهٔ اخیار کرامت کناد
انه ولی ذالک والختم بالصلوة علی محمد و آله

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم صفوة الرجاء

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّی فی الله الامیر شمس الملة والدین ابی سعید
اعظم الله اجره و فخره واطال فی طاعته عمره اما بعد این یار مهربان که بپای
برهنه بر پی قدم رسول خدای صلعم بسته پیمان نشکست در پای یار رود عهد
بپایان برد و در پای برد الله سبحانه و را هم نشین آنکس که محب او و دل
نشین او و متابعت بر متابعت طریق او و طریق و آئین او بود کرد اما اگر
چه بفراق او محزون و گریانیم اما چون ما هم در پی او میرانیم و اینجا نمی مانیم
چرا فزع مانیم قافله ایست از ره مرا بر میکند بی سر و دم اول آن موقوف
بر آخر و آخر آن بسوی اول سایر هر کسی را نوبتی است و هر نوبت را
میقاتی فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون آماده رحیل
میباید شد تا چون هنگام رسد دست و پا چه نشویم و دانید که هیچ چیز از
این دست و پا چگی خلاص نتوان شد بیکچیز و بس و آن یکچیز خدای است
عز و جل چون صرصر مرگ بوزد هیچ چیز پیش آن نگیرد نه علم نه عمل نه فضل
نه هنر نه مال نه زر نه ملک نه بشر الا الحی لا یموت هر کس که بحی لا یموت دست
زده از جای نبرد و از راه نیفتد و من یعتصم بالله فقد هدی الی
صراط مستقیم ای حبیب من خود را بلطف خدای افکن بی دست آویز

ع

علم و عمل و فضل و هنر نزد خدای لطف خدای شفیع سازید ما لکم من دونه
من ولی ولا شفیع افلا تتذکرون طاعت برای نیکو بندگی کن ذخیرهٔ خود را
فضل و رحمت خدای دان قل بفضل الله و برحمته فبذالک فلیفرحوا هو خیر مما
یجمعون در چنین مرتبت غنا استغنا بری برزند که همه طاعات مطیعان
بباد بی نیازی بر دهد گناه کار اگر چه در آن دم بخدای امید وار باشد رستگار
گردد و نیکوکردار اگر چه در آن دم بنیکوئی خود دل بسته باشد گرفتار ماند لا یموتن
احدکم الا و هو یحسن الظن بالله اینست شکر و سپاس خداوند منعم اکرم چون
موت مطیع و عاصی را یکسان صلا و رجا در داد و در ایام حیوة بقانون حکمت
میزان خوف نهاد آدمی کامل آنست که صاحب قوتین و ناظر بنظرتین باشد در
ایام حیوة گوش عمل گوید و در چنین موت همه گوش بندای فضل دارد مؤمن
را قوتی هست که در تمام ایام زندگی آن معطل است برای روز مرگ آن را
در نهان خانهٔ جان میپرورد چنانکه دیدهٔ قوی بشریه که عالم الجسد اند با آن
نمی‌ماند چون وقت مردن رسید آن قوة از نهان بیرون میجهد و نطق آغاز
میکند که هر که چنان نطق از او کس نشنیده تمام قوی بشریه لال و بعلت می شوند
و مات و حیران میگردند و هر یک بسوی راحی میگریزند آن قوة چو اژدر شیر صفدر
در آن عرصه دم بر نمیتوان میکوبد و نعره میزند که مرا شناسید او لال میشود و یاد
مر بیرد اصلی است مرا آمده بود که او را بکشد اکنون بجان از او زینهار میخواهد
که چنانچه آمده بود باز رود او نمیگذارد و تیغ برکشیده که هیچ وار سر موبرد
مرا نجات کشت خود را از چنگ او خلاص میکند و میگریزد که المؤمنون لا
یموتون و لکن ینقلون من دار الی دار لشکر معاصی بر او تاختن می آورد
که مگر او را از پای در افکند صورتی از صورتهای رجا در وهن میگردد و امید

لشکر معاصی بر جای از زان منهب جان می‌دهد الفقیه مومن اگر بسزا پای عزوف کنا
باشد درچنین مرتبه چنان امید وار می‌بود که اگر بیابد ذره از آن امید بوئی
اهل ارض خوشنت کنند هم ایشان اینجا نند و این جز مومن را نباشد قدم
در یغ مدار از جنازه حافظ که گر چه غرق گناه است میرود به بهشت نکو بگو مومن
فرج و اهوال و بعض مواخذه و عقاب نیست اینها در زمان انتقال باشد لیکن
که باشد بنوعی از انواع آماده آن دم که رسد که گفتم آری چه روی پیش هیدم
و خون جگر از آن می چه مسیتها که خواهم کردن از وی پر هر مستی باشد جان
در این اندیشه دل خون گشت یاری الله سبحانه اخوان ما را به جمله حسن
خاتمه و فاتحه کرامت کناد ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار والسلام علی و لیّتی و رحمة الله و برکاته

مکتوب بخواجه

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّتی فی الله الامیر معز الملة والدین اسحاق و
ولیّتی فی الله الامیر عماد الملة والدین محمد ابنا لطف الله ابد انیر سیار بقاء او
تربیت کند تا بلوغ عجز تمییز بعد از آنکه تمییز شد بید را و را باز کرد از دایه و همیان
خود سازد چون از خانه و دایه با خانه پدر رود از غربت بوطن میرود و از کسی
برکس میرسد هم شیران و همپایان او بپندارند که او را از وطن بغربت میبرند و از
پیش کسان بر بیکسی می‌اید برای او فریاد بر آرند و بر سر زنند و بر باد میکند
و بر سر می‌زنند که او اگر از شما هم پایان جدا می‌شود همپای بهتر از شما می‌یابد
اگر از رفیق ادنی می‌برد برفیق اعلی می‌پیوندد روح کهین بسوی روح مهین
میرود بل جان آهنگ جان آفرین میکند چه داند که بر چه حالت او شهر یار
است نیکوکاری از خویشان این ضعیف متوفی شد او را در خواب دید و از حال

بو الیم

پرسید که گفت چهارصد انگشترین بمن داده اند و چنین فهم کردم که چندان ملک
او را عطا کرده اند که بچهارصد انگشترین آن را ضبط توان کرد و تکرید که پادشاه
از پادشاهان زمین را هر چند ملک فراوان باشد ملک نگین کافی باشد تعجیم
اطراف ملک او و تباین اطوار آن چه مقدار باشد که چهارصد نگین خواهد
وکیل الاخوان افاض الله علیه شآبیب الغفران اگر اجابت دعوت رحمن
کرد خدای عز و جل وکیل اخوان است برای و وکیل او است بر اخوان
و نزد همه با یکدیگر خواهیم رسید اگر فرمان خدای باشد در ظل عرش
رحمن چه را اجتماع او با اخوان بمحبت الهی بود و افتراق او از ایشان بمحبت الهی
عهد خود بپایان رسانید و یکسر موی از آن برنگردید هذا شهادتنا الروحانیه
شهدنا الا بما علمنا الله سبحانه اخوان برین واقعه صبر جمیل و اجر جزیل کرامت
کناد و مجیب دعوت را بر رضوان احسان خود بنشاناد و از مرافقت نبیین و
صدیقین و شهدا و صالحین بهره مند کرداناد و اخوان الیقین او که یکی از این
مهد و یکی بر اد بر مهد است و اثر ث خیرات او سازاد نند و دین و قرابت کتابت
المکاتیب و کفنا لی الاد سلف الاخوان امیر محب الدین خلیل الله از جمله
خیرات هر یک را بیکی ابتدا دکی بسیار بید مزید و اما اما فاتهما من التجح فهذه السنة
فالله یعیشهما و یقینهما علی نیاتهما ان الله بالناس لرؤف رحیم والحمد لله
علی کل حال

مکتوب بهار النشور

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّتی فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد انما بعده
چون بنم که در عالم اسباب هر چه نیست شود بوجود ضد برابر نیست شود و
هیچ چیز هند حقیقه آدمی نیست از آنکه هر معنی که هست آدمی آن را تعقل میکند بکنه

او میرسید و بر آن تحمل میکرد و او همچنان اوست نیست شدن آدمی بوا
میندارید مگر نظر بقدرت خدای عز و جل اما نظر بتجویزات عادی آنرا هیچ
نتوان شمرد و مرگ را دانشمندان جز خوابی گران و خواب غشاوه ایست بر چهره
روح که مانع اوست از نور باشی ادراک همچون ابر که پیش آفتاب بگیرد تا آفتاب
در ذات خود روشن باشد اما برای حجاب سحاب روشنی از او بخارج نرسد
همچنین روح چون جلباب خواب بر سر کشد در ذات خود بهمان تیزی
از دانستن که دارد اما شعاع ادراک او بخارج نرسد و نشان این است
که چون از خواب بیدار شود اگر دانشمند بخواب رفته همچنان دانشمند باشد
نیست که آنحالت از آن زایل شده و الا محتاج بودی باکتساب جدید و مرگ
خوابیست که استغراق در آن زیاده است از خواب و انکشاف آن جلباب
از چهره روح دیرتر بشود از خواب چون یوم نشور است چنانچه نشور مرده
خواب نهار است قال الله تعالی وهو الذی جعل لکم اللیل لباسا والنوم
سباتا وجعل النهار نشورا و دوام خواب در حکمت نیست برای آنکه خواب
برای استعاده قوتست اگر دایم شود تعطیل قوت لازم آید همچنین خواب
مرگ را بضرورت بیداری باشد و چنانچه در خواب ضربی از بیداری باشد
که آن رؤیا است در مرگ ضربی از حیوة باشد که آن بعث برزخ است و خوشی و
نا خوشی آنجا را پیشینیان را چون کار چنین بود که آدمی نیست می شود
و هرگز چهره او باز دید نخواهد شد از موت دوستان سخت غمناک و خراب
می شدند این میراث از ایشان بر آخرین رسید اگر چه ببرکت اشراق محمدی
دانسته شد که حال بر خلاف آنست و این دانش مقتضی خلاف طریق پیشینیان
است گوئی بحکم عادت آن طریق از ایشان نرفت یا بالتمام نرفت اقامت هم

عزا و جزع از سنت پیشینیان است و بقیه جهالت ایشان که در میان
خلایق مانده طریق محمدی بیمبالاتی است بموت اموات بنا بر بقا با امید ملاقات
محمدیان از موت اصدقا زیاده از آن متوجع نشوند که از رفتن ایشان بسفری
این دوست مهربان ما که بتازه سفر کرد بلطف خدای عز و جل او را رفیق
طریق باد   آنسفر کرده که صد قافله دل همره اوست   هر کجا هست خدایا
بسلامت دارش   شآبیب رضوان بر روح او ریزان باد و قاصمة الظهر حوادث
بقوت و مساعی باقیان مجبور   کرداد و حسبنا الله و نعم الوکیل

مکتوب شصت و ...   بسم الله الرحمن الرحیم   الجوارح

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد ایده الله اما بعد کلمات از حق را آثار و آئینی است آدمی بجزئیات
از خود از آثار حق باز مانده و معالم و آثار آنرا مدروس داشته آخر سر از حق
باز خواهد نهاد خواهد یا نخواهد دریغ که تا او بود بعبث خود با حق
درست نکرد و خود را از حزب حق نساخت تا چون او را از اعتبار بیفکنند
از حق او را وکیل و کفیل و یار و غمکساری باشد و چون از خود سر فرو برد
از سرهای حق سر بر آرد جز خود خود را یار و یاوری نمی پنداشت بر خودی
تکیه آخر چون باز دید این خودی خود از آن او بوده بر امر خدای عالی
ساخته بوده چون خدای خصم او آمد خودی از جانب او با جانب خدای
گردید زبانش گواه خدای آمد دست و پای و جوارح و ارکانش همین سبیل
نامراد و حیران ماند که استظهار او همگی بر اینها بوده و عمر در پرورش اینها می
کرد اینها وقالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق
کل شیء از سر درد ناله بر کشید که اف لکن عنکن کنت اناضل ...

آن که عمر در بازی دید کردن صورتهای جمیل و منظرهای بهی برای تو
تیره کردم ای چشم نه آن که روز کار در پیدا کردن ملابس نیکو و جامهای
نرم برای تو کند کردم ای شکم نه آن که همت من در لیل و نهار مصروف
بود بتحصیل طعامهای لذیذ و میوه های گزیده و نان سفید و آب خنک
برای تو ای اندام نه آن که تو را همیشه بر شست و شوی بر دوام پاک و
پاکیزه میداشتم ای دست نه آن که تو را بزیور و انگشترین می آراستم و تو را
بالای هر دست میداشتم چه افتاد که اکنون همه از من برگشته اید و مرا چنین
تنها و بی کس گذاشته اید آخر با من دمی بسر برید اگر برای من نیستی برین
نیز مباش ای پای این چه پای است که با من براه کرده براه بهشت خواهم که
روی چرا آن راه دیگر پیش میگیری ای خواجه معذور دار که خداوند
فاهدوهم الی صراط الجحیم میفرماید بنده را بفرمان خداوند باید بود خداوند
دیگری است نه تو چند روزی بفرمان خداوند با تو در ساخته بودم
بفرمان او فرمان بردار تو بودم اما بدانکه هر بار که مرا میفرمودی که بجای
که رضای خداوند من در آن نبود رنج مرا اگر چه هم بفرمان خداوند
بفرمان برداری تو فرمان داده بود فرمان میبردم اما در نهان خویش هزار
لعنت بر تو میکردم و اکنون من خصم توام و لیس که چرا آنگونه عصیان میکردی
و در روز کاری مرا مکلف بآنچه رضای خداوند من در آن نبود میداشتی
اگر دستم کار در بود مرقوم بود ذلت اگر زبانم شغلم بر تو نفرین کردن است اگر
ناخنم در رو در خراش کند ذلت اگر پایم کار من تو را بر حمیم و جحیم آوردن است
یطوفون بینها و بین حمیم آن دریغ دریغ که چون خدای والعیاذ بالله خصم
ما آید همای ما خصم ما گردد و جای ما از ما جدای گزینند چون ما ای ما با آنان

گن

چنین کند از دیگر چیز چه امید دارید دریغا آنکه که ما را ما باشد خدای
پرستان خدا را برای چنین دم پرستند و ان فی القصه عبرا من کان تصیبه
و خلفا من کل فائت و درکا من کل تالف برای آنکه در بر خود خوانند
اللهم اجعلنا من المومنین الصابرین القانتین الخاشعین و اخواننا اجمعین
والحمد لله رب العالمین

مکتوب نظر بسم الله الرحمن الرحیم الالهیین
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر محب الملک الله
الشیخ محمد اما بعد عالم درصدد آن گمان جز بدان نکو نه نماید که در صحیفه دکر
هر بار که آیات از دیده بر جهان افتد چندان فیض و نور در حجر جهد بیرون
حوصله ادراک ایشان رنجیده شود که عاقل را بعبادت چندین سال اندکی
از آن حاصل نشود تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة اشارة بر حالت
ایشان است و هر چه در قرآن مجید امر بنظر و اعتبار آمده را بدیدن آیات و نیز
چنان دیده است دریغا هر کس که او را چنان دیده باز نشده باشد اما گوش
استماع داشته باشد و دل سلیم او نیز رستگاری خود بر بیا اما هر کس که نه
صاحب دیده باشد و نه صاحب گوش او در حزب فراموشان باشد و
چاه فراموشان افتد دریغا چاه فراموشان چاهی است عمیق که عمق آن
جز خدای عز و جل نداند و این چاه فراموش کاران است و هر فراموش
کار البته بر سر آن چاه رسد و در آن افتد و این چاه راهای بسیار است
و جان کافران بر آید در آن چاه افتد و آواز افتادن آن بگوش آنکس رسد
که خدای خواهد همچون آواز سنگ که در چاه افکنند قال سبحانه و من یشرک
بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الریح فی مکان سحیق دریغا چه خبر

وفا کرده‌اند کان پندارند که جز این زمین و آسمان که می‌بینند چیزی نیست
و چاه جز این چاهها که در زمین است نیست چنین نیست که ایشان پنداشته‌اند
اند جز این آسمان و زمین جهانی هست و جز این چاه که در زمین آب چاه است
و جز این باغ و بستان که در زمین است باغ و بستان هست و چاه و زندان و باغ
و بستان حقیقت آنست آنچه در جهان است مجازی است از آن و نام از آن برداشته‌اند
مفهوم حال آن دریغا خلایق در اینجهان آغشته‌اند و همه همت خود را مصروف
خلاص از مکاره اینجهان و نایافت مطالب آن ساخته‌اند غلط میکنند با
مکاره اینجهان و نایافت مطالب آن آسان میباید گرفت و آسان میباید گرفت
که بر آن غمناک نگردند و بر آن مبالات ندارند و همگی همت با کار آن جهان کنند
دریغا سررشته تمام نجات ایمان است بخدای عزوجل و مستقیم شدن بر آن
آنکه در مواقع احوال بر مقتضی ایمان ثابت باشند یعنی چون در محل اجمال
تصدیق کنند که هرچه رود بفرمان خدای رود و فرمان خدای چنانچه شاید
باشد رود و در محل تفصیل با هر بابی از امور که جاری شود همین مسلک
سپرند و بر آن رضا دهند و منشرح القلب و امیدوار باشند نه آنکه فعل تکذیب
قول باشد و عمل برخلاف علم دریغا در دل امیدوار مؤمن از رحمت خدا
چه کل و لاله شکند چه غنچه و حیف بر کسیکه از استشاق آن ازهار محروم باشد
و الیم از آن محروم مباد دریغا چه اغلال و چه سنگین بار که بر گردن بجز و انداخته
ناکرده کان است رقبه و الیم از چنان بار آزاد باد والسلام علی ولی و سایر
الاخوان الاطیبین و رحمة الله و برکاته و یغفر الله للسلف الصالح الذی لا
یغفل ذکره و لا ینسی خیره الامیر عماد الدین جعفر و لسیلات بالباقین صراط
المستقیم انه ولی ذالک و هو حسبنا و نعم الوکیل و یعظم الله اجرهم فی الدارین

الامیر شاه حسن الواصل الی رحمة الله و یطیل عمر سید د السلام

مکتوب الرحمة بسم الله الرحمن الرحیم المکتوب

من عبد الله قطب بن محیی الی المخدوم الاجل الاکرم الموید الامیر شرف الدین
والدین محمد اما فاعظم الله اجرکم فی موت ولدکم الاعز علیکم و علینا و
در رحم شبابه و اکرم مآبه و منحکم صبرا جمیلا و اجرا جزیلا چون پدر که انداخت سببی
ظاهری در وجود فرزند دارد با او چنین مهربان است خداوند تعالی که آفریدگار
حقیقی او است با او چگونه مهربان باشد تفاوت مهربانی خدای عزوجل
پدر بقدر تفاوت باشد میان آفریدگاری خدای عزوجل و مدخلیت پدر
در وجود او و ذالک تفاوت لا یتناهی بل لا یقاس احدهما الی الآخر اصلا
چون خداوند که مهربانی او با بندهٔ مؤمن بر این حد است و چنین رحمت از او
در حق مؤمن مکتوب گشته و محو نگشته بر بندهٔ مؤمن قضائی کند چه محل آن
باشد که دیگری با آن مضایقه نماید و چه کس باشد که میان بنده و خدای او
کفیل و میانجی شود خدائی که بر بندهٔ مؤمن چنین مهربان و بر لطف بر او چنین
نزدیکست فی ان تاکسی یکبی از کسی نزدیکتر باشد میان خداوند و بندهٔ
او مدخل نتواند ساخت حتی پدر و حتی نفس متخصص بر او که خدای بر بنده
نزدیکتر است از نفس او بر او چنانچه آن عارف فرموده دع نفسک و تعال
یفعل بها ما شاء لا تدخل فی البین جزع مکنید و اضطراب منمائید خدا را
بر خود از او بر او از خود اولی شناسید و لله الحمد که بهترین خصال آنست
بوده باید و صبر بر آن نموده جزاکم الله عن نفسکم خیرا و زادکم صبرا و اعظم لکم اجرا
و جعل الولد المرحوم لکم ذخرا و تلقاه برحمته انه ولی المؤمنین و لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین

الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

چون که قیمتی آیدت اسراه رد انصلاح توانست غمگین دل مشو چون که غنچه
آید تو در روی شبلەبین تازه باش و چین میفکن بر جبین من عبد الله قطب
ابن محیی الی الامیر الاخوان الالهیین سلام الله و رسوله و خلق عباده علیه
مرة ثانیة اما بعد فالله یعظم اجری واجر الاخوان اجمعین واجر شیخهم وامیرهم
فی حبیب قلوبنا وعضدنا ونصیرنا فی سبیل الله الامیر محب الدین خلیل الله
وجعله لنا سلفا وذخرا وفلغنا واهنا الله ثم بالکرامة والحسنی والمغفرة والزلفی
ان الله رئوف کریم اکنون جماعة اخوان باید که در کار سازی آخرت از آنچه
بودند آشفته فکر کردند در کار سازی دنیا از آنچه بودند بی پرواتر که آنچه
بر سر این برادر الهی آمد عنقریب بر سر دیگر برادران الهی خواهد آمد و آن
ساعت که این برادر الهی نقل میکرد بدان جهان از کارها که سر انجام نداده
کرده بود کدام بوصله او میخواست هر برادران الهی امروز دست بر آن کار زنند
اگر آنکه نمیدانید که چیست بنهاد آموز تکوبر انکار استنهار است هر بار خدنگ
چنانچه از دوست و دشمن شما را بدنیا باید آفرین و نفرین و همداستانی بر شما
یکسان باشد اکنون چون چنین است پس انجماعت که برادر شما الیسا که
موعود الله باید که بالت مرموق کینه ایشان در دل شما نباشد برای آنکه کینه با کسی
فرع آنست که از وی یاد باشد و مؤمن باید که از غیر خدای عز وجل یاد نداشته
شد فی الحال که از میان قضیه بیرون رود عبرات ذکر خدای چندان او را فرو گیرد که
از ان قصه یادش نیاید که چون بود و چون گذشت چنانچه اهل هوا مستغرق
اهل خدا باید که مست ذکر خدای باشند ابو لیتم اهل هو بر سر خیالات که بستر

کرچنان

که چنان شود اگر بعض از زبان باشند و از نا شدن آن ترسان بجای هشتر حرج
انگیزه نیام ایشان بر آن خیالات اهل حق را که پناهی از حق باشد جز فراغت اطلاق
و ظفیر نیست در حق کار اهل حق و شکست از شکست ایشان کجا ترسند
زیست اخوان با یکدیگر بمخالفت ایشان باشد اعراض است و از غالب شدن ایشان
باک نداشتن که ایشان در عین غالبی مغلوبند و اهل حق در عین مغلوبی غالب
خود نشان مؤمنان مغلوبی است لیکن در آن شکست مؤمن خوبی است
کار حق موی بموی قرار گیرد چه حاجت که ما در میانه فضولی کنیم چون اهل
حق را وکیلی هست و مولائی دارند و اهل هوی را وکیلی و مولا نیست باید
که اثر این تفاوت در افعال و اقوال فریقین ظاهر شود اگر همچنانچه اهل هوی
از قبل خود غایت کوشش قولا و فعلا بنمایند چون تمام کار ایشان بر کردن
ایشان است و ناصری غیر خود ندارند اهل حق نیز از قبل خود همچنان کوشند
هیچ نشاید که ایشان را صلح و وکیلی هست و اگر نه پاره کار بر او باز گذاشتندی
پس فرض است بر اهل حق که تمام از خود ایستادگی بنمایند و در نصرت حق
سست زنید تا معلوم شود که ایشان را ثبت کرامت بد بکیری و کار همه
مکیدن خود شان نر امثاده تا آنچه غایت قوت ایشان است بکار آرند کنون
انجماعت اخوان بر دانید که خدای عز و جل یار الهیین است پشت گرم دارید
و کینه خود بخواهید و اهل خلاف را باز گذارید تا هر چه خواهند کنند که
عدل خدای عز و جل جواب ده ایشان است والله ولی المؤمنین والعاقبة
للمتقین ولا عدوان الا علی الظالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی المحب فی الله الامیر شمس الملة والدین ابی سعید کرم

بر حال سلف الاخوان امیر محب الدین خلیل الله غبطه برین نزدیکی بینای
از انکه ازده خو بر برای انکه آنچه اخوان میجویند اوّل او با آن رسید موت
موهن د موت دیکران یکسان نباشد الموت تحفة المؤمن مؤمن را
بالذات ارتیاح و ابتهاج نیست جز بلقاء الله و اینکه او را اکنون حاصل
است ان شاء الله میل مؤمن بشهوات جسمانیه میلی است مشروط بر تعلق
روح او ببدن هم چون میل مخض بمرهم بشرط انکه مجروح باشد چنانچه
مجروح چون به شد او را اصلا مرهم نمی باید و نمی خواهد همچنین روح
مجروح مؤمن چون از جراحت بدن خلاص شد او را هیچ آرزوی و رغبت
والتفات و انبعاث بسوی چیزی از اینجهان قلیلا و کثیرا نیست و دیکر
از جهان و امور جهان آن ستقر و تعزیه روی مینماید که جنین را از
معاودت با بطن ام بعد از انکه بفضای این عالم آمد جماعت اخوان
باید که اضطرابها که اهل عادت را روی مینماید نزد موت احباب مسلا
بخود راه ندهند نه ظاهرا و نه باطنا و چکونه اضطراب نمایند نزد وصول
یکی از ایشان بر آنچه همه خواهان آنند جهل اهل عادت تا بحدیست
که نام مرک دوست خود نتوانند برد و اکر ببرد شرم کنند که او را تلفظ
کلمه کنند که در این اعتراف است بموت او واقف و تقف علی هذه العقول
السخیفه چه نادان کرانند اکر موت نبودی هم آنستکه مؤمن از زندان عنصر
بمردی لعنت بر این زندکانی اکر نه موت که متضمن زندکی حقیقی است
در عقب داشتی ای وای اکر مرک نبودی که مؤمن چه کردی اکر خدای
عذاب جاوید بمؤمن خواستی مرک را با او ندادی و کجا رحمت مؤمن عذاب
جاوید خواهد شیخ روزبهان قدس سره چه خوش میفرماید من کان یرجوا

لقاء الله فان اجل الله لآت تسلیه محبان خدا است و بشارت دادن
ایشان بوجود موت کوئی میفرماید باک مدارید ای دوستان من غم
مخورید که مرک خواهد بود من بشرنی بخروج صفر بشرته بالجنة بتقیید
حضرت حدیث تفسیرش بر شعف و حب موت کرده اند که آنحضرت را معلوم
بوده که موت او در ربیع الاول خواهد بود ای دوستان من ابرار از
الی موت مؤمن را قیاس بر موت دیکران مکنید که موت قرة العین
مؤمن است مبارکباد بر جان ما امیر خلیل الله لقاء آنکس که او خلیل
او است هو لنا سلف و نحن بالاثر نسئل الله لنا و له العافیة ای خوشا
حال او که از محنت آباد جهان خلاص شد و نحن ان شاء الله لاحقون غدا
مؤجلون سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و
الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر فاضل الملة و الدین
عبد الله اکر سبب تقاعد مردمان از طلب راه خدا آنستکه ایمان
بسعادت باقیه و لقاء الله ندارند بعد از بعثت رسل و اظهار بینات
جهل بر آن متصور نیست مکر که سیکر و مرد احمق در زمانش نباشد و تروی
اصغا بسوی بینات ننماید و تبل است در نفیسه و ضعف آنکه شخص در
در ذل و فی همت باشد و اکر سبب آنستکه نمی اندیشند که بر آن نرسند و بر
سبب جستن آن از سعادت دنیا باز مانند کوئیم مثل همین در طلب سعادت
دنیا متصور است چه ممکن است که بر آن نرسند و بر سبب جستن آن از
سعادت آخرت باز مانند چه نه هر کسی که دنیا میجوید بر آن میرسد پس چرا سعادت

دنیا مجوئید و شبانروز در تحصیل آن می پویید با آنکه مثل همان مانع که ذکر
کرده شد در آن نیز واقع است و اگر برآیند که نیل سعادت دنیا رجحان دارد است
اگر حصول آن اولا این مسلم نیست برای آنکه چنانچه سعادت دنیا را مراتب است سعادت
آخرت را نیز مراتب است و آنچه بسیار دست دهد طالبان دنیا را از سعادت دنیا
مراتب حقیر یا متوسط آن باشد مرتبهٔ اعلی آن که ولایت بفخم واقع و او نادر
میشود و مراتب سعادت آخرت نیز همچنین است که آنچه نادر دست میدهد
مرتبهٔ اعلی آنست که ولایت مکبره و اما مراتب نازله و متوسطه آن اگر کسی
همان مقدار کوشش که در تحصیل سعادت دنیا میکند در تحصیل آن
میکند بحصول میرسد تا توراه نرفته از آن ممنوع نه اند و رنه که نه این درگه
درش نکشوده اند و ثانیا گوییم بر تقدیر تسلیم چون سعادت آخرت را
در شرف و درجه هیچ نسبت با سعادت دنیا نیست چنانچه مرتبهٔ ازل هزار
هزار بار از مرتبهٔ اعلی این اعلی است که موضع سوط احدکم من الجنة خیر من الدنیا
و ما فیها محتمل آنرا جستن نزد صاحب همت از تحقیق این اولی است لیس الدنیا
دنیا برآن نقد بر هم از دنائت همت است صاحب همت این گوید ولو انما
اسعی لادنی معیشة کفانی ولم اطلب قلیلا من المال ولکنما اسعی لمجد
موثل وقد یدرک المجد الموثل امثالی و اگر بنا بر آنکه سعادة دنیا
نقد واقع است و تمتع با آن حالی آنرا بر این می گزینند این نیز از کوتاهی
بی همتی است و خساست و فرومایگی که حضور حظی قلیل ایشان را چنان بی
طاقت و زبون می سازد که برای آن ترک حظ جلیل مینمایند همانا آن
حظ قلیل ملأ حوصلهٔ ایشان است چون آنرا یافتند دیگر چه جویند پس
روشن شد که بهر حال ایثار دنیا بر آخرت کردن سببش دنائت همت است که

دنائت

دنائت به سوی دون میل میکند و ایثار آخرة بر دنیا کردن سببش علو همت است اگر
نظر ملک جهانها همت است بیت و بالمنح جانها همت است هر که را یکذره
همت داد دست کرد عالم را ازان یکذره پست پس اول چیزی که بر سالک
لازم است آنست که عالی همت باشد بلکه تمام شرط سالک خود همین است پس
ای ولی من عالی همت باش و بر دنیات بدنیات سر فرو میاور و جهد نمای تا
حقیقی ... پاس مرادات میکن و بدن را فدای روح کن و دنیا را فدای
آخرت ترک وطن کردن نیز از شعب علو همت است ظاهرا نقل ولیم از امسال
چرا تا خیر شد عفا الله عنک والسلام علی من ...

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاولیایین ثبتهم الله علی الصراط المستقیم
مرة ثانیة اما بعد فالله یعظم اجرنا واجرکم اجمعین فی عبد الله الثائب الیه الاوحد
محب الدین خلیل الله باید مراجعت کنید که چون او را این زندگی
بنیابت رفت اینها مارا که با خدای عز و جل کرده و روی دل با او آورده و خود را
بر احیاء سنت رسول الله صلعم مقرر داشت کردن اولی بود یا کردن ... وقت
او بعد از توبه و انابت اولی بود یا رفتن او به آسمان غفلة و اعراض اوقات هر کسی
شما که مؤمن است بر خدای و رسول شک نکند که این حال که او راست
دال امارت سعادت بود و مصداق حدیث ... اهل الجنة فسیعمل بعمل
اهل الجنة ان شاء الله پس شما هم خدای را عز و جل بر نعمت توبه شکر کنید او را
آماده مرگ کرده بود ثانیا که آنچه بر سر او آمد بر سر شما یکان یکان خواهد آمد
و چنین معلوم شد که از بعضی خویشان مضایقه و مضاره در این باب رفته
نموده و وظیفه سالک آنست که هرگاه که از اهل نفس نفسانیت پیش آید ایشان را

دل پیش دارند و نفس از پس چون شما کفلید که بمقتضای وصیت او وضاء
فعل او در مقبرهٔ اخوان آباد او را دفن می باید کرد و جهد خود کردید و آنچه
غایت کوشش بود نقد بر عود دید و هیچ تقصیر و مساهله در این نکردید از
عهده بیرون آمدید بعد بر شما حرجی نیست و هر کس که خلاف کرد بر اثم
باز کشت سخنان نفسانی نمی باید کفت و از این پس طریق نفسانیت
مسلوک مدارید و با آن جماعت که بمعارضه شما ایستادکی نمودند آنچنان
باشید که باهم خویشان ظاهر او باطنا و طریق عفو مسلوک دارید و بضیب
خود از قل للذین آمنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله لیجزی
قوما بما کانوا یکسبون فراموش مکنید و از جوکه ایشان نه از آنان باشند
عیب ایشان مکنید و چندان در ذکر مستمر باشید که مجال چیزی دیکر
نیابید اکر خدای خواسته باشد که سلوک سبیل او منتظم شود هر چند
آدمیان کوشند که نکذارند با خدای برنتوانند آمد نفس با نقاش
بنجر مزند سبلتان و ریش خود بر میکند والسلام علی اولیاء الله و رحمة
الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض
ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة فما متاع الحیوة الدنیا فی الآخرة الا قلیل
من عبد الله قطب ابن محیی الی اولیائی التائبین واخوانی الاعزین
جمعهم الله علی الطاعة فی مجامع العبادة وجمع الیهم من شاء منهم حیث کان
من الارض انزوی المتقین امنا در آفاق ارض مرمهان که در ره خدا
در ایشان هست بعضی یافت می شوند لیکن چون تنها اند و نفر که سالک

فرزاه

آن راه باشند نمی یابند که خود را در زمرهٔ ایشان در آورند و بر انوار ایشان
مستغنی کردند و بقوت همراهی ایشان راه روند پیش بردن نمی توانند
کرد هر شعلهٔ طلبی که از درون ایشان سر بر میزند بدمهای مردم اضداد و زود
منطفی میکردد و بر مثال کلما اضاء لهم مشوا فیه واذا اظلم علیهم قاموا بمنتهی
در آفت و خیره تر قید و تحیر بسر میبرند چون اکر نفری از سالکان یافت شوند که
یکجهتی و یکرویی و یکدل بر سلوک راه حق مشغول باشند و دلیل و رهنمای بکرم
خدای و مذاکرهٔ حکمت و نشر علم حقیقی ایستادکی نمایند هر آینه چنانچه ضلال
چراغ رهائی که بر مناره ها آویخته در شب تار راه بر ایشان برد و بندی
و از ایشان معرفت طریق حاصل کردندی چنان طالبان بیچاره بر انوار ذکر
و ذکر انوار آن نفر سالک که راه بر ایشان برند و هدایت طریق از ایشان حاصل
کنند و که بینی هدایت طریق الارض و هدایت طریق الله مبارکست نفر که کم یکان
از حزب جنود ابلیس که از قلت شوکت طاعت مقاومت نداشته باشند تحیر ایشان
جویند و تقوی از ایشان یابند و ممکن که نفری باجتماع چندان قوت یابند که کرده
کنند بر عدو که انفرادم و روی انداخته و عار از روی بر کرده در اسلام
فتحی مبین روی نماید و ما ذلک علی الله بعزیز مقصود از این شرح ترغیب جماعت
اخوان است در نقل بر اخوان آباد و اجتماع بر عبادت و ضبط اعلاء ذکر و
ظاهر بر امید انکه مکر ایشان آن نفر باشند و حدیث لا یزال طائفة من امتی ظاهرین
علی الحق لا یضرهم من خالفهم در شان ایشان راست شود باید که یکدل و
یکرویی بحوف و باک و بی تردد و تلعثم بر این هجرهٔ مبارک ایستادکی نمایند
انفروا خفافا وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم
ان کنتم تعلمون قیل ای شبانا و شیوخا وقیل ای نشاطا و غیر نشاط قیل

ای رکبانا او مشاة وقیل ای اغنیاء و فقراء وقیل ای ذوی عیال و غیر ذوی
عیال وقیل ای اصحاء و مرضی وقیل ای مسرعین و بعد الاستعداد و الصحیح انها
شاملان لجمیع ذلک مقصود از آیت کریمه الهمار عدم قبول اعذار است یعنی
خروج بسوی راه خدا لازم است بهر حال نه شیخوخت مانع است و نه بی نشاطی
و نه بی برگی و نه فقر و نه وجود عیال و نه تقید بکار سازی و نه غیر آن ای
اخوان کار سازی تا چند در کار سازید خیر چنان باید کرد که تا ابلیس
جنود او را خبر بشود و مستعد حرب می شوند و در صدد منع در می آیند و نه
کسی از آن فارغ شده باشد که بعد از آنکه ابلیس جنود خود را مجتمع و لشکر
خود را مسلح ساخت معلوم نیست که حال چون شود هان بشتابید کار خیر
کردنیست باید کرد   بیش تاخیر هم نباید کرد هان آتش دل را بر افر
وزید که ابلیس از آتش است تا آتش نشوید جواب به آتش نتوان شد
اژدها شو چه اژدها دیدی او در کار خود گرم و شما در کار خود خنک
چون خواهد بود شما نیز گرم رو و سرکش و آتش وش شوید اما از آتش مؤمن
تا آتش ابلیس بس فرق است آتش مؤمن از روح صافی است هر آینه محض نور است که جز
یا مؤمن فان نورک اطفاء ناری و آتش ابلیس همگی دود است که و ظلم محض
لا بارد و لا کریم فاکرا الله اخوان عن ظل ذی ثلاث شعب و هداکم الی
توحید الطلب و المطلب انه عزیز   حکیم و السلام علی احبتی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة و الدین محمد
و فقت که جماعت اخوان که خانها ساخته اند اتفاق کنند و یکبار از ارض
عادت که مسقط راس ایشان است بر کنند و بر ارض عبادت که مقصد حسن

برز

نیت ایشان است نقل کنند و نفور شوند از آن در نهاد شیاطین اند از زن و فرزند
عهد صحابه که خالصا لوجه الله ترک اخدان و اوطان نمودند باز یاد آورند
تا زمین پژمرده دل مرده حیوتی تازه یابد و بدانند که در روی او جماعتی
باز مانده اند که چنین کار خالصا لوجه الله اختیار کنند و احیاء مخصوص آنان که
در جوف او بنید نیست هان ای فرزندان مادر زمین دل شاد سازید که او
بر شما مهربان است نه بینید که تا مشتری باشد شما فرزندان نیز برای وی شاد
نباشید و از بار تخفیف دل ای جماعت اخوان اگر بدانید که بدین هجرت شما
نزد خدای عز و جل چه کرامت تحقق گردد در بی طاقت شوید در نیکاد
ای اخوان اگر در راه خدای رفتن را علاوه از رجاء هلال همراه بودی خدای
عز و جل اولیاء خویش را به لا یخافون لومة لائم وصف نکردی ای جماعت
اخوان از ملامت لائمان مترسید و گویید اجد الملامة فی هواک لذیذة حبا
لذکرک فلیلمنی اللوم ای اخوان زود است که لباس الماعدا خدا بر
خواهند چید و طاق و رواق ایشان در هم خواهند شکست و ملک
یکباره خدای را خواهد بود در نهان و آشکارا لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار آن روز دست دست شما خواهد بود فالیوم الذین آمنوا من الکفار
یضحکون علی الارائک ینظرون هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون
این نیست وعید کافران و مسلمانان که بدی که عمل کافران است و احق
بان کافر است کنند بر حسب بهره که از صفت ایشان داشته باشند از
وعید ایشان بهره مند باشند اگر اندک اندک و اگر بسیار بسیار فمن
یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره مسلمانان را
کافر نگوییم اما فاسق را صالح نتوانیم خواند و هر چه نه صالح باشد فاسد

باشد با صالح بر صلحیم و با فاسد بر جنک تا آنزمان که بر اصلاح آید و
اکر صلاح وی متأخر کرده از این جهان و با آنجهان افتد و آتش
دوزخ او را با صلاح و سداد آورد و قدری در دوزخ او را بسوزد و ظاهر
او را طاهر سازد صلح ما نیز موقوف تا آنزمان که ایشان پاک از آتش
دوزخ بیرون آیند چون ایشان صافی شوند ما نیز با ایشان بر صفا ایم
اما تا ایشان کدر مانند جز که کدورت ما از ایشان امید ندارند و بر عدو منکر
ما در دوزخ صافی خواهیم شد طمع غیر و عدو نیز از ما ندارند که ما نیز در بهشت
با شما بصفا خواهیم آمد شیر را بنفشه نتوان فروخت از آن زیرا که تو
که این جنین بر ما توان کرد شیر را بر شیر مستانیم و نقد را بنقد آنجنان که
جراحت معصیت از دل شما بزداید غل شما نیز از سینه ما نزع کند اخوان
که اخوان دار امروز است با ما شما دار آخرت باشد و اخوانا علی سرر متقابلین
آن روز شوید حالی با شما در جهیم لیکون الدین کله لله والسلام علی من اتبع

بسم الله الرحمن الرحیم

ای هدهد صبا بسبا میفرستمت بنگر که از کجا بکجا میفرستمت در راه عشق
مرحله قرب و بعد نیست می بینمت عیان و دعا میفرستمت هر صبح و شام
قافله از دعای خیر در صحبت شمال و صبا میفرستمت عجب حدیثی یاد
آمد آه از لطف اینحکایت که ان الله تعالی یتعجب بالاسحار تحمل الاستغفار الی
الملک الجبار و کویند آن باد صبا است یا نحن اقرب الیه من حبل الورید
بر هدهد صبا چه حاجت و پیغام رسانی چه حاجت و آنجا که او بر آن میرود تر که
نیست بجد از آنجا که از آن میرود ابحار سری دقیق است از جعفر صادق
مرویست که کسی را که حاجتی بدرگاه بی نیاز باشد در رقعه بنویسد که

الی

العبد الذلیل الی المولی الجلیل رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین
انکاه او را در آب روان انداز و بکوید اللهم صل علی محمد و آله الطیبین و صحبه
الطاهرین افضل حاجتی یا اکرم الاکرمین و حاجت خود ذکر کند حاجتش
روا شود این اخبار رسول است چنانچه آنجا یاد بود ملک این اشکال در مطلق دعا
وارد میشود برای آنکه مضمر جز محظور و مستغنا از آواز است تبارک سبحانه و تعالی عن
برای افادت و اعلام است بدان چه حاجت شاید که صوفی فاسقی کوید
این راجع با دعا است که بر این معاملات حقیقیه دعا در وی نیکو مقرر
میشود و لیکن دور افتاده و خواسته که هر چیز بعقل کور منکور خود در یابد
دار در اینها لطایف الهیات هست و محققان حقیقت حقیقه آن بی تاویل حق
و یافته و دانسته اند الی آنچه او کفته هست اما پرهیز از آن چیزی دیگر هست
که و عی بی توانند فهم کردن که آنکس که و آتیناه من لدنا علما وصف الحال او است
آه از دست این مزخرفان بی مغز مقلد و نادانان خود را دانا دانان جاهل
این فیلسوفان کور دل دهان کشاده خطرج بر باد داده و من یضلل الله
فما له من هاد و من یهد الله فما له من مضل الحذر الحذر من سوء القدر جواب آن
و نور سید کانرا محافظت نیکو می باید که ایشانرا ابتلا بر صحبت چنین کسان آنرا
دیکر آفات و در اصلاح ذات البین و مواظبت خواطر و قیام بحقوق و آداب
محافظت ایشان از مخالطه مردم ناپسندیده طوری محبتها و به جهد شدید بجای
میباید آورد که در اول حال هیچ از اینها مشکل نیست اما بعد از آنکه بر ارشاد
آن مواظبت ننمودند تغییر متعسر یا متعذر است کما بقی در بعضی این ابواب
نوشته مخدوم زاده امیر رکن الدین شاه حسن انبته الله نباتا حسنا و هر کرا
که مصلحت فرمایند از اقران او بدهند تا مطالعه کنند در اصلاح سخن موثر تر است

کرده‌اند ابرار نفوس و چه نیکو آنکه قابلیت ایشان اصفی و بفطرت اقرب و تمیز
قبول در مزاج ایشان بیشتر است و در آنکه متکبر مانع ایشان نمی‌آید از قبول
سخن بخلاف کبر او نا شخص نیاز مند و متعطش نیست و اصغا تمام نمیکند
منافذ فهم او در نفوذ سخن گشاده نمی‌شود کما قال کلیم نکو عابد است
نبی در خور و خواب پیرا پیراست سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون
فی الارض بغیر الحق حکایت آن قفلها است که بر قلوب متکبران است
ام علی قلوب اقفالها بل طبع الله علی قلوبهم بل ران علی قلوبهم اینها
همه انواع موانع است که بر دلها کاشته میشود که محجب در جان یکی را
مستر مانند و یکی را مهر و یکی را قفل اما بحمد الله که در میان شما اکابر و اصاغر
اگرچنانست که از صدف و نیاز خالی نیستند و امید که مستعد نزول
الطاف پروردگار اند همه بر صلاح حال همه میباید گماشت و با هم
فراخور حال او معامله جمیل کردن و بظاهر و باطن موافق و معاون
در دینیات و دنیویات بودن که جمعیت موجب نزول رحمت است
و خود برکه و صلاح جماعت و اختلاف موجب امتداد آن ان الله لا
یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت مخدوم زاده الواثق بالله ذی المنن امیر حاجی رکن الملة والدین
شاه حسن منظور انظار لطف پروردگار بوده بهر چه متضمن رضای
خداوندست تبارک سبحانه و رضاء والدین که وسیله رضاء اوست موفق
باد قال الله سبحانه و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن
و فصاله فی عامین ان اشکر لی و لوالدیک والی المصیر شکر والدین را

شکر خود ذکر فرموده چرا اهتمام از این بیشتر تواند بود یا فرض توان کرد درین
نیکو تامل فرمایند و بدانند که بتحقیق بدانند که اگر کسی چنانچه رضاء والدین است
ذریت میکند و که رضا بعث ایشان بر میان جان می‌بندد خداوند تعالی بجان او برا
در دنیا عافیت کرامت میفرماید و امور بر او آسان میگرداند و دوست میدارد
و محبت وی در دلهای مردمان می‌نهد و در وقت وفات ایمان او را بر او
نگاه میدارد و اگر کسی مخالفت ایشان میکند و خاطر ایشان آزرده می
سازد دشمنی او در دلها می‌نهد و کار در دست او می‌شکند تا امور
بر او راست نمی‌آید و تمام عالم را ما هیها در دریا بر وی لعنت میکنند و در
وقت وفات ایمان او نعوذ بالله عرضه تلف است الا من رحم الله و حق
برخدا که اگر آدم روزی پدری شود فرزند نا کسی بر او بکار عاق مونی کی
و بیازارد و آنچه او با والدین کرده با وی کند زهی چیزی که باز باید
خوردن در کم زدن اختیار باید کردن الحذر الحذر که مخالفت
والدین و آزردن خاطر ایشان تیغ زهرآلوده است و خود را بر تیغ زدن نه
کار خردمندانست یقین آنکه مخدوم زاده از این معنی محفوظ است و لکن گفته‌اند
که الحزم سوء الظن این بود سخن در شکر والدین آمدیم با شکر خداوند
سبحانه چون حق والدین که سبب ظاهری آفرینش این کس اند چنین است
حق خدای تعالی که آفریننده است چه باشد و بر عاقل پوشیده نیست
که آنکس که قطره آب را شخصی سازد دانا توانا گویا بینا شنوا بدین صفت
و صورت که مشاهد است و بدین اعضاء و جوارح که معلوم است و مسخر گرداند
چنین طعامها و میوه‌های گوناگون بیافریند برای وی چنین جامها
و لباسهای مختلف متنوع و چنین حیوانات متفاوت الخلقه از اسب و شتر

ودر این کوشش وغیره بیافرینند و مستغرق وی کردانند و باجمله جملهٔ عالم را جهت منافع
او و ابنا جنس او بیافرینند و بدان متمتع سازد بجای آن هست که شخص
حق نعمت چنین کس بر خود بشناسد و روی دل بسوی او آورد و امر
و نهی او را بجان فرمان برد و کیف و خداوندیست مقتدر جبار که اگر کسی
مخالفت وی میکند بیک لمحه بقهر وی او را باخاک راه یکسان می سازد تا خر
بطش ربک لشدید انه هو یبدئ و یعید و هو الغفور الودود ذو العرش
المجید فعال لما یرید و باید که باید کلمه پیوسته نصب العین آن مخدوم زاده
باشد و آن اینست که مدار کار آدمی ملکم بر اوایل شباب است چرا که آنوقت
آدمی قابل ترقی و ترک هست و اکتساب فضایل و رذایل ویرا ممکن هست
همچون چوب تر که بهر شکل ویرا میتوان ساخت بعد از آنکه بزرگ شده
نوع که شده خواه خیر و خواه شر زیاده تغیر پذیر نیست همچون آب چوب که خشک
شد که اگر راست خشک شده ویرا کج نمی توان کرد و اگر کج خشک شده هم
راست نمی توان کرد مثل آدمی همین است و در این باب هر چند که بنده تامل کرده
امر هیچ چیز از صحبت موثرتر نیست   عن المرء لا تسئل وسل عن قرینه
فکل قرین بالمقارن یقتدی   اگر خداوند سبحانه بکسی سعادت خواسته
ویرا این رشد و خردمندی میدهد که خود را از صحبت مردمی که طریقه خیر نسپرند
دارند نگاه میدارد و رغبت صحبت اهل صلاح و تقوی و متوجهان بخدای
کند و اگر بر کسی بدبختی خواسته ویرا بانفس و شیطان میکذارد که وسوسه ترغیب
او بر صحبت جوانان و اهل طبع و مردمان که خداوند سبحانه طریقه ایشان را دشمن میدارد
میکند تا بوی ایشان میکیرد و مزاج فطرتش فاسد و منحرف میشود و از سعادت
و الطاف الهی محروم می ماند و ذالک هو الخسران المبین و الحرمان العظیم

فالمخدوم

فالمخدوم المخدوم و آنچه حدیث فطرت بایاد این کس مید هد که نور دل را قوت
می بخشد مواظبت است بر فرایض و رواتب و اگر میسر شود تهجد و ضحی و سنن عشا
و دوام وضو و صوم بعض ایام و اگر چه از ماهی روزی یا از هفته
روزی باشد و تلاوت قرآن هر روز بقدری که اگر بر این پنج شش چیز مواظبت
فرمایند ثمرهای نیکو بدهد و امید که نور دل میسر شود آنگاه خود خاصیت
گفتن نیست   آن کبوتر که سرا آموخت   تو بخوان میرانش کو پرد و خفت
افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة قلوبهم
من ذکر الله اولئک فی ضلال مبین بنا بر صدق اخلاص که نسبت
با آن خانواده هست بسببی که در اثنا سخن مذکور گشت که اوایل شباب محل
تمهید اساس امر است اما خیر جا اما غیره بدین چند کلمه عجالة الوقت مبادرت
جست اعتماد بر حسن استعداد آن مخدوم زاده و الله المستعان و لا حول
و لا قوة الا بالله و هو   حسبی و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

نوازشی که حضرت مخدوم حقیقی و ملاذ تحقیقی متع الله المحبین بظلاله
و افاض علیهم جزیل نواله و بارک علیه فی نفسه و ماله و اهله و عیاله ...
الخیر فی اضالة و السداد فی اقواله و الاخلاص فی اعماله معا علی الامر کذلک
صفیا للاسلام و المسلمین محمد فرموده بودند ریاض محبت و اخلاص را نضارت
تازه بخشید و بنسایم بشایر طیب آثار مشام روح را مروح کردانید   بیغام
آشنا نفس روح پرور است   در بیغام پیغام پیوسته میرسد و با همه کس صلح
است اما در غیر آشنایان در میکیرد   همه عالم پر از نسیم صبا است مرد
باید که بو شناس بود   ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها ازحفم

وقت نفخ چندانست اگر گرا آید والا غرو — سخن شمع بر پروانه دلها بکشد
کین حدیثی است که با سوختگان در گیرد — هر چه که بر شخص میرسد
از شوم معامله اوست و ثمره بدی است که از او صادر شده اولما اصابتکم مصیبة
قد اصبتم مثلیها قلتم انی هذا قل هو من عند انفسکم ما اصابکم من مصیبة
فبما کسبت ایدیکم وما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن
نفسک وان تصبهم سیئة بما قدمت ایدیهم اذا هم یقنطون ظهر الفساد فی البر
والبحر بما کسبت ایدی الناس ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم الی
غیر من الآیات ترک بدی میباید کرد تا بدی نه بیند لا سیما جور و قد صدق
القائل — زهی که زفت چرا نباید خورد — در که زدن اختیار باید کرد
زیادتی نمی توان کرد و اگر میکنند مکافات و انتظار میباید داشت که
از بدی خواهند بنگی باید کرد ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها
کما تکونون یولی علیکم از جیث ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء
لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت چه میگوید — وچون بدی
روی نماید بدعا و صدقه و تضرع و استغفار و توبه و امثال آن آنرا
استقبال باید نمود تا بازگردد و بر تدبیر جزوی اکتفا نباید نمود که
آن تدبیر محتمل است که از غیب کما شئنا انه فطاف علیها طائف من ربک
وهم نائمون فاصبحت کالصریم بعد از انکه راجع است انه اگر محتملا نیز
بر او میدهند مفید است اما اگر راجع نیست انه مفید نمی شود
و التسویف را اما دور دیگر باز میاید تدبیر جزوی محتملا نیز است
دافع علی نمی باشد و اگر هند فع گشت برآن بود که همان قدر پیش
نکرده بودند فلیفهم ذالک لا یرد القضاء الا الدعاء ولا یزید فی العمر الا

البر

البر من فر من القضاء لا فی القضاء فی فرارع تدبیر جزوی ستد بعض
پیش نمیکند و دور نما نفوذ قضا واحد و بسطی نیست بلکه نفس آنچه که
که او میدفع قضا میکند هر که میباشد بسوی قضا نقش بانقاش
سبلتان و ریش خود بر میکند چنانچه در حکایت فرعون و سایر کرنند
کان از قضا بند پر آن خود مشهور است بلی بدعا قضا مندفع میشود
باز میگردد چنانچه در قصه شعیاء که با ملک بنی اسرائیل گفت وحی کرد
تا بر پادشاهی قصد وی کرده بود وحی بمن آمده است که آنکس یعنی ملک بنی
اسرائیل خواهد مرد وصیت کن و کسی از اهل خویش وصی خود ساز
برخواست و دعا و زاری نمود و تضرع بسیار کرد و وحی بر شعیا آمد که ملک را
بگو که خدای عز و جل دعاء تو مستجاب کرد و پانزده سال اندر عمر تو بیفزود و دشمنان
تو را هلاک کرد امثال این بسیار است و حکایات آن مشهور است
رد قضا و نقض وحی در ظاهر شبیه فسخ عزیمت و تبدل رای است در آدمی
و تعالی شریر الرب سبحانه عما لا یلیق بجلال القدس و من سمات المخلوقین لیکن
باین و امثال این از امور یکه نبوت برآن شاهد است و عقل مبتدی که از آن
جاحد ایمان میباید آورد علی وجه یلیق بجلال القدس هو کو لا علم کنهه الا الله
و رسوله و من شاء من عباده ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء حدیث ما ترددت
فی نفس المؤمن یکره الموت وانا اکره مساءته ولا بد له من لقائی ظاهراً
از این یا مثل اینست آنچه گویند در توریة آمده من بجانه علی طوفان نوح
حتی رمدت عیناه خود کسی چه گوید و مثل ندم الله علی خلق البشر
علیه و مثل فاشتق الله واخبر العالم فقال القصف فانه لن اعاود
الارض بسبب الناس لان خاطر البشر مطبوع علی الرداءة و لن اعاد اهلاک

وقت نظر چند است اگر گیرا آید و اگر نه	سخن شمع بپروانه رسانید باید گفت
کین حدیثی است که با سوختگان در گیرد	هر بدی که بر شخص میرسد
از سوء معامله اوست و ثمره بدی است که از او صادر شده اولما اصابتکم مصیبة
قد اصبتم مثلیها قلتم انی هذا قل هو من عند انفسکم ما اصابکم من مصیبة
فبما کسبت ایدیکم و ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن
نفسک و ان تصبهم سیئة بما قدمت ایدیهم اذا هم یقنطون ظهر الفساد فی البر
والبحر بما کسبت ایدی الناس ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم الی
غیر من الآیات ترک بدی میباید کرد تا بدی نه بینند لا سیما جور و قد صدق
القائل	زخمی که زنی چرا نباید خوردن	در کم زدن اختیار باید کردن
زیاده فنی توان کرد و اگر میکنند مکافات را انتظار میباید داشت که از آن
ابتدی خواهند بنگی باید که ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها
کما تکونون یولی علیکم ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء از
کجاست لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت چه میگوید	و چون بدی
روی نماید بدعا و صدقه و تضرع و استغفار و توبه و امثال آن آنرا
استقبال باید نمود تا باز گردد و بر تدبیر جزوی اکتفا نباید نمود که نفع
آن بمنزله محتمل است که از غیب کما شنیده اند فطاف علیها طائف من ربک
وهم نائمون فاصبحت کالصریم بعد از آنکه راجع است اند اگر محتمل و نیز
بر او مید هند مفید است اما اگر راجع نشده اند مفید نیست بلکه تریاقی
و تسویفی را اما دور دیگر باز میآید تدبیر جزوی محتمل است و هرگز
دافع کلی نمی باشد و اگر مندفع گشت بگرا آن بود که همان قدر پیش حواله
نکرده بودند خلیفتهم ذالک لا یرد القضاء الا الدعاء ولا یزید فی العمر الا

البر من فر من القضاء لاقی القضاء فی فراره تدبیر جزوی ستة بعضی رخنها
پیش نمیکند و رخنه ها نفوذ قضا را محدود و باطل نیست بلکه نقش آنچه که
کرا او در دفع قضا میکند هرگز میباشد بسوی قضا نقش با نقاش چیز میزند
سبلتان و ریش خود بر میکند چنانچه در حکایت فرعون و سایر کبرانند
کان از قضا بند بر آن خود مشهور است بلی بدعا قضا مندفع میشود بعد
باز میگردد چنانچه در قصه شعیاء که با ملات بنی اسرائیل گفت وقتی که بخت
نامی بادشاهی قصد وی کرده بود وحی بمن آمده است که انکس یعنی ملک بخت
اسرائیل خواهد رد و صیقت کن و کسی از اهل خویش وصی خود ساز وی
برخواست و دعا و زاری نمود و تضرع بسیار کرد وحی بر شعیا آمد که ملک را
بگو که خدای عز و جل دعا تو مستجاب کرد و پانزده سال اندر عمر تو بیفزود و دشمنان
تو را هلاک کرد امثال این بسیار است و حکایات آن مشهور است
رد قضا و نقض وحی در ظاهر شبهه قوی غریب و تبدل رای است در آنچه حق
تعالی منزه بر تر است سبحانه عما لا یلیق بجلال القدس و عن سمات المخلوقین لکن
با این و امثال این از امور یکه منوط بر آن شاهد است و عقل مبتدی در آن
جاحد ایمان میباید آورد علی وجه یلیق بجلال القدس او کو لا اعلم کنه ای الله
ورسوله ومن شاء من عباده ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء حدیث ما ترددت
فی نفس المؤمن یکره الموت و انا اکره مساءته ولا بد له من لقائی ظاهرا او
از این یا مثل اینست آنچه گویند در توریه آمده من بحانه علی طوفان نوح
حق رجعت عیناه خود کسی چه گوید و مثل ندم الله علی خلق البشر و مشق
علیه و مثل فاستشق الله ذا النجار العار فقال الله فانه لن اعاود و لعن
الارض بسبب الناس لان خاطر البشر مطبوع علی الرداءة ولن اعاود اهلاک

جمیع الحیوانات کما صنعت وفی سفر شموایل علیه السلام ندمت انی ولیت شاول
ملکا علی بنی اسرائیل الی غیر ذلک من متشابهات التوریة وقرآن ثبت بل و
الفرقان وسایر کتب النبیین برین جمله ایمان می باید آورد و بی حرف و
تأویل کنیم و تجلی شبه حال میشود لمن تجلی الله له بذلک ولا سبیل الی علمه
الا بذلک ومن اوّلهم بنفسه حرمانا مبینا ماذا رحم قدس سره خود گفته
حاء رقبات والملامات چون رسید هر محال انجا شود امکان پدید
سالکی که تابع رشد کامل باشد اگرچه علم ظاهر ماهر نباشد شاید اما سالکی
که بخود سلوک کند او را از علم ظاهر بدی نیست البته و اگر نداشته باشد که تیر
المخبط باشد و فنا امراو چون شود چون آنکس که خود سلوک میکند چنین است
آنکس که ارشاد دیگران نیز کند چون باشد اگرچه اقسام علم ظاهر ماهر باشد
و در شعب شرعیات متبحر نباشد ارشاد او کثیر الآفة باشد و مامون عنه نباشد
البته والتیر کسی که صاحب بصیرت باشد از دعوی ارشاد بنا بیکرده که اگر ارشاد
خود فرضا بکند ره بنا بر جابری چند کرده باشند اما مریدان بجملهم
هلاک افتند بلکه هلاک اند و ملاحظه فرموده باشند که در مریدان
حضرت قدس مآب شیخ زین الدین خوافی قدس سره العزیز هرگز طالبی
فاسدی نیست بلکه همه مردم متورع پاکیزه نیکو اعتقاد اند الا ما شاء
الله و در مریدان میر نعمة الله و میر قاسم و امثال ایشان هرگز مردی [illegible]
یافت نمی شود الا فاسقی ملحدی مباحی الا ما شاء الله در تنبیه
بر بعضی آراء فاسده که جماعتی مقلدان که خود را بصوفیه نسبت میکنند و بعضی
از ایشان نیز از اهل وحدت اند ایشان نیز از اسن ابتداع کرده اند و هم طوایف
الوجودیة و الاتحادیة علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین پوشیده

مرتفع اند از بس خامی چند بکر بغیر ظلمات الف لامی چند ناز پرورده صدق و
صفا قامی چند بهنجار کنندهٔ نکونامی چند جماعتی گمان میبرند که تعالی عن
تأویل الظالمین با هر چیز شده و بمثل مثل میآورند که تاره مخفی است
و تاره لطیف است و تاره مشهر است یکذات است که بصور مختلف متصور میشود
و هیآت مختلفه می پذیرد و آنچه ایشان حکایت میکنند مادهٔ کلی است و
صفت آنست و این هو من الله سبحانه تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض
و تخر الجبال هدا مادهٔ در وکون است که بجمع کثافت و ظلمت است و اخس مراتب
اهز بیش این هو من رب العزة سبحانه سبحانه و جماعتی گمان میبرند که روح
است ساری در جمله عالم من اسفل الی اعلاه که در همه جا مبدء آثار و افعال خاص
آنجا است و آنچه ایشان میگویند صفت طبیعت کلی است و رقایق مبثوثه او و این
هو من رب العزة سبحانه و تعالی عن تأویل المبطلین سبحانه سبحانه و جماعتی
میگویند این عالم بالتمام شخص است معین و روح انسانی است چون جان
آدمی که در بدن تصرف میکند و آن او است تعالی عما یقول الظالمون علوا
کبیرا آنچه ایشان میگویند صفت نفس کلی است و این هو عن رب العزة سبحانه
سبحانه و جماعتی میگویند این عالم بالتمام نوعی کلی است محیط بجمله اشیا
علی وجه کلی که نفس جنبانندهٔ بدان نور بینا میشود بحقایق تصرفات
خود و بر آن استفاده میکند کمالات خود را و آنچه ایشان میگویند صفت عقل
کل است عبد من عباد الله ناظر الی امره واقف بحکمه لا یرفع نظره الی الله
هیبة واجلالا ذلیل لولا ان الله اعزه معدوم لولا ان الله اوجده فقیر
الی ربه خائف من بطشه ریب کالحجر من صولة هیبة جلال الله لولا
ان الله اقامه بقدرته و آنسه بلطفه ان الذین عند ربک لا یستکبرون

عن عبادته ويسبّحونه وله يسجدون اين هو من ربّ العزّة نعم شأنه سبحانه
سبحانه اين چهار حجاب كلّی الوجودات كه زده شده است از ظلمة ونار ونور
ودنها حصر طايفه در يكی ازين حجب بازمانده اند كجاست ابراهيم صفی كه از
ظلمه مغارهٔ ارض بيرون آمده در نور ستاره وماه وآفتاب آسمان نرسيده در مقام
وكذلك نری ابراهيم ملكوت السموات والارض وازين جمله در گذشته گويد
يا قوم انّی بریء مما تشركون انّی وجّهت وجهی للّذی فطر السموات والارض
حنيفا وما انا من المشركين اگر كسی گويد مادّهٔ كلّ وطبيعت كلّ ونفس كلّ
وعقل كلّ در كتاب وسنّت مثبت نگشته ثبت وجود اينها چيست جواب گفته شود كه
اينها بدين اسامی در كتاب وسنّت وارد نگشته امّا اين حقايق معبّر گشته امّا بنامهای
چند ديگر خوانده شده ومشاهده در اطلاقات نيست دوات وقلم در سنّت نامبرده
شده همان است كه در لسان جامعی مادّه وعقل گويند ولوح وكتاب در كتاب
وارد شده كه بل هو قرآن مجيد فی لوح محفوظ ولا رطب ولا يابس الّا فی كتاب مبين
وهذا كتابنا ينطق عليكم بالحقّ همان است كه قدما طبيعت ونفس ناطقه كليه گويند
وازابن عباس رض منقولست كه در تفسير وكتاب مسطور فی رقّ منشور گفته
الرقّ المنشور ما بين المشرق والمغرب وجماعتی ديگر ازين ملاحده اكثر سخن
ايشان بران ميگردد كه روح واجبی چند است كه آنچه كه قطع كرده آنگاه همچو
خدا ميشوند وايشان را باغير اتّحاد بالروح كاری نيست وعلما اعلام شكر الله مساعيهم
ابطال اتّحاد الاثنين جمعه وقد ابطا نيفه كرده اند واين طايفه ترسايان اين
اعتقد وهمان ميگويند كه ترسايان در شان عيسی ع ميگفتند واخبار غيب
آثار نبوی كه لتتبعنّ سنن من قبلكم شبرا بشبر حتی لو انّهم دخلوا جحر ضبّ لدخلتموه
قالوا اليهود والنصاری يا رسول الله قال فمن او كما قال ووصف احوال اين

طايفه

طايفه است اللهم ثبّتنا بالقول الثابت فی الحيوة الدنيا وفی الآخرة وانصرنا
علی القوم الكافرين ودمّر الظالمين وصلّی الله وسلّم وبارك علی محمد وآله
اجمعين والحمد لله ربّ العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام علی الحضرة الختمية اللاهوتية الصفوية المحمدية اسبغ الله علينا
ظلّه العالی ومتّعنا به واما الشوق فكاين لا يبرح واما القلب فكما قال العاقل
بخياله يفرح اما بعد در خواب خيال تو مرا ياد كند آمد بر من دل مرا شاد كند
دل پندارد كه من تو را يافتم بيدار شوم هزار فرياد كند عجب رفت
آموزش پنداری تقليد از بصيرت چون تخيّل است از ابصار بينايان بعربی
اشاره ميكنند وآنرا ميكند مگر بينايند كوری كه آنجا حاضر است هم آنرا
خيال می بيند وبدان شادمانی دارد واو خود نميداند كه چيست وچه معشوق
وآنچه شخص بران از نشيب تقليد بفراز ايقان بر ميآيد نوريست كه خدا
سبحانه در دل وی پديد می آورد كه بدان بينا ميشود بحقايق معلومات چنانچه
ديده روشن بينا است بصور محسوسات وبدين نور اشارت فرموده رسول
اينجا كه گفت اذا دخل النور فی القلب انفسح له وانشرح قيل هل لذلك من
علامة فقال الانابة الی دار الخلود والاستعداد للموت قبل نزوله وكما قال
اينجا كه فرموده اتّقوا فراسة المؤمن فانّه ينظر بنور الله وقرائت ابن مسعود رضی الله
عنه چنين است كه مثل نوره فی قلب المؤمن كمشكوة فيها مصباح الآية واگر
نه دل را روشنائی بودی وبينائی چگونه فرمودی فانّها لا تعمی الابصار
ولكن تعمی القلوب التی فی الصدور اما آنچه طايفه گمان برده اند كه ايقان
باشتغال بعلم كلام وتعلّم ادلّه كه متكلمان بهم بسته اند حاصل ميشود خود

نزاین سقفا. بعد ادی در کنار رحله برابستاد و صد دلیل بر توحید بگفت آنگاه
تربا شد و سوکند یاد کرد که بعدد هر دلیلی که بر توحید گفتم دلیلی بر اثبات ثلثه
بگویم یقین اقناعی است و انشراحی و بصیرتی واستدلالی شبهی است و تحقیق بسیار
کس که ویرا این باشد اگرچه تحریر و تقریر دلیل متکلمانه نتواند و از تشقیقات
و تقسیمات و وضع مقدمه و رفع تالی این اصطلاحات و اعتبارات چیزی
ندانسته باشد و بسیار کس که در زیرش انیطرفی کرده باشد و دلیل ساختن
آموخته و بریاست مدعی چندین دلیل سازد آنگاه که با خود نشیند و بر اضافت
دیع بر خود کار خود را جز دلیل سازد و حجت پردازی نه بیند بلی الفاظ
دلیل و تنبیهات لطیف و تقریبات و توضیحات و تمثیلات دلهای طالبان
خیر صفت منصف غیر متکبر را سپاه مسکرده اند و با وقت می اندازد و آن دیدن
که در فطرت کامن است و از آفریدگار بجانه در وی و دیعت نهاده مقدم
میکرده تا اگر نسیم توفیقی وزیدن کرد و نفحه الهی رانفحه نمایید آن نور از دل
می جوشد و انشراح و انفتاح حاصل کرده و بنا بر این که کان می بود مانده که یقین
به تعلم دلایل بهم بسته کلامیان حاصل میشود در شان بعضی صحابه رضی الله عنهم
تقلید برده اند آنجا عذر کرده تا سید قول صحت ایمان مقلد این را حجت آورده
اند که رسول صلعم بعض اجلاف عرب الفاظ کلمتین میکرد و ایشان را تعلم دلیل
مطالبه نمی نمود و از ایشان به تقلید قانع بود یعنی اینها در صحت ایمان مقلد
صحیح است و خداوند سبحانه بر صدق و نیاز او در جزء میاورد و او از رستگاران
ان شاء الله اما سخن اینها چنین استدلال ضعیف نیاز هند نیست که گویند بعضی
از صحابه رسول الله صلعم و رضی عنهم صاحب تقلید بوده اند سبحان الله اینها بنده
که مگر ایشان که یک دو کتاب در علم خوانده اند صاحب یقین اند و بعضی از

صحابه رسول صلعم مقلد بوده لهذا اف و تف علی زعمهم بد نسخی جهل خویش
نموده اند که معلوم میشود که ایشان از خود تحقیق یقین حاصل نشده و اگر نه یا انستندی
که طریق حصول یقین چیست و آن نه تعلم دلایل بهم بسته است و ترتیب نفیق
و ان قلت قلت و لم لا یجوز و الا لدار او لتسلسل و این عبارات و اصطلاحات
و تفصیلات بار خارج از فطرت استدلال حالو است بلکه در غیب جان
میکند و شخص از خبری باز وقت چیزی می اید چنان مجمل و پوشیده
یکبار و مجمل که آنچه در یک لحظه میکند در یک هفته اگر خواهند مفصل نتوان
ساخت و بسیاری از اهل صناعات و ساکنان اسواق در این باب بیشتر زیرک
از کثیری از مستغلین که بکثرة لم لا یجوز و نفسیات و تدقیقات فطرت خود را
خراشیده و بی رونق کرده اند و فرموده فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل
لخلق الله که بمعنی لا تبدلوا خلق الله مفسر کرده نشنوده اند و لقد صدق
القائل قدس سره   روی نفس مطمئنه در جسد   نقش فکرتهای بد
بر میکند و قال ایضا پس چرا علمی بیاموزی بمرد کش بباید سینه را زان پاک کرد
و حقیقت آنکه مردمان بیشتر مهر فضل صحابه رضی ندارند بعضی پندارند که متکلمان
از بعضی ایشان دانا تر اند و بعضی می پندارند که مگر متاخران مشایخ بر بعضی از
ایشان فایق اند در ولایت و این برای آنست که عامه ولایت را بعد خوارق می شناسند
یعنی خوارق عادات و کشوف کونیات و این از بعض متاخران بیشتر روی آمد
و در قدر کثرت نوافل عبادات از صلوة و صوم و غیره و این نیز از بعض متاخران
زیاده مرویست بر وی آن صحابی است که رسول الله صلعم ارکان اسلام بر وی
می شمرد نماز پنجگانه بر وی شمرد گفت بر من هیچ دیگر هست گفت نه مگر که تطوع
کنی روزه رمضان بر وی شمرد گفت بر من هیچ دیگر هست گفت نه مگر که

تطوع کنی و هم چنین تا آخر ارکان اسلام پس او پشت کرد و رفت و گفت والله
لا ازید علی هذا ولا انقص این شخصی است از صحابه و شیخ کبیر رحمه الله شبی
هزار رکعت نماز میگذارد و هر روز افطار به نصف مویز میکند عامه چون تواند
گفت که شیخ کبیر از او فاضلتر است بلی بعضی از این طایفه چون شنیده اند که
علما میگویند همه صحابه افضل اند از دیگران آن را وجهی خواسته اند بدید
کرده گفته اند بعضی از صحابه اگرچه در کمالات نفسی از علم و عمل و اخلاق
و غیرها شاید که اقل از بعضی از متاخرین اولیا باشد لیکن ایشان را این
هست که رسول الله صلعم دیده اند این کمالی است که بر جمله کمالات متاخرین
راجح است پس از این جهت ایشان افضل باشند این خود خوب گفته اند که دیدن
رسول الله صلعم بمجرد کمالیست اما اگر متاخرین را کمالات نفس زیاده بوده
باشد ایشان متابعت رسول الله صلعم بیشتر کرده باشد و متابعت رسول الله
نسبتی است با رسول الله و دیدن رسول الله صلعم نسبتی است با رسول الله
و آن نسبت ازین نسبت اشد است و نزد رسول الله صلعم احب پس این نسبتی
بمجرد ها بر آن ترجیح نمی توان کرد و این هم چنانست که کسی گوید سادات
افضل اند از علما برای آنکه فرزندی رسول الله صلعم کمالی است که بر همه کمالات
فایق است این سخن بر دلیری آن میگویند که چون آن را بنا بر تعظیم رسول الله
صلی الله علیه و آله می نهد کسی رد نتواند کرد و اگر نه متهم باشد در دین
وی نمیدانند که ما که تفضیل علما دین میکنیم هم بنا بر تعظیم رسول الله
است صلعم که ایشان نسبت معنوی خود با رسول الله صلعم درست کرده اند چه
گویی ایشان فرزندان روح نبی اند و سادات بمجرد سیادت فرزندان
جسد و کم بین الروح والجسد همچنین دیدن رسول الله صلعم بمجرد نسبتی

بجسد

با جسد مبارک او و شناخت او و حقیقت حال او و متابعت سنت او نسبت معنوی او
نسبتی است با روح پاک او و کم بین الروح والجسد بلی دیدن صحابه رسول الله
فی نفسه کمالی است و با آن بر بر تو نظر مبارک او و شدت استعداد ایشان ایشان را
کمالات نفسی و غیر آن حاصل شده و بر متاخران فایق آمده اند و عامه را این
شبهه از آن افتاده که ولایت را خرق عادات میدانند یا کثرت نوافل عبادات
و این جمله آثار ولایت در بعضی مقامات نه عین ولایت و نه نیز لازم او
و جمیع الاحوال در جمع جمیع المقامات تا بفقد آن فقد ولایت لازم آید و نیز اینها
با غیر ولایت یافت میشود پس از وجود آن وجود ولایت لازم نیاید و نیز از
عدم آن عدم ولایت محققان چون این دانسته اند ایشان ولایت را از این
طریق نمیجویند بلکه ایشان از نظر بر عین ولایت که آن احوال قلوب است آنجا
که هست می بینند   هم ولی را ولی تواند دید   مصطفی را علی تواند دید
رسول الله صلعم فرموده ما فضلکم ابو بکر بکثرة صیام ولا صلوة ولکن بشیء
وقر فی صدره او کما قال و با علی علیه السلام فرموده یا علی اذا تقرب الناس
الی الله بانواع البر فتقرب الیه بانواع العقل تسبقهم او کما قال   همانا
که قلیل عمل کسی باشد که نسبتی راجح باشد بر کثیر عمل دیگری ضربة علی خیر
من عبادة الثقلین بلکه یک عمل کسی باشد که از عمل دیگری افضل باشد
که نوم العالم خیر من عبادة الجاهل شخصی را بار بعضی مشایخ انکاری بود
که او را امید بود که طعام بسیار میخورد شیخ روزی ظرفی طلب کرد در آن قی کرد
طعامها جمله روان بود شده از شکم مبارکش بیرون آمد و قد نظمه مولانا
رحمه الله فی المثنوی حیث قال شیخ روزی بهر دفع سوء ظن   در لگن قی
کرد پر در شد لگن   گوهر معقول را محسوس کرد   از برای دفع سوء الظن مرد

چونکه در تو پیشوا لفظ که تو مرتب چند انکه بتوانی بجوید رسول الله فرمود
وفی بضع احدکم صدقة آخر ان الله ینظر الی قلوبکم ونیاتکم ولا ینظر الی صورکم
واعمالکم چیست وجا عزیز مناقشاتی که میان صحابه میرفته در امور ملک
غیره و کذا بعضی ایشان در تحصیل مال و مثل آن هم بکان می انداخته که متاخران
از ایشان فاضلتر بوده اند که از سر دنیا گذشته اند و بمال و جاه آن ملتفت
نبوده اند و اینکه آن هم از جهل و نادانی ایشان است بحقیقت مضار و منافع
و کرهی و ناکرهی سبحان الله اینکه انبیا بدایت یا نهایت هم از ایشان معلوم
کرده اند آنگاه با ایشان در کار میکنند با صاحب پلاس نیز پلاس و مثل
این تمسکات هم بعضی جهل را بحث با انبیا انجام میآید که یوسف ملک جست
آنجا که فرموده اجعلنی علی خزائن الارض و مدح نفس کرده که گفت انی حفیظ
علیم و سلیمان ملک جست که رب هب لی ملکا بلکه حاشاه ضنت کرده که گفت
لا ینبغی لاحد من بعدی و ابراهیم شهرت جست که واجعل لی لسان صدق
فی الآخرین و موسی را حاشاه حسد بوده که گریه کرده و گفت بعث بعدی
غلام یدخل من امته الجنة اکثر مما یدخلها من امتی و میگویند اولیا را این
اخلاق نبوده سبحان الله جهل و نادانی و تقلید مردم را چه سرگردان کرده از
و گمراه میکند و اینست سزای آنکس که اعلی از خود را بمیزان خود میسنجد اولا
خود میخواستم که اشارتی کنم بر آنکه سبب چیست که نوافل عبادات و خوارق
عادات از صحابه کمتر بوده که از متاخران تا شخص بداند که آن نشان فضل
ایشان است بر متاخرین و او چون معکوس است معکوس دیده و آن را نشانه
فضل متاخرین ساخته بر ایشان و همچنین سبب آن مناقشات و منافسات
که در ملک و مال و غیره میان ایشان بوده بیان کنم تا روشن شود که آن بر آنکه

جهه افضلیت ایشان باشد از متاخرین اقوی است که جهه مفضولیت اکنون که
سخن بمتشابهات احوال انبیا کشید صلوات الله و سلامه علیهم خود واجب
شد که مبادرت نموده شود بشرح آنکه مبادا در اوهام بعضی نادانان خرابی
از آن بماند لیکن مجال تنگ آمده در صحبت میسر نبود ما از این اطاله فرصت
ان شاء الله در وقت دیگر صحبتها ببعضی از آنها اشاره کرده شود و بجهت اقتصار فرصته
و قطرات شاخود را من حاصل است که مجال بال مفصلا چنین شبهه شمار الخلل آن
آغاز سخن در شرح اشتیاق نهاد که چنانچه عادت مکاتیب است نوبت سخن به
پروردن کشید اما بی تکلف که خاطر از محبت و اشتیاق پر است توقع آنکه
مخلصان از دعا محو نمایند و از کوشش خاطر شریف دور ندارند و ابواب
مراسله و مکاتبه و اعلام سلامتی احوال خود و مخدوم زاده ها بلغهم الله
مبلغ الرجال الکاملین مفتوح دارند پیوسته والسلام علیکم و رحمة الله
و برکاته من الفقیر المخلص الداعی قطب بن محیی تاب الله علیه فی یوم الثلثا
۲ جمادی الثانیه سنه ۸۹۱

بسم الله الرحمن الرحیم

معلومات بجز عرض کردن ذکر است و مجهولات اکتساب کردن از
دلایل آن فکر و معلومات کلیه در مواد جزئیه باز دیدن معرفت مثال ذکر
آنکه شخص داند که خداوند جهان حکیم است و منقضی دائره بعد اخری ملاحظه
کند خواه بزبان گوید الله حکیم الله حکیم یا نه فایده ذکر اینست یکی رسوخ
آن معنی در نفس چرا که نفسی که نفس آن منتقش بسیار شد عسرالزوال است
او چنانچه کاغذ که بهیئتی خاص بپیچیدند و مدتی بر آن هیئت ماند او را
از آن هیئت زایل گردانیدن بغایت دشوار است همین که دست از او رها کردند

باهیئت خود میرسد دوم آنکه عمل بر مقتضی آن معلوم و واقع شود چه اکثر مردم
که مقصود عزلت کار کردنست در ایجاب عملی سوم آنکه ضبط نفس کند
از بسیار اکل و خواب که نمی باید چرا که نفس معطل نمی تواند بود اگر بتخیلات
صحیحش مشغول نمی کند بتخیلات فاسده میآید و ورای این چند معنی دیگر
در ذکر هست که مخصوصان عارفان و محبان خدااند و وصف احوال آخر
آنکه حلوای لبلابی تا نخوری ندانی و مثال فکر آنکه تفحص عن البصیرة و
التفصیل حکیمی خداوند سبحانه بداند پس تامل کند در خلق سموات و ارض
و اختلاف لیل و نهار و تشریح هیکل انسان و غیر آن از صنایع صانع
سبحانه و اتقان و متانت آن در یابد پس بر حکیمی صانع آن اذعان کند بحسب
بصیرت و تفصیل و فایدهٔ فکر ترقی است از حضیض تقلید بر اوج یقین و قد
قال له تعلموا الیقین فانی اتعلمه و کما قال و غایتی که خلق انسان بلکه خلق
عالم برای آنست و هو معرفة الرب سبحانه کما قال کنت کنزا مخفیا فاحببت ان
اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف از جمله طرق معتبر برای آن یکی فکر است کسیکه
در شرح فضیلت فکر چه گوید که تنها قوله علیه السلام تفکر ساعة خیر من عبادة ستین
سنة وفی روایة ثمانین سنة و خبری چند هست که خداوند سبحانه حواله تفکر
بآن کرده در مواضع قرآن و این برای آن بود که دلالت آن اقوی یا اوفی یا
اظهر است پس در آن تامل از تامل در غیر آن انسب باشد و از بعضی که پیشتر از
آیات قرآن آنچه در این باب مفروز کرده تا در آنها تامل کنند و بعضی از
که در صحیفه ثبت کرده آن آیات بنظر شریف رسید و فت ثلث بود در این
صحیفه مقید نشد و آن آیات داخل اوراد کردن هم مناسبست مثال معرفت
آنکه آنکه شخص بر وجهی کلی میداند که خداوند سبحانه حکیم است در مواد خوف خود

باز بینند

باز بینند اعنی وجه حکمت در هر فعل و صنع بتفصیل یابد و آنکه بر وجهی کلی انه
که فاعل همه چیز اوست در هر فعل بعینه باز یابد آن اضعف تا اقل حسنت
بلکه یا از خدا شود در منافع که از خلق باو میرسد و تا از خدا از خلق در مضار

والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت مخدوم حقیقی صفی الاسلام و المسلمین محمد الاسم و الرسم بین العالمین
از آفات نفس و مکاید شیطان محمی نظر عنایت و هدایت حق عز و جل باد و تابع
و آل علیه و علیهم الصلوة و السلام نفس معدن هر شرارت و اعدا عدو است
تسویل ته در شان وی فرموده بقول کلی هر چه مقتضای وی بیت بالملک
و همه صفات او واجب الازالة او التبدیل آنچه حالی از صفات او بنظر شریف
در آمد بیخ است یکی بسیار گفتن و بسیار گفتن روا است یکی بزبان و من
کثر کلامه کثر سقطه خاموش باید بود که اولیا را اتفاق است بر آنکه ابدال بر
چهار چیز ابدال شدند جوع و سهر و عزلت و صمت بدان مرد و این خاموشی اگر
چه مشکل است چه کلام را شهوتی است چون شهوت طعام و غیره بلکه شدید
اما آسان تر است از خاموشی دوم و آن خاموشی نفس است از حدیث با قلب نفس
هر گاه که دل را فارغ یافت چون مجلسی که مجال سخن با محبوب نیابد با دل در سخن می آید
و از هر گونه حکایات گذشته و آینده و اسباب مسافت و مضرت معروض و اعمیه
و دل چون باستماع سخنان او مشغول است از استماع سخنان غیب و قبول الهامات
که محدثیه و مکلمیه عبارت از آنست محروم میماند چنانچه نور آفتاب پیوسته متابع است
اگر زمینی روشن نمی شود برای حجابی است همچنین خطاب از غیب پیوسته متواتر است
اما غوغای نفس نمیگذارد که آن سخنان بگوش رسد و پیش راه گرفتم که زبون نفس

فکرها خالی کنی پُر زگوهرهای اجلالی کنی وحافظ شیرازی در همین گفته
خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی ونفی
خواطر که صوفیه اعتبار کرده اند عبارة از اینست واین عقبه ایست دشوار وقطع آن
بنگاهداشت نیست وهر آنچه که در حدیث لسان هست از غیبت وشتم وغیره در
حدیث نفس هست باز باید جست تا بر بیند وچون دید نفس را از آن
خاموش کند صفت دوم ریاست وریا دو است ریا با خلق وریا با نفس ریا
با خلق آنستکه عمل بخلق نماید وریا با نفس آنستکه عمل بخود نماید وبر خود شمرد
که چنین نماز گذاردم وچنین روزه گرفتم وچنین صدقه دادم اگر کسی سؤال
کند که فعل اختیاری بی تصور وملاحظه آن فعل محالست پس چگونه تواند
بود که او ملاحظه اعمال خویش نماید جواب آنستکه فعل اختیاری موقوفست
بر ملاحظه اثر که مفعول است نه بر ملاحظه تأثیر که فعل است وباید که او چنان
مستغرق ملاحظه اثر باشد که با ملاحظه تأثیر که صفت خودش است نپردازد
العجز عن درك الادراك ادراك شاید که اشاره بمثل این باشد ای ادراك
کامل آنستکه شخص چنان مستغرق مدرك باشد که نتواند باو ملتفت ادراك خود
شود وملاحظه عمل سدّی است در سلوک ومانع ترقی است ومبدا آن
عجب وخودبینی است صفت سیم تکبر است وتکبر آنستکه شخص خود را از دیگری
زیاده داند وزیاده بیند واین کبر از پس صفت است تکبر وجهل مرکب وظلم
هیئتی است که در نفس حادث میشود از دوام ملاحظه نسبتی که او راست بادنی
از خود ومغفول از نسبتی که او راست باعلی وشرح این آنستکه کسی را مثلا بنده ایست
اکنون آن شخص را با آن بنده نسبتی است وآن آنستکه غالب است بر او وحاکم او است
وآن بنده را از اراده او مرضی شده مقهور نیست ومسخر او است واین شخص را نسبتی با خداوند

عز وجل

عزّ وجل نسبتی است وآن آنستکه مغلوب ومقهور ومحکوم ومسخر او است کنون
اگر بملاحظه نسبت اول که بر او غالب است وهمیشه آن نصب العینش است هیئتی
او متولد میشود که آن تکبر است واگر نسبت ثانیه غالبا ملاحظه او است واز
عجز ومغلوب ومقهوری خود نسبت باحق تعالی با ملاحظه آن غالبی وقادری حق
غافل نمی پردازد انکساری وذبولی وخضوعی وخشوعی ونیاز مندی وافتقاری
در او پیدا میشود واگر چه اوّلا این اوصاف از او نسبت با خداوند است عزّ
وجل اما چون از آن ممتلی شد از آن حد تجاوز میشود وبر سایر وجود
میرسد مثلا تجاوز غضب از شخص مجرم بدیگر آن شخص در زمان غضب با مجرم فقط
در غضب نیست بلکه با در ودیوار بجنگست واز این بیان واضح گشت که حق عزّ
وجل متکبر است بحق چه او را نسبت مغلوبی ومقهوری با کسی نیست پس از
خود در نمی یابد ودر نمی یابد مگر نسبت غالبی وقاهری وآنکه غیر
حق عز وجل هیچ کس مستحق تکبر نیست چه هر کس که هست ولو اسرافیل وحملة العرش
وجبرئیل شدید القوی نسبت مغلوبی او با امثال است از نسبت غالبی
او بدیگری بغیر المتناهی فکیف یلیق بهم ان یغفل عن تلك النسبة ویشتغل
بملاحظة النسبة الاخری حتی تکبر صفت چهارم دعوی الوهیت است واین
در نفس کامن است وبرای عدم مساعدت قوت با تمام ظاهر نمیشود وسهل
ابن عبد الله ره فرموده نفس را سری است وبر هیچ کس ظاهر نشد مگر بر فرعون
نفس بنده کی از آن سر فرود آورده که او را استطاعت خداوندی نیست
تسلیم خداوندی از آن شده که او را قوت منازعت نیست که علی الفرض او را
چیزی از این مقدار بدهد بی بنده کی تن در دهد دیگر که مثلا نوکر پادشاهی
میشود این برای آنستکه او را استعلاء بر او یا مقابله با او ممکن نیست ونوکری

او مرتبه‌ای از عظمت می‌باید که اگر او را غیره بودی استعلا بر او یا منازعت با او
یا انکار بی نوکری او همان مرتبه از عظمت و امن و راحت و لذت حاصلش باشد
قطعاً نوکر نشدی عبودیت نفس مر خداوند عز و جل نیز بر این وجه است که اگر با خودش
فرض کند که او را خدائی مقررست تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا سبحانه رفیع العین
مایل آن شود و ترک عبودیت کند و آنچه حالی در نفس هست از توقع مدح و ثنا
خلق و انکار در اوامر و نواهی او را طاعت دارند و محبت او را بر همه اختیار
کنند و از وی خائف و ترسان باشند و در جمیع احوال مقصد آن باشند
رحمت و امداد و عنایت او کرده‌اند و غیر این از احوال که حق عز و جل بنده
را با آن مطالبه نموده و بر مفتش نفس و متفحص احوال و صفات او پوشیده
نیست ترشح آن صفت است و چون او طالب اینها است شکی نیست که هر چند
بیشتر یابد خوشترش می‌آید و اینها بغایت که رسید عین الوهیت است و این
دعوی از نفس برنخیزد مگر به استیلاء محبت حق عز و جل بر او چه عاشق
بالطبع با معشوق راه بندگی و عبودیت می‌سپرد و اگر چه استعلاء بر او متیسر
باشد و هر عظمت و عزت و کمال که هست بر معشوق بیش میخواهد که بخود چنانچه
حکایت کنند که سلطان محمود ایاز را بر تخت نشاندی و خود پایین تخت
نشستی و گفتی سلطنت ترا و من ترا چاکر   محمود غزنوی که هزارش غلام
بود   عشقش عنان گرفت و غلام غلام شد   و در معنی این شعر گفته‌ام
در غزلی   هر بندگی که نیست بر عشق آن نه بندگی است   جز عهد عشق حیف
که بستی در الست   اگر چه از استعمال لفظ عشق نهی کرده‌اند در این نیز
عز اسمه اما بر حدیثی که بگوش رسیده که اذا کان العبد کذا عشقنی و عشقته
مسامحه رفت بر استعمال این لفظ والله هو الغفور الرحیم صفت نجم مرغ ...

دارد

رب وفقنی و تمم

و سر ملال آنست که از چیزها زود بر ملالت می‌آید و شکیبائی آن ندارد و
او را چنان می‌نماید که انتقال ازین حال بحالی دیگر موجب قرار و جمعیت و
طمانینت و فراغ خواهد بود و چنین نیست هر گاه که حال بر او عکس ملالت شود
بقوت معرفت در نفس همان حال گشادگی پدید بیاید آورد نه آنکه بتوقع
عدول و انتقال از آن حال بر حالی دیگر شوند   همچنانکه زاهدان را در
سال قحط بود و خندان و گریان جمله رهط پس یکی نشسته جای خنده
قحط نیست و ندهان نیز کند و گفت پیش چشمتان قحط است این پیش چشم من
بهشت است این زمین   و قال بعض الاولیاء حصل لی ضیق من بعض تصرفات
الاغیار فقلت یا رب لو شئت لاحنیتنی فقیل لی تطلب الراحة فی ظاهر الوجود
من الاکدار و هو مستحیل لما سبقت به الاقدار و اقتضاء احکام هذه الدار و لو طلبت
الراحة من باطن وجدت الشفاء و استرحت باستعمال الدواء قلت و کیف الراحة
قیل بما نصب لک من العلم و دلت علیه بالوحی بالصبر الجمیل و کظم الغیظ
و عدم التاثر لتحقق الزهد و قصر النظر فی التلقی بحجز شهود التوحید فی الاحکام
و رؤیة ظهورها عن الواحد العلام و لو ارجت فی الظلام من درر هذه الالام کلها
لعدمت استطعام هذه الفضائل فی هذا الوجود و لم تتل نتائجها فی تلک

الدار

بسم الله الرحمن الرحیم

مدتی شد که لبوادر قهر التفات حضرت مخدوم حقیقی اسبغ الله علینا ظلال
عنایته و التفات ناصر صفیا الاسلام و المسلمین محمدا بالسنة عباد الله المخلصین
که روشنی دیده محبان است فایز نگشته و وصول بخطه نیم وصل است با صاحب خط
که مشتاقان با آن تعلل میکنند تا هنگام لقا رسد اما بعد   دو شکر باد صبا از تو ...

دوستداران ذو صالت بهین ساخته اند عجوز را دیدند که در پای سگی افتاده

گفتند این چیست گفت این سگ کوی لیلی است   عاشقم بر همه عالم که همه

عالم از وی است   وصف اینجا لایست مرد مشتاقان خواجه صلوات الله وسلامه

علیه میوه نورا بوسه دادی و بر سر و دیده مالیدی که نگاشته قلم تقدیر و نو

رسیده بوستان اوست عارفانرا اگر با عالم و عالمیان دعوی است از این روست

و اگر با جهان و جهانیان انسی است از این بوی است والخلق یزعمون انهم مع

الاکوان هیهات الناس فی شان وهم فی شان کار با کان از اجناس از خود یکی

که چه ماند در کتابت شیر هشیر معروف کرخی رحمة الله علیه را طعامهای

خوب خرا بردندی و خوردی ما وی گفتند برادرت بشر از اینها نمی خورد

فرمود برادرم بشر بسته او را ورع و مرا گشاده معرفت بعد از آن فرمود نحن

من مکرمهای در خانه خداوند خویشیم اگر طعام دهد خوریم و اگر گشنه

دارد صبر کنیم ما را با اعتراض و تمیز چه کار [illegible] ظاهرا معروف کرخی مثابر [illegible]

خواران اهل طبع بود و جهات انما الاعمال بالنیات عقد [illegible] خواسته

و عود و که روح عمل نیت است و مدار بر آنست و از اینجا فرمود یحیی ابن معاذ

الرازی که طلب العاقل الدنیا احسن من ترک الجاهل بها عاقل اگر دنیا

جوید برای انفاذ حکمت الهی باشد نه برای شک در قدر و قدرت و جاهل اگر

ترک کند برای غافل باشد به راعات وظیفه حکمت خداوند سبحانه یا برای شهرت

یا برای کسالت و بطالت و خود نداند   گر نگوش اهل بها [illegible] توبتو

کند بود همچون پیاز عاقلان از ایلت زند بگر نقز تر هر یکی زان دگر با مغزتر [illegible]

خود رفت در جان دیدم که اینها عاقلتر بود و فضیلت آن ذکر کرده به [illegible]

از آن دعا خوش آمد سبحان الذی فی السماء عرشه سبحان الذی فی الارض موطوه

بحار

سبحان الذی فی البر طریقه سبحان الذی فی البحر سبیله سبحان الذی فی الجنة رحمته

سبحان الذی فی النار عذابه سبحان الذی فی الهواء روحه سبحان الذی فی القبور

قضاؤه سبحان الذی رفع السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی لا ملجأ و

لا منجا منه الا الیه و با همه این باز بحی نماید که هیچ از او بیرون نیست هر چه هست جز

اوست آسمان خرگاه اوست زمین کنده کاه اوست   گر بجنت میروی بستان

اوست ور بدوزخ میروی زندان اوست   گر بشرق میروی سوی وی

اوست ور بمغرب میروی هم زان اوست   ولله المشرق والمغرب فاینما

تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم و عارفانرا چند روز بگیر ساکن [illegible]

دارند اگر تسلی است بر این است و اگر بر نفوس از [illegible] داشان بر آمدی کما قیل

اگر دلم نبدی پای بند طره دوست کیم قرار [illegible] تیره خاکدان بودی وفی

هذا المعنی قال مولانا الرومی رحمة الله علیه   ندا آمد ز عشق ای جان سفر کن

که من محنت سرای آفریدم   [illegible]

بگفتا ای جان برو هر جا اگر خواهی که من نزدیکت چون حبل الورید [illegible] الکلام

با آخر سخن در این بود که چند گاه است که مخلص نوازی و احوال [illegible] نفرمودند با

بما رسید بهر حال انتظار اعلام احوال خود جسما و نفسا و مخدوم زاده [illegible] قرة

العین بلغه الله مبلغ الرجال میرود [illegible]

والسلام والله یمن علینا بکم واسبغ علینا ظلکم محمد و آله صلی الله علیه و علیهم

اجمعین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

محمد را تمهید قواعد اخلاص و دولتخواهی نسبت با حضرت مخدومی [illegible] حقیقه صفیا

للاسلام والمسلمین محقق بالسنه عباد الله الصادقین نموده در شرح اشتیاق [illegible]

خوش نمیرود کان چون حدیث مکرمت بی نهایت است در شهر رمضان
هر دو نوازش نامه که از محل کرم صدور یافته بود مشرف گشت شکر لطف
والتفات بجای آورده و دعاگوی و دولتخواه است و دولت دو است یکی
دولت مستعار که ناچار مسترد خواهد گشت و آن دولتی است که متعلق
الوجود بچیزی باشد خارج از ذات شخص که آخر الامر شخص خواهد ماند و ذات
خود که لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة وترکتم ما خولناکم وراء
ظهورکم آماده ولقی که شایسته التفات دولتی است که در عین ذات این
کس باشد و از وی انفکاک پذیر نباشد و اصل و سرمایه این عرفان و
بصیرت و فروع آن حاجت نیست که گفته شود که هر گاه که اصل محقق گشت
مستتبع فروع است جملگی احوال حمیده و اخلاق ستوده و اعمال پسندیده
نتایج معرفت است و ثمرات بصیرت و بهشت و عافیه صورت معرفت و نتایج اوست
که نعم و فواکه بهشت اجساد معارف و احوال است و معارف و احوال مر آنرا
چون روح است و همچنین نیران و عقاب دوزخ همچون اجساد کفر و معاصی است
ولهذا آتش دوزخ بنور مؤمن منطفی میشود و اگر نه مؤمن در دنیا هیچ
آتش نمی نشیند و آتش نمی میرد برای آنکه این آتش ضد ایمان نیست آتش دوزخ
آتشی است که از کفر آفریده شده ناچار ضد ایمان است آن چیست که مؤمن را
چون در قبر نهند شخص خوب بصورت پیش وی آید و گوید من عمل صالح توام و
کافر را شخصی زشت صورت پیش وی آید و گوید من عمل بد توام و این شخص
حقیقی است و آن شخص موجود خارجی است نه تمثل خیالی چنانچه بعضی نادانان
خیال بسته اند و شرح این طولی دارد باز بر سخن آئیم و ترغیب در معرفت و
بصیرت هرچند مذهب عامه فقها و اکثر متکلمان آنست که ایمان مقلد صحیح است

واین

واین سخن صحیح است تا شیخ ابوالحسن اشعری که از صفای ادراک با محققان اهل
کشف دوش بدوش میرود چون سایر با شخص ایمان مقلد را معتبر نداشته
و واجب دانسته که در هر مسئله مستبصر باشد و ابوالحسن رستغفنی و ابو عبد
الله حلیمی واجب دانسته اند که صحت رسالت ببصیرت داند تا در هر مسئله بصیرت
مجمل داشته باشد اگرچه بصیرت مفصل واجب نداشته اند آنچه بزرگان و مشایخ گفته اند
بی اصلی نیست بهشت مقلد چنان ضعیف البصر است نسبت با بهشت محقق
که بر بهشت ایشان دوزخ نموده چنانچه ظل در جنب شمس ظلمت مینماید اگرچه ظل
فی نفسه از مراتب روشنی است و میباید دانست که چنانچه بعضی اهل کشف را در کشف
غلط میباشد ولیکن هر که آن غلط محض نباشد بلکه آنچه بر ایشان نموده اند
اصلی دارد ولیکن در محل تمیز تمام آمده اند و باز نیافته حیثیت کما ینبغی نزد ایشان اند
غلط از آن عارض شده چنانچه جماعتی از مکاشفین کشف کرده اند که عذاب دوزخ خیالی
مبدل براحت خواهد شد باطلاق صورت کرده و غافلند از آنکه الا عذابا
و همچنین فرموده لا یخفف عنهم العذاب اما معلوم است که چیست که بر ایشان
کشف شده وجه حقیقت است که با فتراق اند و معنای این سخن شده لیکن بیان آن
طولی دارد و لایق این مجال نیست و غرض مقصود تنبیه است بر مثالی لیکن چنین غلط
بیشتر مبتدیان اهل کشف را دست میدهد و جماعتی که بی خدمت مرشد
بخبر بی از جذبه یا سلوک به مکاشفات رسیده اند یا از بقایا طبیعت در ایشان
چیزی مانده چنانچه در مکاشفه رتبتی عظیم رسیده و یافت از فرط رغبت در آن
زود آنرا گرفته و وظایف تثبت و احتیاط بجای نیاورده الی غیر ذلک من الا
سباب التی یطول شرحها هم چنین اصحاب در اوقات صافیه که از لال اهل کشف اند
در ادراکات ایشان هست که خطا دست میدهد لکن نه خطا محض بلکه علی التدریج

المذکور فی الکاشفه اصلاً صواب دارد که برایشان تافته ودر محل تمیز قاصر آمده اند بهشت مقلد سایر بهشت محقق است که دیده مکاشفه باز همی صافی ذهنی آن نیز بهشت نماید کالظل فی جنب الشمس بلکه از وقت نزاشد که این برای آنست که دیده او از شمس حقا آثر شده از ین جهت ظل را روشن نمی یابد که اگر از ناریکی محض بظل آید آنرا روشن یابد غرض که برین سخن که ایمان مقلد صحیح است لیث نمی باید کرد که از طلب بصیرت تقاعد کنند که درجات بهشت یکسان نیست و هرگز محقق با مقلد مساوی نخواهد بود و طریق اعلی حصول بصیرت جذبه الهی است اما تا کرا بخشد و تا کرا روزی شود آنچه تعلق با کتساب دارد تفکر است در آلاء و با وقت افتادن نزلتی که بر عالم فایض است از معدن جلال و جمال و از آنجا راه با آن معدن بردن سابقا گفته شده که شمار عمی مقادیر علم هست و از آن هیچ باز نماند که نیست اما لطائف حال می باید کسب کردن بر مطالعه مثنوی و منطق الطیر و غیره از کتب و رسائل حال انگیز رقیق و حکایات اولیا و مقالات دوستان خدا عزوجل والسلام علیکم

بســـــــم الله الرحمن الرحیم

السلام علی الحضرة المخدومیة الملاذیة الصفویة المحمدیة و اما حدیث الشوق فما لها قصة فی شرحها طول غایب از دیده که شد لیکن غایب از دل نمی شود قطعاً قصه شوق را چه شرح دهم دل بر نهفت او کند اینها بد ساعی کوئی مشغول است والناس عالاً زبالمحن شریف هم دارد ما حضر وقت این است که حجب و عوائق میان بنده و خدا بسیار است و قطع آن بمجاهده و اکتساب ممکن نیست بغیر جذبه قاطع آن نیست هر کس که بخدا رسیده بدان جذبه رسیده و من لا فلا و اکتساب و مجاهده شخص مستعد می تواند شد و از ابرار معدود می توانند

[illegible]

آمد اما درجات قرب بغیر جذبه میسر نیست البته اینکار را وقت کنون تا کرا دهد و چگونه با کتساب رفع حجب توان کرد و نفس اکتساب از حجب است هر حجاب را با کتساب که رفع کرده حجاب اکتساب را هم رفع خواهد کرد میان بنده و خدا حجاب بسیار است از نور و ظلمة ارتفاع حجب ظلمانی با انتفاء آنست و ارتفاع حجب نورانی با انتفاء التفات بر آنست انتفاء التفات که نفی التفات که نفی التفات التفات است بر آن و چگونه التفات بر التفات منتفی کرده خون بخون شستن محال آمد محال ذکر حجابست و معرفة حجابست و محبت حجابست و چنین حجاب را رفع میسر نیست مگر که چنان دست دهد که انوار الهی بر دیده سالک غالب آید و او را از او باز ستانند آنگاه او را التفات بخود و اوصاف خود و ابتهاج و مسرة بکمالات خود نماند بنده خدا کرده تا غایت بنده ذکر بود نه بنده مذکور و بنده محبت بود نه بنده محبوب و بنده معرفت بود نه بنده معروف هرچه در بند آنی بنده آنی عزیزی با کسی گفت مدتی است که طریقه درویشان سلوک میکنم و بوی من هیچ نمی کشاید و نا امید شده ام رجوع با طریق سابق خواهم کرد بنده راه را خاطر گذشت که تو هرگز طریق درویشان سلوک نکرده درویشان خود را بنده خدا دانند پس بندگی میکنند ایشان را در آن غرضی نیست که شود و نگشودن چه دخل دارد تو تا غایت بنده گشاده بوده نه بنده خدا و گشاد بنده کان خدا را نمی باشد نه بنده کان گشاد را همچنین روزی عزیزی نزد کسی حکایت کرد که با جماعتی بر پای کوه با پای کوه می رسیدیم و گرسنه بودیم و هیچ همراه نداشتیم بزرگ ما گفت که بالای کوه رویم متوکلاً علی الله که چون ما توکل کرده باشیم ما را چیزی حاصل خواهد آمد رفتیم و هیچ نیافتیم و گرسنه باز گشتیم

کمینه را در خاطر گذشت که شما توکل بر توکل داشته اید نه بر خدا همچنین
روزی در احیاء علوم مطالعه میکردم دیدم که لبعی فضایل محبت میگوید و
ترغیب در آن میکند بنده را در خاطر گذشت که کاش امام غزالی این پارهٔ
شرح جمال خداوند سبحانه کردی تا مردم چون از آن آگاه شدندی محبت
با خداوند سبحانه پیدا کردندی اما چون او شرح جمال محبت میفرماید مردم را
عاشق محبت میکرداند چون خواهند که کسی عاشق صاحب جمالی کردد
طریق آنست که جمال او را با وی نمایند یا شرح جمال او کنند که او خود عاشق
میشود نه آنکه او را بر عشق فرمایم اما اگر سخن در مدحت عشق بروی
و فضایل آن گوییم ثمرهٔ این آن باشد که او نیز خواهان عشق بروی کردد
و بنا بود عشق متأثر باشد و این نزد محققان بت پرستی است خواهان خدا
میباید بود و بر نایافت خدا متأثر میباید بود مال جویان عاشق مال اند
و این کس عاشق عشق هر دو محجوبند چه مال و عشق هر دو غیر خدا است همه
از دوست وامانند چه زشت آن نقش و چه زیبا همه چیز از یار دور افتی چه
جا بلغا چه جابر سا اگر صالحان محبان کرا باشد یا محبان مقامات و غیرها
متبع اند مگر اهل جذبه که جذبه الهی ایشان را از همه اینها باز رسته و از غیر خدا محجوب
گردانیده و التفات ایشان از ما سوی ذات خدا منقطع گشته بوصول الیه از
وصول خالی شده اند و بمعرفت از معرفت و محجوب از تحجب اولئک اولیاء الله
حقا و من عداهم من اهل المقامات محجوبون بمقاماتهم عن الله مقصود ما از
مجذوب نه مسلوب التمیز است بلکه آن کس که منفرد گشته بخدا از من عداه
فهو من الله و الی الله و مع الله و فی الله هذا و آنچه استفسار فرموده اند که
اصرار تکرار است یا استخفاف اصرار تکرار است و رجوع در تحقیق آن با شعار

وبر

و بر اختلاف معاصی و قرب و بعد آن از کبائر مختلف می شود بعضی بسیار
کثیر است و بعضی بر بیش مثلا اگر کسی ده گوهر دارد توان گفت که گوهر بسیار
دارد اما اگر ده کره کان داشته باشد نتوان گفت که کره کان بسیار دارد غرض
که تعیین قلت و کثرت بحسب مواد مختلف میشود و اعاظم صغایر آنست که به
مرتبه کثیر است و از این اقل از حد کثرت قطعا خارج است و هم چنانکه اصرار بر صغیره
کبیره است بر استخفاف و عدم مبالات بر آن نیز کبیره میگردد کما قال کل امتی معافی
الا المجاهرین و اگر شخص در محل قدوه باشد و آن معصیت متبع خواهد گشت
هم کبیره است و تبجح بمعصیت و آنرا بر خود نعمتی شمردن و هم چنین امهال خدا
و بر او در ان عنایتی در بارهٔ خویش شناختن این دو اگر از حیثیت آن باشد
که آن معصیت است کفر است و اگر از حیثیت ذات آن معصیت باشد از آن رو
که مشتهاء طبیعت است مع قطع النظر عن انه معصیة او کبیره است این است
اسبابیکه صغیره را کبیره میگرداند و ههنا تفاصیل اخر لا یخفی بر للفطن والله المستعان
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

هر کس که بدنیا آمده از آنجهه آمده که نفعی برساند و ثمره بار آورد که هستی
وی را بر آن سبب بنیاد اثری پیدا شود که تا انقراض عالم برکت آن بر او می پیوندد
و او در خود ترقی میکرده و اعمال آنجا عمر که بروابط حقیقی بوی متعلق گشته بود
در ترازوی خود میباید که سنکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی
امام مبین و من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیمة
من غیر ان ینقص من اجرهم شیء و من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من
عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من اوزارهم شیء و اذا مات ابن آدم

انقطع عمله الا عن ثلث الحدیث الی غیره الثلث فما یعلمه اهل هر کسی که آمد
و نفعی از و ببر بند کان خدا نرسید و اثری از او در عالم باقی نماند بلکه
در خود آمد و در خود رفت نیامده و نرفته نمی پسندد که موسی علیه السلام
غبطه میبرد بر پیغمبر ما که ابکی لان غلاما بعث بعدی ید خل الجنة من
امته اکثر مما ید خلها من امتی انبیا افضل خلق اند که هیچ ابسط وجودی
اکثر خیرا و ابقی اثرا از ایشان نیست بعد از آن مرشدان کامل بعد از آن
در بعضی پادشاهان عادل بعد از آن مال داران باذل و بعزة الله سبحانه
که درین ساعت هیچ نزد این کمینه ازین احب نمی آمد که راه قدره باشد
اعانت مظلومی کنم یا مال باشد و صرف محتاجی کنم یا بنا، و یا الهی یا امثال آن
یا انشاء باشد و بتن خویش بخدمت بندهٔ خدا اشتغال نمایم و اگر توانم
که کسی را از معصیت بتوبه خوانم یا از جهل بعلم آورم یا از کسالت بطاعت
کشم قدر و قیمت این عمل با خود نمی توانم اندیشید و جماعت اولیاء که بغیر
که ظاهراً بارشاد اشتغال ندارند از ابدال و اقطاب و اولیاء عدد
بالجنان باصلاح خلق مشغول اند و تمام امور ربع مسکون را در حیز ضبط
و ربط در می آورند چه جای جمعی خاص و همکی انتظام عالم از برکات
و آثار ایشان است و گروهی که نظاهر او نیز بالجنان بارشاد و اصلاح
خلق مشغول بوده اند بنا بر آن بوده که جمع میان صلاح و اصلاح
میسر نداشته اند و ابدال و مرشدان با کمال از ایشان افضل اند ان
شاء الله و برین استثناء اخراج جماعتی میکنیم از اولیاء که بر قلوب ایشان
مهیمن اند که از استیلاء جلال و غلبه احکام آن بر ایشان خبر از کون
ندارند و مقام ایشان در ولایت مقامی غریب و مرتبه ایشان در حجب غیرت

عجیب و که ومنی بحقیقت حال ایشان راه دارد هرگاه اگر در تحقیق و تبیین حقایق
این مقام شروع میکنیم سخن دراز میکشد مخلص سخن این است که یحکم لا یؤمن
احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه وصیت میکنم شما را و اهل بیت و اولاد و
اقارب امجاد همه را بنیاز و عطا و رسانیدن نفع به بند کان خدا الامثل
فالامثل بر سبیل خدمت نه بر سبیل انعام که هیچ راه نزد خدا ازین سودمند
تر نمی بینم و کفی بالله شهیدا هر که را از فضل و از حیله دی و فتی
کار خدمت دارد و خلق حسن وابتغ فیما آتیک الله الدار الآخرة و لا تنس
نصیبک من الدنیا و احسن کما احسن الله الیک والسلام علیکم و رحمة
الله و علی سایر الاقارب و الاولاد و اهل البیت خصکم الله و ایانا اجمعین
بنور من انواره بلا ظواهرکم و بنور سرائرکم و یوفق حظکم من حسنات
دنیاکم و آخرتکم و ینزل علیکم من برکات السماء والارض انه حمید مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

اگر مقبلان بر دنیا چیزها دارند که معرضان از آن ندارند مثل مال و عیش
و لذت و حرمت و دوستان و آشنایان و سایر حظوظ و تمتعات معرضان
را نیز چیزی هست که ایشان ندارند و آن خودی است که خودی ایشان با
ایشان یکسان شده و موافق گشته و خلاف میان ایشان و خود و ایشان
برخاسته یار و هم درد خود اند نه همچون طایفه اول که اعدا عدو ایشان
نفس ایشان است و هر چه ذات ایشان بر آن میکرد ایشان از آن
خوشنود نمیشد و همیشه با خویش در محاربه اند و از وجود خود ناراضی
اگر ذات ایشان بد روشی میکرد در خشم اند که چرا تو انکر نیست نمی
دانند که ذات ایشان کوشش بفرمان خدا دارد چه فرمان خدا بر او فی آنست

ازو و براو و هر آنچه چنانچه مقتضای فرمان است میباشد نه چنانچه مقتضای
خودش است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون چون ندا حق
از بطنان غیب میشنود که کن فنفرا کجا گوش بفرمان تو خواهد کرد که کن
غنیا باید دوست ذات تو از آن آنکاه است زینهار که با او یکی شو تا چون او
با جهان خویش رود ترا با خود برد آنگاه ببینی ما لا عین رأت و لا اذن
سمعت و لا خطر علی قلب بشر باید دوست مال و عیش و لذت و حرمت و
دوستان و آشنایان نزد اهل جهان حقیقت اند و بوسیله ایشان آنجا شوان
رسید و اه تو بر آنجهان ذات تواست لا غیر من گفتم باقی تو دانی این غزل
کر من بعض اوقات گفته ام گوش دار   ندارد هیچ درد عشق بهبود نه از فسونگر
پیش این سنگدلان سود   رخش در زلف پنهانست دایم   نصیبم از آتشش
نیست جز دود   مسلمانان من افتاده در رهی   که پر رفت آن از رسم معهود
ز عشق روی خود افتاده ام مست   که شوا فردی پیچ و لیش آسود   ندارم
طاقت انفاس مردم   که در خود نغمه دارم چو داود   مرا گر بنیاد میگویند
اگر بد   نه زان شادی نه زین غم خواهم افزود   به هر کس داده چیزی خدایا
مرا من ده که هستم شاد و خوشنود   مرا این بس که هستم بنده تو   ندارم کار من
با بود و نابود   باید دوست هر کس عاشق خود را شب در آغوش گرفته و از غمها
با خود نفسی زنده نمی تواند کجا و این از کجا باید دوست تو دوست نادانی
دیرانست که گفته اند   دشمن دانا بر از نادان دوست   باید دوست در پختگی
خامی تا چه از دوستی دشمنی دیده باشی که پدر چون تقصیری کند پدر چنانکه
بر خشم رود که خواهد که وی را بکشد این دشمنی برای دوستی است که بدیدگی
نمی تواند دید اما تا چنین است در دوستی خار است محبت را با عکس چه کار

یا او را ادراک قبح در محبوب کی حسن ممکن بر او حسن است هر چه وصف
اوست آنرا خوب گوید و هر چه غیر آنست زشت حبك الشیء یعمی و یصم
پس چیست و عین الرضا عن کل عیب کلیلة چه معنی دارد شاید که کسی را
کان افتد که مگر مردان از زین عشق بازی محظوظ شدند آنجا که عیب خود نمی
بینند و چیزها که ندارند در خود اعتقاد می کنند تا این کجاست
و آنچه ما میگوییم کجا این تخلف است اگر خود را ذلیل ندیدندی هرگز
بر خود نپسندیدندی و اگر خود را قبیح نیافتندی جمال بر خود اعتقاد
نکردندی آنحکیم از اینجا گفته ما تکبر احد الا لذلة وجدها فی نفسه و یحشر
المتکبرون کامثال الذر عین جز میدهد سخن در جهان حقیقت میرود نه
در تکلف و مجاز که آنجا اعتقاد نیست انعقاد است و تواجد نیست وجود
است و تصدیق نیست صدق است اینها اسرار است که امناء خداداده اند
اگر تو امین خدائی میدانی که چه میگویم و اگر نه سخن چند بی سر و بن
میشنوی حالیا کوتاه کنیم قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی
سبیلا   والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

تو بکشا چشم تا مهتاب بینی   تو مردانو بخشید ن میاموز الذی احسن
کل شیء خلقه اینکه شخص میگوید کاش چنان نشدی یا چنان شدی اولی
آنکه گفت کاش مرا دیده دادندی که هر چه میشود جمالی که حق در ناصیه او
تعبیر کرده ببدیدی مرایای عالم از عین و معنی و حق و وقت و فاطر و صانعست
مستغرق حسن است در هر یک جمالی تعبیر است جدا گانه مناسب وی که
بر دیده ارباب بصائر متجلی است همچنانکه زاهدان سال قحط بود از خشکسال

وگریان جمله رهط پس بگفتندش چه جای خنده است قحط بیخ مردمان
برکنده است کف پیش چشمان قحط است این پیش چشم چون بهشت
است این زمین یار فرعون نبید ای قوم دون زان نماید مر شما را نیل
خون یار موسی خرد گردید زود تا نماند خون ببینید آب رود
جمله عالم صورت عقل کل است کوست بابای هر آنکه اهل قل است
هر که او با عقل کل کفران فزود صورت کل پیش او چون سگ نمود
صلح کن با این پدر عاقی بهل تا که فرش زر نماید آب و گل من که
صلحم دایما با این پدر این جهان چون جنتستم در نظر هر زمان نو صورتی
و نو جمال تا ز نو دیدن فرو میرد ملال عمر عبد العزیز فرمود لم یبق لی
سرور الا فی مواقع القدر وورد فی الاحادیث القدسیة فقد رفت المقادیر
ودبرت التدابیر واحکمت الصنع فمن رضی فله الرضا منی حتی یلقانی
ومن سخط فله السخط منی حتی یلقانی ای در خم چوگان قضا همچون گوی
چپ میخور و راست میرو و هیچ مگو آنکس که ترا فکنده اندر تک و پوی
او داند و او داند و او داند او الله خالق کل شیء ذوات و صفات و
افعال و مفعولات عباد جمله مخلوق حقست عز وجل و در نتیجه تمثیلی
نیست مگر در مفعولات که چگونه مفعول میان دو فاعل باشد و حل
این آنست که این اشکال که همی است که فاعلیه ایشان در یکدیگر نبوده یکطور
باشد واحدهما با آن دیگر در عرض آید اما اگر فاعلیه احدهما از روی آن
دیگر باشد و محیط بر او و جاعل فاعلیه او محال نیست و این بمثالی روشن
کرده کسی تخیل کرده که شخصی شخصی را بشمشیر سر از تن جدا کرده ولنسم القاتل
زیدا والمقتول عمروا اکنون آن زید و آن عمرو و شمشیر و حرکت شمشیر و رسیدن

او بر

او بر بریدن عمرو و نفوذ در گردن وی و سقوط سر وی از تن الی کل ما یتعلق به
جمله تخیل محقق گشته و مفعول و مصنوع قوه متخیله است و مع ذلک اگر کسی حال
حکایت از عالم خیال باشد و گوید زید سر عمرو را از تن جدا کرده مکذب نیست
برای آنکه اشیا آن عالم بر آن وجه محقق میشود که شخص آنرا بر آن وجه تخیل کرده
و شخص چنین تخیل کرده که زید سر عمرو را از تن جدا کرده و از جمله اشیا آنکه تخیل
آنرا محقق گردانید فاعلیه زید بود در قتل اکنون این مثال اگر شده منتسب
بر دو فاعل اگر عقل متوجه تفتیش اشیا عالم خیال میشود و مقید
نمی گردد در آن عالم بعضی از اشیا آنرا است با بعضی جدا شدن سر عمرو را از
تن را منسوب بزید می یابد بمفعولیت و اگر بها و له معرفت نسبت اشیا خیالی
میشود بقوت متخیله جمله آنرا یکبار صادر از قوت متخیله می یابد و مفعول
او لیکن فاعلیه قوت متخیله فاعلیتی است محقق نه مجعول جاعل ای فی
مقام التمثیل و فاعلیه زید فاعلیتی است مجعول و مصنوع مر قوت
متخیله و خص الاول باسم الخلق والثانی باسم الکسب فهذا ما تیسر
لی من التشبیه ولکنی اقول کما قیل نیست مثال ایمثال است این سخن
قاصر از معنی نو حرف کهن و قول الله سبحانه و اذا اردنا ان نهلک قریة
امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا یجمع الاشارة
الی المعنیین فقوله سبحانه امرنا اشارة الی الجعل الاولی الذی هو الفاعلیة
الاولی لان المراد بالامر التکوینی کما قال الرب سبحانه انما امره اذا اراد
شیئا ان یقول له کن فیکون اذ الامر التشریعی لا یاتی بالمعصیة قطعا
ثم لم یمیز بینهم عن الفعل بل قال ففسقوا فیها فهذه اشارة الی اکتسابهم
الذی هو الفاعلیة الثانیة علی ما شرح وهذه الآیة الکریمة یتضمن الاشارة

ايضاً الى شرح كيفية تعلق الارادة بالمعاصى وعدم الرضا بها واجتماع
الارادة والرضا فى الطاعات والى معان آخر سمية اليها اعناق الهمم لولا
ان ضاق الوقت وضعف الاشارة الى بعضها والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام على الحضرة المخدومية الاعظمية الاعلمية الاكرمية الصفوية المجيدية
افاض الله على قلبه الكريم انوار العلم والعرفان وادام بها النعم على عباده
المخلصين الذين ليس للشيطان عليهم سلطان آن بندگان خدا
كه شيطان بر ايشان مسلط نيست آنان اند كه در حجره بالاى ملكى هم
ولا غرو كه با وجود اين موانع وصوارف كه آدمى را از پيش و پس فرو گرفته
غريب فوتى مى بايد و مردى كه مغلوب نشود از جانبى ابليس و اعوان
او كه واركض عليهم بخيلك ورجلك واز جانبى ابليس صفتان انس كه من
شر الوسواس الخناس الذى يوسوس فى صدور الناس من الجنة و
الناس واز جانبى نفس خود واعى او كه ان النفس لامارة بالسوء و زين
للناس حب الشهوات واز جانبى ضعف بنيه انسان و كثرت جوع
آن كه وخلق الانسان ضعيفا آه ازين خوشاب كه آدمى در آن افتاده
انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها و
اشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا مى بينم كه آسمان و زمين
بر حال آدمى ميگريند وحق لهم ذلك وفيه اقول ندارد غير غم بيچاره انسان
بنادانى چو شد عرض امانت شمردش مغتنم بيچاره انسان نه مختار است
وهم مختار مسكين نه مجبور است وهم بيچاره انسان نكو بيچاره انسان
چيست بنده كه كشته عاشقم بيچاره انسان ندارم همدمى مسكين غريبانه

كه تا گويم غمى مسكين غريبان بدين محنت سراى تنگم آورد از آن گويم
عالمى مسكين غريبان چه خون دل كه آشاميده‌اند در اين كوه همى
مسكين غريبان حاليا سخنى ديگر بگويد ميرزا ... تاج الدين محمد
فرموده‌اند و بمكتوب شريف ديده محبان صادق روشن شد مطبوع همين
است كه از گوشه خاطر شريف منسى نباشد و بدعاى خير انجير خواه را ياد
كنند كه نيازمند است و از دلها در بوزه دارد كه دلها خزاين خدا
منقبت ما وسعنى ارضى ولا سمائى ولكن وسعنى قلب عبدى المؤمن
در شان اوست خيال حوصله بحر مي پزد هيهات چه هاست در سر اين
قطره محال انديش حضرت مخدوم حقيقى خلدت ظلاله محبا للاسلام و المسلمين
شيخ محمد در حاشيه مكتوب نوازش فرموده بودند و استفسارى كرده بودند
سلام اين كمترين بر ايشان رسانيد و عرض اخلاص بجا آوريد جواب آن استفسار
هر چند انديشه ميكند صلاح در گفتن نمى بيند چه نفس انسان تا بر آتش رياضت
گداخته نمى شود وعبوديت صرف بمذاق او نمى رسد وشكسته و دردمند و فقير و
نيازمند راه خدا نمى شود هر سخن را نمى تابد كار آسان نيست بر درگاه او
خاك ميبايد شدن در راه او مثل عرفى ميبايد كه نا بدانى كه بر شاخ
باشد بكند و عباس گويد پيغمبر چند اين را بهشت خود نهاده فى الحال گردن
بدارد و بتكليف و مرا بر گردن خود كند تا آنرا از جاى نهد و چون بر منبر كه
صداق از چندين زياده مكنيد وزن آيه از قرآن بر خلاف آن بخواند فى
الحال گويد كل افقه من عمر حتى المخدرات فى البيوت چنين منقاد حق باشد كه
در اول وهله بر تسليم در آيد و شوكت و حشمت سلطنت و را دامن گير نشود
والسلام عليكم اولا وآخرا

بسم الله الرحمن الرحیم

الله سبحانه حضرت مخدوم و مخدوم زاده را که پناه و امیدگاه و وجه وجوه
جهان است فی اثنا الواثق بلطف الله الاحد الصمد عماد الملة والسنة
والحق والحقیقة والدین محمد از آفات آخر الزمان محفوظ و مصون داراد
و سلوک سبیل سلف صالح که طریق نجات منحصر در آن است و راه بهتر
گشاد و بر تو بی از خیر و کرامت و مخلصان مختص نیز برساناد نامه نامی که
مأثر مسرت و شادکامی است درین دو سه روز مکرر مطالعه گشت و مبشر یکی
بر خیر و اقبال بر حق که اظهار فرموده بودند خداوند را سبحانه شکر کرده
طلب افزونی باد و بعد مرحبا اضداد این آتش فرموده شنیاد که سیاق
حق بر مرتبه بوده ای مخدوم مصطفی فرموده طبقات امتی من پنج است هر طبقه
چهل سال چنانچه مجموع دویست سال باشد چنانچه بوجهی آنان که بعد
المائتین اند داخل امت خود نگرفت و از رسول الله خبر داد که خیر الناس
او الرجال بعد المائتین الخفیف الحاذ الذی لا اهل له ولا ولد له و کما قال
و این تغیر و تطویر بوده که در آیه در می یابد که آنحضرت را پیر ساخت ازغم
کما قال شیبتنی هود الی که در مفتتح سورهٔ هود و اخوات او واقع است از
جمله معانی که در طی آنست یکی مواقیت و آجال حیات است الف سال
است بعهد انبیا احدی و لازم اشاره است بمدت خلافت که الخلافة بعدی
ثلاثون ثم یکون ملکا و نیز اشاره است بمدت سلف صالح و تغیر که بعد
انقضاء دویست سال روی خواهد نمود و چون مدت آن دویست سال
بر پنج طبقه است هر طبقه چهل سال کما ثبت فی الحدیث اشارة الی ذلک
چنانی فرمود که میم در حساب ابجد چهل باشد دال آنکه بود که آنحضرت با پیر

ساخت

ساخت در موضعی دیگر فرموده است استقم کما امرت و الا فنصف یوم او
کما قال چنانچه بوجهی منتظر آن بوده که از پانصد سال نگذرد مدت امت
شکر که گذشت اما یقین دانیم که آنان بعد از هشتصد سال اند که بکاری نمی
نخواهند آمد مصطفی فرمود بدا الاسلام غریبا و سیعود غریبا اکنون بعد
هفتصد سال غریب نشده هرگز غریب نخواهد شد غرض آنست که اثر فرو
نور اسلام در جهان تدریجا از آن باقی نیست و اگر از شرق تا غرب عالم بجویند
معدودی یابند که آن نور در دل ایشان تابان است اگرچه نور عربیت
کثیری را روشن کرده بالعرض اما آنکس که نور حقیقی ذاتی داشته باشد چنانکه
گفتیم که بغایت قلیل است اپراد بر نوع حکم جاری است آن زایل
است بر نوع عاریت و چیزی که بالعرض باشد در مقام خوف و تزلزل
خواهد بود و انعدام و ابتلا مرا آنرا بمرتبه رسانیدن آنگاه از صولت برهنه
آنرا نگاه داشتن که فاصد نشود دشوار است ما مریا نوح حکایت میکنند که
نباشی نو بر کرده از او پرسیدند که مرده کافران چون میبافتی گفت که اکثر روی
از قبله گشته بوده نعوذ بالله من غضب الله زینهار زینهار که بدین نور مستعار
اعتماد نکنید و در آن کوشید که نوری حقیقی بچنگ آرید که عاریه مردودی
است بالاخره با اصحاب آن و مستعیر خائب و خاسر میماند او چراغ
خویش بر باید کردنا توبدانی مستعیری فی فتی اگرچه ممکن است که بر
حسن اتفاق چنان افتد که مالک عاریه باز نستانند و با مستعیر بماند اما
این بسیار نادر افتد و اعتماد را نشاید کار را بر اصل میبایدکرد و خود را بمحل
امن رسانیدن و آن عاریه که باز نستانند طریق آن نیز معلوم است که
چیست آن بر شفاعت صاحب دل تواند بود که در خواست کند که این را

براو بکذارید و نمایند علاقه با یکی از اهل دل اکر درست شده باشد تا این واقع شود و علاقه اخلاص است و محبت که هیچ رهی قریب تر از آن نشود در ان ایمخدوم حقیقت را کاهی بعبارت نمی توان آورد و اکر بعبارت توان آورد بکتابت نمی توان آورد راه می باید رفت تا بدو رسند آنکاه ببینند که حلوای لبلبان تا نخوری ندانی ایمخدوم بسیار کس رفتند بحقیقت اینکار نرسیده ندامت خوردند که عمر آتش نایافت در ایشان افتاده و می سوزاند و از درد و غصه آن بر جان ایشان است که اکر بر کوه نهند بکدازد بالله که چنین است بیش از آنکه کار از دست بیرون رود باز وقت افتید و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر مال و منال و خویش و دوست و سرای و بستان و این شهوات که آدمی عمر در سر آن میکند بیوفا اند از پی آدمی بکور نمی آیند و او را بدست اعمال او باز میدهند و خار میکذارند و باز میکردند بی درد رفت خویش رفت این رفت آخر رفت ما نیز خواهیم رفت آن رفتکان بسیار پشیمانند از چه پشیمانند از مثل اینطور که حالی مادر از ایشان فوت شده و باز یافت نمی توانند کرد مادا که امکان باقی است باری نکذارید که فوت شود کذشتکان پیوسته بجا نها کذار میکنند و پند میدهند که زنهار زنهار از یاد فوت شد واکنون چنین بیچاره مانده ایم شما باری مکذارید که فوت شود اما کوش داد نیست که سخن ایشان بشنود مکر کوش اهل دل ایمخدوم جز یاد خدای هیچ بر آدمی نمی ماند که در کور روشن باشد دل با یاد خدا دهید و هر چند زمان که بیابید و هر چه که از کارها باز پردازید وقت شمارید و در آن خدا را یاری کنید که آن یاد برای شما ذخیره می نهند

وقت حاجت باز میسپارند ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید چکونه که چه مبارکست این اعمال الصالحات و چه منور و روی سفید رفیقی است هر قدر که هست بخدای خدا سو کند که اکر یک از خرما در راه خدا صدقه کنند آن با شما رسد و چنان بر شما دوش شود که هزار هزار شکر که صرف کرده اید در شهوات و لذات آنقدر لذة بر شما نرسانیده که یک خرما بر سانند چون با شما رسد لاجرم شکر شما بر صرف آن یک خرما بیش باشد از شکر صرف آن هزار هزار شکر آن زمان که صرف میکردید ایمخدوم بشنوید مترسید و دل از بن آرزوها خالی کنید و ترک این لذات و شهوات بنمایید که بیرون از بن لذات لذاتست که چون این را رها کنید بر آن برسند کان مبرید که ضایع خواهید شد این تجارت بکنید که زیان نمی کنید اسیر لذة تن مانده و کرنه ترا چه عیشها است که در ملک جان مهیا نیست حضرت مخدوم امیر عماد الدین جعفر نیز بدانند که چنین نه که شما در عماد و عماد ستون باشد اکنون ستون چه چیز بود ستون دین تا شما را عماد الدین کویند یا ستون دنیا زنهار زنهار که ستون دین باشید که دین پاینده است و دنیا تباه شونده ترا و عماد و نه ستون او والله سبحانه شما را پاینده دارد و زیر سایه لطف خویش بپروراند و بمنتهی همت دوستان رساند انشاء الله العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

من العبد الفقیر قطب بن محیی الی الاخ الاعز علیه جعله الله من الاعزین عنده عیانا محمدا تعجب دارم از کار آدمی که چکونه میخندد و مرک در پی او است و چکونه بفراغت زیست میکند و او را حساب باز بینا

داد و چگونه خود سر میگرداند و او بنده است عجب نادان آدمی است دنیا را
حقیقتی میداند و آن حکایتی است و آخرت را حکایتی گمان میبرد و
آن همه حقیقت است اگر دیو بر وجود او غالب نبودی چنین وارون
نمی‌بود چون دنیا را حقیقتی پنداشته کار و بار آنرا سخت گرفته و یکی
وجود خود بر او مشغول است و چون آخرت را حکایتی انگاشته آنرا
آسان گرفته و در امر آن بگشاده زبان مشاغره کرده دریغا از بی نیازی
خدا است که اینهمه خلق را با خود گذاشته تا در او دیو ضلال سرگردان
میگردند آری بی نیازیش را چه کفر و چه دین   بی نیازیش را
چه شک چه یقین   سبحان ربی الاعلی خداوندا در بی نیازی خویش
منگر و بنیازمندی ما نگر بی زبانی خود را مبین زبانکاری ما
ببخشا این خداوندا لطف تو بی پایان است از پای افتاده ایم
ما را دست گیر کرم تو بی علت است ما ناچیزان را دریاب یا رب اگر نه
لطف تو فریاد ما رسد   پیدا بود که کوشش ما تا کجا رسد   خداوندا
ما را که اجازت با تو سخن گفتن بی بخت ما اگر جز با تو سخن گوییم ما را که
رخصت است یاد تو کردن زبان کار ما اگر جز آن کاری کنیم خداوندا که
زنده ایم جمال تو را زنده ایم و اگر میمیریم آشکارا کردن جلال تو را می
میریم محیای و مماتی لله رب العالمین خداوندا بحق خداوندی تو که
بر بندگی ما رحم فرمای چنانچه بندگی ما خداوندی تو را لایق در داده
خداوندی تو بندگی ما را بی حاجتی خویش ره پذیر و دست رد بر سینه
ما مشتی گدای بی توانا منه خداوندا میدانی که دل ما جز بیاد تو شاد
نیست یاد خویش از یاد دریغ مدار خداوندا میدانی که نفس خویش برای تو

دشمن

دشمن میدارد پیش از این دشمن از اینجا بیرون رود خداوندا چه زیان باشد که
از ما جان خواهی و به اخلاص جان را نثار فرمان تو کنیم مجبوریم آنگاه که زبان
ما را از آنکه حرف خلاف فرمان تو شود نگاه دار خداوندا اگر ما را نفس بی
نیاید شاید اما این یکنفس به رضای تو برآید نشاید ما را از بی خدائی
محروم دار خداوندا بنده ایم بنده ایم چه میبایدکرد تا چنان کنیم خدا
وندا تو ایم نه خود را اگر میدانی که چنین است ما را بخود مگذار خداوندا ما را
از خود ضعیف بنده نمیدانم از این ضعیف دست گیر از خود فقیر و کسی نمیشنیم
مرا به طاعت خویش توانگر گردان خداوندا هر کرا حول و قوتی داده تو حول
و قوت من باش سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و
الحمد لله رب العالمین شاید که امیر غیاث الدین گوید این چه مکتوبی است که
بمن نوشته که هیچ حکایه من در آن نیست چکنم چون حدیث دیگری مرا شنیده
میدارد حدیث با تو چگونه کنم حالیا گوش کن و پاره سخن خویش هم بشنو هیچ
توانی که شبی از خواب بستر تیره برخیزی و از حدث حدوث طهارتی کنی
و قامت هستی خویش پیش خداوند یکتا دوتا کنی و سر بر زمین نهاده با عدم
اصلی خویش که منها خلقناکم و فیها نعیدکم رجوع کنی و اگر یک شب کردی
توانی که آنرا با دو شب و سه شب کنی تا بر آن معتاد شوی آنگاه داخل والمستغفرین
بالاسحار باشی آیا توانی که چاشتگاهی که جهان بنور آفتاب تابنده است تو خود
را بنور وضو تازه و فرخنده سازی و چنانچه بازار معاملات را در مرکز است
تو بازار عمل صالح خود را گرم سازی و چند رکعتی نماز بگذاری که در خیر
باشد تو را یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و اگر یکروز کردی توانی
که با دو روز و سه روز کنی و خود را بآن خوکاره سازی که کان احب الاعمال

الی رسول الله اد و مها شنیده که لا یزال عبدی یتقرب الیّ بالنوافل تا
رواتب و سنن نباید که مساهله کنی شنیده که الوضوء علی الوضوء نور علی
نور چون وضو نور است فواکر دایم باشد بهتر دهان محل ذکر است
تطهیر آن لازم است لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک ای اوجبت
علیهم و ثیابک فطهر خوانده اگرچه مراد تطهیر از نجاست است اما تطهیر
از درون نیز لطهارت است ان الله نظیف یحب النظافة شنیده که ان
الله رفیق یحب الرفق فظ و غلیظ نباید بود و طریق رفق و حلم پیش
باید گرفت با کافر ناس تخلقوا باخلاق الله خود بیان اینها هم کرده
است والتوفیق من الله تم و فی حاشیه در ایام بیماری آن برادر در حجره
خفته بوده شبی بخواب میدیدم که او متوفی شده این ضعیف بر او گریه
میشدم که او در اندرون خود با خود میگوید ای کاش فلان کس اینجا بودی
و دست بر من بزدی که فی الحال من زنده می شدم چون این شنیدم پیش
او آمدم و دست او را مالش دادم فی الحال زنده شد و برخاست و چشم میمالد
امید که چنانچه صحت تن یافت دلش نیز از سقم طبیعت صحت یابد و از مرگ
جهالت زنده شود

آمین رب آمین

بسم الله الرحمن الرحیم

زندگانی چه نیست جز بیکار قدر باید شناختن ناچار حق عز و جل
جهان را که آفرید تمام و کمال بود اما هر یک از اجزاء او بخود مشغول بود
و در هستی خود محبوس و جز خود را نمی یافت و هر چند اندید جز خود نمی
دانست غیرت الهی از قلت چشمی ایشان بر شان آمد آدم را آفرید و او را
هستی خاص که در بند آن باشد نداد بلکه تجلی ذات که از اختصاص تجلیات

پاکست

پاک او را آفرید چون چشم گشاد نظر او بر کمال وجود افتاد هر یکی را بصفت
و اسم خود بشناخت حق عز و جل از اسرار اجزای جهان که فرشتگان نامحرم بودند
پرسید نمیدانستند گفت در سرای وجود آدم در آمد که هر یک از شناسنده
اتحاد ارید دست در آن رشته زنید و بوسیله آن اتحاد برسید و چون بر آن
حضرت رسید باز و تعلیم اسماء گفت یا آدم انبئهم باسمائهم اکنون هر کس از
فرزندان آدم که نظر بر کلیه امر داشته باشد و مصادر و موارد وجود را مشاهده
کند و بر داشت و فرو داشت جهان ابیند فرزند صورت و معنی آدم است و هر
که در هستی خود محبوس باشد و جز صلاح امر خود در است داشتن معیشت
چیزی نداند صورة فرزند آدم است و معنی فرزند آدم نیست اولئک کالانعام
بل هم اضل اولئک هم الغافلون و بدست آوردن این کلیه و احاطه جزوی
زندگانی میسر و چون شخص از این دار رفت نامه او ختم شد و زیاده و کم
نمیشود اگر درجه نشر مانده ماند و از کمال انسانیت محروم ابدی شد اکنون
زینهار زینهار که الوقت سیف و الفوت حیف وقت را غنیمت دان آنقدر
که بتوان حاصل از حیوة ابدی باید مراست تا ادانی الله سبحانه توفیق بخشد
این راه و اقبال برین درگاه حضرت مخدوم دل آگاه مخلص پناه الواثق
بالله الاحد الصمد محب الملة و التقوی و الحق و الدین شیخ محمد ذاکرات که اداد
بمجد و آل الامجاد مخلص مختص محبت و ابضاعات خرافات کاشفه
از حقایق دولتخواهی ترتیب و موظف میداند و بر التفات خاطر عاطر
مستظهر و مستوثق است شکر عواطف و مکارم بتقدیم میرساند و
دعاگوئی مخلصانه اشتغال مینماید مستجاب باد

بسم الله الرحمن الرحیم

در این سخن دلیلست بر اینکه
بعد از مرات ترقی نیست

مخدوم بلا مرتباب ملازم مجمع الاحباب الله یمن علی بر مجتبا الملة العلم و
التقوی والدین محمد اوظایف عبودیات مخلصانه ونیازمندانه از این
بنده دولتخواه منظور نظر التفات فرمایند والله یعلم ما فی القلب من الشوق
کتابات شما بسیار میرسد وغالبا مومی بضعفی مزاجی میباشد ومبنی از
اضطراب خاطر شما فاذکروا الله ثم وآمنکم من عنده وصب فی قلبکم من انوار ذکره
فانه بذکره یطمئن القلوب وینفرج الکروب اما قصه ترک وخنج وکنج نزد
این کمینه صواب نمی نماید والله اعلم حقیقة آنست که شما خود را نمی شناسید
وانکه حق عز وجل را در باره شما چه الطافست نظر شما بر مناقص خودست
وهیچ کسی نیست که کامل مطلق است وانیمعنی شما را بی آرام کردانیده ونزد آنک
مرد میبیند آرزند که عیب خود دیدن خوبست وقطع از خیرات خود بسته
داشتن وخود را همیشه بر این میدارند دریغا از بصیرت وخلاص از تقلید
این خوبست اما نه مطلق هر کس را طریقی مناسبست وهر حالی بچیزی بصلاح میاید
ودر هر وقت چیزی خیرست اینها بر دیده بصیر پوشیده نیست اگر از دیده
اصحاب تقلید پوشیده هست صلاح شما والله اعلم آنست که بر شهر فرمائید
وخوش بنشینید فارغ البال که هیچ مانع نیست ان شاء الله وهم خیر وصلاح
است واشتغال بعیال مانع نیست وکسب مال علی وجهه وقدره مانع نیست
پنج وقت نماز بمسجد میباید برد وسنن راتبه بجای آورد وزکوة مال دادن
واعانت ضعفا کردن وآنگاه نشستن وتفرج کردن فتح عطا میفرماید
بفرمان رو چه داری اختیاری دکر با هیچ کارت نیست کاری از آنجا که
نکو کرد بد برنخاست چه بیخود آمدی بیخود برنخاست چه حق میکرد سرادل
بد بیت نرسید از تو و نمی کرد بیت هر کت هم نرسد از تو هیچی تو خود

بیباش حالی چند بیچ ابد دریغ از بصیرت ودانستن حقیقت چیزها عارف
کرهان نیست عارف حیران نیست عارف از هیچ گریزان نیست عارفانرا
قطعا میل عصیان نیست عارفانرا ترس از شیطان نیست عارف را در دیده
شهود بجز رحمن نیست ایوای که هیچ لذة در جهان وآخرة چون عرفان نیست
ایوای که هیچ کس خوشحالتر از عاشقان نیست دریغا جز عاشقان از احبان نیست
خلق جمله افسرده اند ومرده زنده جان عاشقانست که وجود وعدم در نزد
ایشان یکسانست بسیر حیا بیند خدای خداند حجاب خودی از ایشان
مرتفع شده وسحاب وجود از پیش دیده ایشان منقشع کشته سلطانانند
گدایانند دنیا مرو فنا نانند همه اند هیچند با خودند بیخودند ایوای که آنجا که
ایشانند شیطانرا راه نیست چگونه [illegible] ملک مقرب ونبی مرسل نمی گنجد شیطان
چکار دارد آنجا والسلام علیکم اولا وآخرا

بسم الله الرحمن الرحیم

الله سبحانه حضرت مخدومی مجی وامیدگاه مطلق افتخار اصحاب العروة الوثقی
بالطاف الله المعتد بوجهه علی الله الموفق لخلق خیر انشاء الله محب الملة
والسنة والحق والحقیقة والتقوی والدین محمد را از آفات روزگار
کرند لیل ونهار در کنف حمایت ورعایت ووقایه خویش دارد ودنیا را
بوی چنان نماید که بیند کان شایبه ممدوحه تا آنرا آرامگاه نکیرد وبرآن
مطمئن نکردد ومثل خود را با دنیا مثل تاجری داند که بلاد غریب رفته
که تجارت کند وساعات عمر سرمایه ساخته که از آن سودی حاصل کند و
باز بوطن خویش آید پس بیاید وشاید که آن مایه گرامی بصنایع از دست ندهد
که هر نفسی که بیاد خدا صرف میشود در خزانه خدا مضبوطست ودر محشر [illegible]

کسی صد هزار بار هزار سال بلکه هزار هزار چیست که آن زندگانی نامتناهی که
انفاس او است شمرده باز زندگانی نامتناهی میشود که همچو جوی پیچ پیچ می
شود عمر یکروزه که در طاعت رود حکایت خلیفه میکنند که جواهر به
دجله می انداخت برای آنکه آواز آب برآید و میگفت عجیب قلب یعنی
مرا قلب خوش میآید مثل آدمی مثل آن خلیفه است که این ساعات عمر که
یکی از آن هزار هزار گوهر است که هر شب چراغ پیش می ارزد برای هوسی چند
طفلانه و آرزوی چند جاهلانه صرف میکند چون زندگانی آسان
بچنگ افتاده قدر آن نمیدانند اما باش تا اجل در رسد و این گوهر
گرامی عرشی که چند روزه مهمان فرش بود با معدن خویش رود
و آدمی بر آن چیزی کسب نکرده باشد و آنرا وسیلهٔ تحصیل امری نساخته
که چون آن شعاع عرشی که آنرا روح گویند با اصل خود پیوندد که ترا
ز کنگرهٔ عرش میزنند صفیر ندانمت که درین دامگه چه افتاده است
بر آن چیز بر حق نداشته باشد آنگاه بداند که چه ستم بر خود کرده اما دانستن
آنگه سودی ندارد چون توانستم ندانستم چه سود چون به
دانستم توانستم نبود ای عزیز هر چند گوئیم که سر و برگ بسیار گفتن نداریم
قضیه می بینم و دری عطا افزون کرده که ماسکه و هوش ما نیم است که از ما
برباید در برابر این قصه تاب و توان نداریم مگر چه کنی پیوسته و پا
که در فرمان برداری مصطفی کنیم که دل خود یکبارگی بر او سپرده ایم
اگر آنچه ما می بینیم مردمان ببینند لرزه بر همه اندام ایشان افتد و
همه نیز افتند که پای ایشان از رود بر داشتن ایشان بمانند آنچنان
صورتیست که بگفتار نیاید و در ظرف حرف نمی گنجد همین قدر بدانید

که کاربند

که کاربند فرمان مصطفی می باید شد و یکبارگی دل از خود برداشت
و خود را بر او دادن که آنچه او گوید چنان کند که این راهی است که بی
پای خود نمی توان سپرد و این باریست که بی پای مردی او نمی توان برد
اللهم صل علی محمد و آل محمد واجعلنا من امة محمد واحشرنا فی زمرة محمد و آل محمد
والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی ما هدینا و صلی الله علی محمد سیدنا و مولانا و علی آله و صحبه والذین
اتبعوهم باحسان یکی از دوستان حقیقی و اصدقاء خیر فی الناس نوشته کرده
مشتمل بر بیان قطع عوائقی که مانع شده از اداء نفس شهادت فطری و
تذکر عالم اصلی بر وجهی که در بعضی مکاتیب اشارتی بر آن رفته چون
مساعدت اخوان و خلان بعد رفتن و امکان شرح طریق و وصیت اهل
حق و تحقیق است از اسعاف این مأمول چاره نبود بدانید و دوست اگر این از
آنچه میخواهی تا این نیز دانی که موالی را حرص هست که میخواهند که هیچ نباشد
که ایشان ندانند دانشی که فلا هذا ینفعک و انما علمت من قبل هذا
اینک عاشقینه باشی که پیغمبر فرمود اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع و قلب
لا یخشع و دعاء لا یسمع اینست علم که از هر شخص سر بر زند دل را خاشع
کرده اند و نیز باز داشت تا نطق وی از تلبیس و کجی پاک باشد هر آینه
دعای او مستجاب گردد و علم که از بهر جز مکتسب گردد دماغ را مشغول سازد
و نیز باز منحرف لاجرم دعا مردود آید و وحی آمد به داود که گناهکار را
بگو تا مرا یاد نکنند که من سوگند یاد کرده ام که هر کس که مرا یاد کند من
او را یاد کنم و چون ایشان مرا یاد کنند من ایشان را به لعنت یاد کنم اینست

جمع میدانکه اینکناه کاران کدامند آنانند که دل ایشان کناه کارست که
ان الله لا ینظر الی صورکم و اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم کما قال
تن دیکر اند و کناه کاران دل دیکر اند و ست علم تقلیدی وسیلهٔ کسب
معاش است بشنو که عارف محقق چه میکوید علم تقلیدی که آن مجاز
بود طالب دنیا را خریداران بود شاید که تو را کمان افتد که مریدان اکثر استفادهٔ
معارف از مشایخ مینموده اند پس مقلد باشند نی نی غلطی فالحکمة
ضالة الحکیم حیث وجدها فهو احق بها حکمهٔ قرآن چه ضالهٔ مومن است
هر کسی در ضالهٔ خود موقنست و اکر از آنچه میخواهی تا بدان عمل کنی
کلمهٔ دیکر بخوان پس ما کلمهٔ اول اینجا مینویسیم هرکاه که آنرا بجای آوردی حق
ده تا کلمهٔ دیکر بنویسیم والله ولی التوفیق الکلمة الاولی بدانکه بنا
این راه بر مخالفت خود است و با خویش دشمن روی شدن که هر چه
خود یابی که رغبت آن داری نکنی قانون معامله همین باشد چنانچه
کسی از ان عارف پرسید که متی اتکلم فرمود اذا اشتهیت ان تسکت کفت متی
اسکت فرمود اذا اشتهیت ان تتکلم چنانکه اکنون با همه کس دشمنی برای خود
بعد ازین با خود دشمن باشی برای خدا از پیغمبر فرمود اعدی عدوک
نفسک التی بین جنبیک چون او با تو دشمن است تو نیز با او دشمن باش و آیة
این از کتاب الله اینست که واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی الماوی نفس توئی و هوای خواهش تو سا و رهتن وخا
خود مکر این است که نفس موئنث است و روح مذکر لذات نفسانی انفعالی
است و جزوی و کثیف و مظلم و لذات روحانی عقلی است و کلی و لطیف
و مشرف نی نی غلط کردم که روح را لذة نیست او از لذت والم برتر است

برتر

بیت باغ سبز عشق کو بی منتهاست جز غم و شادی در و بس میوه هاست
عاشقی زین هر دو حالت برتر است بی بهار و بی خزان سبز و تر است
از غم و شادی نباشد جوش ما با خیال و وهم نبود هوش ما
حالتی دیکر بود کان نادر است تو مشو منکر که حق بس قادر است
تو قیاس از حالت انسان مکیر منزل اندر جور و در احسان مکیر
جور و احسان رنج و شادی حادث است حادثان میرند و حقشان وارث است
شاید که وسواس صوفی تو سوالی انکیزد که چون مدار بر ترک مرادات است اکر
رغبت نماز کذاردن باشد باید که نماز نکذارند جواب آنست که همچنین
که نماز برغبت خویش کذاردن حجاب راه خدا است آن نماز موجب
قربت که باذن مرشد میکذارند نه برغبت خود از سهل ابن عبد الله
بشنو که کفته کل فعل یفعله العبد بغیر اقتداء طاعة کان او معصیة فهو
عیش النفس و نکوئی که پس خلایق همه در ضلال اند چه نماز نه باذن
مرشد میکذارند برای انکه ایشان بر اذن مرشد مرشدان نماز میکذارند
آن مرشد که جان همه مرشدان عالم فدای او است صلی الله علیه و آله و اکر نه باذن
او کذارندی جز لعنت در پی نداشتی آنقدار که بمداخلهٔ خویش میکذارند
محبط و مردود است نمی بینی که فلسفیان هر چند اعمال تبرع میکنند و اخلاق
حمیده اکتساب مینمایند جز بعد و لعنت حاصلی ندارند اکر دیکر باره شبهه
انکیزد که متابعت مرشد هم بحکم رغبت خود میکنند پس موجب بعد باشد
جواب آنست که هم چنین است آنکس که امر مرشد چنان بر او غالب آمد
که تصرف نفس او منقطع کردد و صلاح دید عقل او یکیسی شود تا حکم
مرشد لذائذ در او موثر باشد با امضاء عقل و شفیده نفس آنکس از رضا بغیر

ثمرهٔ نیکو بر میدارد و بجز سعادت عاقبت مؤمنان عجب خلقی قلیل است که از
این مشرب دارند و حقیقت ایمان ایشان آنست و اخلاص که سر تو است در دل
بعضی بندگان که جز خدا نمیداند چنانچه از این است و ایمان بمثقال ذره و
مثقال خردل و اقل و اکثر از این باب اعتبار موصوف میکردد مؤمنان در
ایمان یکسان نیستند شخص باشد که کامل ایمان باشد و شخص باشد که یک جزو
از هزار جزو او ایمان باشد آنکس که کامل او ایمان است کل عمل او مقبول است
و آنکس که یکجزو از هزار جزو او ایمان است یکجزو از هزار جزو از عمل او مقبول است
ضربة علی خیر من عبادة الثقلین از اینجاست ای دوست ایمان غیر این عقد
و دانش است که تو دانسته فمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من
ربه ای دوست عمل که مبتدیان میکنند معلول است چرا که بید اخلاص خود آن
و هر چه مقتضی خود است بد است لیکن هر مبتدی که سر اخلاص همراه دارد
بخش راستی و صدق در عمل او هست بقدر آن سر الهی و هر مبتدی که از
آن خالی است عمل او محض تقلید است و لا شئ و باطل کسراب بقیعة یحسبه
الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا پس بخش بدی بر آنکس راجع است
و بخش نیکی بخدا چرا که سر در قبضهٔ آنکس نیست و اسم این کسی نیامد و اگر
نه مقتضی او مقتضی آنکس بودی و ملحق بقسم مردود کشتی سر با خدا است و
جز خدا از او آگاه نیست فانه یعلم السر و اخفی شنیده باشی که هر کس که مؤمن
است بهدایت خدا مؤمن است و هر کس که نجات بیابد بفضل خدا بیابد
و هیچ کس بعمل خود بهشت نبرد پس فروغ آن هدایت و فضل است و ایمان — معنی التیسیر
که کویند مخلوق نیست آن هدایت مثل نوره فی قلب المؤمن نشان آن
اینهاست مید هدا از اینها هم روشن تر از رسول خدای بشنو فمن وجد خیرا فلیحمد

الله

الله و من وجد غیر ذلک فلا یلومن الا نفسه و کلام مجید بین که چگونه مستحیل تمیز میکند
بر آن می نهند ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک
ای دوست اکر این معنیها را یافته میدانی که من چه میکویم و اگر نه سخن من برون
خواهی آورد هیا ضیعة العمر این نه عالم مولوی تراست و کفت و کوی ایشان اینجا
بیش از تنبیهی و اشارتی نیست   دل گفت مرا علم لدنی هوس است تعلیم کن
اگر ترا دست رس است   گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ   در خانه اگر کس است یک حرف
بس است   این رباعی دیگر بشنو   این باده بزاهدان بد خو ندهند در
ذوق بعالمان پر کو ندهند   در کوی خرابات بجز عاشق را   ایمان بخود
نمای ترقی ندهند   ای دوست هیچ میدانی که خرابات چیست و عشق چیست
عشق آتشیست که هستی وجود ترا فرو کیرد و ترا از معشوق چنان پر کند که ترا سوی — فی بیان العشق و خرابات
درخانهٔ تو راه نفوذ نیابد هر آینه یاد معشوق نیز ترا فراموش کردد
چه یاد غیر او است پس او هم راه نفوذ ندارد پس کون بکلی از تو محروم
ماند و آنچنان که از تو معنی خواهد بود خراب و ویرانی کردد هم کون بر تو
تو بر خیزد و ترا دعا بلکه الفقر سواد الوجه فی الدارین که صوفیان میکویند این
باشد و کاه بجا پابوسی و تضرع در آید و استدعا معاودت میکند لیکن آنجا که
تو باشی عوضهای کون و صدای او نرسد و عیش بر تو تیره نکرداند چه تو را
حجابی باشد از آتش که هر چه بر آنجا رسد سوخته کردد   اکر سلطان باشد
بنده باشی هر که بیند و تو درخنده باشی و کر بر غم شود اطراف عالم تو شاد
و خرم و فرخنده باشی و کر چرخ و زمین از هم بدرند در این هر دو جهانی زنده
باشی هر دو شنانی دیدار تو باشند تو صد بهره فرو افکنده باشی بعشق شمس
تبریزی بده جان که تا چون عشق تو پاینده باشی   والله ولی الاستعانة

بسم الله الرحمن الرحیم

نامهٔ عزیز که از جانب برادر گرامی شیخ کریم الدین از قونیه نگاشته بودی رسید و موجب
کشاد دل شد و بر آن شادمانی روی نمود نامهٔ اول و دوم که مرقوم بود در صحن
افتاد   شخصی که در مقامات حقیقت است سخن بعبادت که چنین بود و
چنان شد او را خوش میآید چرا که وجود حقیقت است با اسم حقیقت پیش او
کام خود را از آن بر میدارد و نفس را خبر نیست اما اگر در مقامات بعد
و هجران است سخن حقیقت او را شنیدن خوش میآید که باز جان او را
تازه میکند و روح آنجهان از او استشمام میکند و او را با آن جهان کشش
پیدا میکند والقصه هرکس که در عین آنجهان است سخن او را هوس
نیست که سخن یاد داشتن است و یاد بود دیگری از غیبی او را عین امر حاصل است
مشغول شدن بیاد داشت او را از عین محجوب میکند کسیکه محبوب در نظر
داشته باشد چه پروای این دارد که گوش بکسی کند که صفت او کند که ابرو
چنین دارد و چشم چنان و اگر گوش کند بر حسب آنکه گوش کردن از آن غافل
شود و حظش از آن منقطع گردد و حظش مشغول بتخیل شود چنانچه در حظ
محجوبان است بحکایت او خود را شاد میدارند گوئی از هوس ملاقات محبوب
می‌گیسند الله سبحانه دلهای را بنور خود معمور سازد تا چشم و دل سیر و ساکن
باشد اما آنچه نوشته بود که ضرورت نیست اختیار محض است چون الله سبحانه
صینهٔ آن برادر را بر این معنی گشاده کرده سپاس او را اتم که او را سبحانه را
مناهی معینها است بعض معینها روشن و واسع که او چون بر شخص فرو رسند
دل او گشاده گردد و همگی سینه او روشن شود چنین معینها رحمت خدا
است و بعضی معینهای تنگ و تیره که چون بر دل فرود آید دلتنگی و عذاب

و نکال

معینهٔ از رحمت و از نقمه

نکال بار آورد و چنان معانی نقمت خدا است و ما همه از نقمت و عذاب خدا
ترسان و گریزانیم و در رحمت خدا راغب و آویزان اگرچه همه رحمت خدا است
اما قسم دوم تر استغنای خدا است که کس را نیز در بارگاه خود راه نمیدهد نیز ما
میکنیم بیمار امیرانند چاوشان پدر که طفل سازد و نرمی کند و چشم
فراخواباند و لب شیرین کند چون برادر دلیر شود و گستاخی کند که چشم
باز کرده اند و روی ترش کند آنرا احسن گویند و این را قبیح آنچه مردمان آنرا
قبیح گویند پندارند که ایشان را از خود رانده اند و نمیدانند بوئی هیهات که آن
ایشان را بخود راه نمیدهد چون بوی گل شنوند فرا پیش روند و تناول
کنند این را ایشان حقیقت باید شمرد و تلطف امر که در روی ایشان خندید
و ایشان را بخود خوانده و خود را بدست ایشان باز داده و چون بوی سرگین
شنوند گریزان شوند و دوری اختیار کنند این را استغنا حقیقت باید
شمرد که با انتهای خویش خوش است و کس را بار نمیدهد که کان اشد که
مگر او بر کسی نیک است یا محتاج کسی است نیکی چه سکت که او را سوی
او التفات و احتیاج باشد ذات والا او است نیکی در عدم کو کنگره مکن
القصه هرچه در دنیا و آخرت آنرا احسن گویند از طعام لذیذ و جامه نرم و
علم و حکمت و غیر ذالک آنرا اثر جمال خدا باید دانست و هرچه در دنیا و
آخرت آنرا قبیح گویند از تلخی و شوری و کفر و جهل و غیر ذالک آنرا اثر
جلال خدا باید شمرد از جلال خدا باید ترسید که و یحذرکم الله نفسه و در
جمال خدا باید آویخت که والله یدعوا الی دار السلام و فی کفت ما خوذ
این واقع است که هر کس که جلال را بجلالتیه در یابد بالضرورة از آن
مگریزد و هر کس که جمال را بجمالیته در یابد بالضرورة در آن آویزد عارفا

حسن و قبیح

سر حقیقة

استغنا حقیقه

از اثر جمال و جلال

جمال ایمان دیده اند و جلال کفر هیبا فته لاجرم در آن آویزان اند و از این گریزان
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار

بسم الله الرحمن الرحیم

چون اینجهان گذرانست و آدمی ناماندنی و عاقبت مرد دانا با عاقبت مرد نیز
دانا یکسان نیست خوشا آنکس که این ایام گذران را صرف بدست آوردن
دانش کند تا صاحب ذات دانا گردد هل یستوی الذین یعلمون والذین
لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب در قرآن مجید دیده باشید که ذکر اولوا
الالباب بسیار میفرماید اولوا الالباب دانایانند که امر را چنانکه هست
دیده و دانسته اند و غطاء صورت را از چهرهٔ معنی بر انامل فکرت و عبرت
برکشیده اند از قشر بلب رسیده اند یعنی مغز درون پوست دیده اند چون
پوست هستی از مغز حقیقت برکشیده اند و محض مغز شده چون اینجهان که
از آن قشر هستی میگویند از هم گشوده شود اذا السماء انشقت و اخرجت که اینجا
مغز است ظاهر شود دانایان با آخرت دست بهم دهند و یگانه باشند در
عین راحت ابد الآباد مستدام و جماعتی که جز پوست ندانسته و ندیده
و نبوده اند با آخرت که مغز محض است بحکم مخالفت چون دست بهم ندهند
مانند آب و روغن جدا مانند و مشوش خاطر انهم عن ربهم یومئذ
لمحجوبون اینجهان را اگر از جمال زنگان پرده بردارند و آن را بنمایند چنانچه
براهل الله و مکاشفان نموده اند بر بینید از عجبی و بدانید دانستنی
بیدار شوید و آگاهی یابید پس کار کنید و پادشاهی یابید اینجهان
ببینم آنچه شما نمی بینید پس آنچه میگویم باور کنید اینجهان حقیقت مانند
میگذرد در شورش است سخن اثر ندارد آن بجز است که ترشح میکند اینجهان

جان محمد مصطفی در قبضه اوست که اینجهان و کار اینجهان باطل و غرور
است و حق و حقیقت جز آنجهان نیست ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون
ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون اگر تمام جهان از دست
برود و برابر آن یک جو حقیقت بدست آید سودی است عظیم اگر تمام جهان از
حاصل باشد و این کس از حقیقت بی بهره هیچ فانی است برباد هیچ نیرزد
دل از جهان بینداست و از صحبت اهل جهان متنفر تر غوز از انقطاع
خوشم میآید دریغا که اسباب آن فراهم نمیآید خدای آسان کناد اشارت
غیب بعزلت و انقطاع میرسد و از جانب صورت اسباب آن دست بهم نمیدهد
و عزم نیز میکند ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله توکلت علی الله
الله الامر بید الله ان الحکم الا لله ان الله غفور بالعباد سلام حضرت مخدوم
امیر عماد الدین محمد چنانچه فرموده بودند بقبر رسول الله رسانیده شد
از روضه شوقی حبیب از شیخ کریم الدین را فرستاده و دیده او را دیده خوش
ساخته تا از رسیدن خبر سلامتی آنحضرت بیاورد موجب تسلی خاطر شود
والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم ابد دایما واشدد عضده وثبت قدمه علی الصراط المستقیم قدس سره وصحبه
عماد الملة والحق والحقیقة والدین محمدا داعی مخلص شکر میرسد کتاب کریم از
الکریم که بمجرد ارسال موقوفات و حسن الثقات بتقدیم رسانیده در مقام
محبت و خیرخواهی ثابت و راسخ است ما حضرت از نکات حکمت که طالب
را حقیقت را گوش برآن باشد و دل بر آن گشاید آنکه حق جانرا جهان فریب
از نور و آفرا مستقر پای تخت و سر سلطنت ساخته و در منتهای آنجهان حجاب آفریده

جمال ایمان دیده اند و جلال کفر هبا نشر لاجرم در آن آویزان اند و از بیم گریزانند
ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار

بسم الله الرحمن الرحیم

چون اینجهان گذرانست و آدمی نا ماندنی و عاقبت مرد دانا با عاقبت مرد نا
دانا یکسان نیست خوشا آنکس که این ایام گذران را صرف بدست آوردن
دانش کند تا صاحب ذات دانا گردد هل یستوی الذین یعلمون والذین
لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب در قرآن مجید دیده باشید که ذکر اولوا
الالباب بسیار رفته اما اولوا الالباب دانایانند که امر را چنانکه هست
دیده و دانسته اند و غطاء صورت را از چهره معنی بر انامل فکرت و عبرت
برکشیده اند از قشر بر لب رسیده اند یعنی مغز در درون پوست دیده اند چون
پوست هستی از مغز حقیقت برکشیده اند و محض مغز شده چون اینجهان که
از آن قشر هستی میگویند از هم گشوده شود اذا السماء کشطت و آخرت که جهان
مغز است ظاهر شود دانایان با آخرت دست بهم دهند و یگانه باشند در
عین راحت ابد الآباد مسند آرمیده و جماعتیکه جز پوست ندانسته و ندیده
و نبوده اند با آخرت که مغز محض است بحکم مخالفت جوهر دست بهم ندهند
مانند آب و روغن جدا مانند و مشوش کلا انهم عن ربهم یومئذ
لمحجوبون اینجه ... اگر از جمال رفتگان پرده بر دارند و آنرا بشما نمایند ...
بر اهل الله و مکاشفان نموده اند بر بینید از عجبی و بدانید دانستنی ...
بیدار شوید و آگاهی یابید پس کار کنید و پادشاهی یابید اینجا ...
ببینم آنچه شما نمی بینید پس آنچه میگویم باور کنید اینجا ... حقیقت مانند ...
مبکران در شورش است تحت اثر الم آنجاست که ترشح میکند اینجا ...

دیگران

جان محمد مصطفی که در قبضه اوست که اینجهان و کار اینجهان باطل و غرور
است و حق و حقیقت جز آنجهان نیست ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون
ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون اگر تمام جهان از دست
برود و برابر آن بگو حقیقت بدست آید سود است عظیم اگر تمام جهان از
حاصل باشد و این کس از حقیقت بی بهره هبا نیست پر باد بهیچ نیرزد
دل از جهان ببندد است و از صحبت اهل جهان ببندد تر عزلت و انقطاع
خوشم میآید دریغا که اسباب آن فراهم نمیآید خدای آسان کناد شاید
غیب بعزلت و انقطاع میرسد و از جانب صورت هم اسباب آن دست بهم نمایند
و عمر نیز میگذرد ماشاء الله لا حول ولا قوة الا بالله توکلت علی الله حسبی
الله الامر بید الله ان الحکم الا لله ان الله غفور بالعباد سلام حضرة محمدی
امیر عماد الدین محمد چنانچه فرموده بودند بقبر رسول الله رسانیده شد
از نوازش شوقی بحد ... شیخ کریم الدین را فرستاده و دیده او را دیده خوش
ساختند تا از رسیدن خبر سلامتی آنحضرت بیاورد و موجب تسلی خاطر شود

والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم ابد دایم واشد عضده وثبت علی الصراط المستقیم قدمه وسلمه وصاحبه
عماد الملة والحق والحقیقة والدین محمدا داعی مخلص شکر ورود کتاب کریم
الکریم که مجموعه از سلامتی ذات و حسن الصفات بنقد بود رسانیده در مقام
محبت و خیرخواهی ثابت و راسخ است ما حفظ ... از نکات حکمت که طالب ...
را حقیقت را گوش بر آن باشد و دل بر آن گشاید آنکه خوش جانب جهانی ...
از نور و آنرا مستقر پای تخت و سریر سلطنت ساخته و در منتهای آنجهان جهانی ...

بمنزلهٔ شخصی که برابر آفتاب دارند ناچار آنرا ظلی ممتد باشد آن ظل این
جهانست که ما در آنیم و بقاء این حجابرا اجلی است مضروب که چون آن اجل
بسر آید بر دارند اینجهان منسوخ شود چنانچه ظل منسوخ کردد نور در دفع شخص
و نور آنجهان منبسط کردد و کلیهٔ امر را فرو کیرد بمنزلهٔ دریائی که مد آغاز کند همه
عمارت که بر ساحل باشد خراب سازد تا همه دریا شود ناچار ساکنان این
جهان جمله غرق آن نور کردند و چون ایشان معتاد بظل شده اند همه
ایشانرا از آن نور آن عارض کردد که دیدهٔ خفاش را از دیدن آفتاب پیش
نماید از آن نور کریختن کیرند بهر سوی کریزی نهند آن نور بینند یقول الانسان
یومئذ این المفر کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر در آن صحرای بی پایان حیران
و سرکردان کردند یوم یکون الناس کالفراش المبثوث مکر جماعتی که در حیوة
دنیا کوشش بوصیت انبیا کرده باشند و بتدریج خود را با نور آشنا کرده و
پاره پاره بر آن دلیر شده بدوام ذکر و عبادت و سلوک سبیل قدس و قطع
و صرف وجه از ناحیهٔ ظل بجانب نور که ایشانرا نزد دفع حجاب ظلال عارض
نکردد بلکه برای انعقاد مناسبت تمتع و تلذذ بآن حاصل باشد چه نور
فی ذاته لذیذ است مانع ابتهاج و استمتاع بآن عدم مناسبتست مانند عدم
استمتاع جعل بجلاب و خفاش بنور آفتاب کما قال القایل ع
راحت دیگران عذاب بر من   خورشید جهانی و نقاب بر من   عارف محقق
مولانا رومی شارح اسرار حقایق گفته   پاره پاره خوی کن با نور روز
ورنه خفاشی بمانی بی فروز   با سلیمان خو کن ای خفاش رد   ورنه در ظلمت بمانی
تا ابد و اگر کسی سؤال کند که آنجهان عبارتست از مجموع این اشیا چون این
دفع شود همهٔ این اشیا رفع شوند پس چیزی نماند که نور آنجهان برو تابد و آن

نیاورد و معذب باشد جواب آنست که این جهان نشأة هست اشیاء را نه
عین حقیقت اشیاست و بطلان نشأة بطلان ذو النشأة لازم نیاید لیکن
مادام که ذو النشأة معتاد بر نشأتی شده و انس و استیناس بر آن دارد و باقی است
از نشأتی که غیر آن باشد مستوحش است و بر آن معذب و منغص همچون کسی که
در خواب صورتی بیند و بر آن عاشق شود و چون بیدار شود و آن صورت را نبیند
بنا یافت آن معذب باشد چنانچه خواب و بیداری دو طور است این نشأة را
این نشأة و نشأة آخرة دو طور است نشأة اصلیه را و طریق نجات را که تدریج است
بر سوی استیناس با نور قدس بدوام مراقبه و فکر و تجنب از حواس و فنا
دولت بشر تیر توان یافت هان   ذکر کار باشید که رفع حجاب اعظم که برفع آخر
قیامت کبری قایم شود نزدیک شده اقتربت الساعة وانشق القمر و رفع
حجاب ادنی که بر خواستن آن قیامت صغری بر خیزد از شراک نعل نزدیکتر است
کل امرء مصبح فی اهله والموت ادنی من شراک نعله زینهار زینهار که تسویف بخود
راه ندهید و هیچ کار را غنیمت نشمارید و ندارید که کاری از این اهم نیست
که خود را از عذاب ابد و نکال سرمد خلاص کند که چون سوط عذاب برو
داشته امیر و فقیر و عظیم و حقیر و شاه و گدا بیک چوب رانند و روی
هیچ کس نه بینند جز بعروة وثقی تقوی آنجا تمسک نتوان جست حبال
اسباب و انساب جمله آنجا بریده باشد بجنبانند آسمان و زمین سوکند
که این سخن درستست و هیچ غلط در آن نیست و روزی خواهد بود
که آنان که فرمان نبردند پشیمانی برند اما چه حاصل   چون توانستم
ندانستم چه سود   چون بدانستم توانستم نبود   زینهار زینهار که این
سخن را ببازی نگیرند و هزل ندانند و غم خود خورند که کسی غم کسی

نخورید و آن زمان که عذاب خدا فرود آمد هر کس بخود درمانده بود در اغم فرزند
نیست چه جای عم که یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه و
صاحبته واخیه وفصیلته التی تؤویه ومن فی الارض جمیعا ثم ینجیه اعاذنا
الله وایاکم من عذاب النار ورزقنا وایاکم عقبی الدار ووفقنا وایاکم
للمبادرة الى التوبة قبل حصول النوبة وجعلنا وایاکم ممن زجر فازدجر
وذکر فاذکر بحرمة الوسیلة الکبری محمد المصطفی وصحبه اولی النهی سبحان
ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون بر حضرت مخدوم الانام کثبته
عندک من عبادک الصمد یقین محبا للحق والدین شیخا محمدا واضح باد
که این مردمان گمان برند که آدمی مرده محو است باطل که اگر مردی رهیدی
بلکه او منتقل میشود از پرده از هستی بپرده دیگر چه هستی نو بر تو است از هر
پرده که نقل کرد بپرده دیگر اهل آن پرده که از آن رفت گویند بمرد و اهل
آن پرده که بدان رفت گویند بزاد و چون آدمی بر آنجهان افتاد او را هم
هم صحبتی و مونسی نیست غیر اعمال خویش یکیک عملهای او و بکرد او و مینماید
اگر عملهای شایسته است بدیدار ایشان شاد و خوش و فرخ و او را
یاد اینجهان نمیشود بلکه مثل او چون کسی است که از زندان و پریشانی رسته یا از
دست دشمنان که او را اسیر کرده باشند و از مملکت خود بیرون برده
رهائی یابد و با ملک خویش و خویشان و دوستان خود پیوندد و اگر
عملها زشت است از دیدار ایشان در وحشت و عذاب و هراس برا و
از یاری کرده بدتر اند دوش نباز کی انفیضی معلوم شد او را ز اعلام شد

تا آگاه کردید و کار سازی آنجهان کنید و غافل ننشینید که نصیب آدمی از
جهان همانست که در آخرت باوی عاید کردد قال الله تعالی ولا تنس نصیبک من
الدنیا دیگر چیزها نصیب جهان است از او نه نصیب او و از جهان هر چند سعی
نمیدانند والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام خدای عزوجل و رسول او و دیگر سلام این بنده ضعیف بر برادر
اعز شیخ کریم الدین محمد عافاه الله و ابقاه او را از رحمت و مغفرت خدای عزوجل بهره
های بسیار اگر چه جمله در اندوه و درد بر یقین دانم که آخر شاد کردیم
ای شادی ما آنکه ما را کرده بدیدار خدای خویش باز کنیم خدای ما را از آن
محجوبان از خویش مکرداناد و دانم که آنکه همه این غمها و اندیشها فراموش کنیم
چنانچه در خبر آمده که کسی اگر بد حال تر از و در دنیا نبوده باشد بیاورند
او را در بهشت غمسه دهند بعد از آن باوی گویند آیا هیچ سختی بر تو گذشته
روزی گوید نه چنانچه در عکس این یکی را که از و خوشحالتر نبوده باشد در
دنیا بیاورند و او را در دوزخ فرو برند بعد از آن باوی گویند آیا هیچ
خوشی دیده روزی گوید نه را پیدا نباشد اگر خدای عزوجل ما را از اهل بهشت
نوشته این زحمتها بر قصر نیست کسی اگر چنان خوشی در پی است این
ناخوشی در حال وی چه نماید و اگر معاذ الله غیر آنست کسی اگر چنان عذاب
و سختی بر او نهاده این سختیها نیز بر سر آن مار کزیده را از گزیدن پشه چه احتراز
پس علی ای حال ناخوشی دنیا سهل است خدای عزوجل بر آن صبر
توفیق بخشاد و برحمت خویش آنرا بعافیت مبدل کرداناد چون مولانا بهاء
یزید زاده الله توفیقه روانه بود خواست که صحبت او خالی کذارد و این دو حرف

نوشت   محبت ورزی کار آخر سر آید و دیگران در جوار رحمت غفور از دنیا
بکد تکیه بر خورد ارها پایند چنانچه گوئی هرگز این زحمت ها ندیده اند
و نکشیده اند و ایشان نزدیک است و تا چشم بر هم زده اند رسیده ایم   حضرت
مخدومی محیی شیخ محمد دی اگر گاهی بمطالعه کیمیا یا تذکرة الاولیا مشغول
اشتغال فرمایند مناسبت نمید افتد که هم اینجا آنجا هست یا نزد امیر غیاث
الدین معلوم شد که مثنوی ندارند فرستاده اگرچه بسیار مصحح نیست لیکن
غالب مثنویها چنین می باشد و شاید که آنجا تصحیح آن میسر باشد کیمیا
و تذکره اعلام کنند که هست یا نه اشتغال بدرس قرآن هر روز قدری
نیز باید که   فرمایند   والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر اعز شیخ کریم الدین محمد از تأیید خالی مباد   خدای عز و جل
توانا است که همه غم و اندوه بردارد بلکه قیامت را حالی قائم کند تا درخت
این جهان که غم و شادی ثمرهٔ آن است از بیخ و بن برکنده شود لیکن خدای
عز و جل در هر چیز حکمتی است از جمله آنکه مومنان در ازالهٔ غم از یکدیگر
کوشش کنند تا خدای عز و جل بر ایشان با فرشتگان مباهات فرماید
گوید ایثار و جوانمردی مشتی ضعیف بدنان قوی همتان را نگاه کنید
و چون یکبار خدای عز و جل این کلمه بگوید هزار ساله راه پایه ایشان از سموات
برتر شود خدایا کرامت نمیری تا یکبار تو این کلمه در بارهٔ ما بگوئی خداوندا چون این
کلمه در بارهٔ ما گفتی آنگاه اگر خواهی جان بزبان و اگر خواهی بمیران که ما بمراد خویش
رسیده ایم و باید که شیخ کریم الدین بداند که هر کس که خدای را عز و جل شناخت
و پیوند و قربت با حضرت او پیدا کرد و همه راه او از دو کون دست بیفشاند

مجنون

مجنون و محروم است دانیکه صوفیه در سماع که دست افشانند از چه افشانند
از دو کون اینها را از محبت خدای عز و جل چنان تیز میاید که سقف گردونها
هم است که بشکافند چه میگوئی هیچ میدانی که در چه محل افتاده ایم اینجا
بنگر و السلام علیک و رحمة الله و برکاته   چه دولتها که برای امیر محب الدین
محمد آماده میکنند همه آن بوده که آتشی در او زد تا بسوزد که خانه بسوزد چنانچه
ترس بر داشت گفته ترس که از دوزخ میشود اما تا مرد در آن ندمی
بالا نمیگیرد اختیار بهشت نصیب امیر صفی الدین محمد آنچه مانده بود در
نصیب او هر دو بر او بازگشت این را آن دم که خدای عز و جل قسمت
نصیبها میکند عجب دمی است ساکنان سموات و ارضین از دل در سر سبید
میکرده که آیا نصیبشان چه بیرون می آید سبحان الملک القدوس ذی العزة و الجبروت
و الملک و الملکوت   معنی آیه و لکل وجهة هو مولیها بوسیله بود مقصود از
در این آیه قبلهاست یعنی هر امتی را قبله ایست که در نماز روی بر آن کنند نصاری
روی بمشرق کنند یهود بر بیت المقدس مسلمانان بکعبه قوله فاستبقوا الخیرات
یعنی بر سر قبله می پیچید که امر آن هیچ است و هر طایفه را خدا قبله داده
کار مسابقه در خیرات دارد در آن کوشید که هر کس در آن بیش ابتلا بیشتر
قبله هر طرف که خواهد گو میباش چنانچه در جای دیگر فرمود لیس البر ان
تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر و
الملائکة و الکتاب و النبیین و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی
و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و
آتی الزکوة الآیه و مقصود ازین رد اهل کتاب که در آن پیچیده بودند که
چرا رسول الله روی بر بیت المقدس میکرد بعد از آن ترک کرد اما مسئله

جز بخدمت در اجوبه اسوله اربعه منقسمة ان شاء الله مبین کشته ارسال
خواهد شد والسلام   اما استفساری که در باب جواب سلام جماعت
کرده بود اگر جماعت من حیث انهم جماعة سلام کنند یک جواب از کل کافی است
و معاقب قلیل زبان ندارد مادام که عرفا سلام بر آن از آن پرهیز نرود
که سلام الجماعه است و اگر هر یک بزعم انفراد و طمع جواب علیحده سلام
کنند پس دخل با یکدیگر هر یک بمجال خود آن هنگام هر یک را جواب علیحده
باید داد اگر چه سلام ایشان معا واقع شود و مقصود از جواب سلام اکرام
و اقبال است و عرفا معلوم است که کجا یک اقبال بر کل کافی است و
کجا اقبالات متعدده میباید غرض خاطر جویی است چنانچه هیچ حرجی
نماند مکاتیب حضرات را تمام نوشته اولا خود همه را مطالعه کند
مکرر تا بر کنه آن مطلع شود   آنگاه هر یک را بصاحب آن برساند

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی رحمة ربه الکریم قطب ابن محیی الی حضرة المخدوم الحمید المؤید المستور
محب الملة والحق والدین الشیخ محمد اناله الله رضوانه الاکبر و اعظم علیه نعمته
ووفر   ستایش خدای را عز و جل که پیوند دل ما را از دنیا بریده
رو سیاهی دنیا را از ما پوشیده نگردانید تا او را دشمن داشتیم و طاعت
بر ما شیرین ساخت و زیبایی آن بما نمود تا در آن آویختیم اکنون چشم داشت
از رحمت او آنست که بر نیغی ثبات کرامت فرماید و تا در مرات آید جمیع
فقیری ما را و جماعت اخوان الیقین را هم نگاه دارد و بر همین عقیده
و ملة بمیراند سیرت سلف امت و صحابه را احیا کردن شعار ما سازد تا آنچه
از آن ندانیم بدانیم و آنچه دانیم بعمل آوریم چنانچه اصل هدایت از سنت

ثبات

ثبات هم از او مسئول و مامول است انه رب العبد و مولاه ولله الحمد که جماعة
اخوان الیقین که در این جانبند روز بروز در کار خدای عز و جل گرم
تر اند و دشمنی نفس و شیطان و دنیا پیشتر دار ایشان فزونی میگیرد این آتش
هر روز مشتعل تر باد و دل عدو الله ابلیس هر روز سوخته تر خدای از
شما تر عدو ما را نگاه دارد انه الکریم الجواد الرئوف بالعباد سلام بر سایر اخوان
الیقین کثرهم الله تم وظیفه آنکه در اعقاب صلوة اخوان را دعا شریک حال نکنم
و ثبات و استقامت جهت ایشان از خداوند عز و جل خواهند که دعا بظهر غیب
مستجابت و از اعانت و امداد اخوان استغنا حاصل نیست والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

صید جانور برای آن شیرین است که جان دارد جهان سراسر جان هست دیده
دیده عارفان چرا آدمی آن دیده ندارد تا در خانه خود نشسته بوسینه
در صید باشد   اسیر لذت تن ماندهٔ و کرنه تو را چه عیبها است که ترا
ملک جهان مهیا نیست   هر چیز برای کاری آفریده اند در برای دست آدمی و
خر مهره برای کردن خر اگر در در کردن خر آویزند ظلم باشد بر آدمی و همچنین آدمی
برای بندگی خدای عز و جل آفریده اند چون بندگی طبع کند ظلم کرده باشد بر خود
پادشاهی با حکیمی گفت از من چیزی بخواه گفت تو بندهٔ منی چه حد آن دارد
که من از تو چیزی بخواهم گفت چگونه است این گفت تو بندهٔ حرص و آز ای و
حرص و آز بندهٔ من پس تو بندهٔ بندهٔ من باشی آدمی را سید طبع میباید نه
چون بندهٔ او شود چه ظلم بر خود کرده باشد   هر چیز را حقیقتی است و بنده
عبد بر بیت آخر غایتی دارد الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر
الله هر کس که رو بباطل آورده پشت بر حق کرده و از آن روی باز کردانیدن حق

کرده او را منتظر است که مگر باز آید انتظار از حد گذشت آخر بنده از خدای شرمی
ندارد که خداوند عزیز او را منتظر و او بر اعراض و اعتبار چنین مقر و مستمر
لو علم المذنبون شدة انتظاری لهم لماتوا اشتیاقا الی   هر چیز که آخر
بر اضطرار دست از آن میباید داشت اگر آدمی پیش از آن بر اختیار
دست از آن باز دارد بهتر باشد موتوا قبل ان تموتوا   وای بر آنکه
پیش مرات بمیرد نه چو تابر یخش ببرند تا آید عاجز است و مضطر او
کردنش زیر بار و دست بربند که هشیاری آدمی از سر چیز است شتم و
تجمل و تکلف و سبب الزام او و انفعالی دا آنست که گمان برده که مگر سعادت
و کمال او این حیوة حیوانی و هستی اینجهانی است و این غلط است که او را
افتاده این حیوة در طریق سعادة واقع هست سعادة از فقط است این دنیا ب
آنچه سایر در خفی که مسافر روح ساعتی آنجا نزول کرده زود از آنجا
رحلت میکند دار القرار غیر اینست هر که مایه و مال در همین محل خرج کند
چون بمقصد رسد مفلس باشد و مغبون و پشیمان و محروم   چون نبود
ستم ندانستم چه شود   چون بدانستم توانستم نبود   والله الموفق والمعین
لا رب سواه   ولا نعبد   الا ایاه

بسم الله الرحمن الرحیم

هر چه از عمر بیاد خدای عز و جل صرف شد باید چنین رضای آن عمر با
اینکس راجع خواهد شد در آخرة و هر چه در اندیشه احوال جهان و تحصیل
مرادات خود صرف شده با این کس نخواهد داند مگر بصورت موت صفه
روز کاری که بغفلت و هوا صرف میشود در آخرت صفت عضو مفلوج است
همچنانچه آدمی که دست او مفلوج باشد اگر چه ظاهرا دستی دارد اما چون بجنبش

در آن نیست فی الحقیقه دست ندارد همچنین آن مقدار از زندگانی که بباطل صرف
میشود چون در آخرة با این کس رجوع کند خاصیت حیوة نداشته باشد پس آنکس
کس که تمام اوقات او بباطل صرف شده خود را در تمام اوقات مرده بیند
و همیشه خود را در جان کندن یابد یاتیه الموت من کل مکان وما هو بمیت
صفت چنین کس است و کسیکه بعضی اوقات او بباطل صرف شده و بعضی بحق
صفت او صفت کسی باشد که لحظه سکرات موت او را فرو گیرد و لحظه ساکن شود
این باشد حال او تا زمانیکه خدای عز و جل حکم فرماید میان عباد فریق
فی الجنة و فریق فی السعیر الا ما رحم الله انجمید و هر چنانچه کار سازی زمستان
در تابستان کند کار سازی مرگ در زندگانی باید کرد که بر وقت دمیدن مرگ
از بر وقت زمستان نیست انجمید و هر صرف اندیشه در احوال هر جا بقدر بودن
در آنجا باید کرد آدمی غایر اگر در اینجهان باشد صد سال باشد و بودن او
در آنجهان مدتیست نامتناهی پس باید که بهر لحظه که اندیشه صرف کار جهان
میکند هزار لحظه صرف کار آنجهان کند و بهر بابت که برای انتظام امور اینجهان
میکند هزار کار برای انتظام امر آنجهان کند انجمید و اگر شخص واقف شود از
آنکه فردا خواهد مرد امروز چه کار خواهد کرد هر روز باید که انگار کند که چه فردا
احتمال هست که امروز باشد انجمید و مرده را زبان نیست که شرح حال خود
کند اما عقل ترجمان هر چه زبان هست و وکیل خاموشان هست که شرح
حال ایشان کند عقل میگوید مرده این میگوید که اگر من بدانستمی که حال
این خواهد شد نکردمی جز کاری که امروز بوصال من نفعی رسد ایزد کاف
انفعال مرکان عبرت گیر پیش از آنکه از ایشان گردید پس مرده مادر را
برادر خواهد مرد این کس نیز لاجرم خواهد مرد انجمید و اگر شخص انتظار روز مرگ میکشد

که کار جهان بهنای وا راست کند و از آن فارغ شود آنگاه شروع در کار عمارت آخرت
کند که عمر به انتظار یکش که چنین روز نخواهد بود و هیچ کس را چنین روز
روزی نشده هم در اثنای این احوال کردی میباید گرفت و فرصت چند غنیمت
شمردن که حاصل عمر جهان است و لا تنس نصیبك من الدنیا نصیب آدمی از
جهان همان وقتها است که به اخلاص برای خدا در آن کاری کرده باقی نصیب
جهانست از او حذر آنکس که نصیب خود از جهان از نصیب جهان از او نشناخت
عمر خویش را در باخت ولا حول ولا قوة الا بالله والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد التحیة والسلام و عرض الشوق والغرام صورتی چند بکاشته کلمات
استفسار و استعلام فرموده بودند سؤال اکر از جهت فائدة ابتلا بمصائب خوف
عارض شده که مبادا نشانه عدم محبت باشد چه مشهور است که اذا احب الله عبدا
ابتلاه جواب اگر این اندیشه دیگر نفرمایند والله یغفر لکم هذه الزلة چه عجب
نعمتی است مغبوطه که رسول الله صلعم از بطلب آن فرموده و از ابتلاء انبیاء نجد
بره و بلا جهة تحقیق و لا حق خدا به تعجیل اکر بفرستد عدل اوست و اکر
از آن در گذرد فضل اوست و اگر چه تخلیص محبت از شوائب تهمت اگر نیست
که بطریق ابتلا و محنت می باشد اما هست که بی او میشود هر کس را از خدا
عز و جل در می باید خواست که تخلیص و تزکیه او از غیر طریق بلا بفرماید و
او را بعبادات و ان این مسئولات دارند اگر اجابت فرمودند فذلك فضل الله
یؤتیه من یشاء و اگر اجابت نفرمود آن را محض عدل می باید دانست و در
موضع ابتلا ثابت و راسخ قدم می باید بود که ترک سنت نجو را ندهند چنانچه
بحمد الله در صورت مرحمت فرزند دلبند که بر آن موفق شده اند بر خوف قلب که

معفو عنه و معفو است چیزی نیز فی ده اند اعظم الله اجرکم و غفر لمیتکم و احیا
و یکم عنز عبرة و تذکرة و بارك فی عمر الباقین آمین سؤال اکر روح چیست
و قلب چیست و چه نسبت است میان ایشان جواب روا داری کرد سخنی خود شان
سخن از زوال مکوه دیگر بوده ای مکو این حدیث زلف پر چین مجنبانید
محانین ای روح بتو امید وار اید لم مهرت را خریدار بصفات دل و
روح موصوف شدن خوب حکایت ایشان شنیدن چه سود ملکه شاید
معرفت دهد برای آنکه مبادا اندیشه سامع آن نرسد و تکذیب کند که
بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم تاویله آنگاه هرگز رستگار نشود مع ذالك
از امتثال اشارة اخبر صدق چاره نیست دو کلمه مختصر بنویسید که ما فواد
آن نیکو دارند و آن آنست که حقیقة انسان میان دو جهان واقع هست یکی عالم
یکانکی که آنجا هم قرب است در قرب و نور در نور و وصل در وصل و آن را عالم
امر گویند که و ما امرنا الا واحدة و دیگر عالم بیگانگی که آنجا هم بعد است در بعد
و ظلمت در ظلمت و هجران در هجران و آن را عالم خلق نامند قال الله الا له
الخلق والامر و روح ذکر نیست از عالم امر که با انسان آن همراه کرده اند و نفس ذکریست
از عالم خلق که قرین وی ساخته اند و هر دو راجع اند بمرجعی الی یکی
مر لطف اوست قائم بجمال او و دیگری مر قهر اوست قائم بجلال او و آنچه
راجع با انسان هست قلبست که میان اصبعین لطف و قهر جای دارد آن
اینچه خدای عز و جل از قلب اسمی نیست اما از روح هست که و نفخت فیه
من روحی و جای دیگر فرموده و لا تیاسوا من روح الله فمنهم تیقن الا
و از نفس هست که و یحذرکم الله نفسه و چون ترکیب انسان بموت از هم فرو
ریزد هر یک از روح و نفس بحکم کل شیء یرجع الی اصله با جهان خویش رجوع

کند و قلب که حقیقت انسان است متابعت آن پاک کند که در بدایت مصاحبت
الفت و انس با او داشته و اقبال بر او کرده و رغبات او که [illegible] کرده و حاصل
شده با روح بجهان وحدت رسد و بنور قرب و سرور وصال فایز گردد و دوری
بتبعیت او نیز لذت باشد اما بالذات نه برای آنکه لذت نماز (?) لذتها بیابد و اگر
نفسانی کشته باشد نفس بعالم کثرت افتد و بظلمت بعد و غصه هجران مبتلا شود
و نفس را بتبعیت او الم باشد اما بالذات نه برای آنکه الم از الم دنیا بعد عالم
کثرت و عالم خلق نه از جهان است که حالی محسوس میشود برای آنکه حالی عوالم
انسان که برزخ عالمین است امداد از عالم امر بعالم خلق واصل و متواصل است
و خلق بر مراتب خویش باقی نیست کما قال سبحانه تنزل الملائکة والروح
فیها باذن ربهم من کل امر و قد بعضهم من کل امر هر گاه که آدمی از میان بر
خیزد و امر بالکلیه با خدای عز و جل رجوع کند که تعرج الملائکة والروح
الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة آنگاه جهان خلق ظاهر شود همچو [illegible]
مسی [illegible] که ذر از [illegible] برود و سیاهی و تیرگی ذاتی با او باز در آید
و سر [illegible] این جهان بدان العرض ظاهر شود اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت
شرح این حال است و هر گاه که امر بالکلیه رجوع کند نفوس و ابدان آنکسانی
که ارواح و قلوب ایشان در جهان وحدت با خویش همراه برده [illegible]
علاقه و چون خلق بالکلیه ممتاز گردد که وامتازوا الیوم ایها المجرمون ارواح
و ابدان آنکسان که نفوس و قلوب ایشان در جهان کثرت بجهان کثرت
پیوند داده از موضع علاقه و آمیزش عالم امر دار الشر گردد و جنات نعیم
عالم خلق دار البوار و عذاب الیم و فیما ذکرنا کفایة لمن استبصر و عبرة لمن تدبر
آنکه خاطر بعزلت راغب است جواب آنکه رغبت راست صحیح است ان شاء الله لیکن

خلوت

خلوة از اختیار باید نه از اضطرار چون ستون بهر چه آمد در بهار اگر کسی باشد که
بهتر از گرد الهی رغبت نماید مجتهد او را بر خلوت اختیار فرمایند و اگر چنین کسی نباشد
عزلت اولی و انسب است والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی سید الابرار قطب بن محیی الی حضرة المخدوم الاجل الاکرم السید
المسعود المعان المؤید محب الملة والحق والدین الشیخ محمد کان الله له
کسی که از جوار رب العالمین عز و جل محروم شده باشد و در دار [illegible]
مجاورت شیاطین افتاده و از اعلی علیین باسفل سافلین آمده منزل او
که یک ساعت از غصه و اندوه خالی نباشد و کوشد تا خود را باز آنجا رساند
که اگر تن آسانی گزینند و بتسویف و مساهله روز گذرانند مبادا زمان
فوت شود آنگاه ابد الآبدین و دهر الداهرین در حضیض بعد قرین شیاطین
محل نفرین باید بود و از روح خدا و سعة جنات محروم و [illegible] شید و میان ایشان
که هر [illegible] و هشتم که [illegible] نیست عقاب دوزخ است که شما [illegible]
از وراء هفتاد هزار حجاب تا بدانند که چنین عذاب در وراء حجاب موجود
است و نترسید از آن روز که حجاب رفع شود و بی پرده [illegible] آن رسید بر کرد
والعیاذ بالله العظیم غایت هنر جاهلان همین است که عذاب امروز را
باز دارند چون آتش غضب بر افروزد [illegible] او را باز نشانند [illegible]
غضب جمره ایست از نار جهنم رجوع [illegible] از آتش دوزخ عذاب [illegible]
از آن می چشانند تا باز رفت عذاب اکبر افتند و [illegible] آن بکنید [illegible]
[illegible] این عذاب ادنی باش ما بر و کار عذاب اکبر را مدفوع [illegible]
شنیده است در خانه امام زین العابدین مرد آتش گرفت و او در سجده بود هر چند

میکنند یا ابن رسول الله النار بهم اما میکرد بعد از نماز او باز خواستم
کرد فرمود الهنی النار الکبری آتش بزرگ را مشغول داشته بودتا رفع
تقاضا قرض خواهان می بینید که چه سخت است جماعتی که ایشان را حقوقی بر ذمه
شما است و در روز قیامت دست در دامن شما زنند و از چنگ نگذارند
گویند حق ما را بده ملاحظه کنید که چه سخت باشد امروز چون کار بتنگ
رسد گیرم که ملک بفروشید و باز دهید آنروز چه توان کرد که ملک و
مال از فنا مانده و بها اعتبار نخواهد باشید که لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم
اول مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم اندیشه کنید که چه اضطراری
نماید ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ خداوند آسمان و زمین که این سخن حق است
و چنین روز خواهد بود و داد مظلومان از ظالمان خواهند گرفت و نیکی
ظالم بمظلوم خواهند داد و بدی مظلوم بظالم خواهند نهاد و دیگر کار
عز و جل حکم عدل خواهد فرمود و از هول آنروز دل رسول را خفقان
و اضطراب خواهد بود فکیف من دون ایشان هستم بنام بزرگوار خدای
سبحانه که اینحدیث از کجی پاکست و اینجا تیر راست و دروغ نیست ترسید
فصل قضا را آماده شوید که قیامت قایم شد و عرش خدا برای فصل قضا
نهادند و فرشتگان نواصی و اقدام می گیرند و بسوی خدا کشان کشان
میبرند از هول آنروز بترسید و کسی را مترسانید عظمت خدا یاد کنید تا
عظمت خود شما فراموش شود ملک خدا را مسلم دارید جز راه نیازی
و مسکنت و افتادگی مسپرید هیچ پای را آنروز قوت برداشتن تن نباشد و
تری کل امة جاثیة امروز برای خدا خود را ببینید از بید تا آنروز خدا شما را
بردارد که من تواضع لله رفعه الله سر پیش افکنید خاشع و متواضع باشید که

میفرازید

میفرازید شکوه خدا بر شما باید که دایم باشد خواه در حضور مردمان خواه در خلوة
مضطر از دست بسوی خدا بجا رید تا مگر رحم فرماید انه هو التواب الرحیم والحمد
لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

الله سبحانه ذات فایض البرکات حضرة مخدوم و مولا که لسان دل محبان و کشف
همم خواص ایشان است المؤید المسدد محب الله والحق والحقیقة والدین الشیخ
محمد از آفات حدثان و مکاره زمان مصون دارد و نوازش و تعطف که مخدوم
فرموده بودند دیده و دل را محظوظ نموده ساخت و عواطف و مراحم
تازه بوظایف شکر مقابل گشت در ینجهان یگانه که محض ظلمة و کثافت است
خدای عز و جل ما را از یگانگی و محبت آنحضرت شمعی افروخته که انوار آن
همیشه لامع و درخشان است تا دل بدگمان نشود که مگر محبت اصلی است که
مستوجب نیست و یگانگی چیزی است که از آنجهان هیچ با این جهان نیامده فی
دلها با صفا آئینه وحدة نمای است و در جهان چنین دلها باید که باشد تا
حجة خدای باطل نشود و رابطه میان عالم غیب و شهادة و واسطه نزول احکام
از آنجهان بدینجهان و ترقی فرشتگان قلوب اهل وحدة است چنانچه در مکتوب
مخدوم امیر شمس الدین ابوسعید شرحی در ین باب نوشته شده طلب کنند
مطالعه فرمایند جز اهل وحدة را خود دل نباشد که دل اهل کثرة در نفس مستهلک
شده و حظ از عالم امر منقطع شده چون او خود مختلط نیست واسطه جهان
چون شود چنانچه مولانا روحی قدس سره فرموده تو همی گویی مرا دل نیز
هست دل فراز عرش باشد نی برپست در گل تیره یقین هم آب هست
لیک زان آبت نشاید آبدست گلیخته شرح دل حکایتی عجیب است دل خون

میشود تا نار دل می برید حدیث دل حدیثی بس شگفت است که دو عالم و حدیث
دل کرفتست چه دل خون شد بکجا دل چه کویم که دل با رحم غافل چه کویم
دلم آنجا که معشوق است آنجاست من آنجا کی رسم این کی شود راست چه کویم
از دل خود بی نشان نشان کی بود از دل ستان هیچ جوی اگر از هر وقت همه
و حوادث روزکار که کدورت و ملالی رسد زیاده آنرا وقع منهند که جهان
آنجهان است که در ففناست هر شکست را آنجا جبر است و زود باشد که آدمی ازین
جهان میرسد و حکایات و کارها را اینجهان را یکبارکی قلم نسیان بر می
کشد هر کس که از آدم تا اینجه دید پدر زنده نمی ماند سزاوار است که خود را
نیز از زندکان نشمرد شاد آنکس که برای خود ذخیره نهد که چون در آنجهان
آنرا پیش او آورند بدان شاد شود بدا حال آنکس که جز از اینجهان مطلبی
ندارد و زود باشد که بر اضطراب رود و آنرا که از دست او ما را بجا باز می کذارد که
اینکار نه در خور همت ما است لطف خویش را رهنمای و راهبر ما ساز و ما
مشتی کدای بینوا را بنواز و مخدوم امیر محب الدین شیخ محمد را در بی دعا
شرمات ما دار و ما را در حصار رحمت خویش که جهان و حرفت باهم دار
انک انت العزیز الغفار و صلی الله و سلم علی نبیه الطاهر محمد و آله اجمعین

والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله الامیر شمس الملة والدین ابی
سعید آدمی هر چه میوه زندکی بود با زر بی آنرا حاصل کرده اینها
که طالب علم شده اند و دانشمند شده اند و بر حالی اند خیال عوام به این حال
یناهم فیه ایجال بوزش آیا می کسب کرده اند دانشمند و طالب علم از جاده

اندیشه

نزاینده اند استاد رهبر کرده استاد نه که بر حالی اند مابین حال دیکران که دیکری
هر چند خواهد که آن کار که ایشان میکنند بکنند نتوانند که در این مباینه جز بر کسب
و ورزش حاصل نکرده اند همچنین محبت خدای و سلوک سبیل او چون به ورزش
آن مشغول شوند و عمرها پای کوبان و سر کوبان در آن بسر برند آخر در آن بتر
بیابند و آن دست بر ایشان دهد سایر حق به مرتبه بود عاقبت جوینده
یابنده بود و این بیشتر است که آدمی اکر بزی نیست از کتاب آن برای آنکه آدمی
یا صاحب همت است یا جویای عافیت اکر صاحب همت است صاحب همت جز به آنچه
اعلی اشیا باشد سرفرو نتواند آورد و اعلی اشیا خدای است عز و جل و اعلی کارها
با وی آشنا کشتن و با وی راز کردن و محرم اسرار حکمت او بودن که اقول آنجا
که بیچ خبر مرا از خود ملک آتش زند از شوق در آن راه مشکلات دید و رسید
و کر خیم بجانب آن حالت که صورت از رفتن بکسوت جلالت و اکر جویای عافیت
است مخبر صادق خبر داده که چون آدمی بر آنجهان رود او را آنجا نعیم بهشت باشد
یا عذاب دوزخ برزخی که هر آیت زداده اکر او جویای لذت لذتی بهتر از بهشت
نیست و اکر که زبان از عذاب و مستقر است عذابی و مشقتی سخت تر از دوزخ
باید که بکسب سعادة الآخرة و رستکاری آنجا مشغول شود و طریق آن هم محبت خدای
و شناخت او است پس بهر حال کار خردمند جز آن نتواند بود والله یهدی

من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر رکن الدین حسن چه خوش
آمده است و بر جایکاه که بنده چون در نعمت خدای ناسپاس شود قدر آن
نشناسد و عزة آنرا اندارد آنرا از وی باز ستانند و در فقدان آن او را بنوع

کنار اندازند هم چون کسیکه او را نکاو و وتره کرده‌اند هر بار بتره با او فرود
کویند که آنت عمل اینست سزای آدمی که خود کند تو چه کس باشی که خداوند
دست نو در نعمت خود بر کشاید و تو آنرا هیچ نشمری و منت پذیرانه آخر
نباشی و پیوسته زبان دراز بر کشیده باشی بر تشنیع که فلان نیست چنانکه
شد و چنین نشد و وای بر آدمی که هر چند او را باز باز بلا تادیب کنند
باز چون در نعمت بر او کشایند همه آنها را فراموش کند و بطر و کفران نعمت
را سر بگیرد چه مرکب آدمیرا این چه عجبی است که دامن کیر او شده نهادی
دارد آدمی که جز عذاب جاوید درمان او ندانند مگر که نهاد آدمیت او بدل
شود و الا تا نهاد آدمیت است چنین است خداوندا از آن تبدیل ذره
در کار ما و اخوان ما کن انک بالجود علی العالمین منان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی خدای عزوجل بهشت را بقدرت خود
آفریده و هر آرزوئی که در اندیشه اندیشه در کنجد بهتر و خوبتر از آن آنجا
آماده فرموده بعد از آن رسولی را پیش بنی آدم فرستاده و ایشانرا بر آن
سرای خوانده که صنع خویش بر ایشان نماید و ایشانرا بآن نعمتها برخوردار
کند بعضی از بنی آدم که آرامیده و مسکین و خردمند بودند کوش باداعی
خدای داشتند و فهمیدند که چه میکوید و بجان و دل آنرا قبول کردند و
بر آنجا شتافتند و احسان ملک دریافتند و تشریف او رسیدند و بعضی احمق
بودند و متکبر و سفیه و خودکامه با این همه که کوش با سخن کسی دادند از عجب
و خودرائی هرآینه کوش بر او نداشتند که چه میکوید فهمیده و نافهمیده
آنرا رد کردند و سر بر آن فرو ننهادند کا ایشان سر بر نکذشت که همین با

کا نرعطاء ملک محروم مانند ملک با ایشان خشمناک شد که شما چه کس باشید
که مثل منی شما را بر آستانه خود خواند و شما تکبر کنید و سرکشی پیش آرید لاجرم
عذاب بر آن کستاخان و بی ادبان فرو بارانید عذابی چنان که اگر باد آن
عذاب بر جهان رسد آسمانهای هفتکانه و زمین از جای بر کند و در بیخودی
نیستی افکند و چنان عذاب بر تن و جان آن سفیهان بی ادب کستاخ
شکسته شاخ جاوید کردانید اولئک لهم عذاب الیم اکنون ای باز ماندکان اولاد
آدم زینهار که با رسولان ملک با ادب باشید و فرمان ایشانرا کردن نهید
و هر چه ایشان کفته‌اند بکیرید و از آن تجاوز مکنید که این حضرتی بس
بزرگ جبار است و هم کریم و غفار است والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی اخوان الصدق فی تربیتهم الله بالنظر العزیز
نظامی که عالم راست در حرکات و سکنات و خواص و معانی مختلف
ظاهر است که ناظم آن غیر عالم خود است چه تفتیش که میکنند هیچ یک از آنها
از آثار و تاثیرات خود غیر آگاه هند و هیچیات عمید نند که در چه کارند پس معلوم
میشود که با این پیدا پنهانیست و این قائم را قیومی است و مرده شتر ایکار ریحانی
دیگر باز بسته و آب این جوی از چشمه دیگر روانست و آدمیرا باین پیدا و آن
پنهان هر دو راه هست کوئی الجسم الذی العلم است اما راه او بظاهر خود ظاهر است
و اما راه او بباطن اگر کسی از اهل باطن است بذوق خود در می یابد که او را
در پنهان خود انوار لدنیه و بوارق شوقیه است و منطق فعال که چون
آنرا آشکارا کند ظاهر اکوان آنرا مطیع و خاضع کردند و چون سیمای آن بر
جبین او لایح کردد هر کس بقدر بینش خود شکوه از آن بر ایشان نشیند و اگر

نزدیکست که آن انوار سرّ او از عالم فیض قیوم است که تا جهان آنرا خاضع میشدت الارض
خود با آنچه نسبتی او را با آنجا درست شده باشد که ولله العزة ولرسوله وللمؤ
منین وفی الصحیح ان الله اذا احب عبدا نادی جبرئیل علیه السلام ان الله
قد احب فلانا فاحبه فیحبه جبرئیل ثم ینادی جبرئیل فی السماء ان الله عزّ وجلّ قد
احب فلانا فاحبوه فیحبه اهل السماء ویوضع له القبول فی اهل الارض و کسی که
نزد او اهل باطن است او را معلوم است که اهل باطن در عالم هستند و نیز تواند
معلوم کرد آثار و احوال ایشان و میداند که آدمی نوعی واحد است هرچه از
یکی روا است در قبول مهتدیه بایست همان هست پس معلوم میکند که تفاوت
بسبب باطن در استعداد هر آدمی هست و چون درست شد که
آدمی را راه بر ظاهر و باطن هر دو هست و باطن اصل است و ظاهر ظل چرا آدمی
اصل را فروگذارد و بظل مشغول شود و اگر چنین کند نباشد او جز ستمکاری
جهول خدای عز و جل ما را و اخوان ما را از ستمکاری و جهل بر پناه خود دارد
انوار و راه پیغمبران و صدیقان راه نمودی کناد آمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین و شیخهم و امیرهم
الواحد بعد الواحد منهم ثبتهم الله علی الصراط المستقیم چون دل دوست
مستعجل بود خواست که صحبتش از تذکره خالی نگذارد چه تذکره نافع تر از تعلیم
چیزی که اگر مستمع تمسک بر آن جوید رستگار جاوید گردد و چنین تعلیم
از که تواند بما رسید جز از کسی که بجهان جاوید رسیده باشد و چنین کس
کیست جز پیغمبران خدای که ایشان در پیش جهان آن جهان شده اند و احوال آن
جهان دانسته و آنرا بعلما رسانیده اند و علما آنچه از ایشان اخذ کرده اند

بدیگران

بدیگران میرسانند اکنون آنچه بما رسیده از تعلیم انبیاء صلوات الله علیهم الصلوة و
السلام آنست که فرزندان آدم را باید که ذکر عالم اعلی ورد خویش سازند و
مدام در اندیشه آن باشند و هر مقامی رزق قلم بر قیوم رقم کند خوشنود باشند
و تلخ و شیرین که پیش ایشان آید روی ترش نکنند برای آنکه چون توکل بر
کسی کردند و او را وکیل خود گرفتند بصلاح دید وکیل میباید که داشت
و بر وکیل شرط نمی باید کرد که چنانچه رای و صلاح دید ایشان باشد کند ای
فرزندان آدم آفریدگار تم از شما اعلم است و در خواهش خیر برای مؤمنان و
مخلصان بر ایشان ارحم است از ایشان کار خود با او باز گذارید و بابت مدارید
و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین و بقیوم بزرگوار سوگند که اگر چنین معاملت
کنید پشیمان از آن نخواهید شد و از خود و از هر کس که شما را این دلالت کرده
باشد اقصی شکر و رضا خواهید داشت والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر رکن الملة والدین
حسن محنتها و بلاها که سالکان راه پیش آید آنها که صادقانند کرف
المحنة ایشان را در راه خدای افتاده و برای او دل از همه کس و همه چیز نهاده
اند اگر چه بلا بر طبع شاق باشد اما دل ایشان از آن آسایش حاصل شود و هر
بلا که برای خدای بر ایشان رسد ایشان را لذتی تازه روی نماید ایشان
شیوه مقرر آنست که دل از اهل مال و حشمت و جاه برکنده اند و حشمت و جاه
خود را در میان اهل سموات جویانند نه در میان اهل ارض مسلم است که
کسی که او را استشراف دل بسوی علو در ارض و لذات جهان و حفظ حرمت
در میان بنی آدم باقی است چگونه تواند که از این سوی عالم روی از آن طرف

شود از ناحیه دیگر تعب و مشقت پیش آید و شهوات این کس از
و او را دل برقرار و بر حال خویش استوار باشد جامعه اخوان حرمتی و رونقی
میان قوم و سایر مردمان دارند شاید که بر این بوده‌اند که دست سلوات بر خود
نهادن مانع آن نیست آشان این دست بر خود نهادند اما چنین نیست
که کسی بسلوات این راه برخیزد و مردمان بمعاودات او برخیزند و چون غیر
سالکان اگرچه از سالکان و اتفاق کنند سالکان با ایشان چگونه برآیند هرگز
ایشان دست تطاول دراز میکنند و سالکان آزروی و حرمت که خود را
در میان ایشان میزید باز نمی یابد و از هر طرف ایذا و اهانت و سخریه او
سخریه روی بر او مینهد در اول حال چنین صورت بالضرورة روی مینماید
ثانی الحال اگر خدای را عز و جل اراده چیزی بر اهل ارض است و میخواهد که
داعیی بر او مفتوح شود و شعار سلوات قایم گردد در خلقی چند از اهل ارض
مهتدی شوند باز سالکان را امداد فرماید و جانب ایشان را قوت می بخشد و مخا
لفان را مخذول میسازد و قرار کار بر سالکان میگیرد و اگر چنین اراده
نیست نصرت سالکان و خذلان مخالفان بر آخرت محول ابد این ترتیب کرده
مشیت خدای است عز و جل و رسول الله صلعم از این مقام مامور گشت با آنکه قرآنا
ما ادری ما یفعل بی و لا بکم اظهار سلطان مشیت را و اینکه راه بغیاب خسار
با هیچ کس نیست جز با خدای عز و جل هر کس از سالکان که بنا بر طبع کاذب که
گمان داشت که سلوات مانع جاه و حرمت قدیم نیست آهنگ سلوات کند چون
آن جاه و حرمت باوی در انحطاط کند بیم آنست که او از اندازه روی نماید و جمیع
قهقری دست دهد مگر آنکه عصمت خدای او را در یابد و اگر چه بجاه زد را آید
تحقیقه قرار کرده باری چنان میدانم که چیزهای غیر مطبوع که چون از سالکان ببینم

از هر طرف روی خواهد نمود اگر ثابت قدم باشند جزای صادقان بیابند
و اگر و العیاذ بالله سست شوند و پشت دهند فان تولوا فقل حسبی الله لا
اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی اخی فی الله مولانا عبد الملک و الدین سلام
الله در ورای هفت پرده دل آدمی سری موجع است که جز بوجه الهی
خندان نباشد و تا آن وجه را نبیند او نرسد گویا که گردد جز خدای را نتواند شناخت
وجز با خدای محبت او کرم نشود و شرایع که پیغمبران علیهم السلام نهاده اند و
اذکار و صلوة که تعیین کرده اند همه برای آنست که باشد اثر آن بر آن سر رسد
و آن سر جنبش کند و چهره بنماید و انوار آن بر پرده های هفتگانه دل لامع گردد
هر کس که سر او گویا باشد گویای ابدی گشت و هر کس که سر او گویا شد چون سموات
سبع طی شود برای ظهور قیام قیامت و هر آینه پرده های هفتگانه دل نیز برگردد
چون سر او گویا شده و حرارت محبت الهی در وی جنبش کرده و گلشن جاوید شد
و در زمهریر تعطیل افتد او را در تو دل متسع خدائیست عز و جل بحکم ما وسعنی
ارضی و لا سمائی الحدیث و تو دانی که غیر خدای را مجال نباشد که در حضرت گاه جای
خدائی نزول کند اگر خدای آبادان نباشد خراب مطلق باشد و خرابی
عامری آنرا شوانده بود فاعتبروا یا اولی الابصار از پرده راز پرده های هفتگانه
دل درگذر و بدن خاکی را با فضا امکن هم از دایره صغری که آن را
عالم صغیر گویند و هم از دایره کبری که آنرا عالم کبیر گویند یا معشر الجن و
الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا
که مرهم قهری و زبیدن خواهد گرفت که خیام سموات را بر کنند و لبساط ارض را

برچند و هرکس را که مستقر در وجه ارض و تحت سما باشد و اخلاد بدی
ارض کرده باشد بهاویه بوار افکند در باب خود را و از اقطار سموات و ارض
بیرون رود پیش از آنکه این مرصد و زندان کرده مرصدی که بر قوم عاد و ثمود وارم
بود از آن مرصد یکی که با ایشان چه کرده در باب خود او بنودانی که بجز از اقطار
سموات و ارض بیرون نتوان رفت لا تنفذون الا بسلطان آن سلطانی
که بمعونت او از اقطار سموات و ارض بیرون توان رفت و بجناح همت او این مسافت
بعید قطع توان کرد بدست آورد دست از دامن او مدار تا ایکار همت پیشتر
نپذیرد والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد ادمی بی
هوای خود گرفته و گسسته مهار هر سوی میچرد با لیتی که چون بر حمی خدا
دستیک خود را باز کرفتی اما اکنون در مان تر چنین اند از حمی خدا تا غیر آن
فرق نمیکنند و هرچه آرزوی ایشان در آید تناول میکنند خواه حلال
خواه حرام و هرچه مانع ایشان هست از آرزوی ایشان آن را از پیش برمیدارند
خواه حق باشد خواه باطل با لیتی که با خود چنین نکردندی و حرمت نگاه
داشتندی نه هرجای مرکب توان تاختن بهر جا سپر باید انداختن
اما ایشان از آن بیچاره اند که از روی حق شرم کنند و بجز از آن معجز
که پیش چیزی تنزل روا دارند حق را در خود می بینند نه خود اگر حق را صورت
خود بنودی این از پیش میرفت اما چون حق را صورت خود هست التبرز رفی
صورت حق آشنا او باطل ایشان آشکار اکردانند جاء الحق و زهق الباطل
ان الباطل کان زهوقا اگرچه حق را لطفی است که از آنجمله بهر جزء رسد

آنجمله

اما جلالی پیرامون توان گشت که فکنده ای که چیزی بر موصد مشنیده باشی که عبد الله
سلام رضه در تفسیر جلال گفته ان الحیة الملتویة بالعرش اگر کسی گوید حق عزای
عز و جل میگوید و بر کلام صادق نیز اطلاق میکند به سبیل الاشتراک اللفظی از حق
تو که ام صحیح امی و جلالی که میگوئی اگر آنستکه صفت خدایست عز و جل تفسیر آن به
حیه ملتویه بر عرش چگونه توان کرد و اگر جز آنست باز نمای چون کتب تنگ است آن
سخنان با کسی میگوئیم که بر این استغنا نه حاجت مند نباشد و چنان در
امد روشن کار باشد که ما سخن از دهان بیرون نزانند اختر باشیم که او مفهوم
کرده باشد این استغنا تحقیق دلالت بر آن میکند که تو نیز در اندرون کاری
داخل اولئک ینادون من مکان بعید هر آینه این سخن نه با تو است خاتم
خود را در نجره مدار والسلام علی اهله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد آنچه ابناء دنیا
میجویند چیزیست ناشده که بحسب ایشان موجود میگردد هر آینه برخورداری
با آن متاخر باشد از جستن آن اما آنچه ابناء سلوک میجویند چیزیست شده که چون
جویای آن نبودند برخورداری با آن نداشتند هر آینه فی الحال که جویای آن
شدند برخورداری بر آن حاصل است همچون کسیکه در دهانش بر عسل
اما برای اشتغال هم او بچیزی از آن ذاهل باشد که فی الحال که آن ذهول
زایل شد و با خود آمد ملتذ است بی عملی جدید و بس فرق است میان طلبی
که میان او و حظ مسافت است و میان طلبی که میان او و حظ هیچ انفکاک نیست
فاعتبروا یا اولی الابصار والسلام علی من نوشته بود که بعضی اخوان از بعض
امور دنیوی تبرا کرده اند بصورت روی بموجب برای قلت توجه چنین داند که خدای

عز و جل در وجود آدمی ذاوی آفریده برای اشتغال معیشت و دنیا که جز چنان
اشتغال دانکیجا ند اگر بر آن مشغول است مشغول است و الا فارغ است همچون محلی
که در خانه نازد مستراح کند و جهت مستراح سازند که آن جز استفراغ فضلات را نشاید
اگر در آن استعمال نکند بچیزی دیگر استعمال نتوان کرد و معطل باشد اگر
سالک آن محل او که برای چنان اشتغال مخلوق شده در آن استعمال کند حرج
نیست بلکه داخل است در تمامی شکر که عبارتست از صرف العبد جمیع ما انعم الله
علیه فیما خلق لاجله اگر تاسف بر حال اخوان ازین حیثیت دارد که چرا آن قوه
ایشان که در اینش مصروف میبایست معطل هست تا سعی بجا دارد و اگر تاسف
از آن روی دارد که قصور در کار و دنیای ایشان پیدا شده خاطر ازین باب جمع
دارد که در فرق بر خدا ایست عز و جل و مومن را از اندیشه حال بازگشت
چندان افتاده که تفاوت بیش و کم و سود و زیان و نقصان عاجله نمی
یابد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی المشتاق الیه الامیر رکن الملة و الدین
حسن   آنچه پیدای حس است پنهان عقل است و آنچه پنهان حس است پیدای
عقل است از حس برای و در عقل در آی و زینهار در بند پایه پای ابو لیتیم
بخدای که پیروان هوی و معرضان از خدا بر خود ستم کرده اند اگر چه می پندارند
که حقی با خود بجای آورده اند ابو لیتیم تن پروران کل دانو بیت کنند و دل را
ضایع گذارند عکس این اولی مینمود اما معکوسان جز عکس آنچه باید نکنند
ابو لیتیم آماده باش که آهنگ پرورش دل دار برهان بیاناد از این محل برده
حیف باشد که در عیش در زیر فرش بخدای که یکساعت از ساعات دل

از جهان

از جهان و ما فیها ابو لیتیم عجب از آنکه چنان تن پرور که از دل بت چرا با
پرتو آفتابیم و لبوی آفتاب نزدیم چون پرتوش چنین دلپذیر بود
گر ذات خود شو چگونه باشد قطره جوید هر که زدریا بود هر چه جز
دریا بود سود ابود والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الشائق فی سبیل الله الامیر
محب الملة و الدین الشیخ محمد   بخدای خدا سوگند که جز راه خدا
رفتن و رضای او جستن و متابعت رسول او کردن و بر نهج آنحضرت
ملتفت نشدن و نان جوین خوردن با رضای خدا بر ملکت جهان
راندن با سخط او مقدم داشتن سبیلی نیست و هر کس که جز این طریق
سلوک میدارد بر خود ستم میکند و راه ضلال میرود و رخت به دار البوار
میکشد و بعد سالکان راه حق باید که از مانعان راه حق نترسند
و اندیشه نکنند اگر چه ایشان اندک باشند و مانعان بسیار و بر ایذای
خود صبر کنند والله مع الصابرین و اگر بمقراض و العیاذ بالله اعدا
ایشان را پاره پاره سازند پای بغیر نهند و دست از روش خود باز ندارند
آخر حکایت اصحاب اخدود یاد باید آورد و بعد آدمی خواهد مرد و بعد
باز خواهد گشت در عذاب مقیم یا در بهشت نعیم و حیوة دنیا البته سر
خواهد آمدن شاید که خردمند برای حالتی چند روزه اندیشه حالتی
که ابدی خواهد بود فرو گذارد و برای مشغولی بحیوة فانیه اهمال
حیوة باقیه بکند و بعد چون جماعتی خود را بنادانی هلاک کنند شاید
که این کس نیز بر خود لازم داند اهلاک خود و اجتماع جمهور بر طریقی سند حق

نتوان ساخت برای آنکه خود هرگاه داشت نزد ما علم و بعد زود اگر ما ها
اعراض خواهند داشت که آن اعراض ایشان اعراض بود از سعادت خود
اما و فهم این بدانند که آن دانش ایشان سودمند نباید انجماعه اخوان
داعی باشد باید سلوک آن از دست میدهید نزدیک کشته اید خود را
دور مسازید ای اخوان هیچ کس این راه نرفته الا غوغا بر او آمده و بد شمنی
اوکه ها بسته شده هر آینه بر سر شما از اینها خواهد آمد پای دارید تا از جای
نروید که اینها امتحان خدایست چون وقت شک بود از او هر یک از اخوان
کتابی بیشتر نوشته اما هر یک مفرد اند والسلام علی امیر الاخوان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین کتبه الله فی المتقین

دریغ از عمر که صرف چیزی شود که جز بر کردن دعا و زمان
از وی هنری نیاید و آن گردد هر و زمان ما هم در کنند چنین کار
کردن جز عمر بباد دادن نیست و حیف از عمر که بباد دهند دریغ دریغ
که اگر جز چنان کار نکنند و نشان از باقیات صالحات که اعمالی اگر بیشتر
از رتبت باقی و مستعقب حالتی شریف نیابند قل هل ننبئکم بالاخسرین
اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا دریغ دریغ که اگر خلایق قدر
پیغمبران خدای نشناختند و بزرگی ایشان ندانستند و بزرگوار بیخبر
ایشان در نیافتند و وصیتهای ایشان بگوش نداشتند و اگر با شمنگی
از سجین بعلیین بر آمدندی و از پایه که ایشانند بپایه رسیدندی که بعد
میان آن مقدار است که از آسمان هفتم تا زمین را بلکه آنچه ایشان در آن اند
شوان خواند چه آن لا شیء است و لا شیء پایه نباشد الله سبحانه بنده خویش

امیر شیخ

امیر شیخ محمد را از آنان گرداناد که از سجین بعلیین بر آید اگر چه نام او بجا
بردن زیاده تقربی نداشت اما درین هنگام امید عادت با رخ او بخاطر
آمد برادر رسانید و طمع اجابت دارد چه او در ذات خود بنده نیکوست
خدایش از بندان نگاه داراد و ابناء دنیا و اطوار ابناء دنیا چنان او را
فراموش باد که هرگز از ایشان و اطوار ایشان یادش نیاید و هر چند
نادانان از این باب باوی گویند او بنادانی خود از هند پایان بنیاز
درکند خدایا امید دعا اجابت فرمای آنک بالجود علی العالمین منان

والسلام علی الاخوان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی شیخ الاخوان الالهیین سوز شیء دارد دی
عین لذت و اضطراب در عین آرام و آنچه مردمان نمیدانند من میدانم عالم را بر کنند
می بینم و مرغ فکر را پر کند و هیبت بر هیبت است که فرود میاید و آواز
از آن می شنوم که بیخ درخت اینجهان می برد و زود اگر آسمان بر زمین می افتد
و کوهها بر یکدیگر می آید و زمین بر خود می لرزد و جن و انس بهم می
آمیزند هان فرزند آدم آماده آن روز باش که روزی عظیم است های
این فرزند آدم دنیا بدان روز جز یک نفس ایفرزند آدم حوصله پیدا کن فراخور
آن روز تا آن روز ترا لگد کوب نکرده اندیشه را در محقرات صرف مکن تا
محقر نشوی و ما المحقر الا الدنیا بحذافیرها والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر الشیخ نور الملة والدین
محمد عامل تا روز با آخر نرسد اجره نگیرد و آخر روز عاملان خدا

ساعتی مرکب مزد کار ایشان بعد الموت خواهد رسید از این است که مرد را
همت در این کار کردن نیست که چنین کار حوصلهٔ بزرگ و همتی عالی میباید
اما بخدای که آن ساعت که وقت مزد گرفتن عاملان خدای رسد بس
حسرت و ندامت که روزی آنان باشد که از آن کار دور گشته کارهای سهل را
مزد زود رسد اما مزدی قاصر ناپاینده باشد و کارهای مهم را مزدی دیر
رسد اما مزدی کامل جاوید باشد کودک طبعان بی تحمل کار سهل را
گزینند و بزرگ منشان خردمند صبور کار مهم گزینند فکل یعمل علی
شاکلته الله سبحانه وتعالی ما را از بزرگ منشان خردمند صبور گرداند کار نیک را
و فرو گرداناد بمحمد و آله الطاهرین صلی الله علیه و آله علیه و علیهم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله الامیر فاضل الملة والدین
عبیدالله   مثل آدمی با قوی طبیعی که در خانهٔ بدن قرین دارد مثل
پدریست که با وی کودکی چند باشد بعضی که بر اقتضاء احوال کودکانه از
ایشان واقع شود اکنون اگر آن پدر صاحب اولاد شیفته دارد تا متابعت
هوای ایشان کند زود باشد که کار بر او و بر ایشان هم شوریده شود
و اگر تمام او بما سکهٔ عقل قوی باشد و در ایثار هوای ایشان از دست
نرود و باهر یک از ایشان بقدر حاجت و مصلحت عمل کند تا بسبب او
ایشان کار او و ایشان هم مستقیم باشد و بهیچ حال بر خردمند روا
نیست که در اصلاح حال خود تقصیر روا دارد و از خود بمتر معیشت نقد
قناعت کند بلکه بر او لازم است که عاجل خویش را فدای آجل کند برای
آنکه عاجل نیست شود و آجل جاوید باشد و فانی را فدای باقی باید

کرد و نیز باید که بداند که نشاه آخرت اکنون بنیاد می شود و نشاه دنیا
در این زمان تمام و کامل تمام میشود اسباب وجود آن از پیش رفته و مفروغ
عنه شده پس خاطر را جهت آن رنجه داشتن تکلفی است مستغنی عنه و آنچه
اکنون بنیاد میشود انعقاد آن بحسب تدبیر عمل است در تمهید و تاسیس آن
هر چون که بنیاد کند چنان تمام شود و بنیاد آن از پیش این کس است
لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی
والسلام علی ولیّی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّه فی الله و نصیره الی الله الامیر محب
الملة والدین الشیخ محمد ایده الله عافاه الله   آدمی چکار کند جز آباد
ساختن دار آخرت چون قرارگاه او که جاوید است در آن خواهد بود آن
جا است و چگونه نقد خویش صرف دنیا کند و محصول خویش در آن بکار
برد چون دنیا او را گذرگاهی است اما چون در ابتدا آدمی کودک
آفریده شود و کودکی را مثلث جیثی لازم باشد قهر او با آن فرسد که
جا انگیزد مدت هفتاد سال هشتاد سال در آنجا باید بود بر که آبادکاری
کرده هر آینه از آن قرارگاهی پندارند و بتمام همت و قوت خود متوجه آن
کرده دلیل آن شوان که آدمی دایم کودک باشد که خرده بینی خرد بر باید گشود که او را
چنانکه هست بر بیند که آدمی اگر چه بجسم خرد است بجوهر بزرگست و اگرچه تن
او از عالم قطره ایست از بحری جان او با عالم بحریست با قطرهٔ و اگرچه در
ابتدا طفل روح شیر از پستان دایهٔ تن خورد اما در انتها که هنگام قیام
روح در رسد که زلت تن نوال خواری باشد در جان احسان روح و نمود

ان لله الامر دیتهما بر طبیعت بنود آید خنک آن کس که او را زین سقطه قیام
و بعد از ین ذل چنان احرام دوزی کرده حدیده کاتهم یوم یرونها لم
یلبثوا الا عشیة او ضحیها هم امروز بر کشاید تا این هشاد سال بنظر صاعقی
بیند که در جنب ایام آخرة مقدار ساعتی است و ساعتی کار کردن تو ابد
الآباد آسوده نشستن معامله مغبون نشود و تعق الله ثم و تیم خوی او ذکر کند
که ذکر او را بر مذکور رساند و مذکور او را با او دهد چون او را با او ارند
بر مقام رسید آنگاه از وجود او چراغی سازند که جهان بنور او روشن
کرده و جهانیان در آن روشن راه روند آنانکه راه روند و ذلک فضل
الله یوتیه من یشاء و الخیبة علی اعداء الحق حیث کانوا والفوز مع اولیا
الحق حیث یکونون والسلام علی ولیی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی مولانا شمس الدین
محمد وقانی و لیی الفقیه عماد الملة والدین عبد العزیز   شور در جهان
افتاده و عالم پر غوغا است مردمان چرا نمی شوند هر سوی نفیر رحیل می زنند
و در هر کوی مشعله بر چهار پای می نهند و طلب طلب بر کنده اند و برگ
براه میکند مگر آدمی کر است و باکری کور است و با کری و کوری دنگ
است و با کری و کوری و دنگی دیوانه است نی نی از توفیق بیگانه است
و در حجاب فاغشیناهم فهم لا یبصرون و سد و جعلنا من بین ایدیهم
سدا و من خلفهم سدا در مانده سبحان الله عالم چنین در حرکت و آدمی
چنین ساکن آسمان چنین در کار و آدمی چنین بیکار آفتاب در کار
خود چنین گرم و آدمی چنین افسرده و بی شرم حبابرسیمولی هر سحرگه

بیچون

بیچون بر کشاید که هل من سائل و آدمی شبانروز مشغول جستن وسائل
کوئی بر اسباب واثق است نه بر مسبب الاسباب یا در تفتیش شکی است
بی شک از این هر دو یکی است خداوندا ما را و اخوان ما را از اهل اشتغال
گردان و پرده غفلت و غشاوة از دیده ما بردار امروز از ذل حجاب و فردا
از غل عذاب ما را نجات بخش انک اهل التقوی و اهل المغفرة سبحان ربک
رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله مقدم الاخوان الالهیین اکرم
مجد الملة والدین اسمعیل   حقیقت نزد آنکه جوینده پیچ و بیداست
اورا آماده میکرداند دریافت حقیقت را بعد از آنکه حقیقت را یافت آنرا
جویای حقیقت می شود و از اینجا گفته اند هر چیز را تا نجوئی نیابی بجز حق
که تا او را نیابی نجوئی پس سیر الی الله معلول است اگر نه سیر فی الله آنرا
باید و سلوک ابتر است اگر نه جذبه آنرا تدارک کند پس سالک اگر نداند
که در چه کار است کودکان نادانسته کار کند که کار او را بدانش رساند
دوست دارد دوست این آشفتگی کوشش بیهوده به از خفتگی بنالم
بر غتکشت بر شبان و ترک ترهات ترهات داند که چیست بر شما
راه کردن و نه هر گوشه راهها که باین سوی و آن سوی رود پیش آید آنرا
ترهات گویند اگر سالک منوسوس باشد در هر جا توقفی کند که شاید
چنان باید رفت و بر این سبب کار بر او در از کشد بس بیش باید
و راهی که دارند از دست نمی باید داد و توکل بر خدای باید کرد و من
یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا

و نفس بی قدر میباید کرد تا تمیز را رسند که شب تو دیر شده و دشمنان
بر اطراف راه کمین دارند بشتابید هان دریابید هان برخیزید هان و
خیز اینید و ما التوفیق الا من عند الله العزیز الحکیم حکایتی که در باب فاتحه
زیارت بعضی نوشته بودند و آنکه مطلب آن هست یا نه بلی مطلب آن راست
مبادرت جویند بزیارت و عبادت و آنچه در باب قضا خانه نوشته بودند در
عهده امیر غیاث الدین محمد کرده که بنفقه برسانند و السلام علی و علی
امیر صفی الدین محمد برسانند   و در خط العز نامه شرکت بخشند

بسم الله الرحمن الرحیم

وقل رب زدنی علما   من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان المتبلغین
بلغهم الله منتهی الکمال   عمر آدمی در چهار فصل تمام میشود شتا
و ربیع شباب و صیف کهولت و خریف شیخوخت و چنانچه غرس اشجار در موسم
بهار بهتر است که نداوت ارض اعتدال است نه در شتا که نداوت غالبست
و نه در صیف و خریف که نداوت ناقص است همچنین غرس شجره کمال در ارض
نهاد آدمی در ربیع شباب بهتر است نه در صیف کهولت و ما بعده و هر درخت
کمال که نه در این موسم نشانند پای نگیرد و ریشه نزاید و در خریف شیخوخت
ثمره ندهد و برخورداری از آن حاصل نیاید چرا شباب خود را غنیمت
نمی شمرید که غرس شجره علم و کمال در آن بکنید تا در خریف شیخوخت و ما بعدها
شما را بستانی معمور پر خرما و انگور باشد که بر آن برخوردار باشید و
دعاء و اجعل خیر عمری آخره در شان شما مستجاب کرده و دعاء و اجعل
خیر ایامی یوم القاک همین سبیل برای آنکه بساتین جنان بکثرة الخیر تابع
بساتین جنان بهشت است هر کس که در اینجا بستان علم و عمل در دنیا

دلش

دلش بارور نشد چون بدان جهان رسید بستان خرما و انگور برای جسم
او آماده باشد و من لا فلا هان فرصت غنیمت شمرید و وقت بر خود فوت مکنید
که چون فوت شد فوات تدارک نتوان نمود و من انذر فقد اعذر   و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین المبارکین عموما و الی اخی
فی الله سید الاخوان الالهیین الامیر محب الملة و الدین الشیخ محمد و الی اخی
فی الله الامیر معز الملة و الدین الملک اسحق خصوصا   فالله یعظم اجرکم
فی عبده المقبوض الی رحمته الحبیب ابن الحبیب الامیر جلال الدین احمد فخر
اتم المقبوض الی رحمته و یجعله الله ذخرا لکم فی یوم الزاد و ذخیرة لیوم المعاد
و بعد اگر نه ابلیس بمقتضای لآتینهم من بین ایدیهم حایل شدی میان
آدمی و آنچه او را پیش میآید از موت ابنا جنس که دیده بصیرت او را دیدن آن
آن نکند که از آن پند گیرد یک قضیه از یکی او را پیش آمدی کافی بودی او را در
اجتناب از مناهی در بقیه عمر اما دریغ که چنین چیزها که بیند و موعظه را شاید
ابلیس پرده آن کشته اند تا آدمی آنرا نبیند اگر چه بیند از آن که می بیند
کما قال عز و جل و تریهم ینظرون الیک وهم لا یبصرون اگر اذن خدای عز و جل
باشد و دیو غطاء ابلیس با آل خویش که بر جهان کشیده بردارد تا چیزها
چنان چه هست بر دیده دیده وران پیدا آید بر بینند اما هیهات تا این
دولت کرا روزی آید و این حجاب از که امر دهد برخیزد اللهم اجعل لنا اخواننا
من اولیائک و اکشف عن عیونهم آثار غطائک و امنن علیهم بجزیل عطائک
هان جماعت اخوان را بباید که نصیب شما از مثل این وقایع همین اندوه ساعتی
باشد بعد از آن با حال خود رفتن باید که از هر یک از اینها نکاتی در شما

بازدید شود کرتا آخر عمر اثر آن از شما زایل نگردد و حال شما بعد از
مشاهدهٔ چنین صورت بحال شما قبل از آن البته نماند والله ولی
التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی اخی فی الله الشیخ کریم الدین محمد اکرکسی
در حق قیوم شک است ما را شک نیست و اگر با ایقان بوجود حی قیوم
جمعی امری از امور جهان اضطراب دارد فذالک هو الجنون المبین ای برادر
با آنکه قافله سالاری چون محمد ما را در پیش است چگونه از چیزی بیم
با اندیشیم ای برادر اگر کسی حرفی ما کرده نداند چرا اندیشه دارد ما را آنچه
در وصول او باز خواهد برید یا جز آنچیزی در سر دارد اگر اول است
لذلک اگر همه اخوان خویش از شیاطین جن و انس باخود رفیق سازد
او را این میسر نمی شود الا ان یشاء ربی شیئا و اگر ثانی است فلیفعل
ما شاء فانه لم یفعل شیئا ای برادر یک ماده پنهان دو روزی بیش
نیست این دو روز هر چون که خواهی کذرانیده کیر و الی الله المصیر و ما توفیقی
الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر
در آیه و قلیل من عبادی الشکور سؤال فرموده بودند که چون کمال
شکر مستلزم تسلسل است شکر مفقود باشد نه قلیل جواب آنکه
شکر مکافات احسان است بقدر طاقت چون بنده بنهایت طاقت خویش
بمکافات مذکوره ایستادگی نمود بکمال شکر رسید چنانچه در تعریف

حکما

حکمه گفته اند که معرفت حقایق اشیا است بقدر طاقت بشریه این نیست جواب
بر قانون علم ظاهر و اما بر قانون علم باطن آنکه چون بنده بمقام تخلق
رسد که حدیث لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت
سمعه الذی یسمع به الی آخره اشارت بآنست و حدیث یا ابن آدم مرضت
فلم تعدنی الی آخره مبین آن احسان بشکر پذیرفته آمد و چون احسان
بشکری زاید بر او محتاج نگردد تسلسل منقطع میشود و کمال شکر ممکن الوقوع
بل واجب الوقوع شود و نظیر این معنی آنست که بر یکی از صحابه جماع روزه شد
که محتاج کفاره شد و بر اطعام خود و اهل بیت خود کفاره او محسوب
رسید مثال این چنان است که کسی غلام خود را چیزی دهد این هم احسان است
و هم مکافات اما وجه احسانیت خود ظاهر است و اما وجه مکافات برای آنکه
چون کسی با کسی احسان کند اگر آنکس غلام وی را چیزی دهد این نیز باشد
مکافات و من احسن الی عبده فقد احسن الی عبده والله المثل الاعلی ان یجعل ولی
من عباده الفانین عن انفسهم الباقین بربهم حتی ما یصل الیه فیرد الله تعالی مرزوق
ما یصل الی نفسه المقدس کما قال مرضت واستطعمت واستسقیت والله
علی کل شیء قدیر

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الی حضرت المخدوم الاجل قطب الملة والحق والدین ابن محیی
وفقه الله للطفه علیه سمیه   اما ابو یزید قدس الله سره منقول است
که فرموده زهد مقامی است که من هرگز بآن موصوف نشده ام برای
آنکه هر که زهد بنیاد از زهد من آن وزن و مقدار نبوده که مرا در آن رغبتی باشد
تا چون ترک آن کنم ممدوح باشم بزهد اکنون ای همنام ابو یزید شکر که بر همنام

تو دنیا چگونه خوار است پروی هموار خود کن و یقین بدان که اجتماع کردن با
بهم می شمرند الّبته چیزی بهتر از آن بدست کرده اند تا از این چنین بی نیاز
شده اند تو نیز آن چیز را طلب کن و مگوی که مرا رسیدن بر آن کجا تواند
شد که بخدای سوگند که حقیر است و معتبر است   هین مگو ما را بآن شه
بار نیست   با کریمان کارها دشوار نیست   آن خدای که بر تو ایمان منت
نهاد تواند که بر تو بولایت منت نهد توبه نصوح از مؤمن مرقاة
مقام ولایت است هر مؤمن که به اخلاص بخدای باز گردد و توبه صادق
از دل موافق بتقدیم رساند قرع باب ولایت کرده باشد و من قرع
بابا و لجّ ولج   تو راه فرخ تر از آن ننموده اند ورنه که نزد این در که در بر تو
نگشوده اند   هان اینچند روزه دیگر را غنیمت شمار و تدارک و تلافی
مافات بنمای که دنیا خدای عزّ و جلّ بتو داد آخرت نیز بدهد آنگاه سعادت
مند دارین باشی و چه بهتر از این و ما امید نیستم که خدای عزّ و جلّ ترا
این کرامت عطا فرماید انّه کریم وهّاب والله یؤیدک و یوفقک

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام الله و رحمته علی امیر الاخوان الالهیین   دنیا را آزموده اند
یاری نمی شاید برای آنکه بس غدار و بیوفا است هر آینه بی یار دیگری
باید گرفت برای آنکه دل بی یار صبر نمی تواند چه آفرینش او از جوهر
محبتست و چون تأمل میکنم محتاج یاری را نمی شاید برای آنکه او به
اجابت خویش همراه است بدیار ما پس متعین شد که بی نیاز را یاری
گزینیم و بی نیاز جز خدای عزّ و جلّ نیست دل از یار غیر او پرداختیم بر محبت او
و محبت هر کس که بمحبت او پرداخته باشد و هر آینه در مقام تخلق باخلاق

الله

الله پرتوی از غنا و بی نیازی وی بر او افتاده و بالله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله الامیر عماد الملّة و الدین محمد
هر دو خصم که بر هم زنند چنانچه بدن از ایشان بر بدن میزند دل از
ایشان نیز بر دل میزند چنانچه در مصارعه در دست مید هد یکی میان بدن
و بدن و یکی میان دل و دل و لازم نیست که از هر طرف که بدان غالب
شد دل نیز از همان طرف غالب باشد بسیار افتد که بر عکس باشد از آن
طرف که بدن غالب شد دل مغلوب گردد و از آن طرف که بدن مغلوب
گشت دل غالب شود و چون سالکان ارباب قلوبند مطمح نظر ایشان غلبه
دل است نه غلبه بدن اگر غلبه بدن نیز دست دهد فبها و نعمت و الا غلبه
دل ایشان را کافی است و غلبه که اهل حق را موعود است بر سبیل قطع غلبه
دل است غلبه بدن گاه اهل حق را بوده و گاه اهل باطل را غرض آنکه
اخوان را باید که دل از جای نرود و هر چند اهل خلاف اسباب و ادوات
و ذات ایشان جمع آورند و مصاید و مکاید نصب کنند مبالاة بآن نداریم که
انتهاء اسباب استیلا بر احوال جسمانی سالکان است اگر کاری کرد آید اما
بآن بر قلوب ایشان مستولی نتوان شد مگر آنکه و العیاذ بالله ضعف
قلب و فتور نیت و تخیله در اخلاص و غش در صدق ایشان باشد
آن هنگام از خود آفت خورند نه از آن اسباب از اینجا است که بر ما است
آن اسباب خارجیه محل ملوم خشمی شد که در نهاد سالک خود بود
و گوید فلا تلوموني و لوموا انفسکم غرض آنکه برادران از آنکه ظاهراً
غالب باشند یا مغلوب زیاده مبالاتی نیست غم از نیست که مبادا در دل

ایشان وهن وحزن وضعف واستکانت پیدا شود علی خلاف قوله تعالی
ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین وقوله تعالی فما وهنوا
لما اصابهم فی سبیل الله وما ضعفوا وما استکانوا والله یحب الصابرین
واز گفته خدای عز وجل وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین معلوم میشود
که مراد علو وغلبت برای آنکه این علو لازم ایمان داشته وعلوی که لازم
ایمان است علو وغلبت نه علو جسم برای آنکه بسیار بوده که مؤمنان
جسماً مغلوب بوده اند بل پیغمبران علیهم السلام مانند زکریا ویحیی و
وآن مغلوبیت منافی گفتار خدای عز وجل نیست کتب الله لاغلبن
انا ورسلی لما تر من التاویل والله یهدی من یشاء الی سواء السبیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر شمس الملة والدین ابی
سعید ایده الله   دریغ از عمر که صرف غیر یاد خدای کرده شود وچون صرف
میکرده شود آنان که مشوش سالکان اند از بعضی ذکر فی الخفیه ممیز ذکر
صادق اند از ذکر هوسی برای آنکه ذکر صادق بجمیع درهم نمیشود کان
الله علی کل حال والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر
حیوة دو است یکی حیوة وجودی که اشیا همه بآن حیوة حی اند وهر یک
را در مقام خود بحسب آن نطقی کما قال الله تعالی انطقنا الله الذی انطق کل
شیء دوم حیوة حیوانی که مخصوص است ببعضی موجودات وهرگاه که میان
این دو حیوة انطباق حاصل شود چنانچه شعور عین وجود گردد آن معلوم

لکن

انسان کامل باشد وفیه قال قایلنا ترا سه چیز میباید ز کونین بدانستن
عمل کردن شدن عین چه علمت از عبادت عین گردد دلت آئینه گردد
کرده وآنچه معین است بر حصول انطباق مذکور فکر صافی است وهمت
وافی وقناعت بموجود وصبر بر مفقود وقطع علایق وشفقت بر خلایق
وصحبت صدور واستسلام امر ونظافت بدن وجامه وجای ودوام ذکر
خدای هر کس که بر این ده مواظبت کند یازدهمش وصول بمامول باشد
وما التوفیق الا من عند الله العزیز الحکیم والسلام علی   ولیی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الخلیل الجلیل لا زال اسمه
عین مسماه مولانا معین الملة والدین خلیل الله   البعید قریب
والقریب بعید فلا قریب ولا بعید باش تا بجهان اینحدیث رسی اینحدیث
خوش گفته است حدیث شوق تازه شد وذالک ایضا من ذالک الحدیث
پنداشتم که راه از پرده رفتم چون نگاه کردم راه دیگر بود بدون رفتن چه راه فالتحقیق
دخول بلا خروج ولا دخول ایدوست در جهان عجب افتاده ام که سر آنجا پا
باشد وپای سر هر آینه کسی که آنجا باشد حدیث بی سر وپای خواند چون این
معانی در بین در محاضر بود وسنت احصاء را حضرت تکلف چیزی دیگر
نرفت   والسلام   علی ولیی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر رشید الملة والدین عبد
السلام   هر خلقی که در جهان که زبان قبول ماده است مرضی نه مکتسب
نگشت در پیری بر فقد آن منافی وبیچاره اند ودر آنجهان منافق وبیچاره

نرهان شتاب خود را در یاب و بر خود رحم کن آن ساعت که تنها مانی بی
پدر و بی مادر و بی دوست و بی یاور همان بکن یا و رهان تن در کار
آور غافل منشین همان آخر کار را ببین که هم و حجت بر تو درست کرده تا آن
روز نگوئی که کس با من نگفت والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین الشیخ
حسین هر کس را خدای عز و جل چیزی داده یکی را عقل و تدبیر
داده یکی را قوة و جرأت داده یکی را ذهن و ذکا کرامت کرده یکی را
مال و اسباب ارزانی داشته و علی هذا القیاس اکنون بعضی آنچه خدای تعالی
بر ایشان داده هم در کار خدای کنند و در راه خدای و جستن رضای
او صرف می نمایند ایشان شاکرانند و خدای عز و جل آن نعمت را بر ایشان
مستدام میدارد در دنیا و آخرة و زیادت می بخشد که لئن شکرتم لا
زیدنکم و بعضی آنچه خدای بر ایشان داده و در معصیت خدای و متابعت
هوی خویش صرف می کنند ایشان کافر نعمتان اند و خدای عز و جل
آن نعمت از ایشان سلب میکند در دنیا معنی او صورة و معنی و در آخرة
صورة و معنی و قیم انتم الله در آن کوشد که از گروه شاکران باشد
الله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله تم عماد الملة والدین محمد
شکر الله مساعیه و تقبل قرباته و احسن الیه و کافاه هستی را ظاهر کی
که اکثر مردمان روی با آن آورده اند و آنرا دانسته و شناخته یعلمون ظاهرا

من الحیوة الدنیا و باطنی است که عارفان و صدیقان روی بر آن آورده اند و
از آن آگاه گشته و باطن ثابت محکم است و متین و ظاهر واهی است و باطل
و مموه و زایل بخدای زمین و آسمان سوگند که هم چنین است و کسیکه بقینه
خدای که کلمات حکمت است بوی آمده یکسان نیست با کسیکه آن بوی نرسیده
و موعظه و نصیحت نشنیده عذر او بکلیت منقطع است و حجت خدای بر او قائمت
تعامی و تجاهل نباید کرد و بر دانش خود عمل باید کرد که بعد از قیام آیات
الله ادبار و اعراض مستجلب عذاب شدید است قال الله تعالی انی منزلها
علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین
و هیچ آیه از کلمات حکمت و زواجر موعظه و بینات فرقان زیاده نیست که
بر اهل علم نازل شده و دل ایشانرا فهم آن روزی گشته نقاعد از عمل
بعلم خویش نباید کرد که هیچ عذر و حجت نماند والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الجلیل مجد الملة والدین اسمعیل
در کار باشید و موانع را هیچ اعتبار مکنید و از زبان خود کری
بگیرید که انیس آدمی در تنهائی قبر کردار شایسته است و گفتار بایسته
کار و بار جهان قریب ساعت است چیزهای جهان آنکه گذشته با بیامده است
و هر چه گذشته نیست و هر چه نیامده هم نیست و هر چه از عمر نیست فراهم
کنند هم نیست پس جهان هم بمنزلت بی بوده و آخرة بوده است بی بوده
اگر چه نزدیک باشد دور است و بوده اگر چه دور باشد نزدیک و ما
یدریک لعل الساعة تکون قریبا الی الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وعونی الی الله سید الاخوان
محب الملة والدین الشیخ محمد   جماعتی که خدای عز وجل ایشان را از متاع دنیا
داده و بدان مشغول کردانیده نه از آنکه بر خدای عز وجل عزیز بوده‌اند
از خود رانده و بدان چیزها مشغول ساخته آنکس بر خدای عز وجل عزیز است
که او را برای خدمت خود گزیده و درون دل او بخویش کرده و حلاوة
ذکر خود او را چشانیده و اگر دست ایشان در چیزی از کار دنیا بوده هم
بر نیتی الهی و قصدی اخروی بوده نه برای حظ نفس و هوای خویش
اکنون شما بحمد الله والمنة اعظم الحمد واجله که خدای عز وجل شما را در حضیض
بیکانکی و اعراض نگذاشت و از اخلاد بر سوی ارض و اتباع هوی
باز آورده و از بیهوشی جهل و غفلت افاقت بخشید اما حالی مثل شما
مثل مریضی است که بر حد نقاهت رسیده باشد نه مریض است و نه صحیح
تمام او را احتما زیاده از مریض می باید کرد برای آنکه اطبا را اتفاق است که
نکس بتر است از مرض و بغوف   منه والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر
معانی که مرقوم داشته بودند موجب مسرت و شادمانی شد خدای
عز وجل بر آن شکر کرده و مزید و ثبات طلب کرده والله   یکا یک باشید
و آتش دارم شعل که اینکان نزدیک شده که بعد از طول مفارقت و
مکابدهٔ احزان غربت باتفاق مراجعت با وطن کنیم و کنفس واحدة بر خدای
خویش داخل شویم و بکلمهٔ واحده گوییم اللهم انت السلام ومنک السلام
والیک یرجع السلام حیّنا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام تبارکت

ابنا

ربنا و تعالیت   یا ذا الجلال و   الاکرام والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی سید الاخوان والاخوان اجمعین   خود را
بخوانید و جز خدا را مدانید   چنان کن یاد حق که میتوانی که کر کردی
که از یادش نمانی مگذارید که در سینهٔ شما جز محبت خدای عز وجل جای
کیرد که هرچه جز اینست باطل است و فریب و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور
هرچه از شما فوت شود اگر خدای شما را است هیچ فوت نشده و هرچه دارید
اگر خدای شما را نیست هیچ ندارید درین سخن شک مکنید که بحق خدای
خدا که درین سخن غلط نیست باور کنید و اعتماد نمایید ومن الله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله شیخ الاخوان الامیر شمس الملة و
الدین ابی سعید   العلم لا یعطیک بعضه حتی تعطیه کلک تا تمام همتی
خود را بر طرف نمی نهند هیچ از حصلی حق نمی نماید ابر بر روی آفتاب توئی و حیف
و چه حیف که از برای محبت خود هیچی از دیدار حق محجور میشوند خدایا پناه بتو
از من مار خودی که بر کردن ما حلقه کرده است یا ذا الجلال والاکرام این را
از کردن ما باز کن که هر که جان خویش را آگاه کرد ویش خود دستار خان
راه کرد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر فاضل الدین محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله فرموده من تساوی یوماه فهو مغبون هر کس که دو روز
او یکسان باشد زیان زده است هر روز باید که جدت شما در راه خدا از روز

دیگر افزون باشد و کاری چند پیش که باید نباید بو کار در روز پیش والله

الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب ابن محیی الی سید الاخوان وحبیبی وولیّی فی الله الامیر
محب الملة والدین الشیخ محمد تولاه الله ثم بما یتولی به عباده الصالحین
هر کار نیک که شما میکنید خبر آن بروح رسول الله صلعم میرسد و
روح طاهر او را از آن بشاشتی حاصل میگردد اکنون جای آن هست که
بجای یکی ده کنید و تا از زبان کار کسیکه تواند که روزی ده نوبت روح
طاهر رسول الله صلعم شاد سازد و نه نوبت کنید در افتید در کار حق
بی فکر و ترس و لشکر شیطان را بشکنید و لشکر خدا را قوت دهید ان تنصروا
الله ینصرکم که خدای عز وجل شما را کافی است اینکه خدای عز وجل
می شنود و می بیند   والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی ولیّی فی الله اللهم اجعله من اولیائک وحزبک شمس الملة
والدین اباسعید   مرد آنکس است که چون مرگش در رسد از جای
نرود و هر کس که چنین باشد از کوه سخت تر است بر آنکه مرگش اثر تجلی
است الهی که طبیعت تاب آن نیاورد لاجرم از کوه سخت تر باشد ابو لیم
جان فدای چنین مرد باد اگر در مشرق زمین یا مغرب زمین کسی چنین
یافت شود نام چنین مرد بر زبان راندن دشخوار است فکیف مرد بود

والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

تا خبر

من عبدالله قطب ابن محیی الی اخی فی الله الامیر غیاث الدین اعانه الله وایّد
وسدّده   اینجهان نه همین است که در بادیه آنکه میبینید هر چیز از آنرا
عنوری است و هر قطره از آنرا پیوند بدریای جزئیات بکلیات قایم است
و کلیات بجزئیات ظاهر هر که جزئی را با پوستی بکلی می بیند داخل آن
جماعتست که یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون صبغ
احوال ایشانست ومن کان فی هذه اعمی مآل ایشان قل انظروا ماذا فی السموات
والارض اشارتست بر بافتن کلیات در جزئیات فاعتبروا یا اولی الابصار
و در حاشیه سلام علی سید الاخوان وسایر الاخوان ورحمة الله وبرکاته
هیچ چیز باید که ایشان از بیکار که پیش گرفته اند باز ندارد و مثل ایشان
مثل نعام باشد که هر گاه که باد از پیش روی می آید تیز تر میرود والله

الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام الله علی ولیّی وحبیبی الامیر عماد الملة والدین محمد   غذاء روح
اندیشها است اگر اندیشه در کلیات امور و آیات الهی میرود اندیشه روح
باقیات طبع بقا دارد و روح که تغذی بر آن میکند مستغنی عدم باوی
آمیخته می شود و بر ظلمات اعدام که تا هستی شود و مدار البوار می پیوندد
زینهار زینهار که حسب المقدور آدمیان نظر بر باقیات کنند و تامل در فنا بیانات
با باقی کنند والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر املا والسلام
علی ولیّی ورحمة   الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب ابن محیی الی ولیّی فی الله ثم الامیر فاضل الملة والدین

دیگر افزون باشد و کاری چند پیش گیرید تا زاید بر کار روز پیش والله
الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی سید الاخوان و حبیبی و ولیی فی الله الامیر
محب الملة والدین الشیخ محمد تولاه الله تعالی بما یتولی به عباده الصالحین
هر کار نیک که شما میکنید خبر آن بروح رسول الله صلعم میرسد و
روح طاهر او را از آن بشاشتی حاصل میگردد اکنون جای آن هست که
بجای یکی ده کنید یا از زبان کار کسیکه تواند که روزی ده نوبت روح
طاهر رسول الله صلعم شاد سازد و اگر نوبت کنید در افتید در کار حق
بی فکر و ترس و لشکر شیطان را بشکنید و لشکر خدا را قوة دهید ان تنصروا
الله ینصرکم که خدای عز و جل شما را کافی است اینکار خدای عز و جل
می شنود و می بیند   والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی ولیی فی الله اللهم اجعله من اولیائک و حزبک شمس الملة
والدین اباسعید   مرد آنکس است که چون مرگ در رسد از جای
نرود و هر کس که چنین باشد از کوه سخت تر است برای آنکه مرگ اثر تجلی
است الهی که طبیعت تاب آن نیاورد لاجرم از کوه سخت تر باشد ای والله
جان خدای چنین مرد باد اگر در مشرق زمین یا مغرب زمین کسی چنین
یافت شود نام چنین مرد بر زبان راندن دشخوار است فکیف مرد بودن
والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

نامجو

من عبد الله قطب ابن محیی الی اخی فی الله الامیر غیاث الدین اعانه الله و اید
و سدد   ای جهان از همین است که در بادی النظر بینا باید هر چیز از آن را
عوری است و هر قطره از آن را پیوند بدریست جزئیات بکلیات قایم است
و کلیات بجزئیات ظاهر هر که جزئی را نا پیوسته بکلی می بیند داخل آن
جماعت است که یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون و صحیح
الحال ایشان است و من کان فی هذه اعمی مآل ایشان قل انظروا ماذا فی السموات
والارض اشارت به بیان یافتن کلیات در جزئیات فاعتبروا یا اولی الابصار
و فی حاشیته سلام علی سید الاخوان و سایر الاخوان و رحمة الله و برکاته
هیچ چیز باید که ایشان را از هیچ کار که پیش گرفته اند باز ندارد و مثل ایشان
مثل نغامر باشد که هر گاه که باد از پیش روی می آید تیزتر میرود والله
الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام الله علی ولیی و حبیبی الامیر عماد الملة والدین محمد   غذاء روح
اندیشها است اگر اندیشه در کلیات امر و آیات الهی میرود اندیشه در
باقیات طبع بقا دارد و روح که تغذی بر آن میکند مستغنی عدم باوی
آمیخته می شود و بر ظلمات اعدام که رهنما میشود و بدار البوار می پیوندد
زینهار زینهار که حسب المقدور آدمی نظر در باقیات کند و تامل در فنا بیان
با باقی کند والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا والسلام
علی ولیی و رحمة   الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله نعم الامیر فاضل الملة والدین

محمد آدمی میخواهد که او را در جهان ناملایم نرسد و این غلطی عجیبست
برای آنکه جهان برای امتحان آفریده اند و هر ناملایم که بر شخص رسد امتحان
او میسر نیست و اگر ناملایمات نرسد آدمی خام ماند و شایستهٔ بساط خدای
عزوجل نگردد اگر گوشت خام بی تبش آتش پخته می شود شاید که آدمی
بی تعب و مصایب پخته شود گاه هست که شخص مکروهی رسیده و دعا
میکند که خدایا بر من رحم کن و این مکروه از من بردار خدای عزوجل
میفرماید از رحم منست بر تو که این مکروه بر تو کماشته ام فکیف ارحمک
مما ارحمک به در تحت مجاری اقدار در تصاریف جهان ثابت باشند و
تغیر و ملال بخود راه ندهند و هرچه شود آنرا به بشر و طلاقت تلقی نمایند

والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الله سبحانه والدهٔ ماجدهٔ مخدوم مرحوم تغمده الله بغفرانه جلالا احمدا و
سایر متعلقات را الهام صبر کرامت کناد و اجر جزیل بدهاد این
راهیست رفتنی و هر کس را در پیش است امروز او راست و فردا دیگر آن را
و تفاوت بیشی و کمی در چیزی که به هر حال شدنی است این همه نیست
کرامات و عنایات که نزد خدای عزوجل است بی مرگ بر آن نمیتوان
رسید پس مرگ خواست جزع و اضطراب نباید کرد تا مصیبت بادو نشود
فوت او و یکی مصیبت فوت اجر که نزد کرم مصایب حقیقت آنست او را
بدعا و صدقات دریابند و هفتاد هزار بار ذکر لا اله الا الله بگویند
و ثواب آن او را بخشند که او انتظار این میکشد و از جزع و اضطراب شما
او را اجر آن رنجی نیست دست از آن بدارند که چون بر میت نوحه کنند او

شرمنده شود و آنکس که توبه کند از خدای عزوجل بابت و کاری کند که موجب
شرمندگی دوست این کس باشد و استخفاف اینکس بر لعنت از خردمند
دور است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من العبد قطب بن یحیی الی ولیی فی الله الامیر مرشد الملة والدین محمد را
محاسبه و مراقبه نفس خالی نباید بود که نفس را اگر باز گذاشته شد مجهودی [illegible]
کار فساد از سر او بدر کند حرکات نامنتظم از وی بوجود آید دایما از جانب
مراقب خود میباید بود که نگذارند که از راه بدر روند و از جانبی مراقب
کار او را از پای در نگذارند که آدمی را دو چشم از بهر این داده اند والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن یحیی الی ولیی فی الله و نصیری الی الله حبیب قلبی الاکرم
محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصره الله و ایده و اعانه و سدده
اگر نفس کام جوید و صدمه اش مدارا تحمل کنید و اگر از مصایب جهان تو شد
باوی گویید تو که بر اینقدر از زحمت صبر نمی توانی کرد بر آتش خدای چگونه
صبر خواهی کرد و اگر وسواس کند گویید راهی که صد و بیست و چهار هزار
پیغمبر رفته اند و همه بر آن دعوت کرده هرچه ایشان را پیش میآید من
خوشنودم که مرا نیز پیش آید بسیار بگوی که از چنین کسان شوان گشت
والسلام علی ولیی

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی ولیی و حبیبی الامیر عماد الملة والدین جعفر آنچه ذکر
توبه است پشیمان از گناه است از آن روی که گناه است و ایثار جانب

برجانب رب اما اگر آن گناه بالعرض متضمن خیری باشد و از آن چیزی تر
بر آن راضی باشند آن حقیقة رضا بآن خیر است که بالعرض متعقب بر آن
گناه شده و چنین رضا قادح در توبه نیست و دلیل بر بقاء حکم گناه اگر
چه مستنکر گشتن در پی رضا عرضی آنست که اگر فرض کند که بمثل آن خیر توان
رسید بواسطه امری که مجرد ذاته معصیت باشد شکی نیست که این بلوغ
بر آن خیر از آن طریق باشد نزد وی اولی است از این طریق که واقع شد
پس معلوم می شود که مرارة ذنب از مذاق وی نرفته والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة
والحق والدین الشیخ محمد نصره الله وایده   سرشت دنیا بر تفرقه و غصه
واقع شده چنانچه مادام که شخص در دنیا است او را از آن رهائی نه ممکن است
و خردمند کاری که بجائی نمی تواند رسید بدست نمی گیرد پس تفرقه و غصهٔ
دنیا بخود میباید نهاد که دل از اندیشهٔ خلاصی از آن فارغ دارد و خلاصی از
عذاب آخرة که ممکن الحصول است کوشش خود همه در آن میباید کرد و هم
نفس که کشند نه برای راضی اخروی ضایع میباید دانست کار و بار جهان
نادیده نه بسر آید و شخص را از آن سر و کار با کردارهای خود است خنک آن
کس که کردارهای شایسته پیرامون او بر آید و از آن روح و ریحان یابد
نه کردارهای زشت که از آن دود و ظلمة خیزد از موت دیگران عبرة میباید
گرفت آنچه بر سر پدر و مادر و عم و غیر رود یقین انکس از آن نمی تواهد
ماند و تیم امیر علاء الدین ابراهیم را اجر و صبر کرامة باد و تیقظ و تنبه زیاد
شواد و همچنین سایر اخوانرا والسلام علیکم و علیه و علیهم اجمعین و الحمد

لله

لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر الحاج شمس الملة
والدین ابی سعید   هیچ کس راه خدای نرفته الا که جماعتی بگیر او
بر خواسته اند سنة الله التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا
و یقین دانم که شما را نیز همین پیش آمده یا خواهد آمد و هیچکس راه خدا
نرفته الا که مصائب و نوائب روی بوی نهاد و عجب چیزیست   چرا
جهان همه یکسر بکین ما برخاست گناه ما بجز این نه که دوستدار توئیم
ان تصبرون وکان ربک بصیرا پای فشارید و از جای مروید که اینها امتحان
است تا ثبات معلوم شود مؤمنان که پیشتر از شما بوده اند بر اثر ایشان
می بریده اند و طور خود از دست نمی داده اند بحمد الله که ابتلاء این وقت
ما نیز بیش نباشد   والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی وحبیبی الامیر شمس الملة والدین ابی سعید
ادام الله تأییده   هر چه جز خدای و محبت خدای و محب محبان خدا
در کف دست نهید و باد بر آن دمید و نسیا منسیا سازید و زنهار
زنهار که از وعده گاه تخلف نکنید نزد حوض رسول الله صلعم وعده است
بر بیم که خود را بهر رساند و که تخلف میکند و امید که همه خود را برسانند
مسافر بر و منزل آنجا است چون بمنزل فرو آئیم سابق و متخلف معلوم شود
و دیگر بدانید که آنچه نزد خدای عز و جل از کرامت و حسنات شوق
آنست ما را چندان فرو گرفته که جگر کباب و دیده پر آب برای آن و خوف قطیعه

چه گویم که دل ما چگونه پاره پاره می‌سازد بقدر خشخاشی درست در
دل ما نمانده از این بیم و المرجو کرم الکریم و السلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّی فی الله الامیر فاضل الملة و الدین
عبید الله ایده الله   امر آخرت اگر چه امروز حکایتی است اما فردا
که واقع خواهد بود و امر دنیا اگر چه امروز واقع است اما زود و اگر با حکایت
خواهد شد و عاقل آینده را شده داند و شده را رفته بل انگار آینده را
روی در شدن است پس از نابود برکنده و شده را روی در رفتن است پس
از بود برکنده هر کس که از شیراز متوجه مکه شد اگر چه در بیابان شیراز است
در مکه بهشت است که در شیراز هر آینه فرموده انک میت و انهم میتون برای
آنکه ماده فانیست روی بجوه دارد چون حیوة در او قرار گرفت
باز روی بموت میکند و این سری غریبست که فاقد واجد است و واجد
فاقد و موجود مفقود و مفقود موجود   و السلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّی فی الله و حبیبی الامیر عماد الملة و الدین
جعفر حاسبه الله حسابا یسیرا   دل آدمی از گوهر عشق آفریده شده
بی تعلق با چیزی که مهر با آن ورزد قرار ندارد و بهر چه او را مشغول می‌کند
آنجا جای خود باز میکند و کار و باری برای خود بر سامان می‌اندازد
و آرام میگیرد تفاوت اینست که اگر آن چیز امری فانیست فنا آن ز هر صفت
در دل اثر میکند و دل را میمیراند و اگر امری باقیست از بقاء آن مدد بدل
میرسد و دل زنده می‌شود مثل این مثل کشنه است که بهر طعام که رسیکی میخورد

میخورد برای تسکین جوع اما اگر طعامی موافق است موجب قوت و حیوة می
شود و اگر فرضا سم است موجب هلاک میگردد چون چنین است همان گوئی
که دل را با باقیات مشغول کند که باقیات در تسکین جوع دل همان اثر
میکند که فانیات و امداد بیقا برسد و التوفیق من الله و السلام علی ولیّی فی
الله الامیر معز الملة و الدین الملک یحیی و علیک و رحمة الله و برکاته علیکما
انه حمید مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّی فی الله و حبیبی الامیر عماد الملة و الدین
محمد شرح الله صدره   مصائب و آفات دنیا چیزیست عام سالک و غیر
ذالک هر بنصیب خود از آن میرسند اما سالک را امیدی هست که چون
از دنیا برود او را حالتی که او را پیش آید و عده بدان امید نیست قال الله تعالی
ان تکونوا تألمون فانهم یألمون کما تألمون و ترجون من الله ما لا یرجون پس هم
حال سالک بهتر و التوفیق من الله العزیز و بعد درین چند شب جناب سیادت
که امیر حاجی عزیز الدین محمد علیه الرحمة بر آنند که داخل بمیان اخوان شوند
با خود شده‌اند و بسیار بر این شادمان و شاکراند و درین ساعی و مجد اند
آن بر احوال او و اولاد ایشان ظاهر   گردد او برحمة الله و فضله العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الشیخ و الامیر و سایر الاخوان من الصغیر و الکبیر
اگر کسی بر آنجهان رود و احوال آن بر چشم خود ببیند آنگاه باز
آید و شما را خبر دهد چگونه گوش بر آن میدارید بدان گونه گوش دارید
که چنان چیزی با شما میگویم آنقدر عمل که آدمی در یک نفس کند بنوعی از نیست

و شقیدا می نویسد که هفتاد مجلد هر مجلدی بر پهنای مشرق تا مغرب از آن
پر میشود و از هر حرف از آن نامه‌ها از امثال جبال از انوار بر اینکس فایض
میشود اگر کردار نیکست و ذکر خدای عز و جل و امثال جبال از ظلمات
و عقارب و حیات اگر کردار بدست و گفتار باطل و غیبت مثل غریق است
که موجی او را بردارد و موجی فرو افکند خنک آنکس که بر ناتوانی خود رحم
کند و از ذکر خدای و اعمال صالحه فریادرسی برای خود حاصل سازد
که در آن غرقاب دستگیری او کند والتوفیق من الله العلی العزیز والسلام
علیکم ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر
هر چند کار امروز حاضر و مجموع نشد و مطمئن و فارغ نگشت بعد از
موت کار او سخت است برای آنکه روحی که بعد از موت بروح میرسد روح آن
حضور است وای بر اینکس که در این جهان بر انجمن نرسید وای بر او زینهار
ای ولی و حبیب که در کسب این حضور کوش و جهان و ما فیه فدای این کن و این را
فدای جهان و جهانیان   اما جواب استفساری که کرده بود در باب
وکالت اخوان آنکه پهلو با خود بباید گرفت از مهمات ایشان بالمعروف نه
آنکه برا استقبال آن باید رفت بالافراد هذا ما یلزم الوکالة والله ولی الانعام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر و حبیبی عماد الملة والدین
محمد   محبت فی الله از اوثق عری ایمانست محبت و رغبت او باید بود با محبان
خدای از شرایط قوت ایمانست که و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین از اعظم

خدا و قاطعان طریق او نمی باید ترسید که الا ان حزب الله هم الغالبون
در کار خود محکم بباید بود و هر کس هر چه خواهد گو میکن و میگوی که عن
قریب حقیقت حال هر کس معلوم خواهد شد و اولیاء خدا از اولیاء شیطان
جدا خواهند گشت و حال هر دو فریق روشن خواهد گشت والسلام
علی ولیی

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی قطب ابن محیی الی عبد الله ولیی و حبیبی الامیر محب الملة والحق و
الدین الشیخ محمد   با وجود خدای با دیگری مهر ورزیدن بر خود ستم
کردنست و کسی را با خدای در محبت شریک ساختن ظلمی عظیم است خدای را
یگانه باشید و چون بنده نزد خدای عزیز باشد اگر بر دیگری عزیز نباشد
چه باک و چون خدای ویرا داند اگر دیگری نداند چه غم فان تولوا فقل
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم والسلام علیکم
و علی سایر الاخوان خصوصاً شیخهم و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب ابن محیی الی جماعة الصغار بلغهم الله مبلغ الکبار   در
کوچکی و بزرگی منگرید که خدای کوچکان و بزرگان یکی است همت بزرگ
دارید که تفاوت مراتب بتفاوت همم است نه بتفاوت اسنان روی با
پروردگار خود آورید و راه بیگانگان سپرید ترک کنید دوری مجوئید آنچه شنید
بیگانگی مکنید عهدی که برای صغار نوشته شده در عمل آورید و تقصیر در
آن مکنید از پی لذة و تن آسانی مروید و از بیکاری احتراز کنید و ادب
نگاه دارید و از خنده و هزل یکباره دست بدارید و توکل بر خدای کنید و ذکر

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله تعم وحبیبی الامیر شمس الملة و
الدین ابی سعید ایده الله تعم احسن التایید شرح که در کتابت ساتق
نوشته بودند وشرح صدر که ذکر الله ناظر عالم روی مینماید موجب سرور
شد برهان ذکر هو الخبر فرمانید ومثل الخیال هر چه روی نماید اعلام فرمایند
وبعد هر کس که مزه ذکر خدای عز وجل چشید حرامش باد که دیگر کسی
چیزی از دنیا بر دل کند دانند هر کس که او را باین راه داده اند اگر روی
بصوب دیگر آورد غایت بی راهی است چون بدان مقدستان مبشوقان است
دست ماهر که مقبوض باشد که با چنان دست دست جنبانیدن در آن
دستی است چون وله اسلم من فی السموات والارض طوعا وکرها آمده
مقرر است هم طوعا اولی خدایا روی بتو آورده ام و روی از جز تو
بگردانید بجز تو وجز کسی که جز ترا نباشد کسی را نیستم انما ولیی الله
والمتقون والسلام علی ولیی ورحمة الله وبرکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر مجد الملة والدین اسمعیل
چنانچه انبیا علیهم السلام شرایع نهاده اند جبابره ارض رسوم وضع
کرده اند شرایع انبیا حبل خدای تعم است که بفردوس میکشد و رسوم
جبابره حبل طاغوت است که بجهنم میکشد حبل طاغوت بکسلید و
رسوم مهجوره متروک دارید تا رستگاری یابید ز نیست بر منوال سلف اختیار
کنید تکلفات وتنعمات ترک کنید وزیست صادقان پیش گیرید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر مجد الملة والدین اسمعیل
مرة ثانیة اد امیرا که چنین روز اعمی روز مرک در پیش است تا انجم
که چگونه باین وآن مشغول میشوند آیا ندیده اند که آنکه مرجع همه است دنیا
مقام است چشم وی بسته تا نبیند آنچه دیدنی است چنانچه هست تا آن
زمان که تا آن رسد فجاة آماده آن نشده وکار سازی نکرده وای از وی
غصه آه از اینده اما تعزیه ولیم امیر محب الدین خلیل الله چون در حدیث
درست شده که المؤمنون لا یموتون ولکن ینتقلون من دار الی دار از برای
وی چه غم میخورند واگر برای فرزندان اوست الینا از ایشان کسی بلا
که آنکه هر که نطفه بوده اند بی میانجی کسی اعضا بر ایشان راست میکرد وجان
در ایشان میدمید اگر امیر درویش محمد خالیا نعل با خوان آباد موقوف
دارد تا بدین انی الجهد لسلی باشد او لا د صغار را ده در بیت و حسبنا
الله ونعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد
ابو تمیم آنکس که تو بی مراصحف حیف می آید که از آن خدای باشی
و نیز حیفم میآید که تمام از آن خدای باشی که پس دل شاد باشد ابلیس کری
ترا از حزب خود بیند و پس غمگین دل باشم اگر ترا از حزب خدای مرحوم
بینم خدای عز وجل ترا چنین قابل برای خود آفریده پس غبن باشد
قابلیت تو بر صدر دشمن خدای نشیند و بس ستمکاره که تو باشی اگر قابلیتی
که از خدای یافته صرف راه او نکنی و صرف در طاعه دشمن او کنی ترا
چه کانت چنین ستم توان کرد و بکند در لا والله توان کرد اما نکند عذاب

شد باید از غیر خود و انتقام ببایدکشید خدای عزّ وجل نور الا رابطش خود
ایمن کرداناد و از اولیاء خود سازاد انه رئوف بالعباد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان الالهیین والحزب الربانیین
ثبتهم الله فی التائبین شهوات و هواهای نفس را مادّه و مدد
از خارج میرسد لاجرم پیوسته تازه است ذکر خدای عزّ وجل و اقبال دل
بر کار آخرة را اگر خارج باشد که مدد از آنجا باید تازه میماند و الا بطول زمان
منطمس و مندرس میشود و خارج این مذاکره حکم و استماع تذکره است
پیوسته بهم نشینید و ازین باب سخن رانید و از غیر این سخن زبان در بندید
این اجتماع و انفراد که آغاز کرده اید بر اتمام رسانید که باب اعظم سلوک
همین است و نتایج کلیه در ضمن آنست دست از آن مدارید و در آن سستی
منمائید و وساوس بخود راه مدهید که چون ببینند که شما را عزیمتی کشتن
نیست البته این در برشما بگشایند والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة و
الحق والدین الشیخ محمد پای میباید فشرد و خود را بهمت میباید
گرفت که این ایام جهان تقاضاهاست تا دیده در سر آید ملغزید و ترسید
مرد ما نه راه خدای سپرید که عوایق و موانع امتحاناتست تا قدر قوة و ثبات
سالک ظاهر شود و مستحق اجر عظیم گردد همان بازوقت باشید و بخدای
عزّ وجل نیکوگمان باشید والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی دنیا الجمع کوده کان دارد دوست و دشمن
از هم نشناسد نیست که اگر کسی جویای دنیاست دنیا او را بهر حاصل
میشود از آنکس که جویای او نیست از کوه که تا از اصلی نیست و امور شان
اتفاقی است تا چون دست میدهد اما آخرت طبع خردمندان دارد هر کس
که جویای او باشد خود را بر آنکس دهد و هر کس که جویا نباشد ندهد
قال الله تعالی فاذکرونی اذکرکم چون چنین است عاقل باید که کار آخرت
کند و دنیا را بر نشاط خود باز گذارد که اگر مقبل است بر اعراض او
معرض نمیشود و اگر معرض است بر اقبال او مقبل نمیگردد و جمع
بودن در اخوان آباد و نظم امور آنجا از اعظم کارهای آخرتست در آخر
باب مساهله نفرمایند و اگر از بودن در آنجا بوجهی از وجوه مشقتی
رسد صبر کنند که شر نمی اجر تلخی صبر همان آید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی سید الاخوان الالهیین والاخوان الشیخ
کریم الدین محمد انی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو و اصلی علی نبیه
محمد و آله و اسئله ان یجعلنا من المخاتین فیه المجتمعین علی فالالات المفترقین
هر کس که خدا را عزّ وجل یافت هر چه نیافت زیان ندارد و هر کس که خدا
را عزّ وجل نیافت هر چه یافت سود ندارد پس خردمند نشاید که جز
جویای خدای باشد عزّ وجل و جز جویای خدای عزّ وجل کاری کند
والتوفیق من الله العلی العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام علی الاخوان الالهیین ثبتهم الله علی الصراط المستقیم فان متاع الدنیا

قليلٌ والآخرة خير لمن اتّقى تقوى پرهيزكاريست از كفر و از معصيت
چون اين دو كار بجای آورد وظيفه بندگی همين است ديگر هيچ بر او
نيست بدل ايمن بنشيند و فضولی نكند و كار خداوند بخداوند باز
گذارد قال الله تعالى وما خلقت الجنّ والانس الّا ليعبدون الى قوله
انّ الله هو الرزاق ذو القوة المتين اخوان آباد عمرها الله بالعباد والذكر
محليست اهل تبتّل را در تعمير آن كوشيدن لازم است حسب المقدور
و اجتماع از دست ندادن اعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرّقوا والسّلام
على شيخ الاخوان و سيّدهم و ساير الاخوان و رحمة الله و بركاته ابداً

ليشفى مرضاهم بالمغفرة

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيى الى سيّد الاخوان الامير محبّ الملة والدين الشيخ
محمد هر كس كه بوجود چيزی شادمان باشد بفوت چيزی غمناك
خواهد بود و خدای تعالى نمی‌خواهد كه از تلوين شادی و غم بيرون
باشد قال الله تعالى لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتيكم بعضى از
آن اندوه خورند و نه بوجدان آن شاد باشند در مقام استغنا قرب يافته اند
تا ذوق مستقيان بخشند كه باغ مبر عشق كوبی منتهاست جز غم و شادی
در وی بس ميوه هاست والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيى الى ولى فى الله الامير ركن الملة والدين حمزه
از رنج و ملال جهان باك مداريد كه عاقبت از آن منقضيست
و آن عاقبت نيكو خواهد بود خواهی هر اين ملالها و رنجها خواهد كرد با فتح

دارند

و از جای برود بحمد الله العاصم

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيى الى الاخ الاعز الشيخ كريم الدين محمد
آدمی عاجز ضعيف اگر نه اعتمادها را بخداوند قدير قوی باشد كه
بر او پس چه باشد حال اهل انكار كه خداوند بر خود عميد اند كار ايشان
خاسر و خليل نه خوشا حال آنكس كه ايمان بخداوند خويش قوی دارد
و از محبت او قوت خورد آنگاه كه اهل دنيا از آب و نان قوت خورند و
توكل بر او از هيچكس باك ندارد و همه تفويض باو از هيچ انديشه نكند والسلام
على عباد الله المؤمنين وعلى الاخ الاعز الشيخ كريم الدين

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيى الى ولى فى الله الامير عماد الملة والدين جعفر
اگر سالك راه جز بذوق نرود در زمانی بسيار راه اندك رود بگو
آنكه ذوق دايمی نيست و اگر نيست سالك صادق را كه بايد كامل بيند و فرود
هر از كار ديگر بحكم استغنا و ثبات در جواب رود و از جمله عوايق كه سالك را
پيش می‌آيد آن باشد كه با خود انديشد كه اينهمه مدت سلوك كردم و هيچ
گشادی نديدم پس جان بهرزه چه ميكنم و قرار اين خاطر كار سست
شود اين القا شيطانست و انديشه باطل است برای آنكه گشاد چون
بتدريج باشد باز وقت آن نمی‌توان افتاد چنانچه هيچ كودك از خود
در نيابد كه قد ميكشد و اگر فرضا گشادی نباشد ممكن است كه تدريجی
مددها استعداد تمام شود بعد از آن بيكبار ثمره آن ظاهر گردد با آنكه
سالك بايد كه سلوك را بر اخلاص بنا نهد نه بر اغراض والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله وعونی الی الله الامیر محب
الملة والدین الشیخ محمد نصره الله تعالی وأید   تفرقه اینجهان هر چند
بسیار باشد چون معلوم است که سر می‌آید بسیار غم نیست غم از تفرقه
آنجهان است که جهان بی پایان است و محنت و شادی آنجا را کران
کران نیست وای بر آنکس که در آنجهان از اهل محنت باشد و خوشا
آنکس که در آنجهان از اهل شادی باشد سخن همین است صبر کنید و
خود را بدست کیرید و دل محکم دارید فان مصیرنا الی الله ولا حول ولا
قوة الا بالله وحسبنا الله ونعم الوکیل والسلام علی ولیی ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان التائبین هداهم الله تسهیل
السالکین   چون هبوط بر ارض معلول بمعصیت بود ارض محل عقوبت
و سجن انسان خواهد بود و در سجن و محلی که موضوع برای عقوبت باشد
طمع راحت داشتن خلاف خرد است بهانه بر هر چیز نباید انداخت که
بر سبب فلان چنین شد که اینها لوازم نشاه است اگر بر کیفیتی نشد
بر کیفیتی دیکر شدنی است دواء این صبر است و تحمل تا این دور سر
آید و ایام عقوبت و محنت بکذرد و نشاه منقلب کردد آنکاه اگر طمع
دارند شاید لا راحة للمؤمن من دون لقاء الله ای اولیاء من کرم
چه جلد در اندوه و درد بر یقین دان که آخر شاد کردیم چه دردی
هست درمان نیز باشد صبر کنید و انتظار فرج در بعد الموت از الوان
این نشاه خلاصی نیست خلاص کلی در آن جهانست والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی سلامة الشیخین والوالدین وصحتهما والله المسئول لان یدیم
تلک النعمة الی اخذ الی ان ادی لیوم المعاد کما دعا الشیخ   اگر موانع و وجود فی
بنوعی مرتبه یقین و اخلاص محبت کجا ظاهر شدی پس روشنست که
موانع را مانع نداردند اگر انتظار آن کند که روزی آید که موانع نباشد
وهیهات چنین روز نصیب شود والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی وحبیبی فی الله الامیر رکن الدین
حسن خدا را لطفها است که چون قطره از آن در مذاق بنده مومن مخلص
و رسول او ریزد غمهای جهان که در مدت عمر کشیده و چشیده بتمامی فراموش
کند چنانچه هر چند که خواهد با یاد خود آورد که هر که غمی چشیده با یاد
نتواند آورد و خدا را قهرها است که چون قطره از آن در مذاق بنده
عاق عاصی چکاند هر شادی و لذة طربی در مدت عمر او را روی نموده
باشد او را فراموش شود چنانچه هر چند خواهد که با یاد خود آورد که روزی
خوش بر او گذشته با یاد نتواند آورد چون چنین است سزد ار بغمهای جهان
مبالات نداریم و بر شادیهای آن تکیه و یکباره در کنف خدای کریزیم و پیروی
رسول او پیش کیریم و این چند روز زندکانی را به انتظار توجه صرف کنیم که
اینکار تا چشم بر هم زدیم بسر رسیده ای خلق ما اگر اینکار کنیم وای وای
بر ما اگر جز اینکار کنیم و   السلام علی ولیی ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر علاء الدین المعلم جعل الله

من عباده الفائزین   هر کس که جز راه خدای عز و جل رود سر هاویه
باشد و هاویه عبارت است که هر کس که آنجا افتد هیچ راه بیرون ندارد
و ابدالآباد سرگردان و هایم باشد وای بر آنکس که بازگشت او بهاویه
باشد وای وای بر او زینهار که اندوست خود را از وقوع در هاویه
نگاه دارید و بر احتیاط کار کنید که مبادا بلغزد و در هاویه افتد آنجا هیچ
کس او را از آنجا بیرون نتواند آورد هر پادشاهی را زندان و عقوبت خانه
باشد هاویه زندان ملک الملوکست و عقوبت خانه اوست هان بر حذر
باش و ادب نگاه دار و قدم بر بالای منبر و از زمره متقیان باش والسلام

صلیت

بسم الله الرحمن الرحیم

از بندهٔ ضعیف بسوی فرزندان سلف الاخوان امیر محب الدین حلیک انار الله
افاض علیه شآبیب الغفران   روزی ده خدایست اگر پدر شما نماند
آفریدگار شما و پدر مانده است پدر وسیله بود اگر وسیله نماند وسیلگی
نیز وسیله ایست گفت چون سلطان جان بیرون رود   عین هر چی
الکتی آلت شود   زینهار که اندیشه مکنید و دل بخدای قوی دارید
و بر خدا امیدوار باشید او رفت و ما نیز در پی میرویم هر آنجا جمع خواهیم
شد که بدیدار یکدیگر مفارقت از عقب نداشته باشد بر تسلیم جهد در آن کنید
که از هم تخلف مکنید هر گاه که از معیشت تنگی باشد بنماز مشغول شوید
که گشاد پیدا شود و الله ولی المتقین

بسم الله الرحمن الرحیم

آداب خواندن مکاتیب اول   باید که آنچه خواهند خواند از پیش بر معنی

مطا

مطالعه کنند و هر چه عربی باشد معرب سازند تا در حین خواندن روان
توان خواند و مفهوم که اشتغال بتصحیح و تفتیش در مجلس مثمر زوال الخشوع
است و چون خشوع زایل شد انتفاع بموعظه دست نمیدهد   دویم چون
خوانند بتانی و تثبت خوانند و مفهوم و مبین و قصدای معنی بجنبش و آواز
بلند   سیوم چون در اثناء خواندن چیزی عارض شود که مانع باشد از استماع
مثل آنکه کسی از حاضران را سعال یا عطاس عارض شود صبر کنند تا آن مانع
منقضی شود تا هیچ از هیچ کس فوت نشود چهارم در ابتداء خواندن مکاتیب
بگویند پنجم باسم الله والحمد لله والصلوة والسلام علی محمد رسول الله
و آله وصحبه اجمعین و چون تمام کنند بگویند والحمد لله رب العالمین وصلی
الله علی نبیه و آله اجمعین پنجم در اثناء قرائت مکاتیب جماعت باید که باستماع
مشغول باشند و سخن با یکدیگر نکنند و اگر کسی را سخنی بخاطر افتد متعلق به
آنچه در مکاتیب مذکور است محل آنرا یاد دارد تا چون از قرائت مکاتیب فارغ
حاصل شود القا   کنند والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

از خداوند سبحانه آن میخواهد که اجتماع افتد میان ما و شما در حظیرهٔ قدس و
موطن الانس فی نعیم لا بؤس فیه و لذة لا یشوبها کدر و سرور ما فیه حزن و فرح لا
غم فیه و عز بلا ذل و کرامة بلا هوان و راحة بلا تعب و امن بلا خوف و غنی
بلا فقر و صحة بلا سقم و حیوة بلا موت و شباب بلا هرم و صوفة دائمة بین اهلها
و نور لا یشوبه ظلام و یقظة بلا نوم و ذکر بلا غفلة و علم بلا جهالة و انس
بلا عداوة بین اهلها و لا حسد و لا غیبة اخوانا علی سرر متقابلین آمنین
مطمئنین ابد الآبدین و دهر الداهرین و ما ذلک علی الله بعزیز همین که ما

بر آن شه بار نیست باکریمان کارها دشوار نیست وصلی الله وسلم
علی نبی الرحمة وشفیع الامة وحامل لواء الحمد یوم القیمة محمد وآله وصحبه
اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام خدای عزوجل وسلام این ضعیف برحضرت مخدوم الکرام اکتبه من زمرة
المقربین عماد الملة والدین جعفر   هرکس که درین جهان بجستن طلب
نسیه و بر پریشانی و تتبع اوده در دنیا روزگار گذرانید و از همین
و سرگردانی این جهان باز نیامد و چهره خود را ندید هرگز دیدار خود
نخواهد دید و با خود نخواهد رسید کان الله یحول بین المرء وقلبه
هرکس که خود را نه بیند و از خود جدا افتد داند که بچه عذاب گرفتار
باشد هیچ عذاب اشد از انفکاک الشیء از هویت خویش نیست مگر انفکاک
از هویت هویت آفرین و آن نیز در انفکاک از خود مندرج است برای آنکه
رسول الله فرمود من عرف نفسه فقد عرف ربه و لازمش اینست که من
لم یعرف نفسه فلم یعرف ربه القصه معرفت نفس و ربت مثلا زمان در هم
طرف که کریمه نسوا الله فانسیهم انفسهم اکنون البدار البدار بفریاد خود
رسید و خود را   با خود   رسانید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی الحضرة المخدومیة الملاذیة صاحب المرتبة منبع الخیرات انهار الآثار
جامع شتات المآثر عز الملة والتقوی والحق والدین محمد اعظم الله
اجره فی المصیبة المفرطة الموجعة واجر سائر الحضرات الکرام   هیچ کس بنده
را وقت و اتبه نیست از آفرید کار او و هیچ محل بنده را هیچ تر نیست از جاه آفریدگار

او ما را مرکوز را اینجا است غربت چون رجوع بخدای خویش کرد وطن
رسید ما را بمفارقت او ناخوش است اما غریب که با وطن رسید بمفارقت
ما خوش است و هرکس که خواجه عزوجل بنعمتی از وی باز ستاند لطف خدا را
عوض او می سازد در حق او وحشت بنده را از هر چیز اولی است والسلام
علیکم   و رحمة   الله   و برکاته   و رضوانه

بسم الله الرحمن الرحیم

از شدة واقعه موجعه حضرت مخدوم سعید انار الله برهانه عزیز الملة والدین
چه گویم که بر خاطر چه سوزش است اما چون این قصه باذن ملک علام
است و امر او و قضاء او جز تسلیم طریقی نیست بباید بالقضاء تن در ساخت
و حکمش هر که سر بحکم سر باخت   بر حضرت مخدوم زادگان حقیقی اتقا بقاهم
افقه
و بلطفه تولاهم آنکه صبر کنند و جزع و اضطراب ننمایند و وقوف دل بر خدای
خویش تبارک اسمه محکم دارند و بدانند که بحکم کل شیء یرجع الی اصله همه را
خاک میباید شدن و پوسیدن و ریزیدن جز موضع ایمان که نمی پوسد
و نمی میرد و نمیریزد که المؤمنون لا یموتون ولکن ینقلبون من دار الی دار
مرگ همه را در پیش است اگر پادشاه و اگر درویش است راهی است رفتنی
یا زود یا دیر انا لله وانا الیه راجعون اعظم الله اجرکم و غفر میتکم وجعلکم
من عباده المؤمنین

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام خدای عزوجل بر حضرت مخدوم الواثق بالله الصمد عماد الملة والدین
محمد کان الله له واقبل بوجهه الیه   آدمی هزار عزلت طی کرده تا بدین
حد رسیده و این سرحد کجا است کوی خودشناسی است یعنی آنجا که چهره خود

باز بینند از عشق دیدار خود این همه آمد چنانچه رئیس العارفین ولی
رحمه گفته عشق تو بود با من روزی که من نبودم   گر گشته بودم از خود
عشق تو ره نمودم حاشا که راه بودم در کوی یار چندین سیل محبت آید
ناگاه در ربودم اگر خود را باز دید دید و اگر نه در کوری جاوید ماند
که من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا و چون خود را نه دید
خدا را چگونه بیند من عرف نفسه فقد عرف ربه و هیچ داند که خود را
کی توان دید آنگاه که دست از همه چیز باز ندارد در خانه جای رخت نه
با جمال دوست   والسلام   علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی الاخ الاولی القاسم زین الدین علی   چون مبتلا بصحبت اهل
غفلت شود از آن غفلت ایشان عبرة گیرد و عمل بوصیت لقمان کند که
گفت ادب از بی ادبان آموختم که چون چنین کند آن صحبت ویرا سود دهد
و زیان نرساند بهمه حال بیدار باشد و نگذارد که دشمن دست بر کند
و بالله   بسم الله الرحمن الرحیم   المستعان

السلام علی الحضرة المخدوم کان الله له و تفضل بفضله علیه مجد الملة و
الدین اسمعیل   دنیا بمثابه لعابی است که هر لحظه بازی کند و هر دم
بصورتی غیر آنکه بود خود را نماید و آدمی را از آن ساعتی که زاید تا آن ساعت
که بمیرد پیوسته بتفرج خویش مشغول داشته و نمی گذارد که یک نفس او با خود
نگرد چون بمیرد بیک ناگاه چشم او بر خویش افتد چون خود را تا غایت
ندیده بود صفت از خود بترسد و بر چشم خویش منکر آید از خود که همچنین کرد
و هیهات از خود چگونه توان گریخت هر جا که رود خود را با خود یابد همچنان

بلکه

بد بخت پس وظیفه هر نیک خواه خویش آنست که امروز اندک اندک با خود
آشنا شود و جمال دل خویش را مشاهده کند و از زمره آنها نبود که فردا بر
آید که یحول بین المرء و قلبه وصف حال ایشان است تا چون حجاب
بشریت و غطاء طبیعت برخیزد و چهره خویش بر بیند برآو مستأنس
و مستوحش نباشد پاره پاره خوی کن با نور روشن   والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الفقیر قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر علاء الملة
والدین محمد فی جواب الاسوله سؤال از این بود که محبان دنیا از عقب
بدوزخ میروند چه کسانند و نشان چنان محبت چیست و گناه کاران دل
که خدای را یاد میکنند خدای ایشان را بر لعنت یاد میکند کدام گناه کارانند و
چنین گناه چه نشان دارد و دیگر در معنی اعوذ بک منک که در حدیث
شده بعد از فطریتین سابقتین پرسیده بودند جواب آنست که آدمی بکجز آنست و هیچ چیز
از آنجا که اوست جز یکچیز را نتواند بود و ما سوی آن چیز را اگر باشد بحجب فرعی از
فرعی باشد نه بحجب کنه ذات خویش محبان دنیا که از عقب او بدوزخ روند
آنانند که بحجب کنه ذات محب دنیا باشند نه بحجب فرعی از فرعی و همچنین
گناه کاران دل آنانند که مبدء گناه در کنه ذات ایشان باشد نه در فرعی
از فرعی و همچنین منکران دل که در حدیث آمده که من کان فی قلبه مثقال
ذرة من کبر لم یرح رائحة الجنة آنانند که بکبر حال باشد در کنه ذات ایشان نه
در فرعی از فرعی و نشان محبت دل دنیا آنست که با وجود ملاحظه اجر و عقوبت
آن دل منزعج نشود باتفاق اما مؤمن که محبت دنیا در فرعی از فرعی او باشد نه
در صمیم دل او اگر اتفاق بر اعمه شهوات باشد بنابر ذهول از اجر باشد جهة استیلاء

شهوت یا غضبی در آن حین چنانچه در حدیث آمده که لا یزنی الزانی حین
یزنی وهو مؤمن مراد در این انتفاء ایمان ذهول از آنست بنا بر استیلاء
شهوت چه مؤمن را وجود حضور ایمان ممکن نیست که زنا کند اما اگر شهوت
او غالب باشد بحدی که ظلمت آن نور ایمان را بپوشاند همچون آفتاب در زیر ابر
در آن حین شاید که گناه از او صادر شود اما مادام که آرمیده باشد از وقت نقض
بظهور نرسد اما منافق مطمئن و آرمیده بجا (?) کند و گناه کند همچنین بکر
نماید لاجرم او را از آنها پشیمانی و بازگشت نباشد مگر برای حرص چون نوعی
رضوا بالحیوة الدنیا واطمانوا بها صفت اوست واخلد الی الارض واتبع هویه
شرح حال او اما مؤمن چون ظهور نقض از او در احیان غلبات نفس با
چون ساکن شود نادم و پشیمان و منیب و مستغفر باشد کما قال الله تعالی
انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ای بذهول وغفلة ثم یتوبون
من قریب فاولئک یتوب الله علیهم وکان الله علیما حکیما فلما کان علیما
علم ما فی قلوبهم من الایمان والاخلاص ولما کان حکیما عذرهم وغفر
لهم لان الحکیم یعلم ان المبتلی بمقاومة القوی الطبیعیة لا محیص له من ان
یکون مرة غالبا ومرة مغلوبا فان الحرب سجال قال ابن آدم خطاء وخیر الخطائین
التوابون وقوله ع اعوذ برضاک من سخطک استعاذه است از صفت بصفت
و این مقام اهل محبت است وقوله ع اعوذ بمعافاتک من عقوبتک استعاذه
است از فعل بفعل و این مقام اهل تقوی است وقوله علیه السلام اعوذ بک
منک استعاذه است از ذات بذات و این مقام اهل توحید است و در مقام
اول و دوم مسئول عدول است از حالی بحالی و در مقام سیم مسئول تبدیل
عین حال است برای شهود عین و صدور این کلمات از آنحضرت نقلب اشان (?)

بوده در این مقامات بهر مقام که فرود میآمده اند بر لسان آن مقام سخن میفرموده
اند والله اعلم بالصواب

پرسیده که غور و حقیقت این سخن که زمین بر پشت گاو و گاو بر پشت ماهی و ماهی
بر بحر چیست و سخن حکما که زمین کرویست و بر مرکز متمایل است ناظر باین جهت
که بر چیزی محمول نباشد وجه تطابق میان این دو سخن چیست جواب بسم الله
الرحمن الرحیم وتلک الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون خدای
عز وجل را موضوعی هست که در آن ضرب امثال فرماید و ضرب مثل الهی
باشد و ایجادی خارجی نه از قبیل ضرب مثل بشر باشد که تصوری باشد ذهنی
چرا که خدای عز وجل از خیال و تخیل منزه است و از اندیشه و فکر بری بود
گاو و زمین را چگونه آن عالم است اگر در موضع محسوس معروف زمین کری باشد
و متمایل بر مرکز این منافی آن نیست که بر حسب موضوع آن عالم برگاو قرار گیرد
باشد گاو زمین را بر داشته آن هیولی نیست الهی که در لسان حکمت مشرقی آنرا جسم
حسبه (?) گویند و ماهی حیوانیست الهی که در لسان حکمت مشرقی آنرا طبیعت
گویند آنچه در لسان حکمت مشرقی طبیعت و صهیر (?) و جوهر گویند در لسان حکمت
گاو و ماهی و بحر خوانند و حکمت مغربی اعلی و اتقن است و حکمت مشرقی اقرب

واحوض (?) قد علم کل اناس مشربهم

پرسیده که مقتضای حشر و معاد اینست که انسان با همین جسم و بدن و اوضاع
طبیعی که حالیست محشور گردد وکلمه ننشئکم فیما لا تعلمون و علی ان نبدل امثالکم
ظاهر المخالفت با آنست آیا حقیقت چیست جواب آنکه سخن جمیع روح و جسد و
اوضاع طبیعت معاد خواهد شد اما منشا بنشائی دیگر و نشاه عبارتست از جوهر

واسم ماهیت همان است اما وجود مختلف است همچون روئی که در آینه
است و روئی که بیرون آینه است که اسماء مشترک مثل چشم و گوش خدا
با وجود در یکی اصیل است و در یکی ظلی و ننشئکم فیما لا تعلمون یعنی
فی نشاة و وجود لا تعلمونه الآن لعدم الاحساس بنظیره الا الوجود
فی الدنیا قال ابن عباس ما فی الدنیا مما فی الجنة الا الاسماء علی جملة

مکتوب الرابع العشرون

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیه فی الله الامیر عماد الملة والدین محمد
اما بعد با وجود قیوم خلایق بر خود چه ستم میکنند که بغیر او دل را مشغول
میدارند غیر قیوم در ذات خود زایل است کل شیء هالک الا وجهه و تعلق
دل بزایل موجب تزلزل دل است چنانچه تعلق بقیوم موجب قیام دل است دریغا
چرا مردمان دل خود را بقیام و ثبات نمیرسانند و در اضطراب و تزلزل
میدارند قیوم اول است از اول چاره میکنند چه دانند که از اول که
در گذرند چیزی دیگر بیابند یا نیابند محقق را گذاشتن بر امید محتمل از
خرد بعید است اصبت فالزم و ما بر اینکلمه کفایتی کرده ایم از حال ممکن که
محتمل الطرفین است و حال ممکن آفرین که متعین الوجود است حالة خارجیه را
در کسوة حالة عقلیه باز نمودیم کشف و تدبر را بر عهده را فافهم دریغا قیوم
محیط است قیوم شهید است قیوم قریب است مردمان چرا خود را دور افکنده اند
در قیوم از خود یاد کردن جفا است مکیف از دیگری دریغا چرا مردمان
قیوم را گذاشته اند و بر خود و بر یکدیگر می تنند بر تن متن بر تن آفرین
تن اگر خداوند بنده را فقیر خواهد حرامش باد که او توانگری خواهد اگر خداوند

بنده را ذلیل خواهد حرامش باد که از عزیزی یاد آورد دریغا کنف خدای
مامنی عجب است مردمان چرا در آن کنف نمی گریزند تا بر امن رسند دریغا
ایشان در آن کنف نمی گریزند بلی خود آن کنف ایشان را بخود راه نمیدهد
که کنف خدای طاهر است ناپاکان را آنجا راه نباشد کنف خدای شریف است
دونان و پست همتان را نسبت از آن کوتاه عالی همتان را جای در علیین باشد
و سفله را جای در سجین و سافلین حقیر از سر و کار با محقرات باشد اینها
کجا محرم اسرار ربوبیت باشند و سزاوار رفیق اعلی الله سبحانه ولیم را
از عالی همتان و پاکان کرداناد و از تعلق دل بما سوی الله ازین همتان
که حدث دل است پاک داراد انه ولی ذلک و هو حسبنا ونعم الوکیل

مکتوب قط بسم الله الرحمن الرحیم العرش

من عبد الله قطب ابن محیی الی اخی فی الله مولانا مجد الملة والدین سلمه
الله اما بعد شوکة و قدرة ملوک ارض و اعاظم دنیا تمویهی است که چون
بغور آن رسند همه عجز و ناتوانی و ذل باشد و قدرة و قوت حقیقی ملکوت
اعلی است قلوب ارباب همم چون ذکر ملکوت اعلی بنا شنود ایشان را به
ملکوت اعلی شوقی و تعطشی ثابت باشد همچون تعطش تشنه بر آب اگر
ساعتی از آن باز افتند در قلق و اضطراب افتند و چون ذکر ملکوت
اعلی بر ایشان حاضر شود ایشان را چندان قوت و اهتزاز حاصل شود
که تلخیهای جهان بر کام ایشان شیرین گردد و سختیهای دنیا بر ایشان آسان
شود ایشان آسمانیان باشند در زمینی الهیان باشند در بشریت اینها
در ارض مثل نجوم باشند در سما نور ایشان گوهر و جان پیکر عالی نظر
مبارک اثر گوهر ایشان از کان دیگر باشد و ترکیب ایشان از ارکان دیگر چون

فرو رزد ایشان بدرخشد ایشانرا مباینتی با سایر بشر ثابت کرده چون
مباینت فرشته با بشر بلکه بیشتر از ایشان چنان اند که بشر از فرشته دیگر
ایشان چون از صدف بر خیزد کوشوارهٔ عرش باشد نور ایشان چون
از مشکوة تابد چشم و چراغ عالم گردد دریغا ای پسر بدل در چرا ای
گوشی چرا نمی جوشی چرا آفتاب بجمال می پوشی آفتاب بجمال نتوان پوشید
تو خود می پوشی یکی چرا خاموشی بفهم چرا مدهوشی بشنو اگر صاحب گوشی
پنداری که سرمدان میگویند و می شنوند آری گفت و شنیدی چون گفت
و شنید آن شخص که در سر رون آمیز است از گفت و شنید خود بی خبر گویا بی قصد
شنوا بی فهم خندان بی تعجب گریان بی توجع آخر نشنیدی صم بکم عمی اگر
آنچه ایشانراست شنودن بودی صم ایشانرا چرا خواندی یا گفتن بودی
بکم چرا گفتی یا دیدن بودی عمی چرا نامیدی دریغا از که در است گنند
و دیده از شع در آن بر بندند چون تبش آفتاب بر آن اشارع بگدازد و گداخته
بدرخشد آتش گر بخنده گریه و خنده ... همان مزاج همین مزاج دارند ای پسر
در کلام مجید خوانده که استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم اگر ما زنده
زنده اند رسول ایشانرا چگونه زنده سازد و این تخییل حاصل است
هر آینه ایشان زنده نیستند تا ایشانرا بزندگی میخواند و هر زندگی را چشم
و گوش است چون آن زندگی بیابند چشم آن زندگی بر گشایند و گوش
آن زندگی باز کنند آنگاه بینا و شنوا بحقیقت باشند این چشم و گوش طلسم است
که حالی دارند و زندگی طلسم طلسم آید و برود و گردد و گذارد اما آنجا
در او از حالی دیگر باشد نه از اینجا که او است و اگر تامل کنی این حالت
کار خلایق باز تواند یافت چرا ایشان ندانند که در چه کار اند چون

دواب بر افسار هر سو ایشان می کشند ان شر الدواب عند الله الصم البکم
الذین لا یعقلون مگر مؤمنان نیکوکردار و قلیل ما هم ای برادر بکوش
که خود را داخل زندگان کنی و این معنی به دوام ذکر خدای عز و جل حاصل
شود و فکر در آلاء و حب مساکین و ترک اقتدا بهوای جبابره بهمه حال
میکوش ساکن مباش و آرام مگیر   این طلبکاری مبارک جنبشی است
این طلب در راه حق مانع کشی است   وفقنا الله اخی للاستعداد لسلوک
السبیل قبل زعق النفیر للرحیل انه ولی ذالک و هو حسبی و نعم الوکیل

مکتوب الالحاح — بسم الله الرحمن الرحیم — در الدعاء

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر مرشد الدین عبد السلام
و ولیی فی الله الفقیه عماد الملة و الدین عبد العزیز استفسارات علیه که
کرده بودند رسیده بود نداز حقیقة این سخن که میگویند که هست که
داعی الحاح میکند و این سبب آن می شود که آنچه می طلبند بدهند اما
بر آن متمتع نشود یا بعوض آن چیزی از او فوت شود و اگر وقوع این نیز
بر این وجه نشان مفت میشود یا نه جواب الحاح در دعا مستحب است و حجت
آن نیست اما اعتداد در دعا مذموم است قال الله تعالی ادعوا ربکم تضرعا
و خفیة انه لا یحب المعتدین بلسان حاجت باید خواست نه بلسان حجت و
بوسیلهٔ تضرع نه بسبیل دلال و تحکم و برای تحقیق عبودیت و اظهار ربوبیت و
کراهت و بی صبری در مواقع اقدار و تبخص از حال خود نسبت با کدا یا نکه شکوی
میکند معلوم کرده باشد که بعضی موشحند بحسن سؤال و استجلاب اقبال
و بعضی حال ایشان بخلاف این است معامله در هر یکی بر همین منوال است و
اند که با وجود اشتغال دعا بر وجهی از وجوه اسائت مستجاب کرده برای حفظ

حرمت دعا و ابقاء کرامت او و مکافات آن اسائت ابتلائی دست دهد و این
تجربه نشانه سقف نباشد اما دلالت بر قربی از کرامت کند بلی اگر آن اهانت
شدید باشد چنانچه در دعاء بلعام بر قوم موسی ع بود منجر منفک کردد و
مکافات برابری شدید واقع شود چنانکه مکافات او در حال ایمان شد و
العیاذ بالله و اقصد کرد عا مشتمل بر اسائتی نباشد از آنجا که معامله داعی
اما در خارج چنین واقع باشد که اقتضاء خلاف آنچه دعا برای آنست بغایت
قوی باشد و ملک سبحانه را عنایتی بر عایت مصروف است چنانچه جانب داعی
میخواهد جانب آن اقتضا که متوجه خلاف مراد اوست نیز میخواهد و حکمت
مقتضی مجبور داشتن دوست نمیدارد از اینچه اگر ترجیح جانب داعی فرماید به
تحصیل مراد جبر آن اقتضا کند بتحقیق چیزی از خلاف المراد در عایت الطرفین و
گاه باشد که ترجیح جانب آن اقتضا فرماید و جبر داعی کند بر آنکه او را چیزی دهد
مثل آنچه او میطلبید یا بهتر از آن یا کمتر از آن بحسب اختلاف الاحوال و گاه باشد که
از خلاف المراد بتحقیق صورت او اکتفا رود و فداء مریض بر قربان که عمل بعضی
مشایخ است چیزی بر این میماند و حکایت معامله آن ملک در این باب که بعضی
میکرد تفهیما و تنظیرا که سوکند یاد کرده که بفلان زمین درود و خون فلان
عامل بریزد عامل رضاء ملک حاصل کرده برای ابراء قسم او مشتی از خاک
آن زمین بفرستاد و فصد کرد و خون خود در شیشه کرده بفرستاد تا آن خاک را
پای بر آن خاک نهد و آن خون بریزد دخول مومنان در دوزخ برای ابراء
قسم ملک الملوک است تم که چون آدم ع بر اغوای ابلیس عصیان کرد تمام ذریت
که در ظهر او بودند بر این حکم ذوق خشم بر ایشان رسید و از عصیان بعضی
بر داشته ملک تم خشم کرد و قسم یاد فرمود که لقد حق القول منی لاملأن جهنم

من الجنة والناس اجمعین تا بیان از این وجه در مقام استغفار و استغفار
در آمدند و رضای ملک حاصل کردند اما سر جرم ایشان گذشت اما برای
تحله قسم همه را در دوزخ در آورد که ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما
مقضیا اما دوزخ را در چنین ورود تا بیان از عتبش منع فرماید تا گزندی
بر ایشان نرسد و قسم ابراء یافته باشد و همینا اسرار لاولی الابصار اگر کسی
سوال کند که اگر در چنین قسم مراد مطلق دخول بود اعم از آنکه مقرون بعذاب
باشد یا نه در آن قسم چه تهدید بود و اگر مراد دخول مقرون بعذاب بود بلا
لازم آید تعالی عن ذلک علوا کبیرا جواب آنستکه آن قسم فی نفسه عام بود چنانچه
آخر قرار بر آن کرفته اما بر وجهی بود که در بعضی موضوعات خاص مرتسم شود و مکتوب
در ام الکتاب چنان و مکتوب در لوح که محل محو و اثبات است چنین یمحو الله ما یشاء
و یثبت و عنده ام الکتاب والله اعلم بالصواب اگر کسی سوال کند که در بعضی
نامه هاد ر تاویل آیه لاملأن سبیل تخصیص ناس بمن اهل الجنة التبدیل مسلوک
داشته و در اینجا سبیل تعمیم لاملأن توفیق میان این دو تاویل چگونه است جواب
آنستکه ظاهر القصد تخصیص لاملأن است و تعمیم ناس حفاظت هو المکتوب فی
لوح المحو والاثبات و اگرچه قرار نیز بر آنست اما دانیم که بقدر ممکن محافظت بر آن
ظاهر کرده خواهد شد برای مراعات کتاب مذکور محافظت بر آن بدو نوع می
توان یکی بتصرف در ملأ بانکه صورت آن بجای آورند منفک از غایت او که عذاب
است و یکی بتصرف در ناس بانکه ایشان از صنفی خود بکبرند چندانکه کان
که نیز ناس باشد و چون کمال محافظت بر ما فی اللوح مقصود است هر آینه در بارۀ آنان
که خواهند که خارج از این حکم دارند هر دو تصرف کرده شود و در هر یک از آنها اشاره
بیکی از آن دو تصرف شده فلا منافاة واتما لیا فی الکلام الی اولی الافهام و کرن

تکرده این دو تاویل بهم باز میکردد چه چون آدمی را تبدیل کنند چنانکه
کان که غیر صورت از او نماند معنی او بدل شود هر آینه از دخول نار نجی
همین صورت بماند به معنی آن که عذابست سوال دیگر اینکه میگویند عزرائیل
علیه الصلوة والسلام اعوان و انصار دارد چنین است یا نه و روح چه کسی قبض
قبض میفرماید و روح چه کسان به اعوان و انصار باز میگذارد جواب
روح همه کس را عزرائیل علیه السلام خود قبض میفرماید قال الله تعالی
قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم و اعوان و انصار را استعمال می
فرماید در مقدمات قبض چنانکه ابن عباس رضه و غیر او از سلف گفته‌اند
لملک الموت اعوان من الملائکة فیخرجون الروح من الجسد فیقبضها ملک
الموت اذا انتهی الی حلقوم و آنچه در کلام مجید آمده که حتی اذا جاء احدکم
الموت توفته رسلنا وهم لا یفرطون اشارتست بمباشرت اعوان او مقدمات
قبض را چنانچه توفی ملک الموت که در سورهٔ سجده مذکور است مباشرت
او باشد نفس قبض را و توفی اعوان او که در سورهٔ انعام مذکور است
مباشرت ایشان باشد مقدمات قبض را والله اعلم سوال دیگر چون خدای
عز و جل موت کسی را خواهد و بنده حیوة او و بموت او محزون باشد چگونه
رضا بقضا داده باشد جواب موت مذکور را دو وجه باشد یکی وجهی
که بخود دارد و آن آنست که موت محبوب نیست و یکی روی که بخدای عز و جل
دارد و آن آنست که خواسته و آفریدهٔ اوست و آدمی مترددست میان این
نظر تا گاه بر وجه اول بیش حاضر شود آن هنگام بر آن راضی نباشد
و گاه بوجه دوم حاضر شود آن هنگام راضی باشد پس رضا و کراهت در دو
وقت مختلف است یا بدو قوت مختلف و اینست آنچه گویند رضا بقضا از لا

و بعض

و بعضی شر و تمثیل هذا المعنی قال القائل و انظر الی الاقدار جاریة
بما قد یشاء من غم و احزان واجعل لقلبك مقلتین کلاهما
بالحق فی ذی الحق ناظرتان فانظر بعین الحکم وارحمهم بها اذ لا یرد مشیة
الدیان وانظر بعین الامر واحملهم علی احکامه فهما اذن نظران فاجعل
لعینك مقلتین کلاهما من خشیة الرحمن باکیتان سوال دیگر اینکه باوجود
بقاء رب عز و جل که خلف کل است بفناء غیر او غمناک بودن [illegible]
نباشد جواب در آدمی قوت حیوانی هست و قوت انسانی قوت حیوانی از آن
اذن دخول در بساط الهیه نیست اندوه بر فوات فانیات از ناحیه
او در میاید مادام که قوت انسانی محجوب و مغمور نیست غم نیست چون
طمانینهٔ قلب باشد که اهل طبع زبان ندهد جز آنکه آدمیان بعضی چنانند
که قوت انسانی ایشان مغلوب مستهلک است در قوت حیوانی اولئك کالانعام
بل هم اضل ایشان هم طبع اند دل ندارند بحول چون کلمهٔ و قلبه صفر
است و چنین کسان در مواقع چنین اقدار کاره محض باشند و بعضی را نور
دل تابنده و ایشان مومنانند و آن مقدار از دل ایشان که ظهور کرده برضا
موصوف باشد آنجا درجات پیداست کسی باشد که ماه دل آن تمام تابنده
باشد و منجلی شده و ظلمت طبع بر او هم چون کلفی مانده باشد بر روی ماه
یا خالی بر روی آفتاب و حکم رضا در چنین کس غالب باشد و حکم کراهت
غلبه ضعف تا بنده و کسی باشد که از دل او اندکی نموده باشد هم چون
نقطهٔ سپید بر روی سیاه و خدای عز و جل بفضل خود چنین کسی را آنچه
از روی سپیدان کند و لو بعد حین و این سوال و سوال سابق نشانهٔ
سوال و جواب است والله اعلم بالصواب

مکتوب اللذة الدقیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله الامیر الشیخ نور الدین محمد
و ولیّی فی الله الامیر رکن الدین حسن اما بعد در محن و مصایب که
بر شخص رسد لذتی دقیق باشد که بر صاحب باز وقت آن نه افتد چه
لذة در مظهر جلی پیدا است و وجه لذت در مظهر خفی ناپیدا خدای
عز و جل بحکمت خود این بدین گونه ابداع فرموده محبان خدای که اهل
لطافت اند و ادراک ایشان بحقیقت رسد باز وقت ایشان افتد و
متنبه آن لذة دقیق که در محن و مصایب است شوند هر آینه آن بر کام
ایشان چنان سازگار آید که نعم و علائق چنانچه عارف گفته بلا از
از خوشی نشناسم ابرا بغایت خوش بلا بی من چه دانم و عامه چون
اهل کثافت اند و از ادراک لطایف و حقایق محروم باز حال اینچنین
نه افتد چون محنت و مصیبتی روی نماید در اضطراب افتند و
آسایش خود جز در جدائی از آن ندانند اگر سازگاری کنند و اضطراب
نمایند آن بر ایشان خوش شود چنانچه آتش بر ابراهیم علیه السلام برد
و سلام گشت اما ایشان این نکنند اضطراب کنند و از اضطراب ایشان
آب بر افروزد و بر ایشان آتش شود کجا آتش آب تواند شد خاری
در زیر دم دابه نهند اگر او نه جنبد هیچ گزند او را در آن نباشد اما
او بیم بر خود نشاند و در اضطراب افتد و بسبب حرکت و اضطراب خار
در او خلیدن و او را گزیدن گیرد پس او بجهل خود را می آزارد نه
خار او را می آزارد آتش دوزخ که مومنان بر آن میگذرند و بر ایشان
روضه است بر کافران چنان سوزنده و گدازنده است برای نادانی آنرا

بر افروزد

بر می افروزد مومنان نادان نیستند هر آینه بر آب علم نایره او را فرو
کشته را چه پر بغیر یاد آید که جز یا مومن فان نورک اطفأ ناری حین یضلل
الله فما له من هاد و من یهدی الله فما له من مضل و السلام علی من
اتبع الهدی

کتاب الواحد الاحد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی اما بعد چون خدای عز و جل خود را واحد
احد خوانده و واحد آن باشد که در مرتبه وی هیچ با وی نباشد و هر چه
جز آن باشد شیب حالت او در آید و بر او باز گردد و هر کس که بصدق
آن گفتار ایمان آورد او را هم در خود باز نماند و کشتی هستی خود را به
تلاطم امواج دریای قضاء خدای و سحاب وجود خود را تسلیم تصریف ریاح
قدر او ساخت خود را از آن خود میداند تا خود را حمایتی کند ما
چه داد بر دل و دیده بطوفان بلا کو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر
اما عجب گریکه از سر خود بر انگیزه گذشت و خود و قضای خدا را بهم باز گذاشت
از بلا یکباره خلاص شد بلا هم از پیانجی گری اوست جمله مرادیست از طلب
نت و رنه همه مرادها همچو نثار آمدیت جمله ناگوار است از طلب گوارش
ترا است گوارش از کجی زهر گوار آمدیت القصه خطاب واحد قهار با آسمان
و زمین که بعد و بعاد هیچین اند این بود که ائتیا طوعا او کرها فرمان
دهید بخوشی و الا نه با خوشی شما را بر آن دارم ایشان از زیرکی
گفتند اتینا طائعین خطاب با انبیا جهان همین است امر خدای عز و جل
نه خواهی در ایشان نفوذ میکند و ایشان از خروج از فرمان او معذورند
یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض

فانفذوا در بغا چگونه نفوذ کنند لا تنفذون الا بسلطان و آن سلطان
ایشان از کجا است چون چنین است هم اولی آنکه جهدی کنی بی دریغ و باد در مهیز
در کار آورند و گویند ائتیا طائعین قضای خدا را تسلیم شوند و امر او را
گردن نهند و هر چند که ایشان از اول چه باشند دریغا که انصاف این است که با جبروت
و سلطان خدای عز و جل بندهٔ خود را جبروتی و سلطانی خواهد بلی
وجود و هستی بیند دریغا از بنده بندگی آید خداوندی از وی نیاید
خداوندی خدا را شاید چرا بنده کاری که از وی میآید و آمدن آن میسر نه
نمیکند و امری که از وی نمیآید و شان آن ندارد میجوید ملازمت جادهٔ بندگی
باشد و بندگی استسلام است و ترک فضولی و هر چون که ایشان را دادند بر روی
وله اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها هر که در آسمان و زمین است
قضای خدای عز و جل بر او جاری است چنانچه خواهد و بر آید در تما
مؤمنان امر او را گردن نهاده باشند و از نعمت که بدانیم بر ایشان نرسد
و دعا نشانهٔ رضا قضیت در بارهٔ ایشان مستجاب گشته باشد و جاهلان کاره
آن باشند و آن کراهت هیچ از ایشان باز ندارد جز آنکه بر سبب آن کراهت
در عذاب و غصهٔ عاجل باشند و آنروز که خدای عز و جل باز کردند
نکال آجل والعیاذ بالله برای ایشان آماده پس خوشا حال راضیان و
۳ شاکران در دنیا از سوء قضا محمی و در آخرت از عذاب خدای آمن الا ان
اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون خدای عز و جل تو را از اولیای
خویش کرداناد و نام تو در جریدهٔ مطیعان و شاکران و راضیان ثبت کناد
و نامهٔ تو را در نامهٔ نیکبختان کرداناد بدین کلمه نامه را ختم کنیم والسلام علیک
و رحمة الله و برکاته

بسم

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم الجوهر النفیس

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخ الموحد الحافظ شهاب الدین داود
برخورداری از دنیا بر کید که در آنجهان باید جست که روزگار آن سر نیاید
و نعیم آن مقیم است زندگانی دنیا به مؤمنان نه برای آن داده اند که تا
مرد برخورداری کند چه برخورداری چند روزه پیش همت مؤمن به
چیزی نیرزد زندگانی دنیا ایشان را برای آن داده اند که بآن اسباب مواصلت
آنجهانی بدست آورند و زاد آخرة کسب کنند و آنچه توشهٔ سفر آخرة تواند بود
چیزیست که بغایت سبک باشد و بغایت نفیس برای آنکه راه دور و دراز است
و در راه دور رحلهای گران فراوان بر نتوان داشت و بمنزل نتوان رسانید
حالی اندک قیمتی همچون جوهرهای نفیس که بوزن سبک باشد و بقیمت گران
چشم بیگانگان بر آن نیفتد و دست دزدان از آن کوتاه باشد چون وقت
حاجت افتد بهای گران توان فروخت که تمام مصالح و ما یحتاج از آن راست
کند و آنچه در راه بمنزلهٔ جوهر نفیس است عمل بر اخلاص است و اخلاص بقدر
شناختن است و شناختن بحسب مرتبه مختلف است در دانش از بهر آن گفته اند
که دو رکعت نماز که دانا گذارد بثواب از هزار رکعت که غیر دانا گذارد افزون است
و در حدیث آمده که خواب دانا بهتر است از عبادت نادان کسی که بدانش حقیقی
نرسیده باشد اگرچه دیده در هم فشارد و سر پیش افکند و اظهار ساکنی کردن
آن نه از اخلاص و خشوع الهی باشد و چون بنگری که خیالی باشد که بجای وی
کوشش اهل مجاز تو بتو کنده بود همچون پیاز در زمان امیر المؤمنین علی
علیه السلام گویند کسی سوگند یاد کرد بآنکس که محجوب است بهفت آسمان علی
فرمود برای آنکه کسی را نمیخواهید که او را نمیشناسید اهل مجاز نماز در جده از

توانند گذارد و اعمال قربت و زاد آن هم توانند کرد اما عمل بسیار که بی مشارکت علم
باشد بمنزلهٔ ما برای که بنا است بوزرت بسیار و بقیه ابنات و هیچ نشود معرض آفت وی
راه دور و دراز است ابرای کنیزکها بمنزل نتوان رسانید تا تو را از تو شیشه بیاد
است از تو تا دوست راه بسیار است و آنقدر از آن که بوسد هم چه قیمت
باشد آدمی که خود را بکمال آدمیت رساند هم بوصال خود نشیند و هم بوصال
دیگران برای آنکه خلایق همه از خود نزد خدای عز و جل راه می‌یابند بعضی
بر حسن عمل آنجا راه می‌یابند و بعضی بر شفاعت بعضی و شفاعت از انبیا
و علما است و عالم که صاحب شفاعت است نه آنکس است که نحو و صرف خوب
داند یا علم فقه و روایت عالم که صاحب شفاعت باشد آنکس است که دانش
حقیقی که موهبت ربانی است و میراث نبوی او را کرامت کرده و همه را زان از
این دانش را بجویند و هر کس از ایشان که براه خود رسید بدین دانش رسید
چنانچه در خبر آمده که ما اتخذ الله ولیا جاهلا و آن براه بباید که هنر خود را معرفت
اکتساب این دانش دارد که چون بر این دانش رسد حق خود بیابد که بموده
و حق والدین اقارب و سایر ذوی الحقوق چه آن هنگام بوصل ایشان نمی
تواند نشست و بر ایشان نفعی که سزاوار باشد که آنرا نفع شمارند که آن نفع
اخرویست در آخرة و نفع تعلیم و تذکیر امور اخروی و امور آلهی در دنیا کنند
اگر میدانند که حصول این دانش در آنجانب بتر بحصول میرسد آنجا درنگ
کنند و الا اگر میدانند که این معنی در اینجانب مرجوتر است هر چند زودتر متوجه
اینجانب شوند و هیچ خبر با آن مساهم و مقابل نشمرند و بدانند که در اینجانب
اگر به اشغال صوری مشغول باشد آن صورت قالب معنی است که بروابط
غامضه و علایق دقیقه با آن صورت بازبسته اگر چه بر فهم مکتبه آن رابطه مخفی

آن

آن علاقه نرسد و مطمح نظر در حال او و الآلات نیست جز ترقیات معنویه تا بخیر
وسیلهٔ آن باشد از امور و سبب آن یا سبقتی ظاهر که هر کس در یابد یا سببی
دقیق که جز آنکس که عارف خواص امور باشد بکنه آن نرسد والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم والسلام

مکتوب سوم العشر بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخ الودود الحافظ شهاب الدین داود
داند که مؤمن تمام عمر او را یکی روز است که در آن مر روزه است و افطار او از پی
صوم بلقاء رب او است این ایام ایام هجران است روح را در فقد شناسی سعی
قرب خداوند بجای تقصیری افتاد او را بدوری از آن ساحت ممتحن ساختند
تا بفقد شی و یعرف قدر الشی عند فقده قدر شناس حلاوت وصل شود
و دیگر باره چون بآن دولت رسد قدر آن بداند و حق آن نگاه دارد
آری شراب وصل او را سرمست کرد سرخوشی آن پای او را از جادهٔ ادب
بیرون کشید و لسان دعوی و هستی برگشاد شحنهٔ هجران فرستادند تا لحظه‌ای
تازیانهٔ چند بزند و حد براو اقامت کند برای آنکه از حد خود پای بیرون
نهاده بود اکنون این آه و نالهٔ آدمی از درد آن تازیانه است که بر او فرود
می‌بارانند فصب علیهم ربک سوط عذاب ان ربک لبالمرصاد اگر گستاخی
نکردی بر این شکسته شاخی که ثمار رشد بی نیاز او کنا فراخ نفخ فیه بالت
اقول چون ندانستم که ماهی قدر ایام وصال تشنه لب ماند در حبل ناچار از
لاب زلال روزگار هجر که در شرح آن تشنه است ساعتش روز و روزش
ماه و ماهش هشت سال باری به حال ایام انجمن ایام محنت است اگر چنا
مراد نفی و ناکامی و مشقت و زحمت و دردی رسد عجب نباید داشت تن در داد

روح پاک است در زندان چنین متاعها فراوان باشد و المحق محب خدای عزّ و
جلّ خود نپسندد که در جهان که محلّ نادیدن لقاء الله است خوشی بیند
کسی که از آن ساعت دور باشد چه خوشی بیند مزه که خاکستر با طعام
آمیزد تا بر کام او تلخ شود و نمک در آب ریزد تا در مذاق او شور شود
محبت خدای عزّ و جلّ اگر ساعتی کام خود را بوجدان آرزوئی شیرین بیند
خود را در حکم محبت بیوفای ناجوانمرد شناسد محب که از محبوب جدا افتاده
باشد کجا روا باشد که خوشی بیند و خوشی جوید و خوشی خواهد هان
باش که محبوب غیور است مبادا که ترا ببیند که از پی هوائی میروی و کام خود
بلذت شیرین میکنی زنهار که در چنین موقف خداوند ترا نبیند و نگوید
خوش خوشی با نفس ساخت در ساختی عشرت با او ایم پرداختی در پی
دیگر از موعظه بیان ابرار که آدمی هر کو هر خدایست عزّ و جلّ از او چیزی
می سازد اما کسیکه پیوسته باو ناظر باشد با اینوقت نداند برای آنکه کسی
از آن حال بحال بتدریج باشد کرده اما ناظر باز وقت نداند که کشت کسی که
بعد از روزگاری براو بگذرد باو وقت داند که او دیگرگون شده اکنون آخر
بر او در بوته خدایست تا از وی چه می سازد ما که بعد از روزگاری اگر
خدای خواسته باشد او را باز ببینیم در خواهیم یافت که او چه شده و دست
قدرت در کارخانه حکمت از وی چه ساخته او خود از خود این در نتواند
یافت برای آنکه مدام با خود است و از تقلّب خود خبر ندارد اکنون باید
که بعد از روزگاری که او را باز ببینیم آن شده باشد که ما را از مشاهده
آن اداء شکر لازم شود و سرور دل روی نماید و نفوذ روح او دیگری
احسن از آن پیکر که گذاشته ایم و صورتی زیباتر از آن ظهور کرده باشد که

اگر همان باشد داخل من تساوی یوماه فهو مغبون باشد فکیف والعیاذ
بالله اگر نازلتر از آن باشد ذکر خدای عزّ و جلّ فراموش نکند و عرض نیاز
حاجت در حضرت کرم او بسیار کند و برا و امید محکم دارد انه ولی المؤمنین

والسلام

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم الامتحان

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین وشیخ الاخوان
حیث کان اما بعد اگر جماعت اخوان بر مقتضی همان عهد و پیمان که کرده اند
ثابت و راسخ باشند و ضعف و سستی که روی نماید ایشان را سست نگرداند
از دست ندهند و اجتماع را پراکنده نسازند بمقتضی وعده ومن یتق الله یجعل له
من امره یسرا ذلك امر الله انزله الیکم آخر امر ایشان بسامان آید و عاقبت بشارت
روزی کرده بنوعی که مغبوط سایر ناس باشند و بمقتضی ومن یتق الله یکفّر عنه
سیئاته و یعظم له اجرا آمرزش ذنوب و فوز بثواب در آخرتشان مقرر اگر از آن
پریشانی و بی سامانی باشد آن برای امتحان است خداوند علیم و حکیم است
آسان هر کس را قبول نفرماید و بر سبالها بغیر امتحان راه ندهد
کرد عشق برزمین خود چرا از اول عشق کین عشق از اول چرا
خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود قال الله تعالی الم احسب الناس ان یترکوا
ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله
الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین حالی که صحابه را رضی الله عنهم روی نموده بود
و عنوان حال همه سالکان است الی یوم القیامه برای آنکه ایشان ائمه
شان اند و شأن ایشان امام شئون اهل این شأن است ایشان را در اول
چه تلخی و محنت حواله بود از هر باب چه از باب عداوت و ترش روئی خلایق

تجرا از باب فقر و بینوائی و قلّت اسباب و مرافق صحابه را در اوّل حال شبع
از خبز شعیر میسّر نبود و سایر امور از ثیاب و مساکن و مرافق و حوایج بر
این قیاس و ایشان بر آن ضیق و شدائد صبر میکردند و سر از خویش باز تنخ
بودند و هیچ چیز ایشانرا از صرف و مانع نمی‌شد چون وقتی متیقن حق تعالی
حال ایشانرا با نیکو نیت و ثبات و رسوخ ایشان مشاهده نمود در حال
ایشان ظاهر شد که نه از قبیل و من النّاس من یعبد الله علی حرف فان اصابه
خیر اطمأنّ به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه الآیة باب رحمت خویش بر ایشان
کشود و ایشانرا بعد از فقر غنی کردانید و بعد از صعوبت ذل عزّ ظاهر کرد و
بعد از جهد و مشقّت براحت و آسانی رسانید و دعاء ربّنا آتنا فی الدّنیا
حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النّار بر اجابت رسانید تا ابو هریره
رضی الله عنه فرمود بخ بخ ابو هریرة یتمخّط فی ثوب کتان الحدیث و آن یکی از صحابه
کفت وجدنا من المال ما لا نجد له موضعا الّا التّراب یرید العمارة او کما قال و
اینها همه انجاز وعده وعد الله الّذین آمنوا منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنّهم
فی الارض کما استخلف الّذین من قبلهم الآیة است اکنون اکر جماعة اخوان
تائبین بر جهد و مشقّت صبر کنند و این اجتماع الهی را بافتراق بدل نکنند
چندانکه حال ایشان کواهی دهد بر ثبات و صدق ایشان و انکار ایشانرا
بهیچ حال روی بر کشتن از این نیست امید چنان هست که خدای عزّ و جل
باب رحمت خویش بکشاید و اثرهای مبارک بر این اجتماع و اتفاق ترتب
سازد که همه از خود شاکر و راضی شوند و بدانند که آنچه کردند بخیر
امّا اکر بی صبری کنند و صحبت هر کس با طرفی روند خدای عزّ و جل غنی است
از بی نیازی با ایشان عمل کند اکر اخوان آباد باشد و اکر نباشد در بی نیازی

با ایشان

با ایشان عمل کند اکر اخوان آباد باشد و اکر نباشد در بی نیازی خدای
و اهل خدای چه نماید بی نیازیش را چه کفر و چه دین فی زبان ایشان را هم
شک چه یقین خیرات عبادت و اقبال بر حضرت ربوبیّت بعباد راجع است
خدای عزّ و جل بی نیاز است اکر کسی نیاز آورد از حضرت ربوبیّت عنایت
یابد و اکر بی نیازی آورد جواب بر بی نیازی عمل رود ای جماعت اخوان این
معنی که شما بر آن ایستاده‌اید نمودید در این روزکار از اتفاق بر احیاء سنّت و اقامت
عبادة و مفارقت از اوطان برای اجتماع بر ذکر و تلاوت قرآن نعمتی بس بزرک
بود که خدای تعالی شما را بآن تخصیص کرد حیف باشد که نعمت را بر خود ضایع
کنید و آنکار را بپایان نرسانید پس زود باز کفت و کوی اهل طبیعت و
جست و جوی امور طبیعت رفتید بر قانون طبیعت که خلق چنین میکنند و
سار کوب الحال الی شأو العلی و ثبات ولکن قلیل فی الاناس ثبات بر
خود را سست مسازید مردانه در همان کار باشید که بر آن بیان کرده بود و
فرمان خدای تعالی و رسول او را بجای آورید و بدانید از فرمان خدای و رسول
آنست که از یکدیکر عفو کنید و بتقصیرات از یکدیکر در کذرید نجوشید این
معامله با یکدیکر و در معامله با خود آنکه قناعت و صبر شعار خود سازید
در بند ناموس و نخوت نباشید صبر کنید که قیامت قریب است و من مات فقد
قامت قیامته جمعکم الله معشر الاخوان علی الطّاعة و لزوم الجماعة و
جعلکم من عباده المتّقین والسّلام علیکم اجمعین والحمد لله ربّ العالمین

مکتوب بیجم بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمد

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله الامیر محبّ الملّة
والحقّ والدّین ابن الشّیخ محمّد نصره الله و ایّده امّا بعد چنانچه اعضای آدمی جدا

باشند بی آنکه دانشی در ایشان باشد بدانشی که در دل است همچنین جماعتی
که پیروان صاحب بصیرت باشند کار کنند بر بصیرتی که در آن صاحب بصیرت
است لیکن بعد از قیامت اعضا و ارکان روح گیرند تا آنگاه هر کار که نه بدانش خود
میکردند همه با دانش شود فقد وقتی دانش بهمه وجود آدمی رسد فرق
از رسیدن و همچنین پیروان صاحب بصیرت را نیکو کرده اند تا همه آن
اعمال که نه از بصیرت خویش میکردند عین بصیرت خویش گردد و اگر کسی
قانون صدق و اخلاص متابعت صاحب بصیرت بجای آورد و در مدت این
حیوة از اذواق صاحب بصیرت چیزی در او حاصل نشود همین عمل تجرد کند
اما بشرط اخلاص در برابر بمیرد بعد از مرگ خدای عز و جل از آن اذواق
وی را چشاند غرض آنکه سالک صادق باید که جز با کار کردن و رفتن
بر قانونی که باز نموده اند کار ندارد و اگر حصول چنان اذواق که عارفان
نشان میدهند در خود نیابد از روش باز نایستد و بداند که آنان
که صاحب بصیرت نیند در رستگاری آخرة معول نه بر آن بصیرت خود دارند
بلکه بر بصیرت نبی ع که ببرکت آنکه با اخلاص متابعت وی کنند بعد از آن
از بصیرت نبی شعاعی بر ایشان افتد و بر آن راه بهشت بینند برای آنکه
بهشت در مقامی آفریده شده که جز بنور بصیرت نبی بآن نمیرسد پس باید که
سالک باک ندارد از آنکه عملی تجرد کند که آنها که مستبصر انند هم معول جز
بر عمل تجرد ندارند و نجات خویش را از آن عمل با اخلاص امید میدارند نه
از بصیرت خویش جز آنکه چون بصیرت زیاده باشد صدق و اخلاص با نبی
زیاده خواهد بود از آن حیثیت کار ایشان بالاتر است و چون بهشت جز
بنور نبی دیده نگردد و جز بنور نبی بآن نتوان رسید اتباع و متبوعان همه یکسان

شدند

شدند در آنکه روی بآن نور میباید شان کرد و متبوع هیچ کار نمیکند
جز آنکه نور نبی تابع را نشان میدهد و روی او دل بسوی آن میکند پس
متابعت او واجبست نظر بر آنکه جز از نور نبی میدهد و متابعت
متابعت نبی است نه از آن روی که او او است و جماعه فلسفیان لعنهم الله
اعتقاد کرده اند که مگر بنور بصیرت خویش بهشت توانند دید و مراد از
متابعت پیغمبران پیچیده اند خبر ندارند که آن چراغ دانش ایشان بر اوج
که خواهد و زیادة زهره های آنجهان فرو خواهد مرد و جز آفتاب بصیرت نبی
پیش چنان مهر نمی آید که فرو میرد و آنچه فلسفیان را البته با نبی روی نموده
مشبه عالمان البته با علما که راه نمایند بسوی نور نبی روی نموده که گمان برده اند
که مگر بخود بسوی نور او راه توانند برد و مراد از متابعت سلف و ائمه دین
و راه نمایان پیچیده اند چون علی الاجمال تابع نور نبی اند مؤمن اند اما چون بر
سر از پیروی وارثان نبی پیچیده در مظان تفصیل بآن نور مهتدی نشده اند و
خطا کرده هر آینه در مهنا مبتدع و بد مذهب اند و مخالف سنت موسوم و در آخرت
معاتبات و معاقبات و انحطاط درجات در شان ایشان مقرر و معلوم الا
ما عفا الله ثم عقیده صحیح اینست که نبی خدای باشند و ائمه مجتهد و تابع ائمه
دین هر کس که بر اول مقر باشد و بدوم نه کافر باشد و هر کس که بدوم مقر
باشد و بسوم نه مبتدع باشد خدای عز و جل جماعه اخوان و سایر امه محمد
صلی الله علیه و آله از شر هر مبتدع نادان و جاهل فتان محمی و محفوظ دارد بمنه
وسعة کرمه و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

مکتوب الثالث و الثمانون

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی سید الاخوان الالهیین و الاخوان اجمعین الشیخ

کریم الدین امّا نفس از نار است و دل از نور قیاس حال دل از حال کواکب
باید کرد و قیاس حال نفس از حال مصابیح چنانچه روشنی چراغ به مدد روغنی
باشد که از خارج رسد تا آن مدد واصل باشد چراغ افروخته باشد و
چون آن مدد کمی گیرد چراغ روی در فرو مردن آورد همچنین روشنی و
افروختگی صاحب نفس از مدد مال و جاه و لذات و شهوات که از
خارج ذات این کس است باشد تا آن امور منتظم است و مدد آن بأو
واصل تازه روی و گشاده و خوش حال است و چون آن مدد کمی
در کمی شد حال او روی در خرابی آورد و شر و حرص و کاهش و حزن و تیرگی
بر او باز دید آید امّا صاحب دل روشنی او در او و در ذات اوست بی علّت
و سبب و معونت و مدد مانند روشنی ماه و آفتاب و ستاره اگر جهان از جای
برود دل وی از جای نرود و اگر عالم تیره شود وی تیره نگردد او نیز از
خویش تازه و روشن است زیرا که جهان خدای عز و جل او را در ذات خویش
روشن آفریده و روشنی او را مربوط بچیزی از جهان نساخته و برابر چیزی خارج
از ذات او باز نبسته چون چنین است خردمند باید که متابعت احکام
دل کند تا سلطان دل او آشکارا گردد و بنور باقی رسد و قیام بذات
خویش حاصل کند و وای بر آنکس که روشنی او بچراغ نفس باشد آنروز که مدد
آن چراغ بمرگ بالکلیه منقطع گردد در حزن و کاهش که او را نیند برای قطع
مددگاه روی مینماید آنروز بیکبارگی مجموعه بر او فرود آید ای اخوان دست از
سلوک راه دل مدارید که چون بتاشیر صبح ظهور دل طلوع کند آن روی
نماید شما را از سروری که ملوک بر سریر آن را نیافته باشند و اگر در دنیا روی ننماید
در آخرة این در بگشاید غم مخورید ای اخوان سالک چون کار آخرة کند

آخرة خویش آبادان کند ناچار در دنیای او قصوری پدید آید و ویرانی
روی نماید هر آینه او را تعجیل رفتن به آخرت باشد برای آنکه از ویرانی
برآبادانی میرود و معرض چون کار دنیا کند و دنیا خویش آبادان کند
ناچار در آخرة او قصوری پدید آید و ویرانی روی نماید هر آینه او را ترس
از رفتن به آخرة باشد برای آنکه از آبادانی بویرانی میرود و یکسان نیست
کسی که مرگ بر او فرود آید و او را تعجیل مرگ بوده باشد با کسی که مرگ بر
او فرود آید و او از مرگ ترسان و هراسان بوده باشد من احبّ لقاء الله احبّ
الله لقائه و من کره لقاء الله کره الله لقائه و چون خدای عز و جل لقای
کسی را مکروه دارد چون بخدای رسد خدا را بجز غضبان نیابد و وای
بر کسی که خدا را غضبان یابد برای آنکه اگر دیگری بر او غضبان باشد
از وی بخدای پناه باید برد چون خدای بر او غضبان باشد پناه از
او بکه برد   لو بغیر الماء حلقی شرق کنت کالغصان بالماء اعتصاری
ای اخوان در این جهان که هر کس سر کرده اند و راه و روش پدید نیست و کس
نمیداند که چه می شود دست از دامن پیغمبران خدای چگونه توان داشت که
براهی آنند که دامن قاید وی از دست برود اندیشه اندیشه مفتون و عقلا
نارسیده وسوسه میکنند و عشوه میدهند که دست از دامن ایشان بدار که بچراغ
ما این راه توان رفت وای بر آنکس که این عشوه خورد و از رفیق باز ماند
چراغ اندیشه بهر بادی بمیرد آفتاب نبوت آن سراج وهاج است که هیچ
ریح عاصف آن را نتواند کشت چراغ فلسفیان کور و چراغ پیروان انبیا
روشن الی یوم النشور مکتوب جلاوة الخادمین و السلام علی الاخوان و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی سید الاخوان الالهیین والاخوان اجمعین
اما بعد نتایج کارها در پایان او می باشد آدمی مسلوب بهیچ نتیجه نرسید
برای آنکه هیچ کار بپایان نرسید پاره وقت صرف کاری میکند و آنرا
بپایان نارسانیده و ثمره آن بپایان نارسانیده و ثمره آن نیافته کاری دیگر
پیش میگیرد و با آن کار همان میکند که با کار اول و همچنین با ثالث و رابع
و ما الغنا ما بلغ من ثبت نبت طریق استقامت پیش میباید گرفت تا بجائی
رسند و ثمره بیابند قال رسول الله صلعم قل آمنت بالله ثم استقم جماعه
اخوان روی از همه چیز و همه کس گردانیده روی بسوی خدای کرده‌اند
باید که روی از آن سوی نگردانند که خدای عز و جل خلعت همه چیز و همه
کس است و هر چه از کسی با چیزی متمنی است در خدای عز و جل آن همه هست
بلی ثبات و استقامت میباید چندانکه رحمت خدای عز و جل نیز روی بسوی
ایشان کند و حسنه فاذکرونی اذکرکم رسد آنگاه همه سختیها سبک بر ایشان
میشود صعوبت سالک چندانست که در مقام ذاکری است چون بمقام مذکوری
رسید کار آسان شد و هیچ دشخواری نماند محب حامل است و متعوب اما
محبوب محمول است و مترفه لیکن شما دانید که کار آسان نیست بر درگاه او
خاک میباید شدن در راه او نه هر کس که روی دل بوی نهد فی الحال از آن
سوی روی لطف برو کرده شد هزار امتحان در راه است احسب الناس ان
یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون چون سالک دست سلوک بر خود
نهاد و بر آن مستقیم شد سزاوار آن گشت که بر او اقبال کنند اما تا مستقیم
نشده و اعتماد بر او نیست جواهر اسرار خویش با او در میان نتوان نهاد و
او را محرم راز خود نتوان ساخت ای اخوان جماعتی خدمت ملوک کرده‌اند

وشما

و شما خدمت مالک الملوک کار شما مشکل تر است برای آنکه هر چند پادشاه
اعظم باشد دیرتر کس را بخود راه دهد و تا او کس را بخود راه ندهد حلاوت
خدمت نیابد و چون حلاوت خدمت نیابد خدمت کردن تلخ باشد اما هر چند
کار مشکل تر مزد سنگین تر آن روز که شما را بار دهند شما را از مواهب مالک
الملوک آن حاصل آید که هرگز ملوک بخواب ندیده باشند و هرگز بگوش نشنیده
فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین زینهار که اگر مواهب تاخیر شود عجله نکنید خلق
الانسان من عجل بکار رها و رهید که رست شوید و از کار باز ایستید کار
بزرگ بزرگ کار باشد العجلة من الشیطان والتأنی من الرحمن کار خدای بسوی
باشد دیر آید اما دیر آید ای اخوان بخدای که مرغ با خدای ...
نه با خدای ملوک ای اخوان سختی دو روزه میکشید برای راحت ابدی اخوان
هر اسمی پیغمبران علیهم السلام دوست دار هر ایشان هر اسمی جبار ان ای اخوان قصه
احد و در اشنیده باید که ایشان زاد آتش می انداختند که از خدای برگردند در آتش
میرفتند و از خدای بر نمی گشتند مبارک باد آن جوانمردان را جان مردی ایشان
آتش را چه وزن نهند که آن آتش محبت که در درون ایشان است گرم تر از
همه آتشهای جهان است بسوزد جز با مومن فان نورک اطفا ناری ای اخوان جوانمردی
و حق شناسی اقتضاء آن کند که آن زیبا و با آن زیبا کار خویش چنین باشد و آنکس که
چنین نباشد بد گوهر و خود ناشناس و جفا جوی نامرد باشد نامرد آنکس که خود را
در راه خدا ننهد باری ما فدای یار کردیم نیم جان خویش را بیش از این نیست
و بس نباشد مرد در ویش را **مکتوب چهارم** والسلام علی الاخوان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله حبیب قلبی الامیر رکن الملة والدین حسین

اعتماد آدمی بر حول و قوت و اسباب است چون حول و قوت و اسباب از خود مسلوب
بیند نا امید شود و چون نا امید شود ساقط گردد و چون ساقط شود بهاویه قعر
در افتد در جهان هر بار که ناتوانی و بی اسبابی جزئی از خود مشاهده کند
آهنگ افتادن بهاویه کند و ضیق و عذاب که در احیان نا امیدی از خود
در یابند اثر آن است که وجود ایشان آهنگ بهاویه رفتن میکند اما چون گوهر
امید در ایشان باقیست برای آنکه نا امیدی مطلق نیست و حول و قوت
و اسباب بکلی ساقط نشده بهاویه در نیفتاده اما آن ساعت که مرگ در رسد
چون حول و قوت و اسباب از ایشان بکلی مسلوب شود نا امیدی مطلق
او را روی نماید و چون نا امید مطلق شود و گوهر امید از وی جدا افتد
فی الحال سقوط مطلق کرده و چون سقوط مطلق کرده در هاویه افتد انه لا
ییأس من روح الله الا القوم الکافرون مردن او و به جهنم رفتن یکی باشد
این حکم هر آدمی را ثابت الا آنکسان که امید ایشان بخدای باشد نه بحول
و قوت و اسباب و هم المؤمنون لا حول و لا قوة الا بالله را از ایشان مفتاح
جنت گفته اند و لیتم ایده الله این سخن را باور دارد و در یابد و خود را بدوام
بقطع امید از همه چیز و حصر امید در رحمت خدای عز و جل در آنجا که موضع
ایمان است و بداند که تمام این ورزش برای آن یک لحظه لطیف است که جان
از تن بیرون میرود که آیا ایمان برجای باشد یا نه و تو در آن ساعت بدانی
که ایمان چه چیز است برای آنکه همه چیز از شخص فرو میریزد در آن ساعت جز
ایمان و چون ایمان منفرد شد ممتاز و محسوس گشت اما اکنون چون مخلوط
است بدیگر چیزها متبین نیست و مشتبه است خدای عز و جل ولیتم را توفیق
ورزش قطع امید از غیر خدای و حصر امید در رحمت خدای بدهاد انه الکریم

الجواد

مکتوب الجواد زاحمة الاضداد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیه فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة و الحق و الدین
الشیخ محمد ایده الله بنصره اما بعد سالک آرزوی آن دارد که اضداد دست از آن کوتاه
کنند و زبان در کشند و معارض نیز نرسد و از چنان روز برای آنکه هر گاه که اضداد
از خارج نمانند نفس از اندرون بجنبد تیر بر میخیزد و هر تیر که اضداد بر سبیل
عناد ابراز میکنند او بطریق وسوسه القا مینماید پس حکم از الی انتها آن میکند
که مادام که سالک در مقام بندگی و خامی باشد اضداد بر او گمارند تا نفس او بحسب
جبلت بمقاومت با ایشان مشغول شود و ضعف او در اشتغال باشد از مقاومت با
خویش و چون مدتی در موافقت حق بجا آورد ضد حق مشغول باشد من حیث
لا یشعر حق حیله او شود بعد از آنکه مزاحمت ضد منکشف شد آن موافقت در او قوی
باشد و نیز نفس اینکس اینکس است جریان نقوش بیگانگی بر او موجب مزید بیگانگی
است هم آن بحر که امواج چنان بیهوده ها به سیلاب کلمات اضداد نموده و نعوذ
کرد تا بدنامی چنان بیهوده کفش با ایشان عاید کرده و باکری از شبهات
بسالک این از تدبیرهای لطیف الهی است در تربیت سالکان تا ربی لطیف
تماشا کند و تا حق عز و جل از آنان که اهل عنایتند از سالکان نداند که نفس ایشان
در موافقت حق چنان ثابت و راسخ شده که انکشاف مزاحمت اضداد موجب زوال
آن حال نیست مزاحمت اضداد و انکشاف بفرماید و ابتلا بر ایشان بانواع کذا
و مصداق استماع نیست آنکه صحبت فراهم چند در اوایل نگاه کنند چنین بوده
که سالکان از صحابه کبیره با دیگری همراه از اوایل حال بمقاومت اضداد مبتلا
بوده اند و جز در اواخر حال که محل استقامت و تمکین است آن از ایشان منکشف نشده

الا ماشاء الله غرض از این شرح تبصرهٔ اخوان است تا حکمت خدای عزوجل که
تربیت سالکان بدانند و در کار خویش امیدوار باشند و کاستن اضداد
بر سالک اینست که سالک را شبه دلالی عارض میشود کان که بر آن سلوک
او را ستی ثابتست و طمع ثنا و محمدت دارد خدای عزوجل مردمان را بر او
معوج می سازد تا آنطور سبب انکار او می سازند چه جای آنکه او را ثنا
و حمد مقابل دارند هر آینه طمعی که او را بود و عجب و ادلالی که نفس را بدی
مینمود منظم بر طرف میشود و نفس در مقام مسکنت و عجز می افتد و دلرا
خلاص اخلاص سرخ روی بر می آید چه درستی دل در شکست نفس است
خلق را با او از آن بد خو کنند تا او را ناچار رو در آن سو کنند و جز آنچه گفته
شد خدای را عزوجل در کاستن اضداد بر سالک حکمتهاست حالیا
بهر آنچه مذکور شد قناعت رفت که در آن کفایتی مستبصر است و تسلیهٔ
سالک صادق و لاحول و لاقوة الا بالله و هو حسبنا و نعم الوکیل

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم شوق الله

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر شمس الدین
ابی سعید ایده الله احسن التایید اما بعد در اثناء مکتوب بر قلم ولیم
جاری شده بود که مشهور آفاق آن میکند یعنی بعض الاعداء عجب از ولیم
مگر ندانسته که کرنا مرنیك مشهور خطاست ربح جان از دید
نامی دو حالست سالک را در بدایت حال در وقوع انکار تربیت کاد است
و حکمتهای آن بعضی در مکتوب سید الاخوان نوشته ام حکمتی دیگر اینجا
بنویسیم و این تربیت بر حکمتی که در آن مکتوب آخر مذکور شد اما آن
آنستکه آنچه آنجا مذکور شد عجب و ادلال بود و آنچه اینجا خواهیم گفت ریاست

وبر فورا

و بین ذالك فرق بیّن عند السالکین برو ایم پوشیده نیست که اگر مردمان
طور سالک را پسند دارند و بر استحسان آن اجماع کنند چون سالک مبتدی
از غوائل نفس ایمن نشده منتظر آن هست که او را ریائی روی نماید و رنجی
در آن با ایشان بکار خواهد خدای عزوجل بر حفظ طور سالک را
بر چشم مردمان بصورتی زشت جلوه دهد تا بر انکار رد او مشغول
شوند سالک چون آنطور را نزد ایشان اعتباری نیابد آنرا دستاویز
اعتبار خود نزد ایشان نتواند ساخت چه بر آن بر چشم ایشان خوار میشود
نزد عزیز ماند که در آن روی بخدای بکار خواهد که چنان عمل نزد خدای
گرامی است چون کالای او در بازار خلق نخرید متعین است که در بازار
خدای میبایدش فروخت دانید که چون پادشاه را رغبت متاعی باشد
هیچکس دیگر یارای خریدن آن نداشته باشد و هرچند فروشنده گرد
بر گرد بازار گردد هیچکس التفات بآن نکند آن را چنان نماید که از غایت
خساست آن متاع است که کس ملتفت نمی شود اما نه چنان است او غریب است
نمیدانند همچنین رسم شهرستان هستی آنست که متاعی که خداوند جهان
خواسته خریدار آن خواهد بود هیچکس را مجال خریدن آن نباشد
اعراض بیگانگان از پذیرفتن اعمال مخلصان از بیم جاه و شرف غیرت الهی
که مانات برایشان میزند و ناصیه وجود ایشان از آن صرف میکند اگر چه ایشان
پندارند که ما قبول نکردیم اما غلط اندیشانند بارها هذا القصه مقصود
آنستکه اداء بار مردمان و انکار ایشان صلاح حال است از آن باك ندارید
طاعنان شما را از بدنامی می ترسانند کو شما از بد نامی بترسید که نیکنامی
میان خلایق مخواهید نظر سالک صادق بر نیکنامی پیش خدایست عزوجل

واهل خدای ایشانرا معروف در سموات در کارست اگرچه در زمین مجهول
ومنکر باشند از ایشان باک ندارند قال الله تعالی فلا تخشوا الناس واخشون
الآیة وقال سبحانه فلا تخافوهم وخافون ان کنتم مومنین هرکس که امید جز
بخدای دارد در ایمان او ضعف است خدای عز وجل اخوان ما را از ضعف
ایمان محمی دارد آمین

مکتوب اخلاق الاوصفا

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله تعالی الامیر فاضل الملة والدین
عبد الله ایده الله وعصمه المبارک رحمت خدای بر سالک اقضاء آن میکند
که اوضاع مختلف او را پیش آید تا بر حسب هر وضعی کمالی خاص که مناسب
آن وضع باشد در او بفعل آید از جمله معانی مطلوب از انسان قوة
مقاومت است وصلابت است و از اضداد باز نخوردن و اگرچه بسیار باشند
و بر حسب صورت شوکت و شکوه با ایشان باشد و این سفر از اشعر قوة قویه
است که قرین قوة حبیه در جوهر اول مودع گشته و بعضی آنرا فیض نور
جلال خوانند چنانچه محبت را فیض نور جمال گویند و در قرآن مجید بیان
این معنی در شان مومنان گاه بوصف و گاه بامر ذکر فرماید کقوله تعالی
اشداء علی الکفار رحماء بینهم اشداء علی الکفار اشارت بقوة قهر است
ورحماء بینهم اشارت بقوة حبیه وعلی الکفار و بینهم بیان مصرف قوتین
و اهل هوی نظر بجز وجهی که بحسب فسق دارند سزاوار شدة وغلظه باشند
و نظر بجهتی که بحسب ایمان دارند سزاوار رحم و رفق بر ایشان معاً
ذات جهتین باید که در نه چنان حرفی که با کفار کنند و نه چنان رفق که با
انقیاء و با سر سخن آییم و ذکر آیات که در آن ذکر قوة وصلابت مومنان است

نمود

کقوله تعالی فلا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مومنین وکقوله تعالی فما
وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله وما ضعفوا وما استکانوا والله یحب الصابرین
الی غیر ذلک من الآیات و چون خواهند که سالک را بآن وصف یعنی وصف
القوة والمقاومة موصوف کردند و آن کمال در او بفعل آید استعداد بر او کار کنند
تا قدر قوة وطاقت و ثبات او در مقابل ایشان آزموده کردند سالک را باید
که در مقام آزمایش پای پیش نلغزد که معاذ الله از کوه زرد رویی بیرون آید
و باید که بداند که هر روز چنین امتحانها نیست واگر درین تقریب رجولیة
وصلابت خویش بخدای عز وجل واهل او ننماید شاید دیگر باره چنان تقریب
دست ندهد و اینکمال او در حین قوت بماند و هرگز بفعل نیاید وسالک
خصوصا در بدایت حال باین سفر بسیار محتاج است و لهذا مومنان در اول
حال مکلف بوده اند بر آنکه یکباره حرب کنند اگرچه قرار یک با ده گرفته
برای آنکه در بدایت حال سالک وقت حدة حرارت و جوش و خروش و بغایت
حال او وقت اعتدال و استقامت اگرچه در بدایت معتدل باشد در نهایت بارد
خواهد بود نه معتدل و از این بابت اگر شوخی در اطفال پسندیده داند
برای آنکه حرارت ایشان بیشتر روی در تسکین دارد اگرچه طفلی زیاده باشد
چون بحد قرار رسد معتدل باشد والا اگر در طفلی بقدر اعتدال باشد
هر آینه در شیخوخت در غایت نقصان و قصور خواهد بود و مثل دیگر این
دیگ جوشان است که اگرچه حین جوش از سر بیرون رود چون از جوش
باز نشیند اندک چیزی باشد در قعر دیگ غرض آنکه تقاضا اضداد که از خارج
پیش آید از جمله رحمت خدایست انشاء الله و از قبیل لا تحسبوه شرا لکم بل
هو خیر لکم لکل امرء منهم ما اکتسب من الاثم در مقابل میباید استاد که هیچ وهن

وضعف واستکانت بخود راه ندهند و باز نخورند و قوة وصلابت خویش در
کار خدا بر اعدای عزّ و جلّ و اهل او نمایند آخر بیانی که کرده اند بر بذل
نفس و مال کی بعمل خواهد آمد نوشته بودند که عزیزان چنان بکرّات
شده اند که مزیدی بر آن صورت نمی بندد مگر اینکه از زبان به دست متعلق
کرده حالیا چون زبانت در دست بحمد الله او باقیست که شما او در تقویت
و حلّ شبهات طاعنان و مطاعن ایشان بر شما آسان ایشان یا معاند
اند یا مسالم و بهر تقدیر یا عالم اند یا غیر عالم اگر مسالم عالم اند ایشان را
براه خدای خوانید از طریق حکمة و اگر مسالم غیر عالم اند از طریق موعظه
و اگر معاند اند خواه عالم و خواه غیر عالم بجدال حسن و جدال حسن آنست که
مغز سخن که مناط الزامات خاطر نشین کند بی سفاهت راندن و سخنان خارج
گفتن قال الله تعالی ادع الی سبیل ربّک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی
هی احسن خدای را شکر کنید که نوعی مخاصمه پیش آمده که شما را ادوات آن هست
و اوقات را صرف تحصیل ادوات آن کرده اید اگر مولوی تیرو (؟) سخن دانی امروز
بعصا شما نمی نشیند که آنرا در تقویت حق و رفع باطل استعمال کنید کی بکار
خواهد نشست صد سال صلاح بهر چیزی باشد رسول الله صلعم فرموده اند
تمنّوا لقاء العدوّ فاذا لقیتموهم فاثبتوا و اعلموا ان الجنّة تحت ظلال السیوف
او کما قال شما تا توانید از صحبت اضداد احتراز فرمایید و ملاقات با ایشان
مفرمایید اما اگر بغیر اختیار ناچار دست دهد و ایشان سخنان در باره
اخوان گویند صبر بر باطل کردن تا اضداد چیره شوند و پندارند که بر حجّة
غالب شده اند یا اقلاً این کس را بخصوم مترددم گوش دهد چند پسندیده نیست شمشیر از
غلاف حجاب بر باید کشید که جواب صواب همچون آب بکلوی خصم فرو کنند

و اگر

والله لا یستحیی من الحق و باید که خصم شما را چنان نیابد که در حضور شما
مجال بد اخوان گفتن داشته باشد و از روی شما شرم نکند بلکه چنان
باید زیست و خود را چنان صلب باز باید نمود که اگر البته او خواهد که بدی
ایشان بر گوید و جز اینکه با شما تند باید پیش شد که آن گوید یا داند که شما
می آزارد طریقی نیابد نه آنکه هیچ و گوارا شنید و هر چه خواهد گوید و شما
ساکت باشید هر گاه دانید و اگر البته نفس عاجز باشد از مقاومت اظهار آثار
کراهت بوجهی دیگر باید نمود مثل آنکه نوبتی که چنان سخنان بگوید
از عادت معهوده ملاقات تخلّف کنید و قرائن احوال چنان نصب کنند
که باز وقت افتد که سبب چیست تا دیگر باره سخن مبر فرو گوید از استماع
حدیث که لا تتمنوا لقاء العدو کسی بگمان نرافتد که خصوم را اکفره میکوییم
برای آنکه سخنان که رسول الله صلعم فرموده اند چون سرکار ایشان با کفره خویش
بوده در باره ایشان میفرموده اند و ما را بدی نیست از آنکه در اعمال
استدلال بر احادیث و اعمال آنحضرت جوییم ناچار همان سخن بر حجت باید
آورد اما آنخصوص مورد مقصود نباشد عموم آن میخفی که اینجا عمد مدافعه را بری
میکنند که فی الواقع حق است قدر مشترک است اما فرق است میان مدافعه
حقی اتباعا للهوی و مدافعه حق کفرا بالله و اگر هر کس که حقی دفع کند
کافر شود باید که از هر دو کس که مرافعه بقاضی میکنند یکی کافر باشد باز
سخن آییم و بیان کیفیت زیست با اضداد خدای عزّ و جلّ متکفّل رزاق
سالکان از آن کرده فی قوله سبحانه و من یتق الله یجعل له مخرجا الی قوله
سبحانه لکل شیء قدرا تا آنرا بهانه اختلاط با اغنیا نسازند که ما از آن
با ایشان میباشیم تا معین ما باشد در امر دنیا که ضرورة حیوة است و اگر

ومعلا هنوز
با وجود آن بهانه آورند نکفتا مذکور مشروط بتقوی است وما از ثبوت
ان در شان خویش در شکیم این آیه دیکر را چه میکویند وما من دابة فی الارض
الا علی الله رزقها یکی از اکابر سادات بجای عزیز اصحاب مبالغه مینمودند
که بدیدن او میباید رفت برای آنکه مردی بزرکست وحقوق در میان است
وهرکس بدیدن او میروند واکر شما نروید برنجد و کذا و کذا و این ضعیف
زیاده رغبت نمی نمود و آخر مبالغه بسیار کردند و قبول نمودم که روز دیکر
بروم و او را ببینم شب در خواب دیدم که کسی کفت مقصود از دیدن
او اینست که معیشت آسان بکذرد خدای عز وجل ضمان معیشت کرده
چون چنین تنبیه دست داد آن عزم فسخ کردم و حقیقت سخن بی تکلف
همین است که اکرچه ظاهرا ملاقات با چنین کسان نه برای سهولت معیشت
است اما بالمنا و حقیقت چون باز کاوند سر آن باز میشود بوسیله قربه
وابعید جواب استفسارات که در مکتوب شریف فرموده بودند همانا از
فحوی این نامه مستفاد کشت آنچه در باب توجه شیراز نوشته بودند جواب آنکه
مکتوب انکه توجه بعید نیست والله ولی التوفیق کلمة العظیمة

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله حبیب قلبی وعونی فی امر
ربی الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصره الله تم ونصره ۳۶۱
اخوان در آن ساعت که پیمان میکردند برای آنکه از اینطور دست ندادند
واکرچه خان و مان و تن و جان در سر کار آن کنند بتحقیق میبایست
که هرکس که چنین شرط با خدای کرد سنت الله بر آن جاریست که مجال بلا
بر او نصب کنند و او را همچون دیکران که چنین سخن نکفته اند آسوده و بحال

خو

خود نکذارد سنة الله التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا
خدای عز وجل سمیع است پیمان شما را شنیده هر آینه بر سنت خویش قیام
خواهد فرمود رسول الله صلعم چرا با آنکس که دعوی محبت او کرده فرمود نکاه
کن که چه میکوئی یعنی این نه سخنی هینست هرکس که دعوی محبت ما میکند
آماده بلا میباید شد من احبنی منکم فلیعد للفقر تجفافا فا محبت و محنت
از هم جدا بودن محالست هرکس که این راه میرود اول باید که دست
از خود و همه چیز بشوید من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر
زده ام یکسره بر هرچه که هست قال الله الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا
امنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا
ولیعلمن الکاذبین همچنانچه صحابه رض بکلمه ایمان که کفتند فتنه وامتحان ایشان
داروی نمود تا روز قیامت هرکس که کلمه احیای سنت ایشان ویکدلی ایشان
روی شدن در راه خدا بکوید بر محن و فتن مبتلا خواهد شد سنة
الله التی قد خلت فی عباده اکر اخوان اکنون پشیمان می شوند از آنکه
که کفتند و تمنی میکنند که کاش نکفته بودندی تا چنین محنت و بلا پیش
نیامدی این همان مثلست که در شیراز کویند بزیری نمی نهم و دل بمره
میشوت او شوی نمی نهم و زهره میشوت اکرچه اکرچنان کلمه نکفتندی
محنت و فتنه نمی افتادند اما آن اجر که سالکان راه حق یافتند نصیب ایشان نبودی
است و ظل با خاطر ایشان آمده که این کلمه میکفتند اکر بزرکواری این کلمه
نمیدانستند و از آن سبک کرفتند و آسان کفتند اینکلمه بزرکواری خود میداند
خواه میدانستند و خواه نه احکام خود آشکارا خواهد کرد تا مرد خود را از
غیر مرد خود جدا کند عشق از اول چرا خونی بود تا کریزد هرکه بیرونی بود

واکر بزرکواری آن میدان شد شروع کردند مبارکباد ایشانرا که مردانه
باشید و روی کردان مشوید اکر احوال از کلام خویش پشیمانی است
این بنده ضعیف پشیمان نیستم و تا جان در تن دارم بر آنم که بیاری و
رحمت خدای این راه روم و این جان اکرچه تحفه حقیر است در راه رسول
الله صلعم کشم پیش خیالت آید این نیم جان که باشد در خانه هر چه
باشد مهمان هرانکه باشد امید که از روی رحمت و کرم این تحفه
ناچیز در پذیرند تحفة الحقیر حقیر اکرچه چنین جان در آن بارکاه
بوصال ننشیند اما مور فقیر چه کند و در دست چه باشد جز رجل
ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ
هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام
علی من اتبع الهدی

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم حجاب الاعظم

من عبد الله قطب ابن محیی الی امیر الاخوان الالهیین والاخوان اجمعین
چنانچه چیزی بنده ناخنی چون پیش چشم بدارند حجاب آفتاب کردد
ومانع ادراک آن هم چنین هستی آدمی با صغر وحقارت آن چون آدمی آنرا
پیش خود بدارد و اعتنا والتفاتش بسوی آن باشد حجاب کردد میان
او و خدای عز و جل و حجاب اعظم که دیکر حجب از آن متکون کرده همین
است ازینجهت کفته اند دع نفسک وقد وصلت وقد نظم الشاعر حیث
قال میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی
حافظ از میان برخیز پس وظیفه سالک آن است که هستی خود را ابدال
کند تا راه بروی کشوده کردد و بدل وجود آن باشد که خود را بخدای

باز

باز کذارد تا هرچه خواهد با وی کند و هرچون که خواهد او را تصریف فرماید
کما قال بعض العارفین دع نفسک تخالفها بفعل بها ما تشاء الا تدخل فی
البین غمخواری خود نکند و با آنکه عزیز باشد یا ذلیل غنی باشد یا فقیر صحیح
حال باشد یا بد حال مبالاة ندارد و در کار خدای باشد و کار خود را به
خدای باز کذاشت دیکر باره فضولی نکند و در مقام تفصیل خلاف آنچه
در مقام اجمال با خود مقرر کرده بعمل بیاورد و باید که خدمت او خدای عز
وجل بمحض اخلاص باشد نه برای غرضی که عمل بسبب آنکه از شوب غرضی
خالی باشد و چنین عمل شکر احسان خدای عز وجل تواند بود برای آنکه
احسان خدای عز وجل بیغرض است پس چون از بنده خدمتی بیغرض به
وجود آید شایسته آن احسان باشد و در برابر آن افتد والا فلا و آنچه
نقل میکنند که چون رسول الله صلعم فرمود اعملوا فکل میسر لما خلق له ملازم
رضه کفت الآن طاب العمل شاید اشاره بر این معنی باشد برای آنکه چون معلوم
شد که هر کس برای کاری مخلوق شده اند والبته در آن مستعمل خواهند شد
حاجتی بتدبیر نماند و تاثیری مر آن مرجح نه هر آینه باید که کاری که کند بمحض
اخلاص کند بی شوب غرضی والحق عمل این زمان خوشی باشد که نفس
یکانه در میان نیست و میان عبد و رب میانجی کری نه اللهم ارزقنا
مقامات المقربین والسلام علی الاخوان اجمعین

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم حقیقت العلما

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله الامیر محمد الملة
والدین الشیخ محمد امنا عالم را از ان عالم کفته اند که آلة علم است با فریدکار
ووسیله معرفت او اکر کسی عالم را باین وجه فراکیرد که شاهد است بر خدای تع

آنچه نزد خدایست و از او بر او ناظر نباشد و او را چنان فرا گرفته شد مقتضی
اسم او و حقیقت اوست و عالم نسبت با او کاشف است نه حجاب و نعم المال
للرجل الصالح الدنیا نظر بحال چنین کس کشاید و اگر کسی عالم را از
آن روی که خود شیئی است فرا گیرد و از او بر او نگران باشد و شعاع بصیرتش
در او بند شود و از او در نگذرد عالم را نه چنانچه مقتضی اسم و حقیقت اوست
فرا گرفته باشد و عالم نسبت با او حجاب باشد و قاطع او باشد از خدای
عز و جل و الدنیا ملعونة ملعون ما فیها نظر بحال چنین کس باشد پس
سالک مستبصر باید که هیچ چیز از عالم نه بیند الا که نزد آن خدای عز و
جل یاد کند و از آن باز وقت امری از امور الهی اهتد و معنی ما رأیت شیئا
الا و رأیت الله فیه همین باشد و ان فی ذلک لآیات للمتوسمین اشارت
بحال چنین کس و مراتب سالکان در این متفاوت باشد و درجات
ایشان در این متباین بعضی اهل استدلال باشند و بعضی اهل فهم باشند
و بعضی اهل یقین باشند و بعضی اهل کشف باشند اهل استدلال
آنان باشند که دریافت ایشان بمعانی و برهانی باشد برای بقاء کثافت
جسمانیت در ایشان و اهل فهم آنان باشند که دریافت ایشان بی زمان
باشد از غایت سرعت و منشأ آن غلبه لطافت روحانیت باشد بر ایشان و
بعضی از محصلان انجا آن را حدس نامند و اهل یقین آنان باشند که در
یافت ایشان از غایت سرعت و ظهور وصف توان کرد بلطافت و کثافت معطل نتوان
داشت دریافت ایشان ثمره مباشرت تجلی الهی باشد بر ذات ایشان از غایت
دیمومیت و ثبات و این اعلی مراتب باشد و اهل کشف آنان باشند
که حقایق در قوالب صور بر ایشان ظاهر شود و ایشان اصحاب برازخ اند

ونزد

و نزد عامه این اعلی مراتب باشد اما نزد محققان طریقت ایشان و طریقه اهل
استدلال در عرض مرتبه اولی واقع است که موقن ببقاء کثافت کسی
کمان نبرد اشد که پیغمبران خبر از آن میدهند از مشاهده ملائکه و دوزخ و بهشت
و امثال ذلک از این بابت چه آن معارضه عین است نه ظهور رشح و چنانچه
مکاشفه در عرض مرتبه اولی همعنان استدلال افتاده معاینه در مرتبه
ثالثه همعنان یقین افتاده و چون حقیقت روشن گشت و مراتب ممتاز
شد برادران سلوکت زادهم الله نیا تا دنیا تا که از غافلان که یعلمون
ظاهرا من الحیوة الدنیا صفت ایشانست نباشند و از اشیا بر اشیا کم
نباشند بلکه از آن در نگذرند و بر آنچه در اشیا است از دلالت بر وجود
عجایب عالم الهیت ناظر آیند تا امر قل انظروا ماذا فی السموات والارض را
ممتثل گشته باشند و موضع الاشارة کلامی فوق دیده استدلال گشوده کوش
آهنگ لطایف فهم باشند و تعلق بذروه یقین را خواهان و جویا
و از استغراق در مشاغل جسمانیت که مثمر کثافت و مولد غفلت است تحرز
بدوام ذکر که مفضی است باستغراق محقق والله الموفق والسلام
مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم الالات و الغایات
من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخ الاکرم الشیخ کریم الدین محمد ابن الشیخ
الاعز الحافظ شهاب الدین داود اما بعد چون خدای عز و جل و امر خدای
عز و جل ثابت و دایم است و آدمی جز واردات و متجددات که در روی خلد
و خود را بر وی نزند در دنیا بذهول و غفول از آن لازم حال او است
الی الله المشتکی من الانسان الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکروا
الله کثیرا و لا حول و لا قوة الا بالله جعلک الله احق من اولئک الذین

یذکرون الله کثیراً و یواظبون علی شیمهم و یتعهدونه بکرة و اصیلا بهر حال اگر
اشتغال بجزئیات موجب نسیان کلیات نگردد و اقبال بر آلات سبب
غفول از غایات نشود اولی باشد اما احوال اصحاب خلقه الجهد و المنز مختصر
ابدان و مجبر اخوان کرده و نعمه مشکوره است حاصل است و تضاد اضداد
اگر چه مکروهی است جسمانی و بعضی مردمان که شایستگی که اگر این نبودی
رغبت در سلوک طریق حق ننمودندی و چون آن واقع است تقاعد و اند
مفرات اما خدا ایراست حکمة بالغة و تمیز مستبصر از غیر مستبصر و صابر از
غیر صابر در راه سالکان ضرورت آن است و ربک یخلق ما یشاء و یختار
ما کان لهم الخیرة بر آنان که تفصیل بیان کرده اند از تضاد اضداد زیانی نرسد
چرا که بعضی بسبب وساوس بعضی در نفقه بر اخوان آباد تعلل دارند و حق
عز و جل این پرده از پیش دیده ایشان برداشته تا بدانند که بر خوف تعلیم میکنند
و ایثار حظ قلیل بر خیر کثیر مینمایند قل متاع الدنیا قلیل و الآخرة خیر لمن
اتقی عنقریب بر اضطرار ترک خان و هم خابر میباید کرد در مضیق از این
قرار گرفت اگر بر اختیار از پیش ترک کنند آن روز کار بر ایشان آسان تر باشد
بخدای که چون مرگ رسید خویش و بیگانه بوصل نمی نشینند و این کس را
بار گران بهم باز میگذارند و خود در اندیشه قسمت میراث و منصب اند اگر او
ایثار خدای بر ایشان کرده بودی و بر این مضمون عمل کرده که   تا نگری
ذو خواه از جاه و مال   گفت از وی جو مجو از عم و خال   آن روز خدای
عز و جل او را ضایع نگذاشتی و بفریاد رسیدی اما چون او طاعت ایشان را
بر طاعت خدای عز و جل ایثار کرد آن روز خدای عز و جل او را با ایشان باز
میگذارد و میفرماید که بخواهید از آنان جوی که ایشان را بر حیوة ترجیح دادید

قوله سبحانه و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل
المؤمنین نوله ما تولی الله سبحانه توفیق ایثار اهل اجابت و اکرامات کناد و توفیق
فیق اجابت ارباب اعراض را عطا فرماید انه بالجود علی العالمین منّان

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم حکمة الخلق

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین ثبتهم الله علی الصراط
المستقیم اما بعد حکمت آفرینش عالم آنست که ذات مقدس خدای عز و جل موجود
کرده و بجمال و کمال معلوم و بحسن ثنا مذکور کما ورد فی الخبر کنت کنزا مخفیا
الحدیث پس اهل معرفت که مقصود بالذات اند در هستی و غیر ایشان از
بنی آدم مقصود بالتبع اند و آلات انتظام جهان از قبیل انعام و نباتات و
غیرها تا جهان بر ایشان منتظم گردد و عارف صاحب کمال در جهان باز پدید
تواند آمد و این سخن ببراهین عقلیه و دلائل نقلیه و بینات کشفیه و آیات
ذوقیه معلوم و محقق گشته چون این مقدمه معلوم شد ظاهر گشت که هر آدمی
که کوشش او در تحصیل معرفت خدای عز و جل و مشاهده آثار حکمت
و معرفت دلائل ربوبیت او باشد بلکه کار خویش را راست داشتن مصالح
تن و خدمتکاری جهان ساخته باشد و بمقام دواب راضی شده ظلم بر خویش
کرده و چه بعد از آن که او را میسر بود که در اعلی علیین مقام کرده و مخدوم
جهان باشد در اسفل السافلین جای ساخت و خادم جهان شد جماعت
اخوان ما نباید که از ستمکاران بر خویش باشند و از آنان که بمقام انعام
راضی شده اند از بنی آدم بلکه از آنان باشند که کار خویش را عبادت خدای
عز و جل که معراج معرفت و منهاج محبت است ساخته اند و بر ایشان پوشیده
نیست که هر کاری را اسبابی است و هر مقصدی را طریقی که تا اسباب آن

کار فراهم نیارند و طریقی آن مقصد سلوک ندارند آن کار میسر
نگردد و وصول بآن مقصد دست ندهد اسباب عبادت و طریق
حصول معرفت انفراد است از ابناء دنیا و اجتناب سلوک و خدای عز
و جل برحمت خویش این همه کار را بر شما آسان کرده بر تیسیر بنای خوانق
آباد و نقل با تجارت بهار که درین باب مساهله منمایید و بر خود ستم
مکنید و اغراض جزئیه را مانع امید کلی مدارید که اگر چنین کنید پشیمانی
خورید آن روز که پشیمانی سودمند نباشد و انذرهم یوم الحسرة
اذ قضی الامر وهم فی غفلة وهم لا یؤمنون ای اخوان اگر آنچه من می
دانم از منافع این کار و مضار اخلال بآن شما میدانستید چنین آسوده
نمی نشستید اما معذورید چون دانید لاجل معذور نیستید برای آنکه
نادانستن ثمره بی دردی است چه حق در نفس خود ظاهر است اگر کسی
نمیداند از آن است که درد دانش ندارد و از پی آن نمیرود و کسی که
بی دردی و اعراض معذور نیست ای اخوان افسرده مباشید که فهم
کار از و نرفتیاتر جای درز مهریر باشد ای اخوان هر یک از شما اگر سستی
میکند خود سست است و دیگران نیز سست می سازد هر آینه دو وزر بر وی
مکتوب میگردد از سستی بپرهیزید ای اخوان نزاع بر سر محل خانه چه مناسبت
با احوال سالک دارد هر جا که امیر تعیین کند خانه بسازید بی کم و تعلق
خوب و بدی محل را اعتبار ندارید هر کس را خانه علیین میسر است همه
او است خانه ارض را چه وزن و چه محل است اعاذکم الله من شر الشیطان
الرجیم و العدو اللعین بما اعاذ به عباده الصادقین والسلام علیکم

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم رزق المتقین

من عبد

من عبد الله الفقیر الیه قطب بن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله
الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد اعانه الله تع علی سلوک السبیل
اما بعد در حال اکثر خلایق که نگاه میکنم چنان می یابم که دراست
داشتن مصالح تن و نظم امور جهان اصل کار ایشان است که بر آن
باز میگردند و اقامت طریق عبادة اگر میکنند بغایت قلیل بر سبیل
ترک کاهی که شغل دنیوی نباشد که مانع آن باشد و اگر چنان شغل
باشد آن را عذری مسموع می شناسند در ترک آن و آنچه از سیرت صحابه
رضی و از طریقه مومنان پیشینه معلوم می شود خلاف این طور است
چه از حال ایشان چنین معلوم می شود که اقامت عبادة و اشتغال
بذکر و تحصیل شناخت خدای عز و جل و جستن رضای او و کار
سازی آخرت اصل کار ایشان بوده که بآن باز می گشته اند و کسب معیشت
و اصلاح کار دنیا بقدر ضرورت قوام از ایشان دست میداده بر وجهی
که مانع امری از امور نبوده و آن اشتغال نیز به کسب داشته اند نه از
آن بوده که روزی خود را در کسب میدانسته اند چه خدای عز و
جل روزی متقیان در حیث لا یحتسب نهاده نه در کسب بلکه بر قصد
تعاون بوده و ستر حال و تحقیق بعض ملکات که جز در ضمن چنان معاملات
مکتسب نمی شود و لهذا بعضی از سالکان کاسب طریقه این بوده که آنچه
بر کسب حاصل کردی البته خود نخوردی و به دیگران انفاق کردی و خود نیز
خوردی جز آنچه من حیث لا یحتسب بر او رسیدی و از روز کار تمحض برای
ذکر و عبادة و از آن حرف خود ساختی که بآن منسوب باشد چنانچه حداد
جنید منسوب بت و حلاج بر حلج سنتی است که مدروس شده و طریقه آ

که مطموس گشته و معالم آن منکوس و آثار آن غیر محسوس جماعتی اخوان
الهیین که پیمان کرده اند با احیاء سنن متبرکه با احیاء این سنت ها
که مشغول شوند که عبادة ذاخر فخر خویش سازند چنانچه اصول اعمال
ایشان مبتنی بر آن باشد و کاری معتمد باز کارهای ایشان از آن
باب بیرون نرود مجمل قول آنکه چنان باشند که عیسی ع وصیت تلامذه
خویش فرمود که چنانچه ابناء دنیا بر بسیار دنیا با اندک آخرة خوشنود
شده اند شما بر بسیار آخرة با اندک دنیا خوشنود شوید الله سبحانه برادران
الهی را بر اقامت این طریقه موفق داراد و اینکار بر ایشان آسان کرداناد
وانه ولی ذالک وهو حسبی **مکتوب منعم علیه** ونعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الملتجی الی الله و عونی الی الله اعز الاخوان
الالهیین محب الملة والحق والدین الشیخ محمد ایده الله بنصره **اما بعد**
چون دارنده مستعجل است سخن چنانچه مراد است گزارش نمی تواند پذیرفت
وجهات که خود کدام مجال بوده باشد بوده که بجا چنانچه تمام مراد است از
سخن توان رسید اما ما لا یدرک کله لا یترک کله سر جمله سخن آنکه منعم
علیه را در من آن کس است که خدای عز و جل محبت خویش و محبت رسول
او صلعم و محبت اصحاب و اتباع او بر آنکس منت نهاده و سلوک سبیل الله
بر او مزین ساخته و رغبت آن در او افکنده و او را در آن استعمال میفرماید
چنین کس منعم علیه است و اگر چه سجال ها او پیوسته بر او منصب کرده و هر
کس که محبت اتباع شهوات و علو در ارض و متاع حیوة دنیا در او نهاده
اند مغضوب علیه است و اگر چه ابواب نعم و مرادات او تنیه بر او مفتوح

باشد

باشد پس شکر کنید ای جماعت اخوان که آثار آنکه شما از منعم علیهم اید ظاهر
میشود و بباید ملازم بود تا آنچه از شما در نور رهنمون از حسنات دنیا و زینت
ارض و در طور خویش سست شوید و از خود در خود پیوسته آتش طلب
در راه حق بر افروزید و خود را ساکن مگذارید و از خدای عز و جل مسئول
است که شما را در این کار اعانت فرماید و توفیق از شما باز نگیرد و کان
مکتوب بالمؤمنین رحیما والسلام علیکم **نصیح العالم**

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی المکتوب الیه تولاه الله تعالی بما تولی به عباده
الصالحین **اما بعد** اگر بنده بر خدای خویش عاصی شود دوام عافیت و
حسن عاقبت او را کرامت فرماید و اگر نافرمانی خداوند خود کند در دنیا
و در حیوة طیبه نباشد و در عقبی بجنه و عذاب مبتلا گردد یکی از مشایخ گفته
انی لاعصی الله فاعرف ذالک فی خلق خادمی و حماری یعنی چون معصیتی
از من در وجود آید خادم و بارکش و دواب بر من بد خو و عاق می شوند که
چون او با خداوند خود عاق است ناچار بندگان او نیز بر او عاق باشند
که جزا از جنس عمل میباشد و مناسب آن هر کس که خواهد که بندگان
او با او مبادی ادب باشند و ویرا فرمان بردار باید که او با خداوند خود فرمان بردار
باشد و فرمان بردار اگر چه ظاهر معامله با این و آنست اما چون ناصیه همه
بدست خدایست جانب خدای نگاه میباید داشت که چون خوشنودی
خدای حاصل شد همه با آنکس راست می شوند و از وی خوشنود می شوند
بر خوشنودی خدای عز و جل قوله تعالی وما تشاؤن الا ان یشاء الله
رب العالمین هر محنت و غصه که بر آدمی میرسد از سوء معامله او است با خالق

عزّ وجلّ قال الله تعالی ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم معامله میان خود
وخدای درست میباید کرد که خدای عزّ وجلّ معامله میان اینکس ومردم
نیز راست میفرماید که من اصلح ما بینه وبین الله اصلح الله ما بینه وبین الناس
واگر او میان خود وخدای راست نکند وکوشد که میان خود ومردمان
راست کند سعی بیهوده باشد والبته میان او ومردمان راست نشود ومثل
او مثل کسی باشد که خواهد که سایهٔ چوب راست کند با آنکه آن چوب
خود کج باشد این محال است برای آنکه سایهٔ شیء تابع آن شیء است واگر
او کج باشد محال باشد که سایهٔ او راست تواند بود واگر او راست است سایهٔ
بالضروره راست است وهیچ حاجت نیست که کسی تکلف کند در راست کردن
آن همچنین معاملهٔ آفرینش تابع معاملهٔ آفریدگار است مانند تابعیت سایه
مر شیء را هر کس که معامله با آفریدگار راست کرد معامله با آفرینش راست
بی تکلف واگر معامله با آفریدگار راست نکند معامله با آفرینش البته راست
نباشد وهرچند سعی وتکلف وجهد کند مفید نیفتد در باب این نحو

والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب اهل الاصطفا بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله وحبیب قلبی الامیر الحاج شمس الملة
والدین ابی سعید ایده الله احسن التایید اما بعد پرسیده بودند که ظالم لنفسه
چگونه از اهل اصطفا ونجات باشد واو عبارت از من خفت موازینه
که فاولئک هم الخاسرون الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون وصف
الحال ایشانست جواب اگر مراد به ظالم لنفسه نه کسی است که سیئات او بیش
از حسنات باشد بلکه کسی است که او را سیئات فی الجمله باشد اگرچه مغمور

باشد

باشد بر حسنات ومراد از مقتصد وسابق بالخیرات آنانند که اصلا معصیة
از ایشان صادر نگردد وتفاوت این است که سابق بالخیرات با آنکه گناه
نمیکند استکثار از طاعات متبرعه مینماید ومقتصد گناه نمیکند واستکثار
از طاعات متبرعه هم ندارد هرچه بر وی فرض است بجای میآورد وهرچه بر وی
حرام است دست از آن میدارد مقام او اینست مانند آن شخص که با رسول
الله صلعم گفت والله لا ازید علی هذا ولا انقص واین مقام را ذوقیست عزیز
اگرچه مقام سابق بالخیرات اعز واجل است واگر کسی از موضع صلاح که ظالم
لنفسه فرموده نه ظالم علی نفسه متفطن شود که ظالم لنفسه را کفیتم
بعید نیست چه لام برای مجرد صلات است وعلی مفهم استعلائی است زاید
کان که غالب السیئات را تسمیه بظالم علی نفسه مناسبت ومرتکب سیئه
فی الجمله بظالم لنفسه والله اعلم باسرار کلامه وههنا اسرار آخر یعرفها الا
رزقک الله معرفة تلک الاسرار وافاض علی قلبک مواهب الانوار
دیگر از حال کسی که سیئات وحسنات او مساوی باشد پرسیده بودند که
چنان کس از مفلحین است یا از خاسرین جواب آنکه چنان کس حکمش در آیه
وزن مذکور نیست چنانچه گوئی نظر بر این ناظر را گمان افتد که مگر این
قسم نیست اما در تفاسیر اعتبار وجود این قسم کرده اند ودر آن باب احادیث
وآثار روایت کرده وقرار بر این داده که چنان کسان اصحاب اعرافند که
مدتی محبوس باشند در محلی که نه دوزخ باشد ونه بهشت میان دوزخ
وبهشت آخر به بهشت روند وداخل مفلحین گردند والله اعلم

مکتوب متابعة الانبیاء بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان الالهیین ثبتهم الله تعالی علی الطریق

المستقیم نمیداند که آدمی برای چه کوشش بر انبیا نمیدارد و متابعت سخنان
ایشان نمیکند از آن وعدها و بشارات که ایشان میدهند مستغنی است
فی کسی از آن مستغنی نتواند بود وعدهٔ ایشان چهار چیز است وجود بی عدم
لذت بی الم شباب بی هرم حیوة بی موت کجا کسی از اینها مستغنی تواند بود
یا خود طریقی با آن میداند جز آن راه که ایشان مینمایند تا نتیجه پیروی سخنان
ایشان نمیکند این هم نیست چه تدبیر ایشان مهتدی بسببی که مفضی باشد
بر این امور چهارگانه نیست غایة و طاقة آدمی معلوم است که تا کجا است
یا خود میگوید اگرچه مرا طریقی با آن معلوم نیست اما معلوم هم نیست
که آن طریق که ایشان مینمایند مفضی باشد با آن گوئیم چون دیگر طریق معلوم
است نزد تو که مفضی نیست با آن و آنچه ایشان مینمایند نزد تو مجهول الحال
است پس شاید که مفضی باشد و سعادة حقیقی که عبارتست از امور اربعه
مذکوره نه چیزیست که قعود از طلب آن جایز است نزد صاحب همت و او
جز با آن بسر نتواند برد و جز با آن میتواند آرمید هر آینه بر فقه صاحب همت
لازم باشد که خود را بر آنچه ایشان میگویند بدهد و بر پاداری آن بدارد
و بر مقتضی آن عمل کند در ترک این غفلت او را هیچ عذر نیست هذا وعد وعید
خدای عز و جل چنانست که هر که یکبار این غفلت را بکند در مقام انصاف
در آید و آتش طلب دلی در او مرا دعان و استسلام نورم سازد و بعنایت کریم
بحجت آیات کوشان مردم مستقیم است در وی نماند و سادگی و سرعت
انقیاد و ترک این افراط در بحث و کاو کاو که لازمه حال نیازمند است دروی
باز بیند که رحمت خدای عز و جل دل وی را بر حقیقة امر مهتدی سازد و
بحق یقین برساند قال الله تعالی و من یؤمن بالله یهد قلبه آخر نکته الله

الغزیق بتشبث بکل حشیش حال آدمی از حال الغریق که زاست با سخنان
انبیا از حشیش ضعیف تر والله نه حال او در پیدا بختی از حال غریق که تر
است و نه سخنان انبیا از حشیش ضعیف تر اگر کسی غرق باشد در دریا و
کسی از ساحل گوید دست بمن ده تا ترا خلاص کنم هیچ تحیر از وی طلبد که
از تو اینکار می آید و خواهی کرد حال خلایق با پیغمبران چنین است والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین اما بعد اکثر الخلق
هر یکبار غافل شوند سلسلهٔ ذکر منقطع شود برای آنکه غفلت نه گر ذکر نه
خواهد بود و بر این تقدیر غفلت موجود نیست پس باید که البته بعضی از جماعت
غفلت بخود راه ندهند تا اگر کسی غافل شود تیقظ او آید و غفلت از آن کس
زداید و مثل این مثل چند چراغ است که در خانه باشد که اگر هر یکبار منطفی
شود امکان چراغ روشن کردن نباشد و ظلمت مطبق شود اما اگر بعضی چراغها
منطفی شود و بعضی باقی باشد و اگرچه یکی باشد توان که همه را از آن یک
چراغ باز روشن کنند اکنون رحمت خدای بر آنکس باد از اخوان که حفظ خلق کند
از آنکه رواج شهوات مختلفه و اهویه هواهای گوناگون چراغ ذکر در دل
او نکشد رحمت خدای بر چنین کس باد و رضوان و برکات او والسلام علی
الاخ الاعز و رحمة الله

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم النذیر

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین ثبتهم الله و ایانا فی التائبین
اما بعد حضرت شهریار قطبیه متوفی شد اعظم الله اجرکم و غفر لمیتکم تا

دریغ که نه حسرت مانده و نه شمار تیر اموال و اسباب بود به باز گذاشت
و خود رهی بار روی کرده از خویش کرده اگر کرده رش نیکو است بدیدار آن
شادمانست و اگر کرده رش زشت است بدیدار آن در محنت و عذابست حسنا
اما اکنون با کرده خویش است از خویش و فرزند یاد ندارد و خوشی و
ناخوشی ایشان پیش او یکسان است چندانش از خود افتاده که پروای
دیگری ندارد داغی است که همه ایشان تمامی عمر در محنت و عذاب و غصه
و اضطراب باشند و او یک لحظه از آنچه در آن هست آسایش یابد و اگر والعیاذ
بالله در ناخوشی است و اگر در راه خدای تعالی اتفاق انفاق میکند دنیا رش
با خلاص در چنین حیرة افتاده آن اکنون نزد وی احبست از ملکی که
آبادان کرده و تاسف میخورد که چرا بجای این که ملکی آبادان کرده در انفاق
در راه خدای نکرده و اکتساب حسنه ننموده مرگ اکنون موضوع قبر و مقام
خواه روز حشر بود و نذیر خدای تعالی بعد اخری بروی آمد اولا شیب
ثانیا خنکی در رب هر چون ثالث مرض اخیر که نصف الموت بود تا مگر
بیدار گردد و چند روزی که از عمرش مانده با خود آید و توبه کند و بارها
مادی کهنه شد که خدای عز و جل دنیا بتو داد و اکثر عمر تو را بعزت و نعمت
پرورش فرمود اکنون از عمر قلیلی مانده بدلیل اکثر اعمار امتی ما بین
الستین الی السبعین او کما ورد این چند روز را دریاب و بر این ایام قلیله
آخرة نیز بچینان آن تمام دنیا بکمال و هم آخرة خالی از اختلال باقی باشی
و عمر در زمره تائبان در آنی و این بقیه عمر در زمره خدای عفو و کوارا مشغول
به تلاوت و عبادت و ذکر بسر برده نشینید و جز هنالک تقی که تا غایت برده
نبرده تا وعده حق رسید و خواهی نخواهی او را بآن طرف کشید این سخنان نه

برادر

برادر او میگویم همه بر اتفاق دعای مغفرت او کنید از ذنوب او را از خدا
در خواهید امید که تو نیز خفیه با خود همراه برده باشد یا عتق رحمن او را ده
یا فقره والاولاد فباب الشفاعة مفتوحة و دعاء المؤمنین بعضهم لبعض مسموع
مقصود مرا از این سخنان ایقاظ شماست تا بعضی بحال بعضی اعتبار گیرید رحمة
خدای در رست نشود که او لم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر وقیل
النذیر موت الجار آری هر چه بجار آمد بر شما تیر آید دریابید پیش از آنکه
هنگام بگذرد و حسرت و تاسف سودمند نیاید والسلام علیکم

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم ظل الله

من عبد الله الفقیر الی رحمته قطب بن محیی بن محمود الی الاخوان الاعزة
رحمهم الله ثم بعینه التی لا ینام اما هر کس که در سلوک راه خدای تعالی
کند و تکاسل و نحو دستم بر خود کرده برای آنکه جز سایه خدای سایه نیست
که از آفتاب عذاب که صورة قهر ذی الجلال است نگاه دارد و خواهد نگاه
در زد تواند که بعث پس هر کس که در آن سایه نگریزد و امر ففروا الی الله
انی لکم منه نذیر مبین بر امتثال مقرون ندارد خود را طعمه عقاب و معرض
سوط عذاب ساخته باشد اولی ثالث فاولی بچه آنکه ابلیس لعنه الله
آدمی را عشوه دهد و گوید این عذاب بعد از تطاول روزگاری خواهد
بود حالیا اندیشه نقد میباید کرد و این غلطی بین است چه عذاب حالی
واقع است و بعد از این نیز واقع خواهد شد نیست که محظور است در آن دنیا
دیده آدمی کور است و حال خود را نمیبیند و حس او باطل شده و اسیر
خود را در سختی و یابد در سختی که از او بد حالتر و بدبخت تر است که در زمان
کار زمان قضا جهید که نزدیک هدف آن تیر کدام بلا و مصیبت است که از

آسمان نزول کرد نه آشیانش خانهٔ جان اوست مرا مرهمی هم آشوبه و آتشی
در تکاپوی هم بجان خود خوشنود و آرمیده و او درحیرت و جوی ناله
و فریادش گوش آسمان کر کرده و او خود از آن کر خود را در مسند سعی
نپنداشته و افتاده برده سبحان الله شبانروز بگله و شکایت مشغول است
خود و جهان ملول اگاه میگوید عذاب کو ای احمق در میان جان خود
بجز از عذاب بتو نزدیکتر چه چیز است موش گاه و بیگاه و رفیق شب و روز
ترا چیست جز عذاب جانسوز کی ساعتی از خود خوشنودی کی دیدی
روی بهبودی در محنت زاده و به سختی جان داده مرحبا ایمرد آزاده ایکاش
پرسد که کو عذاب آه از این پوشش و حجاب آه هر چند از حقیقة کار دوری
از دوری معذوری که هرگز روی خوشی ندیدی و در سایه نیاسوده
و دنیا را میدوی لاجرم آفتاب را سایه پنداشته و عذاب را راحت انگاشته چه
دانی حال آزاد مردان که در ظل الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا
هم یحزنون هرگز سموم هموم بر جان پاک ایشان نوزد و تابش آفتاب
نفس پر اضطراب بدانجا که ایشانند نرسد ظل خدای بر ایشان ممدود
و عاقبت ایشان محمود و نقد ایشان مسعود و کار ایشان هم بهبود به
بهبود بتصدیق قوله تعالی من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه
حیوة طیبة ای رهین عذاب ای گرفتار غصه و اضطراب هان شتاب
خود را در یاب که گر کن ستیز زود در این سایه گریز استبداد رها کن
عجب و خود بینی از خود جدا کن سخن بشنو خود را باز ستان از گرد و بلا
فهل یهلک الا القوم الفاسقون و السلام علی عباد الله المخلصین
و اولیاء الله المفلحین الفائزین و رحمة الله و برکاته و رضوانه

[illegible]

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم سماع آمد ما
من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان التائبین ثبتهم الله تعالی فی الثا
بتین امابعد در آفاق جهان گشتیم و اطراف دنیا همه آزموده ایم هیچ جای
نیافتیم که خاطر ما برآن آرام گیرد و مرهم جان ریش و درد دل غم اندیش
ما آید متحیر و مضطر ماندیم و آتش نا امیدی بر خود خواندیم ناگاه منادی شنیدیم
که ندائی میکند گوش کردیم که چه میگوید میگوید طبیب غریبیم ز بغداد
رسیدیم بر علتیان اگر زغم باز خریدیم سبلهای کهن دا و غم
بی سروبن را زرکها و نیمها بر چنگال کشیدیم شب بر بار فرو شد آن
از جوی رشته با جوی آمد دل نا امید امید وار شد و جان افکار با کار آمد
دو اسپه سوی او تاختیم و خود را در پای او انداختیم و گفتیم ای جوانمرد اینگاه
ما ایم صاحب سبلها کهن و غم بی سروبن غم ما خور و ما را از غم باز خر گفت چنین
کنم اما شرطی آنکه هرچه من گویم باور دارید پرسش و کاوکاو در آن نباشد
گفتیم بدیده و سر هرچه تو گوئی چنان کنیم و زبان از پرسش و کاوش در بندیم
که ما در بحر های نا امیدی غرق گشته بودیم و طریق خلاص بر خود مسدود
یافته کسی را که چنین باشد کجا و دیرا مجال ناز و بحث دراز باشد اگر اینجا تو گوئی
فرضا نه طریق نجاة باشد همان باشد که بوده زیانی نکرده و اینجا غایة زیان
ما را واقع است و در غایة چیزی نباشد و اگر طریق نجاة باشد زهی نیک بختی
کسی که ما باشیم و این تر بروی شک در کار تو میگوئیم از روی تو کیل جهتم
وانا ان شیعه میگوئیم همان زود تری صفر دوا ما بکن که از شوق آن بی تاب
طاقت شده ایم و عجز و نیاز ما زیاده از آنکه در مقام مقابله و بحث در آییم تواند
آمد آمنا و صدقنا و سلمنا از ما آمن باش که حاجتمند و نیاز مند دردمند ما

پیش از آنکه در ظاهر و ضمیر و جهر و سرها تکذیب تو کنند در باشد در کار
تو باز دید شود همانا تو مبتلا گشته بدست جماعتی که در جهان مستغنی صفة
و مقال ترا بتکذیب مقابل داشته اند قیاس ما برایشان میکنی و دوا برای اهل
درد است ما کر دردی داریم دوای تو را چنان خیال برایشان چون دردی نه
داشتند دوا را چه کردندی اما دریغ و درد از چنان پند روی خداوندا
ما و اخوان ما را از چنان پند و از مکر وان مجر تر آب و روی بر دان ربنا
اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا
وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک و
لا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد آمین والسلام علی الاخوان
التائبین المؤمنین

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم نار المحبة

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر بن
الامیر عماد الملة والدین محمد نور الله قلبهما اما بعد آتش را اکر زیاست اکر چه
که در آن کیرد و آرام سوزاند و از راه بر میدارد و خود برجای باشد
اکر فرضا موانع بالکلیه مرتفع کردد آتش محبت را ظهوری نماند و نظر بر این
عارف کفته تا ابد این راه و منزل رفتنیست و سالک را در این دو مقام است
مقام بدایة و مقام نهایة در مقام بدایة پیوسته مانع بر سر مانع او را پیش آید
چنانچه در بدایة افروختن آتش هیزم بر سر هیزم چینند و در این حین سلطان
آتش ضعیف باشد و در دست هیزمهای متکاثف ذلیل و از سوختن آن
عاجز مع ذلک افروزنده پیوسته هیزم را اضافه کند برای تکثیر ماده بعد از آن
کر که سلطان آتش قوی شود و استیلاء او بر جرم هیزم مقرر کردد تا چنانکه

بر افروزد کرت و خشک هرچه در روی ریزند بسوزد و انتقام بغایت
باشد و در این حین توان کفت که سالک را مانع نماند نظر بر آنکه مانع
بر وی مسلط نیست و الا ذات مانع حاصل است که اکر نبودی آتش محبت هم نبودی
غرض آنکه در بدایت محبت تکاثف موانع و ترادف قواطع رسمی است مقرر و
امریست غیر منکر قال العارف بر شکنجه کرد عشقش بر زمین خود چرا داره
ز اول عشق کین عشق از اول چرا خونی بود تا کریزد هر که بیرونی بود
ایدهم الله تعالی و اعان باید که از این باک ندارند و از وقیعه و بهتان اهل
افتراق غمناک نکردند آخر نشنیده اند که لا یکون الرجل صالحا حتی یکون علما
فی افواه الرجال کینه خواه سالکان از قاطعان هم قاطعان خود بس اند که حق
را عجالتی میدارند که در حق خدای از ایشان بر کنار است بدلیل آنکه
اذا کنت فی مجلس فالرحمة عنهم مصروفة ذکر الدنیا والتضحک والوقیعة فی الناس
و قاطعان قطعهم الله مجالس ایشان بر اینها و امثال اینها مشحونست و
جماعتی که غیبت مؤمنان بغیر حق میکنند و از تناول لحوم اخوان مسلمین
باک ندارند و بر آن حرص اند از آن است که بر طبع کلاب درونی خند
اشتهی طعامی نزد کلاب لحم باشد تا آن را یابند بچیزی دیکر نپردازند لا
هنیئا لهم و لا مرینا و عقد بهم الله بها عنا بایامها و این ضعیف را شبی
خواب صورت اهل اغتیاب نمودند ایشان را سباعی یافت در پیکر بشر و
سباع که بر سبعیت ایشان هیچ سبع از سباع ارض از شیر و پلنک و امثالها
ندیده و نیافته و هر که وحشت پیکر و منظر ایشان از خیال بیرون رفتی اعاذنا الله
و اخواننا من شر حاسد اذا حسد والسلام علی ولییه مکتوب

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الاولیین التائبین ثبتهم الله علی الصراط
المستقیم امّا بعد سزاوارست بمؤمن که توبه کند و سزاوارست بر تائب که چون
توبه کرد دیگر پیرامون آنچه از آن توبه کرده نگردد و از ملوث تحرّز لازم
داند که ملوث انقص نقیصتی است در انسان و از بعض سلف منقول است
که گفته لان ابتلی بالف جوع بجوج احب الیّ من ان ابتلی بملوث واحد
و معلوم باد که ارتکاب ذنب بعد از توبه اشدّ است از ارتکاب آن قبل
از توبه و اوجب مرزا امیدی از رشاد و سداد و از ابی عبدالله ابن حنیف
شیخنا الکبیر رحمه الله منقول است که فرمود رسول الله را صلعم بخواب دیدم
پس بر من سلام کرد و گفت یا ابا عبدالله من عرف طریقا من الخیر فسلکه ثم
رجع عنها عذبه الله عذابا لم یعذبه احدا من العالمین شیخ فرمود که پیدا
شد مرا این آیه بر زبان فرمود که فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه
احدا من العالمین از چیزها زود ملول شدن و از طوری انتقال بطوری
کردن از صفات فرزندان آدم است و بعضی درین باب بیشتر اند از بعضی
تا بحدی که از بعضی منقول است که گفته ملالی من تا بحدی میباشد که در
ماهی دو بار کینه خود را تغییر میکنم که سیر من از من بازسته ندی و با من
نداد ندی مگر در هفته غرض که فرزندان آدم در باب سرعت ملال طرز غریب
اما از بنیاد کار این خلق را هر جای بکار نباید آورد و بی باکی و گستاخی
فرزندان آدم را بید تا بر این حد نباشد که در معامله با خدای عز و جل هم
طور بطور کند و چند روزی بر هوس روی بعبادت او آورد آنگاه روی پس
از آن بگیرد چنانچه از دیگر طورها میگرفت و عدول جوید از آن بطوری دیگر
فی الجمله از سر خود میباید رسید که در ساحت عزّ و جلال خداوند بچه از چنین طورها

سود

مساوات ندارند که این شیر بارگاه کبریاست که چنین بی ادبی و گستاخی آنجا
توان کرد و متاب چنین معاملات خفیف آورد آنرا هرزه که پای در این کوی
مینهادند در معرض معامله با چنین کبریا بگیرد و اعلا فی علی در میان آمد
بچکی از سر هیبت بنهاد و ترک هیبت کرده یا مکن با پیلبانان دوستی
یا بنا کن خانه در خورد پیل الفقرا اخوان ایدهم الله و اعانهم دانسته
باید انست که مردم این راه بنهادند اگر دانسته و اگر ندانسته اکنون بنده
که این نر آنحضرت که معامله با آنجا سرسری میتوان کرد که چند روزی
بهوس کاری کنند بعد از آن پی کار خود گیرند تا نخست هوس دیگر از نده
باز وقت افتد و بهانه باشد والسلام علی اهل السلام و هو حسبنا

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب ابن محیی الی وثیقی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الدین
الشیخ محمد اعزه الله وانیه بنصره امّا بعد در طریق فقر هر چه پیش سالک آید خیر
اوست بر صراط مستقیم اید کسی که او نیست ابتلا بر حسب استعداد
محل صفا از اهل صفا است و جانب رحمت خدا است و میراث انبیا و اصفیا
است حرارت سالک صادق افروزند و اجر جزیل برای وی اندوزند و
گناهان بیست ساله را سوزند هان سالکان هان عابدان هان ستاره
در پذیرید در بلا روی مگردانید از جفا مرتسید از عنا که طبها
از بهر مجنون حکم کند عاشق بقول مفتی عشقش حرمت نیست
کار سالکان آن زمان درست شود که در راه خدا شکست یابد و آب بازگی
کارش آنگاه آید که آبروش برای خدا ریخته شود سری که در پنبه دان کی
نکرده کو مباش دستی که در اینجا از دست نزود دست از وی بداری که این

راه بوید گویا تو میای ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین
لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین سر ارادت ما دانستیم
حضرت دوست که هر چه بر سر ما میرود ارادت اوست هر کس که خدا را
شناخت واز همه کس باز پرداخت وهر کس که صفت جوانمردی شنفت
از همسایگی نیز دلش گرفت هر کس را که با او سر کار است سر کار ندارد
هر کس که دولت وصل یار بیافت پروای اغیار نماند مارا که تنهای تنها و یاد
خدا وهیهات که با یاد او کس تنها نباشد دشمن من کو سر بر سنگ میزند
دشمن من سر بر سنگ ده من قرقر هر ایشان تیشه بر پای خود میزنند و ریشه
و ریشه خود بر میکنند ای دوست تا چه غم هزار دشمنم را میکنند قصد هلاک
کرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک فان تولوا فقل حسبی الله لا اله
الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم اخوان الهیتین خاطر جمع دارند
واندوه وتفرقه بخود راه ندهند که سالک راه خدای اگر غالب است فله
الفخر واگر مغلوب است فله الاجر هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین ومنا
نفس اگر غالب است فله الوزر واگر مغلوب است فله الخزی اخوان الهیتین صبر
پیش گیرند که صبر میراث انبیا است ومن احق بمیراثهم ممن عاهد علی احیاء
سننهم وسلوک سبیلهم اخوان الهیتین دل قوی دارند ان الله ناصر من نصره
وذاکر من ذکره وولی من اطاع امره اخوان الهیتین را در کنف حفظ
خدای در میآورم از شر هر باغی وحاسد وفتنه هر منکر وجاحد ومکر هر
شریر ومفسد عین الله ناظرة الینا وحول الله لا یقدر علینا والله من
ورائهم محیط مکتوب مقتضی والسلام علی اخوانی العنوی ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر

من الفقیر الی الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر شمس الملة والدین
ابی سعید اما بعد اگر از دنیا سخن گوئیم شرمسار که دنیا چیزی بر باد شده
حدیثی است بر ساخته که مرد آن خنک و ستبر آن شک نیست لوا سخن و پیدا
او ز اسرو بن واگر از آخرت حدیث دانم شرمسار نیستیم شرمسارم که مکر حدیث
آن حدیثی هست تا حدیث از آن باید کرد و به بسیاری سخن آنرا بیان نباید
آورد واگر از خدای عز وجل باز گوییم شرمسار نیستیم شرمسار بیش شرمسار
که حدیث حادث است وحادث بقدیم کجا رسد هیهات لا اصطاد عنقا
البقاء بالعابث عناکب الافکار واگر خاموشی گزینیم چون چشم جسم
کور است وگوش او کر و تا نمایند نبیند و تا نگوید نشنود عالم تاریکی گرد
وروحهای پاک اسیر توده خاک مانند و راه بیرون شد نیابند مقتضی
جوانمردی آنکه شرمساری بخود گیرند و سلطان سخن را عنان بر سوی شاهراه
بیان کنند تا بمعونت او معشر جن وانس را نفوذ از اقطار سموات وارض
میسر گردد و از اخلاد بر حضیض ارض واتباع هوا و از هوی خلاص یابند و
الله هو الغفور الرحیم هان معشر اخوان کوشش کنید و شربت نصح از کف ناصح
مشفق نوش کنید هر حدیث که نه از خدای یا نه برای آخر است لغو شمرید و هر
کار که نه برای خدای و رضای او باشد بر بین است لهو دانید خانه چه می سازید
چون خراب می شود جامه چه میدوزید چون میپوسد مال چه میگیرید چون
میمیرید امید بخلق چه میدارید چون ما تشاؤن الا ان یشاء الله بیم از
ایشان چه میدارید چون ان الحکم الا لله دانید که صوفیان در رقص
چون دست افشانند دست از چه افشانند از هر چه در دست دارند
و چون پای کوبند بر هر چه دامن گیر ایشان باشد هان دست افشانی

پای کوبان روی باین راه کنند و هرچند غول مردم خواره شما را نکذارند که
باز پس مکنید و دانید غول مردم خوار چیست طبع آدمی که نیش در تیغ
او فرو برده و طمع کرده که او را طعمهٔ خود سازد هان از تحذیر طبع مترسید
و بر تطمیع او امید مدارید هان جاهد این راه روید که هر که طبع جز تا هر حد
سموات و ارض نیست چون این سر حق بسر باز کردید و استغفار در
ذکر شما را دست داد این رفیق شوم از پی شما باز شد آنگاه آسوده
میروید سیروا سبق المفردون و اگر گوید چگونه خانه نشانیم و چگونه
جامه ندوزیم و قد فعلها رسول الله صلعم گوئیم انما الاعمال بالنیات
و قد فهم من فهم و السلام علی من فهم و علی عباد الله الصالحین

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم نفوس النفوس

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله الاخ المحب
الملتزم الدین الشیخ محمد ایده الله اما بعد مکتوب گرامی رسید و بر اصول
فصول آن اطلاع حاصل شد و غلو اهل بغضا در بهتان و افترا
که شرح فرموده بودند معلوم گشت سلمان رضه فرموده الناس اربعة
اسد و ذئب و ثعلب و ضان فاما الاسد فالملوک یفرسون و یاکلون
و اما الذئب فالتجار و اما الثعلب فالقراء المخادعون و اما الضان
فالمؤمن ینهشه من رآه اخوان ما را ایدهم الله این نشانه ایمان بس
که بصفت ضان اند که هرکس از هر سوی از بیگانه و خویش نیش بر
ایشان تیز کرده و بر آنچه دست رس داشت ایشان را می آزارد کو جای
باشید ان ربک لبالمرصاد تو مرا چون کله دیدی بشناس
تو بدانستی که دارم گله بان ولیم ایده الله بدانند که کاش اهل عدو آزار

بر سالکان

بر سالکان نه برای خذلان سالکان است برای خذلان ایشان است
چون خدای عز و جل خواهد که حجت خویش بر ایشان درست کند و
نقوش شقاوتی که بر ناصیه بعض نفوس بالسنین الیهم مکتوب بود جلباب
خفا از آن مرفوع کرده تا همه کس آن نقش برخوانند ما را این کرامت کی
ظهور آن نیز از خدای عز و جل نامرزد تا سبب باشد سبق منافع و حکم
که از آن بحال سالکان عاید گردد مثل ظهور ثبات قدم و مثال اعتبار
از حال اهل عناد که چگونه حب علو در ارض غشاوه بر دیده ابصار
تنیده و تاروی ایشان از ناحیه صواب بگردیده هر آینه ایشان اعنی الشقیا
لکین راه علو در دل خود باز نه دهند و بجهول و مسکنت بسازند که هر که
را مرد مجهولی میکنند زهر اینه بجان او می آگنند چون می بینند
نوش مدبری از طرب یکدم بجنبانند سری بعد یکدم زهر در جانش
فند زهر با جانش کند داد و ستد و مثل انکه اشتغال ایشان بعد اقعه
اعدا باشد نه بما اهتشار احتیاجه در حیلة نفس قوت مدافعه و منازعه مرکوز
است اگر آن با اعدا بفعل نمی آید بعضی بجانب اصدقا می آورد و بیشتر
انگیز موجبات شقاق با اهل وفاق میکند همچون آتش که اگر چیزی نیابد
که بسوزاند الله سبحانه مدید ولیم را بادراک حکمتهای خدای عز و جل
دلش را بر شکر نعمتهای او آراسته گرداناد انه رؤف بالعباد و السلام

مکتوب علی ولیی المقصد الحقیقی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان الالهیین کثرهم الله و بارک
علیهم اجمعین اما بعد چنانچه مسافر ره باشد که در خفی یا کوهی یا محلی

بر چشم کند و بجز که خویش قصد آنجا نماید اما آن نه مقصد حقیقی باشد مقصد
حقیقی آنجاست که بر قصد آن انشاء سفر کرده امثال این مقاصد مجعول است
که بر آن تسلّی میجویند و هر نوبت که بمحلّی از آن نها رسیدکان که وصول بمقصدی
او را حاصل شد و از چاشنی شربت وصال نزه بکام او رسید و تقویی و
انتعاشی یافت همچنین مسافران ارواح که از مطموره عدم بر صحن آمده اند
بقصد اول توجه ایشان بشهرستان بقاست که محل لقاء و جوار حق است
عزّ و علا و هرچه جز آنست از مقاصد دنیویه و غایات جزئیه امور یست
که ایشان را پیش آورده اند و آنرا بر ایشان لنگرگاهی نموده تا بوصول آن
و همتی تعلّلی کنند و تقویی جویند اما قرارگاه در حضرت کبریاست و سوق
حرکات بالسنین المهل بسوی آنجاست کما قال سبحانه و ان الی ربک المنتهی
اما مسافران در این دو گروه اند بعضی هوشمندان خبیراند که عوارض راه
ایشان را از حقایق سابقه غافل نمی سازد و امور طاریه ایشان را فراموشی اصول
ثابته بار نیاورد و طموح نظر ایشان از بدایه جز بغایه نیست و صفت ایشان
چنانست که عمر عبدالعزیز گفت کان لک مال الدنیا لم تکن و کان لک بالاخره لم تزل
نزد هیچ شاخص توقف ننمایند و در هیچ منزل لنگر همت نیفکنند تا بدرگاه اسلام
باشند بسوی غایة الغایات و جز آن مستقر و ماوی نشناسند و جز آنچه آنجا
ایشان را بکار آید اکتساب نکنند الا بقدر ضرورت و بنیت معاونت و بعضی
سفها، کودک صفت و مغفلان بی بصیرت و مثل چنان که وصول اندکه غایات
مجعول چنان ایشان را فریفته کرده که غایه اصلیه فراموش ایشان شود چنانچه پندارند
که بکار آن غایه حقیقی است و بکلّ همت خویش متوجه آن باشند و وصول بآن
غایت را خوشی و نهایت سعادت خود تصور کنند رضوا بالحیوة الدنیا و اطمأنوا

۲۱۰

بها و لکنه اخلد الی الارض و اتبع هواه و وصف الحال چنین کسان است و
عجب آنکه در هر منزلی از آن که فرود آیند چون فی الواقع نه مقصد اصلی و مستقر
حقیقی است بر انزعاج امل و عقابعه کار و الیسا الارباب که کوچ کنند چنانچه
مشاهده میکنیم که در هیچ حد آدمی قرار نمیگیرد و هر مرتبه که از آن سعادت
خود میدانند چون بآن رسید مرتبه دیگر میجوید و دلش از آن چنان می
گیرد که اگر مرتبه پیشتر و هلم جرا و مع ذالک این بیچارگان کور دیده باز نمی
توانند که اگر اینها مقصد بودی حرکت از آن چرا بود و هر بار بهتر و هم ساعی
مبتلا شوند و از صفت لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین بی نصیب باشند تا آنکه
گوشی که گواهی ترجمه خویش شنوند و نه عقلی که از آن قرائن احوال باز دریافت کند
و نه مسکنی که چون داعی حق انتقال مَرج کند بپاوری کردن تمسّک نمایند الی
الله المشتکی من اهل الهوی   والسلام علی من اتبع الهدی

کتاب بسم الله الرحمن الرحیم الطایر المیمون

من الفقیر الی الله قطب ابن محیی الی ولیّی فی الله ذی المنن الامیر رکن الدین
حسن اما بعد دولتمند آنکس است که همای ایمان سایه بر سر او افکند که او را
دست برهای نباشد اما این همای سایه نیفکند جز بر سر عالی همتان و پاک
گوهران و بیخرضان پس همت عالی دارید و دل از تلوث بمقاصد دنیوی
پاک سازید و گرد مطالب جزئیه مگردید و جز بکلیات مطمح نظر منهید که چون
چنین کنید امید میتوان داشت که انیطایر میمون قصد آشیان شما کند و سایه
بلند پایه بر سر شما افکند آنگاه سلطان جهان شما را مسلّم کرده و ببینید که
هرجای که سایه انبیا آنجا افتد اثرهای نیکو دهد و ثمرهای شریف بار آورد
سینه را بگشاید و بشره را تابان سازد و خلق را نیکو کرداند شخص را صبوری و وقور

ساز و اگر گویند چگونه ما سایه افکندن این طایر همایون را انتظار کشیم و
بی شک این ما را واقع است چه ما ایمان خویش بر شک نیستیم گوییم
چگونه هر روز در نماز گوییم اهدنا الصراط المستقیم با آنکه از خود بر شک
نیستیم که بر راه راست ایم و دین حق یافته ایم وجود آدمی هفتاد
پرده بر پرده است و نور ایمان گاه از بیرون تابد و بر اندرون نرسد
و گاه از اندرون تابد و به بیرون نرسد و گاه بیرون و اندرون را هم
فرو گیرد و لکل قسم من ذلک حکم و شمول ظلال ایمان همه جسم و
جان خویش را جویان باشید تا هیچ جا از شما نباشد که آن نور آنجا
نرسد و حکم خویش آشکارا نسازد تا در همه مواطن قیامت رستگار باشید
هر کس که این نور در اندرون داشته باشد و به بیرون او نرسیده باشد
در مواقف اوایل قیامت گرفتار باشد و در مواقف اواخر رستگار و هر
کس که این نور بر ظاهر او تافته باشد و به باطن نرسیده در اوایل مواقف
آن نور بر خود یابد اما آخر منطفی شود و در ظلمات گرفتار ماند اللهم
ثبتنا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و اهدنا و اخواننا اجمعین
الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
والسلام علی ولیی و رحمة الله پرسیده بودند که صحبت داشتن به نور
انسان کامل باید مگر چه معنی دارد انسان کامل انسان کامل است و صحبت
داشتن به نور او باید مگر آنست که بر سخنان او صحبت جویند و به ارشاد
او معول کنند نه به ارشاد خود و از او باز گویند نه از خود والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی و عونی الی الله الامیر محب الدو

الذین

الذین الشیخ محمد ابقی الله نعم بما اثیب به عباده الصادقین اما بعد آدمی بدنیا
از آن آمده که کار بسازی آخرت کند آن پنداشته که مگر بدنیا از آن آمده
که تمتع بر حسنات دنیا یابد هر آینه در واسپرد این کار تا خبر دار آنکار در ایکبار
پس پشت انداخته فی غلط کرده و اگر وی را برای دنیا آفریده بودندی
جاوید در دنیا باز گذاشتندی آخر نبینی که آن کجا میروند اگر خوابیست که از
آخر بیدار شدندی لا والله نه خوابیست که ازان و نه هر که از ایشان را رجوعی
با این جهان حساب ایشان با جهانی دیگر است و صرف کار ایشان با جمعی
جز اینجا عت اول ایشان موقوف است بر آخر ایشان تا چون همه یکبار بمیرند
بیکبار ایشان را بسوی خدای عز و جل حشر کنند و انشاء جدید بنمایند و
ایشان از هر چه کرده اند و گفته اند خبر دهند ینبؤ الانسان یومئذ بما
قدم و اخر انجلت آنکس که چون نامه خویش برخواند در آن بیند که چشمش
بآن روشن و دلش بر آن خرم باشد هیچ داند که آن چیست هر کار که برای
خدا کرده باشد نه برای خود چه آنروز نه خدا است جز آنچه برای خدای باشد
در حساب نباشد و خودی در آنروز از آن ذلیل تر و خوار تر باشد که
مکافات عملی که جهة او کرده اند تواند کرد ای ولی من چون درویش آید
وی را گرامی دار و دل خویش را آن کن که ضیف خدا است چون کسی خسته
باشد وی را عیادت کن و دل خوشی ده که خدای تو در پیاپی او است اینه
از آن خدا اند و اهل الله اند فقرا و مرضی ای ولی من چون محنتی بیاید
کین مشو که بلا بر تو موجب صحت دل است ای ولی من چون نعمتی بیابی
اول بر منعم آن شاد شو بعد از آن بنعمت ای ولی من راحت در رضا بر قضا
است و رضا در توکل بر خدا است رضا و توکل دو جناح مومن است که با

پرواز کند بسوی علیین و بی این دو پر آنجا نتوان رسید چنان کن که خط
تو از این دو خصلت بکمال باشد ایوای من آنکس که خزاین بملوک داده و با سلامت
اموال ایشان از ایشان داشته رضا و توکل بسالکان داده و با آن ایشان را
از همه چیز بی نیاز کردانیده ایوای من خوشا حال کسی که سر کار شب با خدای
باشد از خدای بکیرد و از برای خدای بدهد و از اهل مناجات باشد
و سرّ او از ذکر خداوند خویش هرگز خالی نباشد اگر چه ظاهر مشغول
و آن باشد چه لذیذ که عیش او است و چه خوش که حال او است و چه
فارغ که دل او است و چه طیب که حیوة او است نور جهان چنین کس است
و چشم جهان بر چنین کس روشن است و محل نظر خدای عز و جل از
جهان چنین کس است جعلنا الله و ایانا منهم والسلام علیک و علی
الاخوان الالهیین

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی الله قطب ابن محیی الی اخی و حبیبی مولانا مجد الدین سلمه
الله منظر نظر را وجه باقی سازد و بهیچ وجه روی از آن نکرداند و از همه
سوی آن را نصب العین خویش سازد و چون اهل طبع لشهوات و لذت
جویند او بعبادت خدای عز و جل و مناجات با او لذت جوید تا از ایشان
نباشد که اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات وصف الحال ایشان است
چون اهل هوا ذکر احوال دنیا و ابناء دنیا کنند او ذکر احوال آخرت و
ابناء آخرت کند تقوی نکاه دارد که احب عباد نزد خدای عز و جل متقیانند
و خدای عز و جل کفیل ارزاق متقیان است در اشتغال با رفقا از
کس چیزی نستاند الا آنچه شرعا باو حلال باشد و در مرافقات روی کشی

میان

میان نه بیند جز وجه خدای عز و جل و از هیچ کس نترسد که خدای
عز و جل واقی متقیان است و نه باز ابر هیچ کس بدشنام و کلام غلیظ
بکشاید برفق و حلم و صبر و وقار زینت کند صلوة را در اول وقت
بکذارد و بخشوع و خضوع قلب هر روز بتلاوة کلام الله مشغول
شود باید تدبر در معانی آن در هیچ چیز نکرد الا که حکمت و قدرت خدای
عز و جل در آفرینش آن یاد کند و بداند که یکبار نکاه در آسمان کند
و عظمت خدای عز و جل در دل او حاضر نشود نشان غفلت دل است و
هستاوه فی الحال بجزاره تضرع و استغفار آن حجاب را بکذراند تا دیده
او از هر چیز بملکوت آن افتد و بر ظواهر اشیا که موقف نظر حیوان است نظر
است نیاید و بداند که حسن اخلاق بهترین مواهب خالق است بپناه
خدای رود از آنکه غضب بر او مستولی شود تا بمقتضی غضب کاری کند
و سخنی کوید و به پناه خدای عز و جل رود از آنکه همت او نزول کند و بر آنچه
عامه مردمان بآن شاد و خورسند است شاد و خورسند باشد که دنو
همت بدترین اخلاق است و دون همتی میل است بدنیا و افتخار بزخارف
ابناء دنیا و از جهال از اعراض ایشان حدیث لا یکمل الرجل ایمان حتی یکون
الناس عنده کالاباعر یاد آورد و بداند که خدای عز و جل هیچ بنده خود را
ببنده دیگر محتاج نساخته اما بعضی بندگان از قلة یقین و دنائة همة
دست حاجت بسوی دیگر بندگان بر دارند و بر خود ستم کنند اکر
رفق با بنده مثل خود و لبئس الذین خسروا انفسهم آن برادر دینی را خدای
عز و جل رهد والسلام علی اخی و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان الالهیین المبارکین فمن احسن
قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا و قال اننی من المسلمین و من اکرم
هدیا ممن ظل لله متعبدا و بات لله متهجدا و کان من عباد الله القانتین
شاد دلی که بیاد خدای شاد و از غم دنیا آزاد باشد و در حضرت خدای آرام
که چون ابناء دنیا کام خود را به احادیث دنیا و کلمات سخن شیرین کنند
ایشان کام خود بیاد خدای و ذکر صالحین و تلاوت کلام رب العالمین
شیرین کنند مژده باد چنین کسانرا بر رستکاری آخرت که کرفتار
کرفتار باشند و بیل افزاری آخرت که اهل دنیا بآن نکونسار کردند ای
اخوان الهیین هداکم لحقایق الیقین اکر نه ابلیس که برکماشته قهر
غیرت برای اظهار عزت و اتمام حکم سلطان اغوا بر بنی آدم دشتی
ایشان همه یکجهت روی در خدا داشتندی و جز عبادت خدای کاری
نداشتندی برای آنکه آیات خدای بس ظاهر است بولث درخت با
استداره شکل خلقه دلیلی ظاهر است بر وجود صانع ستاره آسمان
با تمیز بعضی و تخصص بوضع برهانی روشن است بر اقتضی رایت پیدا
با تماسات اجزاء تعامل بهر کر حجتی قاطع است بر این مدعا بس دلایل
وجود صانع حکیم قادر علیم بعدد برگ درختان و ستاره آسمان و
ریک بیابان است و چیزی که دلالتش بر این کثرت باشد نه از آنست که بر کسی
ملتبس ماند و چون معرفت چنین کس حاصل شد خضوع با او و تمسکن
نزد او و التجا با او و استمداد از او و استغنا با او از غیر او بالطبع و الفطره
لازم می آید و ذلک هو العبادة قال الله تعم فی الحدیث القدسی انی خلقت
عبادی حنفاء کلهم و انهم اتیهم الشیطان فاجتالتهم عن دینهم و قال الله

فی التنزیل

فی التنزیل کان الناس امة واحدة ای مجتمعین علی عبادة الله و الاخلاص
له و ذلک فی عالم الفطرة ثم دخلوا عالم الخلقة و جاورهم الشیاطین
فاختلفوا فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم
الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه و ما اختلف فیه الا
الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات و ذلک حیث قیل لهم
الست بربکم قالوا بلی هذا تفسیر ابی ابن کعب رض و انما اختلفوا فیه
بغیا بینهم بما زینت لهم الشیاطین فهدی الله الذین آمنوا لما
اختلفوا فیه من الحق باذنه و ترک الاخرین فی غیهم و الله یهدی من
یشاء الی صراط مستقیم اکنون اخوان الهیین چون خدای عز
و جل برحمت خویش ایشانرا راه نمود براهی که او را فراموش کرده بودند
از ذکر و عبادت و بر ایشان منت نهاد بشنیدن وصیت پیغمبر
خدای صلی الله علیه و اقتدا بهدی ایشان و تاسی بر سنت ایشان
خدا را بر این نعمت بزرگوار شکر بسیار کنند و حاضر وقت خویش
باشد که دیگر باره شیاطین بر ایشان دست نیابند که پرده غفلت
بر دیده بصیرت نکشند و چهره دل را بزنگار فسق و تیره سازند اعاذکم
الله من الحور بعد الکور انه ولی المتقین و دانم که چون حدیث عالم
فطرت بمیان آمد اخوان مارا آرزوی آن باشد که حقیقت عالم فطرت
بشناسند و با خود اندیشند که آیا آدمی را پیش از این نشاه نشائی
بوده باید که آدمی را پیش از این نشاه نشاتی بوده بل نشات جمه
انها در کفتار خدای عز و جل و قد خلقکم اطوارا و کفتار خدای عز و جل
لترکبن طبقا عن طبق داخل است و ما هر نشاه که او را پیش از این نشا

حاضر بوده بیکبار عالم فطرة خوانده چنانچه نشاه حاضره او را بیکبار
عالم خلقت خوانیم با آنکه در خود بر اطوار مختلفه است عالم کودکی جز
عالم شیوخیت قال الله ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم ثم لتکونوا
شیوخا طوری از اطوار نشاه فطرتش خلق در ظلمات است و ترشش نور
بر او و طوری از اطوارش خلق کامثال الذر است و گرفتن عهد
از او و طوری از اطوارش انشاء بنسبت قبضه و قبضتین است کما
ورد بجمل ذالک الخبر و اگرچه آدمی را سوی این نشاه نشأت بوده
اما اول نشأت او مسبوق است بر نشأتی که هل اتی علی الانسان
حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا و فی الصحیح کان الله و لم یکن شیئ
غیره وجود او را ابتدائیست که از آن در نگذرد و ازلی خاصه ذات
خدایست عز و جل مادة وجود ماسوی الله را اگر مدت زمانی است یعنی ابد
باشد چنانچه امتداد مکانی را ابدانیست اما امتداد مکانی چون مجتمع
الاجزاء است او را نهایت نیز لازم است و مدت زمانی چون مجتمع الاجزا
نیست او را نهایت لازم نیست و مخفی نماند که از غیر این مجال جو وبند
ای اخوان و موطنی می شناسیم از مواطن عالم فطرت که هر چه آدمی درین
جهان دارد تا کفش و سجاده و لقمه نان که میخورد همه در آنجهان با وی
قرین بوده اند و آن سه شنبه که همه مکاره در آن بیکبار آفریده شده
و آن پنجشنبه که همه دواب در آن بیکبار مبثوث گشته از ایام آن
موطن است چه در ایام اسبوع که حالی در میانست چنین سه شنبه و
پنجشنبه نتوان یافت و چون آنجها را مطموس و مدروس ساخته اند
و آنچه در آن عالم بوده بتدریج باز درینجهان یکیک بخلق جدید پدید نقش

بعرصه

میفرمایند و در اسابیع اینجهان هر چه آنجا قرین چیزی بوده اینجا او را بان
میجویند و فرا پیش میکردند تا او را بحق میرسانند و آنچه شیخ ابو طالب مکی در قوت
القلوب آورده که لما اظهر الخلق فی العدم اظهر لهم الصنایع کلها ثم
خیرهم فاختار کل عبد صنعة فلما ابدأهم فی الوجود اجری کل واحد ما اختاره
لنفسه از این بابست و عارفان چون اینمعنی دانسته اند در کسب رزق
حریص و جزوع نیستند چه میدانند که نان و جامه که در موطن سابق قرین
اینکس بوده محالست که با این کس آشنا شود و راه او شود که او را بخورد
و بپوشد و آنچه قرین بوده بجان جویای اوست و نمی آساید تا خود را
بر او میرساند و چون رزق ما را میجوید چه حاجت که ما او را میجوئیم قال رسول
الله صلی الله علیه و آله للرجل الذی ناوله التمرة لو لم تأتها لاتتک
عارف مهربان خوی و متخلق باشد و در آئین عالم محبت نشاید که آنقدر از
چنین ما را جویان و با افسرده نشسته قدمی به استقبال ایشان بیرون
ننهیم تفضلا و تکرما بپذیره ایشان باز باید رفت و جامه را که دوست دیرینه
است چون باز یافتند منت در بر باید کرد و نان را که یار قدیم است
درون احشای باید داد در حدیث صحیح آمده که الارواح جنود مجندة
فما تعارف منها ایتلف و ما تناکر اختلف این تعارف و تناکر در عالم
فطرت بوده که شرح کردیم و اینمعنی مخصوص ارواح بشریه نیست در عالم
ارواح ارواح هر چیز باشد و هر چه هست روحی دارد چه هر چه هست بتسبیح
خدای عز و جل مشغول است بدلیل قوله تعالی و ان من شیئ الا یسبح بحمده
و لکن لا تفقهون تسبیحهم و تسبیح از غیر ذی روح متصور نگردد قال الله تعالی
و قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیئ

چنانچه هر دو کس که روح ایشان در عالم اول با هم آشنائی و معیت بوده اینجا
بر اسم الفت میگیرند همچنین از ارواح جامدات هر کدام که در آن عالم با روح
شخصی مقارن بوده در این عالم با وی می پیوندد و متعلق بر او میگردد اولی
فلا پس چون چنین است جزع و اضطراب چه معنی دارد و فوت و حصول
می باید بود که هر چه از آن اینکس است بر اینکس میرسد هذا و مردمان ندانند
که جان مخصوص انسان است فی نفس جان هویدا و نطق آشکار المخصوص
انسانست جان پنهان همه چیز راهست و هر کس که خدای خواهد بوی
زبان جانوران و زبان جامدات در آموزد و معنی جان هویدا و جان
ناپیدا هر کس نداند که چیست خدای عز و جل اخوان ما را در موافقت
ادب ایمان مدد دهاد تا آن زمان که بحقایق اشیا دانا گردند و بر آفاق عیان
مشاهده اعیان برسند انه علی ما یشاء قدیر و بباید که آنچه در
قرآن مجید مذکور است از وصف حیوانات بر انتفاء عقل و فهم
مثل قوله تعالی اولئک کالانعام بل هم اضل و وصف جمادات بر انتفاء
سمع و بصر مثل قوله تعالی حکایة عن ابراهیم ع یا ابت لم تعبد ما لا یسمع
ولا یبصر ولا یغنی عنک شیئا و امثال آن مانع شود از تصدیق بر آنچه
گفتیم برای آنکه آنچه گفتیم وصف وجه ملکوتی اشیاء است و آنچه در این
آیات مذکور است وصف وجه ملکی فلا تنافی و الله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

رحمت علی ولیته من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان الالهیین وفقهم الله
ثم لطلب مرضاته   راه خدای عز و جل کمتر از راه بصره و بغداد نیست
چون راه بصره و بغداد بی قافله نتوان رفت راه خدای عز و جل بطریق

اولی که چنان باشد و چنانچه قافله هر چند غلبه تر امن تر و از شر قطاع الطریق
مصون تر همچنین سایرین الی الله هر چند بیشتر باشند از آفات طریق و
موجبات انقطاع ایمن تر باشند و این اجتماع و انفراد که خدای عز و جل
بر اخوان با آن منت نهاد اجل رحمتی و اعظم نعمتی است که از آسمان عنایت
الهی بر ایشان نازل شده و هر کس که تواند که خود را در آن رحمت در آورد
و بنا ورد بر خود ستم کرده باشد و آن روز که محسنان بجزای خود برسند
ندامت و حسرت خواهد برد اما برادران ما از آن روز که قدم در جهان
نهاده ایم تا امروز که قدم از جهان بیرون می نهیم پیوسته پس زانوی محنت
و غم نشسته ایم و صنوف محن و مصائب میکشیم هر روز از محنت کودکی
و گریه و فغان آن باز گوئیم از اندوه بزرگی و غم معاش و کودکان
حکایت کنیم از اوجاع و امراض و سهام حوادث و اعراض که از هر سوی
رو بما دارد قصه کنیم این همه زحمت که میکشیم و این همه تلخی که میچشیم کام
خود بر آن شیرین میکنیم و دل خود بر آن خوش می سازیم که دیر و زود
دین در جوار رب العالمین کامرانی خواهیم کرد این نامرادی بر امید
آن مراد میکشیم و اگر نه نفوس از نهاد و آتش از نهاد بر آید چون چنین است
چگونه توانیم که در اکتساب آنچه شرط حصول بآن کامرانی است مساهله
کنیم و ما یر و سود و بود و وجود و آرام دل غم فرسوده ما آنست فی الحقیقه
که این طمع بما دارید که هر چه شما میگوئید قبول داریم ما این بلیت تحملی
قوه و انتعاش ما بر این امید است توجه میکنید که ما از این ناامیدی شویم
ابرایشان الهی چند وی از شما در استظلال این رحمت که از سماء عنایة الهی نازل
شده تقصیر میکنید و اندراج در این جمله رسائل و انا خیر مینمائید و خانه ساختن

در ارض طیبه اخوان اباد بشغل میان انداز ند بعلت انکه موافق طبع ایشان
باشد من کل الوجوه یافت نمی شود اگر یافت میشود مانعی وارد و علت
از این راه دست یافته وحائل شده میان ایشان واندراج در زمرهٔ
اولئک یسارعون فی الخیرات وغافل ساخته ایشان را از مضمون
فی التاخیر آفات ولایندارک مافات آیا تامل نمیکنید در امر بعضی
دیگر از اخوان که در نقل بر اخوان آباد تعلل کردند که چون آخر
بر بنیاد مدت حال شان قرار گرفت وداعیهٔ نقل در ایشان افسرده
شد اوان [illegible] رب شیئا آیا نوانید این دو کس از اخوان ما که بتازه
محبت شده اند بر نقل بر اخوان آباد که مساحتی پیش گیرند و جوانمردانه
پای همت بر این اغراض جزئیه نهند و تدقیق و گریزش بر طرف کنند
و هرجا که دست دهد تخلیه کردند روزی که توان بود تا زبان رسیدن
منقاضی مراتب لباس زند و خدای عز و جل بعوض این مساحت و گذرگی
ایشان را نوری در دل نهد و شرح صدری کرامت کند که اگر در غرفت
سوزنی مقام سازند بر ایشان برکشادگی آسمان گردد و آیا نوانند
بود که مقتدر الاخوان الالهیین بشرکت در آب و جوار رضا دهد و
مسامحه کند و خدای عز و جل از عین کافور او را عوض بدهد در
جوار خویش و آیا نوانند بود که وتیم امیر غیاث الدین عبدالله خان
که در خاطر داشت که لباس زند در این بهار لباس زد چگونه کار ازو ماند
وتیم امیر رشید الدین عبدالسلام و نقل نکردن با اخوان آباد بر خاطر
چه بار میت باری این دو وتیم که مذکور شدند و دو دیگر وفقهما الله
للاقتداء بستیها چرا در ترقه با اخوان آباد تقصیر میکنند چنین زود

که گشتند

سست شدند   دلبر از ما برصد امید ستد اول دل ظاهرا عهد
فراموش نکند عهد کریم   والسلام علی الاخوان اجمعین وعلی الشیخ الرشید
والوکیل وعلی الواحد بعد الواحد منهم بالتفصیل وحسبنا الله ونعم
الوکیل   وتیم امیر رکن الدین حسن استفسار نموده بود از شرح این
سخن که در بعضی مکاتیب که خدای عز و جل گاه بر صفت بسط دل را
کشاید و گاه بصفت قبض دل را در مضیق افکند و پرسیده بود که این قبض
و بسط و کشاده و ضیق چگونه است هرچه از باب فرح و شادیست در
هر کس که باشد آن از بسط الهی است و هرچه از باب اندوه و غم باشد آن نیز
از قبض الهی است در هر کس که باشد و خدای عز و جل در غیب معنی است
که هرگاه که خواهد که دل را بگشاید چهرهٔ آن معنی بوی نماید و خاصیت
آن کشادگی دل باشد و او را در غیب معنی است که هرگاه که خواهد که دلی
تنگ شود چهرهٔ آن معنی بوی نماید و خاصیت مشاهدهٔ آن معنی تنگی
دل باشد لیکن عارفان آن معنی بی پرده از عین آن معنی باز ایشان نماید
و دانند که با ایشان چه میرود و عامه را به اسباب غم و شادی مشغول کنند
بیخبر چهرهٔ آن حقیقت بر ایشان نمایند ایشان را از مشاهدهٔ چهرهٔ آن حقیقت
بسط و قبض روی نماید اما پنداشته باشند که از اسباب روی نموده و بر اسباب
ملکی از آن معنی ملکوتی محجوب باشند سبحان الذی بیده ملکوت کل شیء
والیه ترجعون   شیخ الاخوان استکشاف فرموده بودند از جلیهٔ
سخنی که در بعضی مکاتیب مسطور است که ربط قلم با معلم خبر موجب حفظ
ایمانست بر شخص در چنین مراتب سبب این آنست که در چنین مراتب دل بغایت
لطیف و نازک میشود و هرچه در مقابل دل افتاد عکس بر دل می افکند

ودل صورت آن میگیرد چون در آیار حیوة تعلق قلب او با انسان کامل
مؤکد بوده باشد و پیوسته بذکر و حب او مشغول در چنین مرتبه بحکم علاقه
هم او پیشش متمثل میشود و شخص از او خبر خیر و ایمان خبری ندارد شنیده
لیس آن معانی در دل او باز می باشد و آن رنگ میگیرد و آن میبیند و گفته‌اند
که ولی نشان ولی خدا اینست که چون او را ببینند خدای یاد آید
این پاره ایست از بیان جلیه این سخن و این مجال زیاده از این نگنجانید

والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الحضرة العلیة المحبیة المحمدیة محنتهای
جهان پایان ندارد و قوة آدمی بدفع و رفع ان وافی نیست یکی دفع
نکرده که چندتای دیگر رسیده و پایکیش [illegible] با چنین دشمنان انبوه
مقاومت کردن وجهی ندارد یا پناه بکسی میباید برد که قوت او بدفع ایشان
مستقل باشد یا مستسلم میباید شد که هرچه برایشان رود چه مقاومت
بی فایده دفع مکروه نمی‌کند و فی نفسه تعب است پس شما مضاعف
و عدول بر قسم دوم گاهی باید کرد که یاس از قسم اول حاصل باشد
و یاس از قسم اول حاصل نیست چه بگواهی عقل و خبر صادق معلوم
شده وجود مقتدری که قوة او بهر چیز مستقل است تبارک و تعالی و تقدس
و طریق التجا باو بخبر صادق مؤید بر آیات و بینات معلوم گشته پس
خردمند را مسلکی نماند جز التجا بمقتدر سبحانه و در آوردن خویش
در پناه او کما قال الله المقتدر تع ففروا الی الله و هر جنبش که جز از
این طریق کنند حرکة المضطرب لا ینجع و لا ینفع و لا تعرف التوق و لا یکدفع

واگر کسی سؤال کند که ما می بینیم که آنان که التجا بمقتدر جسته‌اند بعضی سوء
از ایشان مصروف نیست چه اولیاء خدا بمحن مبتلا میباشند و آنان که
التجا بمقتدر نجسته‌اند بعضی سوء از ایشان مصروف میباشد کما نشاهد من
خلاص بعض الکفار من بعض المحن فی بعض الاوقات فاین موضع الفرق
جواب آنست که اینجا که ولی خدا است محنت و سوء نمیرسد محنت و سوء بر بیرون
منزل او میرسد که حفت الجنة بالمکاره اما در اینجا که مستقر قلب دوست
خبری و اثری از ان نیست زخم محنت بر تن او است نه بر دل او و آنجا که
دشمن خدا است مشحون است بسوء و مکروه است و آنچه از سوء و مکروه مصروف
می شود از حوالی منزل او مصروف می شود مردمان چون در ظاهر او نگرند
بحکم حفت النیران بالشهوات مسرت بینند و مکروه نه بینند پندارند
که مکروه رفت بلی رفت اما از بیرون بر اندرون رفت اگر دل او را چشم کشاف
بر بینند که در چه حال و نکالست قال المقتدر تع من اعرض عن ذکری
فان له معیشة ضنکا و قال تع من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن
فلنحیینه حیوة طیبة والسلام علی حبیب قلوب عباد الله تع بالجیوش الحسنة
وحبانا بحباه الکبرات برحب الطیف لمالیا . وصلی الله علی نبیه محمد
و آله

بسم الله الرحمن الرحیم

من الواقف علی باب الله المنتظر لرحمته قطب ابن محیی عبده و ابن
عبده الی الحضرة المحمدیة المحمدیة انعم الله علیه بما انعم به علی عباده
المخلصین من عباده المنیبین الیه فما اسرع القلب مجیبا الی
امر الله و ما ابطا الجسم مساعدا له فی طاعة الله فالعبد من قلبه و جسمه بین

اقبال ينشر منه النور وينشرح به الصدر وادبار ينصدع له الفؤاد وتذوب
منه الاكباد ولا يدري على ماذا يختم الخطاب والى ماذا يكون المآب فليت
الانسان لم يخلق واذ قد خلق فعونك اللهم وغوثك فان عذابك شديد
وعبدك ضعيف اعترافا اللهم بالذنوب والجهل بكربات يا ذا الطول اعف
عن عبدك وافض عليه من رفدك يا نفس الست كنت نطفة بالامس
لا تسمعين ولا تبصرين ولا تنطقين ولا تعقلين فاذ نفخت ذلك الكوى
ومنحت القوى ومددت يد الطمع الى ما لم يؤذن لك وطمحت بعين
الخيانة الى ما نهيت عنه فهب نفسك على بعض حالك مسلك واسكني عن بعض
ما انت فيه وسيبدلك ربك من ذلك خيرا منه اصبري ساعة فان الساعة
لآتية لا ريب فيها يا نفسها الحبيب مقامات الوفا فيا نفس اوحشي من
الشقاق تعبدي لربك وتمسكني بين يديه وتخضعي له وتلهفي
اليه قومي بالاسحار تناجين الجبار وتقيمين الاعذار وتقفين موقف
الاستغفار ان لك سبحا طويلا في النهار تقربي الى الله بالشفقة على
خلق الله ارفقي بالضعفاء انفقي على الفقراء تعودين المرضى و
تكونين للمساكين ارضا فان ذلك عند الله ارضى اكثري ذكر الله
والزمي تقوى الله فان من يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه
من حيث لا يحتسب توكلي على الله فان الله يحب المتوكلين و
يبغض الفانين واعلمي ان احب عباد الله الى الله من يكثر ذكر
الله في القوم الغافلين ويذكر الله عباده المؤمنين ويبث فيهم
الحكمة ويمنحهم التذكرة غب التذكرة ويزيدهم التبصرة بعد التبصرة
اولئك الهادون المهتدون الصالحون المصلحون بهم يرزق

الله

الله عباده وبهم تنزل الامطار وتشرف الديار واولئك الذين
ينظر الله اليهم فيصرف البلاء عن اهل الارض ويفتح بالرحمة ابواب
السماء هم اوتاد الارض وعمد السماء قائمون على الحق لا يضرهم من خالفهم
مؤيدون بالحالات الثابتات حافظون لحدود الله محفوظون
عن اعداء الله ناصرون منصورون اولئك حزب الله الا ان حزب
مكتوب جناح   الله هم المفلحون   التوقيع

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب ابن محيي الى ولدي وحبيبي الامير ركن الدين حسن
اما بعد بوئى از جهان ميشنوم آيا ولدم ميشنود يا نه وآن بوى را
شيفته ميدارد وبيقرار ميسازد آيا ولدم ازاين شيفته كى وبيقرارى
بوئى برده يا نه داند كه آن كدام بوئيست آن بوئيست كه تا دماغ از زكام
هستى پاك نشود آن بوى نشنود كه من كان فى قلبه مثقال ذرة
من كبر لم يرح رائحة الجنة چون جهان از پرده اهل اغترار دلتنگ
پراست هر دم گرم كه از تنور سينه بر مى آيد همچون يخ مى افسرد گرم روى
ميبايد كه بر پيشواز آن نفس باز شود تا مگر هم در نزديك معدن
آن در يابد تا از آن آتش چيزى در او گيرد كه سراپاى او را بسوزاند
تا در عين درد كرده دل پس در كرده دل پس راه نورد گردد ولدم از ايزد
سبحانه شنيده كه قل انظروا ماذا فى السموات والارض باز گويد كه از
آسمان و زمين همين آسمان و زمين مى بيند يا جز آسمان و زمين
چيزى در آسمان و زمين مى بيند واگر جز آسمان و زمين چيزى
مى بيند چرا لنگر همت آنجا افكند بر سم آنان كه ولكنه اخلد الى الارض

وصف بال و رضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها شرح حال ایشان است
چرا آن چیز را نمی جویند و برای آن نمیسوزند و نمیکدازند چنانچه این
ضعیف میسوزد و میکدازد و درد را انیقام میکوید   در بوتهٔ غم
عشق بکداز خویش چون ما   زیرا جاده بسته در امکان نکنجد است
دلی رها کن تا زلف دلارا چو رشته   سوراخ سوزنست این جون ریسمان
نکنجد   در صفت اهل کفر ایزد سبحانه میفرماید لا تفتح لهم ابواب
السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط دانی که هر کس
امروز این در بر دیدهٔ بصیرت او نکشوده و بآفاق السموات نرسیده
فردا درهای آسمان بر جسم و جان او نکشایند و بر همسایکی خدای
نرسد و با عفاریت و پیکرهای زشت در سافلین بماند و اکر کوی
این عروج را چکونه میسر کردد کویم بجناح توفیق بر این اوج توان رسید
اما تو خود را از خود خالی کن تا سبکسار شوی که جز سبکروحان باین
هوا بر نتوانند آمد و مرغ مردار خوار بدار سرنکونسار باشد والسلام

مکتوب   علی ولی   لوازم الاجتماع

بسم الله الرحمن الرحیم

ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین وقاهم الله
تعالی عن کید الکائدین اما بعد سالکان راه خدای چو کسند اکر از
یکدیکر جدا می شوند تنها میمانند و از تنها چکار آید مکر رشته تا دو
تاب آورد و قد ثبت فی الخبر ان الشیطان مع الفذ وهو من الاثنین ابعد
هر آینه سر رشتهٔ خویش کم میکنند چه خالی نیست که در بغار جهبو مندرج

میکردند

میکردند یا بمغارات کوه میروند اکر در بغار جهبو مندرج میشوند
رنجات ایشان میکیرند و صفت ایشان کسب میکنند و صفت جمهور امروز
اقبال است بر عاجل و اهمال از آجل و اکر بمغارات کوه میروند آنجا
ماوی حیات است بدست اندیشهای پریشان و وسوسهای شیطان
کرفتار میکردند و قد ورد فی الخبر الشیطان ذئب الانسان کذئب
الغنم یاخذ الناصیة ایاکم والشعاب و اکر با یکدیکر اجتماع میکنند تا
بمعاونت یکدیکر این راه روند اجتماع را نمایشی لازم است و نمای
دنیا نمایش هیچکس نمی تواند دید و نمایش را اقطاع خویش میدانند
چون بر دیکری دیدند آنرا از آن غصبی میدانند و بدفع آن مشغول
میشوند و آتش حسد در جسد ایشان بنوعی افروخته میشود که هیچ
ساکن نمیشود جز ابطال آن اجتماع لا ابطاله الله و بجان در این می
کوشد اکر سالکان ترک میکنند خاب المقصود و اکر مفاوضه میکنند
یا بمفاوضه ایشان مشغول باشند یا بر داشتن خط خود از آن اجتماع
علی ان الله اعلم بمصالح السالکین خدایا علم تو محیط است با آنکه
از این اجتماع و انفراد ما را مقصود نمایش و علو در ارض نیست و فساد
که از بزرکواری و جلال تو آن ما را معلوم شد و با آن ایمان آورده ایم
که خلق را نزد ما آن شان باز نکذاشته که در هیچ شی اقبال ایشان
باشیم ما را اقبال تو بس یا اقبال دیکری بچه وصله ما می نشیند خدایا
میدانی که مقصود ما از این اجتماع تیسیر سلوک سبیل تو است بر روش
و تعاون بر بر و تقوی چه از ثواب تو بی نیاز نیستیم و عذاب تو را
تاب نمی آوریم و آنچه طریق نیل ثواب و خلاص از عذاب است ان شناسیم ناچار

دست بآن میکیرد واین اجتماع وانفراد را طریق آن شناخته ایم از آن
دست بآن کرفته ایم خدایا چنانکه ما برای سلوک راه تو اجتماع کرده ایم
مردمان بر عداوت و آزار ما اجتماع کرده اند خدایا ما عاجزیم اکر نه
مارا مدد کنی و ضعیفیم اکر نه قوت بخشی خدایا مکذار که این اجتماع را
باطل سازند و کار سلوک بر ما مستصعب کردانند خدایا و تن تا
چند با ایشان مقاومت کنیم شر ایشان را از ما کفایت کن ندرء بك فی
نحورهم ونعوذ بك من شرورهم اللهم اکفناهم بما شئت ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم

مکتوب بظفر الوقت

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر الحاج شمس الملة
والدین ابی سعید اما بعد ولیم نوشته بود که امروز جزم و تحقیق دانسته ام
وهمه کس میبینند آزار ما اند بشرك الله بالجنة کما بشرنا باتباع الصالحین
امروز هنکام آن رسید که با لطیفه خدای را شویم و روی دل یکباره با او
کنیم چون جهتی دیکر نماند که روی بآن شاید کرد خلق را با تو آزار بلا
خو کنند تا ترا ناچار روی بآن سو کنند وچنانچه ولیم جزم و تحقیق دانسته
که همه کس میبینند آزار ما اند این ضعیف بجزم و تحقیق دانسته که هیچ کس آزار
ما نمی تواند کرد برای انکه ما را هوائی و چیزی نیست که اکر با ما فان نکذارند
که آن بشود ما شکسته خاطر شویم هر وقت آنچه وظیفه ما است در آن وقت
بجای می آوریم و امری که از حق عز وجل بما متوجه است بی تقدیر میسر نام
شدن و ناشدن امور با ما دخلی ندارد که خدای جهان بما نداده اند
وخداوند سبحانه بنده پر امر منفرد است یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج

الیه

الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون اکر ما میکوشیم در نظم این
اجتماع وانفراد برای آنست که ما بدین کوشش مأموریم چه این اجتماع وانفراد
مقدمه تزکیه نفس است در حق ما و مقدمه واجب واجب است واکر ما میکوشیم
در عقد جمعه در مسجد توسجان برای آنستکه ما را بعقد وی این کوشش
میباید کرد برای انکه ما در این بر حقیم و خصم بر باطل و دست از حق خویش
داشتن عجز است و عجز در دین منهی است واکرچه مخالفان پیش کرند
از پیش می برند بر ما الحان جری می شوند و من بعد ایشان را بر آسایش
نمیکذارند و چون ثابت شد که ما را این کوشش میباید کرد و اجتهاد درین
مفضی شد وظیفه ما کردن آن کوشش است و چون بوظیفه خود ایستادکی
کردیم نشستن آن امر بجای خود و ناشستن با ما دخلی ندارد آن داخل
کار ما نیست آن کار خداوند است و ما را در کار خداوند فضولی نیست
و هر کاه که هر چه خداوند بر ما قضا رانده از حلو و مر بر آن صبر کنیم بحول و قوة
خداوند ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

ولا یحزنك قولهم ان العزة لله جمیعا هو السمیع العلیم من عبد الله قطب بن
محیی الی ولیی فی الله وعونی الی الله الامیر محب الدین الشیخ محمد ابده الله
خدای عز وجل بندکان خویش را دو نوع آفریده بعضی را حجاب هستی بنا شد
در روی ایشان باز نهاده و از خدای صرف کرده و شغل ایشان همیشه اثبات
خود باشد و حرمت خویش در نظر دیکران شناسند و امن خود در قهر آن
شریعت طایفه را حجاب از دل برداشته باشد و جلال و کبریای خویش بر دیده
بصیرت ایشان تجلی فرموده و روی ایشان از خود بدیکر جانب کرده و با خدای کرده

کما قول: تا تو ترا دیده ام اندیشه خود نیست مرا هر که حق دید دگر چشم
بباطل نکند و این طایفه عز خویش در عبودیت خدای شناسند و امن
خود در براءة و صدق قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی
سبیلا و چون این دو طایفه را شاکله و جبلّه مخالف یکدیگر افتاده
البته میان ایشان وفاق نیفتد و هرچه نزد احدهما معروف آید نزد آن
دیگر منکر نماید و پیوسته میان ایشان خلاف و شقاق باشد تا نوبت
عالم آمیزش بآخر رسد و هنگام ظهور روز فرقان بیاید که خدای عز و جل
مختلفات را از هم جدا کند و متفقات را بهم پیوندد و جنس را بجنس
الحاق کند و میان جنس و ناجنس حایل ابدی افکند خلاصی از زحمت
اضداد صورت نبندد پس حالا باید که بخود بنهد که مادام که باقی ماند
این نشأه است که هرگز از کشاکش اضداد و مزاحمت اهل عناد و مکاید
حسّاد خواهد بود و چون سلامتی در دار السلام مستقر است و خدای را
عز و جل شکر کند که در دایره ضمن سهم او از قوس سعادة سالکان
برآمد نه از قوس شقاوت هالکان چه در هر دو حال هر دو فریق گرفتار
اند چه همچنانکه اهل نفس بر اهل حق عذاب و زحمتند اهل حق
نیز بر اهل نفس عذاب و زحمت اند پس ابتلا بمحنت دنیا مشترکست
بینهما و اهل حق را حسن عاقبت هست و اهل نفس را سوء عاقبت
قال الله تعالی ان تکونوا تألمون فانهم یألمون کما تألمون و ترجون من الله
ما لا یرجون الله الله سبحانه و تعالی ایشان را و سایر اخوان مبارکین را از اهل
حق نو بیاد و شر اهل نفس را از ایشان بدور دارد و عزة آنانرا که بعزة
خویش مغرور اند بعزة خدای بشکناد ان العزة لله جمیعا هو السمیع العلیم

دکل

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین العابدین الحامدین عموما
والی سیدهم الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد خصوصا فاعظم الله
اجرکم فی قرة العیون الامیر نور الدین محمد وجعله لکم فرطا و ذخرا و بعد
که فرط چیست جماعتی که بر آب روند آن یک که از پیش رود برای آنکه جای فرود
مرتب کند و خبر و ریسمان راست کند و آب بکشد و آماده دارد تا ایشان برسند
او را فرط گویند و از اینجا بود که رسول الله صلعم فرمود انا فرطکم علی الحوض الکوثر
مومن چون دنیا دار او است آخرة نیز دار او است بلکه آخرت دار او است و دنیا
محل گذار او و چنانچه برای دنیا انصار و اعوان میخواهد برای آخرت نیز میخواهد
بل ما الطریق اولی و چنانچه اولاد و احباب آنان که در اینجا اند مدد کار و
کارکنند اینجا اند آنان که بر آن جهان میروند جای و آنجا آماده میسازند
و برای او دار و قرار راست میکنند و تقدیم اعذار و شفاعات برای وی
مینمایند تا چون او رسید بمنزل معمور و محل آماده آبادان فرود میآید و بدیدار
دوستان مشفق و یاران انیس موافق وحشت فراق اهل دنیا از او زایل
میشود و الحق مومن را ناگزیر است از فرطی چند که و خلا او باشد در آن
دار و کار و جای او راست کنند و انتظار او برند تا چون او بآن سرای رود
اجنبی و غریب و بیکس نباشد چه حال کسی که بجائی رود که او را در آنجا
رفیقی و آشنائی نباشد بسیار سخت و ناوحدة غربت غریب و وحشت
وحدت از او میرود بسیار کار است که دوکان مومن که پیش از او بآن سرای رفته
اند چون مومن را هنگام رسید مرگ و تسلی تریح ایشا را جازه از خدای عز و جل

میخواهند واکواب را از انهار جنت پر آب میکنند و به پدر و مادر می رسانند چنانچه
بپدر و مادر کسی روند که از سفر آید و آن آب در گلوی او فرو میریزند و فرزندان
کثیر اگر فرزند بنت است ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین مؤمن بر
این و مثل این گویید و الا مؤمن را در متاع دنیا چه رغبت زین للناس
حب الشهوات من النساء و البنین شرح حال اهل غفلت است حال الذین
اتقوا چنین باشد کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نوشتن
شیر شیر فلله تعالی الحمد علی ما اخذ و لله تعالی الحمد علی ما ترک هر چه فوت شد
پیش آید خیر او است آن پاک از فرزندان که از پیش میرود فرط است و آن
پاک که از عقب میماند و ولد صالح یدعو له است همان پاک و یمن نیک
بر مفارقت فرزند مرحوم صبر کنید و والده ماجده اش را بصبر فرمائید و
هم چنین جده کریمه اش و جزع نکنند و اضطراب ننمایند و خدا را بفرزند
اولی دانند از او و با آنکه خود اگر او از مادر جدا افتاد لطف خدای عز و
جل بر او از مادر مهربان تر است و اگر مادر پدر او ماند خدای عز و جل
خیر الوارثین است عوض جزیل و اجر جمیل کرامت فرماید و فرزند کامی
قرة الاعین امیر غیاث الدین محمد را در طاعت خویش دراز گرداناد
ان فی الله عزاء من کل مصیبة و خلفا من کل فائت و درکا من کل
تالف والمحروم من حرم الاخرة ای بندگان خدای شما خدا را می شناسید
باید خدای نه آنکس است که آنچه او کند بر او خوشنود نباشند و آنچه او
فرماید چنان نکنند و آنچه او پیش آورد نپذیرند هیچ کرا باشد
مجال این کرا زینهار با ادب باشید و دل و زبان و جوارح و ارکان
نگاه دارید این نه آنحضرت که گستاخی و بی باکی آنجا توان کرد سرها پیش

افکنید

افکنید و دستها بر روی هم نهید و بگویید انا لله و انا الیه راجعون سر ارادت
ما و آستان حضرت دوست که هر چه بر سر ما میرود ارادة او است و السلام
علی عباد الله الصالحین

مکتوب بمسائل القضاء

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر محب الملة و الدین
شیخ محمد الماجد فاعظم الله اجرک فی المصیبة بعد المصیبة و اعطاک
الخیر الذی دل علیه قوله علیه الصلوة و السلام من یرد الله به خیرا یصب
منه و ارجو که آن خیر بسته شدن علاقه دل باشد با هر چه در عالم کون
است چه هر چه بفنا در آید شایسته تعلق دل صاحب همت نباشد
خردمند خود را در دام آن بیفکند خاندان و فرزند برای صید کودک صفتان
مغرور نهند تعلق قلب ارباب همم با مصرف امور باشد نه با امور و اگر
خواهید تواند آیینه جاوید بهر شخص داد که در آن مشاهده نضارت او
کند چه معنی آدمی از عالم جاوید است و عالم جاوید عالمی است پیش از
این عالم که خدای عز و جل تمام آن بیکبار آفرید و بیک امر کما امرنا الا
واحدة کلمح بالبصر و عالم کون این عالم است که بتدریج شیئا فشیئا یافته
شود و هر چه باز جاوید شد عنقریب نایاب گردد هان بکوشید و خود را
بعالم جاوید رسانید و اگر شما نکوشید عالم جاوید خود کوشد و خود را
بر شما رساند و زمین و آسمان بر درد اما اگر کسی بعالم جاوید رود
و از موتوا قبل ان تموتوا را بجای آورد او را از زحمت وارد رحمت با انواع روح
برند و در سایه طوبی نشانند و عسل چشانند و اگر عالم جاوید بر کسی
فرود آید دهنه عذاب پیش آورند و او را از زقوم و غسلین نزل آرند کجنه

به بینند که کدام دوست میدارید طوف وعسل با زنجور وغسلین ها ز
مپاپید همراه ابراهیم کردید صلی الله علیه وآله میفرماید انی ذاهب الی ربی
پند محمد بشنوید هم که ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین در خدای کریم
در دامن لطف او آویزید وانتظار آن روز ببرید که خدای عز وجل در
ظلل غمام به بوی شما آید ولا انکر که یوم یرون الملائکه لا بشری یومئذ
للمجرمین واکر چه آن روز بشری مجرمان نباشد بشری باشد مر طایفه که تتنزل
علیهم الملائکه ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا در شان ایشان نزول
کرده خود را از اهل بشری کردانید نه زمره او حجرا محجورا اکر کویند در
خدای چکونه توان کریخت وبآن جهان بکدام پای باید رفت کویم
بپای همت ادمان نظر در جلیات کنید وطرح جزئیات وفکر در آلا
الله وذکر عالم اعلی ماده زمین راینکر به که عجوب وثمرات چکونه آراسته
است تا باز شناسید که این نوع از خلم که در او دمیده ماه وآفتاب
را ببینید وسیر هار که پیش دارند بیات هفتار معلوم نامعلوم کنید
که کارکنان کدام کار فرمای اند فتادیل بخور انکرید وبنکرید تا این
سیاهات فضی را کدام صانع ریخته وکدام دست آنرا ازین سقف نیلکون
او آویخته آسمان از نجم که این فلک نیلی یا قبه زمین را اخبر که ساخته برات
درختان چه کس نقشه انکور است استاد حلاوی سازد آیا انکور که می سازد
هان بنکرید تا باز شناسید که امر خدای ظاهر است اکر ناظر کور نیست
اما تا شما خواهید کرد دادستکم از انکور است وانکور بستانید این دیده کجا
ابنهشی دنا شما خواهید کجا منزه وسبزه پار است به ترتیب درختان
کجا شما را معلوم کرده باشد اسرار کار باستاج باشد که از وی قماش خزید

وکفت

وکفت وکوی با خیاط که چکونه از آن جامه دوزد والا اندیشه در نسج صانع
اکر ود در زوده و نه قدرت او این هر دو با هم راست نیاید اینست
نرسد دو در سیکجای نرف هم پیت خوری بنا وهم نای نرف ها نر
چشم عبرت برکشانید وآثار رحمت خدا را بنکرید برای شرح صدر تن
در عبادت دهید برای تصحیح حب واز مردمان کناره کیرید برای
فراغت خاطر وبا کید بکر صحبت دارید برای قوت دل هان کار سازی
قد دو هر خدا کنید که مهم از بنکاری نیست جهان شما از فریب میدهد
وبکار خود میدارد که کار شما است زیرا که باشید وکار خود از کار
جهان باز شناسید وبازی مخورید وکار خود کنید نه کار جهان تا مل
کنید که این املاک واموال وتجمل واعناب وامتعه واسباب که شما بآن
تمتع میکیرید چه کسان آباد آن کرده اند وخرج نموده وبهم نهاده بعد
از آن کذاشته اند وبنا کامی رفته ودیکران از آن بر مخورند اکنون حال
میشود که ایشان نه در کار خود بوده اند اما آن دم که ایشان کرم آن بودند
بر ایشان چنین مینمود اکنون شما هم ایشان اید نسبت با آینده کان اینها
هم جهان میکند که بعضی ابنا خویش را در کار بعضی میکند وآیین
خود با ایشان قایم میدارد ایشان فضلات با رکشی پیش نشد وچند
ایشان را حظ میدهد که ما بد وتاب دهیم از کاه وجوها از کار باز نمانند
با قصاب بکو سپند از هد تا فربه شوند برای ذبح هان زیرا که تا
وخود را از بند کی جهان خلاص کنید از بن خواجه کریزید کناه دست
بکر نزید که او بغصب شما را اسیر کرده شما آزادان عالم آزادی اید هلم
الی جنات عدن فانها منازلک الاولی وفیها المخیم ولکنا سبی العدو

فهل نری نعود الی اوطاننا ونسلم آنانکه آدمی را اینجهانی دانسته‌اند
که چون بتجارتی یا عباری که هم ازینجا برخیزد و هم درآنجا فرو نشیند
کافر‌اند که بمقتضای نسوا الله فانسیهم انفسهم خاصیت ذات ایشان
فراموش ایشان است مؤمنان دانند که آدمی نه ازین جهان است و او
درین جهان غریب و اسیر است و اینها از عهد حرمت خویش یاد باشد و اگر
یاد نباشد چون صادق گوید یاد و برداریم ان فی ذلک لذکری لمن کان
له قلب او القی السمع وهو شهید والسلام علی

مکتوب پنجاه و نهم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله ... الی الله الامیر محب
الملة والدین الشیخ محمد ایده الله **اما بعد** هر کس که خدای عز و جل از و
چیزی باز ستاند و او بران صبر کند و راضی و مسلم گردد خدای عز و جل
بعینه با او دهد در آخرت و مثل آن بر او دهد در دنیا چنانچه در شان
ایوب علیه السلام فرموده و وهبنا له اهله ومثلهم معهم رحمة منا وذکری
لاولی الالباب و در جای دیگر فرموده و آتیناه اهله ومثلهم معهم رحمة
من عندنا وذکری للعابدین آنجا که ذکری لاولی الالباب فرموده
و هبنا گفت و منا برای آنکه متعلق همت اولی الالباب وهب است و
مطمح نظر ایشان منعم و آنجا که ذکری للعابدین فرموده آتینا گفت بلفظ
عام و من عندنا برای متعلق همت عابدین کسب است و مطمح نظر ایشان
نعمت فتفاوت وجوه الخطاب لتفاوت المشاهد و مختار در تفسیر این
آیه این است که اهل او را که در دنیا متوفی شده با او باز دادند بلکه در آخرت
با او دادند اما در دنیا مثل ایشان او را کرامت شد پس و تتمیم آیه آنکه

خدای عز و جل از وی باز گرفت صبر کند تا با او نیز بعینه همین معامله رود
ای عزیز کرامت مؤمن دانسته خدای عز و جل با یافت نیست چه دانی که برای
مؤمن چها نهاده اند که مؤمن آنچه وی راست نزد حق عز و جل بداند جامه
بر تن بلکه جان بر تن چاک کند و بر سر این آید تمامی جهان خاک کند
اگر مؤمن آنچه وی راست نزد حق عز و جل بداند تلخیهای جهان چون
شکر نماید چون شکر در حیب دارد چون جاهلان که زهر مار آمیز
است و آلوده جان را امید امید و ایران زهر آب همچون آب نوشند
و تیم جان مؤمن بخدای آرامیده باشد و بر آنچه نزد خدای است امید
دارد چرا اینها هم پنهان باو نموده باشند و حدیث آن آهسته در گوش
او فرو خوانده بیرون آمدن او و حسنات جهان هم چون بیرون آمدن
صاحب قلعه است از قلعه در پی صید اگر یافت یافت و اگر نیافت به قلعه
و آنچه در آنست برکت باد اما حسن جاهل حسنات دنیا را هم چون
گدایانست لقمه‌ها را از ابواب که اگر نیافت هیچ ندارند لاجرم بکلی روی
خود آن را جویند و بتمام همت متوجه آن باشند بخلاف مؤمن که آنچه حقیقت
وجود اوست اصلا بسوی آن بیرون نیاید و آنچه خلاصه همت اوست قطعا با آن
متعلق نگردد بلی چون دیگ همت مؤمن بآتش عشق در جوش آید
دیگی را کفی باشد و آن کف در حوصله طعام نشیند ناچار بکف گیر
حکمت آن را بیرون باید انداخت کمال حکمت و عدالت مؤمن نه چندان
که آن ضایع شود آن را در کار جهان کند و تمتع فوت نفاق حیوانی چنانکه
کف دیگ برای گربه گلخان خانه موقوف کنند اما دون همتان چون
مایه همت شان کم باشد تمام همین باشد که با کف شوند بالکلیه ایشان

از خود بیرون آیند و هیچ از ایشان با ایشان نماند و صفت محو پذیر
المن و قلبه و لنوا الله فانسیهم انفسهم روی نماید والعیاذ بالله تع
و ایشان اهل انهماک در دنیا و استهلاک در آن باشند و هرگز خود
باز نبینند و با خود ننشینند همت ایشان تمام در کار حیوانیت خرج
شود یاکلون کما تاکل الانعام والنار مثوی لهم دود دنا امید
خانه دل ایشان را سیاه کرده باشد و عیش و زندگی بر ایشان تباه ساخته
ایشان کجا و حیوة طیبه و جان امیدوار که مومن راست لا یستوی اصحاب
النار و اصحاب الجنة هم الفائزون اللهم اجعلنا من الفائزین و لا تجعلنا
من القانطین و اجعلنا من ورثة جنة النعیم سبحان ربک رب العزة
عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی نفسی و الی اخوانی التائبین الحامدین
العابدین اما بعد فاعظم الله اجرنا فی الاخ الالهی الحبیب التائب مولانا
معین الملة والدین خلیل الله هان بپائید یاران تا بنشینیم
و از پای ننشینیم و برای آن مصرع که این برادر الهی را پیش آمد کار کنیم
و تا این عقبه صعب را در رفقا افکنیم نان نخوریم و آب ننوشیم یعنی
آب و نانی که تناول آن بقصد تلذذ و تمتع باشد تلذذ و تمتع بالجنة
آخرت اندازیم چون برحمت خدای بجوار خدای رسیم و دوستان نیز آن
بوستان جمع شوید و دیدار فائض الانوار پیغمبر خویش صلعم ببینیم و دیگر نیز
بر خاک قدم مبارکش بمالیم و اخوان خویش را که سابق شده اند بجانب
ایمان باز بینیم و در زمره ایشان مندرج گردیم آنگاه بدیدار دوستان از

طعام خوریم و شراب آشامیم و داد خود از کار آن بستانیم که نفس ایشان
شده و راضیة مرضیة بخدای خویش راجع گشته هر آینه که بادرسیدن خشنودی
خدای عز و جل در آن باشد و وسیله رسیدن قرب او بخدای عز و جل
شود هان عیش برای آن روز باز گذارید و امروز پس زانوی محنت و
مجاهده و مشقت و سهر و جوع و عطش و نامرادی و ناکامی نشینید که
پس کار در عقب دارید والعاقبة للتقوی والسلام علیکم و رحمة الله

مکتوب الصیام بسم الله الرحمن الرحیم العرصه

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان التائبین العابدین الحامدین
اما بعد فرط الاخوان و نخبة الشبان امیر غیاث الدین عبد الله ابن
همسایگی شما به همسایگی خدا رفت اکرم الله قراه و احسن مثواه شاید
آنکه شاد شما داد آمد رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه
همه تامل کنید که چون او را پیش از زین عمر غائله بود این که او دست داد
از انابت بسوی خدای عز و جل و بیان کردن بر سلوک راه حق و عزم
بر آن و اجتهاد فراغت برای ذکر و عبادت و معاونت بر بر و تقوی اولی
بود نسبت با حال او و این حال او اکنون و حال تو تقدیر آنکه هیچ از
اینها او را پیش نیامده بودی یکسان است لا والله یکسان نیست و
تصدیق بکتاب الله و مواعید او مانع است از آنکه گمان برند که این
دو حال یکسان و همسان است این زمان او قدر آن کردار خود نیک می
داند و بر آن از خود شاد و شاکر است اکنون باید دوستان ای یاران ای
عزیزان هر یک از شما خود را او انگارید که در حق هر یک از شما ممکن
است که مرگ بر او سایه افکنده باشد و انقضاء اجلش نزدیک شده

هان بشتابید و خود را در غم نو بهشت و شوی دهید تا پاک میرید
که خدای شما پاک است و جز پاک را به پاک راه نیست هان خود این شست
و شوی کنید که شست و شوی مرده شوی این پاکی نبخشد هان اکنون
روی دل با خدای آرید که در ساعت مرگ روی تن با قبله کردن کفایت
نباشد در روز قیامت مخلص دوست دارد که فرزند و پیوند و مال و خویش
و هر کسی که در روی زمین است فدا کند و خلاص شود و از او قبول نکند
امروز که قبول میکنند غنیمت شمرید و همه را در راه خدا فدا کنید و از عقاب
قل ان كان آباؤكم وابناؤكم واخوانكم وازواجكم وعشيرتكم واموال اقترفتموها
وتجارة تخشون كسادها ومساكن ترضونها احب اليكم من الله ورسوله
وجهاد في سبيله فتربصوا حتى ياتي الله بامره والله لا يهدي القوم الفاسقين
بیرون آیید اید و ستان ای یاران ای عزیزان فرصت غنیمت شمرید که فرصت
مدام نیست مردمان زندگانی یکروزه را صرف اکتساب کار این یکروزه
میکنند چنانچه ایام عمرشان که به آخر رسید ایام کارشان نیز به آخر رسید
و اینمعامله بس غبن است برای آنکه یکروزه عمر را از یکروزه کار میبایستی
چه یکروزه عمر کار ابدی حاصل میتوان کرد و چیزی که صلاحیت آن
دارد که کار ایام نامتناهی قیمت آن آید بکار یکروزه فروختن غایت بی
بصارتیست در معامله از آن روی که این مایه تمام صرف شود و هیچ از آن
در دست نماند شخص قدرش نشناسد و بداند که چه گوهر قیمتی ضایع
کرده و بهیچ از دست داده اما از آن دانش جز حسرت حاصلی ندارد نیابد
چون توانستم ندانستم چه سود   چون بدانستم توانستم نبود   ای دوستان
ای یاران ای عزیزان دریابید که فرصت فوت می شود الوقت سیف و الفوق

حیف

حیف ای اخوان یکان یکان را از نهاد خویشان از من عزا باز دهید
و هر کس که کوشش باز دهد از من بوی رسانید که اید دست مهربان
امیر غیاث الدین عبدالله را آخر کسی است که مردم را این راه میباید
سپرد کار سازی این راه کنید و توشه آماده سازید و ترقی دوامان
خیر الزاد التقوی محمد و مرموید امیر عفیف الدین پیر محمد سلام علیه از همه
با نیکی کوشش باز کنند نزد دیگر است ابتدا به او کنید و بگوئید ای آنکه خدای
عزوجل به حسن خلق و خلق بر تو منت نهاده و فرصت که یکبارگی
روی دل با خدای خود کنی الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم
لذکر الله وما نزل من الحق نه وقت که بدست انابت قرع باب توبه
و غائب کنی تا از خزانه مواهب بیکران خویش کنار استعداد تو را
مالامال جواهر الطاف خویش سازد و از جام معرفت و محبت قطره
در کام تو چکاند که تو را مست کرمرد وقت عبادت سازد چنانچه از جهان
و کار و بار آن هر دو آن یاد نداشته باشی در نماز روی همه تو تمامت حالات و اوقات
جهان و زن جناح بعوضه نداشته باشد آری آری وقت رسیده و مسکین
بشتاب دریاب با ساعتی دیگر میفکن فان في التاخير آفات ولا
یتدارک مافات ای نفس را قبول کن و با نفسی دیگر میندار که در
رحمت باز است و در عذر فراز و السلام على من اتبع الهدى

مکتوب ب بسم الله الرحمن الرحیم محبة الولد

من عبد الله قطب ابن محیی الی والده سلف الاخوان الشاب لبنا
الامیر غیاث الدین عبدالله زید خدای عزوجل مهر فرزند در
دل مادر نهد آنگاه فرزند از او باز ستانند تا او را بیازماید که او با ایمان

خداوند سبحانه در چه مقام است مر او را گردن می نهد و برضا و تسلیم پیش
می‌آید یا والعیاذ بالله بنا خوشنودی و کراهت او را تلقی مینماید و اگر
برضا و تسلیم پیش آمد حق عز و جل بر او مباهات میفرماید با ملائکه
خویش و میگوید بنده مرا نگرید که محبوب وی از وی باز گرفتم و او سر
را گردن نهاده و راضی و مستسلم گشته بعد از آن محل او و فرزند او در
جوار خویش در دار نعیم مقرر میفرماید و چون بندگان را از قبور حشر
گرداند ایشان را با هم میرساند و ابد الآباد بدیدار یکدیگر متنعم و از صحبت یکدیگر
برخوردار میگردند و چون آخر کار جاوید باهم در خوشی و نعمت بسر
خواهند برد مفارقت این دو روزه چه زیان میدارد ایشان را اما اگر
والعیاذ بالله بنده در مقام گستاخی و بی باکی در آید و ادب و تعظیم
رب فرو گذارد غیرت ربوبیت و عزت الوهیت فرماید که بنگرید بنده
مرا که دیگری را بر من گزیده و مهر او بر مهر من افزوده و با من برای او جنگی
میکند بجلال خویش که دیدار ایشان بر هم حرام کردم هرگز هم را باز نبینند
و از یکدیگر برخوردار نیابند اکنون زنهار که طریقه رضا و تسلیم که شعار
اولیاء حق است پیش گیرید و صبر کنید و جزع و اضطراب منمائید که بیم آنست که
اگر شخص دل خود را نگاه ندارد و زبان را بتسبیح جزع باز دهد او را
بجنان جا بجا کشانند و بر آن مقامات رسانند چه هر بدبختی را بنفاق یقین
و هر چه بد نیز آن معقول است عفو نهایت آن مرجوست و مؤمن بر دین
خود ترسان است و کار بر احتیاط نهد صبر کنید تا اجر بیابید و بجای
که موت او شما را موعظتی و تذکره کرده دنیا بر دل شما سرد سازد
و رغبت در کار آخرت بر شما تازه گرداند که طریق انابت و عبادت پیش گیرید

وبرای خو

و برای خود و برای فرزند مرحوم صدقات دهید و خیرات کنید
همت خود متعلق بر اینها دارید نه بجزع و بکا یا اقامت مراسم عزا و
الله ولی التوفیق و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هو حسبنا
و نعم الوکیل

مکتوب الخامس

بسم الله الرحمن الرحیم

الا یا صبا نجد متی هجت من نجد فقد زادنی مسراک وجدا علی وجد
ان هتفت ورقاء فی رونق الضحی علی فنن غض النبات من الرند
بکیت کما یبکی الولید و لم تکن جلیدا و ابدیت الذی لم تکن تبدی
من عبد الله قطب ابن محیی الی اولیائی فی الله و احبائی الامیر زین
العابدین بن علی و الامیر مجد الدین محمد و الامیر معز الدین الملک اسحاق
و الامیر عماد الدین جعفر و الامیر الشیخ نور الدین محمد حیاهم الله نعم
کبوتری که دست آموز صیاد بود و بر آب و دانه او خو کرده شده ناگهان
بادی از این مرغزار که موضع آشیان اصلی و محل هم جنسان جبلی او
است بوزید و عهد فراموش کرده را با یاد او داد خرمن صبرش بباد فنا
و از نهاد جانش فریاد بر آمد قصد آشیان و آشنایان خویش کرد هر چند
دل صیاد بداغ فراق ریش کرد حال او را دماغی تازه ساخت که ما
نیز مرغان همان آشیانیم اگر چه بقفس در بند زندانیم آخر چند محنت
جهان بریم چند غم آب و نان خوریم چند زخم دشمنان چشیم چند
فراق دوستان کشیم   ندارد غیر غم بیچاره انسان چنین رفته قلم
بیچاره انسان اما ای دوستان و هم نفسان چون در افتاده اید لب
تازه دارید هر چند غم بی اندازه دارید با دل خونین لب خندان

هم چو شمع در کثرت زخمی رسد آهی چه چنانک اندر خروش بخروشید و چهره
صبر بر انامل جزع بخراشید که جزع جز عار دین بازار قیمتی نیست و نقد
استغنا از جز بضربه صبر نتوان خرید تا فرزند ریح یوسف صفت در زندان
تن بضع سنین رنج و سختی نکشد در مصر ملکوت بر پادشاهی نرسد
الدنیا سجن المؤمن با خود بسنجید و از زندان برنج و سختی برنجید که
رنج و سختی طبع از زندانست آن بستان است که جای روح و ریحان است
چون بر بستان خدای رسید در آسایش زهید و رنج و محنت پس پشت
افکنید تا در جهانید در رنجت و پوی و جست و جوی در رفت و روی
و دشت و شوی میباید بود تا در پوی در راه خدای و جست و
جوی در رهِ خدا رفت و روی جواهر حکمت و استماع موعظه و دشت و شوی
معصیت و جریره و اخلاق ذمیمه ای هم نفسان هر چند در رفتن سخن
می فرمایم اگر سخن چون محن فراموش کنم آتش فرقت فرق احباب هر ساعت
شعله میزند در جگر کباب آنجا که دایره یاران و مجمع غمگساران است
هر لذتست الم نیست هر شادیست غم نیست راحتست بی جراحت
بی تعب وجدانست بی فوت حیوتست بی موت چه در این خراب
آباد جهان ساکنم که حکایت شکایتی سر نیامد که قصه غصه دیگر پیدا
شده و یک جراحت بر هم نرسیده که نیشی دیگر بر سر پیش آمده غم حبیب
و غریب چه در رنج تا بم بشهر خود روم و شهر یار خود باشم چرا
بر آنجهان نزهم که شب تار است و رخشنده روز آنجا نیست و چراغ فروزان
و ستاره آویزان حاجت و اللیل اذا یغشی آنجا موی مشکین مصطفی است
صلی الله علیه و آله والنهار اذا تجلی روی نازنین او خداوندا دانی که را

در این جهان کامی نیست و وجود از جوار رحمت تو آرامی نه اما قدرت و
حکمت بدست تو است هر کس از ما را که بجوار خویش بری برحمت خود
رسان و هر کس را که مهلت دهی آن مهلت را در طاعت خویش
گردان انک ولی الجود والاحسان سبحان ربک رب العزة عما
یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

مکتوب وعظ بسم الله الرحمن الرحیم الاموات

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة المخدومیة العفیفیة المحمدیة
والحضرة المخدومیة المبارزیة المحمدیة و سایر اخوانه الاکرمین فاعظم
الله اجرکم و منحکم صبرکم علی موت عبد الله المقبل علیه التایب الیه
الفقاد مرا لله بیر الامیر غیاث الدین عبد الله و غفر له و اکرم شبابه و
احسن مآبه شنیده ام که چون اسکندر وفات یافت کسی از دانایان
گفت این مرده دیروز زندگی ما را پند مرده میداد امروز که چنین پند
در مردگی میدهد تا امید که حق عز و جل گوش پند شنود دهد
تا پند مردگان بشنویم تا مگر داخل زندگان گردیم چه مرده نه آنست
که بی نفس است مرده آنست که هر چند تذکره حق بوی رسد دلش
از جای بجنبد خداوندا دل دانا و گوش شنوا کرامت فرما خداوندا
بعضی ازین جماعت را توفیق انابت دادی و در زمره ان الله یحب
التوابین و یحب المتطهرین در آوردی باقیان را نیز این توفیق ده
و بی توبه از دنیا بیرون مبر و ایشانرا در زمره پاکان حشر کن انک ولی
الجود والاحسان و بالله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب ابن محیی الی اولیائی واحبتی الامیر رشید الدین عبد
السلام والامیر علاء الدین الشیخ حسن والامیر عماد الدین الشیخ حسین
والامیر محب الدین محمد زاد الله توفیقهم وفتح لهم فیه رضاه طریقهم
موت امیر غیاث الدین عبدالله هیچ شما را تنبه بخشیده یا همانید که
بودید میپندارید که هر که در جهان بود فیستی متزلزل است که آدمی با آن
نرود از آن روز که هست شد تا ابد الآباد الوان هستی است که او را به پیش
میآید همان رحمی بر خود کنید که بعد از هر آنچه هیچ کس به وصال شما نمی رسند
شمایانید و کردار خویش و مرتبه که شما را حاصل است در دانش حقیقت
امروز کذا رفتن تعظیم رتبت و بزرگداشت ملائکه و انبیاء خدا علیهم الاکرام
و نگاه داشت حق اولیا حق هیچ دیگر به وصال شما نمی نشیند و من اینهمه
فقد اعذر والسلام و رحمة الله اهل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب ابن محیی الی الاخوان التائبین العابدین الحامدین
فاعظم الله اجرکم مرة بعد مرة فی موت سلفنا الصالح الصادق ما
عاهد الله علیه القاضی نجم الامیر غیاث الدین عبدالله والفرزند الکرام
المبارک الامیر نور الدین محمد والاخ الاولی الوحید مولانا معین الدین
خلیل الله چون روزگار چنین جدائی در میان می افکند اولی آنکه
تا با هم اید قدر همدیگر بدانید و از یکدیگر بر خوردار باشید و مع ذلک
و یعرف قدر الشیء عند زواله ندارید که قدر شناسی که بعد از زوال باشد
سودی ندهد خوشا آنکس که هستی شیء بداند و حق آن بشناسد و هرگز
که این حصلت او را باشد کمترین آنچه او را لازم شود این باشد که بنده

شاکر

شاکر باشد و کمترین آنچه بنده شاکر را لازم گردد آن باشد که افعال
در قسمت نور او تناقض کنند که بکدام مرتبه نصیب از آن پیش رسد
ای برادران الهی بحجة مقامات عبدالله اگر آشکار گردد در حقیقت آفتاب را
تیره کرده اند و صفاء آب را کدر نماید و ظرافت ریاحین و نضارت
بساتین را خجل سازد ای برادران الهی آنچه بر دل اهل دل میزند از
تلاطم صفاء دریای غیب اگر نه لنگر حکمت پای بند تن و جان ایشان
آمدی از شوق وصال آن اتصال ایشان از هم باز رفتی حیفا و دریغا
که مردمان از اینحکایت بوئی نشنیده اند والا هر چه در آینده فرات
کرهندی و پی آن کرفتندی   پادشاهان جهان از بهر کی
بو نبردند از شراب بندگی   ور نه ادهم وار سرگردان و دل
ملک را بر هم زدندی بیدرنگ   ای برادران الهی ایمان که مرغ دل
از برادران شما چه گمان میبرید با ایشان برابرید که جوش عشق در ایشان
ساکن شد و دیگر پاره این بار بر گردن نخواهند نهاد چنانچه منکر از
حشر گمان بر نهنت ف اینگمان میبرید که بر نداز پی سودش برمن هیچ
قلم بر آتشم سری از نو بکشم در اندیش انسان در گردن اولی با وجود
آنکه لذت هستی نچشیده بود بسوق چنین در کار آمد بعد از آنکه ذوق
آن چشیده چگونه دست از آن خواهد داشت این کره نه در رشته آمده
بود و نه با ساز تمام میرفت که با ساز باز آید آنگاه با اینحدیث یکباره
در ساز شد تا ابد این بار بکشد این آمد شد آدمی نه بخود کند و کیل
او را در آرد و بر و الله علی کل شیء وکیل اما وکیل برانداز او
موکل کند یعنی آن کند که اگر موکل خود کردی همان کردی

الهی و چون باز آید درست کار بر خلاف امروز بود هر کس که امروز در
خوشی باشد از فردا ناخوشی باشد و هر کس که امروز در ناخوشی باشد
از فردا در خوشی باشد هان خوشی متناهی بگذارید بر امید خوشی
نامتناهی و از ناخوشی متناهی بگریزید از بیم ناخوشی نامتناهی در من
اندر فقد اعذر اگر گویند این چگونه است حال آنکه مومن در جهان
بسیار اند که خوشی بینند و کافر در جهان بسیار اند که ناخوشی بینند
گوییم آن فی مومن در دنیا هرگز خوشی نه بیند برای آنکه سزاوار و متطلع
بوی حسنات کبری در باتین رجا و نیل این حسنات را جنات
نشمرد و کافر در دنیا هرگز ناخوشی نه بیند برای آنکه سزاوار و متطلع است
بوی سیئات کبری در مضایق یاس نیل این سیئات را سیئات
نداند فهم من فهم و علم من علم وقل رب زدنی علما والسلام علی
الاخوان التائبین العابدین الحامدین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر الحاج شمس
الملة والدین ابی سعید کسی که موفق شد چنانچه املاک و اموال
او بوارثان او میرسد همچنین ملکات و احوال او بوارثان است که
آن برایشان متعلق میکرده امید که هر کس از اخوان که بجوار حق پیوسته
وارث خیرات او هم اخوان باشند تا هر یک در حجت خویش پاره
افزایند و در اکتساب حسنات بیشتر از بیشتر کوشش نمایند و الحق
نظر بظاهر معقول نیز این را وجهی ظاهر هست برای آنکه مشاهده
حال او مظنه تیقظ و اعتبار و سزاوار افاده تنبه و استبصار است اما مشکل

ابرز

اینست که نه هر چه در ذات خود ظاهر است بر همه کس ظاهر است برای آنکه
ادراک را دو شرط است یکی ظهور مدرک در ذات خویش و یکی ار
تفاع حجاب از دیده بیننده و حقایق امور را اگرچه نظر بوجه اول نفی
از ادراک نیست چه در ذات در کمال ظهور و وضوح است اما نظر
بوجه دوم مانع هست و آن غشاوه خدای است تعالی که بر دیده
آنکس که میخواهد می نشاند و محو نشود جز بدیده هر کو را فلله الحجة البالغة
دست در حلقه حبر نحن باید زد که پشت بدیوار کسالت کنند تمسک
بعروه تضرع و استغفار میباید جست که با شک جگر سوز دیده
از آلایش پاک کنند تا چهره حقیقت چنانچه هست بر بینند و کیف
ترى ليلى بعين ترى بها سواها وما طهرتها بالمدامع و لیم از قلم
مکتوب باز گشته بود و اظهار شوق به استماع حکمه و موعظه نموده حبیبی
احیاک الله بعد از آنکه بیم آن بود که از غلبه راغب و سیم که متحمل بعض
اعباء و اراوات عالم ذکر کرده دیگ سینه از جوش و خروش بر خود بشکافد
و احتیاج بر هم نفسی که برای شفیس کرباره و اح ساعتی با وی نفسی
زنند بابلغ وجهی واقع و بنابر ظهور مخایل غلبه غفلت و قساوه بر اکثر
وقت آنکه کشتی طلب لنگر در ساحل یاس افکند تا کهان شرط مهمی
از ناحیه جماعه اخوان ایدهم الله و اعان بوزید که دل با کار و کار
باساز آورده کار از دست رفته را باز آورده و آن اجتماع الهی و استبا
ربانی که رشات اشتباک نجوم و وسیله حفظ از شر رجم شیطان رجیم مراست
انتظام ریاض باز چشم زخم زمانه بادی مخالف بوزانید و مخالفی در آن اشتباک
کاشت که ایشان را پریشان می سازد امید که پریشان نسازد که آنچه

الی و چون باز آید درست کار بر خلاف امروز بود هر کس که امروز در
خوشی باشد آنروز در ناخوشی باشد و هر کس که امروز در ناخوشی باشد
آنروز در خوشی باشد هان خوشی متناهی بگذارید برامید خوشی
نامتناهی و از ناخوشی نامتناهی بگریزید از بیم ناخوشی نامتناهی و من
اندر فقد اعذر اگر گویند این چگونه است حال آنکه مؤمن در جهان
بسیار اند که خوشی بینند و کافر در جهان بسیار اند که ناخوشی بینند
گوییم نی نی مؤمن در دنیا هرگز خوشی نه بیند برای آنکه شراب و مطلع
بوی حسنات کبری در باتین رجا و لب این حسنات را بجنات
نشمرد و کافر در دنیا هرگز ناخوشی نه بیند برای آنکه شراب و مطلع آت
بوی سیئات کبری در مضایق یاس دید این سیئات را سیئات
نداند فهم من فهم و علم من علم و قال رب زدنی علماً والسلام علی
الاخوان التائبین العابدین الحامدین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی و لیّی فی الله و حبیبی الامیر الحاج شمس
الملة والدین ابی سعید کسی که موفق شد چنانچه املاک و اموال
او بوارثان او میرسد همچنین ملکات و احوال او بوارثان است که
آن بر ایشان متعلق میگردد امید که هر کس از اخوان که جوار حق یعنی
وارث خیرات او هم اخوان باشند تا هر یک در حسب خویش پاره
افزایند و در اکتساب حسنات بیشتر از بیشتر کوشش نمایند و لحقی
نظر بظاهر معقول نیز این روحی ظاهر هست برای آنکه مشاهده
حال او مظنه تیقظ و اعتبار و حسن اوار بر افاده تنبه و استبصار است اما مشغل

اینست

اینست که نه هرچه در ذات خود ظاهر است بر همه کس ظاهر است برای آنکه
ادراک را دو شرط است یکی ظهور مدرک در ذات خویش و دیگری ا
رتفاع حجاب از دیده بیننده و حقایق امور را اگر چه نظر بوجه اول منع
از ادراک نیست چه در ذات در کمال ظهور و وضوح است اما نظر
بوجه دوم مانع هست و آن غشاوه خدای است عز و جل که بر دیده
آنکس که میخواهد می نشند و نمی نشند جز بر دیده هر کور فلله الحجة البالغة
دست در حلقه حبر حق باید زد که پشت بدیوار کسالت کند تمسک
بعروه تضرع و استغفار میباید جست که باشک جگر سوز دیده
از آلایش پاک کنند تا چهره حقیقت چنانچه هست بر بینند و کیف
ترى لیلی بعین ترى بها سواها و ما طهرتها بالمدامع ولیم از قلّه
مکتوب باز گفته بود و اظهار شوق باستماع حکمه و موعظه نموده حسنی
احیاک الله بعد از انکه بیم آن بود که از غفلة راغب و سمیع که محجان بعض
اعیان و ارادات عالم ذکر کرده دیک سینه از جوش و خروش برجوش بنکافد
و احتیاج بر هم نفسی که برای شغیس کرب ایراد ساعتی با وی نفسی
زنند بابلغ وجهی واقع و بنا بر ظهور مخایل غلبه غفلت و شقاوه برنامرسی
وقت آنکه کشتی طلب لنگر در ساحل باس افکند تا کهان شرح حیکی
از ناحیه جماعت اخوان ایدهم الله و اعان بوزید که دل با فارغ کار
باساز آورده و کار از دست رفته را باز آورد و آن اجتماع الهی و انتباه
ربانی که در شان اشتیاک نجوم و وسیله حفظ از شر شیطان رجیم مراسا
انتظام یافت باز چشم زخم زمانه بادی مخالف بوزانید و مخالفی در آشیانه
کاشت که ایشان را پریشان می سازد امید که پریشان نسازد که ایشان

اجتماع ابدان برجای باشد جمعیت دل آخر عود کند مراد از پریشانی
اول پریشانی خاطر است واز پریشانی ثانی پریشانی تفرق اکنون
نمیدانم که حال اخوان چیست ورغبت ایشان در استماع حکمت وموعظه
تا چه حدّ است ونشاط وقوة درچه پایه واز قطیع منقطعان الی الله
چه نصیب کرده آمده وچه برای خدای باز مانده کدام را گوش پند است
تا پند برای او نویسیم وکدام را اینها پیش دشنه است تا زبان از آن
بند مرا اما آنرا که گوش پند است گو گوش باز کنید وبشنوید که چه میگویم
میگویم بباید که یکی از شما واثق تر نباشد بر آنچه در کیسه اوست از او
آنچه در خزانه خدای است واگر همه عالم بدشمنی شما برخیزند موی در
سوراخی جنبید واگر همه عالم دست پیش شما بر سینه نهند که بر سلوک
جنبانید بهیچ حال از جای مروید وجز خدای از هیچ وادی مهید
کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون اقول قولی هذا واستغفر
الله لی ولکم سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین و
الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی مقدم الاخوان وشیخهم وعمادی الآخرة
وبرکتهم اظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله انمها را شیناسی برصحبت
فرموده بودند وبعضی نموده که اگر این ضعیف را در این رمضان توقع
آنجانب نخواهد بود تا ایشان توجه آنجانب فرمایند دانم که آنچه انها
میفرمایند از شوق بود از تکلف وعاریه از تصلف است وایشان هم
بدانند که اشتیاق این ضعیف اضعاف آنست وچگونه کسی که همه کار را

با یک کار

با یک کار کرده باشد مشعوف نباشد بر صحبت جمعی که جز ایشان بر آن
کار عوق ودر آن همه روی نمی یابد هرچند چشم می آورد ومی برد
دریغا از خلق همه برد دریغا از ما یافت راه نبرد   ما زلنا مغلقا فی طلبه
حق خدا آنرا توان گفت که از جهان واهل جهان آزاد باشد وبعد از اسکوا
الی الله بثی وحزنی سالک فقیر چه کند اگر با برده می آمیزد با خود بر نمی آید
واگر با خود می پردازد با برده بر نمی آید ای مهمان از این فقیران چه میخواهید از
میان شما پرهیز رفته که بحال خود باشد چرا از پی ایشان میروید وایشان را
می آزارید بلکه از اقطار بعیده بر میخیزید وبقصد آزار ایشان می آیید
ای سالکان دانید که چون که در این روزگار متمسک بحق را اجر پنجاه
کس است از اهل عصر سابق علی ما ورد فی الخبر برای آنکه تمسک بحق در
این روزگار صعب است چنانچه می بینید که همه کس بخلاف وشقاق شما برخاسته اند
وشما را چه ذنب است غیر اینکه میخواهید که بحال خود باشید وبفراغت دل
عبادت خدای کنید هر ساعت این را نامی مینهند وبهانه قدح وطعن
در آن میکنند ساعتی گویند قطع رحم است ساعتی گویند عبادت
بی علم کردن است ساعتی گویند چنین است ساعتی گویند چنان است
لا والله خدای میداند که هیچ از اینها نیست آتش حسد است که در جسد
ایشان افروخته اعیذ نفسی واخوانی من شرهم وکیدهم ومکرهم فان
تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی وحبیبی الامیر رکن الدین حسن
رب العالمین خداوند خلق وامر باشد ومدرک خلق عقل

اهل فکر را بدریافت آن سبیل باشد و لهذا فرموده افلا ینظرون الی
الابل کیف خلقت هر کس که تأمل کند در خلقت شتر و هدایتی که
که در آن مرعی است مثلاً آنکه چون قوائمش بلند است گردنش دراز
شده تا بزمین رسد برای چرا و ناچار بار وقت آمد که بند بر حکمی چند پیدا
خلقت فراهم آمده پس وظیفه رجحان در تنبیه مدرکات خلق استعمال فکر
و نظر است و در خبر آمده که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة
و ذکر آیات خلق در کتاب الله بسیار باشد و ختم آن بآیات لقوم
یعقلون و لقوم یتفکرون و امثال آن کند اما مدرکات امر عقل اخری است
و از تنبیه نوع فکر تربیت است بقوة منتبه بدان توان رسید و وظیفه
مردمان در آن تصدیق صاحب وحی است و عمل بر مقتضای آن
کردن مثلاً صاحب وحی خبر میدهد که خدای جهان از مطالبه است
از فرزندان آدم که ادای صلوة نمایند و ارتکاب شرب خمر ننمایند این امریست
که بعقل بر آن نتوان رسید که چنین مطالبه هست اما صاحب وحی آنرا
دیده و از آن خبر میدهد و دیگران را باور باید داشت که متابعت کنند اگر
چه قبل از اخبار صاحب وحی اطلاع بر آن هیچ کس را ممکن نیست اما بعد
آنکه صاحب وحی خبر داد علما را که ورثه انبیا اند ذوق مزه امر در آن
دهد و حقائق در آن متخصص کردند که عامه ناس را نباشد و ذوق علما
امر الطف و اشرف باشد از ذوق مدرکات خلق و لهذا اولیاء الله را که
و کوی از امر و نهی پیش باشد و اقبال بر تصحیح معامله زیاده از استکشاف
دقایق صنع که اهل نظر را در آن توغل و مبالغه باشد و اگر چه این فضیلتی
که اهل نظر را داده اند اما نصیب اهل ولایت از مشرب اعذب از آن است

واگر

واگر دیگران که سخن گویند بنا بر آنست که بچیزی اعلا از آن مشغول اند
نه از آنست که بر آن نمیرسند قد علم کل اناس مشربهم مقصود از این
سخن ترغیب و تفهیم است در تمسکات بامر و شرح دادن متمسک بر امری
به آنکه چون پرده بردارند و مذاق امر او را چشانند او را حالتی پیش
آید که لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر بمکاشفه
و ملاحظه اهل اسرار مشهد ذات باشد و مکاشفه و ملاحظه اهل حکمت
از مشهد آیات و شتان ما بین اهل الذات و اصحاب الآیات هان
که عبادت در میان بند و نماز را جلیس خود ساز قیام سحر از دست
مگذار و مناجات و استغفار را فرو مگذار و حرکات و سکنات خویش را
بمیزان امر سنج باشد که ذوق امر بجانب رسد و ابواب محبت ذات بر روی تو
بر گشایند و از مقامات مقربین قطره در جامت چکانند یا خود جامی مست
از آن پر کنند هان آرام مگیر که هر کس که آرام گرفت هلاک شد باید که
در حرکت مدام آشوب انگیخته باشد و در ترک و پوی و جست
و جوی آن باشی از خود بهمین خوشنود مباش که نافی خودبینی و خودنمائی
کفی فی ذا این چه پایه است که ما آن در سیار تحت این پایه انعام است انعام
اهل انعام خدا این باشد صراط الذین انعمت علیهم پیش گیر تا از آنسان
بر خود ببند و در مجاهده بر گشای که مجاهده دهلیز مشاهده است
هر سختی که در کوره مجاهده گشتی چون ببستان مشاهده رسیدی خوش
آن بیابانی کار گذر هر چه مجموعات کاندر آخر رسی بر آب حیوة و فق
الله و لیق و سایر اخوانی لما فیه رضاه و اخوانی و ایاهم حبا نمر و صلی
الله علی محمد و آله اجمعین والحمد لله رب العالمین هرگاه که ملاقات

و آنچه امیر تاج الدین شیخ علی دست دهد سلام وی رسانند و بگویند الم یأن
للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و السلام

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم صلابت النفس

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّی فی الله الامیر فاضل الملة والدین محمد
ایده الله امّا بعد پیوسته از پیش و پس خبر میرسد که این مرد و آن مرد یکبار
خبر میرسد که نفس اماره مرد آتش حرص او بر هیچ حال نمی میرد و پند و موعظه
و زجر و تذکره بهیچ وجه در او نمی گیرد حیران که خدای عز وجل نفس آدمی را
آفریده که چنین قاسی و ناسوا است با هیچ سنگ و آهن او را نسبت نتوان کرد
الا که او سخت تر بود کوئی عنصر نفس نه از ارکان اربعه است که چنین چیزی
چیزی بر صلابت و شدت او یافت نمی شود در پیش چشم او از امثال
او یکان یکان میمیرند و او میداند که حکم امثال واحد است و نوبت
که نوبت او نیز رسید مع ذالک املش همان است و عملش همان نه از اعمل
میکاهد و نه در عمل می افزاید و نه از لهو چیزی باز میکند آری چون
نفس را برای تحمل عذاب آن نار آفریده اند که یک شعله از آن که در
آسمان کیرد فی الحال بکداز د ناچار او را چنین صلب و شدید باید
بود تا تاب چنین عذاب بیاورد و با آنکه تا ابد سوزد سیر نیاید زیرا
که و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه نزده باد نفس اماره را و مبارکش
باد که نهادی دارد سخت لایق بعذاب دوزخ عذاب او را و عذاب
او را نفس مطمئنه لین و لطیف باشد که المؤمنون هینون لینون او را
با عذاب دوزخ چه نسبت که اگر یک نیش از آن بیابد در حال بگدازد
در حدیث آمده که تحاجت الجنة والنار فقالت النار اوثرت بالمتکبرین

والمتجبرین

والمتجبرین و قالت الجنة فمالی لا یدخلنی الا ضعفاء الناس و سقطهم و
غرتهم فقال الله عز وجل للجنة انت رحمتی ارحم بک من اشاء من عبادی و
قال للنار انما انت عذابی اعذب بک من اشاء و لکل واحدة منهما
ملؤها و در حدیثی دیگر آمده الا اخبرکم باهل النار کل عتل جواظ مستکبر
آری جز عتل تاب عذاب دوزخ نیاورد ضعیف متضعف را چه
با حمل عذاب چه نسبت هر چند که کافر هر چند کوه احد باشد و از سنگ
تا اشان او سه روزه راه باشد چون جسم اجساد در خور نفس است زندان آن
نفس متکبر جبار که او را است که از چنین بدن نخواهد و عذاب دوزخ را
متعلق که ازین نمی باید ضعفا را بر دوش دارند و اقویا را بر دوش نهند
نفس مؤمن ضعیف است محمول الطاف باشد و نفس کافر شدید است
حامل بار عذاب که دو اما دل مؤمن قوی باشد حامل اعباء تجلیات
الهی که بود و دل کافر ضعیف باشد او را از کشیدن آن بار معاف دارند
چنانچه مؤمن را هم قوة بوصله نشیند و هم ضعف برای آنکه هر چه در محل
خود دارد آنچه از او قوی میبایدش بود قویست و آنچه از او ضعیف می
بایدش بود ضعیف است و هر چه در محل خود باشد جز نیز خوب نبود
پس ضعف او معافی از عذاب بار آورد و قوت حمل احمال تجلیات
و کافر را هم قوت زیان میدارد و هم ضعف برای آنکه هیچ یک از آن در محل
خود ندارد قوة که در دل میبایدش بود در نفس او است و ضعف که در نفس
میبایدش بود در دل او است لاجرم برای قوة و ضعف بی محل نیز مقتضیات
لا یقدر آماده باشد مقتضی چنان قوة حمل عذاب و مقتضی چنان ضعف
معاف داشتن از حمل تجلیات و این غایة عدالت که هر چیز را در جایه

لایق صرف کنند وکه از خدای عزّ وجلّ سزاوار تر است به عدل ناچار
هر چیز را در مصرف خویش صرف کند از اینست که چون اهل بهشت را
بهشت کنند و اهل دوزخ را بدوزخ و هر یک را بر آنچه مستحق آن شوند
رسانند حمد مطلق متوجه حق عزّ وجلّ گردد که وقضی بینهم بالحق
وقیل الحمد لله رب العالمین   والحمد لله رب العالمین

مکتوب الی اهل التشوق   بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی حبیبی حقا الامیر رکن الدین حسن شرح
الله صدره بالانوار اما بعد هر چه آدمی در یابد مسبوق باشد به تجلّی الحق
سرّه و بصفة آن دید کاری آن چه را اما اهل ذکر از عارفان تنبّهی لطیفه از آن
تجلّی داشته باشد ولهذا نزد ادراک هر چیز رقتی غیر معلوم السبب ایشانرا
عارض گردد وان اثر نزل تجلّی مذکور باشد که اذا تجلّی الله لشیء خشع له
و دیگران اصلا باز وقت آن نرا فتند والی ذلک التنبیه اشار العارف
حیث قال ما رأیت شیئا الا رأیت الله قبله وبعد از استشعار آن مرتبه اهل
فکر را از عارفان که مکاشفه آیات تعلق بایشان دارد چنانچه مکاشفه ذات
تعلق بعزیزان اول که ایشان از اهل ذکر گفتیم تنبهی است لائح دست دهد
مانند اهل ذکر را تنبه قلبی را آن دست داده بود والیه اشار الفاروق
حیث قال ما رأیت شیئا الا رأیت الله بعده و مابین مقام الذکر و مقام
الفکر من التفاضل ما بین الصدیق والفاروق و بنا بر خصوصیة مذکور مُحیی
که صدیق راست در مقام ذکر رسول الله صلعم او را ابن خطاب تخصیص
فرموده که اندکه حین لا حین و محقق بمقام فکر مقتضی صدیقیت است تا روز قیامت
هر کس که شراب او از مقام صدیقیت باشد او را خصوصیة قدم در ذکر باشد

و محقق

و محقق بمقام فکر مقتضی فاروقیت است تا روز قیامت هر کس که شرابی از
مقام فاروقیه باشد او را خصوصیة قدم در فکر باشد و اهل حیا شیعه
صحابه اند و لسان مقام او اینست که ما رأیت شیئا الا رأیت الله معه و اهل
شوق شیعه علی اند و لسان مقام او اینست که ما رأیت شیئا الا رأیت
الله فیه و شرح این حدیث طولی دارد و اگر چه هر عارف صاحب ذکر
و فکر و حیا و شوق باشد اما خصوصیة قدم هر کس را در چیزی باشد
و آن بر او منسوب گردد والله سبحانه و تعالی نصیب کلیم را از شوق موفّر گرداناد
صاحب شوق این باشد که مدام افروخته باشد و دیده از چیزهای
جهان بر دوخته مشرب عذب داشته باشد و خلق طیب مهربان باشد
و عطوف و بارقة و وفا و باشجاعت و سخاوت و مقام صاحب شوق
الفهم مقامات ولایت اگر چه اعلی مقام ولایتی نیست و ستاره شوق
در آسمان ولایت نور بصفت ناهید افکند و پیش پیش آفتاب وصال
طلوع کند واشوقاه الی اهل الشوق سلام علی کرام اهل الشوق سلام
علی اهل التشوق و رحمة الله و برکاته

مکتوب ... الملکان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین المبارکین سلام
علیکم و رحمة الله و برکاته اما بعد میخواهم که اخوان این ملک کسب کنند
که در اثناء هر کاری که باشند و اگر چه کارهای سخت مهم باشد توانند که
خود را از آن باز آورند و بدانند که خدای عزّ وجلّ مشغول شوند بوجهی
که هیچ از آن کار ایشان را یاد نیاید خاصه چون هنگام فکر در رسد بر آنکه
وقت نماز در آید یا مذکر از عالم ذکر حکایتی گوید یا در مجلس تلاوت ختم

شوند و معاش اکمل از آن است و اگر چه این بسیار دشخوار می‌نماید اما آسان است
بر کسی که خدای عز و جل بر او آسان کرده اند و آدمی قابل همه چیز و مستعد
همه چیز است هر چه بورزد دست بر او دهد و بر او آسان کرده و از نهایت
حکمة که مستهل سلوک این سبیل است والحکم جنود الله فی الارض یرفع
بها قلوب المریدین و یقوی بها امد ان الصدق یقین آنست که بداند
که اشتغال بمصالح جهان عن اصله نه چیزی ضروریست فی قوام البدن
چه آدمی بعد الحضانة الولادة در حضانت همان کس است که عند کونه
نطفة و جنینا در حضانت آن بود و آن دست که با آن دست و پای و
چشم و گوش بر او راست میکرد ندا از او برنداشته اند چه شباب و کهولت
و شیخوخة از تتمة اطوار خلقة است از قبیل نطفیه و علقیه و مضغیه
کما قال الله سبحانه هو الذی خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة
ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم ثم لتکونوا شیوخا و چنانچه تطور
در آن اطوار بی میانجی گری این کس دست میداد که ما اشهدتهم
خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم و هر چه در بایست آن بود
موجود می شد تطور در این اطوار نیز همین قدر را خالق بمیانجی گری
او از آن حیثیت که میانجی گری او است حاجت ندارد که او از آنجا که
او است اگر میده باش که قدر حکم خویش میراند   کاری ندارد انجها
تا چند کل کاری کنم   حاجت ندارد یار من تا کی منش یاری کنم و چون
اشتغال بمصالح جهان عن اصله نه چیزی است ضروری که در قوام بدن
بلکه توسع رایت الهی چه شغیس که رب رواح الهی بد خول در فضاء فعل
و اشتیاق روایح از هار اختیار هر آینه تعمق در این باب بعید است

از اعتدال

از اعتدال باشد کسی که مدار در کشت و طوف بساتین و تتبع مواضع
نزه باشد و سلوک این سبیل مثمر ثمرة غلبة لطافت است و غلبة
لطافت مجرمی است و شخص را از چیزها زهد و اختلال بر احوال او راه یابد
پس وظیفه خردمند معتدل القوی آنست که تعمق در ترتیب نکند و
طریقه توکل مسلوک دارد و شخص متوکل بغایت بر او آسان باشد که
در اثنای هر کاری که باشد دست از آن بدارد و بیاد خدای عز و جل
مشغول شود چه او قطعا امر خود را موقوف بر آن کار نمیداند و دخول
در آن کار ترخص و توسعی میداند و چیزی که بر سبیل ترخص و
توسع کند چنان غالب نیاید که شخص خود را از آن باز نتواند گرفت
حاصل الخاطر اینکه که گفتیم که میخواهیم کسب کنند که نام آن تردد ساکنی
نفی الخواطر و دفع الوساوس است و آن از اتم شرایط سلوک میدانند ابتعاث
آن از سرچشمه توکل است و استنتاج توکل از مقدمتین فکر و عقل
یعنی هر کس که او را از ذکاء فطری باشد و استعمال آن ذکاء در تعریف
حقایق امور کند توکل دلیل بر او المهر من الذکاء است چه توکل لازم
اذعان است بر اینکه عالم فرو گذاشته و بی خداوند نیست و هر ذره
ذره از موجودات دلیل الخبیث او راهنمای بر اسمعقی است و ان من
شیء الا یسبح بحمده و از این میان ظاهر شد که توکل تابع جلیه ایمان است
و لهذا فرموده و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین الله سبحانه اخوان نما
تسلق بر شجره طیبه ایمان و اجتباء ثمره مبارکه توکل و وجدان ذوق
فراغت دل برای ذکر و عبادت که از آن ثمره مبارکه است میسر کرداناد
انه ولی ذالک وهو حسبنا و نعم الوکیل   اخوان مبارکین را معلوم باد

کرده دادن اندیشهای کوناکون بدل در حین صلوة که او را حدیث نفس گویند
نزد سالکان حدیث دل است نمازی که با بدن محدث کذارند مسقط
فرض نیست و نمازی که با دل محدث کذارند دافع درجات نباشد و اینچند
از حکایات صحابه و سلف در این باب باز کوئیم تا معلوم اخوان کرده که
اشتغال بنماز در حین نماز نزد ایشان چه عظیم بوده   در موطا مذکور
است که ابوطلحه رض در بستانی که ملک او بود نماز میکذارد مرغی آنجا بپرید
ساعتی در آن نگاه کرد چون با حال خود آمد فراموش کرده بود که چند رکعة
نماز کذارده نزد رسول الله صلعم آمد و گفت یا رسول الله این بستان من صدقه
است در آنجا که خواهی صرف فرمای   و مرویست که مردی از انصار در بستان
خویش نماز میکذارد و نیز نظر در ثمره نخل افتاد و بر آن سبب عدد رکعات
بر او ملتبس شد و این صورة در زمان خلافت اصحاب بود نزد صحابه آمد حال
باز گفت و گفت آن بستان صدقه است آنرا به پنجاه هزار دینار بفروخت
با عامر بن عبدالله گفتند که تو در نماز هیچ از امور دنیا می یابی گفت اینکه
سنان در من زنند دوستر دارم از انکه بیابم آنچه در نماز شما می یابید بر
اخوان تابعین باد رحمهم الله علیهم که در نماز خواطر جمع سازند و اگر نفس
منازعه کند آتش خشم از کانون غیرت بر افروزند و در نهاد آن بد نهاد زنند
تا خود و شیطانش بسوزاند که آتش خشم در درون آدمی برای چنین کار
ودیعت نهاده اند اما اگر بر دمان آنرا در خرمن بیگناهان میزنند دشمن
تو جز تو نبوده دان یقین بیگناهان را مکو دشمن زکین ای اخوان مبارکین در
صحیح آمده که من توضا نحو وضوئی هذا ثم صلی رکعتین لا یحدث فیهما نفسه
غفر الله له ما تقدم من ذنبه رواه البخاری اکنون کدام از شما است که محتاج

بغفران

بغفران نیست و کدام عمل است که از ادای دو رکعت نماز آسان تر است تا جهد
کنید که ملکه حضور در دل کسب کنید که چون چنین کردید راه بمقصود یافتید و
الله ولی التوفیق   سؤال اگر کسی گوید اشتغال بمصالح جهان یعنی
اکتساب ما به قوام الابدان و دینی است مشروع و شتق موضوع چگونه آنرا
امری غیر لازم و شمردی جواب آن است که تشریع آن نه برای توقف قوام
است بر آن چه رزق مضمون است بمقتضی گفتار خدای عز و جل و ما
من دابة فی الارض الا علی الله رزقها بلکه برای حکمتی است که اشارتی
اجمالی با آن رفت و هی استنشاق روایح الاخیار و هو هبة من المقتدر الجبار
و ما نفیید کرده ایم که بر اشتغال بمصالح جهان نه چیزی است ضروری که در قوام
بدن و آنچه موجب استیلاء وساوس است بر دل اشتغال است بر آن بکار
انکه قوام بدن بر آن موقوف چه این کمان اشتغالی ضروری ما بدی آورد
که محض اصلاء دفع آن از خود نمی تواند کرد اما اگر کسی بر اکتساب معیشت
مشغول شود امتثالا للامر داخل سایر تعبدات باشد که به اختیار ارتکاب
آن میکنند و چون بر این شرط خوض در آن کند چون ذکر که از آن افضل است
پیش آید دست از آن و اندیشه آن داشتن و بذکر مشغول شدن بغایت
بر او آسان است و اگر راست میگوید بمحض التعبد میکند اینست سخن در نیغام بر
اندازه افهام اما چیزی دیگر ماند اینجا بشنوش با تو روح القدس کوید
نفس ملک ملکه از ملکات سالکان این بود که ذکر کرده شد و بر اکتساب آن
تحریص نموده شد و این یکی است از هزاران رمز هزار نکته باریکتر ز موی اینجاست
نه هر که سر بتراشد قلندری داند اخوان را معلوم باد که راه خدا رفتن کاری
دارد جان خواه است و کار را نیل به نهایت القصه اینکار کسی نیست که کاری

شب و روز بر این مشغول می باید شد مدام حدیث از این میباید کرد که
صفات ذمیمه که از خود دفع باید کرد بسیار است و اوصاف حمیده که بدست
باید آورد همین سبیل و مفرضات دقیقه که موضع آن بر مردمان پوشیده
است بسیار و معاصی غامضه که بر احوال و اعمال و اقوال و افکار شخص
منتشر است فراوان و مداخل و مخارج آن بغایت دقیق و ناپیدا کاوکاو
در این باب بسیار باید کرد و از اهل تجربه استفسار باید نمود تا بغور
آن برسند اهل دنیا می پسندند که در باب امور دنیوی چند و چندی
گویند از ایشان بیاموزید و شما که اهل آخرتید در باب امور اخرویه
همانقدر سخن گوئید که بخدائی که اگر آن مقدار رغبت که یکی از ایشان در کار
دنیای خود میکنند یکی از شما در کار آخرت خود کنند بیابد ان رحمة
الله قریب من المحسنین از جمله صفات ذمیمه که از خود دفع باید کرد حب
غیبت است زبان از عیب مردمان گفتن در باید بست و موضع نسبت آفریده
با آفریدگار فراموش نباید کرد اگر خطی یکی از شما نوشته باشد کسی آنرا
مذمت کند شما را چگونه ناخوش آید اشیا سراسر حروفیست از کلک
قدرت ازلی فرو چکیده همان پندار باشید شنیده اید که عایشه حفصه را
بکوتاهی قد ذکر کرد رسول الله صلعم فرمود کلمهٔ گفتی که اگر با دریا آمیزند
دریا را متغیر سازد هذا معنی ما ورد فی الخبر هیچ دانید که آن کلمه چرا چنین
عظیم است برای سری که اشاره بآن کرده شد و باید که تجویز قدح بعض تا
وهم الذین جوزوا فی الشرع ذمهم شما را گستاخ نسازد و حب مالک کرده تم
برکشائید و انجا که روا داشته اند زبان درازی کنید آنجا که تجویز کرده اند
حکم خدای و اذن خدایست و خدای بداند در انچه فرماید کار حق را

هم بار حق شکن بر زجاجت دوست سنگ دوست زن اما در محلیکه
فرمان نباشد که را مجال و یارای آن هست که صبغ یدالله را بگوید اگر ما
کسی را مذمت کنیم باذن خدای آن عاید بمذمت از خدای عز و جل
او را و خدای را است عز و جل حکم در آفرینش خویش بمدح و ذم [illegible]
ما در انجمن ما ترجمان است اما جائی که اذن خدای عز و جل نباشد اگر
مذمت کنیم آن مذمت ما است او را و ما را مجال و یارا باشد که شیٔی را که
آفرید خدای عز و جل که شاید هزار هزار فرشته مکرم در آن کار کرده اند
تا آفرینش آن تمام شده بلکه دست بیچون مقدس آفریننده آن تخمیر ساخته مذمت
کنیم هی که را باشد مجال این که را صنع الله الذی اتقن کل شیٔ اهل بینش شما
را بر چشمی دیگر بینند یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس
والله بکل شیٔ علیم ای اخوان کاغذ نامه بآخر رسید اما سخن بآخر
نرسید بلکه گوئی هنوز بنیاد نشد والله هو الفتاح العلیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب ابن محیی الی الاخ الاعز فی الله المؤید الشیخ ابی سعید
جعله الله من الالهیین آدمی از جائی جدا افتاده باز بجوید این
قدر هست مشترک همه آدمیان از شاملست و هیچ کس از این حکم خارج نیست
اما بعضی اهل عرفان اند و بعضی اهل هیمان آنانند که هر
چیز که ایشان را پیش آید که بوجهی از وجوه محاکی گمشدهٔ ایشان است در آن
میاویزند و شطری از عمر با آن بسر میکنند تا بتدریج باز وقوف می افتد
که آن نه آنست و آن خوی و بوی که گمشدهٔ ایشانرا بوده از آن باز نمی یابند
ناچار ملول میشوند و دست از آن میدارند محاکی دیگر پیش می آید که هم

بازه رها را او می افتد وعمری دیگر بازان بسر میکند و هکذا مع الثالث و
الرابع وچنین کسان که راهها اند مقصود که کرده اند عمر را این تقلب
بسر میارند چون شان را اجل رسید هیچ در دست ندارند تهی دست ازین
جهان میروند وآنجا هیچ پیش نمی آید که دعوی کند که من محبوب که شده
شما ام تا آن ساعتی با آن تسلی خود کند ناچار آتش عشق در دلشان
افروختن میگیرد آتشی که هیچ چیز ساکن نمیشود وایشان را می سوزاند بکونین
ما یکون و بما یعاد و نزد آدم این دانه واهل عرفان کوشش کشیدکان
خیر و سالکان بصیر اند که کرشه خویش را از جهات نمی جویند و میدانند
که آنچه در جهات است جز عکس غرور نیست بی جهة میجویند تا بفتوح جویا
جستن را در عین جویائی می یابند و نیست که همراه ایشان بجز این هدایة
دارند آهادی ازایشان را حق عز وجل برهمیکنند بر این هدایة و باقیان را
اگر ان نور هدایة ممید هد اما نور ادب میدهد بنور ادب خود را برفرات
امانی که موید اند بنور هدایة می بندند و متابعت ایشان وامتثال اوامر و نواهی
ایشان شعار خویش می سازند تا چون در هیات واعمال تشبه برایشان
کردند در فیضان نور هدایة نیز تشبه دست میدهد بمقتضی والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا آنگاه بنور هدایة حقیقة حال می بینند و آن جستن
حقیقی که طریق اهل هدایة است مترا از جهة پیش میگیرند تا میرسند بر آنچه
اهل هدایة بآن رسیده اند و نفس طلب منش میشوند همچون سحاب از آفتاب
مطلوب   دوست در خانه وما گرد جهان میگردیم آنگاه میدانند که
ایشان بمطلوب مطلوب را می جستند همچون کسی که بر اسپ سوار باشد
وگرد دیار از تازه از پی آن اسپ و نزد آن میدانند که حجاب میان ایشان

ومطلوب

ومطلوب نبود جز جهل وحجاب بالذات خود نباشد جز جهل هرچه را
حجاب گویند جز جهل آن مادة حجاب باشد نه نفس حجاب رفع الله
الحجاب وهدا ولیی الی مسالک اولی الالباب انه ولی ذلک و هو

حسبنا ونعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله وحبیب قلبی مولانا
معین الملة والدین عبد الغنی اغناه الله بفضله عن سواه والی الکهف
الالطف آواه   هرچه گاهی هست و گاهی نیست آنگاه که نیست
وآنگاه که هست هم نیست برای آنکه هستی نه حکم اوست حکم آن گاه است
که اگر حکم او بودی همیشه بودی و چون حکم آن گاه است چون از آن
گاه بوی در آید وا و را هست یابند پس هستی او حکمی است مطلق موضوع
آن گاه و آنگاه نه واقع مطلق است شیء است از اشیا بمطابقه نظرا و شیء واقع
نگردد و اگر هست بی قیدی بر او افکنند هستی مبهم باشد که تحصیلش
با همان آید که هست در آن گاه نه هست مُضمن باشد که کی و کجا و چگونه
وامثال آن بوی در شوان آورد هرچه چنین هست که گفتیم اعنی هست
مُضمن بر وی افتد آن هست بحقیقة باشد و هرچه قطعا اسم
هست بر او نیفتد نیست بحقیقة باشد و آنچه هست بر او افتد اما
هست با قیدی چنانکه گویند هست در فلان جای یا در فلان زمان
یا بفلان شکل یا هست نه با قید آماده قوة قید که اگر سایل بپرسد که
کی و کجا و چگونه سؤالش مستقیم باشد چنین چیز برزخی است میان
آن هست بحقیقة و آن نیست بحقیقة که اول گفتیم از هستی نصیبی دارد

وازنیستی نصیبی اگر باهست حقیقی او را شمار کنند نیستش گویند
واگر با نیست حقیقی او را شمارند هستش گویند هست که جز روی
هستی ندارد حق است عزّ وجلّ و نیست که جز روی نیستی ندارد
شریک حق است عزّ وجلّ لا اله الّا الله وحده لا شریک له آنچه مردود
است و محتمل طرفین روی با هستی دارد و روی با نیستی آفریده حق
است عزّ وجلّ اکنون اگرچه آفریده نوع هستی است امّا صاحب همّت
با چنان هست آرام نگیرد و جز آن هست که جز روی هستی ندارد مستقر
قلب آن نباشد الا بذکر الله تطمئن القلوب این دانم امّا ندانم
که چون صاحب همّت هم آفریده ایست که روئی با هستی و روئی با
نیستی دارد سبب چیست که او با چنین چیز بسر نمی تواند برد و بر آخر
قناعت نمی تواند کرد و چیزی زیاده از آن میجوید چنان چرا گرچه
بر اضافت با آنچه جز روی هستی ندارد نا چیز و نفرت در خور است امّا بر اضافت
با او که هم شیئی مترددین الطرفین است لایق و در خور می باشد پیش
از خود چرا میجوید خیال هوسند مجرمی پز و هیهات چها است در سر
این قطره محال اندیش توان گفت که جستن خود همین اقتضا می کند
که جسته مثل جوینده نباشد برای آنکه اگر مثل او باشد چرا او میجوید
مثل مغنی است از مثل پس ذات او مغنی است او را از آن مثل خود
را که میجوید و نیز در این سؤال بروی دیگر کرد پس باید آفریده جز
آفریدگار را نجوید حال آنکه او جز آفریدگار میجوید غایة اینست که آفریدگار
کار نیز میجوید و کسی هست که آفریدگار را خود اصلا نمیجوید همچون کا
معطله و جوکیان تنگه مطلوب بالذات آفریدگار است جز آفریدگا

واین حکمی است عام همه آفریدگار را و جز آفریدگار چیزی را که میجویند برای
لا بد آنست که بر او می تنند که حکایت ازین نمود آفریدگار میکند بر کسی
آن محال که بر ایشان ملتبس میشود و فریب میخورند و در طلب آن می رسند
بعد از آنکه بآن رسیدند و زمانی با او بسر بردند و بشناختند که نه آن
جسته ایشان است دست از آن بر داشتند و دلشان از آن سرد شد و دیگری
مثل آن حال با چیزی دیگر شان دست میدهد و حال شان با آن مثل
همان باز میشود که با آن اول و همچنین تا بالثانی و الرابع این حکم غیر مؤمنان است
که سفیه وبی بصیرتند و بی عقل امّا مؤمن چون بصیر و خردمند است و لا
یلدغ المؤمن من جحر مرتین چند بار که او را این ابتلا دست دهد تا بیک بار
عجب را بتاب استعداد مؤمنان باز وقت حقیقت حال می باشد واز این
لوایح فریبنده بازی میخورد و خود را او را عزم نمی تواند داد و میداند
که جسته او را از این جهات نباشد بجهت او را میجوید یعنی بجهتی که خود بی
بآن آورد زمام خود بدست جستن میدهد چنانکه در شب تاریک
که راه گم کنند زمام طلب به اسب دهند که او راه بر میداند همچنین مرکب طالب
او است طالب راه بمطلوب نمی برد و جهت مطلوب بهتر می شناسد و در و
وطلب می باید آفریده و از بعضی در در آفریده چون گفتیم که وجهه طلب
بالذات آفریدگار است عزّ وجلّ طلب بحسب مهیت خود جهت او را داند
و راه از آن گم میکند که صاحب طلب او را به دیگر جهات میکند و بفطرت
خویش بازمی گذارد هرگاه که طلب را بفطرت خود باز گذارند و روی او
با چیزی نکنند او بطبع خود روی بآنجا کند که سوق حرکت شوقی بالذات
بسوی آنجا است و دیده که بآن مشاهده اسماء و صفات مطلوب که مرآت ذات

اداست کند باز کند و بعد از فروغ در هر بیرد و هیچ چنان نافع در این
حدیث که صحبت کسی که از همه جهان طلب عرفان مطلوب آمده باشد
و راه راست یافته اگر محبت را از صرافت خود روی با شیب کند بهتر از آنکه
که روی با آن کند چنین کس است بلکه محبت چنین کس عین صرفه و مصلحت
است برای آنکه اگر از راهی از صرافت با کم کند از راهی دیگر با صرافت می
افزایند برای آنکه چون محبت با او پیدا کرده و محبت مقتضی تشبه به
محبوب هر آینه صرافت هم از او می آموزد پس محبت چنین کس تجارة
لن تبور است حاصل الکلام آنکه جز محبت خدای و محبت محبان خدای
هر محبت دیگر که هست باطل است این کلمه ایست که هیچ استثناء در آن
نیست وفق الله و ایاک لمحبته و حب اهل حبه والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله الامیر محب الملة والدین الخ
محمد و الاخوان الالهیین اجمعین عافاه الله و عافاهم بعافیته
لذت و الم دو سرهنگ اند در بارگاه حضرت که مردم را از گریبان گرفته
کشند از بیرون به اندرون و از اندرون به بیرون و هیچ کس از چنگ
این دو سرهنگ خلاص نباشد مگر بنده چند که خدای عز و جل ایشان را
برگزیده و بحرم خاص راه داده آنجا که سرهنگان دوگانه را مجال دخول
در آن نیست چنان کسان از حکم لذت و الم خارج باشند لکیلا تأسوا
علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم مصدق حال ایشان است سالک باید
که در مراحل لذت و الم توقف نکند و در منازل شادی و غم ره
ندارد هیچ جا نایستد تا سر منزل وحدت که انوار یگانگی آنجا تابان باشد

منهم

مزاحمت اسناد از آنجا منفتح چون بر آنجا رسد باز و گرم و رخت آنجا نهد
و بر آسایش بنشیند که قرارگاه است ای ولیم آن سر منزل را دانی که چه
نام است مقعد صدق آنجا بر اسپ توان نشست غیر آنجا اگر راست پرسی
جای نشستن نیست ای ولیم صفت مقعد صدق خواهی که بشنوی صفت
آنجا دانم اما گفتن نتوانم راه آنجا بتو نمایم برو تا برسی که چون برسی خود
بر بینی که جای چگونه است راه شهرستان دل بپرس و چون بر آنجا رسی
حلقه را بجنبان تا در بروی تو بگشایند چون در گشودند در رو
که شاه راه راست است دیگر آن موصول بدروازه دل و سر که دیگر به
مقعد صدق اینک نشان راست بتو دادم و اگر پرسی دل خود را کجا
یابم بدانکه دلها همه در دل عارف گم گرده در دل عارف در آفاق و دل
خود را از دلهای جهان باز جوی و اگر گوئی در دل عارف چگونه در آیم
گویم بدوام مراقبه و تمام اخلاص و تحقیق محبت و حسن ادب در ظاهر و
باطن و اگر گوئی عارف را چگونه بشناسم گویم بحسن نیت و استعمال بصیرت
و صفاء سریرت و الالتجاء بحق عز و جل ای ولیم عارف حجة خدا است در ارض
و عقل حجة خدای است در آدمی بحجة خدای راه نماید و بحجة خدای بخدای
رساند و عماد این امر و ملاک اینکار اصرار بر طلب است و عدم سرعت ملال
که از طلب دست ندارد مرید عاقبة الامر پای به مراد و السلام علی حبیبی و
علی سایر احبتی و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة العلیة المخدومیة المحبیة المحمدیة لا
زالت مواهب الله فایضة علیه و عیون حفظه ناظرة الیه خدای عز

وجعل بمشیئتی ومن کل شیء خلقنا زوجین از هر چیزی دو چیز آفرینید آنگاه بحکمه
یکی از آن چیزها باز گذارد و دیگر چیز را محو کند چون خواست که نهار آفرینید
دو نهار آفرینید آنگاه یکی را نهار باز گذاشت و یکی را محو کرد نهار محو لیل آمد
قال الله سبحانه وجعلنا اللیل والنهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة
النهار مبصرة و فرق است میان آنچه از اصل نیافرینند و آنچه آفرینند و محو
کنند برای آنکه آنچه از اصل نیافرینند اصلا نباشد و آنچه آفرینند و محو کنند
عین آن نماند اما اثر آن بماند و اثر شاهد است بر شیء چنانچه شیء شاهد است
بر خود پس اثر احد الشیئین است اما شهادة شیء بر خود شهادت است جلی
همه کس دریابند هر آینه شیء خود را آیتی مبصره باشد و شهادت اثر بر او
شهادتیست خفی جز اهل لطافت فهم آن را در نیابد چون خدای عز و
جل خواست که حرف آفرینید دو حرف آفرینید یکی را باز گذاشت و یکی را
خط بر سر کشید یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب آن حرف را که
باز گذاشت این [illegible] حرف معلوم است و آن حرف را که بر آن قلم
کشید حرف مکمل ثلثین است هکذا و [illegible] آن حرف را که باز گذاشت همه
کس خوانند و آن حرف را که خط بر سر کشید اهل فهم خوانند و بس یعنی
که چون کسی سطری نویسد آنگاه خط بر آن کشد و آن را معشوق خود سازد
اگر کسی زیرک و تیز دیده و صاحب حدس باشد از آنها بر باقیهٔ آن سطر تواند
برون آورد که چه نوشته بوده اگر هیچ کس نبودی که آن حرف توانستی
خواند نوشتن و محو کردن عبث بودی و عبث بر حکیم نرود آن حرف
محو امتحان ذکاء اذکیا است آفرین بر چنان تیز دیدگان که آن حرف را
توانند خواند هوا خواه توام جانا و میدانم که میدانی که هم ناگفته میدانی

وهم

وهم نوشته میخوانی سخنان غامض که عارفان گویند و عامه در نتوانند یافت
همه از آن یکحرف خوانده اند آیهٔ مبصره برای عوام و خواص است آیهٔ محوه خاص
خواص باشد خواص چون کتاب آیات محوه بگشایند لیل را چون نهار
ببینند آنرا نور سیاه نامند محنت را نعمت شمرند حلو و تر قضا بر کام ایشان
حلو آید اینجا گویند بلا را از خوشی نشناسم ای یار بغایت خوش بلاء من
چه دانم دیدهٔ ایشان بر حسنهٔ فوق الطبیعه که اثر رحمت واسعه است که شامل
رحمه مکتوبه و محوه است و هر اینه حسنهٔ غیر محوه را که حسنه طبیعی است و حسنه
محوه را که حسنه طبیعی است یکسان شامل باشد کما قال سبحانه الذی احسن
کل شیء خلقه کشوده کما قال عمر ابن عبد العزیز رضه لم یبق لی سرور الا فی مواقع
القدر در قضا و فی همی پیچند خاص که نهان آید طلب کردن خلاف
اما چون سرور بر حسنه ایست فوق حسنه و لاحسنه طبیعی هر اینه سرور ایشان
سروری باشد فوق سرور و لاسرور طبیعی آن سروری باشد از چیز مقابل
بیرون آری باغ سبز عشق کو بی منتهاست جز غم و شادی در او بس میوه هاست
از غم و شادی نباشد جوش ما وا ز خیال و وهم نبود هوش ما حالتی
دیگر بود کان نادر است تو مشو منکر که حق بس قادر است الله سبحانه
حبیبهم را از چنان سروری بهره مند کرداناد که سروریست که هر کس که بر آن
سرور مسرور گشت تا ابد الآباد مسرور است و آن سروری که از زوال
نمی شود برای آنکه زوال شیء بوجود ضد است و آن سرور را ضد نیست
آن سروریست خارج از حد و در مقابل آن موهبت مستغنیان است
که از احکام تلوین خارج شده اند و شرب ایشان از ورای معقم است
چون شرب بوده ورای معقم موقوف نیز میوه شان بموسم وصل است

که قطع آن محال است که هست وصال این وصال است پر چون زبان فنا این
جهانی آنجا است زبان بی زبانی در پرده صوت مانگنجد ان الله در من
هیچ انگنجد نه حرف نه صوت می سرایند بی هیچ عروس می نمایند مستقیمان
چون بمقام عندیت رسیده اند هر آینه احکام تلوین از ایشان برخواسته
باشد ان لربکم لیس عنده لیل ولا نهار نور العرش من وجهه در چون دل ایشان
بنور خدای روشن است و نور خدای بظلام منسوخ نکردد و بر هر کس که
سایر اند آخت سایر از وی باز نکرد و برای آنکه کرد و داده خود را باز نستاند
آنچه منوط بر استعداد محال باشد چون استعداد دیگر شود دیگر گردد کما قال جل جلاله
ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم اما آنچه منوط بمحض فضل و
عطای خدا است بهیچ حال نکردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

والختم بالصلوة علی محمد و آله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی خدای را عز و جل چهار فرشته بزرگوار هست
که کار آدمی در جهان بر ایشان راست می شود بر اذن خدای عز و جل یکی
اسرافیل است علیه السلام و کار او دمیدن روح است در جسد چون تمام
که آدمی و جانور از آن آفریده میشود در اطوار خلقت منقلب باید از غذا
بنطفه و از نطفه بعلقه و از علقه بمضغه و اعضا و ارکان بر او راست شود
اسرافیل باذن خدای عز و جل جانی از فرمان خدای که کلمه ازلی است
فرا گیرد و در او دمد و آن جان حادث باشد اگر چه کلمه ازلی است دوم
میکائیل است علیه السلام و کار او تحصیل مواد ارزاق است و تکمیل صور
آن تا بنیه جسد متمکن که بقاء آن مقدر است محفوظ ماند بخار از جا را

برانگیزانند

برانگیزانند بر اذن خدای عز و جل باران بزمین کماشتکان او آورند بر اذن خدای
خدای عز و جل دانه در زمین و میوه بر درخت پرورش او دهد بر اذن
عز و جل با هر قطره از باران یکی از اعوان او همراه است و از ابر شیب می آورد
و بر هر برگی از درخت یکی از اعوان او موکل است و از آنچه می باید رعد و
برق دو فرشته اند از اعوان او و آنچه در جهان آن را رعد و برق خوانند بنام
آن دو فرشته میخوانند برای آنکه رعد بهست آن فرشته ایست که او را رعد
نام است و برق بهست آن فرشته ایست که او را برق نام است سوم جبرئیل
است و او وحی نبوی بپیغمبران آورد و آنچه موجب حیوة دل است تعلیم
ایشان کند کما قال الله تعالی وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا وقال الله تعالی
یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم چنانچه اسرافیل
علیه السلام وسیله حیات جسم است او وسیله حیات دل باشد و بعد از پیغمبر
صلی الله علیه و آله دیگر بزمین نیاید و وحی نکذارد اما فرشتگان که الهام
بدل صدیقان رسانند از اعوان او باشند چهارم عزرائیل است علیه السلام
و کار او جدا ساختن ارواح است از ابدان و پاک کردانیدن آن از رجس
نشأه دنیوی است که بسبب آن از خدای قدوس باز مانده و از دیدار او
محروم شده و از جوار لطف و احسان او دور افتاده حق او از این روی
از حق همه فرشتگان زیاده است که تا قدم مبارک او در میان نیاید بنده
بخدای نرسد و ایام فراق و ناکامی سر نیاید و بر همه مؤمنان فرض است که محبت
و تعظیم فرشتگان در نفس خویش مقرر سازند خاصه محبت عزرائیل
علیه السلام برای آنکه چون بوسیله او روح که عامر دنیا است از دنیا بیرون رود سبب
رفتن روح دنیا خراب میشود دنیای ملعون عزرائیل را علیه السلام دشمن میدارد

وبخشی از دنیا که در آید محالست ناچار هم این دشمنی داشته باشد و آن بخش را
طبیعة ناروا است امّا اگر آدمی خود دوست دار عزرائیل علیه السّلام باشد دشمنی
طبیعة دنیوی زیان ندارد اکنون باید که پیوسته محبت عزرائیل در میون رد
و تعظیم او در دل جای میدهد تا چون هنگام رحلت باللقاء مبارک او رسد
محبت او بر عداوة طبیعة دنیوی غالب آید و بدیدار او شاد باشد که اگر و
العیاذ بالله عداوة طبیعة دنیوی بر محبت او غالب آید و او برنگ طبیعة
دنیوی شود و دیدار عزرائیل را علیه السّلام دشمن دارد کافر میرد و داخل
یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین باشد و جماعتی بیهوده گویان که
چون لقاء کسی را مکروه دارند تشبیه وی بعزرائیل علیه السّلام کنند بدین
گستاخی و بی ادبی کافر شوند و اگر برهان در تعظیم ملائکه صلوات الله و
سلامه علیهم و معرفت قدر و حق ایشان قاصرند و چون از علما تعلّم نکنند
مقصر و مجرم اند و چگونه ایشان بر این تقصیر معذور باشند و ایمان بملائکه
یکی است از ارکان شش گانه ایمان که ایمان بی آن تمام نیست چون مکتوب
الیه زاده الله رغبة فی الخیر التماس نوشته کرده بود مشتمل بر ذکر ملائکه
این نامه بدین سیاق بقلم آمد والله المسئول ان لا ینفع بدو لا حول ولا قوة
الا مکتوب بالله استرشاد العلی الرّب العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله وحبیب قلبی الامیر محبّ الملة
والدین الشیخ محمد امّا بعد شده که بنده بجای خداوند خود چیزی فرا
نگیرد و اگر چه نفس او باشد و بنده که با ظهور سلطان خداوند سبحانه او بزرگی
خود ظهور و سلطانی نخواهد و بنده که برای نفس خود با رب خود محاجه

نکند

نکند و آنچه رب او بر نفس او قضا کند از تلخ و شیرین بر کام خود شیرین
کند بنده شکور آنکس باشد که خودی خود را در راه خداوند خود نهد بی
آنکه او خودی از خداوند یابد و نا مثل نعمه در راه منعم ننهد بتمام شکر
ایشان کی نموده اند و مثل خودی نیست هم مگر خودی آماده دریغ کرد
قلیل من عبادی الشکور این بنده در شب بیست و یکم رمضان در خواب
میدید که در این زمین کسی نیست که آنچه خدای عز و جل کند بیند که
یک کس و یک کس دیگر انتهی امّا بخصوص در حیر باشد در اجمال رأیت
شهود امّا هنوز بخش در وی دریغ باقیست و مراد از آنکه آنچه خدای
کند بیند الا همه است از کیفیة اندراج انوار در راستان ظهور قدرت در
حکمه و انفتاح چشم حقیقة بین و لمحی آنین و سوم خداوند از اراده افعال
ارض بندگان هستند که بحق تو را بندگی میکنند و تو از ایشان خوشنودی
و ایشان از تو خوشنود اند و موضع نظر رحمة تو از عالم ایشان اند خداوندا
بپذیر خدمتکاری طاعات ایشان و رضوان تو از سکنات و حرکات و خواب
و بیداری و نطق و صموت ایشان که اخوان ما را از کرامات ابرار و مواهب
موقنین بی بهره مگردان و همت ایشان در جست و جوی راه نو بخت
ساز و اخلاص پاک در دل ایشان نه و لیم امیر محبّ الدین شیخ محمد دلی
باکرم رو نمایش یاد و نفسی آرامیده و کامی بمحبت خداوند خود شیرین که
اگر جهان پر زهر شود شیرینی کام او بر او غالب آید خداوندا ایشان را مواهب
موقنین و کرامات ابرار است بر هوا پرواز کردن و بر آب بمانند
کردن از این کرامات و مواهب ما را و اخوان کرامت کن انک ولی
الجود والاحسان سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین

والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيى الى ولدى وحبيبى الذى هو خاطرى وقرة
ناظرى الامير افضل الملة والدين محمد الهمه الله ما فيه الصلاح والفتوح وفتح
الابواب فقد قال الله تعالى الم يأن للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله
بر ولد كريم ابقاه الله پوشیده نیست که قرارگاه آدمی دار آخرت جز این دار و کار کاری
کارسازی آن دار است و اگر چند روزی برای آشوب که در طبیعت بشر سرشته اند
با این و آن پردازد و این سوی و آن سوی تازد خاطر قرارش اینست که پای عبادت و فکر
دامن خمول کشیده در کوشه مجال خود بنشیند و اوقات خود را بر تعلیم و تذ
کر و آنچه معین آدمی است در توکید علاقه با عالم اعلی و سست شدن علاقه
با عالم زیر توزیع کند و در باب حوائج طبیعی بقلیل اقتصار کند و از مال
و امور دنیوی باندک قناعت نماید و بر بعضی ظلم که دفع آن جز بمخالطت ظلمه
و رکون بر ایشان که مورد وعید ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار
است متیسر نیست صبر کند که آنچه از او فوت می شود از خیر بر سبب مخالطت که
با ظلمه میکند بیش از انست که بر سبب ظلم از او فوت می شود چه آنچه بر سبب
ظلم فوت می شود قلیلی است از امور دنیا و انچه بر سبب خلطه با ظلمه فوت
می شود کثیری از امر عقبی و کثیر دنیا در جنب قلیل عقبی هیچ است فکیف
قلیل دنیا در جنب کثیر عقبی کما قال الله تعالی بل تؤثرون الحیوة الدنیا
والآخرة خیر و ابقی و اگر آدمی برای خود میقاتی نهد که چون آن میقات
در آید بکارسازی آخرت و تفرغ و تمحض برای عبادة مشغول شود اقصی
این میقات سن اربعین است که ابتدای شیخوخت است هر آشوب و حرکت که میکند

بس

کند اما بعد الاربعین جز آنکه کوشه گیرد و بحال خود پردازد و اوقات
بتلاوت و صلوة و مطالعه و مذاکره و تذکر و تفکر و تبصره گذارند
سبیلی نیست و موت آدمی را در هر حال است و یکسان نیست که موت
آدمی را فرا رسد و او ساکن و مطمئن باشد بنده خدای با آنکه موت او را فرا
رسد و او در آشوب و حرکت طبیعت بشریت باز مانده باشد و مستعد موت و قدوم
علی الله نشده هذا ما کتب الی ولدی و حبیبی ما عزم علی التوجه الی بلده فرواتها
رحمت ما نفعا الا ان یکون ماء النافیه ولدم این نامه را مکرر تامل در ایام متکرر
مطالعه فرماید و اگر مطالعه آن مثمر سستی آن عزیمت و تجدید نیت بر سلوک
و عبادت شد فذلک غایة المامول والمعونة علیه من الله مسئول و اگر نتیجه
مذکوره ندارد و بر همان عزیمت استمرار واقع شد شطری دیگر از نامه مطالعه
فرماید و بمضمون آن تمسک جوید و آخر فی الصفحة الاخری ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم بسم الله الرحمن الرحیم مضمون شطر دیگر از نامه آنکه
کسی که بمخالطت حکام و ابناء دنیا مبتلی شده وی را چند وظیفه نگاه باید داشت
یکی آنکه پیوسته باز وقف حال خود باشد و رقیب نفس خویش که رذائل
ایشان نگیرد و صفات ایشان کسب نکند برای آنکه تشبه بهیئة نفس است
خاصه تشبه بغالب دوم آنکه در وظایف عبادات و اذکار جهد تمام
تقدیم کند و وقتی چند خود را برای آن مقرر و موظف سازد بنوعی که
اصلا فتور بآن راه نیابد تا مکدر زنگاری که بر آیینه دل از صحبت ایشان حاصل
شود بصیقل ذکر بمقتضای ان الحسنات یذهبن السیئات ذالک ذکری
للذاکرین زدوده کردد سوم ابواب حکام محل جریان احکام است در خیر
و شر آنجا رود و نفع و ضر جاری شود آنچه در آن نفع عباد باشد با آن همه

کند و ان دران تمر عباد باشد با امکن در رفع آن جهد نقد بجا کند اما قیام
با این وظایف سه کانه کسی را بهتر باشد که بر نفس خود غالب باشد و شیطان
از وی بهزیمت رود در انجیل مسطور است که هر کس که ظالم خویش از خدای حق
وا مرزش خواهد شیطان از وی بهزیمت شود و السلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی الله قطب ابن محیی الی الحضرة العلیة الصفویة خصت بالانوار
الالهیة والبرکات القدسیة امراء عظام چهره در قطر فارس فقراء
و ضعفاء را کهفی بودند هر کس از صادر و وارد که بر ایشان بگذشتی او را
خدمت کردندی و هر کس که نوائب روزکار او را از پا کار بینداختی او را
بر اتفاق مدد کردندی و با کار آوردندی طالب علمان غریب که بشیراز
آمدندی چون ایشان را اعوان روی بنوعی پیش ایشان رفتندی و
از ایشان مراقبه و اعزاز یافتندی قریب و بعید را از ایشان نوالی هر سال
بودی نوائب روزکار که چون بر دیگری دست یافتی ایشان او را دست
گرفتی کردندی بر ایشان دست یافت مطلع این معنی از آنجا که سرمایه ایشان
رقبه چند است که از پدران بر ایشان رسیده سابقا چند نفس معدود
بودند و آن رقبات در رقبه تصرف ایشان اکنون چند نسل بر نسل فروع
آمده اند عدد افزوده و عدد همان با کمتر از آن و در این سنوات آفت ملخ
و چند کون دیگر نقصان علاوه آن آمد و قرض بر سر قرض که از قبیل
تضعیف بیوت شطرنج بر اندک حرکتی بنوعی غریب میکند و ربه
اند احتیاج تمام دارد والله المستعان دست بر ایشان یافت
اکر رحمت پادشاهانه بمقتضی کلام تدین بدان آنچه ایشان سکی هند اکنون

با ایشان کنند و نکذارند که این دودمان کریم که بی تکلف خزانه فارس که حوزه ممالک
حضرت پادشاه دین پناه است و مصداق لو کان الدین معلقا بالثریا لناله رجال
من فارس اند از هم بریزند و روی بهر سوی نهند معامله باشد که از رحمت و
احسان چنان پادشاه دل آگاه جز چنان معامله نشود این ضعیف اکنون چند
سال است که همسایکی با قطر چهره دارد و اطلاع بر کنه احوال ایشان حاصل
کرده احوال ایشان چنین یافته ام که اگر عنایت و مرحمت پادشاهانه حامل ایشان
نشود کار ایشان از دست میرود الا ما رحم ربی حالا چند کس از اعیان ایشان
برای استیلای قروض و باز ماندگی از قیام بار عیال آهنگ اغتراب دارند
و باقیان که بغیر از روز ری میکذرانند و خود را از میان می اندازند اگر از
مهب الطاف ربانی که روزنه آن عنایت حضرت پادشاه ظل الله حق
نسیم اقبالی بر ایشان نمی وزد که کار ایشان را ما سازد و سار ایشان را با کار آورد
عنقریب ایشان نیز همان راه پیش خواهد گرفت بنا بر چنین خبر رسیده که زهر
مطالبتی بر ایشان شده اول مراتب عنایات پادشاهانه رفع آنست و
افزون آنچه بر آن رحمت پادشاه دل آگاه اقتضا آن کند مبلغ این خلاصه
و لیتی فی الله دعوتی الی الامیر افضل الملة والدین محمد ایده الله که در میان
ایشان وسیط و شریف و بعلم و فضل و فی کما یغنی المشاهدة من التعریف
است جهة عرض حال اقبال صفت روی بآن آستانه کرم و جهة وجوه
امم است نهاد امید که عنایت خسروانه و مرحمت پادشاهانه شامل حال کردد
و در هنکامی بدولت دست بوس رسد که کف کریم حضرت پادشاهی
که مستمد از فیض بسط الهی است مجموعه بر امواج الطاف متلاطم باشد
و مصداق ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها آمده از شکات

آن فواتح افضال واحسان ومزدات رب اللطیف لما یشاء انه هو الحکیم العلیم سبحان
ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الحضرة العلیة المجیبة المحمدیة لا زالت مؤیدة
بالتاییدات الالهیة آدمی را مکارم جزئیه بسیار واقع است وچون آن
نقد حال است همتش صرف استنفاذ خود از آن می شود ومتفرغ استنفاذ
خود از مکارم کلیه که بعد از این در نشأه آخرت واقع خواهد بود نمی شود
وطریق استنفاذ از آن مسلوک نمی دارد اما آن زمان که بعضی از آن مکارم بروی
فرود آید وبر او محیط شد امر کلی را اعباء واثقال هست ونکال واغلال
که وضع آن در موضع خود متضمن ظهور قهر وجلال وعزت وکبریا است و هم
آینه موضوع واگر از ایشان وضع کند خواهان است چنین نفوس غافله
که نقد حال ایشان از عوز کرده وار التفات بمآل مانع شود موضوع وموضع
آن معظم را می شاید هر آینه باز کاشتن ایشان با غی وضلال ایشان ودامن از
هدایت ودلالت ایشان بجادهٔ صواب با خود کشیدن از تمام اقتضای امر
کلی است وچون چنین باشد وای بر حال آدمی که چنین مکری او را در
قفا است وچنین خذلانی وبی مددی او را در حق مسند ارحل در این
اندیشه خون شود وجگر پاره پاره خدای عز وجل عالم را برای آدمی آفریده
وآدمی را برای خود این حکمی است عام همه آدمیان را اما آدمیان در عالم
الهی مبرم وگونه باشند بعضی را در منصه اکرام جلوه دهند برای اظهار لطف
ازلی وبعضی را در هاویه بعد افکنند برای اظهار جلال ازلی هر دو واسطه
ظهور معانی الهیه اند اما طوبی وخوشا حال آنکه واسطه ظهور لطف واکرام

تو

شود ووبال وخسران بر آنکس که واسطه ظهور جلال وقهر گردد لطف خدای
عز وجل نه آنست که از آن بی نیاز می توان بود وقهر واعلاء خدای عز وجل
نه آنست که آنرا تاب می توان آورد پس دانا آدمی که بر خود رحم کند وخود را از
امداد قهریات بستاند الطاف نکند واگر او با خود این نکند که برای او چه
کرده چون این عرق نسبت با او است والانسبة با الوهیته همه یکسان اند ان کل من
فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا انجام موضوعات الطاف وقهریات
همه یک ارند بجریت او از زشت وخوش هر گونه پیمایدش خواهی
عقیق ولعل شو خواهی کلوخ وسنگ شو واین ترغیب وتحضیض که
ظاهر او را میکنم با طلب او عالیست وتفریع ترجمیه خاصه که قیوم هر دو فرد
است در مقام اعوذ بک منک پناه از رحمانیت عامه که قیم کل است برحیمیه
خاصه که قیم جزء است می برد والا جز خدای عز وجل کیست که استنقاذ از او پدید توان
از آن طمع توان داشت وکان بالمؤمنین رحیما جماعه اخوان الهیین که در آن ذکر هم
اند هر یک را از تجارات طیبات وسایه امید که بنفحهٔ حقیقی که واهب حیوة
ابدیست سلام قولا من رب رحیم رسند والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی وحبیبی وعضدی شیخنا صدر الملة و
الحق والدین محمد والولد الاعز الامجد الاسعد المولی الشیخ محیی الدین محمد
آدمی ذات محض است سازج قابل همه معانی ادمان نظر هر چه کرد رنگ
آن میگیرد وهر معنی که در جهان هست جویای نظر آدمی هست وخواهان
آن که آدمی را خواهان خود سازد برای آنکه معانی همه صامت اند ونطق
ایشان آدمی است هر جیت اند جان ایشان انسان است هر آینه تا مستعلم حقیقی

عروسان خود را بر آرایند و چهره و خود را آنچه بران قادر باشند از زیور و
زینت بر خود راست کنند و خود را بر آدمی جلوه دهند تا باشد که او را
رغبت ایشان افتد اما معانی در زبان خویش برده و کونه است معانی
کلیه باقیه و معانی جزئیه فانیه اگر معانی کلیه باقیه بر آدمی آراسته آید
و میل و رغبتش بسوی آن افتد بشارت بها تخالط وجود او گردد و با لمنشر
منور گردد و چهرۀ بشر بر افروزد و بعلیین بر آید و بصالحین الحاق یابد
هو الذی حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم وصف حال چنین کسان
باشد و اگر معانی جزئیه فانیه بر او آراسته گردد و بمقتضی کذلک زینا
لکل امة عملهم ظلمه تخالط ذات او شود و باطنش بکدورت چهره اش اغبر گردد
و باسفلین فرود آید و قرین شیاطین گردد و معانی فانیه هر معنی است که چون
زمان بگذرد آن معنی با آن بگذرد همچون بزرگی ابنا روزگار و ثروت ارباب
اموال و معانی باقیه آنچه بگردش روزگار متغیر نگردد همچون بزرگی خدای عز و
جل و غنای او و ملک و پادشاهی او پس الحاق روز بنظر آیات خدای
تامل در عجایب نفایس صنع او کنند و شب بمناجات با او و ادای حق
عبادت او و سجود و خضوع در حضرت او اشتغال نمایند روز ایشان بشب
ایشان بیاد خدای و ذکر صفات و اسما او کنند و هر آینه جان ایشان محشو
و مملو باشد از ذکر خدای باقی و دیگران روز بمخالطه با این و آن تردد
بدر خانه بزرگان با شب کنند و شب بتذکار آنچه در آن مجالس گذشته
باز روز آرند هر آینه جان ایشان محشو و مملو باشد از ذکر خدای فانی الا
کل شی ما خلا الله باطل باش تا در فنا بنیان بگذرد و روز ظهور مالک یوم الدین
آید لمن الملک الیوم لله الواحد القهار آنگاه مآل فریقین معلوم گردد و هر کس

بمقتضی توکل ما توجه روی با آن کنند که در دنیا روی با آن داشتند اگر از
خدای بر اثر او بجوار قدس او رفتند و ذاکران دنیا و ابنای دنیا همراه او آنجا
روند که او رود و دنیا از وجود جز بدار البوار که محل فانیات است لایستوی اصحاب
النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون الله یجعلکما من الفائزین بحرمته
و سعته **مکتوب اتفاق** جوید **نه الاختلاف** آمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخ فی الله الامیر غیاث الدین محمد اوداه الله
الی الطاف ما یه سعادت یکانکی است و مایه شقاوت بیکانکی بیکانکی را
از خود باید برد که یکانکی بدست آید آنگاه به ایمن رسیدند و رستکار
مطلق شدند بیکانه اگر چیزی از عالم دست بوی دهد طغیان کند تا نفی
ما بقی رود و اشیا را از موضوعات خویش خواهد که بگرداند و مراتب را
در هم زند و کل را در خویش خواهد که مستهلک سازد و این همچنان که
بسط است و شکی نیست که اشیا را نیز حقوقی است که هستی خود را نگاه
میدارند و نمیگذارند که در وی مستهلک شوند پس مصادمه و ممانعت پیدا
میشوند و پیوسته او در عذاب کشاکش است و آخر ایشان غالب میآیند
و او را هلاک میکنند چه ایشان بیشترند بیش تو این حالت بدعوت
کرده از جا اول و آخر آن است و اگر عالم دست بوی نمیدهد در حرکت
انقباضی می افتد و بر سوی خود میگریزد و آن عذاب که در حرکت انبساطی
از مزاحمت عالم بوی میرسید در حرکت انقباضی در ضغطه خود می یابد
پیوسته بدست ملامت خویش میکوبد و او ویلاه و اثبوراه میگوید پس
حال او در شقاوت و عنا یا عنا بسط یا عنا قبض پس بیکانکی محال است

برای آنکه عالم متفرقات مختلفه است و با اختلاف اتفاق صورت نمی بندد
خدا تعالی اگر نگرند یکانکی ممکن شود برای آنکه این مختلفات آفریده یک
کس اند و این متکثرات در کار واحد احد اند و غایة الغایات همه یکی است اگر
چه در غایت ظاهر مخالف اند همچون دو انباز کازر که یکی جامه را تر کند دیگری
خشک کند ظاهر ایشان ضد اند اما باطن ظاهر در متوجه یک چیز اند که آن پاکی
جامه است چون سالک بنظر الهی ناظر آید همه اشیا را مسخرات بیند و نیز همه
حق عز و جل که قیوم جهات است و همه را متحرک بیند در امضاء امر او و بلوغ بنقطه
مراد او و خود را نیز یکی از آن جمله بیند مسخرات در عین جمع و این نظر فرخ
و یکانکی را از وی مرداری و وی را با همه اشیا بر صلح افکند تا هر بلیت را
در جای خود بازگذارد و از افساد و تباه کاری دست بدارد و هیچ شی
در خود نخواهد که مسخرات سازد بلکه خود و همه اشیا را در امر حق مسخرات بیند
و چون بمقام معامله که اقطاع انسان است و موضع ظهور خلافت او نظر کند
نکاه داشت عدل که شیوه است بعدل حقیقی و تخلق باخلاق الله و ذلک
هو اقامة الدین پیش کیرد و دایم اصحاب این نظر بر باشد نظری او بر سما
امر باشد از آن روی که بند بر و تقدیر خدای عز و جل قائم است و بر این
نظر مشاهده صنع الله الذی اتقن کل شیء کند و بقضا هر چیز را ... شی
چنانچه عارف گفته   در قضا ذوقی همی بیند خاص کفر شان آید
طلب کردن خلاص و تفکری او را در ظاهر امر باشد انجا که موضع خلافت
انسان است و بر این نظر اینا دکی بوظایف دین و اقامت عدل که تحقق
تخلق باخلاق الله است کند تا کمال قوة علمی و عملی وی را حاصل شی
و در شهود توحید و قیام بقسط در زمره ملائکه و اولی العلم مندرج کردد

کرشهد

کر شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم قائما بالقسط و وراء
این مرمی نیست مرد امیدی را و مرقی بر راقی و انیست منتهی کمال اهل کمال
قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهدیکم اجمعین   والسلام علیکم

مکتوب سلیم   بسم الله الرحمن الرحیم   الحجة

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة
والدین الشیخ محمد ایده الله جمعا این ضعیف از حال خود حکایتی میکوید
و کان انشکر اغفال هم کس را در خود واقع شده باشد این ضعیف مکرر را
خسته شده ام چنانچه رفع طمع از خود کرده ام و هیچ بر آن نبوده که دیگر
باره خوش خواهم شد آخر خوش شده ام اکنون با خود میکویم که نه تو مرا
بخود بنهاده بودی و هیچ امید تراز زندکانی نمانده که آنچنان شد
که تو می اندیشیدی اکر مرده بودی آخر تو کار آن بوده دیگر باره تو را در
دنیا ناکامی بود و نه نامی انکار که چنان شد اکنون بهر قدر کام که خلقی هست
خوشنود باش که براه بازیافته و چیزی که براه باز یابند اکر اندک است و اکر بسیار
بسیار است و این حجتی تمام است بر نفس خوان را و یکان یکان این حجة
تعلیم میکنم اول او قیم را بابا دمیدم خستکی که در راه مکر که میرنجیم او را عارض
شد و چنان میدانم که و قیم سخت مرخود ترسان بود از آن بیم و لیتیم
کار چها را سهل کرده و هیچ از آن عظیم نشمرده هر چه شود کو می شود فارغ
البال باشد و بیاد خدای عز و جل مشغول و اقامت رسوم عبودیت
و عبادت هر چه چنین کو آدمی بر جا حق که خصوصیت و معادات باشد انکار
میکنند خدای میدانند که بر باطل اند اکر ایشان خود ندانند یا بعضی بیان
ندانند کو همه امید بنا باید که شک در همان در کار شما اسما را در کار خود بشک

انگند اینکار که شما پیش گرفته اید عبادة خدایست عزّ وجلّ وجستن تقرّب
براو شما از خود میدانید و هر منصف بی غرض از شما این میداند و کار
پیغمبران نیز کار زیست کر کسی را در خوبی آن شک باشد و جماعتی که چنین
باز مینمایند که این نیز آن کار است از حسد و بغضا و حب علو در ارض فی نفسها نیز
چنین میگویند تا ایشان را چنین مینماید و ایشان که جهاد و سالکان در میان ایشانند
و بغایت جهد خویش میکوشند سالکان نیز باید که بغایت جهد خویش
کوشند اگر صورت غلبه ایشان را باشد اهل حق صورةً بسیار مغلوب شده اند
و از دست جاهلان سنگ جفا بر سینه خورده تا اجر ایشان مضاعف گردد
و وزر جاهلان و اگر غلبه اهل حق را باشد خود الاهل تربصون الا
احدی الحسنیین ونحن نتربص الآیه الله تم ثبات دل و رسوخ قدم و
قوت عزیمة ولیم را و سایر اخوان ما را کرامت کناد و بمنّه ولا یحیق المکر
السیّئ الا باهله و وبال مرسکالی اعداهم بر ایشان باز گرداناد والله ولی
المتقین فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب
العرش العظیم

مکتوب الحیاة والقوة

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّی فی الله الفقیه عماد الدین عبد
العزیز اعزه الله اما بعد در مردمان آن حیوة و قوة نیست که در معرض اکثر
در آیند و باید فاطر سموات کند خداوندی را بشناسند و آن را
بینند کی مقابل دارند کان که اینمعنی پیش از ایشان است و همچنان
بر اینجا نفی منکر ... از این جزئ ترکار ... که حوصله ایشان آنرا
بکنجاند چنانچه از حال کودک مشاهده کنیم که درخت میوه دار که مرغان

حقیقی

حقیقی بران باشند پیش او وزنی ندارد و پیرا در ان رغبتی نیست اما چون
از کاغذ صورت درخت و میوه و مرغ برچینند سخت بر آن شاد و فرحان
باشند و در آن آویزند برای آنکه او کمراست و با چیزهای کم تواند ساخت چیزهای
بزرگ نزد خود روا است و احمق چنانکه کان با چیزهای بزرگ نتوانند ساخت
بزرگان نیز با چیزهای کم نتوانند بود و پادشاهی که بمعاملات جماعتی پادشا
باشد و اگر آن موضع و اتفاق ترک کنند از او تاد دیگری فرقی نباشد از چند
پادشاه امیر و وزیر داشتند و خدمة چنان پادشاه کردن بدیگر نتوانستند کرد و از
چنان پادشاهی تیز برای خود عار دارند و چون حال پادشاهی چنین است
تا بدیگر مناصب و مراتب دنیوی چه رسد اگر تمامت عالم ایشان را سجده کنند
و بتملق زبان بگشایند آن کلمات را چون کلمات لعبتان لعاب شمرند
و تملق ایشان را وزن پر پشه ننهند نه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده
لو کانت الدنیا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقی کافرا منها شربة ماء چون
خدای عز و جل دنیا را وزن پر پشه نمی نهند فی نفسه او را وزن پر پشه
نخواهد بود برای آنکه علم خدای عز و جل بار علی ما هو فی نفسه متعلق
گردد و چون دنیا را فی نفسه وزن پر پشه نیست نزد هر عاقل باید که چنین
بنماید و هر کسی که آن نزد او نه چنین نماید جاهل باشد ایو تیم خدای عز و جل
هر کس را برای پیشه آفریده و او را احمق و وجودی داده در خور آن پیشه
نه بیش از آن و نه کم از آن برای آنکه هستی بر عدل و استوا واقع است فضل
در آن نیست و نقص در آن نیست اما آنرا که برای دنیا آفریده همتی داده
در خور دنیا که الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات و آنها را که برای عبادت
خداوند دنیا و آخرت آفریده همتی داده در خور اینکار که والطیبات للطیبین

والطیبون للطیبات نزا اینجا سر به بنا فرود آید و نیز آنجا فرموده بندی رود
عبادة مرتقی کردید قد علم کل اناس مشربهم وانچه فرموده وما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون ودر حدیث آمده که کل مولود یولد علی الفطرة
حکایة تمکین است عام که ساز فعل خاص شده تا افعال عباد مجول به فعل
خاص حق نگردد که استحقاق ثواب وعقاب باطل شود وظاهر گردد که
اگر ایشان را با خود واشادی همان اختیار میکردند که حق عز وجل برای
ایشان اختیار کرده ومن وجد خیرا فلیحمد الله ومن وجد غیر ذلك فلا یلومن الا نفسه آشکارا
شود و تیم نظر بلند دارد و همت بر طبقات سموات بر آید واخلاد به زمین
نکند و تمسک بر امور حقیقی جوید و امور رسمی را از خود بیفکند و یک کلمه
از سخن نبی الله صلعم بعمل آوردن اولی داند از جستن رضای همه بنی
آدم که در مشارق و مغارب ارض ساکن اند که یک وصیت او عمل
کردن چندان فایده بدهد که تمام اهل مشرق و مغرب اگر اتفاق کنند
چنان فایده نتوانند رسانید و یک کلمه او که فرو گذارند و بران عمل نکنند
چندان زیان رسد که اهل مشرق و مغرب اتفاق کنند تدارک آن نتوانند
کرد چشم از خلایق یکباره فرو کرد که خدای و رسول او بس اند والله
ولی من تولاه   والسلام علی ولی

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی الله قطب بن یحیی الی ولیی فی الله وحبیب قلبی
محب الملة والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی بما اید به عباده المخلصین
در نامه که همراه شیخ محمود ترغیب در عطا سائل بموجب امر این نامه منتهم
همان سخن است معلوم رای ایشان و سایر اخوان باد که باسائل ترحم عجب همراست

وهمین

وهمین بس که در حدیث آمده در شان صدقه که یقع فی کف الرحمن قبل ان
یقع فی کف السائل ان سر عجیب معتبر رحمان است باسائل که اسرار عارفان
در شهود آید واگر چه معیت عام هست که با همه کس است چنانچه فرموده
وهو معکم اینما کنتم اما جزء آن معیات خاصه هست که با بعضی میباشد
دون بعضی معیة بالعلم شامل است همه کس را اما معیة باللطف با بعضی
است دون بعضی چنانچه فرموده ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون
ولطف هم انواع است لطفی خاص هست که حق عز وجل را با فقرا است
که با غیر ایشان نیست آن لطف خاص است که در شهود عارف در میآید
و بمهربانی خدای بر سایل مهربان می باشد و خدای را عز وجل عادت
هست که برای امتحان فرشته را بصورت آدمی فرستد تا چیزی در خواهد
چنانچه از حسن بصری رض منقول است که فرموده ان الله لیبتلی اهل البیت
بالسائل ما هو من الانس ولا هو من الجن ولقد ادرکت اقواما یعرفون
علی اهالیهم ان لا یردوا سائلا وابدال امت نیز بسیار افتد که بهیئت سائل
آیند و چیزی خواهند تا برکات ایشان بر اهل خانه رسد چون این احتمالات
هست و فرق بر مردمان ملتبس هر سائل را اکرام میباید داشت که شاید آن
باشد   چون ندارى چشم بالغ بین نبود کنج میبینند از اندر هر وجود
حکایة ابرص واقرع واعمی که در حدیث آمده برای همین فرموده تا هر کس
از مثل آن در شان خود آمن نباشد واز مواضع امتحان حق غافل
نگردد که مرد باز ده حکایة مذکوره را از بخاری وغیره کتب حدیث طلب
دارند ومطالعه نمایند که در آن عبرت مستبصر است وتذکره متدبر
الله ولی الاعانة والتوفیق   وانچه در حدیث قدسی آمده که استطعمتک

فلم تطعمنی واستسقیتک فلم تسقنی اشارة بآن لطف خاص است که خدای را عز وجل با فقیر وسائل است که از غایت لطف وتقریب او را خود گفته کما اقول بین که بر آمده خود از عدم بنده بخود خواند زروی کرم گفت کای بنده آدم چرا خسته شدم هیچ ندیدی مرا خواستم ای بنده آدم طعام از تو بدین امر نکردی قیام خواستم ای بنده آدم ریات آب آب ندادی بمن از هیچ باب گفت خداوند من این از چه است خسته و گشته که بود تشنه کیست گفت فلان بنده من خسته بود وان دگر از تو غذا جسته بود آن دگری از تو طلب کرده آب هیچ یکی را تو ندادی جواب وحکایت موسی و سائل بینک مناسب این معنی می افتد وقد نظمه بعضهم چنین آورده اند اربابی معنی خطاب آمد ز حضرت سوی موسی که امشب بهر ما مهمانی ساز کنا باکه کر کردیم همراز بشد موسی و ترتیبی همی کرد ز هر نوعی عجم کاری همی خورد برای مطبخ آب بود در خور برآمد سائلی ناگاه بر در سبوئی را بدستش داد و فرمود که پر کن زآب تا یابی زما سود سبو برداشت و آب آورد آمد ستد ز و نان و انکه پشت بر کرد چه ترتیبها را کرد و بنشست که تا خود کی دهد آن دولتش دست بناید آفتاب و شب برسید بنامد یار شد او از خود بدر رسید چه ناشاد خویش می غلطید بر خاک همی گفت ای ز هر عیب و خطا پاک ز تو هرگز خلاف عهد ناید ز تو جز راستی خود می نشاید جواب آمد که موسی آمد دوش نکردم در وعده وصله فراموش ولی نان زخانت آنگاه دیدم که بهر مطبخت آب کشیدم والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر

من الفقیر الی عفو الله قطب ابن محیی الی ولیی وحبیبی الامیر رکن الدین حسن جعله الله من العارفین اگر آدمی زیاده سیر باشد وجز آنچه بخود ذوق آن کند و بر آن رسد قبول نکند و بمقتضی آن بکار در نیاید بر خود دراز میکند بلکه یکبارگی در بر روی خود فراز میکند برای آنکه مقام اول انسانیت بر آخر مقام حیوانیت متصل است و حیوانیت و آنچه مجاور آن باشد کجا گنجایش حقایق الهی داشته باشد پس خوشا حال بنده که دل سلیم داشته باشد نه نفس سرکش و آنچه با وی گویند بر استسلام و تسلیم تلقی آن نماید و بر مقتضی آن عمل کند تا آنگاه که حقیقت آن بر دل او فرود آید و آنچه رسول الله صلعم فرموده است اگر چه اند که لا یدخل الجنة الا نفس مسلمة او کما قال در کتاب الله آمده که الا من اتی الله بقلب سلیم اشارت بحال مذکوره است فطوبی لمن رزقها ثم طوبی له از جمله آنچه آدمی را بر او ترقی باید کرد آنست که بیرون از کار و بار اینجهان که ادب و بیرون از این حسنات و لذات حسنات و لذاتی بلکه حسنات و لذات است آنچه مردمان آنرا حسنات و لذات می شمارند از نیافت و نا یافت اگر حسنات حقیقی بدیدندی شرم داشتندی که اینها را حسنات گویند و مثل ایشان در اجتماع بر این حسنات مثل مورچگان است که بر خرد ریزه سفره که افشانند اجتماع کنند یا مگسان که بر قطره عسل که از خورنده بر زمین افتد جمع شوند همچنین اسرار عارفان در خان کرم رب العالمین چون تناول حسنات و نعم کنند بمقتضی وللارض من کاس الکرام نصیب خرده ریزه از آن بر اینجهان ریزد و انار و انگور و خرما و سیب و بر و الوان حسنات ارض از آن موجود شود چون حسنات

ارض برجمله که از خزینه ریزه سفره ایشان باشد ایشان کجا اخلاد بدان آن صحبت
میدهند سید عارفین ص فرمود انی ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی آنچه سر
عارفان است چه او بود ولا فخر که هرچه دیگران بتبع آن رسند آنحضرت
بنفسه بدان رسید ولولاک لما خلقت الافلاک صفت او و مزید عطیه اوست
ابیت رسول الله ص در رمضان بود پیروان او را این قوت القلوب
رمضان چشم باید داشت که با سر ایشان از آن نصیبی رسد و ایشم برای
مثال این کوشند وفی ذالک فلیتنافس المتنافسون والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر الحاج شمس
الملة والدین ابی سعید ابقاه الله تعالی   اشرف جزوی در عالم محسوس
آدمی است واز حال او معلوم است که در این زندگانی خوشی نمی بیند
و به سعادت لایق نمیرسد برای آنکه اسعد اهل دنیا اگر سردردی دل با آن
کند جهان از او تنگ در چون سازد از بیماری کار و شکایتها کند از حال خود دارد
پس اگر جز این دار داری نباشد که سعادت لایق آنجا حاصل شود جهان
در چه کار است و آفرینش سموات و ارض برای چیست از اتفاق خلق سموات
علم ضروری حاصل میشود بحکمت صانع و او و عیب بر حکیم روا نیست قال
الحکیم سبحانه وما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین قال سبحانه
افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون اگر وجهی برایشان آنجهان
نازل نشدی بجز دار باقی که آدمی باز رفت آنرا مثال دی عبد المطلب شنیده
امر که میگفتی که هرکس که بد کند البته مکافات بیابد شخصی بد کرد و او بوجه
بمکافات نباشد تا او بمرد آن حکایت پیش وی کردند ساعتی تامل کرد و گفت چرا این

داری میباید بود که او مکافات خود آنجا بیابد امیر مومنان اگر وجهی آخرت
نمیدانید غیر معذور دید واگر میدانید که کار سازی آن نمیکنید همین سبیل علی
خود واضح کنید که این چه طور است که دارید وعجب آنکه اگر کسی راه آخرت فرح
مانع میشوید غیر آن عارف در بارۀ شما است که گفت خلق را گفتم براه
حق روید قبول نکردند گفتم مدد من کنید بر رفتن قبول نکردند گفتم چون
خود نمیروید و مدد من نمیکنید بر رفتن مانع من مشوید تا راه حق روم
این نیز قبول نکردند دریغا خبر آدم چنین کفور اند در خدای خویش
وناسپاس و کفور بنفس و مال و تن و جان با آنکه رسالت ها بر آمده اند خدای
عزوجل مال برای آن داده که در راه خدا انفاق کنند نه در راه هوی بمحونی
جماعتی که در شان ایشان آمد که ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله
فسینفقونها ثم تکون علیهم حسرة ثم یغلبون است که فرمان آنکه بنعت
منعم توسل جویند بمعصیت او الله سبحانه اخوان را صبر و ثبات قدم کرامت
کناد و کید خصوم ایشان هم با خود ایشان راجع دارد انه بصیر بالعباد

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر محب الملة و
الدین الشیخ محمد والاخوان الالهیین اجمعین   امیر المومنین علی بن
ابیطالب ع فرموده سیکون اقوام لا یستقیم لهم الملک الا بالقتل والتجبر
ولا یستقیم لهم الغنی الا بالبخل والبطر ولا یستقیم لهم محبة الناس الا باتباع
الهوی والاستخراج فی الدین الاستخراج الفساد فمن ادرک ذالک الزمان
فصبر علی الفقر وهو یقدر علی الغنی وصبر علی الذل وهو یقدر علی العز
وصبر علی البغض وهو یقدر علی المحبة اعطاه الله ثواب خمسین صدیقا

اکنون آن زمان موعود رسیده و هر کس که درین روزگار راه حق میرود
او را بخود میباید نهاد که مردمان بعد او ت وی برخواهند خواست چنانچه
اخوان از حال خود مشاهده می کنند جهان چو همه یکسر بکین ما برخواست
گناه ما بجز این نی که دوستدار توئیم امروز این است میان بغض بعض ناس
با اتباع هوی و استخراج درجه ازین دو یکی اختیار باید کرد که درین
روزگار جمع میان محبت خدای و محبت مردمان متیسر نیست و سر
الدنیا والآخرة ضرتان تحقق ظاهر شده ای نفس چه میگوئی این نه
آن زمان است که عزت و رفعت صوری نیز با اهل معنی باشد چنانچه
در صدر اول که صاحب اختیار آن کس می بود که افضل همه باشد این آن
روزگار است که امر درست برعکس این جاریست جاهلان غالب شدند
و نهیم عاقلان سرها کشیده در گلیم و عده بدا الاسلام غریبا و سیعود غریبا
کما بدا فطوبی للغرباء قیل من الغرباء قال هم نزاع القبائل عکس آنکه درین
روزگار کناره گرفتن است و حتوی اما یا للعجب که نه هر کس که کناره گرفت
مردمان از وی کناره میگیرند بلکه کوی بیشتر از پیشتر هوی می پرخاشند
شنیده باشید که روزگاری بیاید که قبض بر حق همچون قبض بر جمر باشد بخدای
که این آن روزگار است که هیچ روی راه حق رفتن آسان نیست اگر با دیگر کسی
بیباشی با خود بر عیانی یعنی رنگ ایشان میگیری و نفست قوت مقاومت
ندارد که متاثر از صحبت ایشان نشود و اگر از ایشان جدائی میگزینی با ایشان
بر عیانی یعنی بمعادات تو برمیخیزند و جسم تو طاقت مقاومت ایشان
ندارد چه توانکرد و ایشان بسیار اند الله الله کار روزه در راه حق رفتن چه
صعب است بحق خود که روزگاری بیاید که متمسک بحق را اجر پنجاه کس

از سابقین بخدای که این آن روزگار است اقتضای نفس حال چنین
است که بموجب آنکه جمع میان دین و دنیا درین روزگار نمیتوان کرد کسی که
دین میگزینی یا دنیا دین بگزین که دایم الحکم است و دنیا فانی و زایل
با محنت چند روزه بساز برای راحت ابد بر فقر و ذل و بغض جمعی که
وعده خدای حق است آنجا که فرموده الذین آمنوا وعملوا الصالحات
سیجعل لهم الرحمن ودا اگر امروز دشمن کام و دشمن روی باشی فردا
آید که کار برخلاف این رود اگر چه در دنیا نه در آخرت سیجعل الله بعد عسر یسرا
اگرچه جمله در اندوه و دردیم یقین دانم که آخر شاد گردیم چه دردی
هست درمان نیز باشد چه خاری هست ریحان نیز باشد و اگر بعضی از
حسنات مؤمن در دنیا معجل کرده اند شاید لا تدری لعل الله یحدث
بعد ذلک امرا و بالله نستعین و علیه نتوکل فان تولوا فقل حسبی الله
لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم والسلام علی الاخوان

اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و عون الی الله الامیر محب الملة
والدین الشیخ محمد ایده الله چون شخص بتمام محبت خدای رسید
چند نشانه باشد اگر آزاد در خود باز یابد بداند که بتمام محبت رسیده و
ولایت ولاء او را مسلم شده اول آنکه آن روز تمام آسوده دل و شادمان
باشد که تمام خلایق جهان بر انکار و نفرین او برخیزند و آن روز تمام آسوده
دل و مطمئن باشد که صباح برخیزد و مالک هیچ چیز نباشد و هر چه از من
و آن روز تمام آسوده دل و آزاد باشد که بیند که جان از تنش بیرون میرود و هیچ کس

که درین سرمقام مطمئن باشد اطمینان حقیقی که بر دو آن در سینه خود بیابد
نه اطمینان خیالی تقلیدی که عکس بر دماغ افکند آنکس محقق و فی الله است
سلام علی ذکره و رحمة الله و برکاته و اگر کسی تعجب کند و گوید این چگونه
تواند بود گوییم شنیده که عثمان ابن مظعون رضی الله عنه بزنهار یکی از مشرکان بود
مگر آسوده می بود زنهار او را رد کرد و کارش با آن کشید که یک چشمش را
آفت رسید گفت آن چشم دیگرم بجد این نیاز مندست و کان ابن بری که این نیاز
مندی عین آن چشم دیگرش را بود بند بند وجود او را همین نیاز مندی
بود بتو رسیده باشد که شهید راهی نیاز مند باشد که با دنیا آید تا یکبار دیگر
او را بکشند از گفتار زکریا علیه السلام بتو رسیده است که گفت رب لا تذرنی فردا و
انت خیر الوارثین بنگر که چگونه این را دوستر میدارد که فرزندش نباشد که وارث آن
خدای باشد اگر گویند پس چرا دعا کرد که رب لا تذرنی فردا گوییم برای جستن
رضای خدا و اتمام قضیه حکمت و توفیه حق بشریت از آنجا که گفت رب لا تذرنی
فردا خوشنودی خدای جست و آنچه گفت و انت خیر الوارثین نیاز مندی را ز ...
قلب مشتاق بجلال فردانیت احد صمد اظهار کرد و اگر کسی گوید ظاهر است
که رب لا تذرنی فردا اظهار آرزوی خودش است و انت خیر الوارثین
ایثار رضوان حق گوییم راست گفتی که ظاهر اینست اما باطن آنست و دیگر عکس
از شیوه‌های محبت است که محب مراد محبوب را بمراد خود بنفس نماید که مراد
خود بمراد محبوب چرا که داند که نفس با آنچه مراد خود داند همراه است و مساعد
پس مراد محبوب را بمراد خود باز نماید تا نفس بر تحصیل آن مساعدت کند
و مراد خود را بمراد محبوب باز نماید تا اگر مساهله رود در مراد او رود
محب از بین باز بها نفس را بر یارد هد و او را در کار کشد لطایف محبت را مثل

محبت داند دو در گردان را ازین شیوه‌ها خبری نیست اگر تو را هوس میکند
که بعالم محبت رسی و این شیوه‌ها بیاموزی بگو بر چون رسی آنجا ولیکن قلم
بشکست چون اینجا رسیدم

بسم الله الرحمن الرحیم

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم من العبد الفقیر قطب بن محیی الی الا
خوان الالهیین عامة والی بعضهم خاصة چون در جهان این گنجید که حبیب
خدا ابراهیم را شاعر و ساحر و کاهن و مجنون و مسحور و صابی و مذمم و امثال آن خوانند
گفتند و بکلیم خدای و اصحاب او دشنام جستند که اطیرنا بموسی و من معه
و همچنین بروح الله و رسل او که قالوا انا تطیرنا بکم که ماند در جهان که خود
که مسلم ماند شنیده ام که موسی علیه السلام از حق عز و جل در خواست کرد که
مردمان چیزی که در من نباشد بمن نگویند وحی آمد که این چیزیست که ما برای
خود نکرده ایم چه جاهلان در حق عز و جل نا بایستها گفتند ان الله ثالث
ثلثة و ان الله فقیر و ید الله مغلولة تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا
آخر ای خواهر اچه مضایقه است که بعضی مردمان حسنات خود برای ما بهدیه
فرستند و اگر حسنات ندارند ما خود سیئات داریم آنرا از ما ببرند شنیده
ام که شخصی از سلف کسی همه روزه او را بد گفتی و دشنام دادی و او هر روز
برای او هدیه فرستادی آن شخص شرمنده شد و ترک هرزه گفتن بکرد او
نیز ترک هدیه فرستادن نمود گفت این هدیه مکافات هدیه تو بود
چون تو آن قطع کردی ما نیز این قطع کردیم عهده عزیز این ضعیف
برادران آنست که اگر کسی در باره این ضعیف بدی گوید اغماض و اعراض
کند و متعرض نشوند که و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و گویند سلام

علیکم لا ینبغی لجاهلین ان لا یدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا و جماعتی
که گفته اند که فلان را خواهیم زد اگر گفته را کرده سازی فلان و فلان علی نبینا و
عیسی صلوات الله علیه کنند که اصحاب خود را فرمودی که اگر کسی بر روی شما
زند آن روی دیگر بدارید ظاهر ایشان بجد قتل نرسانند که مقاومت
واجب باشد فی احد الوجهین اگر جراحتی کنند مرهم توان نهاد و اگر بجد
زدن باشد بر وجه غلظه صبر کردن آسان است و اگر طائفه ای بران
برای آنست که دل نمی توانند کشید خالی نیست که اهل نفس اند یا اهل دل
اگر اهل نفس اند صلاح نفس در شکست است و اگر اهل دل اند دل را در تن
شکستن نیست شکسته دل در نازل خدایست عز و جل در عیب و شکر که
مضروب بنا و زمانی مبتلا نیست اگر نا و زمانی هست ضارب را است ذلک
مضاعفه سالکین است اگر سالک ان از ذلک بجان قدر را رسند که دیگران
چه فرقی باشد میان سالک و غیر سالک عزة و رفعت و لذت و نعمت
اینها همه مؤمن را در آخرت خواهد بود دنیا هر چون که هست گو می باش
سابقا نوشتم که الا یا ایها الاخوان قوموا لبشاشتکم دعوا شانکم
لیوما لمسائل آنچه نویسند برای آنست تا بدان عمل رود مقصود شعر
شاعری و قصیده پردازی است والله یغفر لکم الی التلاق علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

اعوذ بوجه الجبار من النار یکتب من الفقیر الی عفو الله قطب ابن محیی
الی الاخوان الالهیین تقبلهم الله تعالی اجمعین چون مردمان
طلب جانب حق مقصر اند و پیوسته از جانب حق طلب ایشان و دعوت
و ترغیب ایشان به سلوک راه حق پیشوایان از لطائف افتاده که اگر ایشان

روی باز کرده اند جویای راه حق گشته هیچ نمانده و متعین شد که در بر
ایشان بگشایند برای آنکه خود را مطلوب تصور کرده اند و چون
مطلوب توجه کند آنکس که طالب او است چگونه توان که نپذیرد و اقبال
نکند و هیهات اینکار خامان را باشد که از خود رهیده اند و در اندرون
کار نیست طالبان که قدم در راه نهاده اند و از اندرون کار آگاه گشته
امر را غیر این باید و آن دعوت و ترغیب اگر چه ظاهرا عام باشد باطنا
خاص دانند بخاصان و آنچه اینکه چه دانند که از ایشان است یا نه و هر کس
خاص خویش است ناچار دل نمی دهد که خود را براند و محروم کند همین گمان
بخدای عز و جل برده اما اینکار خاص است تا که خاص خدای باشد کار
آن دارد نه خاص خود بودن مرد اگر در صحرائی که صد هزار سر در اینجا نهاد که
قعر بوادی جهنم افتاده و هزاران هزار جان از ایمان بر آمده کار ترسان
و لرزان نهند و پیش و پس نگرند و فارغ البال و آسوده و آزاد نباشند قال
الله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء بر سر هر کس که نه علم افزایست ترس
خدا در دل او اکر است ازو چنین آمن و فارغ دلی نه اگر بر امر خدا
جاهل بند که از با خدای عز و جل نسبتی ثابت نیست که بعضی قریب
باشند و بعضی بعید قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و
لم یکن له کفوا احد نسبت بندگان این است که بنده و مخلوق اویند و این نسبتی
است مشترک میان همه ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا
آنچه بر یکی روا است بر همه روا است اگر با وجود ثبوت نسبت عبودیت تا
که لطف کرده اند قهر کرده اند دیگری چرا آمن است و چه دانند که با او همین
نخواهند رفت نعوذ بوجه الجبار من النار سالک را باید که از خوف جگر

باشد و عنقا پاره پاره خانه کاهی که امارت بعد و مخایل خذلان که ابتلا به
عصیان است در خود بیابد و لشکر هوا و نفس غالب و جند عقل و ایمان
ضعیف و منهزم بیند و چون رغبت خود در طاعت و عبادت فاتر یابد
باز کاود که غالبا منشاء ابتلا بعصیان ذات است از معاصی قلب یا معاصی
لسان و از بعض مشایخ منقول است که شخصی را هجوم کند از جمیع لیل
برای معصیتی که در نهار کند ابرار آن الی صباح تا شب کار کجا کند
برای نیم تنکه چون نیست که شما جوار خدای و بهشت جاویدان میخواهید
نیز انکس که برای نیم تنکه کار میکند کار نمیکنید و ربع آن هم نمی کنید
نصف ربع آن هم نمیکنید سخت شما اهل بر مغبون و صرف در جهات
نهاده اند و نیت   مزد آن کرفت جان برابر که کار کرد ابر ابرار الهی
میکویم کوشش کنید و نیکو آنرا فهم کنید چون آدمی را برای عبادت آفریده
اند نهاد عبودیت در وی نهاده اند اگر ان عبودیت خدا را نکرد بنهاد او را
ناچار آن از او بظهور میرسد و چون عبودیت را متعلقی ضرورست
مضرورت مادون خدای چیزی فرا میکیرد و پرستاری آن میکند تعس
عبد الدینار و عبد الدرهم تعس عبد البطن تعس عبد الفرج هر کرا
تعظیم خدای از دلش فراموش میشود تعظیم خلق در دلش جای او
وجاء فی الاثر من لم یخف الله خاف کل شیء و هر کس که طاعت خدا
نمیکند طاعت هوا و هوس پیش کرد وجاء فی الخبر اعظم معبود عبد فی الارض
الهوی آنها که در تکاپوی طاعت نیستند در تکاپوی کسب فضول است
معیشت و فضولات تردد و تودد با این و آن اند که فکر ایشان صرف
عظیم امر کردکار و عجائب خلق سموات و ارض نمیشود فکرشان در محقرات

از جهان و وساوس معامله با این و آن صرف میشود غرض که آدمی وقتی که
او معطل نیست اگر در کار اشرف نشد در کار اخس صرف میشود نه آنکه
کمان برید که معرضان از طاعت خدای معاف اند بلی معاف اند از مشقت
طاعت حق اما مبتلی اند بمشقت طاعت خلق اکنون اگر خردمندید اندیشه
کنید که از این دو حاله کدام بهتر است یسر الله جماعة الاخوان للیسری

السلام علیکم

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم النود

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی الامیر رکن الدین حسن
تا الله از رحیمه و وحشت در جهان بنالم اگر بر سوراخ سوزن رخم آنرا
بر کشادگی آسمان یابم بر تاریکی که نگاه کردم آنرا روشن دیدم اعنی
بنور وجهک الذی اشرقت له الظلمات بایاد هم آمد محبوب و مکروه را
هم محبوب یابم عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم یاد کرده بودم اندیشه
افتاده که با این کشادگی مردم چرا در تنگنات اند و با این روشنی جهان بر چشم
خلایق چرا تاریک است دانستم که آن تنگی دل خود ایشان است که جهان بر ایشان
تنک مینماید همچون کسی که سرش بکردد که عالم پیش چشمش کردان نماید
حال آنکه عالم ساکن است سر او است که میکردد و همچنین دانستم که آن تاریکی
چشم ایشان است که جهان بر ایشان تاریک مینماید همچون آن شخص که کور
شد اهل خانه گفت چه شد چراغ شما اگر بمرد ای خواجه این چراغ تو است
که بمرد چراغ خانه روشن است القصه بر لب آب تشنه مردن عیبی عجب است
و با این نور باشی در عین ظلمات بودن را بی نجف سبب است و من لم یجعل
الله له نورا فما له من نور ای لیم صفت وحشت دو درخ شنیدم جای

موحش‌تر از دوزخ و آن در صحن دل جاهلان است اولیتم صفة الذی بهشت
شنیده باشی میشناسم انیس‌تر از بهشت و آن در صحن دل عارفان هست
این دو مردم که آسمان باور نکنی برای آنکه شنیده که ما وسعنی ارضی و لا سمائی
و لکن وسعنی قلب عبدی المؤمن دانی که نظرگاه حق انیس‌تر باشد از نظرگاه
خلق اما در این قول شاید که تأملی داشته باشی تأمل مکن و بدانکه خدای عز
و جل دو دوزخ آفریده که آفریده از جنس دل جاهلان آفریده و آنچه دوزخ
از آن آفریده شود موحش‌تر از دوزخ باشد اگر کسی پرسد که تو گفتی دو وحشت
در جهان نمی‌بینم دل جاهلان نه از جهان است چگونه آن را بدین وحشت مبالغ
وصف میکنی جواب آن است که دل جاهلان از آن روی که دل انسان
است نا رهایت و تنگ و موحش اما از آن روی که ملک خدای است ملک
خدای نا رهایت نیست و اهل انس از اشیا آن روی بینند که بخدای دارد
اگر چه که حکم آن روی که از ایشان با ایشان دارد نیز دانند اگر بحجب
مسلوب نباشند و اهل جهل جز آن وجه از اشیا که بر اشیا دارد نه بینند و
ندانند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور الله سبحانه و تعالی همه سایر
اخوان ما را از اهل انس و معرفت کرداناد انه ولی ذلک و هو حسبنا و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی الامیر رکن الدین حسن
مبادا که شوق طالب ساکن شود که جز به آتش شوق این جهان را نتوان
سوخت و هر کس که این جهان را نسوخت و بر خاکستر آن ننشست لا بد خاکستر
آن را بباد ندادند لا بد بکلی آن را از پای نزد جان نبرد بشنو که چه گفتم و در پای
بند مرا ای غایب حاضر را سالک را گاهی حالی پیش آید که دنیا را بر رهان نی

نعد دُخرو گوید و همچون اعمال آن ابنا هباء منثورا سازد و اهند که آتش
در جهان زند و تمام آن را خاکستر سازد و همچون اعمال کفار بر باد دهد
کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف شاید شنونده گوید اینجا حکایت
کجا میرود ما اینکان عالم سوخته بر جاست و ما آن را میبینیم گوییم قرآن را احکام
عالم غیرت خبر نیست و عجایب ملکوت نمیدانی باش تا ببینی که از عجایب
حالها سالکان را پیش میآید اگر باز کرده گوید عجب نیست که سالکان را
بر بسیاری ریاضت و ادمان فکرت مغز خشک شود و خیالها پیش
بینند گوییم ای عزیز از اینجا پیر در گذر که پر و بال خیال در هوای آن
آتش که سالکان بر این جهان سوزانند اول چیزی باشد که بسوزد چیست
اینجا یکاه وهم و خیال عقل را سوخته است هم پر و بال ای غایب حاضر
غایب مباش از حاضر خویش و از آنان باش که الذین آمنوا و لم
یلبسوا ایمانهم بظلم تا ببینی کرامت رسمی که اولئک لهم الامن و هم
مهتدون دانی که آن ظلم چیست آن ظلم نه گرفتن مال کسی است بزور
یا سیلی دو بر گردن کسی زدن اگر چه آن هم از ظلم است اما ظلم برای است
پوشانیدن پیدا است و پیدا کردن پوشیده رب پیدا است که هرگز
پوشیده نگردد و عبد پوشیده است که هرگز پیدا نشود پیدا را پیدا دار
و پوشیده را پوشیده یعنی از رب مگو نگو فی نه از خود و رب را
باش نه خود را والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة و الدین محمد
اوطی عجال مؤمن آن است که بحث و تفتیش از امری که احتمال هست که

اگر ظاهر شود منشا عنت و مشقت باشد مؤمنان را نکند مادام که آن بحث
و تفتیش برو فرض نباشد قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن
اشیاء ان تبد لکم تسؤکم این است سنت ماضیه که سلف امت بران رفته اند
و مخلصان و موقنان در هر روزگار بر آن منوال سلوک کرده بحث و
استکشافی که بر ایشان واجب نبوده نکرده اند و امور را در بحث و سر
الی باز گذاشته اند چون نوبت بجماعتی رسیده که اشتغال تزکیه نفس و
استبصار در دین را فرض داشته اند و معرفت نشناخته و بر سبب فراغت
نفس شغلی چند غیر ضروری پیش گرفته اند والزام ما لا یلزم چند نموده
و بر بلیة هی النفس ان لم تشغلها شغلتک مبتلی شده استقصای
چند کرده اند که مفضی شده بزحمت خود شان و زحمت دیگران گاه در صرف
اندیشه در تصحیح محاریب کنند چون اجتهاد در محراب مسلمانان لازم
نیست چه لازم است که این اجتهاد کنند تا مفضی شود بوقوع اختلاف
میان مسلمانان و حدوث وساوس و تفریق جمع و افتراق کلمه و گاه بر
جماعت افشد ظاهر حال این است که تعقد بر حسب حاجت است چه حاجت
کاستقصا و تعمق کند برای انکار بر مسلمانان و دشخوار سازند هلک
المتنطعون در امثال اینها مادام که مضطر نشوند بعلم بفساد آن اغماض
و اعراض اولیت برای انکه حسن ظن بمسلمین اصلح است ثابت در دین
و تکلف تعرف فساد اعمال مسلمین فرض نیست آنچه بر سبیل ضرورت معلوم
باشد بطلان آن در ابطال آن باید کوشید و آنچه بدین مثابت نباشد
از پی آن نباید رفت و بتزکیه نفس خویش مشغول باید شد نهی منکر فرض است
اما تجسس منکر تا نهی کنند فرض نیست اگر چه تجسس و تفحص و تکلف و تعمق

بر منکر عدم اطلاع اشد منع لا زراست و ما سوی ذالک فامره الی الله تعالی
و از اشباه این تکلف استقصا است در ابواب طهارت که بعضی متقشفه
پیش میگیرند تا یکی را از ایشان بینی که پیاله سبوی آب وضو ساز دو
یکی را از ایشان بینی که اگر سگی در کوچه بیند بر میغار کند اگر نظر بر دل
مشغول شدی از اخلاق خبیثه و احتراز از تلوث بر جس صفات نفس بایستی
او را بهتر بودی و اگر او را ازین باب شغل بودی خود با آن وساوس
نمی پرداخت برای حرمان او است از کمال حسن اسلام که مبتلا چنین مالا
یعنی شده و بخدای خوشنود باد از کسی که مراتب هر چیز بداند و اهم فالاهم
تقدیم کند نکند که فرایض و اضاعت گذارد شغلا بالنوافل یا خود را
فرو گذارد شغلا بالغیر و حقوق است بر کسیکه آنچه سهل باید گرفت سهل
کرده برای قوة پیش یکی نیست چون طاقت و قوة خویش در آنچه زیاده
مستحاجت با آن نیست صرف کرده نوبت آنچه مستحاجت بآن هست چون
رسید بی قوة شده بر آن ایستادگی نتوانند نمود و اینها که در طهارت تکلف
مبالغه زایده دارند اگر آنست که از طهارت باطن خالی اند و از اختلاف
همه عاریست بد خو و ناساز کار و جفا کار و بیزار ار بد باشند و آنان که
در رعایت دقایق توغل زاید میکنند اگر آنست که جملا مغرور گذاشته اند

والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و حبیب قلبی مولانا معز
الملة والدین عبد الغنی اغناه الله بر عین عنده خدا را عز و جل
عادت هست که بعضی از ساکنان ارض را با خود آشنا می کند و ایشان

دوستان خدای باشند در زمین ذکر خدای در زبان ایشان جای
داشته باشد و کبریای خدای در دل ایشان و خدای عز و جل از اسرار
آفرینش و حقایق حکمتهای خویش بر ایشان چیزی چند روشن کرده
که دیگر کسان ازین ندانند و ایشان صاحب خطاب و تحدیث غیب
باشند چنانچه رسول خدای صلعم فرموده که در امتهای پیشین محدثان
میبوده اند بفتح الدال اگر درین امت باشد سلمان از ایشان است بلی
که دولتیم ایده الله پیوسته مشتاق اینمقام باشد و برای آن دلش سوزان
و جگرش کباب و بی قرار و آرام تا اگر ازین مقامات چیزی برای او
مکتوب باشد بجز از ره طلب و حتم جد او حجاب که حایل است میان او
و آن از راه بر خیزد که مثل چنین کسان مثل ماهی است که حکایت میکنند
که در بعضی بحار میباشد که چون بر سبب جزر دریا بر خشکی افتد شش
ساعت بر خود می طپد از غلبه اضطراب پوست او را دو بال هست آن
بالها بر میگشاید و پرواز میکند بجوف دریا و آن ماهی را حق عز و جل
نمودار حال مجذوبان حضرت آفریده چه امر ایشان بعینه چنین است
که در زیر پوست بشریت ایشان جناحی ملکوتی ربانی هست که چون در
مقام قلق و اشتیاق کار بجان و کارد باستخوان رسد آن پوست بر ایشان
شکافته می شود و آن جناح ملکوتی بر میگشایند و خطاب یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را امتثال نموده بر آنجا که
ازان آمده بوده اند پرواز میکنند   طایر گلشن قدسم نیم از عالم خاک
چند روزیست که افتاده در این دام تنم   و اگر چیزی ازان برای او مکتوب
نیست چون جویای مقامات مقربین هست محب ایشان است و المرء مع من

احب

احب اگر ببال خود پرواز نتواند که صاحب دلی او را بر پر و بال خود گرفته با
خویش ببرد اگر ضعیف آنجا نباشد ضعیف آنجا باشد که چون پادشاه کسیرا
دعوت کند اصحاب او را نیز باو مجلس راه دهند آری هر که رشد در ظل
صاحب دولتی   هر که رشد در راه بنود بخلق   و اینمقام سالکان صادقست
چنانچه اول مقام مجذوبان محقق هست و جز این دو فریق محروم اند ان فی
ذلک لذکری لمن کان له قلب اشاره بفریق اولست او القی السمع و هو شهید
اشاره بفریق دوم اهل ذکری این دو گروه اند و لیس مرا عباد ان ترجمه
هان یا صاحب دل باش یا صاحب دلی شو که جز این دو کار کاری نیست
آتش طلب در کانون جان بر افروز که اگر چه آن آتش معنویست خوش حال
معانی را در صور نهاده آتش طلب در آتش شباب نهاده هر کس که در
جوانی که وقت هیجان قوی و غلبه حرارتست سودای این طلب در سرش نیفتاد
در برودت پیری که قوی از پای در آید و موی سپید از سر بر آید کی کاری خواهد
کرد هان دریاب که الوقت سیف و الفوت حیف و الفرصة تمر مر السحاب هان
دریاب دریاب قبل انغلاق الباب انه الکریم الوهاب الغفور التواب و
السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولدی فی الله الاخ الالی مولانا مجد الدین کلام
الله تولاه الله ثم بما تولی به عباده الصالحین   دل که تذکره از وی
منقطع شد همچون درختیست که آب ازان باز بندند چگونه درخت که آب ازو
باز گرفته شد خشک میشود همچنین دل که تذکره باو نرسد خشک و پژمرده
میشود دل که خشک شد و از مجاری الله رحمت فیض بر او نرسد که بآن زنده

وفا زده باشد در معرض جذب شهوات در میآید که باآن آب برومی کار
خویش آورد و افاده شهوات خارجیه طراوت دل را همچون افاده آبی است
که بر چوب افشانند از خارج نوعی تری و طراوت آن چوب را آن تری و
طراوت باشد اما چنین تری و طراوت مفسد چوبست و آنرا پوسانده و برباد دهد
تری و طراوت که بجذب قوای نباتیه از اندرون شود بر قانون طبیعت
استوجب قوة و غضاضت و طراوت و نضارة حقیقی است این طراوت
و همی همچنان کاماس بیند طفل و کودکی فربهی است و مآل آن برعکس
کلی و نقش مطلق کشد و چه گوییم که تعلق دل بجمال آن بر ابرار الهی
سبب تمادی بعد او از مصادر تذکره چه مقدار است کما نحن بر بر
که آنجا او را کسی باشد که بتذکره یاد آید کره جهت او ابتیاد کی نماید این
چند رمز که بر ابرار الهی شیخ کریم الدین آنجا است هر رمزه مظهری از
زبان بمذاکرات حقیقیه صرف کنند چون بر انوار تذکره دست نباشد
از مطالعه کتب تذکره خود را خالی نگذارد اما هیهات کتب تذکره کجا
بتذکره رسد اهل هر رمز کار را مناسبة قلب با حقیقی است که بر دانایان
آن رمز کار فرو د میآید فیوض سابقه با استعدادات ایشان همت غنید
و ایشان را از ان نفع بالغ مبلغ نیست و مراد از ان فیض تفصیلی است که
قلوب عارفان قرنا بعد قرن قالب تحصیل آنست در ماده کلیه که در صدر
الخطاب کلمه جامعه نبویه محمدیه علی قائلها الصلوة والتحیات است و قیام قیامت
موقوف همانست که قیام آن جهت در جوامع کلم محمدیه علی قائلها الصلوة و
السلام است در مجامع تفصیل بر قلوب اولیاء امت قرنا بعد قرن عجب
استعدادات و قابلیات ایشان ظهور کند برای اکثر اولیاء هر رمز کار

از انوار

از فحاوی خطاب فیض دیگر میگیرند و حقیقة کلیه آن در لوح ضمیر ایشان
صورتی خاص میبندد بر ما اگر چه اشارات اینها شتی و حسنات واحد و کل
الی ذاک الجمال یشیر و لطیف وعده فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا
بیانه تلویح بهمین معنا است که حضرت رسالت را نباید که خاطر خود را
بتحصیل هر چه در کلیه خطابات بصورت تکرار و جوز افهام باشد جهت تفهیم
آن رنجه دارد که آن اباز تبدیع حق عز و جل خود خواهد کرد و اعباء
آن تکلیف از رسول خویش برداشته اما امت مند را باید که حقایق
خطاب را بر افراد احاد امت خویش برسانند و بیان تفاصیل آن با هل امت
که قومی و عمال او بیند باز گذارد که این دون مرتبه او است و اگر چند باین
جزئیه سر فرود آرد از بلاغ کلی که منبعث از بلاغ احاد امت حقیقی است و سر
رشته مخالفات همه آنجا است باز ماند قیام بوظایف این تفصیل آنچه
از باب احکامات بفقها ایشان رجوع باید کرد و آنچه از باب معارف حقیقیه
با بی یزید و ابی الحسن و امثال ایشان منند بر ما را باید که بدیده رافت
واسعه که جزا و را با آن نمیرد برساند و مهربانی را تقدیم و مسامحات خویش
بدهد که برای خود بهره از ان نشو کنند چه حاجت که آن بار و این بار
بر خود نهد او بر خدای عز و جل اعتراضات از ان که این بار بر او نهد رحمی
فداک یا رسول الله جزاک الله عنا احسن ما جزی نبیا عن امته فقد ادیت الرسالة
و بلغت الامانة و مهدت السبیل و اوضحت الدلیل و بینت الرشد من الغی
فلن یخسر بعد ذلک الا خاسر لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم والسلام علیک
ورحمة الله و برکاته

مکتوب العشرین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الولد الاعجد المولی الشیخ محی الدین محمد تدارکه
الله بالطافه اما بعد باهر کس قرینی هست از طاغوت که او را بظاهر کون می
خوانند وظاهر کون محل تلاطم امواج وظلمات فجاج ومسالک پر آفات
وعقبات صعبات است وهر کس که دران افتاد مثل او مثل کشتی است
که در اضطراب امواج افتد ونشیب وفراز بحر بپیماید ساعتی با موج
برآید ولحظه بحضیض ارض فرو رود سر کارش با اشکال جبروت باشد
کاز وحشت پیکر منکر آن نفس بر سوراخ عدم گریزد وفراز سمعش صیحات
رهبوت باشد که از هیبت مهیب آن طبیعت آهنگ کالحنین کند روزگار
برین تلخی کذراند وجان باین سختی کند لا یموت فیها ولا یحیی وداعی
حق آن کس است که مردمان از شر این قرین می ترسانند واولیا از ظاهر بباطن
واز تفرقه جمعیت جمع دل میخوانند وجمعیت خانه دل محل اطمینان وسکینه
ووقار وسوز ونور وثبات واستقامت است هرکس که با آن نار و بیراه یافت از
رستکاران شد حاصل ظاهر کون موصول الوجود است بدوزخ خدای
هرکس که بر آن پیوست امروز بر تپش آن آتش در اضطراب وروز حشر هم
نفس آن در عذاب است وباطن دل موصول الوجود است ببهشت خدای
هرکس که بر آنجا راه یافت بر آثار انوار آن امروز در آسایش وگشادی نفس آن
رحمت روز حشر در راحت ومرادات هان از شر قرین خود را نگاه دارید که
از قرین بد زینهار وقنا ربنا عذاب النار واین قرین طاغوت که
باطن است بسیار باشد که چون یقین چند از ظاهر نیز بعد خود آرد ونزد آن کار
بازار او قوت گیرد وبازار کار او گرم شود الذی یوسوس فی صدور الناس من
الجنة والناس بیان هر دو نوع قرین است رغبت صحبت ابرار کند که جلیس ابرار

الطاف

الطاف الهی اند تا کار او بر اصلاح آید والطاف خدای تدارک کار او کند که
شومی با اهل طبع است ویمن با اهل حق هر کس را که کمان باشد که از اهل
حق است بر صحبت او رغبت با ادب وتضرع واستکانت ظاهر او باطنا سر او
علانیه پیش اهل تن ادب بر ظاهر است که نماز احوال ایشان ساتر است
پیش دانایان ادب بر باطن است زانکه دانا بر دل تو غافل است وچون
نزد پاکان درگاه از وجود خود بکذرد وتحمل کند در ساعت از وجود ایشان
وجودی یابد ووجودی که از ایشان یابد پاک باشد که از پاکان جز
پاک نیاید آنگاه دلش وکارش وجسمش وچشمش روشن شود وبالله
التوفیق

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم شیخ العلوی

من عبد الله قطب ابن محیی الی من الیه اما بعد بدان که آدمی ضعیف که تاب
کزیدن مورچه ندارد از عذاب خدای وکزیدن حیات وعقارب دوزخ
وشکنجه وداغ آتش جهان خود را نگاه دارد که عذاب خدای حق است وطوق
ملش او از مجرمان مصروف نیست واگر کسی اندیشد که خدای کریم ورحیم
است کجا بنده را چنین عذاب کند باید که بیند بشد که انچه حال خدای
با بنده مجرم کرده که او را محل معصیت آفریده کار خویش ساخته وبر جفا
وفا فرمان بردار قیوم سموات مبتلا کرده از ابتلا بعذاب کرینست بلکه
ارباب هم واهل معرفت این زیاده است چنانچه اگر یکی از ایشان را مخیر
سازند میان عذاب یا ابتلا بمعصیة عذاب را دوستر دارد از ابتلا بمعصیه
که بندگان حق شناس معصیت را برای آنکه معصیت است دشمن دارند یا قطع نظر
از آنکه سبب عذاب میشود یا نمیشود چنانچه رسول الله در شان صهیب رومی

فرمود نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه و بنده مستبعد داند که کریم
العیاذ بالله بعذاب جاوید مبتلی شوند این اهون است از انکه
بنافرمانی و عقوق و جفا در کار آفریدگار تبارک اسمه موصوف گردند
چون خدای عز وجل این خذلان بر بنده پسندید که او بچنین زشتی
موصوف گردد که نافرمان خدایست چه عجب گر او را بعذاب مبتلی گرداند
که اهون از آنست نزد مستبعد حق شناس و چون در آخرت جلال و
بزرگواری خدای بر مجرمان ظاهر شود چنانچه آنرا انکار نتوانند کرد
و ببینند که چنان نافرمانی و سوء معامله با چه کس کرده بر پیشی که از
آن تعالی متیر نباشد و از زشتی کردار آگاه شوند آگاهی که عجائب اهل
با آن شوان دریدایشان از احوالی زشتی نماید از خجالت که عذاب آتش
باشنه و حقه که آن از آنست اهون از ان باشد و اگر ایشان را بعذاب
آتش مشغول کنند و آن خجالت ایشان را فراموش شود یا ساعتی از
آن ذاهل و غافل گردند گویی بر ایشان منتی توان نهاد و وای
بر کسی که بدحال او که عذاب آتش با آنچه او راست اهون الحالین
او باشد و کسی نگوید که چون امروز مجرم واقف نیست که نافرمانی
چه کس است که میکند و او را نمیشناسد جای آنستکه معذور
باشد چنانچه کسی پادشاه را نشناسد و بنا شناخت او را دشنام
دشنام دهد که پادشاه عادل بچنین گستاخی او را نگیرد و او را معفو
و معذور دارد چرا این نگوید برای آنکه این نه از آن پادشاه است که
کسی او را نمی شناسد چه همه دلها بخدائی خدای گواهی میدهد و
آیات خدای از آن هویداتر است که بر آن پوشیده باشد و از آن

پرستی باید اما مجرم ظالم جفا کار و ستمکار است و دعوی حق میکند با آنکه
دلش گواهی با آن میدهد و با آن مکر میدود و لهذا چون بر کشتی نشست
خدا را میخوانند و باز که بخشکی رسید اعراض میکند کما قال الله تعالی فاذا رکبوا
فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجیهم الی البر اذا هم یشرکون و در آخرت آن
معترف میشود بحق که نفس که آن انکار و استکبار بود در سوراخ خزیده و اگر بکر
باز همان مدد بیابد همان انکار و استکبار ظاهر کرده که و لو ردوا لعادوا لما نهوا
عنه اما مجرم باوی گویند الآن وقد عصیت قبل و کنت من المفسدین هرچند
در نکوهش و مذمت مجرمان گوییم از هزار یکی نگفته باشیم و اگر ایشان نه سزاوار
لعنت و سخط بودندی خدای رحمن رحیم بر ایشان لعنت نکردی چنانچه در
حدیث آمده و یل لمن یرحمه الرحمن الرحیم لعنت خدای و لعنت فرشتگان و لعنت
لاعنان بر مجرمان و ستمکاران و اگرچه مجرمان از خدای عز وجل مجرم آفریده شده اند
و چون مجرمند ملعون اند و سزاوار نفرین و اگرچه مجرم بودن بدانست مجرم آفریدن
بد نیست و از تمامی قدرتست بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر و السلام علیکم

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم المعرفة الخامسه

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله تعالی الامیر عماد الملة والدین جعفر
چون خدای عز وجل را اراده چنان است که دار شعار اعاری چند باشد
خالی و عاطل نماند ابلیس را گماشته و او را سلطان بر جماعتی داده که فرمان
ابلیس در نهاد ایشان همچون خون در رگ روانست و فرمان خدای عز وجل
بر ایشان همچون باد بر تن کندران انچه از خدای بر ایشان خوانند از گوش
شنوند و از گوش بدر کنند و انچه از ابلیس بایشان بوید بجان آن را پذیرند
و بمقتضی آن در کار آیند و در آن جماعت جماعتی دیگر باشند که از حزب خدا

عزّوجلّ باشند نه از جنود ابلیس امّا نصیب ایشان از خدای عزّوجلّ اندک باشد
و نور ایمان در ایشان ضعیف پوشیده از جنود ابلیس در قهر و شکست باشند
و ابلیس را بر ایشان غارت و دست برد و آهنگ او اوّلا بغارت ایمان ایشان
باشد و چون از این عاجز آید بغارت اعمال صالحات و در این دو طایفه
سوم باشند که پاکان و اقویا اند و زبردستان و سرهنگان راه خدا اند سلام
علی ذکرهم و رحمة الله و برکاته و ایشان اقلین اند بر اعمال و مقامات ایشان
توسّل بخدای عزّوجلّ باید جست خواه شناسند و خواه نشناسند چنانچه
زید ابن عمرو کفته اللّهم لو انّی اعلم ایّ الوجوه احبّ الیک عبدتک به
ولکن لا اعلم موضع نظر خدای عزّوجلّ در عالم ایشانند و عالم برای ایشان آفریده
شود اگر آفتاب روزی بر آید و بر ایشان نیافتد روز دیگر بدل خویش برنیاید
اگر آب از چشمه بیرون آید و ایشان از آن نیاشامند دیگر بار روان بیرون
نیاید اگر میوه از درخت بدر آید و ایشان از آن نخورند دیگر نخواهد که بدر آید
احوال و معاملات و مقامات ایشان در همه جهان معلوم و معروف باشد
وحوش در فلوات و حیتان در بحار ایشان را شناسند و احجار و اشجار از کار
ایشان واقف باشند اگرچه از دیده اکثر بنی آدم پوشیده باشند که و تریهم ینظرون
الیک وهم لا یبصرون و در قباب عزّة بر حجاب مستور متواری که اولیائی
تحت قبابی و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک الآیه او من اراد الله این طایفه
رستگار مطلق اند و باقیان بحسب اعتقاد نسبتی که با این طایفه داشته باشند
بر سعادت لایق خویش برسند و نسبت معنوی حکم نسب صوری پیدا کند
مقتضای والّذین آمنوا واتّبعتهم ذرّیّتهم بایمان الحقنا بهم ذرّیّتهم کی شان
اینطایفه وهبی باشد نه کسبی تا کسی بحاول اکتساب آن کرده امّا مقاربت

نسبت

شد باید بجهت و تجری اخلاص در معامله کردن که آنکس که چیزی از این
برای او مکتوب باشد بر آن برسد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و
السلام علی ولیّی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّی فی الله و حبیبی مولانا شمس الملة و الدین
محمد ایده الله نعم از طریق حصول معرفت خاصه پرسیده بودند آدمی بجائی
میباید رسید از استقلال و قیام بر خود و رجوع با خود و انقطاع از همه کس و
همه چیز که راست العین باشد که هیچ میل بجانبی در او نباشد و پیوستگی با هیچ چیز
نداشته باشد و چون بر این حالات شد ابواب معرفت خاصه بر دل او کشوده میگردد
برای اینکه خدای عزّوجلّ و تراست و ترا دوست دارد چون عبد باین درجه
رسید سزاوار محبت واجبا شد و محرم شناخت کبریا شد و صفت بنده که باین
و تیر رسیده باشد آن باشد که شادی و غم ویرا نباشد چنانچه خدای عزّوجلّ
فرموده لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم اگرچه در جهان او را بر هیبت
شادناکان و غمناکان بینند باغ سبز عشق کوبی منتهاست جز غم و شادی
در وبس میوه هاست و بنده مذکور را طمع بکس نباشد و بیم از کس نباشد
بنده مذکور اگر همه عالم یکبار دشمن او بر خیزند باک ندارد و اگر همه عالم یکبار دوست او
کرفته ندمنت نپذیرد و بنده مذکور متوکّل باشد چنانچه اگر ویرا در چاه هم
کنند و مراد او را بکیرند دلش بر همان قرار باشد که در خانه خود پیش اهل و عیال
و بنده مذکور راضی باشد بهرچه خدای عزّوجلّ بر او قضا کند چنانچه عبد
العزیز رضه فرموده لم یبق لی سرور الّا فی مواقع القدر و بنده مذکور خوف ذات
دارد … ر … نخواهد که آنکه خدای خواهد و بنده مذکور را لذّت الدنیا شد

مگر بار خدای عز و جل و بندهٔ مذکور عروس عالم ملکوت باشد خدای عز و
جل او را هر ساعت بر منصتی از منصّهای کرامت نشاند و بر دیدهٔ دیدها جلوه
دهد عروس در لغت عرب مشترک است رجل و امراه را هر دو گویند و بنده
مذکور بر زمین نرم رود برای آنکه عروس خرامان رود و عباد الرحمن الذین
یمشون علی الارض هونا اما این چنین خرامیدن باشد که خدای عز و جل آنرا
نکوهیده آنجا که گفته است لا یحب من کان مختالا فخورا ابو تیم چنانچه سورة الرحمن
عروس قرآنست عباد الرحمن عروس جهان اند عالم بدیدار ایشان خرم است
و زمین به انوار ایشان روشن ذکر صفت صالحان کنم تا رحمت خدای بر ایشان نازل
شود و ولیتم را از آن نصیب رسد و ولیتم بداند که مقامات اختصاص کسبی
کسبی نیست افراد [illegible] از بنی آدم خدای عز و جل نامزد آن کند و هم از روز
اول دایهٔ لطف خویش را بتربیت ایشان میدارد و در حجر عنایت خویش ایشانرا
پرورش میدهد تا میرساند بر آنچه میرساند کما قال جان فدای خاک
آن طفلی کنید کو خورد روزی بر از نخل امید هم در آن طفلی است محبوب
خدا صد هزاران جان مشتاقش فدا سایه بانش هست از پر ملک دایه او
ماه و مهر اندر فلک جمله عالم در پرورش لرزان شده خیر ابن الانسان که او نادان
شده ماهیان در بحر گویندش دعا هم ددان در کوهها و دشتها ماتمام
گواه حال او است بندهٔ آن حشمت و اقبال او است اما مقامات عبادت
کسبی است و بنده ولی از مقام رحمت عام سالک باید که بر اندیشهٔ مقامات اختصاص
و کرامات خواص خاطر خود را رنجه ندارد و روش خویش را بر این اندیشه
معلول نگرداند ملازم رحمت عبودیت باشد بر قانون اخلاص بی استشراف
بر اغراض و اعواض که اگر چیزی از آن برای آن مکتوب برو خوا - چه

رسید و اگر مکتوب نیست او را همین بس که از خلاف رعایان این درگاه است
و اگر خالت رهب این درگاه نیست خالت رهب خالت این رعایان درگاه است
ابو تیم دیده که مغناطیس سوزنی را برباید و از او آنگاه شود باز آن سوزن
سوزنی برباید و آن سوزن سوزنی و هکذا تا سلسله پیدا شود از سوزنها
اگرچه سوزن اول بالذات متصل بمغناطیس نیست اما متصل بر شیء متصل
بآن شیء است که تو خواهی همنشینی با خدا رو نشین اندر حضور اولیاء
از حضور اولیا گر بگسلی تو یقین میدان که جزوی ز کلی ابو تیم شکر و
سپاس خدایرا که اگر محبت خاص خویش را وهبی گردانید محبت خاصان
خود را کسبی ساخت و اگر ذات خویش را در حجب عزت از دیدها پوشیده
داشت اشخاص اولیاء خویش را بر اهل ارض ظاهر گردانید ابواب رحمة
حق از ایشان بر دلها باز است و انوار عالم ملکوت از رخسار ایشان تابان
کیف مد الظل نقش اولیاست کو دلیل نور خورشید خدا است سایه
یزدان بود بندهٔ خدا مردهٔ این عالم و زندهٔ خدا از حدیث اولیا نرم و
درشت تن مپوشان زانکه دینت راست گشت گر بگوید سرد گوید خوش
بگیر تا ز گرم و سرد بجهی از سعیر سلام علی فخرهم و رحمة الله و برکاته تم
السلام علی ولیّی و رحمة الله و برکاته

مکتوب جناب [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب ابن محیی الحبیب قلوب الامیر محب الملة و الدین الشیخ تهامی
الله اما بعد غیرتم میآید بر معانی که بگفت آورم از بس که دُر رست و گفتار که
می بینم که معانی الاحق میشود چون آنرا برادا میرسانند در بغا چه بودی که معانی
نهان لطائف و نظائر که در دل است بزبان آید میوه که از درخت چینند تا نخ

برند طعم و رنگش بگشته باشد با قرب مسافت پس چگونه باشد میوهٔ باغستان
دل که از آنجا تا شهرستان تن هزار منزل است از منزلی تا منزلی یکسال راه که
بر لطافت و طراوت خود بماند ای حبیب قلب اگر ترا بشهرستان دل گذار افتد
با هوائی از آن ناحیه بر سر تو وزد بدانی که روح و کشادگی چیست و راحت و
خوشی کدام است ای حبیب قلب آنچه در اینجهان آنرا راحت و خوشی خوانند
در آنجهان چندان گران و ناخوش است که اگر بر یکی از اهل آنجهان بعضی
جهان دل نهند خود را شقی خلق پندارد و ازین تعجب نباید کرد که غایت
آنچه تنعم یکی از گدایان باشد اگر پادشاه زاده را پیش آید غایت سختی باشد
نسبت با او ای حبیب قلب راه شهرستان دل پرس و در شهرستان کل قرار گیری
تا از آنان نباشی که و لکنه اخلد الی الارض ای حبیب قلب اینجهان میت
است نه مرده بلکه از هم بریزد خانه که ساختی جامه که بافتی بعد از اندک زمانی
بنگر که چگونه ریزیده و پوسیده اگر زنده بودی نه ریزیدی و نه پوسیدی هر که
بمرده پیوست مرده شد زینهار که دل زنده خویش را میران که دل از کرم
زنده کاینست دل را بزندگانی خویش رسان قوت القلوب بجوی دست
بطعام زمین دراز مکن که گلخوار ضعیف باشد اگر گوئی چگونه طعام زمین
نخورد همه عارفان طعام زمین خورده اند گوییم حاشا که عارف طعام زمین
خورد در لقمه قسطی از نور هست و قسطی از گل عارف فقط نور خورد
و در او بذکر و حضور شود و دیگران فقط گل خورند و در ایشان آن اثر
شود که شود و از اینجا گفته چون که در تو میشود لقمه گهر تن مزن چندانکه
بتوانی بخور و اگر طعام عارف با جاهل یکی بودی و رزق ربک خیر و ابقی
نفرمودی طعام جاهل زهرهٔ حیات دنیا است و لا تمدن عینیک الی ما متعنا

به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه و آن زهره بزهره ماند ظاهری
سبز و لطیف و باطنی تلخ گلوگیر نه زهره است زهره است و طعام عارف
رزق الله است که و رزق ربک خیر و ابقی این کجا و آن کجا اگر کسی گوید
ما نگاه در لقمهٔ عارف میکنیم از همان جنس است که سایر لقمه ها از جنس دیگر
است گوییم آن جنس دیگر است اما بدیدهٔ تو از همان جنس مینماید برای آن روپوش
و اگر خدای خواهد و این پوشش رفع کند بنده بر چشم سر بیند که آن لقمه
که در دهان عارف است از نور است نه از آب و گل است مگر آب و گل که هم
از نور بیاشد و انکس که آبگینه از نقره تواند ساخت گل از نور و نور از گل
تواند ساخت و این سخن محض حق و عین حقیقت است و از تکلف و مجاز و
استعاره و کنایه مبرا قیاس طعام عارف باید کرد بشخص عارف بر چشم مردمان
همچون شخص جاهل مینماید حال اگر شخص عارف را در زمان متبدل الاوصاف
شده و یکسان با جاهل نمانده اما این تبدیل از دیدها پوشیده است و
تریهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون حکایت این حال است و اگر ازین روشن
تر باید و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة
حجابا مستورا و مصداق هذا نیا اینکه و لهم اعین لا یبصرون بها چه دانیم
که عدم ابصار ایشان نه از ظهور اشکال است بل از حجاب احوال است و الله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و السلام علی [illegible] مکتوب هشتا[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محی الی ولیه فی الله و حبیبه الامیر شمس الملة و الدین ابی
سعید اما بعد چنانچه حکما در جد کری ندانند و از علاج حیا نباید هر کس
بپسر خویش داند همچنین از ابناء دنیا سالک راه خدا نباید و آیین آن راه نداند

هر کرا خدای عزّ و جلّ برای کاری آفریده وانکار وی را آموخته ربّنا الّذی اعطی
کلّ شیءٍ خلقه ثمّ هدی هر کسی را از جادهٔ خویش است و راه خود میرود امّا
راه هست که منتهی آن بهشت است و نعیم و راه هست که منتهی آن عذابست و
جحیم هر کسی را چنان ره براه کرده اند میرود انّا هدیناه السّبیل امّا شاکراً
و امّا کفوراً و چون این اختلاف از جانب بار خدای شده که خلاق از ایشان
بخود اولی است مجال پرسش نیست و این پرسش که کند و استحقاق این معنی
کرا باشد و وقت هر کسی و اوّلی و معرفی او او است اگر کسی پرسد مگر هم او از
خود پرسد و در چنین محل آفرینش را مجال حضور نیست ما اشهدتهم خلق
السّموات والارض ولا خلق انفسهم کسی چه داند که آن سؤال را چه جواب
باشد یا خود آن سؤال را جواب نباشد که چون سائل عین مجیب باشد
سؤال عین جواب باشد بل سؤال نباشد برای آنکه چون سؤال عین جواب
باشد نه سؤال باشد و نه جواب و لیکن بباید که حقیقت را وجوه است حقرا
مشاهده میتوان ما ایشان و بیت اگر خدای عزّ و جلّ خواهد که کسی را معنی
دارد تواند و اگر او را در مقام باز خواست بدارد سزاوار باز خواست باشد که
سزاواری را نیز خدای آفریند والله علی کلّ شیءٍ قدیر و نباید رسید که کسی
تواند شخصی را عذاب کند و تواند که استحقاق وی مر عذاب را نیز بیافریند
و استحقاق او مر این استحقاق را استحقاق او مر استحقاق آن استحقاق الی غیر النّهایة
امّا کسی که برهان اول قادر باشد و بر اعنی بحجّة التّعذیب از او نباید رسید
برای آنکه چون غیر مستحق را عذاب کند ملوم باشد و استحقاق او مر او را
مکافات آن تعذیبست پس بنزای خود رسید اگر کسی پرسد که چون تسلسل
محال است چگونه توان که حق عزّ و جلّ استحقاقات غیر متناهیه بیافریند ای

جواب

جواب گوئیم که او را بر خالقی وحدانیّه می‌آفریند که بتحلیل عقل استحقاقات
نامتناهیه میشود و آن حالت وحدانیّه مخ ذات و شاکلهٔ او است قل کلّ
یعمل علی شاکلته فربّکم اعلم بمن هو اهدی سبیلاً و انّما کان اعلم لانّه هو
الّذی فطر شاکلة کلّ شیءٍ و ابدعها و تزیغی که ازاغ الله بر آن مترتّب است
ظلّی که یضلّ الله ثمره آنست و عدم اتّباع ذکری که انّا جعلنا من بین ایدیهم
سدّاً نتیجه آنست و کفری که سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
از آن خیزد اینها همه اشارت بر آن شاکله است و نصیب هر کس بحسب شاکله
او است و کلّ انسان الزمناه طائره فی عنقه ای والیتم راه رهنمائی بر حق بکشایند
و حقیقت چیزها چنانچه هست تر اینما بنید ای و تیم و ای اولیا امر متابعت آرا و شاد
دنیا و ارباب هوا مکنید که ایشان جز بر آنچه خود در آنند شما را راه نخواهند نمود
چنانچه آن شخص گفت ما اریکم الّا ما اری و راست گفت بعد از آن گفت و ما
اهدیکم الّا سبیل الرّشاد و دروغ گفت اگر چه پنداشت که راست میگوید

السّلام علی من اتّبع الهدی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله و حبیبی الامیر شمس الملّة والدّین
ابی سعید فاعظم الله اجره و تقی و سائر الاخوان الالهیّین فی وقت امر الشیخ الالهیّة
البالغة العالیة و بعد تیت نه آنکس است که زندگانی او سر آید تیت آنکس است که
بر معصیت خدای عزّ و جلّ مشغول باشد برای آنکه آنکس که زندگانی او سر آید
اگر مطیع خدای عزّ و جلّ باشد خدای عزّ و جلّ تواند که با آن مرد کانی
کرامتها و سعادتها و مدد لطفها دهد که مغبوط همه زندگان گردد مر آنرا مگر خدای
عزّ و جلّ قادر است بر همه چیز همه مراتب حجاب شوند شد میان مرد و خدای شخص که

خدای خواهد که آتش رحمت بر او رسد و اگر اندیشه در تجویز این تفاعد کند که
چگونه مرده بر اسمعان مختص کرده با اندیشه باید کفت که عالم قدرت
بی چگونه است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی
بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون و دیده تو خو کرده در ادراک عالم اسباب که
امور آنجا منوط بشروط و مقرون بکیفیات شده مذاق که امور عالم
ملکوت از این حاجات و علاقات پاک است جز از حق عز و جل هیچ
در بایست ندارد چون مرده گوید بشنو فی الحال بشنود و عذر نیارد
که مرا زنده کن که بی زندگی شنوان شنید ان الله یسمع من یشاء و ما
انت بمسمع من فی القبور و اگر باوی گوید زنده شو فی الحال زنده شود
و نگوید اجزاء بدن من هم فراهم آورده و مزاج معتدل او را بخش و که از اول
تا من زنده شوم که زندگی بی این شرایط میسر نگردد فی هیچ از این جمله
نیاورد انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون اما کسی که والعیاذ بالله
بمعصیت خدای عز و جل مشغول است او مرده است برای آنکه خصم او کسی است
که هیچ روی فرار از مقهوریت هر کس که وی را دشمنی باشد با خود اندیشد
که اگر هیچ مقر نباشد بقلعه مرا خود را بکشم و از او رهائی یابم اما اگر او
والعیاذ بالله دشمن او خدای باشد بحصار مرا از او نتوان گریخت برای
آنکه او در هر کستان همچنان روا است که در جیونستان و کسیکه به
معادات و مخاصمه چنین کس مشغول باشد همه رگها بر تن او خشک شده
و مرده از بیم و ترس و طراوت حیوة در هیچ حد از حدود وجود او نمانده
بلکه بر وجه مرا بر همه هستی او رسیده این مرا حقیقی است که هیچ زندگی
در آن نیست اگر کسی گوید ما از حال گناه کاران این بیم و ترس که تو صفت

بکنی

میکنی نمی بینیم خوش فارغ البال و آزاده می یابیم ایشان را گوئیم واقع ایشان از این
قصه آگاه است و این ترس و بیم بر او کار کرده و نفس ایشان در لباس غرور
است و پرده غفلت بر او تنیده آنها مرده باشد که این پرده از پیش بر خیزد
و آنچه در نهان او میرود آشکار او نیز از آن با خبر گردد و نفس او مطابق
نفس او شود که فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید و جای دیگر
فرموده اسمع بهم وابصر یوم یاتوننا لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین و بعد
و لیم را حق عز و جل فرو ساخت برای فروماله صغیره و الا کبیره که علاقه را
انداز او باز رسند اکنون یکباره روی دل با خدای خویش کند و شبا روز
بمناجات و تضرع و عبادت و تملق بوی تقرب جوید او خدا را او خدا او را
دیگر هیچ در عالم نشناسد بجز یا هو و یا من هو کسی دیگر نبیند اگر شوهی
شباب اموال و اسباب موهوب همه اینها خدای عز و جل از وی بربود
و کسی نمیشناسم که این قدر احسان حق عز و جل در باره او کرده باشد و
چنین نعم برای او فراهم آورده و اگر حدیث و اذا احب الله عبدا البالغ افتاده
درست شود مصداقش حال ولیم است اکنون قدر این نعمتها بشناسد الا
محبت خدای عز و جل بر او باشد که بر همه کرانی چون کلمات خدای عز
و جل بر همه خود را از او صرف کرد جزئیات او بنفسه خود از خود صرف کند یعنی
در مجاری احوال و تفاصیل معاملات متعلق القلب بهیچ موجود نباشد
فرحا و بهیچ مفقود اسفا قال سبحانه لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما
اتیکم اینست وصیت ولیم فبر فلیمسک و بر فلیلق رب عز و جل و الله نسئل
ان لا یحرمنا و اخواننا من مقامات الابرار و کرامات الموقنین والسلام
علی ولیم و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخ الاعز   این نامه ایست از من بوی
آنکس که وی را در شنودن تذکره همتی باشد و در استماع موعظه رغبتی چون
سخن حق بوی رسد بآن کار بند کردد و حال او بعد از رسیدن تذکره
بوی مساوی حال او قبل از رسیدن تذکره بوی نباشد و هر کس که چنین
نباشد نصیب او ازین نامه درست شدن حجت خدای است بر او و زیادتی
استحقاق مقت و عذاب و مضمون این نامه آنکه خدای عز و جل نگاه کرد
در خاک بعضی از آن خاک پاک یافت نورانی ربانی و بعضی را خاکی
پلید یافت ظلمانی شیطانی اما بنفد هر دو یکسان مشغول بتسبیح خوانی
و نظر بآن نهاد ناپاک بود که در چنین خطاب فرمود ائتیا طوعا او کرها
اما چون شمول عجز و ناتوانی و فنا اسباب هر دو را یکسان در مقام بندگی
و فرمان برداری بداشته بود کفتند اتینا طائعین اما حکمت و حجت خدای عز
و جل بکجا بر این سازد و پرده التباس ازین حکم بر نبر انداز د خدای عز و
جل نور است و صفت نور کشف و اظهار امور باشد برای اظهار این حکم و
اتمام این حکمت از آن خاکها صور بشری بر ساخت و اسباب استقلال و اختیار
در جبلت ایشان انداخت و ایشان را بآن اختیار داد بعد از آن ایشان را از مقام ربانی
امر و نهی کرد و خداوندی خود و بندگی ایشان در آن ظهور رسانید اما آنها
که نهادهای پاک بودند در مقام صبر و تقوی جای ساختند و فرمان خدای را
مطیع شدند و نهادهای ناپاک بر استیفا حظ خود مشغول شدند و حرمت
خدای را بر هیچ نکرفتند و بر فرمان او مبالاة ننمودند و در هر خصلت هر چه پیش
راه ایشان آمد و مانع وصول ایشان بود بر شهوات خود از راه بر داشتند اضاعوا

الصلوة

الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا چون ناپاکی و بی باکی ایشان از
دامنه شد و حجت خدای بر ایشان درست شد منتقم جبار آتش خشم و غضب
بر افروخت و سرا پای آن بر کشکان از ابو خشت سوختنی که هر کز مر آنرا ابد و
انتها و انقطاع نباشد اکنون بشارت میدهم نهادهای پاک را برحمت و رضوان
و نهادهای ناپاک را بعذاب و نیران و تو به تیمم ای هایم سرکردان هان
شتاب خود را در یاب پیش از آنکه در توبه بسته شود و آفتاب دیده از
مغرب دیده کاه باز کردد نشان بر آمدن جان از تن که باب توبه خاص
بهر کس بر این بسته شود چنانچه باب توبه عام بطلوع آفتاب از مغرب بسته
شود و آن نیز نشانه باشد که از بر آمدن جان از تن جهان ظاهر کردد که تعرج
الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة و مقدمه و عنوان
آن باشد فاذا برق البصر حال دیده انسان نزدیک بر آمدن جان و فی
او و خسف القمر و جمع الشمس و القمر یعنی فی الطلوع من المغرب حال دیده که از
جهان نزدیک عروج روح و ملائکه چه بمقتضی من مات فقد قامت قیامته
هر کس را از آن ساعت که مرد قیامت قایم شد و بقیامت کبری رفت ممتد که
در اوایل آن اهوال موت و در اواسط آن احوال بعث و در اواخر آن
استقرار در نعیم یا جحیم واقع است رسید فاذا برق البصر حال اول آن روز
است و خسف القمر جمع الشمس و القمر حال اوسط آن اکنون ای هایم سر
کردان اکر تو طلوع آفتاب از مغرب دور میشمری و در و هیدان طلوع
آفتاب خود را از مغرب خود دور میدانی چرا ایمنی که هنوز دیکر زنده
مانی تا فرصت باقی است خود را در یاب و بدست تضرع باب توبه بکوب
با ساعتی دیکر میفکن که نتوان دانست که تا ساعتی دیکر وصول بازپسین خود

رحم کن و پیش از این بر خود ستم روا مدار والسلام

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم در وجوب المرشد

من عبدالله قطب ابن محیی الی الحضرة العلیة المجیبة المحمدیة افاض الله علیه
جزیل البرکات اما بعد مستبصر هر وقتی بر حسب هر وضعی آنچه لایق
آن وقت و موافق آن وضع باشد ارتکاب کند و لهذا گفته اند که عقل
قوتیست که آن خیر الخیرین بشناسد تا بالامکان راجح ارتکاب مرجوح نکند
و آن شر الشرین بشناسد تا اگر ابتلا باحدهما لازم آید بالامکان اهون ارتکاب
اشد نکند اما غیر مستبصر چون متمکن از این تمیز نیست آنچه بر حسب اکثر نیکو
بوده باشد او را دستور العمل ابدی سازد و چون خبر یافت بر حسب اکثر است گاه
باشد که نه خوب واقع شود اما سبیل بصیان او از مثل این حضور نیست
مگر آنکه علی الدوام ملازم مستبصری باشد که در تفاصیل احوال مراجعه
با بصیرت او کند تا آن زمان که خود مستبصر شود و از اینجا مشایخ وصیت بر طلب
مرشد کرده اند و خفا عذر مجرد مراجعه با دستوری مرسوم و پسندیده نشده اند
و اگر دستوری مرسوم شفا دهد مجرد قوانین طبی شفا ابدان را کافی
بودی و با وجود کتب طب حاجت بطبیب که مراجعه با او کنند نبودی
و چنین نیست برای آنکه تفاصیل احوال مرضی و معالجات ایشان را
که جز حدس طبیب بکنه آن نرسد و تسطیر و تدوین آن از حیز امکان بیرون است
و مرض دل که قوانین سلوک کفیل اصلاح آنست که از مرض حسد نیست چه غیر
صلاح امراض حسد از مجرد قوانین طبی چشم نمی توان داشت بی استعانت طبیب
چگونه شفا امراض دل بی مراجعه با مرشد که طبیب دل است چشم توان
داشت و چون در هر بلدی باید هر محله علی ما یقتضیه الحاجة طبیبی باشد

د باید

که باشد چگونه مرشد لازم نباشد که باشد و شفاء دل اهم است از شفاء جسم
برای شفاء جسم برای آنکه شفاء جسم اگر حاصل نشود غایتش هلاک ابدی
باشد و شتان ما بین الهلاکین پس لازم است که در هر قطر بلکه در هر بلده علی
الحاجة مرشدی باشد که علاج قلوب کند و مردم را از امراض نجات خواند و
دیگران لازم که ملازم او باشند علی قدر الحاجة والتیسیر یا اکثر هفته و در یک
یا دو روز یک دو ساعت یا بیشتر یا کمتر بصحبت او روند و ایثار و در روز
آن کرده بر که علمای سلف تعیین کرده اند که مومن را باید هفته دو روز تعلم علم کند
و ظاهرا پنجشنبه و دوشنبه پسندیده شمرده اند و چون این امر این نوع مهم است متعلم
باشد گناه از همه ساقط باشد والا همه گناهکار باشند علما برای ترک تعلیم
و ارشاد و نقض عهد و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس
و لا تکتمونه و عوام برای ترک تعلم و استرشاد و عدم امتثال امر فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون و اگر چنین عالم ربانی که ارشاد حقیقی را شاید نباشد همه
عالم گناهکار باشند که چرا از ایشان کسی در صدد اکتساب این معنی در نیامده چرا
که وجود چنین عالم فرض کفاییست و چون فرض کفایه بالکلیه متروک گردد
همه خلق عاصی باشند و اگر چنین عالم باشد و آنچه بر وی ... از دعا ...
آورد و دیگران که بصحبت وی نروند و از وی پند نشنوند و علاج امراض دل
از کبر و عجب و ریا و بخل و حسد و سخط و حب علو و جهل و تقلید و غیر ذلک
نکرده باشند گناهکار باشند و مجرور و محروم و یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی
الله بقلب سلیم چرا که امراض قلب همه محرمات است و ازاله آن بر همه کس فرض
عین چنانچه امام محمد غزالی رحمة الله علیه در تصانیف خویش آورده و بعضی
از محققان فقها تصریح کرده اند که رضا و توکل فرض عین است علی الله توکل

انکشم مومنین وحدیث من لم یرحض بعضنا فی الحج دال بر همین است وآنچه
از سهل ابن عبدالله رحمه الله منقولست که فرموده که بر ستانی میشناسم که بر
اهل آن بلاد دو شبانگاه اطباق نثار فرموده میآید مع ذالک چندان
محزون شوند که اگر ذره از آن بر اهل عالم تفقد همه هلاک شوند و لازم بر هیچ
میکنند که توکل و رضا فرض عین است برای آنکه چنین عذاب جز بر ترک
فریضه مترتب نمیگردد و ازین بیانات واضح میشود که سلوک ساه الطالب
فرض عین است نه چیزیست تبرعی که هر کس خواهد کند و هر کس نخواهد
نکند قال الامام حجة الاسلام الغزالی رحمه الله فی کتاب الاحیاء بعد ما عدّ الصفات
الذمیمة وامثالها من صفات القلب مغارس الفواحش ومنابت الاعمال
المحظورة واضدادها وهی الاخلاق المحمودة منبع الطاعات والقربات
والعلم بحدود هذه الامور وحقائقها واسبابها وثمراتها وعلاجها هو
علم الآخرة وهو فرض عین فی فتوی علماء الآخرة والمعرض عنها هالك
لسطوة ملك الملوك فی الآخرة کما ان المعرض عن الاعمال الظاهرة هالك بسیف
سلاطین الدنیا بحکم فتوی فقهاء الدنیا فنظر الفقهاء فی فرض العین بالاضافة
الی صلاح الدنیا وهذه بالاضافة الی صلاح الآخرة ولو سئل فقیه عن معنی من
هذه المعانی حتی عن الاخلاص مثلا او عن التوکل او عن وجه الاحتراز عن
الریاء لتوقف فیه مع انه فرض عینه الذی فی اهماله هلاکه فی الآخرة ولو سألته
عن اللعان والظهار والسبق والرمی لسرد علیك مجلدات من التفریعات
الدقیقة التی تنقضی الدهور ولا یحتاج الی شیء منها وان احتیج لم تخل
البلدة عمن یقوم بها ویکفیه مؤنة التعب فیها فلا یزال یتعب فیها لیلا
ونهارا فی حفظه ودرسه ویغفل عما هو مهم نفسه فی الدین واذا روجع

فیه

فیه قال اشتغلت به لانه علم الدین من فرض الکفایة ویلبس علی نفسه وعلی
غیره فی تعلله والفطن یعلم انه لو کان غرضه اداء حق الامر فی فرض الکفایة
لقدم علیه فرض العین بل قدم علیه کثیرا من فروض الکفایات انتهی
الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلام علیکم ورحمة الله

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]

من عبدالله قطب ابن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین المولی معین
الدین عبد الغنی والمولی مجد الدین سلام الله والشیخ کریم الدین محمد
والشیخ عفیف الدین ابی سعید والشیخ جلال الدین والولد الاعز الامجد
المولی الشیخ محی الدین محمد سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته انی احمد الیکم
الله الذی لا اله الا هو واسئله ان یجمع شملکم ویغفر ذنبکم ویتولاکم بما
یتولی به عباده الصالحین اما بعد خدای عزیز است وخلق ذلیل و هر
کس که خواهد که خود را بر خلق عزیز کند اذل از ذلیل خود مند چرا عزیز
بگذارد و اذل ذلیل بگزیند و بعد خدای عز وجل فتح باب اسباب برای
آن کرده که دست آدمی در کار بر گشاید و او را متخلق بر اخلاق خود ساخت
ومعاف [illegible] و بر انگیختانند تا اگر در کار از روی مدد خواستن پیش آدمی
باید که برای اتمام حکمت بمیزان عدالت مقرون نسبکینه جنبشی کند نه
اگر در آن درشود و بار هستی بر گردن خود نهد و با و رش افتد که آفت
وکار [illegible] کالای [illegible] عاقل
کسی را کو بود با لذت باطل و بعد متخلقان بر اخلاق الله خدای را بی
غرض پرستند چنانچه خدای عز و جل برایشان و بر عباد بی غرض
سجال احسان والطاف فرماید خدای را از آنچه پرستند که او سزاوار است

بانکه او را پرستند و چنین پرستش در مقابل چنان احسان نیك اشد
پاك بباید بناشد زیرا چون انجنان که پاك میکیرد زهی میدهد حق
هستیش بی علتی میسپارد بازبی علت عوض اما پرستشی که برای غرض و عوض
باشد آلوده باشد و احسان خدای پاك آلوده مکافات پاك را نشاید و انچه
تطمیع خود کند در ثواب حدیثی است که در کوش نفس میکویند تا بار آید
که نفس از خود بیرون نتواند رفت و معامله پاك از وی صورت نبندد
اما سر ایشان از استشراف بسوی اطماع منزه و مبری باشد و حدیث نعم العبد
صهیب لو لم یخف الله لم یعصه کاشف سر مخلصان است و تلویح بر آن کوب
طامعان و بعد هر کس که آیات خدای در اینجهان نه بیند مگر چون نابینا
شود که در آخرت هم از مواجید و مکاشفات غیب و بر انضیبی جدید سند
او از بهر آنست که و ماتم خود بود و بعد خدای عز و جل فرموده فلا تعجبك
اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا و تزهق
انفسهم وهم کافرون انچه ابنا دنیا آنرا مایه سعادت و نیکبختی میدانند مایه
محنت و عذاب ایشانست و ایشان نمیدانند و چه سعادت کسی را که دیده
او از آیات خدای اعمی باشد و کلام خو است که دل بآن منشرح شود
جز بخو عالم ذکر الا بذکر الله تطمئن القلوب الذین آمنوا و عملوا الصالحات
طوبی لهم و حسن مآب هداکم الله معشر الاخوان الی مسالك اولی الالباب
و ذکرکم عهود عالم الذکر و رقی بکم الی مراقی تجلیات لا مرجع فیها بصارکم عن
مواقع الاغترار و جاکم برحمته و وفاکم عن خلاء تراتر جید مجید والسلام

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم صادر الفیض

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر

الحمد لله نعم که و لیم را اهتدا بر مسالك شکر دست داد و معرفت نعم خدای
عز و جل و قصور منعم علیه در قیام بوظایف شکر آن شناختند و دانستند
امید که چون ثنا لا احصی ثناء علیك که ثمره تابش انوار جلال است بر سر
در محل هیمان عکس بر کشتا را انداخت از بقا انت کما اثنیت علی نفسك
که نتیجه ظهور انوار جمال است بر حال در مقام عرفان او را نصیبی رسید تا
عجز از شکر خدا کند و از قربی که ثمره مواظبت بر نوافل است و عبارت از آن
بر کنت سمعه و بصره الحدیث شد محظوظ کردد آنکاه بتمام شکر ممکن
رسیده باشد چنانچه از تمام صبر حکایت آمد که و اصبر و ما صبرك الا بالله محققان
از تمام شکر حکایت این تواند بود که و اشکر و ما شکرك الا بالله و فرقی که در
کتب سلوك کنند و صابر بالله را از صابر لله و صابر فی الله و صابر علی
الله و صابر من الله جدا کنند حسب تحقیق از این جنبه است و شاید که و لیم را
دل کشد که معنی صبر بالله و شکر بالله و معنی کنت سمعه و بصره بداند بی شناختن بباید
و اگر بکمال شناخت آن نرسد بوجهی از آن معقولی داشته باشد که اولا آن
رجوع کند به آن آثار مدد و لیم ایده الله بداند که مبدا سلوك سالك خطفه
ایست غیبی که همچون برق میدرخشد و ظهور حرارت محبت در دل لازم آن
میکردد پس از آن سالك در کار میآید و لا یزال تقرب بآن صوب که آن
نور از آن درخشید میجوید تا بمقام تمکین میرسد و سزاوار معیت و محبت
میکردد آنکاه آن نور که همچون برق درخشیده همچون شهاب ثاقب بل
آفتاب ثابت میتابد و جرم دل که بحرارت محبت کداخته بر آتش عشق یکباره
میسوزد و از حجب وجود از میان برمیدارد چون کثافت دل که مانع صرافت تلقی خطاب
نماند هر خطاب که از صوب غیب میآید و هر معنی که از آنجا تعلیم میشود بمراقبت خلق

معقول دل میگردد و بر آن گویا میشود لسان او و بر وی بر میگشاید و معانی
قیومی بر او امیر ساند آنچه و برای آموزند بهمان صرافت باز میگوید هرچه
بوی میسپارند همچنان باز میدهد در امانت خیانت نمی کند مثل او
مثل کوزه ایست که چون آب در او کنند بعد از آنکه آشامند بهمان طعم
و رنگ و رقت و صفا باشد که پیش از آنکه در کوزه نرفته بود از جانب
خصوصیت کوزه هیچ لاحق او نشود هر کس که بمثل این مقام رسد فیض را
بهمان صرافت که از مبدء میاید با او میرسد و آنچه از آنجا آید بمنزل آنجا باب
پس شکر چنین کس بمنزله رجال الله احدیت باشد و ذکر او لایق قدس جبروت
اما هر کس که مثل او مثل کوزه باشد که آب در او کنند طعمش کرده و رنگش
دیگر شود جهت کل داخل او شود و بر رقت و صفا خود نماند گفتار که او
چنان کس خیزد با خدای عز و جل نرسد الیه یصعد الکلم الطیب و خبیث
است با او کرده که الخبیثات للخبیثین این آنچنان است که در آسمان برای او
نگشایند و بر روی عامل باز زنند حاصل فیض از سرچشمه قدرت بر مثابه
آب از چشمه روانست آب از چشمه که بیرون میاید پاک و صافی میباشد
چون در مجاری گذار کرد اگر مجاری پاک و رفته است هیچ خاک و خاشاک
عارض او نمیشود و هیچ معنی غریب لاحق او نمیگردد بهمان لطافت و صرافت
خود میرسد و اگر مجاری آلوده و ناپاک باشد آب از حال خود بگردد قلوب
اهل الله بمثابه مجاری پاک رفته است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا فیض در ایشان بهمان صرافت خود باشد آنجا
چون با خدای عز و جل رسد پذیرفته افتد که آنچه از آنجا باشد بمنزله او
آنجا باشد و قلوب اهل جهل بمثابه مجاری آلوده ناپاکست فیض در ایشان

بکلی تیره شود و بخاک و خاشاک چون با خدای عز و جل رسد پذیرفته نشود اهل الله
آنچه گویند صبر بالله و شکر بالله و سمع بالله و بصر بالله و بطش بالله و مشی
بالله همه عبارت از همین باشد که انفعال در او بهمان لطافت و صرافت باشد که
در آینه که از قلم قدرت فرو میچکد و بغشاوه جهل او و سواکب او ممزوج
تا لؤلؤ انوار این حقایق که لآلی و جواهر معادن غیبند مستور نشود هر آینه
دیده چنین کس چنان باشد که هر چه نگاه کند بغور آن برسد و کنه آن به
بیند و هیچ از نهان آن از او پوشیده نماند اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور
الله این باشد حاصل کلام اگر معنی سماع بالله گفته شود بر معنی و معنی که
خدای عز و جل آنرا آفریند لایق قدرت خود نه مقید باستعداد اینکس اگرچه
استعداد نیز خدای عز و جل آفریند آنجا که آفریند اما آفرینش خدای عز و جل
دو نوع است یکنوع آنست که اول استعدادی در محل آفریند آنگاه چیزی در خور
آن استعداد آفریند و مثال این را کسبی گویند و یکنوع آنست که ابتدا چیزی
در آن محل آفریند بی سبق خلق استعدادی و مثال این را وهبی گویند افعال
و احوال عامه ناس از قبیل نوع اول است و افعال و احوال مقربین از قبیل
نوع دوم و آنچه از اعمال غیر مقربین پذیرفته افتد و در آسمان برای آن گشایند
عجب قلیل شود که از مشرب مقربین باآنست و مزاجی که کاس ایشانراست
از سلسبیل ایشان   والله یهدی الی صراط مستقیم والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الحیی و لقی فی الله و عوفی الی الله الامیر محب الملة
والدین الشیخ محمد الاجیر الله کرامات الموقنین : هرچند نگاه میکنم از زمینا
خود طرفی بخود توان بست اما اولا برای انکه تا همچنان آن نغمه که برشخص رساند زحمه

و غصه او را همچنان که آن نفس بوی می‌رساند و چون نفس و زحمت متعارض شد نفع
و لذت آن فنا است پس آدمی در چه کار است و این تجارت بی سود چرا می‌کند و اما ثانیاً برای
آنکه دنیا بعین خود کسی را راه نمی‌دهد بلکه دنیا بی تحصیل دنیا بی چند آنکه دل او در
بند خویش می‌آورد بعد از آن باب تمتع فراز میکند و او را در تکاپوی طلب حلال
می‌اندازد و نشان این آنکه هیچ آرزو نیست آدمی را از دنیا که اگر آن برسد آرام
نگیرد بلکه در عین حصول با آن همچنان قلق و شوق و بی آرامی در خود می‌یابد
این برای آنست که بعین آن مطلوب نرسیده تا از وی روی مطلوب را دیگر نیز
می‌دید چون نزدیک شد مطلوب را آن سوتر دید بی آرامی از سر گرفت
راست صفت سراب دارد که در حد معین نماید چون خود را بآن حد رسانید
از آن بیشتر نماید باز چون بیشتر روند بیشتر از آن نماید و علی هذا القیاس صفت
اعمال کافران دارد که کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء یا خود همانست علی
حال آنچه ازین صفت باشد ظاهر است که برای فریب آمده نه برای آنکه کسی را
از خود برخوردار گرداند دشمن است اگرچه خود را دوست نماید دور است
اگرچه خود را نزدیک نماید بیگانه است اگرچه آشنا یا ندرآید و آنچه چنین
باشد خردمند خود را در دام آن نیفکند و عمر خویش بر بیهوده در کار آن
نکند دنیا لئیم است و کریم از وی حظی نیافت و خود را بکس ندهد او بدان
آمده که حظ بگیرد نه بدان آمده که حظ برساند و بدان آمده که صید کند
نه بدان آمده که صید کسی شود دنیا فقیر است و فقیر برسد تا آید نه بدان
زینهار که گرد دنیا مگردید که از وی طرفی نمی‌توانید بست جان از شما
ستاند و نان در عوض دهد نه همی معامله بر غبن ایشان که از صفت دنیا
گفتم اگر برهان بر آن خواهید برهانش آنکه ابنای دنیا هم این صفت دارند

چنانچه

چنانچه مشاهده میکنید و یقین که صفت والد و ولد یکی باشد چه والد او
والد آموزد اگر طمع خیری دارید روی بناحیه حق عز و جل آورید که خدای
عز و جل کریم است و غنی و کریم کسی را نفریبد و دهد و نستاند از او کار نشود
یافت بدان سوی شاید که چنانچه فقیر طالب دهنده است غنی خواهان
جوینده است راه راست شما را نمود و بدان ناحیه شاید که کرم حقیقی بیاید
خدای راست جواد است و جواد آنکس باشد که بی عوض دهد و این جز خدای
شما کسی نیست برای آنکه بی عوض کسی دهد که تام مطلق باشد چه هر که
در خود ناقص باشد اول بر استکمال خود مشغول شود پس دادن بی عوض
از وی محال باشد بلکه آنگاه دهد که عوضی که مکمل ذات او باشد بگیرد
آنچه بعوض دهند بحقیقت نه دادن است زینهار زینهار که ملازم باب الله
باشید که از آنجا کار میتوان یافت و پیرامون دنیا مگردید که هرچه دارید
در ربیا از ید و تهی دست باز میگردید دنیا دام گسترده برای اخذ و بنا
که خوان گسترده برای عطا گفتم آنچه بر یقین دیده بودم و دانستم و السلام علی من
اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی یتمنی التذکرة الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر محبت
الملة والدین الشیخ محمد خلاه الله بکرامات الابرار شکایت از نفس کرده
بودند که بیم میدهد دایم چون مردم نا راستی میکنند و مال میبرند غضب مستولی
میگردد و همه را از اول میخیزد برای آنکه چون نفس را اهتمام بوجود مال هست
کسی که او را از وی انتزاع میکند ناخوش میآید و منزجر میشود چه اگر کسی
نا راستی خاک و خاشاک ضرب المثل چیزی که او را بوجود آن اهتمام نباشد ببرد

برد غضب غالب نشود و اعتماد بنفس بوجود مال برای آن نکند دفع مکاره
و نیل مطالب منوط و مربوط بمال میدارند و او را بر مکاره و از مطالب
نیست و او در این هر دو مخطی است اما در اول برای آنکه خدای عز و جل قادر
است بر همه چیز در اسباب و شروط در آن حضرت نیست و اگر خدای خواهد تواند
که با وجود همه چیزی و وجود آن چیزها که مردمان آنرا محن و مصائب میشمرند شخص را
آسوده و آزاد بدارد و خدا را عز و جل بیکرهای انوار هست که چون خواهد
که دل مؤمن را بگشاید آنرا بیجز برد جلوه دهد دل او را بگشاید آنکس
که تواند که مرده در گور در ترفیع و سرور دارد و زندان را در روضه زینت بهر
طریق اولی که تواند که چنان بدارد و اگر خدای عز و جل نخواهد که شخص
آسوده و آزاد باشد اگر بعد دریای بی پایان او را زر و جواهر باشد همیشه
شکدل و معذب و منغص باشد پس مدار بر خواهش است عز و جل نه بر
مال و وجود و نابود آن التجا بخدای بیاید برد و پناه بکرم او و تعیین نیت باید
کرد که خدای عز و جل بچه طریق اینکس را خوشحال و آزاد بدارد طریق آن
خدای خود داند ان الله علی کل شیء قدیر و دوم دادن نفس همه از آنجا است
که وثوق او بر اسباب است نه بر مسبب الاسباب و او در این مخطی است چه کار
اراده مسبب الاسباب دارد و وجود و عدم اسباب یکسان است این
سببها بر نظرها پرده هاست که نه هر دیده صنعش را روا است دیده باید
سبب سوراخ کن تا سبب را برکند از بیخ و بن تا مسبب بیند اندر مکان
هرزه بیند مجهد و اکساب دکان و اما در دوم را عوض عدم الصبر علی المکاره
و الصبر علی المطالب برای آن مخطی است که این بی صبری از کوه غرور که این
جهان را مستقر بندارد و منیات را [illegible] انجا داند به اند آنجا و چنین نیست که این

جهان

جهان مستقر است و منیات منیات انجا است و بعد از انجا مؤمن مرتبی است از آنکه
چنین گمان برد کار آنست که در آنجهان خواهد رفت آنچه در اینجهان رود همه تلخ
عاریتی است و بجا آلاء عاریتی مبالاتی نباید داشت نه بر منیات آن شاد باید بود
و نه بر بیداد آن غمناک الله سبحانه و تعالی ما و سایر اخوان ما را قوت دل و ثبات یقین کرامت
کناد و ختم بوصیت رسول الله صلعم آنچه اوصی بها ابن عباس رض قال رض کنت خلف
رسول الله صلعم فقال یا غلام انی اعلمک کلمات احفظ الله یحفظک احفظ الله
تجده تجاهک اذا سألت فاسئل الله و اذا استعنت فاستعن بالله و اعلم ان
الامة لو اجتمعت علی ان ینفعوک بشیء لم ینفعوک الا بشیء قد کتبه الله لک و ان
اجتمعوا علی ان یضروک بشیء لم یضروک الا بشیء قد کتبه الله علیک رفعت
الاقلام و جفت الصحف رواه الترمذی و الله نسئل ان یوفقنا للعمل بوصیة
رسول الله صلعم و اخواننا اجمعین و الحمد لله رب العالمین

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم الفرحز

من عبد الله قطب ابن یحیی الی ولیی فی الله و حبیبی مولانا شمس الملة و الدین
محمد [illegible] آنچه استفسار فرموده بودند که با چنین فرمها اگر توبه مفتوح کند
رجوع بفطرت اصلی کند بلی کند و آنچه گفته اند که ان من العبد ... من الله
محا من الذنوب اذا بلغه العبد طبع الله علی قلبه فلم یوفقه للخیر بعده ابدا
مراد نه حدیث از حد و عوض جرم هیچ نیست از حد و عوض اجناس که در عرض
ذنب واقع است و اسم اقرب آن محا هند که باین مثابه باشد مراد حدیث از حد
عمقی و مراتب حدوده عمقی چیزیست که خدای عز و جل میداند و از رتبت کرده
قانون علم در آید و ماخذ مراتب عمقی مبالغه حدود ذنبست و کیفیت تجمع آن
و محافظه موقنین از کیفیت ذنب است از انتهاء ایشان از نفس ذنب چنانچه

ابن عباس رضی الله عنه فرموده یا صاحب الذنب لا تأمنن سوء عاقبته ولما یتبع الذنب
اعظم من الذنب اذا عملته فلة حیائك ممن علی الیمین وعلی الشمال وانت علی
الذنب اعظم من الذنب وفرحك بالذنب اذا ظفرت به اعظم من الذنب وحزنك
علی الذنب اذا فاتك اعظم من الذنب وخوفك من الریح اذا حرکت ستر بابك
وانت علی الذنب ولا یضطرب فؤادك من نظر الله الیك اعظم من الذنب اذا
عملته آری یکسان نیست گناه کسی که گناه کند و گرید با گناه کسی که گناه کند
و خندد و از اینجا گفته‌اند که اعظم الذنوب عند الله اصغرها عند الناس و
اصغر الذنوب عند الله اعظمها عند الناس برای آنکه گناهی که کنند و آنرا
کبیره شمرده در کردن او مستشعر خوف باشد و آنچه خورد شمرده فارغانه کند بزرگی
بزرگ بمقارنه خجل و وجل خرد شود گناه خرد بانضمام غفلت و تهاون بزرگ
گردد و چنانچه درجات ذنب مختلفند و متفاوت از کیفیت آن اشتداد استرخا
ایشان از نفس آن همچنین درجات طاعت اشد و ارجی ایشان بکیفیت طاعت
بیشتر است از اشد و ارجی ایشان بنفس طاعت چه بسا باشد که بجز طاعتی
شخص مستوجب نظر رحمت الهی و آمرزش کلی شود برای آنکه بر اخلاص و خضوع
دل و انکسار نفس کند و باشد که طاعات کلیه از وی صادر شود و هیچ از آن
نتیجه ندهد برای آنکه مقارن چنان معانی نباشد حدیث لو ان احدکم
انفق مثل احد ذهبا ما ادرك مد احدهم ولا نصیفه از این باب است وقد کان
وقع لی فی هذا المعنی مترجما عن لسان من یحفظه   زاهد هزار روز کعبه اگر
نماز مار انجان همه راه آه داده اند حاصل الکلام آنکه مدار کلی در رد
و قبول بسبب معصیت و طاعت بر ارباب حقیقت است باشد که والعیاذ بالله
از شخص صادر شود که مردمان آنرا خرد شمرده اند اما علیم خبیر داند که از آن

برتر از فرطها که اندکی و خفا کاریست و بدین سبب او را از نظر خود بیندازد
و افتاده ابد کرده و چنین کس والعیاذ بالله البته ایمانش و لو عند الموت
مسلوب کرده و در دار الشقاء داخل با اعدا جاوید بماند و باشد که از شخص
طاعتی صادر شود که مردمان آنرا خرد شمرده اند اما علیم خبیر داند که اینان از آن
از محض اخلاص و نیکو بندگی است بی شایبه رعونت و غرض و بدین سبب
پذیره قدر کرده و پذیرفتگی کرده که دیگر چه در آن نباشد همچون پذیرفتگی اصحاب
بدر که بدان سزاوار خطاب اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم شده‌اند و شاید
چنین کس آنکه موفق بتوبه گرداند تو فی آخر عمره و بر آن ثابت ماند و موفق
این دو حال حکایت آن دو زن است که یکی بر سبب گربه به دوزخ رفت و
یکی بر سبب سگی بهشت والحکایتان فی الصحیح اما الاولی فعن عبد الله رضی
ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال عذبت امرأة فی هرة ربطتها حتی ماتت
فدخلت فیها النار و اما الثانی فعن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه
و آله بینما کلب یطیف برکیة کاد یقتله العطش اذ رأته بغی من بغایا بنی اسرائیل
فنزعت موقها فسقته فغفر لها بر او از اینجا گفته‌اند که هیچ از معاصی خرد نباید
شمرد برای آنکه خدای عز و جل غضب خود را در جنس معصیت پنهان
کرده چه دانی که این معصیت نه آن یکیست که غضب خدای عز و جل در آنست
پس آنچه در تیم نوشته که با چنین فرطه رجوع نفطرة ممکن است اگر مقصود
معین است از فرطات همه اجناس فرطات قابل آن هست که با ابتلاء بآن
خدای عز و جل تدارك و هیچ جنس از این حکم مستثنی نیست و اگر اشارت
بفرطه معین است که معلوم شد که صدور آن از صاحب خود مقرون بر
بوده که والعیاذ بالله منقطع کلیه است این جزئیت که علم بشر بآن نمیرسد

وهیچ کس بر هیچ معصیت خود این حکم نتوانند کرد اگرچه که بر هیچ معصیت خود
نیز حکم نتوانند کرد قطعا که نه چنین است مقام مؤمن میان خوف و رجا است
نرجوا رحمتک ونخشی عذابک ولک الحسنات وهو حسبنا ونعم الوکیل

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم **علامة المحبة**

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر شمس الملة والدین
ابی سعید ایده الله احسن التایید اما بعد از جمله احکام محبت یکی اینست که اگر وی
نایافت مراد و سورهٔ طلب نشکند و آتش شوق نکشد طالب آن فایده که
از مطلوب خواهد یافت از اشتیاق بر مطلوب یابد و محبت در نهاد
محب خلیفهٔ محبوب آید و بس کار باشد که از خلیفه آید و از مستخلف نیاید
برای آنکه خلیفه از مستخلف باز گوید پس زبانش گشاده باشد و مستخلف از
خود باز گوید پس زبانش در بند شود و بعد اگر گویم اشتیاق بدیدار
اخوان خویش ندارم چگونه راست باشد و مرا خود اشتیاق جز بدیدار ایشان
نیست و اگر گویم اشتیاق دارم گویند پس چرا از ایشان جدایی جواب این دارم
اما بهتر آنکه خود جواب باشم و چگونه مرا اشتیاق بدیدار اخوان الدین نباشد
وهیچ مجروح از مرهم بی نیاز نباشد وهیچ دردمند از مرهم مستغنی نه خاصه
دردمندی که آهی در درون داشته باشد که هر گاه آن آه نکشد از بیم آنکه
مبادا شعلهٔ آن در آسمان گیرد و بسوزد لم یبلغ الکتاب اجله چه گویید از برای
چنین دردمندی اخوان الدین چه شود اگر او را مساعدت کنید تا آن نفس
که در روی آسمان توانند کشید با شما بکشد و از گرمی درون تنفیسی جوید
آخر شنیده اید که من نفس عن مؤمن کربة من کرب الدنیا نفس الله عنه کربة
من کرب یوم القیمة اما بشرط آنکه هیچ قسط زمین و آسمان است از هستی شما

باز دهید و از آن خالی شوید یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا
من اقطار السموات والارض فانفذوا ای اخوان الدین هر کس که پیش همت
حقیقی نیست حقیقی نشود بر وی استعلاء و تجبر باشد والا تغلوا علی الله
باید که چندان عظمت خدای بیاید که عظمت آدمی آدمیرا بل آدمی آدمیرا فرا
موش شود و این حالت را لوازمی چند باشد یکی آنکه در صفت عبد الله
سید الکونین گفته اند که کان لا یغضب لنفسه و نیز گفته اند کان الامة من
اماء المدینة تاخذ بید رسول الله صلعم فتذهب به حیث شائت و نیز گفته اند
کان اذا دخل بیته یکون فی مهنة اهله هان جماعت سالکان ایشان را پیغامبر بند
و بر آن هدیها و سنتها تاسی جویند لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة

والسلام

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم **مقتضی الکرامة**

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین جعله الله من
الصالحین اما بعد هیچ رهبر آفریده را اعلی از آن نیست که در مقام معامله با آفرید سنید
کار در آید و در جوهر او را بعبودیت و جلال او را بر ثنا و اکرام او را بشکر مقابل
دارد و همتی که باین معامله رغبت کرده اعلی همتی تواند بود و چون این اعلی مرتبه
و همترا ارتقا باین اعلی همتی است و معلومات که هر کس در درجه اعلی نخواهند
بود ناچار بعضی باین محض خواهند بود که ایشان خیر البریة و اشرف خلیقه باشند
و آفرینش ایشان از عنصر کرامت و جوهر نور بها باشد و باقیان که در جایی
دخسیس الجوهر باشند و همت ایشان چنین معامله پاک بزرگوار نخواهد کشید
و روی بیکدیگر خواهند آورد چنین آفریدگان روی با هم آرند و آفرینش بر
یکدیگر دهند این معامله ایشان از آن است که بهتر از این نخواهند بود علم الله

خیر الاسعام همان بهتر که لوث وجود خویش از ساحت قدس کبریا بدور
دارند بعضی از ایشان که بر سبیل امتحان با ایشان مباسطتی رفته و بر
حاشیه بساط قرب ظاهر ایشان را راه داده اند چه کند که هما کرده اند بلعم
لعنه الله را اجابت دعا دادند دعا بر موسی ع کرد ابلیس لعنه الله را از جاه
خانه کبریا خلعت دادند تکبر بر خلیفه الله آدم ع کرد علما سوء را در صورت کلام
خلعت علم پوشانیدند و حمله کتاب ساختند آزار وسیله پوشانیدن
حق کردانیدند آری بدگهر را علم و فن آموختن مجهد شیخی دادن بدست
راهزن الله سبحانه قطع شر این قطاع الطریق از سالکان راه حق بکناد
تا بدلی امن این راه رهند که شر ایشان بجز و اهل بواو هر که مفتاق و ارباب هوا
از ایشان آمن اند و سالکان راه حق و طالبان طریق صدق از ایشان در
محنت و عنا و بهتان و افترا ایشان بپوسته مبتلا اللهم اکفنا شرهم و اعذنا علیهم
مکرهم انک قلت وقولک الحق ولا یحیق المکر السیئ الا باهله والسلام علی

مکتوب الاخ الاعز رحمه الله الحمز المنبسة

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد
فقد قال النبی علیه السلام کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل غریب در مکه بود
را تعلق دل بحال وطن که رجوع بآن دارد باشد و از غیر آن فارغ باشد همه
اندیشه در کار آخرت باشد که آخر کار است و در بنیا نرکه بعکانه امور دنیا
مشغول است اگر صد لون نامرادی و مکروه یکرو برکرد او در آید باشد و
از فرط تعلق قلب که بحال معاد خود دارد از آن متاثر نباشد تا تو ای معتبر
مومن کشتی تن خود را بدست امواج این دریا باز داده تا بهر کوشه که او

خواهد

خواهد برد و بهر جانب که خواهد افکند دل او در خدای جمع است کار او
در ارض کو هشتن باش و لیم اتیه الله را که سفر تیر پیش آید حمد علی
کل حال مومن از رسوم حقیقت عابر سبیل است اگر عجب صورت تیر عابر سبیل
شود کو باش مومن بیز مود ه خدای عز و جل ان لا تتخذوا من دونی وکیلا
در تیر من حملنا مع نوح خدا را وکیل و وکیل امر ساخته و چون کسی را وکیل
امر خویش ساخته اعتماد بر او باید کرد و رجوع از آن توکل و تفویض
بنا باید کرد و چون ولی عز و جل امر فرموده و اذن داده که در کار بکنی پیش
آید تقدیر و فکر و مشورت بنا باید و بعد از آن عزم کرده بر جعی که الکتاب بعد
است مشغول شود اما اعتماد بر ولی عز و جل داشته باشد و چشم در تقدیر
تدبیر او باز داشته که از غیب چه آید و از خزینه مشیت چه زاید که وشاورهم
فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله و لیم اتیه الله همین سبیل مسلوک دارد
و مسلوک داشته باشد رحمة الله ولی وعینه علی امره ولا یکله طرفة عین الی نفسه
انه الولی الحمید نعمت حضر که خدای عز و جل بر آن برادر لیم الامیر شمس الدین ابی
سعید منت نهاده بکرامی تر شکری مشکور شد همچنین نعمتی که و لیم
الامیر عماد الدین جعفر را کرامت فرموده و بعد از تخالطه احوال این ولیم آن حیوة
که از آن بوده آن بلا ناوک بود چون حیوة حالی را حیوتی جدید شمرده این
حیوة از آن خدای عز و جل داند و در کار او صرف کند و هیچ از آن در حظ
خویش صرف نکند و تمام حمد که خدای عز و جل بر شناخت این نعمت شکر
این احسان بر او منت نهاده و صغیره او را مباحی صغیره نا شناختن ساختن
قال رسول الله صلعم ان المومن اذا اصابه السقم ثم اعفاه الله عز و جل کان کفارة
لما مضی من ذنوبه و موعظة له فیما یستقبل و ان المنافق اذا مرض ثم اعفی عنه کان

کالبعیر عقله اهله ثم ارسلوه فلم یدر لم عقلوه ولم ارسلوه اولاد و ایتام امیر مجد
الدین اسمعیل و اولاد و ایتام امیر فاضل الدین محمد و سایر مرضی اخوان آباد
را شفای روزی باد و توفیق شکر و صبر حاصل امیر مجد الدین محمد را عزاء
حسن و اجر جزیل بر فوت فرزند گرامی حاصل باد و اخوان الیقین را
سیما ولی و صفی المولی شمس الدین محمد را بر فوت برادر مرحوم سلم الله
بالسلام علیه ان فی الله عزاء من کل مصیبة و خلفا من کل فائت و درکا من
کل تالف والمحروم من حرم الاجر عماد الاخوان و نور الاخوان و رکن الا
خوان را بنجابات مفرده یاد بوده کرده اند بخیر یاد بوده باد ذکرهم الله بخیر
فیض عنده و لا حرمهم من مواهب صلواته علی الجناب افادت مآب مولانا
فخر الدین ابوبکر نیز مفردا التفات فرموده بودند فهو مفرد بالتحیة و الثناء
و الهاء المحبة و الشوق الی اللقاء المستفید برا ماما فی العلم و الفضل قوا اما
والسلام علی الاخوان اجمعین الحاضرین و الغائبین من ذکر و من لم یذکر
بالقسم و العلم و رحمة الله   و برکاته و تحیاته و رضوانه

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الجامع آدمی فقیر گرسنه تر بخیر نقد است چگونه
که چنانچه غیر او را امیدوار نباشد و با وجود این اگر از او باز خواست کند
روا است برای آنکه فقیر را احتیاج از طرف او است و از آن جانب همه
بی نیازی و استغنا است اگرچه تقصیر او برای نایافت قوت و قوتی نتواند یافت
جز از آنجا اما چون دادن قوت بر آنجا لازم نیست و حاجت و نیازی با این
دادن آنجا ثابت نیست آدمی را چه حجت باشد بلکه از این باز خواست او را منت
قبول باید کرد که حالیا سخن است بر سر آنچه غیر او را از آن افتاده اگر از آن بحر است

باز خواست از آن و گفت و گوی برای آن بر آن مشغول است سر رشتۀ اینها
و کرم کننده این ماجرا در روح خواهشی است که در نهاد آدمی نهاده اند عالم
سر او جوش و خروش آن آتش نهانی و درد اندرونی است و اگرچه نقش آدمی
از آن حیثیت در اضطراب است اما وکیل حقیقی او بآن مطمئن است و هرچند ابرار
از بهر دل گوید چون از اندرون نه آید که بلی بجای آن گفت بر وقت ملتفت
الیه کرده   بر درون پرده باشد شور ایام   در درون پرده خاموشی آ
و آرام اکنون بنگیخت بنده که آن کار او موافق نهان او شود و غیر او مطاع
وجود او گردد و نفسا خلاف رضا دهد و زبان از اعتراض در بندد چنانچه
او را دارند باشد آورده اند که یکی از مشایخ بخواب دید که فلان شخص زنی
تو خواهد بود در بهشت با خود اندیشید که او چه عمل شایسته از این شده
باشد به دیدن او رفت و ترصد می بود که او چه عمل میکند عملی زیاده از سایر
ندید که می کند از او پرسید که تو را غیر این عمل که من می بینم عملی دیگر هست گفت
نه مگر این خصلتکی پرسید آن خصلت چیست گفت اگر در سایه ام تمنی این
ندارم که در آفتاب باشم و اگر در آفتابم تمنی این ندارم که در سایه باشم گفت
این خصلتکی میگوئی این آن خصلت است که همه مردمان از آن عاجزند معلوم
او شد که شایستگی آن مرتبه بدین   خصلت حاصل کرده والله الموفق

مکتوب   بسم الله الرحمن الرحیم   الوظایف

وظایف اخوان الیقین تا بدین اما بعد اوقات جامعیکه مناط وحدت باطن
نیست که رجوع بر سخن او کنند و بر او جمع شوند و گوش با او دارند و چون
قطعه ای از زمین اینان راجع کرده هر روز فی بازاری الله رحمت خدای بر ایشان
نازل میشود جز همان رحمت که هر یک را فرقا فرقا حاصل است و اگر آن کا

ابتدار این اجتماع و انفراد برای چه بود شیخ و امیر جهة چه بیقین می شد شیخ و امیر
جهة آن بیقین شده که مناط وحدة باشند جماعت را باید که در مجلس ایشان براب
نشینند و مجلس را ایشان گذارند و به ایشان مشغول باشند و هر کس اگر
سخنی پند بود بخاطر رسد بسکینه و وقار بی زیادتی اجهار به صاحب
مجلس القا کند نه آنکه هر دو کس با هم گویند و به هم مشغول باشند که اگر
چنین میکنند رحمت مصروف میشود و العیاذ بالله چنانچه گذشت دیگر
باید که اوامر و نواهی شیخ و امیر را امتثال کنند که خطاء ایشان بغیر وفق
بهتر است از صواب در استبداد سوم زبان از غیبت در بندند و به خود
مشغول باشند سالک را چندان از عیوب خود افتاده که بعیوب دیگری
نمی پردازد من چنان باده خود در پیمانه ام که هم آفاق دست افشانده ام
چهارم سخنان که موقوف علیه امر معاش و نافع در امر معاد نیست نگویند
اگر سخنی چنین باشد گویند و الا خاموش باشند که خاموشی رکنی است از
ارکان اربعه سلوک پنجم اکثار مطایبه مذموم است و کسیکه بمحل استقامت
نرسیده قادر بر ضبط خود نیست که از حد اعتدال تجاوز نکند پس بر او
لازم است که عن الاصل ارتکاب آن نکند تا زمانیکه بر استقامت رجال رسد و
مستقیم آنکس است که در عین اسب دوانیدن تواند که او را باز گرداند چنانچه
حضرات برایند چنانچه از بعضی امهات مومنین منقول است که در صحبت
رسول الله گفته که او با ما بود و مشغول بگفت و شنود که ناگاه اذان
نماز در میدادند فی الحال چنان می شد که گوییا هرگز ما را نشناخته هرگز
که از آن مشرب فیضی و نصیبی رسیده باشد از مستقیمان باشد والله یهدی

من یشاء الی صراط مستقیم

بسم

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم عزة المومن

والله یقول الحق و هو یهدی السبیل مومن بقیام ایمان بوی عزیز است
و عزیز کرده خدایست و بندگان خدای نشاید که عزیز کرده خدا را ذلیل سازند
بی اذن خدای و خدای عز و جل اذن نداده که با مومن مسخرگی کنند و استهزا
نمایند و استهزا را جهل گفته قال سبحانه قالوا اتتخذنا هزوا قال اعوذ بالله ان
اکون من الجاهلین نشاید که جماعة اخوان که از زمره اهل الطبع توبه کرده
اند و به زمره اهل حق گرویده طرف اهل الطبع و غافلان بل جاهلان
مسلوک میدارند و یکی از ایشان باید که با خود تقدیر کند که اگر آنچه ایشان
با این شخص که با او مسخرگی میکنند میکنند یکی با ایشان کند حال ایشان چیست
آنچه بخود نمی پسندند بر او هم نپسندند لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه
ما یحب لنفسه و اگر ایشان می پسندند خدای نمی پسندد و خدای کینه خواه است
از قبل مومن هر کس که با مومنی استهزا کند خدای عز و جل با وی استهزا کند
از آن خفیف شود که کسیکه بشر با او استهزا کند پس ایشان در این استهزا که با
مومن میکنند مرغی برند و نشاید و نشر که برای آنکه ساعتی طبع را خوش
کنند و شیطان را خشنود سازند بنده خدا را بیازارند و بر آزردن او خدا را بیازارند
ان الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا
و اثما مبینا بنده خدای که مومن است بر او و بر رسول او در ستر خدای و
رسول او است هر کس که ذمه خدای و رسول او را بشکند و کسیکه خدای
و رسول او را امان داده اند و نفس و عرض او را محل ساخته اند محو نداند
خدای و رسول او خصم او باشند و بد حال کسیکه خدا و رسول او خصم او
باشند این از عادات جاهلیه است که اهل طبع و جوانان و بیخردان چون

مردی پیاده بر پشت چیستی او را بر سخره کیرند و استهزا بار او را عادت
مستمر سازند چنانچه او را از دست ایشان زهره نباشد که سر بر آرد و بر کس
که او را این طریقه باشد او نزد خدای عز و جل از آزار کنندکان مکتوب
کرده و خدای عز و جل از وی آزرده باشد اشتغال آزرده کی باید که جماعت
اخوان از این امر عظیم توبه کنند و دیگر بار بر آن نروند تا خدای عز
و جل بر ایشان ببخشاید بر ما زیاده از گفتن نیست اگر بشنوند از خود و اگر
هر کس که ایشان را از این دلالت کرده شاکر خواهند بود روز قیامت و اگر عمل
این کنند فانما حسابهم علی الله منا البلاغ ومنکم العمل والتوفیق من الله
عز و جل والسلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان الالهیین وسایر المسلمین اما بعد
ارباب اموال را عادت آنست که تخمین حاصل خود کنند و خرج را بر اندازه آن
اگر چه دانند که احتمال تطرق آفات که مستاصل مال باشد هست و احتمال خطا
در تخمین بر بیش و کم هم هست اما بنا بر ظاهر حال نهند و حساب از آن بر دارند
بر همین قیاس باید که مردمان تخمین عمر خود بنهند و صرف اوقات خود را بر
آن اندازه نهند و اما تخمین عمر که هیچ قدر رهبا الغرور ان نباشد نعم گوئیم
حدیث درست شده که اکثر اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین و تجربه
بر این هم گواهی داده پس اکثر عمر کسی را بر تقدیر آنکه بغایت برسد شصت
و پنج سال گیریم اکنون ای آنکس که ترا چهل سالست بیست و پنج سال از
عمرت مانده اندیشه کن که بیست و پنج سال بسیاری نیست تا صد ساله برهم زده
کن تا آنه واگر صدق این خواهی که معلوم کنی واقعه از واقعات خود که

بیست

که بیست و پنج سال پیش از این واقع شده باشد یاد آری و بنگری که گویا دی یا پریر
بود و چون ترا از عمر همین مقدار مانده ترتیب کار باید کرد و ثبات کار
نباید کرد اما آنچه باید کرد شتاب در تحصیل زاد معاد که هر چند هنگام
خروج نزدیکتر میشود جهد در تهیه و استعداد او زیاده باید کرد که وقت تنگ
میشود و کار فراوان تر و هم میگردد بکیات از پیش مهیا باید ساخت که چون نفیر
رحیل زنند امان نیست و زمان نمیدهند و اما آنچه نباید کرد اندیشه بسیار
در امر معاش برای آنکه بیست و پنج سال زمانی بسیار نیست و تا دیدی سر
آمده و حاجت بزیاده تعمق ندارد و همین مرتبه کار که بر سامان افتاده برای
آن مدة کافیست و حاجت بر سعی دیگر نیست و اگر نیز بر فرض سعی بسر باید
برد که میتوان برد چه زمانی اندکست و اگر اندیشه برای فرزندانست معلوم
داند که او را اندیشه خود کردن و متفرغ شدن برای کسب زاد معاد بسیار
اولی است از اندیشه فرزندان هر کس مخبر خود هستند چه حاجت است که
اینکس خود را فدای ایشان کند خدای عز و جل هر کس را چنان آفریده که بخش
خود هست و ایشان علاقه فرزندی امری اعتباریست و امور اعتباری را
زمان رفاهیت و فراغت آدمی را پروای اعتبار آن هست چون کار بر او تنگ
شد کجا پروای آن میماند در روز قیامت که آدمی را کار بجان و کارد بر استخوان
رسید غیر علاقه با نفس خود که علاقه حقیقی است باز نماند یوم یفر المرء
من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه
و چه جای آن که از ایشان گریزد که یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ
ببنیه وصاحبته واخیه وفصیلته التی تؤویه ومن فی الارض جمیعا ثم ینجیه
اگر ایمان بروز قیامت داری باید که امروز قیامت بر خود مهیا حاضر دانی که آن

روز که واقع است و چون چنین کند با لفرض ایثار خود بر ایشان نکند و
آخرة خود را فدای ایشان نکند بر همان دنیای خود را فدای ایشان نکند
چون است که بر آخرة چنین سخی اند که از فدای فرزندان میکنند آیا آخرت بعوض
وادنی است از دنیا ان فی هذا لآیات لمؤمن اند مکر و بر آخرة نبرد ای مکس که ترا
پنجاه سال عمر است ترا با پنجاه سال بالغ سال نکوئی که چیست تا می زدی
گذشته آنکس اکر بیست و پنج سال مانده بود حال آن بود که شنیدی تا خود
بتو چه رسد بیدار شو و با حال خود باش و دل از همه چیز و همه کس بر کن و
یک جهت و یکروی خدای و ذکر خدای و عبادت خدای شو باشد که کلیم خود
از آب بیرون بری تو فکر همین یکتن تنهای خود بباید کرد و فکر دیگران بر
خودشان بازگذار مثل بنی آدم مثل جماعتی کشتی شکستگان است که
غرق دریا شده اند هر کس را دست و پای میباید زد که خود را به ساحل اندازد
وکرا خود بهر کس مشغول نباید داشت که بوصال او نمی نشیند و از کار خود
باز میماند و هر دو غرق میشوند که ملاح شیر مرد که بر شناوری خود را و
چند کس را بیرون تواند برد آن رجال حق اند که در بین دریا دستگیری باز
مانده گان کنند بفرمان خدای سلام علی ذکرهم و رحمة الله و برکاته و آن
از راه مدد دینی باشد نه از راه فکر دنیوی که بر همان را برای آخرت خود بباید
وای آنکس که ترا شصت سال عمر است ترا پنجسال مانده پنج سال بچه حساب
ساعة بساعة قرع نعل فرشته مرگ علیه السلام را گوش دار اندیشه کفن
و کافور تر اولی است از اندیشه مال و علت کارت نزدیک شده دل نگاه
دار و کلمه را تکرار میکن پنجسال نکوئی تا خود چیست تا چشم بر هم زده
گذشته اکر چه ذکر مرگ تلخ است اما چکنم چون تلخ واقع است و بر تغافل

و تجاهل از سر ما باز نمیشود هم مکر آنرا یاد کردن مکر دل بیدار شود و بکار
سازی آن مشغول شود اولی   اکنون پنجاه رفت و در خواب مکر این
پنج روز در یابی و بر انقطاعها که در این نامه کرده ام مخصوص معین دانی خود هم
انقطاب عام است با همه بنی آدم و این نامه است که بسیار بشر نوشته شده
هر یک از فرزندان آدم حساب خود از اینجا بر دارد و صرف وقت خود
بر مقدار عمر خود اندازد و همه این تقدیرات که در اینجا کرده ام از خوف عمر است
بر حسب الاوقات وارد اند که مرگ فرداست پس فرداست بر حساب فاذا جاء اجلهم
لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون نزدیک باشد و بناء کار خود بر اعوام
نهد اکر چه زنده اند که فردا نخواهد مرد امروز چه کار خواهد کرد امروز همان
کند که شاید فردا آن فردا باشد که الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد
الموت و العاجز من اتبع نفسه هواها و تمنی علی الله الامانی و زینهار که
بر خیال عفو و مغفرة و کذا و کذا دست در معصیة نکشاید که ترتب
عقاب بر معصیة ترتیب اصلی که ظاهر حال آنست و عفو و نجاة هم احتمالی
است که چون آن نیز گاه میباشد در مقام استیفاء بیان نمو شده اند که
ذکر آن اهمال کنند همچنانچه ظاهر حال کسی که او زا افعی گزید مردن است که هم
میباشد گاه که نمیرد اما این نیز بر آن مرتبه فراوانست که شخص خود بدست
دهن افعی برد و خدای خوشنود باد از بنده که امر را چنانچه هست بداند
السلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة و الدین
الشیخ محمد نضر الله وجهه   نوشته بودند که آدمی جمع جمعوعه تیز مخلوق شده

وحق عبودیت آنست که یک نفس از ذکر معبود خالی نباشد آری چنین
است چون رب عز وجل پیوسته پرورش بندگان میفرماید که یک
طرفة العین نظر از وی باز کرد وجود او از هم فرو ریزد وچگونه چنین
نباشد و مرغ عیسی که بچه او این که عجب ظاهر ساخته بود چون
نظر او غایب می شد فی الحال می افتاد و ناچیز میشد چگونه آدمی که فی
الحقیقه ساخته قدرت خدای است عز وجل بی آنکه در نظر او باشد با
اگر نظر رحمت از او باز گیرد در ساعت ناچیز شود پس حق عبد نیز این است
که یک طرفة العین از اقامت بوظایف عبودیت غافل نشود و چنانچه رب
پیوسته ربوبیت میفرماید او نیز پیوسته عبودیت تقدیم کند تا بنده شکور
باشد اما قلیل من عبادی الشکور بر کمی چنین بندگان گواهی داده
فلذا اینمقام برای آنست که ضعیف کاهی صورت می بندد که ذکر خدای تعالی محبت
او رشته جان و تن عبد شود و بارش و خون او بیامیزد چنانچه وی بی تکلفی نهاد
کرد برای ذکر بلکه وجود او وجود ذکر باشد و چون چنین باشد نشان وی آنست
برآن باشد که گفته اند ولی خدا آنکس است که دیدن او خدا را یاد دهد یعنی
اگر چون ذکر بوجود او قایم شده تمام حرکات و سکنات او ثمره ذکر است یعنی
هرچه میکند برای خدا میکند و هرچه میدهد برای خدای دهد و هرچه میستاند
برای خدا میستاند و هرچه میگوید برای خدا میگوید و از خدا میگوید و بخدا
میگوید برای آنکه حول و قوت خود در میان نمی بیند و چون نیت الهی او را
در هر کاری حاضر میشود هر کار او ذکر است خواب او ذکر است بیداری او
ذکر است سخن گفتن او ذکر است خاموش بودن او ذکر است ذکر او ذکر است
نسیان او ذکر است وهستی او ذکر است و نیز ذکر است و از ذکر است و بذکر است

لا اله الا الله بار خدایا بحق چنین پاکان پاک کرده او نقوش اکوان از لوح
سینه ایشان او زدوده محبت این و آن از دل ایشان ربوده پاک اند برای
پاک یکتا اند برای یکتا الله سبحانه از برکات این پاکان فیضی و نصیبی والتیم را
کرامت کناد انه بصیر بالعباد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم والختم بالخیر

مکتوب صد و دوم علی محمد وآله **المساجد**

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر شمس الملة والدین ابی بکر
اما بعد ذکر خدای عز وجل مونس دل لطیفان است چنانچه گرمازده هوا
خواهد که در آن بیاساید و تشنه آبی خواهد که بیاشامد دل لطیفان
یاد خدای خواهد که در جان خود جای دهد چون اهل طبع بر احادیث لهو
کام خود شیرین کنند او کام خود بنام خدای شیرین کند بلکه خدای که لهو
حدیث بر کام ایشان تلخ کرده چنانچه تلخ است از صبر و حنظل و ذکر خدای
بر کام ایشان شیرین ساخته چنانچه شیرین تراست از قند و عسل و اگر از قرب نواز
آدم ایشان از هم زبان و هم درد که با ایشان مشارکه کنند در قیام بذکر که تو او را
جز و جزو زمان آدم خلق فراوان است ایشان از همه بیکباره همپای ایشان ساخته
بر وجهی که بسمع ظاهر ذکر ایشان فرا شنوند چنانچه داود را بود تسبیح که یا جبال اوبی
معه والطیر یا بر وجهی که بقوت بصیرت آنرا دریابند چنانچه سایر صدیقین
موقنین را است جریان میاه و هبوب ریاح و اصوات طیور و پرواز کبوتر
هم تسبیح رب غفور است خاک افتاده راه اوست باد هواخواه اوست آب
روان سوی اوست آتش گرم جستجوی اوست زبان سوسن بر ثنای او گویا
چشم نرگس حیران صنع اوست سرو ازو برای بندگی او بر پا است فکر خدا

بستر بر خواست و دوات پیش دو تا کرده او را راکع انداشتها سر بر زمین
نهاده او را ساجد داند مگر آدمی که سر در هوا و پشت بر خدا کرده و روی به
خود آورده و فی خود را فراموش کرده اولم یذکر الانسان انا خلقناه
من قبل ولم یک شیئا از آدمی کفور تر و کنود تر نیست نعمت را خود و نام
منعم را نبرد و نعمت او وسیلهٔ مکابره با او سازد برای انکه مکابره با حق کند و
متولی حق حق است پس مکابره با او مکابره با حق است مکابره با خدا اول است و او
بنعمت خدای متمکن از این مکابره شده که او را قوت و قدرت بخشیده برای اشتغال
تمتع بنعم از ذکر خدای باز مانده و برای استیفای آن نعم از مکابره با حق متمکن
کشته خدای عز و جل تواند که آن نعم از وی بستاند تا بر ببیند که بعد از سلب
آن نعم او هم چنان مصر است بر اعراض و نسیان و همچنان داعیهٔ تطاول و تعدی
دارد یا نه خدای خوشنود باد که پیش از بندهٔ از انکه تایرهٔ قهر الهی مشتعل
شود و در بند این انتقام و تدارک در آید باز یافت کار خود کند و پیش
پای خود بر بیند و بدوام ذکر قسوت دل را نرم کرده اند و بر الزام مسکنت کرده
افزایی بر خود بکند قال الله تعالی الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم
لذکر الله و ما نزل من الحق ولا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال
علیهم الامد فقست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون آیا جماعت اخوان الیقینی
برای تطاول امد قسوت در دل پیدا شده که مجالس ذکر را مجتنب و معمور
نمیدارند و ملازمت بیوت خود را ایثار میکنند بر ملازمت بیت رب عز و
جل انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر فی الخ چنین نکنند
و امروز که روز ایشان است در رفع بیوت خدای و ذکر اسم او و ذکر
او تقصیر نکنند تا آن روز که روز رب باشد عز و جل و الیوم کما ذاند که

با ایشان چه کند ان تنصروا الله ینصرکم فاذکرونی اذکرکم من کان لله کان
الله له ای جماعت اخوان ملازمت شخص بقصد حاجت بر او باید کرد شما
سخت محتاجید بخدای و وجوه افتقار شما بر او بیش از بیش است یا ایها
الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید ملازمت بیت رب عز و
جل و حضور در وی اگر بی او احراکم میکنید بقصد حاجت بر او ملازمت خانه
او کنید و بدانید که اگر با وجود اخلال بملازمت خدا تعالی حاجات مهم
میدارد برای آن نکرد او مراتب حاجات می شناسد حاجتیکه از آن مهم
و کرامند تر است آن قضا میدارد تا بر آن تقصیر مقصر آن را نکرد و آنچه
میگزارد حاجات جزئیه است هیچ میدانید که آن حاجت کدام است آن
حاجت است نظلی که ماوی کیرید در آن یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات
غیر السموات و برزوا لله الواحد القهار روز که یکی در ظل بیوت خدای
لبر برد که رجل کان قلبه متعلقا بالمسجد اذا خرج منه حتی یعود الیه آن روز
که جز ظل خدای ظلی نباشد او را ظلی باشد اما کسیکه در سایهٔ خانه خود
لبر میبرد آن روز خانها خراب فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا
امتا الا جرم بی سایه بماند جز خانهٔ خدای آن روز خانه دیگر سایه او سایه نماند
و نتوانند ما کان لله یبقی و ما لغیره یهلک و یفنی کل شیء هالک الا وجهه
له الحکم والیه ترجعون غفر الله لاخواننا زلاتهم و لا ینفعهم منویاتهم بر رجوع
الیه قلوبهم و نیاتهم اکثر و اتحی ذالک و هو حسبنا و نعم الوکیل والختم
بالصلوة علی محمد و آله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة العلیة المجیبة المحمدیة سلمک الله

بر سبیل الحسنی آدمی تا پاک نشود امر را چنانکه هست ادراک نکند و تا امر را
چنانکه هست ادراک نکند پاک نشود و درین دو سر گردانم چون گویم پاک
شو تا امر را چنانکه هست دریابی گوید مرا دریابنده امر گردان چنانکه هست
تا پاک شوم چون از راه عجز عاجز آید دست در تضرع و از نفس بزاری در
خواستکم نفس لئیم باشد هرچند زاری بیش کنم الشفاقت کمتر نماید اما خداوند
عز و جل آن زاری که من پیش نفس کنم شنود بر فریاد من رحمت آرد و در من
بگشاید مرا از جوی کند و چگونه گشاید اول پاک کرده اند بعد از ان تعلم
یا اول ادراک کرده اند بعد از ان پاک یا خود این و آن هر دو یکی است
و از این بر آن انداختن و از این بر آن بهانه گری نفس عاجز است که دعوی
قدرت دارد و چون بمقتضی آن دعوی مطالبش دارند و بر آن وفا نتوانند
کرد بهانه گری آغاز کند و علل و شرایط اثبات کند و عجز خود بدین حیله
بپوشاند چون کار با قدر افتاد بی مهلت کرد اکنون تو خواهی چنان گیر
خواهی چنین اکنون اگر کسی خواهد که این پاکی را بعلم و شرح بشناسد که
چیست برای وی آنرا شرحی کنم موجب بدان که مایه پاکی برائت از غرض خواهیم
و پاک آن کس را گوییم که او را در کار گیر کند هیچ غرض و طمع نباشد و این
درد و معنا را صورت بندد یکی در غایت هستی و بی غرضی از این مقام خدای
را است عز و جل که چون او تام مطلق است که هیچ نقص بهیچ جهت در او روا
نیست کار بکند نه برای جبر نقص و استکمال ذات باشد بلکه بمحض جود باشد
و یکی در غایت نیستی و این آدمی دانا را باشد که چون بداند که ماسوی خدا را
عز و جل از آنجا که اوست هیچ قوت و شیئیت نیست و نفس او از جمله ماسوی
است هر آینه این دانش او را ساکن گرداند سکون سرمدی که من بعد هرگز

بنفسی

بنفسی باز نه بیند نگردد و چون خالی مطلق شود از پاکی الهی بر تو بروی
افتد و او را حولی و قوتی بخدای حاصل شود و بدان کارها کند پاک
بی غرض که فایده آن نه راجع با او باشد راجع با امر باشد و او از برای خود
چیزی نخواهد چه خود خود کمالات چیزی تواند بود از خود در نگنجاید
و هستی او با همه هستیها یکسان شده قاعاً صفصفاً نمیکشد کرزنی
نمی افزاید اگر او را نصیبی است در ضمن کلیات جای او در ابر کرزنند
و نصیب او از هستی کم نه قد جعل الله لکل شیء قدرا شخص مذکور
متوکل باشد و راضی و صبور باشد و قانع باشد و دایم الحزن باشد
و دایم السرور باشد و شکور باشد و فارغ البال باشد و شخص مذکور همه
چیز داند و آنچه نباید دانست چون بر این وجه آنرا بداند که آنرا نمی باید
دانست از ادراک آن نیز علم وی ممزوج بر جهل نباشد شخص مذکور شجاع
باشد و قتال باشد و اگر صاحب سیف باشد بر سیف کشد و اگر صاحب
لسان باشد بر عجز و او را همت فعال باشد و گاه در غایت ضعف و عجز
ظاهر کرد و شخص مذکور خمول دوست دارد و از خلوق الشرام با
و اگر با خلایقش صحبت افتد از ایشان متوحش نباشد شخص مذکور مسابق
باشد و مشتاق الیه شخص مذکور قرار وی حق باشد در زمین استعداد
خلایق بر او توان سنجید هر کس را که در کنف او نهند و با او راست آید تمام
العیار باشد و هر کس که با او کج باشد و با او در مقام شقاق و خلاف باشد ناقص
شخص مذکور حی باشد و فوق و در جهان از رقعه شعر آید انوار سکینه
از جبین او لامع باشد واسطه نزول رحمت خدای بر اهل ارض چنین کس
و امثال او باشد سلام علی ذکرهم و رحمة الله و برکاته و سلام علیهم

العلیة المجید والختم بالصلوة علی محمد وآله

مکتوب الوصال بسم الله الرحمن الرحیم محمد مصطفی

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّی فی الله الامیر رکن الملة والدین
حسن ایده الله وقواه والی کنف اللطف آواه اما بعد بدانی که هر چیز را اثری
باشد واثر خدای عز وجل عالم است واثر بذات خود دلالت کند بر
اثر واثر همیشه اثر باشد وصاحب اثر همیشه صاحب اثر پس دیده بر اثر
رسد ودل بصاحب الاثر لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار
وهو اللطیف الخبیر بضیف آدمی از صاحب اثر تعظیم بغایت باشد و شکوه
بر شکوه که کوه کوه بر او نشیند چنانچه از سنگینی آن سایه که بر سر او است
سر بر نتوانند آورد شنیده که در مجلس رسول الله صلعم سر پیش او کنند و گوئی
کانما علی رؤوسهم الطیر برای آنکه رسول خداوند آیات بود واین شکوه
رسالت بود که بر او بود از ناحیه مرسل که لله العزة ولرسوله وتحبب حقیقی
در حضرت چنین نتواند بود که پایمال خیال و دست زده ادراک نشود
شد وجلال جلال از دیدها متواری باشد آتش درد اینجا افروخته
گردد ومحبت را رونق در آن درد باشد محبت بی درد سرد باشد وجمال
حقیقی آنست که درون آن درد است آن وصال است بمحبوب اما آنجا
که وصال در کسوت وصال دست داد وصال آنکس بر خود است بر محبوب
برای آنکه چون آنکس را خبر شد آنکس در میان آمد و پیش گرفت هیچ
نمیگذارد که از او در گذرد و معانرا در خود بند میکند از اینجا گفته
وتعذیبی مع الهجران عندی احب الیّ من حبیب الوصال لانی
فی الوصال عبید حظی وفی الهجران عبد المولی چند روزی باید

کنفس

که نفس مطمئنه گردد و یکانگی او با محبوب تمیز گردد بعد از آنکه شرکت
آنگاه اگر او در میان آید یا نیاید یکسان باشد که صافی شده و حایل نی
شود همچون جامه بهشتیان که هشتاد جامه پوشند که تن ایشان از پوشش نماید
آنگاه محرم وصال گردد وصال در پرده وصال او را حلال باشد در هنگام
درد درد بگذرد وقت رونق را وقت وصال باشد اولئک یبدل الله
سیئاتهم حسنات رونق نماید هم درد باشد وهم درمان با آنچه بگفت
بنماید بیرون از این وآن والیم در جوش و خروش باشد از نهانات و
نشنید جوش شد اما نماند که برای چه تازه اما ندانند که بوی که
که جوش جمر خود پیشاسد مینیا از که هر که راه خود میکند و راه کونی کند
ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم والسلام

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم اصل الاصل

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّی فی الله مولانا مجد الملة والدین سلمه
الله نور آواه نعم بما یتولی بر عباده الصالحین اما بعد آدمی که مر اندیشه
کارها است که مبنی بر حیوة است و در اندیشه نفس حیوة اصلا نیست
کونی که او را مقرر است و عجب آنکه نا مقرر تر همه چیز حیوة است ابتدا
در پای بست محکم باید ساخت که بعد از آن دیوار و سقف بر آن نهند
تمام کار و بار جهان مبنی بر زندگی است اولا امر حیوة خود مقرر کن
وقاعده زندگی استوار ساز تا از سر آتش باشی بعد از آن بنا کارها
بر آن نه واگر کوی این قاعده را چگونه استوار سازم که استوار پذیر نیست
کویم پس آنجا خانه مساز و بر شفا جرف هار بنیان تاسیس مکن و تقوی
ورضوان خدای بجوی و بنای کار بر آن نه که آن اصل اصیل است استوار

کنی برای وجه خدای کن که باقی است کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو
الجلال والاکرام امیر جعفر کابار الحقر الله بالانوار دیدیکی در مضافات
چه اسپها میتاخت و هر کوشه طاق و رواق میساخت اجلش ناکاه
بگورستان برد و از طاق و رواق طاق ساخت کجا شد آن چستی و آن
چابکی کجا شد آن فره و فرزانکی کجا شد آن دست و آن دستگاه و مال پایمال
کشت و جاه چاه اکنون باز بسته کردار خود گرفتار است یا ایها الانسان انک
کادح الی ربک کدحا فملاقیه اگر کردارش صالح است او را در این چاه
عین الحیوان کشایند که قبر او را بر وی روضه سازند از ریاض بهشت آری
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت ای بازماندگان و همه نیز بازماندنی
یکدیگر اندازه رفت یکدیگر عبرت گیرید و باز وقت خود افتید پیش از آنکه
بمیرید چند اسب امل در زین کرده بر اقدام اوهام این سوی و آن سوی
تازید بدین پای بجایی نتوان رسید اما از جنبش تا نرست و ماندن سوی
و بدان راه که باید رفت نروید و از آن کار که باید کرد باز مانید مایه از دست
داده و سودی بجهت نیاورده چه کویم که جامه مست غرور پوشید از هشیاری
الله سبحانه از این مستی هشیاری و از این خواب بیداری کرامت کناد پیش از آنکه
خواب گران مرگ در رسد و بخواب عذاب سایه بر سر افکند و فتنه یاتیه
الموت من کل مکان وما هو بمیت والعیاذ بالله روی نماید و طریق خلاص
شدن از آن فتنه فاش شد ثابت در جلال خدای پیغمبر کرده یعنی برون
اضطراری بموت اختیاری عهد نابود هل اتی علی الانسان حین من
الدهر لم یکن شیئا مذکورا یاد کردن و از این وجود چند روزه که توب
مستعار است باز کفتن و از آن در گذشتن وما الحیوة الدنیا الا متاع

الغرور چون خیاط جامه در کسی پوشد تا بر اندازه آن کند و نیک و بد
آن مشاهده نماید بنا باید که آنکس عالم الخانه در آن جامه نکاه کند و شاد
و معجب بر آن کردد تا چون خیاط آنرا از بر او بکند محزون و غمناک
نکردد و اگر محزون و غمناک کردد دلیل سفاهت و نادانی است که
او را الهام معنی ساخته بودند خود را صاحب آن معنی پنداشت اما
از خدای آمد و بخدای باز کردد و الیه یرجع الامر کله آدمی پیمانه است
کانچه کاتب بر او پیمایند و بر او باز پیمایند چنانچه نحوی که ضرب زید
عمرا برای تفهیم فاعلیت و مفعولیت آنچه عمرو را زکوشه بیرون جهد و جنگ
در زید زند که تو را بر قصاص میکیرم با این امثالی است که ساخته
برای تفهیم معنی با تو چه علاقه دارد و اگر البشر چنین است اینکار علمی
زید عمرو دینار اینها را بنا و آن کیرد و بدی و نیکی جهان هم از این
کونه است نه توقف تو است بر کاری تو چه اندرین میان ناری کفتم اگر
شنفتی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید

مکتوب بشمارهٔ والسلام التقصير

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله سید الجماعة الامیر محب الملة
والدین الشیخ محمد آقا بعد رسیده بوده اند که چون خواسته اند که عهد یک لحظه
از یاد خداوند خود غافل نباشند اگر چنین نباشد آثم و عاصی باشد زانه
یاد دولت یکی یاد تربی و این هر که از جان مؤمن منفک نشود و صف
الحال آن اینست که یاد تو جه ضمیر و مهر قوی در وهم باشیرا اندرون شده
با جان بدر شود و این یاد است که اگر لحظه از آن غافل شود نا مراد و حیران

یکانکان و معرضان ثبت شود دوم یاد ذکری و این یادی است که بزبان
کنند یا در ظاهر دل کذرانند و اقامه صلوة خمس برای ادا چنین ذکر
است کاقم الصلوة لذکری و چنین یاد اکرچه در اوقات غیر مفروضه از آن
کاهی ذاهل شود چون آن یاد سری پنهان جان او قایم است و محبت
خدا و فنا در صمیم فواد او زایل نیست آن ذکر کفاره این نسیان است
و خداوند کریم بجود عمیم از آن تجاوز فرماید و بنده را بآن مکلف
ندارد چنانکه از حنظلة ابن الربیع که از کتاب رسول الله است روایت کنند
که کفت ابو بکر بمن دچار در خورد کفت چکونه ای حنظله کفتم حنظله منافق
شده کفت سبحان الله این چه سخن است کفتم ما که نزد رسول الله میباشیم
ما را پند میدهد بدوزخ و بهشت چنانچه کوئی آنرا می بینیم و چون بیرون
رفتیم از پیش او مشغول شدیم بزنان و فرزندان و املاک فراموش کردیم
بسیاری ابو بکر کفت والله که ما را نیز همین واقع است پس من و ابو بکر
رفتیم پیش رسول الله و این حال شرح کردیم فرمود بدان خدائی که
نفس من بدست اوست که اکر شما همیشه بر آن حال بودید که نزد من بر آیید
و در ذکر فرشتکان با شما مصافحه کردندی بر بسترهای شما و در راههای
شما و لیکن ای حنظله ساعتی و ساعتی ساعتی و ساعتی ساعتی و ساعتی
سه بار فرمود غرض کم آن نسیان که بآن مستحق مغفرت میشود و وعید کذالک
اتتک آیاتنا فنسیتها و کذالک الیوم تنسی و نسوا الله فانساهم انفسهم
و امثال ذالک بر آن مترتب است آن نسیانی کلی است که محبت خدا و وجود
سلوک او از دل زایل شود و حب دنیا و شهوات بمغز جان و نهان او
برسد و آنجا از جان او کرجای محبت خدایست بر محبت ماسوی او مشغول

نحو

شود و چنین خذلان مومن را ادراک نکند و محال است که انجا از دل مومن
که محل محبت خدایست که آن صمیم قلب و خلاصه وجود اوست محبت غیر
خدا و یاد غیر خدا بآن راه یابد فن ماسبان حرم دل شده ام همه
شب تا جز اندیشه او هیچ درون نکذارم شنیده ام که یکی از مطیعین
با علی علیه السلام کفت مرا دوست میداری کفت آری کفت خدا را دوست
میداری کفت آری کفت دو دوستی در یکدل چکونه کنجد علی علیه السلام
غمناک شد کفت ای پسر غمناک مشو که دوستی تو با خدایست آنچه با من
است شفقت است آفرین بر بینش او باد که آن علاقه محبت که بنده
با خداوند است سبحانه مثل آن با غیر او نیست و نشواند بود و هر چه با غیر
اوست سزاوار اسمی دیکر است جز آن اسم که محبت خدا را بر آن خوانند
و اکر مثل آن محبت با غیر او داشته باشد بصفت آنان باشد که ومن الناس
من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله پاکا خدائی که سر دل مو
منان از محبت غیر او و غیر محبان او بالکلیه پاک کرده و اکر ظاهر دل ایشانرا
بمیل چیزی دیکر یا ساعتی بیاد کسی یا چیزی مشغول میدارد برای انجا
حکمت در ساعت باز بعنایت از عالم ذکر میدهد خشد و بمقتضی آن الذین
اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون زنک غفلت
و زنک ظلمت از آینه دل ایشان زدوده میشود و صحن جمهور ایشان یکسان
بنور ذکر روشن میکردد و اکر در ساعات روز که اوقات اشتغال بکسب
و معاملات است این مطابقه بکمال اتفاق نمی افتد در آناء اللیل چنانچه حق
آنست دست میدهد کما قال الله تعالی ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم
قیلا ان لک فی النهار سبحا طویلا و وطأ علی وزن فعال ای مواطاة القلب

والقسان والظاهر والباطن آری   بر نیم شب که همه مست خواب خوش
باشند من و خیال تو و نالهای درد آلود   خوشا حال بندگان شاکر
که چون روز در زند کرم مقصر و قاصر اند بر شب بر خیزند و آن را بر انابت و استغفار
تدارک کنند و اسحق آنچه و ایتم باز وقت آن افتاده که بیک لحظه غافل
شدن از یاد خداوند مظنه تقصیرات نیکو دریافته اما چون آدمی
کان تقصیر و تفریط است و سرشت جرم او بر جرم شده چاره آنست که
آن نسیان را بعد که تدارک کند که کل ابن آدم خطاء و خیر الخطائین
التوابون والتثبر و روی از قیام لیل جهت خود تعیین کند که جبر تقصیرات
روز و عذر خواهی تقصیرات بر آن کند و خدای عز و جل چون صفت
اولیا خود فرموده والمستغفرین بالاسحار و کسی را دون کسی بر این تخصیص
نکرده پس معلوم شد که تقصیر چیزیست که لازم سرشت آدمی است هر که را
عجب خود و همه کس را لازم است که ساعتی جهت خود مقرر کنند در هر شبانه
روزی که در آن ساعت بعذر خواهی تقصیرات آن شبانروز مشغول شوند
چه هر چه نسبت با آدمی همچون چرکست نسبت با جامه هر چند روز با لبس زرده
چرکن شود و آن را بباید شست و هر کس جهت خود نوبتی و میعادی مقرر
کرده باشد در ماهی یا هفته که جامه را شوید همچنین نوبتی و میعادی جهت
شستن اجرام و تقصیرات از جامه جان به آب توبه و استغفار مقرر باید
کرد و چون آدمی در مین قصاری زیاده صاحب وقوف نیست و بمعمد ایند
که احتیاج بر آن همچند کامی افتد و چه وقت هوا انابه صافی و آب استغفار
کرده است که این شست و شوی توان کرد خدای عز و جل بر حمت خود این
بر او باز نگذاشته و بعلم خود آن را تعیین فرموده هر شبانروزی که نوبت در

دو

وقت سحر به این شست و شوی فرموده اشتغال میباید کرد که در آن وقت
بادی میوزد که نشیف نرد امنی مقتر از ایشان میاید و خداوند بوجه در آن
وقت از فراز عرش بر آسمان دنیا نزول میفرماید و جهت قبول توبه بنده
گناهکار را جابر سؤال هر نیاز مند امیدوار بسط کفین کرده این میفرماید
که هل من داعی فاجیبه هل من سائل فاعطیه هل من مستغفر فاغفر
له ایبنده شرم نداری که خداوند غنی از احتیاج بچنین بنده بر جهری کرده
و برای تو از عرش جلال نزول فرموده و تو بنده محتاج بر بستر خواب مسکینی
و از این دست بر آن دست میکردی فی شرمی بیدار سر از بالین جهالت
بر دار از خواب غفلت بیدار شو این چه جفا است این چه ناز کیست و اگر
بیدار نشوی تو خود دانی که او اگر چه کریم است عزیز نیز است او کی باتو
از روی کرم در آید اگر از کرام باشی یا کرم او بجوشی و اگر غیر آن باشی
در دستگاه او همه چیز هست و آن همه کاری موجود است و آنجا معلوم باشد
که هر جا نوری را چه میباید راند تا از یا نیز عذاب در روی تو بگشایند
و باکراه نور ابر جهاند   هر کجا زخم باید فرموده که تقوی هم نمی تواند
سود و بدانکه جبار سموات شدید البطش است و چنانچه آنجا مبدأ
لطف و اکرام هست مبدأ قهر و انتقام نیز هست زینهار که آتش قهر او بر مغفرت
که آنگاه بهمه آبهای جهان آن آتش را نتوان فرو نشاند و چون آنجا مبدأ
لطف و قهر هر دو هست نزد وی یکسانست اگر تو آن کنی که سزاوار لطف
شوی یا آن کنی که سزاوار قهر شوی چه فضای او متوجه انفاذ لطف
و قهر هر دو است لیکن کار با تو افتاده اگر آن کنی که سزاوار لطف شوی بر
با تو عمل کند ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم و کان الله شاکرا

علیها و اگر آنکه کنی که سزاوار عنف شوی او را از آن چه باک که فتوح او را
مفارقت با تو حاجز نیست و کوفتناک نمی شود و اگر خوش شود نیست به
اگر تو چیزی کنی که سزاوار عنف شوی برای آنکه رحمت او غالبست
بر غضب او و برای نظر در حال تو است نه آنکه گمان بری که فتوح طاعت
تو بر معصیت نزد او از آنست که مباشرت تعذیب و انتقام متعب و مشقت
در حق او از این جهة جانب طاعت نزد او ارجح است یا از آنجهة که در طاعت
مطیع او را زیادت علو و کبریائی است که در معصیت عاصی نیست زیرا که
او بذات خود تام است و بهیچ روی بهیچ چیز و بهیچ کس محتاج نیست و او را
از هیچکس بهیچوجه گزندی و زیانی نرسد و نتواند رسید خواهد که بعضی
گناه کنند اما نه برای نفس گناه برای آنچه گناه متضمن آنست از ظهور مقتضی
عفو و اغفار و خواهد که طاعت کنند برای نفس طاعت که طاعت پسندیده و
گزیده اوست پس توان گفت که معصیت میخواهد اما نه برای آنکه معصیت را
دوست میدارد و پسندیده اوست بلکه برای تحقق و خبر یا که آن خود دوست
داشته و پسندیده اوست که آن ظهور سلطان عفو و اغفار است و طاعت را
میخواهد برای آنکه طاعت را دوست میدارد و پسندیده اوست لنفس الطاعة
و اگرچه از آن حیثیت که متضمن ظهور لطف و احسان است نیز دوست
میدارد اما منحصر در آنجهة نیست بخلاف معصیت و از این تقریر معلوم
شد حقیقة آن سخن که گویند خیر و شر همه بخواست اوست اما خیر بنا بر رضای
اوست و شر نه برضای اوست نیکو درین تقریر تأمل کنند تا بر حقیقة
آن سخن برسند که کثیری از مردمان تعقل این چنانکه میباید نکرده
اند و عنید آمنند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلام علی من اتبع الهدی

ورحمة

و رحمة الله و برکاته و علی سایر الاخوان الالهیین و الختم بالصلوة علی
محمد و آله

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم النوی

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین کثرهم
الله و بارک علیهم اجمعین اما بعد شرط خروج از زمرهٔ خاسرین بنص
کلام رب العالمین سه است ایمان و عمل صالح و تواصی بحق و صبر بر حق و
اینکه شخص در خود ایمان آورد و عمل شایسته کند کافی نیست اگر آن
که تحریص دیگر برادران مومن کند و ایشان را نیز بر همانچه خود بر آنست
از ایمان و عمل صالح دارد و گمان برد که اگر ارشاد ایشان نکند و ایشان را
بطریق سلامت راه ننماید او خود سالم ماند برای آنکه بنی آدم
همه بهم باز بسته اند همچون اعضاء جسد واحد و اثر بعضی ببعضی
بالضرورة واصل است چنانچه اگر عضوی دردناک باشد مزاج سایر
اعضا بدان سبب متغیر گردد و از اعتدال بیرون رود و تمام اندام را
تب گیرد رسول الله ص در این باب مثلی زده قال ص مثل المدهن فی حدود
الله و الواقع فیها مثل قوم استهموا سفینة فصار بعضهم فی اسفلها و صار
بعضهم فی اعلاها فتأذوا به فاخذ فاسا فجعل ینقر فی اسفل السفینة
فاتوه فقالوا ما لک قال تأذیتم بی ولا بد لی من الماء فان اخذوا علی یدیه
انجوه و نجوا انفسهم و ان ترکوه اهلکوه و اهلکوا انفسهم یعنی مثل کسی
که مساهله کند در اقامت حدود خدای عز و جل و مرتکب معصیت را از
آن منع نکند و مثل مرتکب معصیت مثل جماعتی است که بکشتی نشستند
بعضی را جای در طبقه زیرین کشتی باشد و بعضی را جای در طبقه بالائین

کنند و ایشان در این تفرقه و نفاق باشند آنگاه که در طبقه زیرین است بجای
اشد و تبری بردارد و در زیر کشتی خواهد که سوراخی کند برای آنکه آب خود
از آنجا بردارد و بر اهل طبقه بالائین بناید گذشت که موجب تفرقه
ایشان است اگر اهل طبقه بالائین او را باز نگذارند که چنین کند خود
زنده مانند و او زنده ماند و اگر باز گذارند تا کشتی سوراخ کند آب آید
و کشتی پر آب کرده و اعلی و اسفل همه غرق شوند اکنون در مقام تطبیق
مثل اهل طبقه بالائین اهل علم اند و اهل طبقه زیرین اهل جهل
و آنکه احتیاج طبقه زیرین با آن ثابت دانش است که حیوة دل با آن است
اگر اهل جهل نزد اهل علم شوند تبعلم بمقتضی فاسئلوا اهل الذکر ان
کنتم لا تعلمون اگر چه که در این تفرقه و نفاق اهل علم باشد که وقت خود
بگفت و شنید با ایشان صرف شان باید کرد و تعلیم و ارشاد ایشان
و تعدیل و تقویم زیغ ایشان علماً و عملاً اما این اولی است بجای ترفیه نفس
چه اگر اهل علم برای تن آسانی خود اهل جهل را بخود باز گذارند تا آنها
همانجا که خود دانند اندیشها کنند و آراء و عقاید بهوی و ظن خود برای
خود مقرر دارند و مدار کار خود بر آن نهند و تسکین عطش قلب خود
با آن کنند زهد باشد که آراء باطله و عقاید زایغه و رسمهای نامستقیم
در ارض انتشار یابد و کار جهان بر آن بگردد آنگاه اهل جهل با آن سبب هلاک
شوند چنانچه ظاهر است و اهل علم نیز هلاک شوند بدو سبب یکی آنکه
چون جهل غالب شود و عالم فرو گیرد عالم را از علم خود بلغزانند و جاهل
سازند همچون رودخانه که چون سنگین شود فیل را بلغزانند دوم آنکه
عالم بعلم خود کار نتوانند کرد و کمال نفس در مجموع علم و عمل است و در نفی

وتو علم بعمل است کار او خام و ابتر ماند و بقا نیز خود نرسد همچون درخت
کری که میخ و چوب نیابد هرگز بهره ی نسازد و ثمره تراشد که از او نا آن
کس که در ره کری نداند فرقی نباشد پس وظیفه اخوان الیقین که ترغیب
تجدید معالم دین و احیاء سنن سالفین دارند آن است که دست از تواصی
بر حق و صبر ندارند بر آن همت گمارند که تواند و صحایف تعلیم و تعلم منشور
دارند و مجالس اجتماع اخوان را از مذاکره علم نافع و موعظه حسنه
خالی نگذارند بلکه محافظه بر طریقه سلف که آن اجتماع است از
جدال و مراء و محافظه است بر وقار خود و یوم الخمیس و یوم الاثنین
را مزید اختصاص بر این معنی هست فی سنة السلف الصالحین اگر
آن دو روز یکی از اخوان بر سبیل تعیین متصدی اقامه شعار تعلیم
شود و همچون یکی بتعیین متصدی اقامه سنه تعلم و باقیان برای استماع
حاضر شوند و جای الاستماع بیاراینده باشد و موجب نزول رحمه
باشد بر اهل ارض و کفاره تقصیر دیگران کما قال علیه السلام لولا الذین
لهم ورد یقومونها و آخرون لهم سرد یصومونها لدککت ارضکم من
تحتکم صحرا لانکم قوم سوء ما تطیعونها و کان بزرگ که وجه قیام مختص است
در قیام الصلوة ایستادگی بنشر علم و موعظه صالحه احق و افضل عبادات است
اما اهل روزگار بعلت مداخله نیات فاسده آن را از موضع و موضوع خود
بگردانیده اند و خشوع و وقار از آن برده اند و تعلیم و تعلم را [illegible]
اند شبیه کشتی گیری که جاهل در میدان با آن ایستادگی نمایند و معرکه
برای آن گیرند و وعظ را از قبیل قصه خوانی میدان ساخته اند و جاهم
راه زنان راه خدا اند و قطاع طریق هدی اند کشل [illegible]

امثال ایشان نازل شده جماعه اخوان الیقین وفقهم الله لاحیاء سنن السلف
بر طمس این بدعت و احیاء آنچه سنت است ابتدا کنند و روش تعلیم و
تعلم با میان آورند که هم درس باشد و هم وعظ چنانچه طریقه ماضیین
است رحمهم الله محفوف بوقار و سکینه و انصاف و حلم و دور از تبعید
از هوی و نفسانیه و غضب و ترک ادب و اگر چنین کنند آن افضل
طاعات و احب عبادات باشد باید که چون این مجلس کثیر الخیر انتظام یابد
اخوان در حضور در آن تقصیر ننمایند و بی عذری صحیح از آن تخلف
نکنند برای آنکه معلوم نیست که کلمه که خدای عز و جل نجات شخصی را بآن
متعلق ساخته کدام است و در کدام وقت خواهد شنید از مسلمه ابن عبد
الملک منقولست که گفت بامدادی بخانه عمر ابن عبد العزیز رح در آمدم
که بعد از نماز فجر آنجا تنها میبود کنیزکی آمد و طبقی خرما آورد و قدری خرما ازو
برداشت و گفت ای مسلمه اگر مردی این بخورد و آبی بر سر آن بیاشامد آیا
بس باشد گفتم نمیدانم پس پاره بیشتر از آن برداشت گفت این چه گفتم بلی این
کافی باشد و کمتر از این نیز چنانچه اگر این بخورد تا شب باک ندارد که طعامی
دیگر نخورد گفت پس برای چه آدمی بدوزخ رود یعنی آدمی که این خرما
و آبی او را روزی کافی است برای چه در مداخل دنیا که مفضی است
با استحقاق دخول نار رود و در وبال خود نباشد مسلمه گفت هیچ وعظ
در من چنان کار نکرد که این سخن که آدمی نمیداند که کدام سخن در او اثر خواهد
کرد گفت مسلمه بسیار مواعظ عمر و غیر عمر شنیده بود اما هیچ یک در او چنان اثر
در نکرده بود که این یکی از ابناء ثروت بر واعظی بگذشت شنید که میگفت
عجبت من ضعیف یعصی قویا این سخن در او اثر کرد و ترک دنیا بکرد و در زهد

و ریاضت

و ریاضت مشغول شد تا یکی از اولیا حق شد شاید او بسیار کلمات مواعظ
و حکم شنیده باشد اما نجات و پیدا شدن او خدای عز و جل در این کلمه
بسته بود با عبدالله ابن المبارک رح گفتند تا کی تو در طلب حدیث
و علم گفت شاید آن سخن که رستگاری من در آنست هنوز نشنیده باشم و عالم
و غیر عالم همه باید که در مجلس علم و وعظ حاضر شوند و عمر ابن عبد العزیز
با وفور علم و جلالت شان بعد از نماز در مجلس واعظ عام می نشستی و چون
او وقت بد عابر داشتی غیر عالم برای تعلم نشیند و عالم برای تذکر و ثواب
و وقتی که اخوان این اجتماع در آن کنند بعد از ادای فریضه پیشین است
اگر اول روز وقت اشتغال بمهمات شاید بجمعیت دل نتوانند نشست
و از کارها باز مانند و بعد از پیشین چون موصول است بشام کروه وقت جا
و تلاوت اگر در آن وقت مشغول شوند از پیشین تا خفتن علی الاتصال
اشتغال بذکر لازم میآید بی فرجه و مظنه ملالت و سآمت شاید باشد
اگر در آنجا مولانا شمس الدین محمد و امیر رشید الدین محمد الله متصدی تعلیم و تعلم
شوند و دیگران استماع نمایند پسندیده مینماید و اگر مقرر و تفسیر قاضی باشد
نیکو باشد و باید که مخلوط بر احادیث و حکایات صالحین کنند رح و مقرون
بر تحقیقات و تدقیقات علمیه چنانچه باشد از وعظ و درس و سایر اهل
علم از اخوان مطالعه فرمایند و چیزی که بخاطر شان رسد القا کنند بچند شرط
اول آنکه چند کس بیکبار سخن نگویند بعضی که سخن گویند دیگران گوش کنند و
تا سخن یکی تمام نشود دیگری سخن نگوید دوم آنکه بوقار گویند و تا سخن او بشنوند پیش
پیش روند بعد از آنکه در کلام مزیدی روی ننماید و تکرار و ابرام را باز گردد
بس کنند سوم آنکه غضب نجویند راه ندهند و لین الجانب باشند و چون کلام تمام شود

که خطا کرده اند فی الحال اعتراف کنند وباك ندارند کمل الله علی اخواننا
الملکات الفاضلة والخصال الجمیلة الکاملة وجعلهم من الکاملین وکمّلهم
فی عباده المخلصین الصالحین   والحمد لله رب العالمین

مکتوب النوم   بسم الله الرحمن الرحیم   والیقظه

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر
سمع الله دعاه واجمل شفاه اما بعد نموده بودند که درمیان خواب و بیداری سیدی
چنین نموده که مسجد نه از دنیاست بلکه از آخرتست هرکس که به مسجد رفت
به آخرت رفته چنانچه ببیند تعجب میکرده که مردم از نیمه به آخرة میروند یا
می آیند صدقك الله رؤیاك میان خواب و بیداری زمان مکاشفه غیب
است و لطایف غیبی بر اهل شهادة در آن برزخ ظاهر میشود و الطف
اوقات و اعذب حالاتست و نوادر اشارات و غرائب ادراکات عارفان را
در آنجا اتفاق می شود و مرآة عالم قدس و مرقاة مدارج انس است و آخذ
است بکمال طرفین چه هر یك از خواب و بیداری را کمالی هست و نقصی کمال
بیداری بقاء هوش است از آنچه ادراکات بیداری از لبس و ریب و نقص
او اضطراب فکر است از آنچه از مکاشفات غیب محجوبست و کمال خواب
اطمینان فکر است از آنچه نایل است بمکاشفه غیب و نقص او زوال هوش
است از آنچه ادراکاتش کثیر الالتباس است میان خواب و بیداری
اعراضیست مشرف بر اطراف هوش تمام زایل نشده و فکر آهنگ اطمینان
کرده هر آینه اشبه اوقات بوقت آخرة برای آنکه در آخرة هوش باقی است
و فکر ساکن برای آنکه فکر برای تحصیل مجهولست آنجا مجهولی نمانده و همه
بمعلوم خود رسیده و فکر اشتغال از اثر یعنی آنجا عین آمده و سر او همه متبدل

بیرا اقدام شده نه رقی ابتغا اشتغال است از مشاهده بر مشاهده تا ما لا نهایة
و مخفی نیست که آنجا فکر و بیچیده اند و همه چیز خود بر خود گواه است و چون مضاهات که کرده بود
با وقت آخرة ثابت شد بدین مضاهات مستعد آن میشود که محل ظهور
مکاشفه احوال آخرت و امور غیبیه گردد پاك از التباس و عارفان در میان
خواب و بیداری ذوقی است و بر آن ذوق شوقی که هم ایشان دانند چنانکه
قدوة المحققین شیخ فرید الدین عطار فرموده   میان خواب و بیداری است
حالی که جان را اندر آن باشد کمالی   آمدیم با شرح آن معنی که مکاشف گشته
معنی است در وقت و فی وقتست صحیح چه ارض مسجد را خدای عز و جل جزو
خواهد کرد و تبدیل نموده داخل ارض جنه ساخت و آنچه در آخرة جز
رحمت و نزهت را اثری از آن نشئی پیوند چنانچه کریمه و صلونها یوم
الدین وما هم عنها بغائبین بعضی اشارت باین کرده اند که اگرچه اهل نار
و یوم الدین داخل نار خواهند شد امروز بالکلیه از آن غایب نیستند
اثری از آن تبر ایشان موصول گشته و معیشة ضنك که در آن تمام معرضان
از ذکر ماست از آنجاست و کسیکه دیده بصیرت او پرده شکاف باشد موضع
آن اتصال مشاهده کند و ببیند که هموم و احزان ایشان از دوزخ
از روزنهای دوزخ که بسوی دل ایشان گشوده برانده و میآید
چنانچه مولانا جلال الدین رومی گفته   اینجهان منظر محشر شود گر دو
دیده مبدل و انور شود   و چون در حدیث ثابت شد که الحمی من فیح
جهنم یقین محموم را نسبتی با جهنم حادث شود که تب و دوزخ بر جسم او از موضع
آن نسبت رسد چه عجب اگر محموم را نسبتی با نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة
دست دهد که ظلمت و احزان در دل او از آنجا آید و سموم هموم بر خاطر او از آنجا

وزرجه معدن هر شری خواه جسمانی وخواه نفسانی جهنم است ولهذا بعضی
مفسران در تفسیر وان منکم الا واردها گفته اند نصیب مومنان از این جهنم
شدائد ومحن واوجاع وآلام است که در دنیا بر ایشان میرسد چه اینها همه از آثار
ونتایج دوزخ است در اینجهان وچون درست شد که هرچه در آخرت میرود
امروز اثری از آن بشخص می پیوندد بتدریج گاه ارض مسجد را روی خواهد نمود
و بر آن از جنس ارض جنت خواهد شد ومنتقم بباقی از ارض جنت خواهد گشت
پس آن بناشد که امروز اثری از آن بارض مسجد پیوسته باشد وچیزی از آن
بتدریج او را در یافته باشد واهل کشف ومشاهده آن حال برای بینند
چنانچه در خبر درست شده که اهل آسمان مساجد را در ارض بچنان امیتابی
درخشان یابند که اهل ارض نجوم را در آسمان وتخصیص ایشان برین مشاهده
برای آنست که ایشان اهل کشف اند هر کس از اهل ارض که او را دیده کشف
باز باشد دایما یا در وقتی او نیز چنان یابد ودر تذکره شیخ حاجی عمر مسطور
است که گفت روزی در حضرت رسول الله صلعم نماز میکذاردم وحدیث ما بین
بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة ومنبری علی حوضی در دلم گذشت
ساعتی چنان دیدم که آن محل آب گرفته وجماعتی که نماز میکذارند در میان
آب رکوع وسجود میکنند واینمعنی که ولیم اتاه الله در میان خواب وبیداری
دریافته اینضعیف بکرات در بیداری یافته ام ودر آنحین چون بر مسجد نظر میکردم
حال خود را مباین آنحال یافته ام که در خارج مسجد داشته ام مباینتی تمام
وچنانچه ماهی که در میان آب باشد چگونه مضطرب باشد وچون از آب بیرون
رود بیارامد دل خود را در خارج مسجد ومسجد بعینه بر اینصفت یافته ام وبعضی
مفسران در تفسیر فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله

العذاب گفته اند این سور مسجد شرقیست یعنی بیت المقدس واین نقل از عبد
الله بن عمرو بن العاص رضه منقولست وتاویلش همانست که مذکور شد که
مسجد چون بیت الله است معنی از جهت برا و پیوسته وسوق چون بیت الشیطان
است علی ما ورد فی الخبر مساجد الاسواق هر آینه معنی از دوزخ
بر آن پیوسته وفنا چاره دیواری که حایل باشد میان مسجد وبازار
معنی سور چیزی برا و پیوسته باشد وآنمعنی در مقام فکر بنظر بصیرت توان
شناخت ودر مقام ذوق بوجدان توان دریافت ودر مقام مکاشفه
بضرب از مشاهده توان دید چنانچه شیخ عمر را روی نمود ثمره این
کاشفه لطیفه ذوقیه که ولیم را در میان خواب وبیداری نموده
این سازم که در بیداری ملازمت مسجد غنیمت شمردم ولیم مقتدر الاخوان
الالهیین امیر مجد الدین اسمعیل اسایغا رفیقا رسول الله صلعم در [illegible]
بود که دریای مبارکش افتاده وچندان کریه کرده که زبانی در تشدد تعبد
آن استیذان از اینضعیف نموده بود که بخدمت مسجد اشتغال فرماید اتفاق تقسیم
همان خواب تواند بود که مسجد را آب زنند اهلا وسهلا استیذان نکند
ونتیجه چند بید وعملی مشکور بدان مشغول میباید شد ووفاق مسجد
کالناس نموده اند رحمه الله وولیم امیر رکن الدین حق است که وجه تحصیل
نموده تسلیم وکیل الاخوان نماید تا البناء محل وثاقی میان مطبخ ومسجد
متصل بدیوار قبلی مناسبت ومقسم چون تقسیم زین الدین علی رخصه
دهد که از خانه او بکیرند او را اجر تمام باشد چه مسجد را از مقسم ناگزیر است الله
سبحانه سایر اخوانرا توفیق قیام بر تعظیم بیت الله وتکفل خدمات اهل الله
وصحبت مساکین که عیال الله اند کرامت کناد وشیخ الاخوان که لنگر اخوانند چون

چون میل اعتکاف فرموده‌اند میل نقل هم بر مجملات همه را از برکات اعتکاف
نصیب باد هر سال در شبی معین حالتی امتیازی ادراک میشود که امارت لیلة
القدر باشد امسال در شب بیستم ادراک شد بعید از حکمت نبود چون آن
فرا ازو تا ذات الطلاع تقدم کرده باد در اول ماه اختلافی افتاده باشد چون است
برکات لیلة القدر و یوم عید بجماعت اخوان الهیین و سایر مؤمنین که در
اقطار روی زمین اند واصل باد لاسیما امیر الاخوان الالهیین ابدام الله
تعالی و کتبه فی الصالحین چنین نموده‌اند که قاصد روانه است اکر مجال نداده‌اند
که اثر کتابت تمام اخوان باشد چه اخوان کنفس واحده اند اللهم نعم جان رکاک
و سکان هریات جدا است محمد جانهای ایشان جدا است و اکر مجال افتد با
هریات جدا کتابت حسب التیسیر بجهة الانتفاع بالموعظة اتباع قوله فذکر ان نفعت
الذکری نوشته خواهد شد خداوند عز و جل نیز کوینده و شنونده در کفتن و
شنیدن خالص کرداناد برای وجه کریم خویش جماعة اخوان که نیت زیارت
الله دارند برادران این سعادت موفق کرداند و با ما نیز از اقفا اثر ایشان روزی
شنواد نقل ولیتم و حبیبیم مولانا شمس الدین محمد با اخوان باد برادر و برادران با
باد شعائر خدای معظم و اعلام هدی مرتفع و سبل سلوک مفتوح باد و
کید اعدا و حساد بعصمت خدای مدفوع الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور والسلام علی الاخوان الالهیین التائبین المبارکین العابدین الشاکرین
التالین الکتاب الله الحافظین لحدود الله و رحمة الله و برکاته والختم بالصلوة علی
محمد و آله

مکتوب احوال الحشر

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی اولیائی فی الله جمع الله شملهم انعما چون دارنده

روا نبود نخواست که صحبتش از تذکره خالی کذارد اکرچه اندک باشد برای
اکثر قلیل حکمة کثیر است تا اکر ذکر آن منتفع و برخوردار میشوند جان
الذکر اکبر خدای عز و جل امور عظیمه را تا خبر فرموده و امور جزئیه را
فرا پیش داشته دلی برآدمی آمرزید که آن امور عظیمه ظاهر شود و دلی برآنکه
چکونه طاقت آن خواهد آورد از عارف محقق فضیل ابن عیاض رحمه الله منقولست
که کفت رشک بر آنان میبرم که آفریده نکشته اند زیرا خبر ایشان حق علا ذکره و
رسل آخرت را باز ایشان را مشاهده احوال محشر چه باید کرد بنکر که احوال محشر چکونه
چیزها باشد که عارف محقق که شناسای آنست از آن چنین ترسان است
بر مقربان خدای عز و جل تا خود چه رسد بحال دیگران در تفسیر قرطبی
کلامی جاثیه کفته اند ان جهنم تزفر زفرة لا یبقی احد الا جثی لرکبتیه حتی
ابراهیم الخلیل و یقول نفسی لا اسئلک الیوم الا نفسی و از کعب الاحبار رضی الله عنه
منقولست که والله لو ان لرجل یومئذ عمل سبعین نبیا لاستقل عمله مما
مایری والله لو دلی من غسلین دلو واحد فی مطلع الشمس لغلت منها جماجم
قوم فی مغربها والله لتزفرن جهنم زفرة لا یبقی ملک مقرب ولا غیره الا خر
جاثیا علی رکبتیه رب نفسی نفسی وحتی نبینا و ابراهیم و اسحق علیهم السلام
ای جماعة اخوان قل هو نبؤ عظیم انتم عنه معرضون عم یتساءلون عن النبإ
العظیم الذی هم فیه مختلفون ان هؤلاء یحبون العاجلة و یذرون وراءهم
یوما ثقیلا ثقلت فی السموات والارض لا تأتیکم الا بغتة انها مرشح عظمته
و جلاله و مهابت و سطوت آن روز است مسکین آدمی عاجز ضعیف که در چنکال
آن احوال افتد و چیزها بیند که هرکز ندیده باشد که چکونه حیران و هایم و
دست پاچه کردد یوم یکون الناس کالفراش المبثوث و تکون الجبال کالعهن

المنفوش آدمی هرچه مکرر را دید بر این گستاخ شده است و در وی آن شناخت
با آن زیاده از وست نبرده و سرگردان محو شود چنانک اهوال که هرگز ندیده
و نشنیده و در خاطر و ضمیرش نیامده که و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون
چون بغتة بر او در آید با آن سطوت و بطش که کوه و زمین از ان خبر دار
کرده و در لرزه افتد که یوم ترجف الارض والجبال وکانت الجبال کثیبا
مهیلا و آسمان از تاب بگدازد که یوم یکون السماء کالمهل و شق شود و حرکت
از وست بدهد که یوم تمور السماء مورا و تسیر الجبال سیرا دریغا که حال آدمی
در آن حال تا آن چه باشد چون حال زمین و کوه و آسمان که جمادات را از خوف
جادوی بر جهانند و کوه را از بیش روانند که وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر
مر السحاب تا با جان آدمی که فرصت نداد آن ملک میکند از فرط القهر چه کند بل
للانسان من هول قد آن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ازفت الآزفة لیس لها
من دون الله کاشفة افمن هذا الحدیث تعجبون وتضحکون ولا تبکون وانتم
سامدون فاسجدوا لله واعبدوا والسلام علی الاخوان الالهیین الساجدین
العابدین ورحمة الله وبرکاته

مکتوب بسم الله الرحمن الرحیم خاصیة الانسان

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله وحبیب قلبی الامیر محب الملة والحق
والدین الشیخ محمد کان الله له اما بعد چنانچه هر چیز را خاصیتی هست آدمیرا نیز
خاصیتی هست مثلا خاصیت آهن آنست که اگر از وی آئینه سازند چیزها در آن
بنماید و خاصیت سنگ آبگینه آنست که اگر از وی آبگینه سازند چیزها از وراء
آن بتوان دید و علی هذا القیاس هر چیز را خاصیتی است که چون تربیتی لایق
بیابد آن خاصیت از وی ظاهر کرده و همچنین آدمیرا خاصیتی است که اگر تربیت

فی

خاص بر او بیابد آن خاصیت آشکارا شود اما اگر تربیت نیابد آشکارا نشود
چنانچه آهن که خاک بماند چیزی در وی ننماید و سنگ آبگینه که در کوه بمانند
و صافی نسازند چیزها از وراء آن نتوان دید و خاصیت آدمی خاصیتی است
جامع تمام خواص که متفرق است در اجزاء عالم چنانچه اگر آدمی بتمام خاصیت
خویش ظاهر شود هر چه از چیزی از چیزها آید از وی همان آید مثلا خاصیت
کارد بریدنست و خاصیت سوزن دوختن است و خاصیت نان سیر کردن است
و خاصیت جامه تن از سرما و گرما نگاه داشتن است و خاصیت چشم دیدن و
خاصیت گوش شنیدن و خاصیت دست گرفتن و خاصیت پای رفتن و
خاصیت مغز اندیشه کردن الی غیر ذلک من خواص اجزاء العالم هر آدمی که
خاصیت خاص او ظاهر شود بی کارد ببرد بی سوزن بدوزد بی نان سیر شود بی جامه
اندام او از سرما و گرما مصون باشد بی چشم ببیند بی گوش شنود بی دست گیرد
بی پای رود بی مغز اندیشد القصه بر آن خاصیت ذات خویش از هر چیز بیرون
از ذات او است از مخلوقات مستغنی شود و مصداق قول مولانا روم قدس
الله سره کرده ذکر فرموده   شمس تبریز اگر مغز و مپکس باشد پادشاهی است
ورا خیال و چشم نیست بر او   و چنین آدمی چون کارهای او در لباس سبب
رود برای زینت باشد نه برای حاجت و آن از وی تجمل باشد نه تنزل الا کونه
ابو الحسن الحبیب این سخن از من باور دار و بدان که آدمیرا چنین خاصیت همه
است و هر آدمی که خاصیت وی آشکارا شد او را در بساط خاص خدای راه
نیست برای آنکه خدای عز و جل مالک قدوس الله است و هر کس که ملوث
است بعلایق ناپاک است و ناپاک با پاک نتوانند بود لیس بکوش ای حبیب من تا
خاصیت انسانیت خویش آشکارا کنی که هر کس که این خاصیت را اصلا آشکارا

شد جاوید در عذاب خواهد بود و بسبب قرین شیاطین خواهد ماند و آنچه
در حدیث آمده که هر کس که در وی مثقال ذرهٔ از ایمان باشد رستگار است اشارت
بر ظهور این خاصیت است و بشارتست بر اکثر اگر اندک و اگر بسیار چون بعد
این خاصیت ظهور یابد شخص بسعادت حقیقی خواهد رسید اما اندک این نزد آنکه
قلیل منک یکفینی ولکن قلیلک لا یقال له قلیل اگر عمر باشد در جای دیگر معنا
حقیقهٔ این سخن را شرح دهم و بر افهام رسانم اما تو ولیتم موقوفت آن شرح مشهور سخن
که میگویم بر آن قدر که از آن فهم میکنی بعمل با آن مشغول میشوی که اگر خدای خواهد
پایان بر سر پایان میرسد والله ولی التوفیق ترسم که بعضی افهام را لرزیدن که بضعفه
که تو میکنی اگر ممکن است مگر پیغمبری باشد یقین باشد پس عامهٔ مؤمنان بیشتر هم
خدای باید که برسند که نیم همه مؤمنان را این خاصیت بقدر ایمان خویش هست
اما عامهٔ مؤمنان را آن در تقریر باشد و اولیا را در تقریر و انبیا را در جهر چه در آخرت
همه را در جهر پیدا شود بکوشی ای ولی من و بکوشید ای اولیا من و این سخن را باور
دارید و ما یز این سعادت ابدی برای خود کسب کنید و تیمات اهل زیغ و
فنا دانان ملتفت مشوید والسلام علی ولیی و علی اولیائی و رحمة الله

مکتوب چهل و برکاته الملاوکه

بسم الله الرحمن الرحیم

از بندهٔ خدای قطب بن محیی بعد حیوانیرا که اجزای این بدن خاک که از خاک آفریده
شده و با خاک خواهد شد چیزی نیست مزد از جزء پرورش تن و پیروی
هوای جسم مشغول نباشد اما آدمی که او را روح پاک که از نور قدس آفریده
شده هست و اگر از آلایش خاک پاک شود با جهان قدس رسد در نعمت جاوید
در جوار حضرت قدوس سلام و اگر در آن حجاب فنا کامی و عذاب بماند نشانه

لذتم

که تمام همت او پرورش تن و برآوردن آرزوی جسم باشد کار آدمی جاوید
خدایست عزو جل و مداومت ذکر و طاعت که عمل فرشتگانست که از وی کا
فرشتگان آید حیف باشد که کار حیوانات پیش گیرد و اگر چنین کند از حیوان
کمتر باشد برای اینکه آنچه کار حیوانست هر آینه از حیوان بهتر آید و چه بد تر
از اینکه کسی حیوانیت خود تنور مشود آنگاه از دیگر حیوانات نیز کمتر باشد بی تمیز
نازلتر مثلا اگر همه خود را خوش ساز و مشغول که حمار یکساعت خود و اگر
همه خود را قهر و بطش سازد در بضعفه باید شیر و پلنگ نتوانند رسید و اگر
تن آرائی و زینت پیش گیرد و جامهای رنگارنگ پوشد باید طاوس شوند
رسید از خردمند صاحب همت دور است که بر مشارکت حیوانات خوش شود
آنگاه در چیزی که حیوان در آن برابر و افزون باشد زینهار که از فکر
همت بپرهیزید و چون میتوانید که مانند فرشته باشید خود را داخل ستوران
مکنید   کار فرشتگان عبادتست و عبادت و عادت باسم راست نمی آید تا ترک
عادت نمیکنید بحق عبادت ایستادگی نمیتوان نمود و ترک عادت در میان اهل
عادت نمیتوان کرد لاجرم اولا از اهل عادت عزلت باید گرفت تا مانیا ترک
عادت توانید کرد مثلا عادت اهل عادت آنستکه اگر ایشان از غذا یک ماه چندان
زحمت بر خود نهند و دایم کوشش خود کنند که از اصل غذا برایشان کم تر باشد
و اگر ایشان از عود و می رجوع نماید چندان زحمت بر خود نهند و بلا بکردن خود کنند
که کم از ملال غذا نباشد و علی هذا القیاس چندان ما بهر هر باب کرده اند
خود نهند که تمام عمر جان کنند آنرا بمنزل نتوانند رسانید اکنون شما تامل کنید
که چون اهل عادت را از عادات مقرره چندان مایه بر کردن کمال این
عمر یاد بر آن بجد میدهد کجا مجال عبادة و کار صارفی را آخرت یابند مگر آنکه

ایشان را معمور باشد که یکی در کار دنیا کند و یکی در کار آخرت و هیهات عمر یکی
بیش نیست اگر آنرا در کار دنیا میکنند آخرت ندارند و اگر در کار آخرت
میکنند دنیا ندارند اکنون یکی را از دین و دنیا اختیار باید کرد که هر دو بهم
متیسر نیست دنیا براه خواهی و دین درست این هر دو نباشد از غفلت
بنده نشد لله الحمد والمنة که خدای عز و جل عزت را از اهل عادت
بر شما آسان گردانید و بر جمله خود شما را ترجیح کرامت فرمود و آنجا فرق
او شد اکنون خدای را برین نعمت که شما را بر آن مخصوص گردانید شکر کنید
و اگر از ضیق محل یا قلت مرافق یا بعد حوائج یا کم دیدن اقارب ضجیع ملالت
آمد شما بر تنگ میائید و طبع را گوشید [illegible] که چیزی که برای
خدای کرده ایم برای تو ترک نخواهیم کرد و صبر کنید که بر که صبر خدای عز
و جل کار آسان کند و این زحمتها نماند سیجعل الله بعد عسر یسرا شکوه
اول برای امتحان است چون صبر کردید و از جای نرفتید آخر آسان بشود

مکتوب [illegible] والله ولی التیسیر نعم المولی ونعم النصیر [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وعونی الی الله الامیر محب الله
والحق والدین الشیخ محمد اما بعد اگر محبت خدای و رسول او هست و آبادان کردن
آخرت خویش خراب نجری از چیزهای جهان ره یابد و اری از امور دنیا
از دست رود خردمند آنرا گران نشمرد برای آنکه خردمند آخربین باشد
چون بیند که قرار کار بر جه دانست بنقد آنقال مبالات ندارد در شرح
فرعون آنکس است که آخر برد از ان او باشد اگرچه بنقد بسیار چیزها از او برند
شطرنج باز استاد دیده باشید که بسیار چیزها گذارد تا خصم از وی غره شود

آنکه برد خویش در آن باخت بیند نادان که بر کار او حریص باشد آنرا بر نا
استادی حمل کند برای آنکه آن بازی که او دیده آن نادان نمی‌بیند نظر بر
حال کند و زیان بیند و نظر او از آن مال که سود در آنست کوتاه باشد مثال
اخوان الصدیقین در نقل بر اخوان آباد و آنچه بدین سبب ایشان خوش شده
باشد از حسن الطاعة حقا امروز منتظر اتفق و قرب حوائج و رضا جماعت امثال
ذلک بعینه همین است خردمند بر حال ایشان غبطه میبرد اگرچه سفیه شما
که برای ایشان غم خورد و چگونه محل غبطه نباشد که جماعتی از میان اهل
عالم که همه الا قلیلی اقبال بر دنیا و اعراض از عقبی کرده اند و ظلمه از پیش و پس
از قفا مانده اند و عادات مقبول و عبادات محبوب داشته و دست بر خویش
نهند که اینکار ما بر احیا [illegible] میکنیم و بر ترک هرچه مبعد
است از خدای و فعل هرچه مقرب بر سوی او پیمان میکنیم آنگاه در رشد
و شیئا فشیئا بمقتضای آن پیمان عمل کنند و هرچه پیش آید از [illegible]
در رحمت و شفقت کنند و [illegible] رحمت خدای بر چنین
کسان باد و درهای فضل و عطا بر روی ایشان گشاده شود اولئک
علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون ای اخوان اگر بدید
که آنچه شما را پیش خواهد آمد نسبت بر آنچه بر قفا افکنید چیست و آنچه
شما را بدست خواهد آمد با آنچه از دست داده اید چه نسبت دارد خود را درین
معامله خاسر نبینید و تمنی کنید که آنچه رفته کاش بیش از ان و بیش از ان
رفته بودی چنانچه شهید چون اجر شهادت بیند بجای [illegible] کشته شده
تمنی کند که چندین بار کشته شدی ای اخوان من کافران نیز از ان تکلیف
پیغمبران [illegible] کردند که سخن ایشان [illegible] تصدیق بود [illegible] ایشان ضعیف

ازان تکذیب کردند که انچه ایشان میفرمودند خلاف هوی نفس ایشان بوده
نفس ایشان بر عقل ایشان غالب بوده نمیگذاشت که عقل شان تصدیق ایشان کند
با وجود که فطرة او مقتضی تصدیق بوده که مبادا چون صدق ایشان مقرر شود ۳
واذعان بآن دست دهد او از هوی خود باز ماند و ناکام کرده مجوز رای
خدای تعالی شود اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک چگونه آمدگی
عدو نباشد کسی که شخص را از تصدیق پیغمبران که متمم سعادت جاودانیست
باز داشته و بر تکذیب ایشان که متضمن شقاوة ابدیست داشته پس السالکان چون
دانسته که موجب حرمان ابدی غلبه نفس است و پیروی او در هوای خود
همه خویش را بمخالفت نفس ساخته و باز داشتن او از هوای او و فی
الحقیقه که تا کسی نفس را امری سازد بعد از ناکامی چنانچه یقین بداند
که عقل از فرمان او بیرون رفته و او را قوت تسخیر عقل نمانده آنجا توان
شد که با او همان کند که با کافران کرده چگونه کسی که هنوز در پیش
نفس است بر خود نترسد از آنچه بر سر عزازیل و بلعام آمد مگر خود نفس
انچه شاعر گفته   چه پیچی بر سر ایمان خویش میل زهر گردل جبت کمان
ابرهنیست کافر کیش غرض آنکه سالک تا زنده است کارش مخالفت نفس
و احتراز نکردن از آنچه در آن ناکامی و هوان نفس باشد آنچه اخوان را
پیش آمده در نقل برادران آباد اگر ناکامی است ناکامی نفس است و اگر
مشقتست مشقت جسم است و این هر دو سرمایه سالکان و راه روش
ایشان است که اگر بغیر اختیار پیش نیاید بر اختیار مثل آن پیش خویش
باید آورد که نفس را در آن ریاضت دهند تا از هرکشی او آمن شوند که
نفس سگی است که چون با قوت باشد او تنها را که شخص قصد کند ایمان او

باشد

باشد که سر همه خرابیست چنانچه شیر اول چیزی را که از آدمی قصد کند سر او
باشد که منبع حیوة و حرکاتست و میداند که چون او را سر نماند حیوة و حرکت
که بآن مقاومت تواند کرد نماند و قاصر دارد هر چند دیگر اعضا نداشته باشد
چون زنده است از مقاومت باز نمی ایستد همچنین تا ایمان باقیست نفس
بتمام مراد خود نمیرسد و شخص با او در کشاکش است انگاه که ایمان نماند تمام
مستسلم او چون شد همچون میت در دست غسال که بهر طرف که وی را می
خواهد میگرداند لاجرم نفس هیچ چیز را دشمن ندارد چنانکه ایمان او
دایم الاوقات در کمین ایمان باشد و وساوس و شبهات که مومن را پیش
روی مینماید اثر زخم چنگال اوست از ترادف وساوس باز وقت افتد
که این دشمن همیشه در قصد است و لحظه ساکن نیست و چگونه کسی که چنین
دشمنی در کمین داشته باشد که لحظه از او غافل نیست غافل نشیند و سلاح
حرب او آماده ندارد او را در قلعه ریاضت میباید کرد که تمام راه ورود
او ببندد چنانچه از هیچ طرف موقع غذا او که شهوات و لذات و کامهاء
طبع و آسایش تن برا او نرسد از راه چشم صور زیبا نبیند و از راه
گوش آوازهای خوب نشنود و از راه دهن طعامهای لذیذ نخورد و علی
هذا القیاس مداخل شهوات و مخارج انبساطات او برا او ببندد و در
قلعه زندان او مخارج دارند تا عاجز شود و قلعه را بدر کلید قلعه که
ارادتست بدست عقل دهد تا هیچ رخنه بر تن نجنبد جز بخواهش عقل
مغلول در کنجی افتاده باشد و هر روزه قوت نان جوین و جرعه آب او را
دهند تا عهد پادشاهی بکلی فراموش کند و رقت جبروتی را بر خود
و تمام هوی بغا مخالف از سر بدر کند آنگاه اگر صلاح دید عقل باشد بند

بر کرم او را در کاری چند که صلاح داند استعمال فرماید تا خادمی باشد
از خدام عقل و انقیاد مر سزاوار تشریف یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی کرده و دخول
عز و جل سید اخوان الهیتین و سایر اخوان الهیتین را چنین نفس کرامت
کناد و ابواب جنة خویش بر ایشان بگشاید انه العزیز المنان

مکتوب فی صفة المحبة بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الجناب العالی صاحب المفاخر والمعالی
مصدر الخیرات و مورد البرکات الخواجه قطب الملة والدین فتح الله علیه
ابواب سعادة الآخرة والاولی وجمع له اسباب الارتقاء فیها الی ذروة
والمعلی اما بعد او ثق عری اسلام محبت فی الله است و سببی که مؤدی باشد به
اعاظم جوانب خیر جز محبت فی الله نیست برای آنکه خیرات بسیار است و
کمالات فراوان و استعداد هر فرد وفا نمیکند به اقتناء همه خیرات و اکتساب
سایر کمالات و آنچه استعداد او بآن وفا میکند هم بسیار هست که زمانش
بر آن وفا نمیکند و اسباب تحصیل آن او را فراهم نمی آید پس اعاظم وجوه
خیر و صنوف کمال بطریق اکتساب و اقتناء آن بالمباشرة متعذر است اما
اگر کسی را محبت ایمانی باشد تواند بود که آن محبت از وی به صاحب کمالی تعلق
گیرد و محبت صفائی در مرآة روح باز دید کند که عکس پذیر شود از معانی
محبوب کما ورد فی الخبر المؤمن مرآة المؤمن هر آینه خیرات که لطایف اهل کمال
که متعلق محبت او اند بر مساعدت استعداد و موافقت اسباب اکتساب کرده باشند
بر طریق انعکاس در مرآت قلب او باز دید کرده و مثل او و ایشان مثل نقاش
رومی است و چینی که نقاش چینی رنگ آمیزی کردی و هر گونه نقش بر طرف خود

نگاشتی

نگاشتی و نقاش رومی پوسته طرف خود را جلا دادی چون پرده از میان
برداشته شد که در برهم کار ایشان بر بینند هر نقش که نقاش چینی کرده در
طرف نقاش رومی بطریق انعکاس پیدا شد باز پدید صفائی پس اهل محبت
بجاذبت دست عشق در این بازار عیار وار غارتگر کمالات و خیرات سیما
بشر اند و این اعاظم بدین لطائف خصیصه ایشان است مزد از آن عالم
کمالات اکتساب سبب همت در مضمار محبت تازد و صرف عرصه سینه را حق
را جز این بازی نبازد والحق آثار این جاذبت و نفوذ این حسن اصحاب را آن
احوال آن فرخنده فر میتوان خواند و همین باعث شد بر تصدیر نامه
بر این شیوه سخنی و الی اهل لیاقت الحدیث و مقصود کلی و غرض اصلی تجدید
اساس محبت و توکید قواعد مودة که چون دار بعد را مزار انصوب بود تجدیدش
از تذکره خالی گذاشتن خلاف شرط وداد و مقتضی ایتلاف و اتحاد نمود
نامه که سابقا در صحبت ولیم و حبیبم الفقیه عماد الملة والدین عبد العزیز اعزه
الله ثم بعزم ارسال فرموده بودند رسید واز رسیدن آن قرة بهجت و سرور
بدل رسید توقع همین است که نهال وداد را بمیامن ارسال مدام غض و طری
دارند و به اعلام رسائل حال بحجته مآل پیوسته مشرف فرمایند چون غرض
عرض محبت و اخلاص بود بهمین اکتفا رفت والسلام علیکم اولا و آخرا و
مکتوب فی الصید رحمة الله وبرکاته الالهی

بسم الله الرحمن الرحیم

آداب الصید الالهی   عیسی صلی الله علیه وسلم بر جماعتی بگذشت که در کشتی
بودند و صید ماهی میکردند گفت اگر شما بغیر من کنید شما را صید آدمی بیاموزم
از این صید شما را علم صید بشر بیاموزم جماعتی از ایشان آلات ماهیگیری در کشتی

باز کنند اشند و چون او کرفته شد ایشان حواریان اند ایشانرا علم آن صید بیاموخت
انکاه دو کس از ایشانرا بر انطاکیه فرستاد تا صید آدمیان آنجا کنند بعد
از آن سیومی را بمدد آن دو فرستاد چنانچه در قرآن مجید مذکور است اذ
ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث اما از این صید تا آن صید که
ایشان میکردند فرقیست و آن آنستکه آنچه ایشان صید میکردند که او را آن
او باز ستانند و آنچه این صیاد صید میکند برای آن صید میکند تا او را
بر او دهد آن صیاد صید خود را کشد و این صیاد صید خود را زنده سازد
کما استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم آن اخذ باشد و کسب و این
صید عطا باشد و وهب آن صید زحمت رساند و این صید رحمت
رساند ان که وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و عبارت از این صید در قرآن
مجید بتواصی بحق و صبر فرموده بر هر مؤمن لازم کردانیده که نصیحت از ابنای جنس
دریغ ندارد و دین را همین داشته که الدین النصیحة اکنون ما در این نامه ابواب
صید الهی بنوشتیم حصر ر فقر اهل الیقین بنوشتیم که براحیا سنن رسلین بهمان
کرده اند نخست در مطلق قیام بر این امر ایشانرا ترغیب کنیم انکاه آداب آن
باز نمائیم ر فقر اهل الیقین بدانند که بحال خود بودن و دست از نصیحت و اصلاح
داشتن در دین مانعیست انکار بقیه طایفه ایست که خود را درویشان نام نهند
انکاه درویشی را تفسیر ترک فضول کنند انکاه فضولی را تفسیر امر معروف
و نهی منکر نمایند حاصل آنکه از این طایفه این باشد که درویشی در درویشان تا کم نه
علما این کلمه را کفر شمرده اند برای انکه اشارت بر آن معنی باطل است ر فقر اهل الیقین چون
در قرآن مجید خوانده اند والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و
عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر باید که چنانچه خود را مطالب

برایمان

برایمان و عمل صالح میدانند بتواصی بحق و صبر نیز خود را مطالب دانند و این
رحمت که خدای عز و جل ایشانرا داده و سبیل تا اینهمه بر ایشان موجود نکر کنند
و بدیکر ابنای جنس از آن نصیب رسانند و با خود نه اندیشند که چون درویشان
قبول نمیکنند چرا کوئیم که این علامت که خدای عز و جل از ایشان در نور چه بدید
وایشانرا بر عیوب قلوب آکاهی بخشیده چه دانند شاید که بعضی از مستمعان
موعظه قبول کنند دیکر آنکه ایشان در کیرد با هر کس میباید کفت تا بر آن دلیل که اهل
آن باشد برسد چه چنان کس در غبار ناس است اما او را جدا کانه نمی شناسیم
که او را بنصیحت تخصیص کنیم با هر کس میکوئیم تا آن زمان که بصاحب خود برسد و هیچ
کس از ر فقر اهل الیقین خود را از این حکم خارج نشناسد و هر کس بقدر مقدور خود
با ابنای جنس همراه باشد و از قریب و بعید نصیحت دریغ ندارد بالمعروف این بود
ترغیب مطلق در قیام بر مجرد صید الهی اما بیان آداب آن باید که اهل الیقین را
اجتماعی باشد در این امر که از منفرد کاری نیاید و چون اجتماع واحدی که منال
وحدت باشد ملتئم نکردد باید که یکی از میان خود که بزیادت رشد ممتاز
باشد بر خود حکم سازند و در امور با او رجوع کنند و صدور از امر او نمایند و عمل
برای او کنند و چون این کردند ر فقر آن اجتماع باید که همه نظر از خود و فروع کرده
و بر آن واحد که منال وحدت کار ها از او باز کویند نه از خود و در کار او عار
نه در کار خود و اظهار او کنند نه اظهار خود هر یک آب خود را در جوی او روان
کنند تا از انضمام آنجا بر آب او نهری عظیم روان کردد که تبش آفتاب هیچ
ناچیز نسازد که بمنزل نرسد چرا اگر هر کس آب خود را در جوی خود روان کند
آب اندک باشد بمنزل نرسد و در راه ناچیز کردد چنانچه شاخهای متفرق
درخت قطع کنند تا تمام بر یک شاخ شود ...

تواند شد باز دید آید همچنین باید که هر آیت هستی خود را فرو گذارند تا هستی
آن واحد حقیقی گیرند و چون هستی او قوت گیرد هر واحد را در تحت هستی او چندان
نصیب از هستی رسد که در انفراد عشر عشیر آن نرسید بلکه در انفراد نیست مطلق بود
همچون شاخهای ضعیف که بر اندک زمان شکسته شود و ساقط و متلاشی
گردد اما هر کدام که در ضمن شاخ بزرگ مندرج شد بقاء او همیشه باقی باشد
تا تو هستی خواجه خوار حقیر باشی بنده او شو که یابی خواجگی و چون این اصل
مستحکم کنند بعد از آن شروع نمایند در نصیحت عباد و آداب نصیحت چند چیز است
اوّل تعمیم چنانچه گذشت که خرد و بزرگ و بنده و آزاد و شریف و وضیع و
عامی و عالم را در نصیحت یکسان گیرند با هر کس از این راه در آیند اگر سخن در او
در گیرد افزایند و الا ما کم کنند فذکر ان نفعت الذکری سیذکر من یخشی و
یتجنبها الاشقی دوم در سخن با هر کس حسب حال او گویند نه حسب حال خود یعنی
آنچه او را واقع باشد از امور که حاجتمند اصلاح باشد سخنی که در آن صلاح
نافع باشد گویند که ناصح همچون طبیب است و طبیب را دوا بر حسب مرض باید داد
و اگر مرض وی نشناسند سخنهای مطلق که بهمه حال نافع است و آن ذکر خدای
عزّ و جلّ و تشویق بعالم اعلی بر وجهی کلّی گویند سیوم اقتصاد در وعظ
نگاه دارند چندان نگویند که مستمع را سآمت گیرد و این شرطیست که محافظه
بر آن صعبت برای آنکه گوینده را ملال از گفتن دیر تر میگیرد که شنونده را از
شنودن پس اگر آن زمان که خود ملول میشود ساکت میشود سامع بمدتها پیش از
آن ملول شده و چون مدار بر ملال خود نمیتوان نهاد و حال ملال مستمع محجوبست
هر بار که میخواهد که ساکت شود میاندیشد که شاید هنوز مستمع ملول نشده باشد
واز لشکر برخیزد و حریص است حیف میآید ش که باری دیگر سخن نتوان گفتن نگوید

وعلمای سلف نشانه در این باب گفته اند که چون مستمعان دیده بر اینکس داشته
باشند که تا سخن از ایشان ظاهر شود سخن باید گفت و چون دیده با خود گیرند
این نشانه سآمت است ساکت باید شد بهمه حال مدار بر ملال خود نمی باید نهاد که
هر گاه خود ملول شود ساکت گردد بمدتها پیش از آن ساکت میباید شد چهارم
چون خرمهره و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و ناصح در مقام خود نیابت
رسول اللّه صلعم میکند باید که از این خلق بهره داشته باشد با هر کس بزبان او
سخن گوید و از مقام او با او در آید و تمثیلات مناسب حال او کند و تفهیمات
لایق فهم او را از نصیحت و تذکره بر خود دار کرده و در ایضاح و تبیین آنچه گوید
ایضاحی معتدل غیر مملّ و آنچه گوید بدلایل قرآن و حدیث و سخنان
علما خاصه معلم خود آنرا تقویت کند و در این دو فایده است یکی توثیق سخن
دوم رعایت ادب تا از ایشان باز گفته باشد نه از خود برای آنکه جز گوینده
اوست بالعمل او ظاهر است اگر بالقول ایشان از اظهار نکند جنایتی باشد خیانتی
کرده باشد چه معانیکه میگوید فی الحقیقه از آن ایشانست و از ایشان اخذ کرده
یا بالملفوظ یا بالمفهوم چه آن معانی نزد ایشانست اینجا سرّ توجه کتب عظیم
است آن نایب الیاست بر نوع عبارتهاست پس اگر او از خود آنرا تخریج کند خیانت
باشد هر آینه باید که خود را ترجمان داند و ترجمانیِ خود را باز نماید بذکر آن
کس که او ترجمان اوست و اسناد جستن براو در رسطاوی سخن از آن بعد حرفی
و در حدیث درست شده که لا تجعلونی کقدح الراکب اجعلونی فی اوّل
دعاء کم و فی اوسط دعاء کم و فی آخر دعاء کم او کما ورد محصّل معنی حدیث
اینست که مسافر که بار میکند اوّل متاعها را بار میکند آنزمان که وقت رفتن
شده است قدح را بر میدارد و از گوشه محمل میآویزد همانا نظر در قدح نمی باشد که از آن

باشد که آویزند از بار چنانچه در کوزه و آفتابه و مثل آن بپاشد میفرماید که هم
چون قدح راکب مسازید مرا که از زمان که وقت فراغ از هر حالت درود بر من
دهید تا نام من بوده و بس در اول دعا نام بربید و درود بر من دهید
اگر چه این ما المنطوق آمده در باب دعا اما المفهوم شامل هر انواع ذکر و کلام است
و در حدیثی دیگر صحیح آمده که ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله فیه و لم یصلوا
علی نبیهم الا کان علیهم ترة فان شاء عذبهم و ان شاء غفر لهم و سزاوار نیست
مؤمن را که بکفصل سخن بگوید که در آن چند بار ذکر رسول الله صلعم نباشد
در حد برا و استناد بحدیث او و همچنین ذکر ائمه دین و علما متقین که علم
رسول الله صلعم بواسطه ایشان بر او رسیده الاخص فالاخص رعایت حقوقهم
و ادبا معهم و حیا منا بشکر احسانهم و انعامهم و در سخن بعضی هست که من علمنی
حرفا صیرنی عبدا رعایت چنین آداب شیمه احرار و سیرت ابرار است که هر که
متقدم بود بر او مقدم دانند و مقدم دارند و احق ادب آموز ادبنی ربی فاحسن
تادیبی صلعم با وجود تقدم حقیقی و ابوة معنوی که او را ثابت برای رعایت تقدیم
زمانی و ابوة جسمانی درود خویش را تالی درود ابراهیم ع ساخت و تلقین
امت چنین داد که گویند اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
و آل ابراهیم و ذکر ابراهیم ع در امت خود خالد کردانید تا امت او باشند و ذکر
او کنند ذکر ابراهیم ع کنند و روزی پنجبار تا نوبت ذکر ابراهیم علیه السلام از خزی
ذکر خود تبرا و نگویند و چنانچه تشریف صلوة خود را تالی تشریف صلوة ابراهیم
علیه السلام ساخت در دنیا برای اتمام همین معنی و تکمیل همین صورت در
محشر تقدیم ابراهیم علیه السلام فرماید در جامه پوشیدن که اول من یکسی یوم القیمة
ابراهیم ثم اکسی علی اثره آری چنین ادب از کسی که خدای عز و جل ادبه

آموخته

آموخته باشد صلوات الله علیه اللهم صل علی محمد و آل محمد کلما ذکره الذاکرون و کلما
نهی عن ذکره الغافلون و بعد از آن یاران و پیروان او را بر برکت ارشاد و هدایت
او ادب چنان بوده که بوده آورده اند که کسی از حسن علی ع چیزی خواست
صد درهم یا صد دینار باو داد بعد از آن پیش حسین ابن علی علیهما السلام
آمد و از او چیزی خواست پرسید که حسن ترا چه داده گفت صد درهم یا
دینار فرمود تا نود و نه دینار یا درهم بر او دادند یعنی با کرکرده تا مساوات
با برادر بزرگ نکرده باشد آفرین بر ادب و فرهنگ آن جوان مردان باد و
تذکره سهل ابن عبد الله مسطور است که هرگز پشت بدیوار باز نکرده
پشت بدیوار کرد چون معلوم کردند آن روز ذوالنون متوفی شده بود تا ذو
النون در حیوة بود از ادب او شرم که پشت بدیوار باز کند و بر همینه مشایخ
چون رسول الله صلعم عثمان را بمکه فرستاد در سال حدیبیه بعضی گفتند خوشا حال
عثمان که اکنون طواف میکند رسول الله صلعم فرمود که اگر چنین و چنین سال
عثمان در آنجا باشد تا من طواف نکنم او طواف نخواهد کرد و همچنین بود که
رسول الله صلعم فرموده که عثمان چون بمکه رفت اهل مکه او را گفتند بر خیز و
طواف کن گفت نکنم تا آنگاه که رسول الله صلعم طواف کنند و این برای رعایت
ادب بود و امتثال امر لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و آنچه مشایخ گفته اند
که مرید در حضور شیخ بنوافل مشغول نشود هم از رعایت ادب و قد وقع لنا
نظم فی عدم ایثار الخیر علی الخیر مشتمل علی حکایة عثمان و ذلک ما نقول

خاص شر دار چه باتو التفات   گو بدیت سبحان یکی شیشه نبات
بکف را نرتا تو را من پیش شاه   عرضه دارم تحفهات در جایگاه
تا نواز شطربی و احسان او   حاضر آئی بر کنار خان ا و

تو وسیله خویش را او دان در این — تحفه آئین ایست رهست این چنین
هان مشو مشغول ترتیب تحف — کافکنی خاصان شه را در طرف
عذرت اینکه تحفه سازم بهر شاه — سوی خاصان زان نمی‌آرم نگاه
ای تو وای تحفه تو هردو هیچ — از خرد معرفت تهی نادان و گیج
کرد عثمان چون سوی مکه گذار — تا برد پیغام خاص کردگار
مشرکان گفتند داری بیعت معاف — خیز و گرد کعبه آور تو طواف
گفت حاشا من ندارم این قبول — چون طواف آرم بآن پیش از رسول
این وفا بین و این مروت و این حیا — خیر را نگزید بی خاص خدا
خاص حق اولی بجو و دید از عمل — کان عمل باشد چه تحفه در مثل
از پی ترتیب تحفه کی رواست — پشت بر آنکس که او خاص خداست
طاعت آئین است و آداب وصول — کو وسیله چون او باشد رسول
خاص حق نزد بانگ شخص زاهل دل — لب بجنبانید کو بد در بهانه
خاص حق هر موجه کای تو بی ادب — در جواب از چه نگشودی تو لب
عذرش اینکه تحفه سازم بهر شاه — سوی خاصان زان نمی‌آرم نگاه
او کجا و بینش عثمان کجا — این تفاوت را نگر بهر خدا
او کجا و بینش آن موشکاف — کز بیا شامید آن گلگون صاف
چون حجامت کرد و جمع آورد دم — می‌کشید آن دم بدم او دم بدم

نقیصه را اجزاء این چهار که گفتیم آداب هست اما چون سخن دراز کشید و پایان من
نامه بآخر رسید در این مجال بر همین اختصار رفت والله ولی التوفیق

مکتوب الاعمال — بسم الله الرحمن الرحیم — الباطنه

یوفق الله ولی التنبیه له فایق الدین و اسباب انجام الی السالکین برسید گرامی

لم تخفی

که اخلاق ذمیمه و تحصیل بصیرت فرض عین است و قناعت بر تقلید و اعراض از کسب بصیرت فسق است آیا شخص در چه مرتبه و بچه عمل از عهده این فرض بیرون می‌آید و خلاصی از فسق او را دست میدهد و آیا همچنانکه اشخاص میباشند که صلوة و صیام از ایشان ساقط میشود مثل مجانین در این نیز اشخاص باشند که از ایشان ساقط شود برای حصول استعداد یا از جهت ازاله اخلاق ذمیمه چون تمیز نمیباید که آثار ظاهره و باطنه بر آن مترتب نگردد و از عهده این فرض بیرون آمده باشد آثار ظاهره مثل منع زکوة نسبت با بخل و ازاله نعمت از محسود نسبت با حسد و اظهار معتوه علیه بغیر حق نسبت با حقد و تحسین عمل برای نظر ناس نسبت با ریا و آثار باطنه مثل منت نسبت با بخل و تحقیر ناس نسبت با تکبر و ذهول از نسبت نعم بمنعم و حساب استقلال و آن نسبت با عجب و جزع مفرط و تخطی بالغ نسبت با بی توکلی و بی رضائی و شناخت این که ازاله این به تنبه شده که آثار ظاهره بر آن مترتب نشود آسان حاصل توان کرد برای آنکه آثار ظاهره امور محسوسه است که در آن التباسی نیست اما این که آثار باطنه بر آن مترتب یا نه آسان نتوان دانست برای آنکه احوال باطنه نفسانیه امور ملتبسه مشتبهه است که بغیر کسی که او را نفس شناخته باشد بر اثر ارتکاب ریاضات و معالجات که در آن شناخت نافع باز وقف این نتوان افتاد و کما هو حقه انتفعی یوم تبلی السرائر ظاهر گردد کما قول:

گرد این نشاه چونکه بنشیند — هر کسی پیش پای خود بیند

از زبان مینماید روش احمار کیفیت امر فیها لیس احتیاط اینست که متحقق باشد که باشد بتمام طاقت و قوت خود در تزکیه نفس کوشد که اگر کوشش سابق مفید افتاده کوشش لاحق مزید موجب تاکید باشد و اگر کوشش سابق مفید

نه افتاده باشد که کوشش لاحق مفید افتد و همچنین بصیرت واجب حالتی
نفسانی است ملتبس بشبهه کسی باشد که باندك تنبیهی بر آن مقام مرتقی گردد
و کسی باشد که سنین و اعوام کوشد و نرسد و طرفه تر آنکه نه هر آنکس رسید
از خود آمن باشد و فارغ که رسیده و نه آنکس که نرسیده از خود خائف و ناامید و جازم
که نرسیده اینها اعمال باطنه و اطلاع بر باطنه است که الذی یعلم السر و اخفی
داند تفحص خود از خود نتوان دانست تا خود بدیگری چه رسد هر آینه
این نوع ذنوب را با قاضیان و محتسبان دخل نباشد تا بر شهادت با
تادیب بدان بر آن مترتب گردد پرسش آن قاضی یوم الجزاء خواهد کرد
و در آن مجلس چنان مطیع و عاصی از هم جدا خواهند شد و مضمون و بدا لهم
من الله ما لم یکونوا یحتسبون بظهور خواهد رسید لابد انعام دارد که آتشین
او را بر تبرك بوسه دادندی آن روز بند در گردن برخی در دوزخ خواهند
کشید لباس عدل نزکی که بگواهی او قضیه بفیصل رسیدی و تمسکات مسجل
شدی آن روز نه سجل و هم برتبه بعدلون بر نام او خواهند نوشت چون کند
جان باز کوفر و تیغ چند و از آوری بر آید ز اهل دین قلوب خائفین از
این بیم دو نیم است کسی در مجلسی یکی از سلف گفت من میدان خوش نویستم
که چون بهشت روم از اصحاب یمین باشم خواهم که از مقربین باشم او گفت این
من تمنی دارم که کاش چون بمیرم حشر نشوم انما یخشی الله من عباده العلماء
و اقول بر سر هر کس که زعلم افزایست ترس خدا در دل او افزون است از چنین
آمن و فارغ دلی نه آنکه با سر خدا جاهلی و این احتمالی است که بر قلوب مستعد
وجوب او ساقط نمی شود برای آنکه قصور استعداد از بین معانی نه قصوری است
مغتفر بلکه استحقاق دخول نار و سقوط عن عین الله جز بچنین قصور استعداد

ثابت نشود لیمیز الله الخبیث من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه
جمیعا فیجعله فی جهنم اولئك هم الخاسرون دیگر پرسیده از وجه توفیق میان
که بیزوما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی با آنچه در فداء اساری بدر
و تابیر نخل و غیر آن رو یافت جواب آنحضرت را نطق بمقتضی هوی خود نبوده است
اما نطق او منحصر نیست که بوحی باشد آن هست که بوحی است و آن هست که بر اجتهاد
است آنجا که بر اجتهاد او باز گذارند و ضمیر ان هو الا وحی یوحی راجع با قرآن است
که قرینه خارجی بر آن قائم است نه با نطق که در لفظ مذکور شده مگر آنکه از نطق
مذکور مراد نطق بالقرآن باشد و آنچه از قبیل قسم دوم است اعنی الموکول الی
اجتهاده چون اجتهاد فرماید اگر مطابق ما عند الله من الحکم افتد اجتهادی
باشد ذو الاجرین و الا ذو اجر واحد و هیچ توبیخ در آن نباشد چنانچه در حکایت
سلیمان داود علیهما السلام فرموده ففهمناها سلیمان و کلا آتینا حکما و علما و در حکایت
بدر هست که آنحضرت منزل اول چاهها بدر فرموده جناب ابن المنذر گفت
یا رسول الله این منزلیست که خدای تو را بدان فرموده یا از رای ماست که تقدم
و تاخر کنیم یا رای است و حرب و مکیده بر خبر فاز آخر چاهها رویم و آنجا حوضی بسازیم
و پر آب کنیم و منزل سازیم و دیگر چاهها را سر بگیریم تا ما را آب باشد و ایشان را
نباشد رسول الله فرموده رای اینست پس برخواست و بر آخر چاهها فرود
آمد و آنجا منزل کرد و اگر کسی سوال کند که در قصه اساری بدر تهدید شده
آمده که لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم و همچنین عتابها
هر گونه در ابواب بر آنحضرت نازل شده مثل عبس و تولی و غیر آن چون اینها
بمقتضی اجتهاد ذی الاجر الواحد بوده که توبیخ بر آن نیست این تهدید و عتاب
چگونه است جواب آنست که این برای علو منصب او است که آنچه موجب اجر و محمدت

دیگران او را بران عتاب میکنند کما قیل حسنات الابرار سیئات المقربین و
لهذا چنین اجتهاد اگر در غیر آنحضرت باشد تواند بود که خدای عزّ و جلّ او را
بر خطا مستمر دارد و از او آن رای از نفس او نکند چنانچه در باب ابی حنیفه و شافعی
و غیر ایشان از مجتهدین که تا آخر عمر بر خلاف بوده اند پس بیقین دانیم که یکی
از ایشان بر خطا در اجتهاد مستمر شده و خدای عزّ و جلّ آنرا از او ازاله نفرموده
و در آنحضرت چنین نشود که او را بر آن مستمر دارد بلکه البته ازاله فرماید و تنبیه
نماید تنزیهاً له عن ذلک چنانچه فرموده عفا الله عنك لم اذنت لهم ما كان للنبی
عبس و تولی الی غیر ذلک من المواضع والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

اجوبة الاسولة المرشدیه پرسیده بود که همیشه بکا از خشوع قلب است
که ثمره تجلی الهی است بر سر یا شیطانی میباشد و چون مقرون بر سببی الهی
باشد مثل تذکر امور آخرت متعین است که غیر شیطانی است یا نه و نشانه
شیطانی چیست جواب بکا گاه باشد که از خشوع دل باشد و گاه باشد که از خشوع نفس
باشد کما روی عن انس من عمل ببدعة خلاه الشیطان و العبادة و القی علیه
الخشوع والبکاء و گاه باشد که در ابتدا از خشوع دل باشد بعد از آن خشوع نفس
بر آن وارد گردد و در این قسم گاه باشد که نفس بر دل غالب شود و فوات عمل
از وی باز رساند و گاه باشد که با این نوع غالب نتواند شد ذات عمل همچنان
از آن دل باشد اما وصفی از آن تعلق بنفس گیرد و قسم اول از این دو قسم
خشوع دل معدوم نگردد و صاحب آن صاحب دل نباشد برای آنکه
مرغوبات دل غالب نتواند شد آن بتجلی لمعان نور دل بوده هر آینه منطفی شده
و نار نفس غالب آمده و در حق ایشان آنحضرت کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم

قاموا روی نموده اما قسم دوم داخل خشوع دل باشد و بر آن نصیبه که
نفس را از آن حاصل شود عمل دل محیط نگردد اگرچه اختلاط یابد و
اشاره بر این قسم است آنچه گفته اند اذا شرع العامل فی العمل سارقه غیره
سرور فان فاذا کانت الاولی لله فلا یضره ثم الآخر و کما قالوا و مقارنه
سبب الهی چون با انفکاک از بعضی باشد قرینه شود بر آنکه خشوع از
ابتدا قلبی است اما دلیل نشود بر عدم تطرق نفس فی ثانی الحال بر آن از
نفاق قلبی و در سخن بعضی سلف هست که اذا اکمل نفاق المرء ملک عینیه
کما قال و اگر کسی خواهد که باز داند که خشوع و بکا محض قلبی است یا نفسی
این بمعرفت شناخت محض حاصل شود هر کس که از اهل دل است خشوع او
قلبی است و هر کس که از اهل نفس است الا ما شاء تبع با فتوی قلب کمال عمل علی
گریه کاوی گوشش اهل مجاز توبتو کرده بود همچون پیاز مرتبه عمل تبه
عامل است و فی الجمله اگر نشانه میخواهد یک نشان خشوع قلبی آنست که
صاحب آن از اطلاع و عدم اطلاع مردمان بر آن فارغ باشد آرزوی این نداشته
باشد که کسی او را چنان خاشع بیند و این خاصه مظهر نباشد چه خشوع
مبتدع ممکن که این داشته باشد چه مبتدع را رغبت در آن خشوع با خوف
است نه بارزوی مردمان اگرچنان باشد که نه آنرا بخود نماید و نه بدیگری آن
خاصه مظهر خشوع قلبی است و نشانه باز شود آن آن بخود آنست که عجب از آن
مترتب نشود پس سخن با این باز گشت که هر خشوع و بکا که خود بینی و خود نمایی
که عجب است و ریا در آن نباشد تعلق بدل دارد والله اعلم سوال دوم
پرسیده بود که بعضی از رؤیای صالحه حضرات محبوب مثل رؤیای رسول
الله صلعم بسیار اتفاق می افتد این دلیل سعادت آنکس میشود و بیشتر فضیله

او بر کسی که چنان رؤیا او را نیاید باشد یا نه و کسیکه چنان رؤیا او را ببیند باشد و از جمع
شود این دلیل شقاوت یا نقیصه او میشود یا نه و نموده بود که کسی رسول الله صلعم
بخواب دیده و بر بالای سر مبارکش میبرید و صرف میداده و قد مبارک آن
حضرت را قصیر یافته تعبیر این چیست و معنی حدیث انا اکرم علی الله ان یترکنی
بعد ثلث او کما ورد چه پرسیده بود جواب رؤیا صالحه و رؤیا صادقه چون
بنده صالح را دست دهد نشانه خیرات خاصه رؤیا رسول الله صلعم که در
حدیث آمده که من رآنی فی المنام فسیرانی فی الیقظه و همچنین آمده که من رآنی فی
المنام فلن یدخل النار اما متعین الله لا لم نیست بر سعادت و معنی حدیث یترکنی
چون تحقق رسید نیست که این از اسباب نجات از نار است مادام که مصیبت کبری
اقوی از آنکه منافی آن باشد نباشد امر بد و فوق آن واقع شود و رؤیا ظهور نیست
از مکاشفه که کسیکه او را رؤیا که میباشد یا برای آنکه این نوع استعداد حضور
قاصر است اما دیگر استعداد اقوی بقا صد است یا لا هذا و لا ذاک برای آنکه
مرتقی او از حد و چنین مکاشفه کذشته و بمعانی کلیه و مکاشفات عقلیه
معقوله است نزول نموده مکاشفات جزئیه و تمثیلات حسیه کم میکند که
بر وجه اول است دلیل نقیصی است ذاتی و اکر بر وجه دوم است دلیل نقیصه است
نسبی متعارض میباشد شاید آنکس که این نقیصه داشته باشد فضیلتی یا فضیلت
داشته باشد که آنکس که آن نقیصه ندارد نداشته باشد و بعد از تعارض ممکن که
جانب این کس راجح آید و علی ای حال این قصور دلیل شقاوت نیست و اکر
بر وجه سوم است فضیلتی است تام و سالک را از ره بدایت سلوک مناسب نیست آیا
میباشد و صرف بهاء آنرا لما اشرنا الیه و سرخا که آنکس را اشاده پریدن مو
صرف دادن نشانه شعف است و طلب و الحمد لله و قد آنحضرت را قصیر یافتن

نشان

نشان کوتاهی است در همت اینکس همت را بلند دارد و از امور کلیه قاصر نباید دید
نقصهای بی را شکند و الله الموفق و معنی حدیث انا اکرم امام غزالی رحمة
الله علیه در کشف علوم الآخره فرموده مراد از ثلث در این حدیث ثلث عشرات
است که ثلثین و مراد ثلث از سنین است مدة سی سال بعد از فوت دنیوی آن
حضرت در ارض بوده و این ایام بقاء خلافت که الخلافه بعدی ثلثون سنة بعد
آن عروج فرموده و این توجیه مقتضی آنست بر حسب ظاهر که آنچه بعد از آن سی
سال مکث در ارض شده و بعد از آن عروج دست داده حیوة سنه باشد
زوال آن که من احیا سنتی فقد احیانی هر آینه چون سی سال سنت آنحضرت
در ارض قایم بوده آنحضرت بحسب حیوة سنت سی سال در ارض بوده بعد از آنکه سنت
مرتفع شده آنحضرت نیز مرتفع شده و اولی آنست که حدیث را از ظاهر خود نکردانند
و ثلث بر ثلث آحاد تنزیل کنند و بر ثلث از ایام و آنچه بر حسب آن ثلث عروج
دست داده موت دنیوی و حیوة برزخ کریند کما هو المتبادر و محتمل حیث
این باشد که سر رفتن پیش حکم موت و بقا در تراب بر آنحضرت جاری نباشد بعد
از سه روز بر هنمای عرش حال او از زمین سازد و پیش خود برد فیه فقعد صدق عند
ملیک مقتدر و این منافی آن نیست که اکر مرقد مطهر بکافند جسد مبارک او
آنجا باشد برای آنکه مادام که عالم ملک باقی است احکام ملکوتی چنان جاری
شود که از دیر بجم ملکوتی چون نکرند امور را همچنان بحال خود یابند و بجای
خود باشد و الله ابرمیت علی کل شیء قدیر بلی اکر کویند برکت آن سه روز
که آنحضرت در ارض ماند سی سال خیر و برکت در ارض ماند و آن ایام خلافت بود
از هر یکروز ده سال دیکر نباشد و الله اعلم باسراره

بسم الله الرحمن الرحیم

جواب سؤال السائل الانزال کاسه عادا عبد العزیز سؤال در علم تعبیر
مقرر شده که هر خوابی که موجب احتلامی باشد معتبر نیست لهذا این چیست
آیا مخصوص همین است یا کسیکه غسل بر او فرض باشد با احتلام یا غیر احتلام حکم
خواب او همین است یا فرقی هست میان وجوب غسل با احتلام و غیر احتلام
جواب صوری که در ضمیر در می‌آید مبدأ آن گاه از داخل است و گاه از خارج آنچه
مبدأ آن از داخل است صوریست که بر طبق عوارض نفسانی و انفعالات جسمانی
تخیلات اختیاری باز دید کرده چنانچه کسی که گرسنه باشد یا تشنه آب و
نان و اسباب وصول بآن بخاطر او افتد و کسیکه خائف باشد صور آنچه مکاره که
ترتب دارد و لوازم آن پیش او متمثل شود و علی هذا القیاس و آنچه مبدأ آن
از خارج است صوریست که بر طبق اموری که در خارج واقعست در آخر الامر
در ضمیر او باز دید کرده در بی تصرف فکر بحکم صقالت معنوی که ضمیر دارد همچون صیقلی
اجسام که در آب و آئینه باز افتد و در بیداری چون عوارض نفسانی از غم
و شادی و امید و بیم و حب و بغض و غیر ذالک قائم و انفعالات جسمانی از
جوع و شبع و رق و عطش و جز آن حاصل است و قوه مفکره بر وفق آن تخیلات
اختیاری مشغول صوری که در آن حین در ضمیر آید از قبیل قسم اول باشد هر آینه
تعبیری نباشد و اگر ساعتی لطیف اتفاق افتد که شخص از ین عوارض خالی ماند
و ذهول و تعطیل او را دست دهد و قوه مفکره او از کار باز ایستد چنانچه
صوری که در ضمیر بخاطرش افتد از قبیل قسم دوم بدلیل باشد که مبدأ آن
خارج است و تعبیر داشته باشد اما این عاشر ناس را نادر افتد سالکان ارباب
استغراق را افتد و جماعتی که در عقل ایشان یعنی در قوه تفکر چندان
ضعفی باشد مانند سادگان و مجانین و سادکان و سالکان را مشارکت هست در این

ازآن

ازآن دست داده که هر دو مشترک‌اند در اینکه فکرها کار نمی‌فرمایند اما سالکان
از آن فکرها کار نمی‌فرمایند که فکر ندارند و سالکان از آن فکر را کار نمی
فرمایند که بذکر که اشرف است از فکر مشغول‌اند چون از مقام ذکر بمقام
فکر آیند فکر ایشان از همه کس منتج‌تر باشد و تیزتر و مستقیم‌تر و ساده دلان
چون این فرق نمیدانند چون از ساده یا دیوانه امر مکاشفه بینند او را ابدال
نامند و از اولیاء خدا دانند باز سر سخن آئیم اما در خواب چون عوارض نفسانی
و شهوات جسمانی و هوش که بر طبق آن قایم و فکر و تخیلات اختیاریست
زائل شده باشد صوری که در ضمیر آید از قبیل قسم دوم باشد هر آینه آن را
تعبیر باشد و اگر ساعتی لطیف در خواب اتفاق افتد که شخص را چنان عوارض
روی نماید حالتی که افتد و بگشتن نامراد از دست بدست در آن آن لطیف
باشد صوری که در آن در ضمیر او آید از قبیل قسم اول باشد و تعبیر نداشته
باشد و خوابی که موجب احتلام میشود از ین قبیل است چرا که شهوت
نسا در او بالفعل موجود شود خروج ما بر آن مترتب نگردد و گاه هست
که چون تشنگی غالب شود در خواب شخص عطش از خود ادراک کند صور
که بر وفق آن در ضمیرش آید چنانچه خود را در کنار آب بیند یا کوزه در دست
یابد تعبیر نداشته باشد سبب معتبر نداشتن خوابی که موجب احتلام است
نه خلو او از طهارت کبری تا هر کس که غسل بر وی لازم باشد خواب او معتبر نباشد
کسیکه ویرا احتلام دست دهد اگر غسل ناکرده ثانیا بخواب رود هر خوابی که
در کرت ثانیه بیند معتبر باشد و در همان خوابی که او را احتلام دست میدهد چیزی
که تعلق بر احتلام دارد اگر خوابی بیند هم معتبر باشد و اگر کسی بغیر احتلام غسل
بر وی لازم باشد و غسل ناکرده بخواب رود همچنین خواب او معتبر باشد کالت

ذکره علماء التعبیر ذلک ما یقتضیه التحریر والدلیل والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی المسالک فی مسالک السالکین محمد المخدوم فی
زمرة السائرین الی الله سر غیره قدس الله محمد علینا وعلی المسلمین سعدا
وجعلنا فیهم ذا لسان صدق ومحمدا احمدا مردمان دو قسم اند بعضی
کام جویند و بعضی نام آنان که نام جویند از مردمی بهره مندترند برای آنکه
جستن کام مشترک است میان مردم و جانور پس آن از نتایج احکام حیوانیه
است و جستن نام مخصوص بمردم پس آن مقتضی مردمی و انسانیه است و آنان
که نام جویند دو قسم اند بعضی نام جویند در عالم ادنی خواهند که میان مردم
ادنی که بزرگان این جهان اند مجیر و نامدار و نیکنام باشند و بعضی نام جویند
در عالم اعلا خواهند که میان ملأ اعلی که بزرگان عالم بالا گویند و چهره
نامدار و نیکنام باشند آنان که نام در عالم اعلی می جویند عالی همت تر و بزرگ
منش تر و زیرک تر و خردمندترند برای آنکه عالم ادنی در جنب عالم
اعلی بغایت خسیس و حقیر است چنانچه در حدیث آمده که موضع سوط
فی الجنة خیر من الدنیا وما فیها و نیز عالم ادنی فانی است ایام قلیل تحصیل برآن
تمتع کرده بعد از آن با عالم اعلی رسد و ابد الآباد آنجا باشد و با وجود شرف
باقی بخسیس فانی ساختن خلاف زیرکی و خردمندیست اگرچه اکثر ناس این
خردمندی و زیرکی نداشته باشند کما قال سبحانه بل تؤثرون الحیوة الدنیا
والآخرة خیر وابقی خیر اشاره به شرافت عالم اعلی است وابقی اشاره به بقاء آن یعنی
عالم اعلی که بحسب ماهیت شریف تر و خوب تر و بحسب وجود دایم تر و باقی تر است
فرو میگذارند و عالم ادنی که بحسب ماهیت اخس و ادنی و بحسب وجود عرضه

زوال

زوال و فنا است برای وی که زیند زهی قلت بصارت و خسارت تجارت فما
ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین در سخن بعضی از مشایخ هست که اگر آخرت خزفی
بودی باقی و دنیا ذهبی بودی فانی عاقل خزف باقی بر ذهب فانی گزیدی
فکیف که حال برعکس اینست آخرت ذهبی است باقی و دنیا خزفی است فانی
دریغا آدمی چرا چنین غبن فاحش بر خود روا میدارد یا خود بر آن شکیبا
مر فانیت این زندگانی و کامرانی بر او جاوید خواهد چنانچه احد از جاهلین
سوره کهف گفت وما اظن ان تبید هذه ابدا فدان این گمان فرو دار که دنیا
با صاحب خود نماندی برای او نرسیدی زانکه گذشتی شاد بر کس نماند
آخر از وی جست و همچون باد شد از تو هم بجهد تو دل بر وی منه پیش کی
بجهد تو خود از وی بجه جوانی با پیری گردد و قوت با ضعف شود حیات
با موت آیه الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة
ثم جعل من بعد قوة ضعفا وشیبة یخلق ما یشاء وهو العلیم القدیر یخلق
ما یشاء اشاره بر احوال ما بعد الموت و نشأة برزخ و آخرت است بنابرآنکه از احوال
جهان و تقلبات آن پند گیرد و عالم دیگر جوید که العلم بالله که مقتضی آنهم
او است کرده چون تغیرات عالم بیند باز وقت اشد که او را مغیرات غیر متغیر
تعلق همت از این متغیر بگسلد و با آن مغیر غیر متغیر بپیوندد تا از عالم ثبات بود
بوی بشارت جان او رسد که او را زندگانی جاوید سازد و قوت و شباب برو بخشد که
بضعف و هرم منسوخ نشود لمثل هذا فلیعمل العاملون وفی ذلک فلیتنافس
المتنافسون الله سبحانه و تعالی ما را بر سلوک مسالک و ابتهاج مناهج اولی الایدی
والابصار راهنمونی کناد و بر پیمان خویش ثابت و برقرار کرد انا دائما ولحق
وهو حسبی ونعم الوکیل والختم بالصلوة علی محمد و آله والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى   التماس بعضی از اخوان الحقیقه
کثرهم الله و بارک علیهم اجمعین این بود که آداب تربیت مرید با رشد مبین
کرده اصول آداب این باب از معامله موسی با خضر ماخوذ است و تفاصیل
آن مشایخ رحمة الله بطریق استنباط و تحقیق فهم و براهین علم معلوم کرده اند
و باز نموده ابتداء کار مرید و کمر بستن او در طلب رشد از اینجا ماخوذ است که
و اذ قال موسی لفتیه لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا سالک چون
بطلب شیخ کمر بست طرا است میان خلق و حق و مقام او مجمع البحرین مریدی و
مرادیست و جوای حضرت الهی شد که از علوم لدنیه او را آگاه کرده اند باید که
بر خود نهد که اگر سنین و اعوام بر این مطلوب فایز نگردد از طلب باز نه
ایستد و تا جان دارد در تن جستجوی کند تا مگر بیابد که راه بی راهنما
نمی توان رفت و باید که او را اندیشه نرسد که چون کتاب الله و سنت رسول
صلی الله علیه و آله در میان است بمرشد چه حاجت است که این بآن ماند که بعضی
گوید چون کتب طب هست که بطبیب احتیاج نیست چرا که باعتبار احتیاج پیدا
کرده این سخن خطا است برای آنکه نه هر کسی را فهم کتب طب میسر است و استنباط
از آن میتوانند کرد مراجعه با اهل استنباط ضروریست بباید کرد که و لو ردوه
الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم کتاب حقیقی
اهل علم است که بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم نه [?]
دفاتر چنانچه امیر المومنین علی ع فرموده انا کلام الله الناطق و هذا کلام
الله الصامت و نشان رسیدن سالک بمرشد خویش آنست که چون بروی
رسد در باطن خود هیجانی یابد و کشادگی احساس کند آن چون [?]

نوزده

که نوزده شده و صد هجر ارادة مسلکی یافته و این از بوی رشد است که بشامه
او رسیده که بوی مرشد چون به سالک رسید از بیهوشی جهل افاقه یابد بوی
انکه آن بوی از روح الله است و روح خدا روح بخشد نفحات رب [?]
دهر میوزد این بوی است نفحه آمد مر شما را دید و رفت هر که را میخواست جان
بخشید و رفت چون اینحال روی نمود سالک باید که بی دلگیری و فتور سر
ارادة خود حکم کند تا بر آنجا رسد که جمال حقیقی شیخ ببیند بعد از انکه بوی او
استنشاق کرده و باشد که سالک در اول حال باز وقت میفتد که با دل او
رفت و کجا این بوی بمشامم رسید از اینجا تجاوز کند اما چون دلش خبردار شده
از این پیر بصیرتش سبک بناشد برای انکه دلش اقتفا میکند قوت از قوت اراده
که مخایل دل آماده داشته طلب دارد و باز فتح خود گوید آتنا غدانا لقد لقینا
من سفرنا هذا نصبا آنرا پیدا باید آمد و باز باید شکایت کرد که دلش کجا بماند باز کرد و در خود را
بعهد مرشد رساند و معتکف آستان او کرده و اگر بسویی تشویش دهد که از کجا
آمدن او است و چه دانم که این مرشد کامل است بانفس گوید هب شست بجز تو متابعی
غیر خود ثمرة مبارک دارد که علیکم بالسمع و الطاعة و ان تأمر علیکم عبد حبشی و
مشایخ از اینجا گفته اند اگر در تقرب کسی بر راستی برآید اگر در تقرب خود باشی و
چون بحضرت مرشد رسید اول ادب که او را نگاه باید داشت آنکه بر مرشد سلام
کند و سلام کردن بر مرشد آنکه او را بر سلام مقدم دارد از خود برانکه برای در خبری
از چیزها اعراض کند چه معنی سلام است که انت السلام [?] مرشد گوید
ان با رضائك السلام چه میداند که تا ارضیه سالک باقی است [?]
نمی تواند آورد و خطرات شیطانی و وساوس نفسانی او را نمی خواهد آورد
د [?] که از زمین وجود برخواهد دمید اما سالک موفق دارد آنچه خواهد

نخواهد ایستاد و زود به استغفار و استغفار مشغول خواهد شد ان الذین اتقوا
اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون   و ادب دیگر آنکه صحبت
با مرشد به اجازه او کند و هیچ امر به او مفاجاة نکند و بیجا خود در اثر او نرود
شود و سخن با او به تعظیم و عزت داشت گوید کما اجتمع ذلک فی قوله موسی علیه
السلام هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت رشدا و مرشد است که از ابتدا امر صحبت
مسالک سلوک جوید باز نماید دا از ارشاد او استعفا کند و حرص بر استصحاب
او ننماید و اما سخن مرشد بر هیچ گفتن کما قال الخضر علیه السلام انک لن تستطیع
معی صبرا و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا پیش گفته گرد عشقش مرزین خوی
چرا دارم ز اول عشق نکن عشق از اول چرا خونی بود تا گریزد هر که بیرونی
بود مرشد مراد است و مراد باید که متمتع باشد نه مرید و لیکن مرید صادق
هر چند متمتع مراد زیاده باشد نیاز او باید که افزون شود و بشوق مشتوق
موافقه و بعضی خاطر او را از مخالفه امتحان کرده اند کما قال موسی ستجدنی ان شاء
الله صابرا و لا اعصی لک امرا و از جمله آداب طالب آنکه با شیخ ابتدا سخن
نکند و هر چه میخواهد که بداند از اسرار افعال شیخ یا اسرار افعال حق یا حل
مشکلات و شبهات و غیر ذلک صبر کند تا آن زمان که شیخ آن را شرح کند و همیشه
مترصد و منتظر باشد که در مطاوی سخنان او هر آنچه خواهد بود و کشف
باشد تا باز وقت امید کما قال الخضر علیه السلام فان اتبعتنی فلا تسئلنی عن
شیء حتی احدث لک منه ذکرا و اهل فهم را از اشارت و لو انهم صبروا حتی
تخرج الیهم لکان خیرا لهم همین معنی مفهوم است لعمن و از عمل باید کرد که
داود علیه السلام را دید که آهن را حلقه حلقه میکرد و در یکدیگر میبرد خواست
که بپرسد که این برای چیست ادب او را مانع شد از پرسش صبر کرد و هیچ نگفت

چون تمام شد

چون تمام شد داود آن را بپوشید و گفت نعم اللبوس للحرب بغرض معلوم شد
ادب بر جای خویش سالک همین است که در همه ابواب آنچه لازم سالک
است ملازمه صحبت است که همه مقصود او در آن حاصل میشود هر بابت در فن
خود در هیچ دیگر حاجت نیست   علم آموزی طریقش قولی است   حرف آموزی
طریقش فعلی است   فقر صحبتی بصحبت حالی است نه زبانی کار بیابد بدست
سالک باید با صحبت مشغول باشد با تامل و تذکر سخنان که در صحبت گذشته
یا بعمل بمقتضی آن و از جمله آداب مرید آنکه بر تصرفات شیخ و اگر چه ظاهر منکر
نماید اعتراض نکند که آن و اگر چه بحسب ظاهر منکر باشد بحسب باطن تاویل
صحیح داشته باشد چنانچه افعال خضر را بود و نظیر همه آن تصرفات که خضر
فرموده در کار مشایخ باشد نظیر کشتی شکستن آنکه کشتی طاعات مرید و ارث
احوال مصنوعان او که بآب در بر سوی ساحل نجات چشم میدارد بشکند
چنانچه ذو النون رحمه بعضی مسترشدان را گفت تا خفتن غیر فریضه مکن
و بجواب رحمه ابو یزید بسطامی رحمه یکی از اتباع را گفت موی روی باز کن
و توبره بر کمر دکان بر کردن افکن و کودکان را میگو تا مشت بر گردنت میزنند
بعد در هر بابت مشت بلی کرده کان میده برای انکار ابلیس پادشاهی بت ظالم
در پیش راه هر کشتی در شبت را لشکر عجب میفرستد تا بغصب باز بستاند و قطع
قتل نفس آنکه به سیف مجاهده نفس زکیه را که میل لذات مباحه داشته باشد
ذبح کند بکشتن از آن لذات جدا کند اگر چه آن مباح است و زکی اما مکن
دارد و نشو بر آن موجب انجذاب عقل و روح میشود به اسفل جهت
استغراق در شد بر حصول آن و از آن اخلاق ذمیمه که عصیان و طغیان
قلب بر متولد میگردد پس چنان نفس را ذبح کند تا بجای آن خدای عز و جل

نفس از کی از آن کرامتر دریابد که میل او بلذات معنوی تر باشد و تخیلات و توهم
تا معین عقل و روح باشد در اراشان نه مانع و نظیر آن قاعده چون در حب و ترک
مرید را مکلف داری بر اقامه تن و حفظ حیوه بی اخذ حظی از حظوظ حیوه برکت
آنکه روح و نفس مطمئنه بکمال خود رسند و سر کرم مخفی که در هیکل انسان تعبیه است
استخراج نمایند لکن تو دیده اند که بعضی از صالحان در نفس میل غرایب بعد از
تامل بسیار دریافت معلوم شد که باعث نفس بر این آنست که میخواهد که گشته شود
تا از مجاهدات خلاص شود نفس حیوه را برای لذات میخواهد کما قال بعض
الحکما الحکیم یاکل لیحیی والناس یحیون لیاکلوا چون از لذات مطلقا
باز ماند بار حیوه کشیدن برای صعب است و وظیفه مرید آنست که در هیچ
از این تصرفات و امثال آن بر شیخ اعتراض نکند که کثرت اعتراض و سوال
موجب فراقست چنانچه موسی و خضر را علیهما السلام واقع شد صبر کند
تا از ایشان یابد که وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بایاتنا یوقنون
والحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان الالهیین فهذه موعظة
الهیة وحکمة حقیقیة یحق لکم ان تسمعوا لها وتصغوا الیها ان الله تعالی
انشا نطفة من الماء فنفخ فیها من روحه فاصبح ذا سمع وبصر بفیض روح
الله فاما شاکرا عارفا معترفا بان سمعه وبصره من فیض روح الحق فیبصر بالله
ویسمع بالله واما کافرا بنعمة الله جاهلا بفیض روح غاصبا ناهیا منکرا
باهنا ظانا ان السمع سمعه والبصر بصره وانه یسمع بسمعه ویبصر ببصره فحق
علی الله عز وجل ان یقبض عنه روحه فیبقی السمع والبصر فیبقی الانسان

لا یسمع ولا یبصر ولا یحیی متحسرا علی ما فات رهینا للمصائب والآفات واما
المؤمن الشاکر فاذا زال سمعه وبصره ابدله الله من سمعه سمعا ومن بصره بصرا
فان الله عز وجل هو سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده التی یبطش
بها ورجله التی یمشی بها ای حافظ ذلک منها والسمع والبصر الالهیان لا
یزولان ولا یبیدان ابدا فحق للمؤمن ان لا یموت بل ینتقل من دار الی
دار   یا رب کو که چه نازی خوشترست   عشق را خود صد زبانی دیگرست
آدمی را چنین کمان افتاده که آنچه آنرا ملکت او کشته اند ملکت اوست لاجرم
چنانچه میخواهد آنرا صرف میکند و در هوای خویش بکار میدارد و این
غلطی است که او را افتاده همه چیز ملکت خدایست آنچه آنرا ملکت او کشته اند از روی
امتحان کشته اند تا ادب و کیاست او را آزمایش کنند اگر آنرا ملکت خود داند ناحق
دست بر سوی آن دراز کند یفعل فیه ما یشاء ویحکم فیه ما یرید بحکم قهر الوهیت جان
او بستانند که جان تو چه کسی باشی که ترا چیزی باشد چون تو خود با ازان خبری چگونه چیزی
ازان تو تواند بود العبد لا یملک والعرض لا یقوم بالعرض از جهت آنکه بجهت دستش
خشک شود و زبانش لال کردد و پایش از کار باز ماند و یکبار ساقط شود
کانهم اعجاز نخل منقعر و آنچه نماید که او را دست و پای و آمد شد است آن دست
و پای و آمد شد نه از آن وی باشد که خدای عز وجل میان او و نفس او حایل شده
که ان الله یحول بین المرء وقلبه ونسوا الله فانساهم انفسهم آن دست و پای
جهانست آن روز که علاقه او بریده شد از جهان کوتاه شود با خاصه خود کردد بی
و پای او آشکارا شود و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون در باید این سخن
که از اسرار معرفت است و اگر پای از گلیم خویش بیرون ننهد و خود بشناسد
داند که او را ملکت چیزی نمی تواند بود و آنچه آنرا ملکت او فا می دهند با خدای

وحق جل را جمع دارد و گوید   نامیست زمین بوس و باقی همه روایست و وقت
خود را در آن دست ما اثر شمارد و آنرا برای خدا برای خدا در کار خدا صرف
کند و حظ و هوای خود را یکسو نهد و اگر سر مویی از آن در هوای خود بگذا
رد خود را مزد و خاین داند چون خدای عز و جل این ادب و فرهنگ
از وی مشاهده کند در لطف خویش در وی دمد نه که قصاب عجم
چه سر پیش برد نفله کشته خود را کشد آنگاه کشاند چه دم خویش نا
نرد مرخود دهد کش دم بنگر که کسی در مزدان بکجا هاش رساند و چون قدم
لطف در او دمد او را با او نماید و او را با او دهد صوفیان این را بقا بعد
الفنا گویند آنگاه دست دست او باشد نه دست جهان و پای پای او باشد نه
پای جهان و مال مال او باشد نه مال جهان چنانچه اگر تمام جهان ویران شود
و یکذره از آن در وجود نماند او همان دست و پای و همان اموال و اسباب
داشته باشد اگر سلطان ما را بنده باشی همه گویند و تو هم خنده باشی
اگر چرخ زمین از هم بدرد ورای هر دو جهان زنده باشی و گر خالی شوی
از خویش چون نی چه نی پر از شکر آگنده باشی دریابید این سخنان که مغز
است و کشف حقیقت و بران عمل کنید تا از خود برخوردار شوید والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان الاتقین   هر که جز ماهی ز آبش سیر شد
هر که بی روزیست روزش دیر شد   باید خواست و دل ماهی ما را از آب چگونه
دل بگیرد الا بذکر الله تطمئن القلوب تازه کنیم این ذکر مبارک را بار دیگر
چه ماهی باش بر دریای معنی که جز با آب خوش همدم نگردد ملالی نیست ماهی
زدریا که بی دریا خوش و خرم نگردد   هیچ میدانید ای اخوان که فایده نگیر

درصلوة

درصلوة چیست قاطع اندیشه هاست یعنی هر چه در اندیشه آید خدای از آن
منزه است آنرا بگذار و بخدای پرداز قل الله ثم ذرهم و معنی تسبیح دانید که
چیست یعنی چون بخدای پرداختی کان احاطه بر چنین دان که بحقیقه خود از خدا
رسیدی خدای اجل است از آن که بر او توان رسید   عاشقان از بوی عشق
غذا سازند و کسی به بوی خدا پاکست خدا از آنکه آلوده دست اندیشه گردد
کل ما خطر ببالك او ظهر فی خیالك فالله وراء ذلك   پاک از آنها که عاقلان
گفتند پاکتر زانکه عاقلان گفتند ما قدروا الله حق قدره ای اخوان در
چگونگی ذات خدای عز و جل تفکر کردن حرام است و در چگونگی بعث و قیام
تفکر نشاید کرد تفکر در آیات و آخر کنید تفکر در این و سط کنید که نظام و سوی
ترتیب حکمت است ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار
والفلك التی تجری فی البحر بما ینفع الناس وما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به
الارض بعد موتها وبث فیها من كل دابة وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین
السماء والارض لآیات لقوم یعقلون چه گمان دارید که این سیر سریع بی سر
بجوهر نر جهت امریست عظیم آیا آن چه امر است بلی امریست بزرگ قیام قیامت جهانی
برای آن گردان شده هیچ دانید که پنهان در گوش آب چه گفته اند که چنین سر
گردان در جهان میگردد آیا چه میجوید چه طفلان که سرگشته از زمین میان کوه
و بازاری که آن باز را آن کور عمید امر عمید امر آیا این چه رهاست که در جهان افتاده
کو آرام و قرار از جهان برده هر کس بزبان سخن عشق تو گوید حافظ و برون
و مطرب ترانه   وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم ترا تسبیح
کند اما ترا نکوان آگاه نباشد ولله یسجد من فی السموات والارض الی قوله
سبحانه وکثیر من الناس وکثیر حق علیه العذاب   جمله عالم تابع فرمان شده

غیرایشان کاینچنین نادان شده خدایا دل ما را بیدار و آگه میان که ترا فراموش کرده
اند که حشر و کتاب و استماع سخن ایشان نمانده بر پیکر آدمی اند اما بر سیرت سباع و وحوش
اینکه می بینی همه نیز مرده اند اگر آن کالبد حق به پیمبر داده اند ما را هم جبنی چند بخش
که از راه توبه دل شان نگیرد بلکه جز یاد تو چیزی نپذیرد و اصوات بیگانگان که تو
که از صوت التحیر دل بپذیرد تراست بسیار و اخوان ما را پذیرد ساز تا از آن بگریزیم و دگر
ذکر تو آویزیم   نفس و لطافت انفاس بهم کرده بخود تعفن وارهد جهد داود
خدایا چون رشتی آن با بعضی ما راست آورده تا مضطر بمانیم بصحبت ایشان و دل بکار
از ایشان کناره توانیم کرد که روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم خدایا این
دعای ما را اجابت فرمای و بر جدی آن تا اجابت برادران ما ظاهر گردد انک
انت الکریم المنان سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین

الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله محب الله والذی
الشیخ محمد جزاه الله عنا ما یجزی صدیقا عن صدیق   هر بلا و تعب و مشقت که
بنفس میرسد اگر دل با نفس متحد است موجب اضطراب دل میشود و اضطراب دل
از اشتعال آتش دوزخ است پس آن بلا عذابیست از دوزخ که نسبت با آن کس
معجل شده نه آنکه تطهیریست و تکفیری و اگر دل از نفس جدا شده بلا نفس معجل
اطمینان دل میشود برای آنکه چنین دل دشمن نفس است برای خدا و پیوسته بجهاد
و مخاصمه نفس مشغول است چون نفس را بلائی رسید پاره سست شد و قوة
او کم شد و دعوی او را استیلا نماند لاجرم دل را سکینه و آرامی حاصل شد
همچون کسیکه از جنگ دشمن رهائی یابد و بلا چنین کس را الطاف و کفارات

در بدنی

در جهان رنج و شادی این بس است که بر بعضی برسد هر چه در شکست و بلا
انواع است پنجنوع از آن در این آیه کریمه مذکور است قال الله تعالی ولنبلونکم بشیء
من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات یعنی البته شما را خوف
از دشمن و چیزی از ترس و گرسنگی و نقصان از مالها و تنها و میوه ها چون بهر حرف
از این بلاها بمؤمن رسد و نفس و شکسته شود دل او درست کرده و به زیر رنج
خوشنود و مستسلم پیش آید و گوید انا لله وانا الیه راجعون یعنی ما از
آن خدائیم هر چه با ما کند حکم او راست ما از آن خود نیستیم و در حقوق
خدا بهر تا مناقشه کنیم و مضایقه نمائیم و ما بخود باز میگردیم هر چه فوت شد بما
باز گشت و تره او است و انتزاع از ما بان میرسد و هر چه با ما متعلق است آن خاک
شد اگر بعضی بیشتر رسد گو برسد که دستور همین است که چون بجائی رسند آنجا
متاع و اسباب فرستند آنگاه خود رسند خدای تعالی در شان او گوید و بشر
الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون عادة
این بوده که اگر باد آمدی و چراغ کشته شدی انا لله وانا الیه راجعون این کلمه
مخصوص بموت نشناختندی اما جاهل چون بلائی بر او رسید از بدگمانی
بخدای او جزع و اضطراب ناخشنودی روی نماید و آن بلا در حق او تعالی
بر سر و بال کرده در زیان دنیا و آخرة باشد از بلاهای خدا که در آن نقص اموال
و ثمرات ملخ است که بر ناحیه فارس مستولی شده و ملخ جند خدایست بهر ناحیه
که خواهد فرستد و آزمایش خدا است تا واضح شود که کرا اعتماد بر رزاق حقیقی
و کرا اعتماد بر رزاق مجازی از این بیش ملک نباید بود   رزاقی که سر بر زد بر رفت
کشتک خویش خشک دید چه گفت   کای همان نو و همان کهن رزق بدست
هرچه خواهی کن   والله المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخی فی الله الامیر غیاث الدین محمد شفاه الله
وعافاه واخی فی الله الحافظ شهاب الدین داود   هر چند راه رضای خدای عز وجل
بطرایق مقرر شده و طرایق معین گشته که تا بر آن نرود مرید راه نیابد ندانیم که این تقرب
قربی که برما و اکثر اخوان خصوصا بر سید الاخوان ابقاه الله واعان واقع است خدای
عز وجل تنها از راه معتبر فرموده در این جانب از این باب حکایتی چند واقع است
که اعلام آن خیر ملال آن جانب فایده ندارد و در آن جانب نیز از این باب حکایتی چند
واقع است که چون معلوم میکنیم موجب ملال این جانب است الحمد لله علی کل حال مع
ذالک نیز ملول که کار ما نیکو نشد بد شد   شود شود نشود کو مشو چه خواهد شد
سر لذت ما و ایشان حضرت دوست که هر چه بر سر ما میرود از جهت اوست قصه
عجب واقع است انتها آهسته میگوییم تا بلا نشود که جای خود خوش کند آدمی بی بلا
پخته نمی شود چون است از طرح بلا کش میشود چون ادیم طایفی خوش میشود که نه
تلخ و تیز الیدی در رود کنده مانند و کنده و مرطوب اشد الناس بلاء الانبیاء
ثم الامثل فالامثل از پخته ابرار صبر بر فقر سخت است اما صبر بر غنا هزار بار از آن
سخت تر است فقیر صابر آسان تر بدست آید که غنی شاکر ان الانسان لیطغی ان
رآه استغنی بهر حال باختیار خدای عز وجل خرسند میباید بود که آنچه خدای
ما خواهد اولی است با آنچه ما میخواهیم و تا دیدی این زندگانی سر آید و از همه
این غم و غصه رستگار شدیم اگر چه جای در اندوه و درد بیم یقین دانم که آخر شاء
کرمیم پای دار که دل با خدا بد نکنی و نیز بیکبار چه جز خدا بد کنی که ان مع العسر یسرا ای
برادر و عجبتر آنکه در عین این آلام چون یاد خدای عز وجل کنیم همه آلام بالذات گردد
اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات کیمیا گری عجب کند حسین منصور از اینجا گفته

دلکم

وکل مآربی قد نلت منها سوی ملذوذ وجدی فی العذاب این هست اما ما
با دلبری چکار عافیت خدا را خواهانیم نحوی ما نم فرموده ان لم یکن بک علی
غضب فلا ابالی ولکن عافیتک هی اوسع لی اللهم عافنا واعف عنا در باب مسکن
جد میکرد اندیشه نقل با آن پیدا شده خوابهای خوب دیده میشود نوبتی چنین
میدیدیم که به مکه رفته ایم و طواف میکنیم آنجا منبری نهاده کمینه با امیر حاجی رکن
الدین که همراه است میگوییم نگاه کنید که چند پایه است تا منبر که جهت مسجد خوارزم
ساخته ایم بهمان نوع ساخته ایم که این منبریست که گمان افتاد که پیغمبر ساخته باشد
شمرده ایم نه پنج پایه بود نوبتی دیگر میدیدیم که در تردد داریم در نقل به آنجا آن شب
آمده و اظهار میکند که امیر عماد الدین جعفر مجوز است اگر شما نقل نمیکنید برای
اینکه کاری چند کرده اید که اگر شما برانجا نیایید آنها ضایع است و اظهار این میکند
که توجه او از جای خود است و ظاهر و باطن او یکسان شده در اینحکایت او فقیر
که اینحکایت شنیده خنده بر خواستم و از غایت اهتمام بر این سخن نشستم
و گفتم که اگر عماد الدین جعفر چنین است که تو میگویی یک کس او کافی است برای
خاطر او این میکنم و اگر هیچکس دیگر بر این پیمان ثابت باشد که همین او کافی است
و ما بقا با تو گفتم ظاهرا که آب دیدیم که از کوه میآمد بغایت صاف و روشن
چنانچه گوییا از آب اینجهان بود از بسکه نورانی بود گفته شد این آب ثلث
آبی است و باغی خوب و آن آبادان گشته بود بسیار مرتفع و اقلید و چاره
این خود دیدیم بسته که کشادن آن متعذر مینمود اما به آسانی کشاده شد چون
بیرون رفتیم آب نیکو دیدیم که روانست و هر گاه که آن آب باز بیاید میآید
از صفا نور آن ظاهر تر میشود اصحاب چنین میگویند که استخراج آن نهری
تمام دارد و استصعاب نمیکنند صعوبت خود ظاهر است تا تجدید که کار دیوان

در اصل عمارت دار جهت آن بخاطر میرسد و در صحبت امیر فاضل الدین محمد اعلاه
آنموجب کرده شد اما از بس صفا و نور آن خاطر را بمشاهده آن شتابت و
الله مفتح الابواب اما این واصعب از این هر چه باشد اصعب از آن نیست که بیکی
که ما را آن بچیزی از مکر دیگر آمده بر اسهل وجهی بلطایف تدبیر الهی ان
ربی لطیف لما یشاء همان لطف اگر چه مکر یار ره اثر کند بسیار صعب آسان کند
و اگر چه تاخیر آن حکمت باشد فلله الامر من قبل و من بعد و افوض امری الی
الله ان الله بصیر بالعباد تو خود دیده که تا غایت کار را بر حصول ما که شتر
وقوع ما ساقط است و لطف خدای که آنرا علتی و موجبی نتوان گفت و نه
برابر از استحقاق باشد کار حول و قوة ما برای ما کرده امیدهم بر او داریم
جانور از جائی که طعمه خورده هر بار که گشته شد بر آنجا رود خدای عز و جل
ما را بر لطف خود آموخته کرده طعمه خویش از آنجا میجوئیم که پیوسته از آن
درگاه این ندا میرسد هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگو کبر و ناز
و حاجب و دربان درین درگاه نیست بنده پیر خراباتم که فیضش دایم است
ور نه فیض شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست از پیر خرابات دریغ عام
فوقت الهی خواهیم که بعد از خراب قوی بشری دریغ نماید طاعت شیخ و زاهد
قوت اکتسابات جیدی آرد فن همه زهد مسلم میخرند هیچ بر درگاه او هم
میخرند هر کس را دست آویزیست دست آویز ما اینست که هیچ دست آویزی نداریم
گفت چون سلطان جان پرده رود عین هر عیبی الکت شی

والسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله عماد الملة والدین جعفر نادر حین

زان

این مفارقت چه بود الحجرة فینا یقضی الله امید که جز خیر نباشد وظیفه آنکه از رجال
که کرده اند تجاوز نکنند و بر سخن مردمان از راه نروند و با طورهای سابق
معاودت ننمایند داعی حق نباشند و در کار حق باشند جز از سخن خدای سخن
نگویند و جز براه خدای نخوانند و جز در کار خدای نباشند و کتابات که مجاز از
حصول این معانی باشد پیوسته نویسند تا موجب روشنی دیده گردد بر مفارقت
حزن هست دیدار بر احسن وجهی روزی باد وظایف رتبت اول صحبت
با معرفان از چند داشتن و سخنان لغو گفتن خوب نیست مجلس بستون الخوض
در بحث باید داشت که لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما ثانی مطالعه کتب مشوقه
مثلا احیاء مثنوی و تصانیف شیخ عطار و تذکرة الاولیاء و کتب حدیث و تفسیر
فقه فرمایند و اگر کسی را رغبت خواندن علوم شرعیه باشد درس بگویند اما
به منطق و کلام و فلسفه مشغول نشوند مطالعه تفسیر درسها ثالث پیش از بام
قیام فرمایند و نماز تهجد بگذارند و نمازها در اول وقت بر جماعت گذارند و در مسجد
اولیتر اگر مسجد ی واحد بودی که همه اخوان آنجا جمع شدندی و نماز پنجگانه
بجماعت گذاردندی بسیار خوب بودی و اگر میسر نیست آنمقدار که میسر باشد رابع زبان
از غیبت نگاه دارند و باز رغبت باشند که من حیث لا یشعرون در آن واقع شوند
خامس مردمان را براه خدای خوانند عملا بقوله تعالی و تواصوا بالحق و تواصوا
بالصبر و این را اعظم امر معروفی شمرند و نهی و منکری سادس روزه داشتن دو
خمیس اگر توان که فرصت از آن ندارند سابع جماعت اخوان که بذکر حقیقی
اشتغال مینمایند اگر با هم گاه بگو بشنو رسند که موجب مزید تاقی آنمعنی باشد نیست
اما اجتماعات لهو که از آن کثرت صحبت نامرادان ناپسندیده است احتراز
نفرمایند والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخ الاعز الارشد الانجب الامیر غیاث الدین محمد
خدای عز وجل آدمی را بر صورت آفریده و صورت اقتضا ذاتی میکند که در او تصرف
کند لاقتضا ذی الصورة ذالک ازان بر اینجهان آمده تا آن وقت که مدتی گذشته
و از همه خود ملکی فراهم آورده کما قال العطار قدس سره نظم ملک جهان را
همه راست تا ملک کرده که واعبد المعنی اجعلک مثلی لیس کمثله شی چون همه
خود در امور خسیسه صرف کند و ملکی فراخور صورت خویش که از عظمت عجبا نبود
که اگر خواهد سموات سبع را بیک لقمه بسازد کما ورد ذالک فی وصف الروح بدست
نیاورده آمده که در پیکر خویش ظاهر شود محال که وی را کنجانیده نداشته باشد چه
که از تامل در امور خسیسه بدست آورده فراخور بعض وقت است نه فراخور
روح و دل لاجرم روح در ان محال بر ضیق و فشار عجب مبتلا باشد و محجوب
که وی را در مصداق باید که بجید کلما القوا فیها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک
ثبورا الکون زینهار که آن برادر و سایر اخوان در علق همه تامل در کلیات
هستی عمر صرف کنند و اندیشه خود را از تامل در خسایس جهان و وقت نفوذ
از صرف در جزئیات نگاه دارند و من الله التوفیق والتیسیر

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولی فی الله المؤید بمحاسن من الاخلاق معز الملة
والدین الملک اسحاق   روح آدمی عرشی است و جسم او فرشی اگر تاملات
قدسیه بر او غالب است و همت او مصروف و معطوف بجنبه اعلا است جسم او
رنگ روح میگیرد و بالکلیه در جهان قدس منخرط میگردد فی النعیم الدائم
اگر تاملات جسمانیه بر او غالب است و تعلق قلب او بر امور سفلیه است روح

تن

داشتن کثافات تن روح او رنگ جسم میگیرد و سرنگون روی بر اسفل سافلین
مینهد و بالکلیه در جهان جسمی مندرج میگردد و بر چنین می پیوندد فی
العذاب الدائم والحرق والظلمات قال الله تعالی لقد خلقنا الانسان فی
احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات
فلهم اجر غیر ممنون و اگر کسی انتظار میکشد که کار جهان راست کند بعد از آن
بذکر خدای عز و جل مشغول شود کار جهان هرگز راست نخواهد شد
چنین روز او را هرگز نخواهد شد از میان میباید برید که بخدای عز و جل
و یاد او و تفکر در حکمت او در آفرینش عالم و اداء عبادات که از عالم روحانی
برد [illegible] نوع نازل شده مشغول شوند در تمامی کارها چندین بکوش
جز بکاری که آن بوده در دین بکوش عاقبت تو رفت خواهی ناتمام کارها
ابتر بماند آن وقت [illegible] هر زمان که جز خدای عز و جل و ذکر عالم قدس میکند در
ضایع داند نهایة الکمالات القصد والغرض وغایة مالها فی نوعها عوض
من کان فی قلبه مثقال ذرة سوی حلالات فاعلم انه مرض وچون دامنه
سلوک الی الله و رغبت اقبال برخداوند جانان پیدا شد انجمعی را بسیار بر جها
اندازند و جست و گرم در آن آویزند که چشمه که کشوده زود از پی آن بباید
رفت که مبادا انباشته شود و آب منقطع گردد امر عزیز است چون یکبار جعد
در دل کوفت و بر او ملتفت نشدند دست از هر که وقتی میدارد هر دایم این
حرارت و طلب در شما خواهد بود اگر از پی آن زود بدست رسید از آن در گروه
مبادا از زمهریر بو دل شما و زد و این آتش و حرارت طلب فرو نشاند و دل
چون سنگ فسرده و بسته گرداند هیچ انجماد اگر خلق کرده [illegible]
فتوی زبان از هیچوجه کفش ببند بید که صحت حکم است و قفل زبان خلق

فضولات لعار یا فضولات کلام بیشود چون کم خورید کم گویید و چون سخن
گویید بر سکینه و رفق گویید مجادله و مخاصمه اصلا مکنید که خدای عز و جل حاضر
و ناظر است و در محضر ملوک سخن بر سکینه و وقار باید گفت و آواز بلند بر نباید
داشت اگر توانید از صیام ایام البیض دست باز مدارید و ذکر لا اله الا الله قبل
از طلوع شمس و قبل از غروب بسیار کنید باید که آفتاب بر شما بر حالت ذکر
بر آید و بر حالت ذکر فرو رود و هر گاه که چشم شما بر آسمان افتد خاصه در میان
شب که از خواب بیدار شوید باید که از آیات آن اعتبار گیرید و در زینت آن تأمل
کنید و بر مبدع آن آفرین گویید و مناسبت با ساکنان سموات و ملکوت طلب نمایید
از خدای عز و جل بخواهید هر گاه که نظر شما بر کوه افتد از سکینه و استقرار او و علو
عکوف او در آستانه حق عز و جل یاد کنید و از لنگر او لنگرها آموزید و مبدع
و مثبت او تسبیح و تقدیس کنید هر گاه که نگاه در زمین کنید حالی او و انقیاد او
و دایر و سایر بودن او در رجوع را و تواضع او را در تحت اقدام ملاحظه کنید و هم این
معانی از او بیاموزید هر گاه که نگاه در شتر کنید قلت موونت و کثرت معونت او را
آموزید اذا المرء کانت له فکرة   ففی کل شیء له عبرة   والله هو الفتاح العلیم

بسم الله الرحمن الرحیم

ز بند زلف چه زنجیر باز نگریزد   مگر دلی که خود از بستگی کند بیرون   الاخ
الاعز اعاذه الله تم حیاتنا محمد باید که از ابنیه خود و وجع که واقع است زیاده اضطراب
بر خود راه ندهد که خدا بر بنده از او بر او مهربانتر است جز اینکه خدای حکیم است
و بنده سفیه آنچه صلاح بنده در آنست خدای مهربان آن پیش میآورد لیکن بنده
چون صلاح خود در غیر آن میداند جزع و اضطراب مینماید عسی ان تکرهوا شیئا
و هو خیر لکم طلب عافیت بر شرط سکینه و قصد الفضار فی جمیع محمود است انا الحظ

و تعلق و از علاج مامورست ای در خم چوگان قضا همچون گوی چپ بیخود بر راست
میرو و هیچ مگو آنکس که ترا فکند اندر تک و پو او داند او داند او داند او
ای برادر در خدای شکی داری بخدای که در خدای شکی نیست   میبین این دو
پرگار زمانه یکی را بین که تا باشی یگانه خدا را باش تا خدای ترا باشد که من
کان لله کان الله له چون خدای تو را باشد از غوث ترا هیچ زیان نرسد ان
فی الله درکا من کل تالف چه میگویی ای برادر من اگر نه امساک خدای بودی
چون نام خدای بر می بندند بندها از هم جدا شدی و مرغ روح از این قفس
تن در هم شکسته پر آنجا بپیچی که بپیچی ای برادر من وای بر آنکه که خدای نشناخت
و ایمان بر او بنیاورد و از بس که بخود معجب و مغرور بود چشم بر پیش پای خود
نکرد و روی بر این سوی و آن سوی نیاورد و آیات خدای محیط را ندید لاجرم
خدای با او این کرد که انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون
و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون
ای برادر من اول ایشان با خود چنین کردند اما کردار ایشان تا مستحق جزای آن شد
لا شیء است خدای از ایشان خشم گرفت با جزای ایشان با خود کردند او نیز با ایشان
کرد که نوله ما تولی و در جای دیگر فرموده فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم چون
خدای آنرا ذکر کرده شد و آثار بر آن مترتب گشت جهنم که سزای بزرگ بر تو آشکارا
کرد و از مواهب معرفت که ایشان کردندی و خدای نکردی آن کرده ایشان ناکرده بر
بودی هستی را به آن بندد لاجرم عقاب بر ایشان مترتب شد خدای که نور سموات
و ارض است پرده ایشان بدرید و کرده ایشان آشکارا هستی را به آن بر خدا
و عقاب بر آن مترتب گشت اگر نکردی فضل او بود اما حکم عدل آشکار کرد
بالعدل قامت السموات والارض کرا چه مجال پرسش لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون

والحمد لله رب العالمین نوشته بود که بعضی را رغبت دخول در بهان اخوان هست و
موقوف آمدن تو داشته اند سبحان الله این بیان با خدای است و خدای همه جا
حاضر است دیگری چه حاجت مبادرة بعمل اشرف است از عمل بیان که امروز کسی را کار
نیست با آنکه روز و اکند و اگر این ساعت کنند یکسان نیست با آنکه ساعتی دیگر کنند
یکی از اصحاب از اندرون متوقف آمد از جهت مسائل بیرون انداخت چند ادعیه بر کرده
که بیرون آید در راه خدا آتش می باید بود اینکار از خشکان هم تهی نیست عشق
در همه عالم زند آتش بر خرمن زنند او تو زند عاقبت اندیش نبود یکزمان
در کشد خوش خوش بر آتش صد جهان با آنکه بر همه چگونه اعتماد توان کرد حافظ
از حشر تا امروز بعد از مکن نقد ایام بقا را که ضمان خواهد شد اعشی شاعر قصد
کرده که بیاید نزد رسول الله صلعم و مسلمان شود کافران بپیش او رفتند و گفتند
مگر خبر نداری که محمد صلعم زنا را حرام کرده چه رغبت او که بین دو میل است شد
گفت رغبت زنا را نماند اما رغبت خمر باقیست از بهر خمر یکسال بند بیع خوی
از آن باز گرد سال دیگر بیایم و مسلمان شوم اتفاقا در همان سال بمرد و ملائکه
او را در دوزخ بردند چنین خشکان چه سزاوار رحمت الهیند آتش مرد آتش صفت مرد
خلقی اند در کاملیت که شتر بر در مسجد بخوابانید که بانک رسید آواز رسول
صلی الله علیه و سلم شنید که میخواند ان عذاب ربک لواقع صبر نکرد که براند بر در
رسید و همانجا گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله گفت
که تا رفتی بر اندرون عذاب خدای واقع شود از بن برفت گرفتوا یمر در صفه
جان هم مردان عالم فدای تو باد رضی الله عنک یا صاحب رسول الله باز
دیگر بار گویم که اوستاد در بعض احدیان کشتکان اسلام را یافتند گفتند تو تا
غایت کافر بودی گفت آری لیکن چون حرب قایم شد اسلام در دلم افتاد مسلمان

شد

شد و بحرب آمد و محاربه کرد یا رسول الله صلعم گفتند موضع از اهل بهشت است
یا از حنظله باز گویم که جنابت داشت که ندای حرب داد غسل نا کرده بحرب
رفت و شهید شد لاجرم فرشتگان او را غسل دادند غسیل الملائکه لقب گی
شد رضی الله عنهم اجمعین جان فدای شما باد ای یاران رسول خدای و هزار جان دیگر
بر سر خدا یا که با شما حشر شود

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد مکتوب رسید
و بر مضمون آن اطلاع حاصل شد مجملا که در باب مکتوب تا امیر کرده و قبل از
آنکه تمام مکاتیب بخواند با حضور دیگر که از مکتوب مستفاد شد خدای عز و
جل بر او بیامرزاد و از شر هر نفوس ما را محفوظ دارد علی ان الخیرة فیما یقضی الله
ثم والله علی کل شیء قدیر چنین رسید که بعضی از مردمان آنجا نقل میدا
کرده که قطب باید قرشی باشد سبحان ربی العظیم کسی را در این چه بحث است
که حاجت بنقل است مسلم مسلم مسلم خواهد لازم باشد که قطب قرشی باشد
و خواهد نه که کسی را با این چه مضایقه اگر در این تمام بحث کنند که لازم است که
قرشی باشد یا نه بحثی است مفید تا اگر کسی دعوی اتمام کند معلوم باشد
که راست میگوید یا نه اما در قطب این بحث فایده ندارد برای آنکه قطب دعوی
قطبیت نمیکند بلکه مشهور چنین است که قطب دوست نمیدارد که کسی او را
بر قطبیت بشناسد و از جمیع اغیار کتمان میکند پس این مسئله ایست که در جهل
با آن سود و زیان نیست عاقل متوجه علم چیزی که جهل بر آن زیان ندارد
نمیشود برای آنکه علوم مقرر ضروری بسیار واقع است اللهم انی اعوذ بک من
علم لا ینفع و قلب لا یخشع   علم فن نا اهل را آموختن   همچو تیغ دادن بدست

بدست واهرت اگر کسی نسبت براین ضعیف کرده که من بر آنم که قطبم بنجات
هذا بهتان عظیم من یکی از احاد امت محمد رسول الله صلعم اقل واذل از هر
اما هر کسی که نام زبان محمدیم کند و امامی شود نبوی نار من حضم ویم با آنچه
نوا فرقا آن زبان که توبه کند و باز کرده دست آویز نزد خدای عز و جل همین ونمونا
لبس است که فساق با ما حشو نشر میکنند نرجمها الحمد لله علی ذالک در همین ترتیخ
امیر رشد الدین محمد رسید مکتوب آن برادر سید الاخوان نوشته بود و در صحبت
مولوی کرامیر شیخ حسن فرستاده در لب خندق و چار امیر رشد الدین خود رو
باز گشت همان مکتوب با این مکتوب مرید برای آنکه همان معنویات معشوق
است باید که در پنجند روز دیگر پیوسته خبر آنجا اینجا باشد و در شرح تفاصیل
احوال تقصیر نکند درویش علی باید که در احوال آنجا و عمارت شک آب
تامل کند تا هر چه برسم جواب شافی تواند داد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

بإذن الله عز وجل وحوله وقوته من عبد الله الفقیر الیه الخائف من بطشه الراجی
رحمته قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد جعله
الله تعم من الموقنین المستبصرین اکثر اهل عالم مقلد اند و مستبصر نیستند
و مقلد تمیز میان عبد جاهل از یکدیگر نمیتواند کرد بقانون تقلید امتیاز
میان عبد دقیق جز مستبصر را میسر نیست و طریقه عبارت از روش دقیق
ناچار اهل تقلید را انکار اهل طریق لازم است این موجبات انکار جماعتی را
جماعتی دیگر را حب فسق و لذات نفس داعی است بر انکار برای آنکه هر چند برحق نوی
حق بی افزاید بازار فساد کساد میکرد و شین و عوار آن ظهور می یابد و نیز
بعضی فسوق هست که بی اجتماعی زیاده لذتی ندارد متیسر نشد که اندک اندک

معاشران ایشان میل حق کنند و از باطل نا اثر کنند آنگاه ایشان تنها بمانند
و عیش بر ایشان کوارا نباشد لا هنا الله عیشهم و دیگر نتیجه فسق را این
تواند بود که موجب بغض حق شود و حب حقوق اهل آن و جماعتی را
حب عظمت و همی برای فرزندان و خویشان داعی است بر انکار که اندیشه
میکنند که اگر این حق ظاهر شود فرزندان و خویشان ایشان میل بر آن
کنند و تبدیل و ترک تعظمات و همتیر ایشان آسان شود و جامه بی تکلف
بپوشند و از خنده خود کردن عار ندارند و حاشا اهل ذالک و این بر چشم
ایشان ذلی و هوانی مینماید حال آنکه ذلیل ایشانند که بذات خود قائم
نیستند و قیام و انتعاش ایشان بقوت اسباب است بیرون از ذات ایشان
هر آینه از آن روز که این اسباب و دنیا با ایشان نماند که لقد جئتمونا فرادی کما
خلقناکم اول مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم خاری و ذل ایشان استکمال
شود همچون کل که کلاه از سر او بیفتد لاجرم امثال مورچه حشر شوند کما
اخبر عن ذالک نبینا صلی الله علیه و آله پیکر خوب و زشت در حمام آشکارا شود
که از همه لباسی مجرد شوند و همه رنگ و بوی از تن جدا شوید اگر چه بیرون
حمام بسیار خوب صورتان خوبی ایشان بر اوساخ جسد و دنس و دفناه
ثیاب پوشیده شده و بسیار بد صورتان بدی ایشان بکوهر و کلاب و نفاسة
ثیاب مستور گشته از آن برتوای حمیم دوزخ که هر چه بیرون از ذات خود
نمایان و عنا است از ایشان فرو ریزد تا این پیکر زشت و نهاد بد زشت
ایشان چنانچه هست آشکارا میکرد و سپاس خدای را که منکران رعنا را بدیدیم
امثال مورچگان که از خاری نرمیها بازمانده اند تصدیقا لقول نبینا
صلی الله علیه و آله یحشر المتکبرون امثال الذر یوم القیمة فیتوطئهم الرجال باقدامهم

الذی من کل مکان یسقون من عصارة اهل النار طینة الخبال چون تقویت ایشان
بر همان بوده و بر افضال و التفات ایشان اینکان امروز تقویت بر فضلات
اجساد ایشان کنند که آنرا طینة الخبال گویند و خبال فساد عقل است ایشان کال
خاران بیعقل تقویت بچیزی میکنند که قوت را نمی شاید و قوت ازو حاصل
نمیشود تبا لهم طول الدهر مقصود از این شرح آنکه سید الاخوان ادام الله اقتداره
که اینطور را منکران هستند و خواهند بود مقصود از اخفاء امر تا امر آن بود
که منکران از آن آگاه نشوند که آنرا بنوعی دیگر باز گویند اکنون چون آشکار
شد فلله الامر من قبل و من بعد اندیشه ما نیز از انکار منکران و تحریفات
ایشان است اندیشه از آنست که جماعتی از اخوان بحکم سلامت قلب میل سلوک راه
حق کرده اند و هنوز بمقامات موقنان و درجات مستبصران نرسیده اند
که حق تمییز میان نیک و بد ایشان را میسر باشد و قوت و استقامت ایشان بکمال
باشد اگر اهل انکار خلاف پیش گیرند و زبان دراز کنند و مکر و حیله و اغفال
نمایند و شبهات و تمویهات بمیان اندازند مبادا وهن و سستی با ایشان راه یابد
والعیاذ بالله از راه خدای عز و جل باز مانند و برجوع قهقری مبتلا شده مستحق
قهر الهی شوند چند وقتی بمدارات و مواسات میخواهیم که با اهل باطل بسر بریم
تا چنان نشود که پرده شرم بدرند و جلدتر پیش شوند چندانکه اخوان از مرتبه
حقیقت بهره مند شوند و بمقامات مستبصران و وصول بحصول پیوندند بعد از آن
حاجت بهیچ از اینها نیست که انکار منکران و شبهات شیاطین را از آن بیرون بر ایشان
اثری نیست و ایشان از قدم زلل نمی توانند ساخت کوه را از هبوب عواصف
چه پروا است کاه است که از آن ترسان و لرزان است اگر چه دانم که اخوان
بقوة شوق گویند ما کوهیم اما قوة شوق غیر قوة یقین است بر کوهی خود

اعتماد

اعتماد نکنند و احتیاط مرعی دارند که امتحانات خدای عز و جل بسیار است والله
العاصم یکی از اخوان نوشته بود که بخواب میدیدم که بعضی از اخوان را
شهر ردی بود و وهنی پیدا شده از این خواب غمی نیست مقصود تنبیه ما است
که برگشتن کسی که اعتماد بر او از همه زیاده است متصور و ممکن است و اینکار
تصویر الامکان وجوده در خواب بمعقل و موجود شد تا اعتماد بر خداوند باشد
عز و جل نه بر غیر او مقتضی این تنبیه را قبول کردیم و اینکار شما را و ملائکه
خدا را بر خود گواه گرفتیم اگر تمام اخوان هر یک بجای آنکه ما را اعتقاد کرده اند
هفتاد چندان تبری پیش گیرند ما بحال خود باشیم و از سلوک راه خدای عز و
جل و حسن ظن بر او باز نه ایستیم مادامیکه اعتقاد کرده ایشان از راه خدای نفی
ما کنند ما در آن افزاییم تا بایت نشر بحول و قوة خدای کار همراه ایشان بکنیم
اگر خدای عز و جل مدد کند خدایا تو میدانی که ما را روی برگشتن از تو نیست
القوان تا شیئا اگر ما را قطره قطره میکنند اشاره این خاک زهی ما را انجا
نتوانند برد مگر بر خاکستان   بر طی دل بگویی او فروشد که تا جان
نیاید بر نیاید اگر ما را مدد کنی و رفیق هم جنس و همدرد بخشی کار بر ما آسان
کرده باشی بر حضرت تو و اگر غیر این کنی و اضداد بر ما گماری کار بر ما سخت کرده
باشی آن بر کشیم بمدد تو خدایا آن مایک اوک کن و بر بنده ضعیف ناتوان خود
بخشای و شفاعت خواهم رسول تو است ابو القاسم محمد رسول الله ان لم یکن بک
علی غضب فلا ابالی و لکن عافیتک هی اوسع لی اعوذ بنور وجهک الذی
اشرقت له الظلمات و صلح علیه امر الدنیا و الاخرة من ان تنزل بی غضبک او تحل
بی سخطک لک العتبی حتی ترضی لا حول و لا قوة الا بک والسلام علی سید الاخوان
والاخوان اجمعین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله

رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی اولیائی الاولهین واحبائی الربانیین الامیر فاضل
الملة والدین محمد والامیر افضل الملة والدین محمد والامیر عماد الملة والدین و[الامیر]
رکن الملة والدین حسن والامیر معین الملة والدین محمد والسلام علی من [اتبع الهدی] ولهم
والمغفرة لمن وُلد وُلد   دنیا بیابانی است بی آب وگیاه و انجا منزل نمی توان کرد
پای مبر دارید تا پیشتر شد رو و بر مکر بمجلی رسیم که منزل توان کرد و امانات عوالان [راه]
راه بسیار است از رفیق مکسلید راهی یافته اید جان از دست مدهید که دیگر
ما بر نمی یابید و سرگردان میشوید اما جواب سوال که نوشته بودید جواب آنست شکر عام قدر
نعمت دانستن است و شکر خاص جمال حکمت منعم در نعمت دیدن است و شکر اخص
نعمت را با منعم راجع داشتن است و در راه صرف کردن و خود را از اول تصرف
در آن ندانستن که نعمت او هم او را شاید جواب دیگر اشتغال با مر عمارت و
ضرب زیارات کردن و انجند روز دیگر آن تجاسر کردن در روز نیت جون محال
وصول قریب شد در دفع هشاوت بذکر کنند و اگر حلاوت تلاوت یابند آن نیز مفید
است جواب دیگر صوم وظیفه زنیت والدة جعلها الله من القانتات اکثار است
از نوافل صلوات از رواتب وضحی واوابین وغیرها وقیام اسحار و کثرت استغفار
بر این عبارت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه واسئله
التوبة انه هو التواب الرحیم وسید الاستغفار بسیار خوانند و اهل دار ضعفا
و کبار و عبید و احرار نماز دارند و هر شب آدینه اگر توانند هزار بار درود فرستند
بر این عبارت صلی الله وسلم علی النبی الامی و اگر قوت باشد صیام ایام البیض
مناسب حال السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

اخوان خود را در میان نمی بینند تا از ان امرا بنباشند که ایشان از دست به محشر
آورند کسی را دست توان بست که او را دست باشد   تیغ بهر اولیات کو را [دست]
است سایر که فکند هست او را تیغ نیست جماعة اخوان سهل اللهم سبیل [قربت]
باشند که خود سرزنبیت کردن طریق وحوش وسباع است زنهار که از خود سری
بکذرند و خود را فرمان بردار کنند چه بر ایشان پوشیده نیست که سروری
عزیزان کس نخواند کرد و اگر چه هر یک از شما از دیگران نصیبی هست از آن سرو[ری]
کرده است که او یک کس را باشد اما آخر هر یک از نصیب خود میباید که شکسته
کس دیگر را مقرر کنند و هم نصیب خود را برادر بخشند اکنون مرة بعد اخری [که]
شما مشورت رفت و صلاح در آن دیدند که آن یک کس امیر محب الدین شیخ
محمد باشد باقیان اگر بر همین اند خوب والا قال را تابع اکثر میباید شد و محمد [الله]
تم چنین شد واقل و اکثر همه بر هنا بعض ایشان موافقه کردید اکنون کشا[ر]
بکرید ار شیخ سپاهی ساخت که الانسان مربوط بالاحسان خود سری بس [کنید]
این فرمان بردار کنید تا نور حقیقة بر شما افتد و روحی تازه در شما دمیده
شود چنانچه عناصر متفرقه که جمع شد مستعد فیضان روح انسانیه شد
ما از آدمیان که جمع شدند مستعد فیضان روح عدالة که کمال انسانیت است شوند
والله الموفق والمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام خدای عز وجل بر ولدی فی الله الجلیل مجد الملة والدین اسمعیل [باد]
که سابقا اعلام فرموده بودند موجب امید واری شد بحکم تفسیری که [رسول]
الله کریمه لهم البشری فی الحیوة الدنیا را فرموده که هی الرؤیا الصالحة یریها

المؤمن او یُری له و صورت چند که در مکتوب جدید از آن استفسار فرموده
بودند یکی در باب الطاعة والدیه و کیفیة معاشرت با اهل بیت و اولاد بود
پوشیده نیست که الطاعة والدین لازم است و حسن عشرة با اهل بیت و اولاد
و تعلیم ایشان همچنین لکن جانب خود نیز مهمل از دست نباید داد و اوراد و
اوقات خویش را ضبط باید کرد بس طریقی میانه باید اختیار کرد که جانب خود
و ایشان هر مرعی باشد دیگر در باب زیادت ایمان استفساری فرموده بودند
مقتضی جمع میان احادیث مختلفه که در اینباب وارد شده والعلم عند الله
نعم آن مینماید که در میانه دو وزن باشد یکی وزن جهة ظهور استحقاق و
عدم استحقاق جهنم کبری که دار الخلد است و درین وزن ایمان استغفر و همان
کفر که ایمان دران باشد البته راجح آید و عدم استحقاق آنکس در جهنم کبری ظاهر
شود و وزن دیگر مؤمنان را جهة ظهور استحقاق جهنم صغری که غیر دار الخلود
است و درین وزن غیر اعمال سنجیده نشود اگر سیئات راجح آید به دوزخ روند
مدتی معدوده و اگر حسنات راجح آید به بهشت روند و اگر حسنات و سیئات یکسان
باشد بر اعراف روند مدتی معدوده و آخر الامر هر دو فریق به بهشت روند
اگر بعضی را شفاعت ایشان در راه بد شاید هم از اول بار بهشت روند دیگر در
باب تنعم مؤمنان در دوزخ حکایتی فرموده بودند مؤمنان را در دوزخ احوال
مختلف باشد بعضی مدتی عذاب کشند بعد از آن خلاص شوند چنانچه در احادیث
مشروح آمده و بعضی در دوزخ بمیرند بعد از آن ایشان را برون آورند و زنده
کنند و بهشت برند چنانچه در حدیث آمده اما اهل النار الذین هم اهلها
فانهم لا یموتون فیها و اما قوم یرید الله بهم الرحمة فاذا القوا فیها اماتهم الله
حتی یاذن باخراجهم فیدخلهم الجنة بفضل رحمته اماهم و مقتضی حدیث

لم این

که ابن حبان در صحیح خویش آورده است که بعضی مؤمنان را استراحتی باشد
زیاده از استراحتی که در دنیا داشتند و هر آینه مقصود از ادخال ایشان
دوزخ مجرد اهانت و تادیب باشد و چون از بهشت در آینده و مجاورت
اشقیا از تعذیب جسمانی و ایلام و آخر از آنجا برون آیند و به بهشت روند
و ذلک الحدیث ما رواه عن رسول الله صلعم انه قال رجال من امتی یدخلون
النار باعمالهم و هم یستریحون فیها الطیب مما یستریحون فی الدنیا لیغفهم

والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی ربه الکریم قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الکبیر الجلیل مجد الملة
والدین اسمعیل   نامهٔ مبارک رسید و بدان دیده روشن شد
دوست دارم دوست این آشفتگی کوشش بیهوده به از خفتگی نوعی
دیگر از الزام آنکه گویند ما را و شما خود قدری متفق علیه هست که بر آن
نزاع نباید تا دست بر آن که بود دع ما یریبک الی ما لا یریبک چنانچه
رسول الله صلعم با خصما گفت تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم نماز فرض
گزاردن متفق علیه است خشوع و جمع قلب در آن متفق علیه است ترک
تناول خمر و غنا و لحوم مؤمنان بغیر حق متفق علیه است که اوامر است
اینها که ارتکاب آن مشروط بوجود مرشد است و سلسله اینها عنان بگیرید
چند که از طریقیان شنیده آید میخواهید که حجت آورید و سالکان را از راه
باز دارید و خرسند این راه شوید خدای این را ابشار است میاورید
حجتها را حضرت عنده بیم از هر راه که میابید حجت خدای بر شما غالب است قل
فلله الحجة البالغة جاعرا خواز اخدای عز و جل بر شبهات و تو جهات تا دانا

افسرده مکرم اقامه و از سایر وجوه افسرده کی بر پناه خویش کرم انه الکریم الجواد
الرئوف بالعباد سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین
والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی عفو الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وخلیلی الامیر مجد الملة و
الدین اسمعیل واصحابه ومن یتعلق به وفقهم الله تم اجمعین الناس
موعظتی فرموده بودند در باب ترک دنیا دنیا خود پند و موعظه میدهد اما
کس نمیشنود میگوید آخر کار مرا ببینید و فریفته اول آن مشوید دو درختی
چه گستاخ کردن نخوند ازان پس ندارد تو هیچ بد اگر جوانی است پیری
در پی دارد اگر زندگانی است مرگ در عقب اوست دندان دهد تا اندیشه طمع خوردن
برد آخر بکلبتین پیری دندانش یکیک بر کند اگر چه منکسفی دندان از بیخ
بر کنده داشتی و با چرب و شیرین جهان کار نداشتی جهان آنش بر کردی تا تلخ
کردی که شیرینی زندگانی تلخ میرد اینچنین چیز که در اینجهان است با ادب خبر باید برد
وحسن سیرت خود بجهان آفرین باید نمود تا چون جهان جور خود بنهاد
بنیاد کند و نهاد این کس را ویران سازد جهان آفرین پنهان او را ببوی خوش
خواند و در جوار خود او را جای دهد و عذر بیداد جهان از وی بخواهد
وغبار راه بر آب رحمت از روی او فرو شوید ادب چیست در ازی کردن
و از تناول اموال مردمان بغیر حق خود را نگاه داشتن و فرمان جهان آفرین
که پیغمبران دانند که چیست و بمردمان رسانند بجای آوردن و اگر ادب نگاه
ندارد و الا امالی و حب بالش زید چون جهان نهاد او را ویران نهاد او را
ویران سازد او را بدست موکلان نهان جهان که ایشان از زبانیه گویند باز

گذارند

گذارند تا صد از بی سپاد که جهان در نظاهر با او کرد ایشان در باطن با او
کنند و جهان آفرین فریاد رسی وی نکند و هر چند فریاد و فغان کند بجهت
کبریا نگذارد که فریاد او به پیشگاه رحمانیت رسد وای بر او و وای بر او خدای
عز وجل و کی مر امیر مجد الدین اسمعیل و اصحاب او را از این نکال محفوظ
دارد آمین آمین فصل زجری که مقصود از ان تادیب باشد مادام که ممکن
باشد که مفید است و بنا آن نه بر غضب و جوشش طبع باشد مذموم نیست
فصل و با وجود عیال و اطفال دست از اشتغال معیشت نباید داشت و حسب
المقدور از مناقشه احتراز باید کرد و چون واقع شود اعتدال در ان نگاه
باید داشت و از عدل عدول نباید کرد والله الموفق فصل پیران تا پیر شما نخند
و از اهل ارشاد و پیران سن نیز خلال ایشانند که الشیب وقار الله و در این
بشارت داخل اند والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته و علی اخوانکم
ومن یتعلق بکم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و صفی الی الله سید الاخوان
الالهیین الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد و الی سایر الاخوان الالهیین احد
بعد واحد سلام الله علیهم اجمعین فالله یعظم اجرکم فی مصیبة اخیکم
الواصل الی جوار ربه الامیر جمال الدین اسحق و جعل موته عبرة لکم و تذکرة
و عظة و تبصرة خدای عز وجل بحکمت چنین کرده که آدمیان بتدریج میرند
بعضی در نظر بعضی تا موجب بیداری باقیان گردد اما آدمی بحیوانات بهیم
ماند قصاب گوسپندی را خسبانیده و میکشد آن گوسپند دیگر از سر فراغ
علف میخورد هر کس باید که خود را و پند برای آنکه عنقریب او خواهد بود

وتامل کند که آمده که او میرفت کار دنیا را اینجهان برای چه خلق بوده واز کردهها
که در آن کرده چه شرمنده وسرافکنده پشیمان ونادم مکر یاد حی قیوم که آن
او را در آن درد دستکیری میکرد ناچار تمنی داشت که ایکاش آن کردهها همه
در اینکار بودی   چون توانستم ندانستم چه سود   چون بدانستم
توانستم نبود   شما که هنوز میتوانید فرصت برخود فوت مکنید پیش از آنکه
شما را نیز همین باید کفت ای اخوان تعجب از کار آدمی بکنید وظیفهٔ آن بیع
که آدمی نسبت مدت بودن او در اینجهان بمدت بودن او در آنجهان ملاحظه
کند واز عمر خود بر آن نسبت در کار اینجهان و آنجهان صرف کند مثلا اگر
مدت او در اینجهان عشر مدت بودن او است در آنجهان عشر عمر صرف اینجهان کند
وباقی صرف آنجهان وشما دانید که چنین نسبت در عمر نتوان یافت بزرگ اگر
هر نسبت که در آن ملاحظه کند نسبت متناهی است بر متناهی ونسبت مدت این
جهان بمدت آنجهان نسبت متناهی است بغیر متناهی وهرگز نسبت متناهی بمتناهی
مساوی نسبت متناهی بغیر متناهی نباشد پس هیچ از عمر برای کار دنیا نمی
ماند وعجب آنکه آدمی هیچ از عمر برای کار آخرة نکذاشته ای اخوان این
عجبست که آدمی دنیای خود را بر آخرت خود کزیند اما از این عجبتر آنکه
میکنند دنیای دیکران بر آخرة خود میکزینند عادة اکثر دنیاداران آنست که
قروض اکثر مردمان برکردن ایشان باشد ومیترسند که بعد از ایشان املاک
که دارند از دست فرزندان ایشان بعلت قروض بیرون رود املاک را وقف
بر اولاد کنند این وقف منعقد نیست اما ایشان بر این نیت حیلت میکنند
سبحان الله برای آنکه فرزندان او در دنیا اندکی خوش باشند خود میبیند
که او در تیه دیوار برزخ در شکنجه وعذاب مبتلا باشد در دنیا بر کثرت حرص

بر خود اختیار میکنند چون نسبت که در کار آخرة چنین اختیار پیش کرفته این نه از آنست
مکر در کار آخرة شکی دارد بل ادارک علمهم فی الاخرة بل هم فی شک منها
بل هم منها عمون ای اخوان بر پناه خدای عز وجل روید از سیرة اهل دنیا
واتباع سنن ایشان وبدانید که بازکشت ایشان بازکشتی بدست وکار بازکشت
دارد   از پی سهل سخت سخت بود   آخر کار هر که سخت بود سهل العاقبة للتقوی
اقله لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم الآیات ای اخوان از این طریق
که پیش کرفته اید باز کردید وهر چه پیش آید ترسید که این راه بعجب جایکاه میرود
عجب منازل رخیم کرده پیش دارید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد عمره الله
من نفسه   چنانچه میدانی که این زمان روزیست صحیح شناخت در آن ندیدی
همچنین بدان که بعد از امروز روز دیکریست که دانایان آنجا سرافراز باشند ونادانان
سرنکون وعدل حقیقی آن روز آشکارا شود وهر کس بر آنچه شایسته آنست برسد
که بسیار مردم در چیزهای بی موقع ناشایسته آنجا واقع شوند چون وجود چنانکه
روز بدانستیم بیرون از مردمان را نمانده وشیفته آن عذاب شده ایم چنانچه اکر
مشغله صوری روی مینماید نزد آن مقدار از آن آزرده میشویم که اکر مشغله
آن دیکر پیدا واقع شود آزرده شود مردمان را چنین مشاغل هیچ ترتیب
اکر ایشان معنی بخود ندارند جز آنکه بهانه زمانه را بر کنند وروزی بانسب کنند
وبر اینها روز را شب میتوان کرد اما کسی که بخود معنی دارد ومیخواهد که از زمانه
کوهی بکیرد واز عمر مایه حاصل کند که نتیجه آن سعادت جاوید باشد در سنکاری
در موعود موعود صرف شدن عمر در امثال آن اشتغال بر او صعبست امیر

چنان بود زرنجیان جهان عادل میدانیم چگونه دل ما در پنجهان ظالم نشیند
ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا
ای برادر اما در هر کس وجود آخرت و آنجهان داند اگر چه بتقلید از این سخن
راند اما تقلید در انشراح اثری ندارد و بسیار است که بود
تقلید اگر کوه قوت دیناری ما از تحقیق واقع است و آخرت بتقلید کجا
تحقیق مغلوب تقلید خواهد شد هر آینه کاری که بکاری آید جز برای
جهان نمی کنند و برای آخرت جز معامله هیچ که مغزی نداشته باشد بر ایشان
آسان نیست کردن آنچه میدانید که طالبی دارد برای کار جهان آماده
میدارند اینست معامله جمهور ناس حقیقت ایشان دنیا است و مجاز ایشان
آخرت و از حق خود هیچ بهره و نصیبی ندارند و چون جمهور را چنین
و اخوان ما انقذهم الله من النار قلیلی معذور در جمهور بر ایشان از هیچ چنان
ترسان نیستم که از رجهان چنان میدانم از مفارقت اخوان از احوال ایشان
در تنگ خواهند بود و این در خود بسیار شوانند کف راند آخر جهان را
اظهار کنند و لوایح انکار هم اکنون بر مخایل احوال ایشان لایح خواهد بود
وهذا اشد فتنة یبتلی بها الاخوان اینکم الله واعان لولا عصمة الرحمن بگو
موعدنا نزد حوض رسول الله صلعم است آنجا ببینیم که خود را رسانیده و گرنه
و یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی بر خود خواند
ای برادر اگر امید ما در رسول الله صلعم از نزد حوض ببینیم ما را چه زیان از هر بلا
و تعب که در جهان کشیده باشیم و اگر والعیاذ بالله این میسر نشود ما را چه
سود از هر خوشی و لذت که در جهان یافته باشیم ای برادر خاص در توسکی
خود را دریاب و اندیشه خود بکن که عذاب آخرت آسان نیست برای آن نگریستند

تحو

خود را از اندک زحمتی برهانی چیزی مکن که فردا از حق گرفتار شوی که طاقت
بر حمل آن نرسد و برای اندک لذتی که بیابی چیزی مکن که از لذت جاوید محروم
شوی بغفلت چندین کار مکن که راحت در خود نبینی و یکبار از آن آرام و قرار یکی هر کار
که آرام کرده‌ای بدانکه هلاک شدی همچون مرغ که هر گاه که از بیم زدن باز ایستاد
افتاد ای برادر نامه بر آخر رسید اما سخن بر آخر نرسید والسلام علیک

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولدی فی الله الامیر شمس الملة والدین ابی سعید شیخ
الاخوان والی سایر الاخوان واحدا بعد واحد والسلام علی ولدی فی الله الامیر
محب الملة والدین الشیخ محمد سید الاخوان حیث کان مردگان تمنی
کنند که کاش زنده بودیمی و در راه خدای کاری کردیمی چون شما زنده اید
زندگی را غنیمت شمارید و کاری کنید خفتگان تمنی میکنند که کاش در بستر بیمی
که بهوش از خدای خوشنود می بودیم و برای فضولات و زواید خود را رنجه
نمیداشتیم چون که شما شده رسیدند آنچه الا که شما اثبات میکنند بجای آوردید فی
فضولات عیش و بود و فنا بود آن عقیده محقق باید دانم که بارها هر ایشان از شما خسته
شده باشد و با خود گفته که اگر براتی در بهشت باشد و نان جوی و عتری که خوش
از من خوشحال تر در جهان که باشد اینکان شد بهشت و فان کند و عتری شما
خوش دلتر باید که بنا شد اذا اکلت قرص خبز و شربت علیه شربة ماء فعلی الدنیا
الله ما رای اخوان کار جهان یکسان نمی باشد و حال آدمی بگذیج نمیماند پنج
چند را غنیمت می باید شمرد زندگانی پیش از مرگ تندرستی پیش از خستگی جوانی
پیش از پیری توانگری پیش از درویشی فراغ پیش از شغل هر کسی را که این پنج
نعمت دست داد و قدر آن کار خود نشناخت وای بر او چون حسره بگوید حال

دیگر گون شود و این نعمت‌ها از وی سلب کند   چون توانستم ندانستم چه چیز
چون بدانستم توانستم نبود   ای اخوان زنهار که امری عظیم است آسمان بهم
بر افتاده از آن روز که آسمان آفریده شده و بگردش در آمده میگردد و نجوم چون
هر شخص که در نهاد زمین نهاده اند آبیاری میکنند تا درخت هستی یکی نهال
بر میکشد پس چنان دانید که چندین هزار سال در کار بوده اند تا یکی از شما
راست شده و خلعت هستی پوشیده اما تا اینکار تمام شده دیده شما بر آن نگشوده
اند ما اشهدتهم خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم چون تمام شده دیده
اید پنداشته اید که همین دم شد آنرا آسان گرفته اید لاجرم قدر آن نمیدانید
و هرچند دشخوار تر بجا آورده اند شما آسان تر از دست میدهید قتل الانسان ما اکفره
ای اخوان خلیفه بوده که درج جواهر پیش او نهاده بوده بر لب بحر یکیک جوهر از
در آب میانداخت و میگفت العجب العجب القلب یخجی شود آن آواز جواهر باد بر بحری
رسید آن خلیفه مگر آدمی است که انی جاعل فی الارض خلیفه و جواهر ساعات
عمر اوست که در بحر عدم میاندازد برای جزوی حقی   هر نفس از انفاس
عمر گوهریست آن نفس سوی خدا یک رهبریست   الطرق الی الله بعدد
انفاس الخلایق خود مگر این معنی دارد که هر نفس بچیزی از خدا راه مینماید
که آن چیز جز در آن نفس نباشد و جز در آن دم نتوان یافت که کل یوم هو فی
شان پس هر دم که ضایع شد استدراک آن محالست و سر خاص که در آن
دم بوده باز نتوان یافت هر چند در دمی دیگر یابند تا آن دم و باشد زنها
قضا نیست دریغ از چنین نفیس چیز که چنین بهیچ از دست آدمی میرود
ای اخوان دریابید خود را که حیف باشد این عمر که چنین ضایع از دست برود
و کرده از او بگیرند دریابید دریابید والسلام علیکم

بسم

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر الی عفو الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین کثرهم الله و بارک
علیهم اجمعین   تامل در نظام جهان کنید و حرکت پیوسته آسمان که
بالضروره بشناسید که جهان در کاریست و معطل نیست آیا آن چندان کار
و کار کن بی کارفرمای بباشد آیا آن کارفرمای کیست چند سر که بیان
جزئیه فرو برده اید و جز این شغلهای ابتر بشری نشناسید و نمیدانید افلم ینظروا
فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء از کارهای بزرگ تر اندیشه
شوید تا اینکارهای خرد خود بر چشمتان حقیر شود پس دست از خود و کار
و بار خود بدارید تا هستی شما با هستی کل آمیزد و در جمع آن رسد همچون آن
اعرابی که سبوی آب از باد بیر جهت خلیفه بتحفه آورده بود گذارش بر دجله
افتاد که در برابر خانه خلیفه میگذشت از تحفه خود شرمنده شد سبوی را در دجله
ریخت ای اخوان این همه قرآن میخوانید نمیشوید که چه مقدار امر بر تفکر و
اعتبار میفرماید چرا وصیت خدای عز و جل را نمی شنوید دیده بر گشائید
که من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا استادان گفته اند که مقصود
از این اعمی آنکس نباشد که الوان و اضوا که بر سطوح اجسام است ادراک
نکند مقصود آنکس است که زینت ظاهر بر وجود و حسن پیوند ولا از منعم فی
جود در نیابد و هر کس که زینت و نظامی که مقتضی تدبیر علی کبیر است در بنا فی
که چشم او بدان روشن و دل او بر آن خورسند شود همت او مصروف اتمام
نظام و زینتی باشد که وهم او آنرا اندیشد و اختراع کند و اتمام آن موجب
ابطال نظام و زینت الهی است که لو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات
والارض ومن فیهن هر آینه چنان کس همیشه بر افساد در ارض مشغول باشد اگر

چه خود را مصلح پندارد واذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون
الا انهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون پس بر هر مؤمن فرض عین است که
تامل کند در نظام هستی تا از شیره فاعتبروا بران و نعمت مبدع را در آن دریابد
که تفکروا فی آلاء الله و چون برادر ایشان آن رسد همت او معروف نباشد جز
اتمام آن اینجا الارادة او موافق ارادة حق عز وجل شود نه او را از امر او رضای
باشد ونه او را از او رضی الله عنهم ورضوا عنه و در انجام روی نماید صلح از
در بهشت بر روی او بگشایند و در انجام بعد از حقیقی موصوف گردد و
تباه کاری و افساد در ارض محو ماند راه صلاح پیش کرده در بروی صالح که فرعون
اذکروا آلاء الله ولا تعثوا فی الارض مفسدین ای اخوان بر بیننده دریافتید که
تا کسی از نیز هستی واقف نمی‌شود راه صلاح پیش نمی‌تواند کرد ووقوف
شدن از نیز هستی به تفکر در خلق سموات وارض وما بینهما حاصل شود و
موقوف علیه واجب واجب است پس تفکر واجب باشد و بر هر مکلف فرض
عین آخر در قرآن مجید خوانده اید قل انظروا ماذا فی السموات والارض وتاکید
که امر در وجوب حقیقت است ودر غیر آن مجاز وعدول از حقیقت به مجاز فی
روا نیست وانحصار فی نیت بر وجوب متعین است همچون اقیموا الصلوة
وآتوا الزکوة ای اخوان چون جسمانیه بر مردمان غالب است گناهان جسم اعنی
سرقت وقتل وغضب وامثال آن پیش ایشان عظیم است اگر کسی بچیزی از آنها
موصوف باشد او را فاسق گویند اما گناهان دل را بچیزی نشمرند و موصوف
بر آنرا داخل صلحا کنند وحال آنکه او افسق فاسقین است امام غزالی رضی الله
عنه تعلم علم ازالة الاخلاق الذمیمة معاصی قلب است ای اخوان جماعتی هستند
که مردمان ایشان را صلحا میگویند ونزد ما از ایشان پیش دیگر فاسقان بجهنم

برند برای گناهان اندرونی از حسد وکبر وعجب وریا وسمعت وحب دنیا
که راس کل خطیئة است از جماعتی پنداشته اند که پیش رو بهشتیان باشند نعوذ بالله
که آنکس که ایشان اند پیش رو دوزخیان بهتر تواند بود و بدا لهم من الله ما لم یکونوا
یحتسبون چون کند جان باز گشت نیست چند داوید بر آید ز اهل دین
ای اخوان دانشی بدست آورید که کار بر این راست نیست که شما در ره دنیا مانده اید
ای اخوان سفر پر مراتب کرده اید پیش از آنکه مرگ بر شما سبقت کرده برو در تاخیر
نباشد چرا چنین آسوده نشسته اید ای اخوان عقبه‌ها و مشغول در پیش راه
کار سازی قطع آن عقبات چرا نمی‌کنید شما را گمان چنان افتاده که اگر چه در این
مردمان خانه سازید آنجا بذکر وعبادت وصحبت هم جنس وعزلت از ناجنس مشغول
شوید اینمعنی معین شما است بر قطع آن عقبات پس چه شما در بیکاری راه
حق شما است در سلوک راه خدای و توانی و تهاون وتکاهل وتعلل این
مشد راست به تهاون و توانی در آن تهاون و توان بخود راه مدهید اگر توهم
این شما را افتاده که مبادا مانعی روی نماید از نقل برانجا و اینکارها کرده
اید در شما ضایع باشد واین توهم در شما سستی آورده بدانید که اینکارها ضایع
نیست خواه نقل بر آنجا باشد وخواه نه وما کان الله لیضیع ایمانکم هر چیز برای
خدای عز وجل کند مخصص بر آن کردار بر خود در داستان کرده خواهد
معطل باشد و خواهد مستعمل که کردار معطل نیست و شما را هر کار با کردار
خود است یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه کردار شما
از آن شما است کرده شما داخل جهان است جهان را چیزهای ضایع نباشد
شما را با آن چه کار هفت عمارت می‌شناسم که در این چند سال در طرف معطل
شیراز کرده اند یکی را نظیر نامراست که میگویند سی هزار تنکه خرج آن شده ودار

و فانرو ضایع و معطل افتاده و همچنین آن دیگرها ایشان در راه هوا ساخته اند
حالیا شما خود در راه خدا ساخته اید ای اخوان امیر معز الدین طاهر رشید
شما بوده در پی دنیا رفت و کاری بکرد که مفضی شد بر آن که همه کار و بار او
درهم شد و مضطر شد بمفارقت اوطان و اخوان و ارتکاب کربت عزیز الی
آخر امرا اگر یکی از شما در پی آخرت رود و این مفضی شود بر آنکه چیزی از
مال او تباه شود چه قصه واقع است   عشق ویران شدن و خانه برهم
انداختن است میل خوبان مکن ار خانه بر اندازنده قال النبی صلعم من احب
منکم فلیعد للفقر تجفافا ای اخوان من بینداز که اگر ابتغاء آن که شما پیش
گرفته اید تمام شود بهمان نوع که تصور کرده اید منتظم است خواهد شد
یا نخواهد شد و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت
رسول الله صلعم بفرمان خدای عز و جل گفت لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت
من الخیر و ما مسنی السوء اینجا موضع تمیز عیوب تیر است از ربوبیت اما آدمی مبلغ
علم و طاقت خود میباید کرد و العواقب الی الله و المرتبه و قلبه و لن ینال الله
لحومها و لا دماؤها و لکن یناله التقوی منکم میدانم که وظیفه شما آن است که
در اینکار روید و هر چه اسباب این اقرادات تقصیر نکنید و توکل طاهر خود
در آن کوشید بر شما پیش از این منیت شدن و فنا شدن آن با شما دخلی
ندارد آنکار خدایست و یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید الا الی الله تصیر الامور
کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون و السلام علی الاخوان اجمعین
الحاضرین منهم و الغائبین   و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان ایدهم الله و اعان .   مسکین

آدمی که بر جهان میآید و از جهان میرود جهان نادیده اید و بیخ دیگر بار رجوع به
دنیا نخواهد بود گنج هستی اینجا نهاده اند از کنار فرات تشنه لب باز گشتن عجب
حرمانی است منازل عدم طی کرده تا خود را بسرحد هستی رسانید چون اینجا آمدید
هیچ بر از هستی نخوردید و چهره هستی نادیده چون خود باز گشت او غار رسید و سالها
ابنا دان تا جرجهان بر تو میگردید چه خندانی در نگر همه الوان هستی در وجود آمد
نگر که از حقیر حیوانات شد و انواع آنرا بین از زنبور و نحل و ذباب و دیگر هر یکی
افتی جدا گانه و او را کار و باری علیحده هر یک بکار خود مهتدی و در کار
خود آفریده شده الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی ای اعطاه خلقه
الذی یلیق به ثم هداه لاستعمال ما اعطاه من قوی الخلقه فیما اعطاها له
ای اخوان هر صنف از اصناف حیوان در استغراق کار و بار خویش و اند
نظام مرخود چنان اند که جز خود را کوفی مینداشتند کوفی نزد آدم مرا او آفریده شده
و نزد آدمیان ابن همه طفیل آدمی چیست ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه
الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون ای اخوان هر یک
از خدای خویش آگاه هند و خدای ایشان از ایشان آگاه کل قد علم صلوته
و تسبیحه و الله علیم بما یفعلون نه آگاهی بشری آگاهی چنانچه خدای اند
آگاهی بشری بشر را باشد ترک زبان عرب نداند و عرب زبان ترک اما خدای
زبان هر دو داند ای اخوان در هر چه میبینی است سر حیوانات خدای
ایشان داند از تعلیم السر و اخفی ای اخوان دیده برگشائید بر جمال هستی
ببینید که این الوان هستی از کجا میآید و بکجا میرود هر چه از هستی جز و میرود
در وجود خود بدست وی بجلای رسانید که میرسانند ای اخوان که بیان عجب حالی است
کم چه اندیشه کنم بیطاقتم از شوق آنجا که این هستان از آنجا میآیند و باز آنجا

میرسند اما دانی که باکتا فرجه در آنجا نتوان رفت جز بلطافت علم آنجا نشاید رسید
نه دن علما و من دخل فی سلوک سبیل صدقا چه میگویم اگر خدای عز
جل مرا علم ساخته و جسم را روح همگی زندگی کرده و آنگاه بتجلی زنده کا
کذا رکنم با خود همانست که گفتم باکتا فرجه در آنجا نتوان رفت چون جز بلطیف
وانه خلقناهم مما یعلمون تا ننشئکم فیما لا تعلمون کرده این حکم از وی
مبرهن ای اخوان خبر افسردگی شما می رسد ندانم چه چیز شما را افسرده کرده کار
خدای تازه است و کهنه نشده افسرده چرا باید دانم که این از گناه شما است کما
اشتکوا از خاکید هر قدم که دست از آن باز داشتید از هم باز رفت و منقطع
شد ایطمع کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم کلا انا خلقناهم مما یعلمون خاک
را با عالم پاک چه نسبت مگر آنکه تبدیل یابد که فلا اقسم برب المشارق والمغارب
انا لقادرون علی ان نبدل خیرا منهم وما نحن بمسبوقین تا این تبدیل تمام
در بنیاد بیکجا از شما امن توان بود   والتوفیق من العلی العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین کثرهم الله وبارک علیهم
اجمعین والسلام علی سید الاخوان حیث کان   هر چیز از جهان که دست
در آن میگیرند چیزی دیگر فوت میشود اگر چیزی باشد که چون دست بر آن
گیرند همه چیز زیر آن در آید و هیچ از آن بیرون نماند غنیمتی عجب باشد آری
چنین چیز هست تولی بحق عز و جل خالق جهان فرد احد که سر رشته همه
موجودات بفرمان او باز بسته است ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء متشا
کسون این مثل مطابق حال اهل تفرقه است که روی بر اشیا دارند و بجانب
هر کدام که نگاه میدارند جانب دیگری فوت می شود همچون بنده که شرکا

باشد

باشد میان چند خداوند بدخوی مختلف که فرمان هر کدام که بجای آورد فرمان
آن دیگر ضایع ماند ورجلا سلما لرجل این مثل مطابق حال اهل جمعیت از
موحدان که روی از همه چیز بگردانیده اند و یکانه شده اند و یکانه از اهل
هل یستویان مثلا الحمد لله لا یستویان مثلا الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون ای
اخوان صبر بر توحید صعب است واذا ذکر الله وحده اشمازت قلوب الذین
لا یؤمنون بالآخرة واذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون برای آنکه
کثرت محسوسات و واحد مغیب در معنا آنچون از اسباب معقولی پیدا
شود منشرح گردند و چون از آن باب چیزی نباشد و معقولی در خدای
عز و جل باید کرد وقت بر ایشان تنگ شود الا المتوکلین این نصیب
از اشمئزاز و استبشار نه کور بن قال رحمه الله الشرک الخفی فی امتی
اخفی من دبیب النمل الحدیث او کما قال ای اخوان جناب حق بلند است
آنجا آسان نمیتوان رسید ملازم ادب باشید و عکوف بر آستانه خشوع و
انتظار رحمت کشیدن با هیچ دیگر کار ندارید و فضولی مکنید که فلسفیان
از فضولی بجاه ویرانها افتاده اند ذکر کشادی نشود ملول مشوید که دست
از کار باز دارید که خدای عز و جل خوش است تا از روی شوق کرد خوش
و ساختن و گدا خوش چاره نیست اگر غیر باب او بابی بودی کسی که خوی
او نمی کشاید دست از آن بدارم و کن باب دیگر بکوبیم اما چون جز باب
او بابی نیست جز کوفتن چاره نیست   از همه تو یکسل الله کر ادار و دوست
از کوی تو بکذرم بجا تا ماند شد ای اخوان در این مدت نامه ها بسیار
نوشته ام اما این سخن نیست که آخری دارد که هر از نامه نویسیم هزار دیگر
میخواهد چون دارنده روان بود نخواست که صحبت او را خالی کذارم اخوانی

از رمضان غافل مباشید و حق او را نگاه دارید که روزه را به پیش عزّ و جلّ
میرود و احوال شما آنجا یکان یکان شرح خواهد کرد و آداب صلاة همانا دانید
و بر طریق سنت کذاردید در زمینج معتاد این بلاد که هیچ مستور نیست در شبهای
ده رکعت و بیست رکعت تسبیح میکنند و این را اصلی نیست معلوم ای اخوان
نفقه درویشان بر طعام کنید و بدانید که هر طعام که به درویش میدهید اول
در دست خدای عزّ و جلّ ما شاء بعد از آن در دست درویش علی ما ورد به الخبر و دل
علیه قوله تعم و یاخذ الصدقات والسلام علیکم معشر الاخوان و رحمة الله
و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من الفقیر عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله و نصیری الی الله و حبیب
قلبی و عونی علی امر ربّی الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصره الله
و ایّده و سدّده   نادانان چون خداوندی رخود در جهان امید اندک
یشته اند ضعیف و ترسان و بدکمان و هر نا ملایمی که رسد میپندارند که
لشکر ضیقی است که سر کرده و اینکان بیشتر افزون خواهد شد تا این کسرا
از بیخ و بن بر کند شیاطین در پیکر اندیشه‌های بد بر ایشان جلوه کنند تا ایشانرا
بد دل و ترسناک سازند که الشیطان یخوف اولیاءه اما مومن چون داند
که او را در جهان خداوندیست که کار تمام در دست برادر اوست پشت او کرم است
و اعتقاد دارد و دیده اند که خداوند برای بنده غیر آنچه صلاح اوست هیچ
حال نخواهد کرد پس فارغ البال و مطمئن القلب است الا ان اولیاء الله لا
خوف علیهم ولا هم یحزنون کجا حال دانا و نادان یکسان باشد هل یستوی
الذین یعلمون والذین لا یعلمون دانا بنده ایست در حمایت و کفایت ستید [?]

نادان

و نادان هامی است در کردان بی پایه و بی یاور ذلک بان الله مولی الذین
آمنوا و ان الکافرین لا مولی لهم مومن را اگر نا ملایمی پیش میآید میداند
که برای مصلحتی و حکمتی هست که اگر او از آن واقف شدی او نیز برای خود
همان اختیار کردی   تا کر زیرک باشی و نیکو کمان چون بر بیمی واقف   ناملایم
ناگهان دیگران کرده بر جا از بیم آن   تو چه گل خندان که سود و زیان
و اگر کسی سوال کند که گاه هست که معصیت پیش میآید چگونه اعتقاد توان
کرد که صلاح بنده در آنست جواب آنست که این سر خدای است عزّ و جلّ که او را
در آن بنا بایکر و از آن خاموش باید بود این سخن برای امور دنیوی گفتیم و
نا ملایمات جهان که پیش میآید در آن حین با خود باید اندیشید و دانست
که همه خیر و صلاح اینکس است و اگر معصیتی والعیاذ بالله واقع شود نظر در آن
که اکتساب عبد است باید کرد و بعذر خواهی و ندامت و ملامت خود مشغول
میباید شد چه بنده بر این مامور است و بالجمله حکمت خدای عزّ و جلّ در
آفرینش آن چیست دخل نباید ساخت که جرم هر چه خدای کند چنان باید
اما ما را تابع فرمان میباید بود ما را بر این نفرموده اند که در معصیت نظر معشوق [?]
بر این دارید که صنع خدایست عزّ و جلّ و شاد نباشیم ما را بر این فرموده اند
که اکتساب بنده است و بر آن غم خورید و ادب میباید نگاه داشت که در هر باب
چنانکه فرموده اند عمل کنند اگر بخواهند که نیکبخت باشند و اگر از نیکبختی بینا
اند اینکان ایشان و فضولی هر چه خواهند کنند مثلا رسول الله صلعم فرموده که
در دین بکسی نظر باید کرد که بیشتر از اینکس باشد تا غبطه برد و در دنیا بکسی
نگاه باید کرد که کمتر از او است تا شکر کند اگر کسی عکس این کند و در دنیا بر کسی
نگاه کند که بیشتر از اوست و در دین بر کسی که کمتر از اوست اگر چه خلاف واقعی

نزاید شید اما باید کرد همچنین امر رسول الله ص انک جون طاعتی از اینکس
بظهور رسد نظر بر آن کند که صنع حق است تا بآن معجب نشود و اگر معصیتی ازو
والعیاذ بالله بظهور رسد نظر بر آن کند که اکتساب عبد است و بر آن نادم
باشد اگر کسی عکس این کند و در طرف معصیت نظر بر آن کند که صنع حق است و در
طرف طاعت نظر بر آن کند که اکتساب عبد است نظر بر امری کرده خلاف واقع
برای آنکه در طرف طاعت و معصیت هر دو همین واقع است که صنع حق است
و همین واقع که اکتساب عبد لیکن در هر یک نظر بیکی از آن میباید کرد چون
چنان نکند نافرمان برداری کرده و نزدیکست که شقاوت او را در یابد و
العیاذ بالله اعاذک الله حبیبی و معشر الاخوان اجمعین من خلاف امر الله و
رسوله والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

الهم الله حسن الاصطبار حضرة المخدوم الجلیل الامیر مبارز الملة والدین محمد
و اخوانه و حضرة المخدوم الکریم الامیر مبشر الملة والدین عیسی و اخوانه و ولدی
فی الله نعم الامیر غیاث الملة والدین عبدالله خدای عز و جل آدمی را
از میان مخلوقات برای خود گزید تا او را محل ظهور لطف و قهر خویش
سازد و چند روزی او را در جهان گذاشته برای آنست تا بر امتحان ظاهر شود که شایسته
کدام است از لطف و قهر آنگاه او را با پیش خویش برد تا آنچه شایسته اوست
بر او رساند و خدای عز و جل بر بندهٔ خود احوالست پس مرگ حق است آن را
باستسلام تلقی باید نمود بباید با قضا مرگ در ساخت نه حکمت هر که
سر پیچید سر باخت و با خود باید اندیشید که او نیز آخر کسی است که مرده دیگران
نیز یکیک همین پیش خواهد آمد آماده آن رفتن باید شد و خود را از آن کرو

که شایسته

که شایستهٔ لطف باشد نه شایستهٔ عقوبت که آنجا هیچ میل نیست حلوا و مشت هر دو
آماده کرده اند اگر کسی مطیع رسد او را حلوا بر دهن نهند و اگر عاق رسد
مشت بر دهن زنند کار خانه عدل است دیگر موی جوی و میل آنجا نباشد
ان ربک لسریع العقاب و انه لغفور رحیم کار خود را از پیش بباید ساخت
هیچیات از شما توانستید که مرگ را از او باز دارید هیچکس نیز از شما باز نتواند داشت
اکنون او را هیچ اندیشه مال و جاه است و اگر مرده زنده گاف مال او را قصوری یا جاه
او قصوری روی نموده هیچ غم آن میخورد با آنکه اگر قصوری در عمل صالح داشته
غم آن دارد حال شما نیز چنین خواهد بود اکنون خود را دریابید بر شکر آنکه آن
که زنده اید و بدانید که مثل آدمیان مثل آن دو کس است که چند علکی را از
ایشان می کشند گفت چرا می کشی گفت تا آن دیگر بترسد و زر بدهد گفت او را
بکش تا من بترسم هر کس از آدمیان که میمیرد برای آنست تا دیگران پند گیرند ممکن
بود که این دیگر نیز تا او پند گیرد چون چنین شد این رحمت را بر خود ضایع
نباید کرد گویند عزا نامه برای دفع تلخی است این سخنهای تلخ چیست برای آنکه جگر
آن صبر کرده را تلخ کرده که شیرین نیز همگان تلخ میرد هر کاری که بجز شیرین نیشود
ما را چه مهم که آن کار را شیرین کنیم و هر کاری که بجز شیرین نیشود سخن حق را نه
آنچه گفتیم بدار بر چون مادر مستند از شما ابر شرط دوستی فحوا الحیث هر که او را
تو دوست میداری از خویش دوری بگذاری میری با خویش بعالم خویش
گر چه کرد دولتش بغایت رسیده بباید که از این نامه و امثال این شما کار بسیج
ببرید هر نامه که سر بسر تواضع و تعظیم باشد از آن بدگمان شوید که تا آن شخص امید
نشوید باری یکباره صلح نتوان کرد چنانچه از اموات چون امید منقطع شده
آمده که لا تذکروا موتاکم الا بالخیر اذا عاذکر الله ان تکونوا من الاموات تا امید

شما باقی است این تغیر و تفریغ خواهد بود ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولدی فی الله وحبیبی الامیر عماد الملة والدین
جعفر محبت را ملازم لازم است پای دار باید و بر طعن طاعنان از جای
نرمید چه جای طعن که بجای طعن اگر تیغ میزند دشمن ز دوست دست
ندارید هر چه باداباد شنیده ام که بعضی میگویند این عمارت که کرده اید ضایع
میماند و آبادان نمیشود خدای عز وجل چنین مکناد و اگر کند فدای او باد تن
وجان ما و اولی است کفش پاره ایشان حقا اشتراک نیست که نیز ده خوشم از شرکت
نیست راضیم من شاکرم من الجریف اینطرف پرواو پیش حق شریف فیت
حال سالکان را دیگران خود همین است که کار ایشان نه بر چیزی مبتنی است
که زوال پذیرد و قابل تغیر است چون آبادانی آن سرزمین امریست که در حد
ذات خود ممکن است که بشود و ممکن است که نشود کجا دل سالک بآن بازبسته
خواهد بود و سکون و آرام او بر آن خواهد بود قرارگاه سالکان مقعد صدق است
و آرام ایشان بذکر حق است که الا بذکر الله تطمئن القلوب ایشان را در زمین مستقر
نیست و در عالم حدثان آرام گاهی نه اما امید چنان هست که آن سرزمین آبادان
شود و جد اخوان در آبادانی آن فاتر نگردد و سعیی که کرده اند ضایع نشود که هیچ
بهیچ حال ضایع نیست و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرءوف رحیم
برای خدای ساخته جا و بدرگه دیا در این جهان یا در آن جهان دائم که توقف
و تعللی که توجه باینجا را افتاده که ناشی از توجه محمد و هم برای رواست بر آنجا
موجب قبض خاطر اخوان دیگر [illegible]

بلکه

باشد و هیچ باید که ایشان را پژمرده نسازد و در کار خود سست نکند که
اینکار که ما بدست داریم یک سر موی برای آن منه از جهان قبول نداریم
هر چه از جهان که میشود یا نمیشود اختیار ندارد و نیز بدانید که کار خود موی
بموی میشود و بتدریج و اقدام و خیرات عجله در آن نیست و چنین
اولی است دولت آن که افت خیزد دولت تیز رستخیز بود ای اخوان
مپندارید که اگر من اینجا ام از شما جدا ام المحیا محیاکم والممات مماتکم واهلی
فی دین الله واهلا ای اخوان اینکار که ما دست بر آن کرده ایم نه کاریست این
آن کار است که سموات و ارض برای آن ساخته اند چگونه آن را هتین و سست
گیرید و آسان دست از آن باز دارید اگر چه گمان اکثر مردمان نه آنست که ولکن
اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة هم غافلون
ای اخوان ما را کاری معنی در تن است در ینکار میکوشیم و هر کس از اخوان
که با ما باشد مردمان بر هر چه میخواهند گو باشید آنچه را میجوئیم این است که
دار بیم ندر آن کرده ایم سند خود وفا میکنیم اگر آن بشود بنهان ای گر نشود ای
باز آرزو که خاک شده است ای اخوان پیدا آنکه نهانست و نهان آنچه پیدا است
بر هر چه میگیرید خدای عز وجل از آن نزدیکتر است دست بر لطف او گیرید و معونت
مراو کنید که خدای شما غایب نیست و باید که طفل در کنار مادر ایمن تر نباشد
از شما در حجر لطف او و ان الله رءوف بالعباد والسلام علیکم ورحمة الله و
برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی الاخ العزیز الامیر غیاث الدین محمد طول
الله عمره کارهای دنیا بی اینکس ساخته اند چنانچه اگر آدمی فی المثل بنشیند

ودست بر هیچ ننهد روزی او میرسد و کار آخرة بر اینکس باز بسته است که آنچه
خود کسب میکند ندارد لیس للانسان الا ما سعی و باز گذاشتن کار آخرة به
امید برای حشر و خویشتن داری است تا همه کار او بخود باز بخریده باشد
برای آنستکه حقیقت آنکار منافاة دارد با آنکه دیگری متکفل آن شود برای
آنکه کمال اخروی که کمال حقیقی است عبارتست از تشبه برب عبد و تخلق
باخلاق او و خلق رب عز و جل اختیار است و آنکه آنچه خواهد کند
آنچه نخواهد نکند و بلوغ عبد برین خلق طریقی ندارد جز آنکه نفس را
او باز کنند و در میان مشیت و اختیار عنان او مطلق دارند تا چنانچه
خواهد کند و مثال این مثال ولد صغیر است که او را باز گذارند تا خود براه رفتن
تا راه رفتن بیاموزد و هر گاه که دائم او را برگیرند اگر پیر شود او را بدوش
کشند همچنین بماند و بکمال مردان نرسد که خود براه تواند رفت همچنین اختیار
عبد از رسالت حجابست از جانب رب عز و جل و در مرتبه از مراتب او را
بخود باز گذاشتن تا در فسحت آن دست او از بند جبر خلاص کرده و برای آنکه
در حضرت رب عز و جل هستی مکرم دمند و دلالتست کجا او را جنبش و
اختیار مجالست رسالت این حجابست از رحمت خدا است تا آن در آن تو او را بخود
باز بیند و باب اختیار بر گشاید اگر چه من حیث لا یشعر قوة الهی بر افعال
او قائم است اما چون من حیث لا یشعر است نزد وی بر وی مزه اختیار محقق شد
انقدر که ممکن است فافهم اما مصالح دنیوی چون مقصود از ان تجرد
بقاء بقیه است مدت معدود که در ان اکتساب کمالات حقیقیه کند تا بقا
بقیه بر آن مشروط نیست بر آنکه آن باختیار عبد حاصل باشد خدای
عز و جل آنرا تکفل فرموده که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها کونز

وظیفه

وظیفه خود میدانند نیست که کار بکار دیگری متکفل آنست و فی سعی او و کوشش
بر خود ننهد تا بآن از کار دیگر که بعهده اوست و اگر او عینکند ضایع میماند تا
ماند عاجز از اشتغال بر کسب معاش برای تعاون کرده اند چنانچه آن نیز
داخل اعمال آخرة ایشان است از قبیل صلوة و صیام نه آنکه روزی خود را
بآن موقوف میدانند و نشان این آنست اگر ابواب کسب بر ایشان مسدود
شد هیچ اضطراب ایشانرا پیدا نمی شود کما قال بعض العارفین التوکل هو ان لا یکون
بما فی یدك اوثق منك بما فی ید الله بخلاف عامه ناس که اشتغال ایشان بکسب
معاش نیست الا برای جهل بر آنکه خدای عز و جل ضمان آن شده و اعتقاد
آنکه اگر ایشان آنرا طلب نکنند ضایع مانند و هذا الجهل بالحقایق ثمرة عدم
الایمان باینچه بر اهل الحقایق لانهم قلب یعقلون و لا سمع یلقون اعاذ
الله یا اخی ان یکون منهم و جعلك من اهل السمع ثم من اهل القلب
السلام علیك و رحمة الله و برکاته   چنین رسانیده اند که بعضی کفره
اند جهر موقف حرمی است مناسب که ایشان آنجا برای بود نکرند به الله
زمینی بکر از زمین میباید این ضعیف گفتم که زمینی که از زمین جنس کاها
بر سر آن نگویند پیدا نمی شود مگر تا زمین کنند و در آسمان خانه
سازند برای آنکه زمین محل تغیرات و انقلابات است مسجد بتمادی روزگار
منطمس میشود و بازار میگردد و مقبره خانه میشود و اوقاف از وقفیه می افتد
بند بیع و داخل املاك میشود جهان تا بوده چنین بوده و چنین خواهد
بود حکم خدای آنستکه بر آنچه دانسته بنا نهند و آنچه ندانند در تحت مشیت الهی
باز گذارند و اگر این وساوس بخود راه میدهند زمین بر اینکس ثبات نیست
هر کاسه و کوزه که مردمان استعمال میکنند اگر باز بینی از گل مرده کان است

از همه باید داشت که عجب است شنیده ام که شیخ علی کلاه قدس سره ابریقی داشت
که شانزده سال آنرا نگاه داشته بود خادم آنرا بشکست شیخ جنگ با او کرد او
بر خشم رفت و ابریقی بچند فلس خرید و آورد که اینک این عوض آن کهنه
استادان هر چند ابریقی را هم خود میتوان کرد همانا تلویح باین کرده که از خاک
آدمی ساخته اند والله اعلم با وجود انجال شیخ ترک وضو ساختن از ابریقی
نمیکرد برای انکه اینها اسرار حق است در پرده باز میباید گذاشت باصبا گفتم
چون لاله سحر میگفتم که شهیدان تو اند اینهمه خونین کفنان گفت حافظ من
و تو محرم این راز نه ایم از می لعل حکایت کن و شیرین دهنان چون ما این
کار آنرا از کار در پرده ساخته عجب نیست نحن نحکم بالظاهر والله یتولی السرائر
خدای عز و جل ما را بر این تجسسها نفرموده بلکه نهی کرده بقوله تعالی عن اشیاء
لا تسئلوا ان تبد لکم تسؤکم و رسول الله صلعم فرموده فی معنی بعض الاحادیث
سکت عن اشیاء رحمة لکم غیر نسیان فلا تبحثوا عنها از این جنس آوازه ها در
باره همه املاک عالم هست بر مومن نیست که از آن باز گوید تا موجب تعمیق
شود در حق متصرفان و وقوع وسوسه در خاطر ایشان آمر عجب کفی بالمرء کذبا
ان یحدث بکل ما سمع ای برادر که ما را این نصیحت میکنی اگر میخواهی که ما آنجا ساکن
نشویم برو بقاضی و اثبات کن که جهرود وقف حرمین است بعد از آنکه گوش
ما از زبان قاضی بشنود و اشهاد برو تفقیه آن ما آنجا ساکن نشویم بلکه اگر از
متولی زمین آنرا اجاره کنیم اما تا این حد عزیان شستن و ناشستن هیچکس
هر دو یکسان است و حکم خدای نیست هر چه ما عید انیم بر ما نیست که تکلف
دانستن او کنیم بر استقبال واجبات رفتن قوت بغذای فرو خفتن است
رسول الله صلعم مواظبت بر تراویح ترک فرموده تا واجب نشود به پیغامبر چیزی

در باره

که بار تکالیف او ما را مکلف نداشته اند و اگر ما از تکالیف آن میکنیم منتظر آنیم
که تکالیف متوجه ما شود بر ما نیست که آن از تکالیف خود را در معرض آن بیابانیم
تکالیف اندازیم گویند شخصی را بدیدند جولاهه قدری زر برای شیخ آورد
و گفت از وجه حلال است آنرا بنان ده نفقه رواج صرف کن شیخ فرمود
میگویند که جولاه احمق میباشد صدق آن معلوم میشود فرضی که خدای تعالی
و جل از من اسقاط فرموده چه ضرورت است که این مال بستانم تا بر من فرض شود آنرا
بگذار حکم خدای عز و جل ثقیل است و آدمی ضعیف دلیر خود را بمعرض آن
بردن چه معنی دارد آنگاه چرا آمدن که از حمل آن عاجز بناید که در دور نیخ الله

والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من العبد الفقیر قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله و حبیبی لوجه
محب الملة والدین الشیخ محمد هر کار که شخص میکند و او را در آن نیتی الهی
هست آنکار تمام و با نور میشود و آن انوار برای او ذخیره میکرده و برای آن است که
جان از تن بر آید فی الحال که جان از تن بر آمد آن قوافل انوار بار از پیش
یار او در میاید چگونه از آن روشنی دیده که او را بر آمد حاصل شود الله
لا تخرجوا منهم کرامت غیره باز آمدن بدنیا نیست بلکه از دنیا چنان زیان بیرون
که آدمی از انگه باز شکم مادر بر آید تلخی و سختی او همین قدر است که در نزع
فی الحال که متولی شد تلخی و سختی رفت و چه گوییم که چه خوشی و ناز و نعمت
او را پیش میاید چون چنین است از کار خیر کردن نمی باید آسود که هر چیز
که کرده اند ذخیره شد هر چه پیش میاید که دنیا که شخص کرده خود را از همه گرفت
اینجهان با ما چه توانی کرد ما خیر کرده ایم اکنون تو هر چه میخواهی بکن که کرده ما را ناکرده نتوانی

ساخت ازینها که پیوسته در کین باشیم و چون خیری دست دهد برای جسیم
و تا دیدیم کرده ایم بعد ازان تو هر لکد کوب که خواهی ما را میکن و حقتا
که دیگر باره اگر خیری روی نماید همچنان برای جهیم که ما را اول و از لکد کوب
تو نترسیم و تا زنده ایم کار ما همین است ما در کین خیرات و تو در کین آزار
ما برای از تو که کوششی و از ما که کوشیم تو یقین بدان که ما دست از خوشی جهان
شسته ایم و بجود که این یک عمر شلخی کذرانیم و امید خوشی بعمر دوم ...
که در آخرت یابیم چون ما بخود نهاده ایم که خوشی نه بینیم اگر خوشی روی نماید
آن چیزیست که ما را بازیافته ایم اما ناخوشی آن بر اصل خود است اینجهان ما
داد بیر دل و دیده بطوفان بلا اینجهان کار ازان که جز خوشی اینجهان خوشی که آن
ندارند بر سر خوشی اینجهان لرزان و از ناخوشی آن ترسانند ما جز این خوشی
خوشی دانسته ایم و هوس آن ما را بر خواسته بوده تا بود این خوشی بر خود یکسان
کرده ایم تو بسیار زحمت مکش اینجهان مر ما نیز ما را ناکامی است ابو یزید بسطامی
ما را روزی دیگر بلای رسیدی کفتی خدایا نان یافتم نان خورش میخواهم تو این
همه ما را از بلای خود مترسان والمسؤول من الله عافیتک رغما لانف [illegible]
جواد کریم دل حبیبم دل قوی دارد و پشت استوار که این راه این همه نیست
عمر پیدا است که چه مقدار است بیشتر آنرا باز پس انداخته ایم اینچند سال دیگر
که مانده هر چون که باشد بگذرانیم یا با آسمان یا بی سختی کلی کار آنست که در الغرق خود را
که جاوید آنجا خواهیم بود معمور سازیم ده سال یا بیست سال دیگر یا بیشتر اگر کمتر
زنده باشیم همان نوع که سالهای گذشته گذرانیده ایم خواهد گذشت تا همان
اثر گردش ما نیز بمی ایستد راه آدمی بسته نشود آسمان پیش افتاده و در مضیق
عقده راه میکشاید و گشاده زمان پیدا میکند و ما نیز همچنان راه میبریم تا کشت وان

دیگر

در هجر عمر عزیز قرین شده هیچ غم نیست زمان اختیار بدست تاب خدای داده
ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم ایوی و حبیب من
حیف است که اشغال جهان شخص را از صفا حال باز دارد به هر حال بباید
تا همچنین کنیم که شرکت ابدان در مذهب ابی حنیفه روا است کار خیر ارشاد
و صفای وقت از ما و حاصل منها یکون بیننا والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر افضل الملة
والدین محمد نامه شریف که مشتمل بود بر شکایت از وقوف رسید و در مضمون
آن وقوف افتاد سالکان را وقفات میباشد میان جلستین فراق مرهم است
است که در ان مادهٔ شیر بوم کرده آید و استقرار یابد مهلتی بایستی تا خون
شیر شد کوسپند چون بارهٔ شیر داده زمانی پستانش خالی ماند تا دیگر باره پر شیر
شود چنین انقطاع و وقفات سلوک کویند ازان نکرانی نیست برای آنکه
اگر فعل شیر منقطع شد قوت آن منقطع نشده اما اگر والعیاذ بالله قوت آن منقطع
شود حدوث مرضی آنگاه باشد و میان این دو مرتبه مرتبه دیگر هست که
کوسپند صحیح باشد و قوت شیر هم باقی اما چون از خارج مدد غذا نرسد یا کم
رسد ناچار شیر ندهد یا کم دهد این زیاده مخوف نیست برای آنکه تحصیل مادهٔ
غذا از خارج توان کرد الحکم جنود الله یقوی بها ابدان المریدین استماع
سخنان حکمت و مطالعه تذکرهٔ سالکان آن حال توان باز آورد ابوالحسن کار
خدای حق است و حق متین باشد و هوی بهوی شود در آید اما درست آید مثل
آن مثل شجرة طیبة نخل است دیر رسد اما چون رسید پاینده است اصلها ثابت
و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و مثل باطل مثل درخت

کدورت نفس بلند شود اما سست باشد و نفس ساقط کرده و الهام فرو
ایولی من کیمیا گر صبور باید مس وجود را چون خواهند که زر سازند به
تدریج توان ثابت میباید بود که دل بد نکند و دست از طلب ندارند گر زر
دست ندارد مرید عاقبت الامر بیابد مراد از جست و جوی دل که رشد یوسف
کر غفلت در چاه تن افتاده و از آنجا بدست خوی نفسانیه باسیری رفته با
تن باید ایستاد اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه ولا تیاسوا من روح الله
انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون ایولی من هر کس که رخسار
دل خود باز بیند جمالی بیند که تمام حسنات جهان از آن عکسی باید بگو
تا باز بینی که حیف است بر سایر او شخص باز ماندن خصوصا که آن سایه هم
نمیماند بل تؤثرون الحیوة الدنیا والآخرة خیر وابقی ایولی تن چون چنگ
بر زمین نشاند از آن آوازی بر آید عارف مستمر از آن ذوقی یابد که اهل
عیش هرگز از چنگ و رباب چنان ذوق نیابند حیوة طیبه عارفان است
اهل دنیا معیشة ضنکا و دل تنگ حواله است اما از جهل بر ایشان عکس
این نماید حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات عارفان زیر سیم
تاب اندازه پیرهن سیاه و در خود زر اهل دنیا مس موج انداز پرورده زر
در خود مس سیاه چشم بندی سحر آفرین است کور چه بود بد بیارد زینهار
چه شود که درونش همه آتش است و در دود کو ... از خود و حوصله
چه باک درویش درضاست و نور پاک دلهای اهل دنیا در تموج
غصه و اضطراب است و چنانش می خشارند که اصلا عیش در هم میرود سیلاب
وفاشیه و رکاب او را چه سود و دلها عارفان در تنور صدق را گشوده
و فارغ همچون ماه با نرخ است اگر تن برهنه و شکم گشته باشد چه زیان بدل

عارفان بر سینه مشتاقان بر سوی طالبان بر آه مهجوران که چنین است که گفتم و در
این سخن هیچ دروغ نیست بکوشید و خود را داخل زمره عارفان سازید که اهل
دنیا بر چیزی نیستند و چیزی بدست ندارند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون بازگشت ایشان بازگشت بدست بازگشت نیک بازگشت متقیان است
والعاقبة للتقوی والسلام علی   ولیی در حفظ الله و بره کائنه

بسم الله الرحمن الرحیم

الله لا اله الا هو الحی القیوم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وعونی
علی امری الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد   جهان بدان شناسید که
داشته را انداز کنید نیست که هر چیز از جای خود او داشته باشد جهان
به کارکن است کارکن بی کار هرگز نباشد پاک آن خداوندی که آتش بفرمان
او روی بالا کرده و خاک بفرمان او روی بر نشیب آورده آسمان بفرمان او
پیرامون زمین گردان گشته و روز و شب بفرمان او بر جهان بتعاقب در آید
لطف او سبب را خندان ساخته هیبت او ابر را گریان کرده پاک خداوندی که
فرمان او به چهار سیده و نور فعل او از همه چیز تابان گشته شگفت بنده که این
خداوند در زبان و مهر دیگر جان خویش ساخته نیم شب که همه مست خواب
هستی مهر او در دل آمده افتاده و خواب از دیدگان او بر بوده لحظه چون شمع
بپای ایستاده سوزان و اشک از دیده ریزان لحظه زبان چرب گشاده
با خداوند خویش بتملق و زاری و طلب حاجت گذاری مشغول تا زندگی شب نو
دیده اوست چون مناجات و ملاقات و مضافات و تضرع و راز گذاری
او با خداوند او آن دم بمقر بقیامت آری   بر نیم شب که همه مست خواب
خوش باشند من و خیال تو و نالهای درد آلود   ایولی تن هیچ شب چنین

بار و نزکرده هیچ مهر بر خواسته و حاجات خویش بخداوند برده ای ولی من
خداوند تو بر تو در انتظار است و تو را برای اینکار آفریده پرده از این پرده را
چند از خداوند خود بیگانه بودن زهی صابر که توئی ای ولی من آید روزی
که خداوند بندگان را همه پیش خویش خواند و حجاب از میان برداره اما
هر بنده کاره نه همراه و نه رنزیده و باذکر او انس نگرفته و شناخت و حکمت نکرده
اثر هیچ از لطف او بر خود جاری نیابد و زبان حالش این گوید الیوم
لبان تو زهر ناب بمن می زهر دیگران عذاب بمن و او را از اشراق
نور الله آن رسد که خفاش را رسد از اشراق آفتاب ای ولی من تو دانی که
توئی تو داده خدایست بداده او منازعت نشاید کرد خودی خود را او
مبذول میباید داشت ای ولی من هر کس که چیزی بعینه خیال بستر که البشر
که چنان شود که گوئی دست خدا را بچانه میخواهد که در بند کند که نکند جز آن و
وای بر آنکس که این گستاخی کند وای بر او خدای دست او را در بند کند تا باشد
حرمان و خسارای سوزد قالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم ای ولی
من خدای از بنده آن خواهد که ما از بندگان خود میخواهیم ما از بندگان
خود آن خواهیم که هر چون کار ایشان را دارند باشند و فضولی نکنند خدای
عزوجل ما را از آن بنده خود خوانده تا چنان عمل که ما چشم داشت از
بندگان خود داریم که با ما کنند ما با خدای عزوجل کنیم اخر بنده کی ایشان که ما
زیاده از بنده کی ما خدای عزوجل نیست ای ولی من هر چه تو را پیش
آید اگر ملایم باشد شکر کن و اگر نا ملایم باشد صبر کن و بهیچ حال خشم آلود
مشو و صفا مهر خود را با خداوند خود بکدورت مبدل مکن که بازگشت همه
خداوندست و عوارض جهان چیزی ناپایدار گذرنده است پیوند میان خلق

و خداوند مگذار که بکسالت دیگر هیچ غم نیست والله الموفق و به المستعان
عیدی آنکو تیم و سایر اخوان از رحمت خداوند رحمت برساد و ما کان الله
لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرءوف رحیم والسلام علیکم و علی الاخوان
اجمعین اخوان بدانند که تمسک بکار حق کالقبض علی الجمرات هر چند سخت
سوزد بباید پای فشرد که دست از آن ندارند و فاصبر کما صبر ان شاء الله
و حسبنا الله و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب ابن محیی الی الاخوان التائبین والاحبة السالکین سلام
علیهم اجمعین چنین معلوم شد که عمارت اخوان باد تمام یا قریب بتمام شد
چون دار العبادة خدای عزوجل است آن روزه تمام شد اکنون وقت عبادت
وظیفه اخوان آنکه احوال و اوقات خود را مضبوط سازند و ساعات شبانروز
روز را توزیع کنند بعضی را جهت کسب ضرورة قوام تعیین کنند هر کس طریقی که
تحصیل معیشت او از آن طریق باشد و بعضی را جهت ادا حقوق بعض از انواع از غذا
ربعضی یا زیارت صدیقی یا مثل آن و بعضی را جهت قرائت درس علمی و بعضی را جهت
مطالعه قرآن و بعضی را جهت سخنی که ضرورة باشد هر کس را که اینها میسر باشد و باقی
اوقات جهت ادا وظایف طاعات از صلوة و تلاوة و تسبیح و تفکر و غیر ذلک
چنانچه تمام اوقات شبانروز مستغرق آن باشد و هیچ وقت باز نماند که در آن بیکار
باشند و اگر نوعی کار که هر وقت توان کرد برای خود تعیین کنند برای هیچ وقت
که اگر بیکار رغبتی نماید در آن حین اینکار کنند چنانچه آنکار زمان بیکاری
باشد پسندیده است شنیده ام که حسین منصور رحمه الله در کشتی بود پیوسته حرفی
چیزی که داشت میدرید و باز میدوخت تا بیکار نباشد و از نقصان اوقات محاسبه نفس

ان لم تشغلها شغلتك در صحبت امیر غیاث الدین محمد که باز کرده ان شاء الله
اشارتی بضوابط این باب و اوراد اوقات کرده خواهد شد اما پیشتر اینست
بکرد او در حال خود مشغول شوند تا چون آن بهره تمام مستعد آن شده باشند
والله المستعان علی تمام هذا الشأن ای اخوانی ایدکم الله واعان جزء را اقتدا
بکل باید کرد کل شما که جهانست پیوسته در کار است و یکنفس آرام ندارد شما نیز
اقتدا بدو کنید آسمان پیوسته در جنبش است و هر چه زیر آسمان در تبعیت
در تغییر هوا پیوسته در مراتب حرارت و برودت حرکت کند هیچ دو ساعت هوا یکسان
نباشد از ابتداء حلول آفتاب در حمل هر ساعت گرمتر گردد تا ابتدای جدی
و همچنین است حال سایر اجسام سفلیه و آنچه مرکبست پیوسته در مراتب کون
و فساد و استعدادات آن متحرک باشد یا روی بر شدن داشته باشد یا
بپوسیدن پنبه را چون کاشتند در مراتب نمو افتد تا آن زمان که خشک شود
بعد از ان روی بر کهنگی آورد تا آن زمان که جامه از بر افکنند و ما بعد ذلك
میوه ها از خامی حرکت کند بر پختگی و باز از پختگی بپوسیدگی ساعتی وقوف
نداشته باشد مگر بر حسب حس همچون استوای آفتاب و از اینجا است که گفته اند
تا مثنی هیچ کار که از کارگاه فرو گرفته شد بنیاد کهنگی کرد طبیعت حیوان پیوسته
حرکت باشد از طفولیت بر شباب و از شباب بکهولت و از کهولت براه شیخوخت
و اگر ازین حرکت بوده عمر پیدا شدی که یکی را بیست سال بودی و دیگری را
چون پوسیدن آن سنگ از بهر گرد … بداشت او را نیز بر آن پوسیدگی حرکت
نوعی است و جمادی که تا آنجا از فساد است و کون پیدا میکند اگر چه بر شما معنی
ندارد تا آن زمان که … نوعی معتبره گشت مثلا انکه میوه پخته باز خاك
شود آنگاه از ان خاك درختی بر جهد و اگر نیک تامل کنند جسم مفرد در

قدرا

قلت مثواك الا ما شاء الله هم مرکبات فی الحقیقة و هم بامراتب ترکیب و نهج
کون اکنون متحرکست و آنچه آنرا مفرد گویند مفرد بالنسبه باشد که ماده و دیگر ترکیبات
کرده اگر چه در حد ذات خود مرکب باشد والله اعلم بحقایق خلقه باری چنین
دانید که جهان تمام در حرکت است و هیچ ذره نیست از ذرات تا نجنبد آری
الا که از ان ساعت که هست شده تا آن ساعت که نیست شود پیوسته در جنبش
است و آرام ندارد و زمان عبارتست از مقدار این جنبش چون می پندارند که
زمانرا بودن نیست باید که بدانند که این جنبش را باز استادن نیست نه بدین
معنی که آخر ندارد بدین معنی که آنچه هست بر سبیل اتصال است نیست که متخلل
بر سکون کرده که اگر سکون در میان در آمدی زمان بگسستی ان فی ذلك
لعبرة لاولی الابصار آیا این جنبش بر هوا مرد این حرکت را آرام را هیچ غایتی
نباشد و ضایع و عبث باشد لا والله آنرا غایتی خواهد بود و عبث و باطل
نخواهد بود قال الله تعالی ما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین ما خلقنا
هما الا بالحق ولکن اکثرهم لا یعلمون تحفظ دل را صافی دارید و تامل کنید
وقت اقتضا کند که چه در رسیده که در میان جهان افتاده که چنین سر بجانب آن است
آیا چه چیز را جویانست یا خود گمان ندارید که جهان را جانی است با لکن …
یسبح له السموات والارض ومن فیهن وان من شیء الا یسبح بحمده آری ولکن
لا تفقهون تسبیحهم عذر شما خواستند اگر اینکه انرا دیدار نکات بازآید …
از خود کمتر شناسید که لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس ولکن اکثر
الناس لا یعلمون شما را غایتی نزاد … حرکتی نکنید چرا انکار نجهانی
اید تا شما را جانی در تن نباشد آمده شد معتبر نکرده چرا آمده شد که کل را … جان
معتبر شناسید که هر که آمده شد بی جان معتبرست چگونه گفت و شنید بجانب …

فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین اگر این نیز کوی است
پس دانشگاهی دیگر نیز شک پیدا کنید که جان دارید یا نه برای آنکه شما جان بکلی
به چشم نمی بینید از آمد و شد و گفت و شنید بر آن استدلال میکنید و ما
بدینجان که جهان را اثبات کنیم جان عام خواهیم که مساوق هستی است نه آن
جان که حکیمان آن را اثبات کرده اند و آسمان را جانوری پنداشته اند دیگر
باسر سخن چون جهان که کالبد است پیوسته در کار است شما نیز که جزو پیوسته اید
که در کار باشید که اگر کار نه خیری کرده بودی کالبد شما آن را گر مول ای اخوان
هر کار را پاداشی است کار جهان شمایید تا پاداش کار شما چه چیز باشد جنات
دانم که جهان پوشید تا شما یافته گر شما پوشید خدا را یابید که خلقت الاکوان
لاجل الانسان وخلقت الانسان لاجلی و مراد از این شما کاملان شما است که ثمره
شجره هستی را شایند بوده ای اخوان بر آن مقدار که غایت شما اشرف است از غایت
جهان باید که جد شما افزون باشد از جد جهان لاجرم شیخ ابوالحسن خرقانی
که خرقان مار انیز از خرقان او نصیبی باد فرموده بر عرش طواف کرده تا فرشتگان
یکنوبت طواف کرده ندی من چهل نوبت طواف کردمی از گرمی عشق رجال ای
شیر مرد راه حق و چابک سوار میدان اراده رضی الله عنک تراز پیدا این
راه رفتن نه افسرده کان بشمرده و ناتوانان باز مانده را آماده هر قافله که پیشتر
سواران بر اسبان تازی پیش پیش روند باز ماندگان نیز خرها و ثقلان بچوب
و سنگ از پی ایشان رانند ثقلت ولوث و خفف شکل و فی ادب سوق
او مبغیر دارای طلب سایر حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده
بود ای اخوان هان و هان دست از این سلوک بدارید که فلان هزار بیده
کشوده و بر شما ناظر است که چکار از پیش خواهید برد او را این بار را تا بر حق

انا نیز رسانید پیش از این پیش نمی توانند آمد اکنون نوبت شماست که این بار را
از بخا بد رگاه برید انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین
ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان ای اخوان شنیده اید که ماهیان
دریا برای مردم دانا استغفار کنند قرة العین جهان شمایید چگونه جهان
برای شما استغفار نکند از آن شمار الانسان گفتند که مردمان دیده جهان اند
اما نه هر کس شایسته این اسم باشد اینکه می بینی همه نه مردم اند اگر آن کاوی
ی در مرامند ای اخوان قدر خود بشناسید واحسن تقویم خود را مبدل به اسفل
سافلین مسازید الزموا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله
نبدیلا ای اخوان آدمی را سر بر آسمان آفریدند سر بزیر میفکنید و مبادر رو به که
ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه که آنگاه داخل حیوان باشید بل کالانعام که
بل هم اضل ای اخوان شما دانید که خداوند سبحانه ابلیس را اذن داده که
بنهیب هر چه تمامتر با سوار و پیاده خود بر سر شما راند و شما را از جای برکند
اگر تواند قوله تعالی واستفزز من استطعت منهم بصوتک واجلب علیهم بخیلک
ورجلک یقین دانید که چون این اذن یافته از جانب او تقصیری نخواهد
بود پس جزم دانید که اسباب از این کرده و عزم راحلا. شما دارید مردانه باشید
و پای دارید و از جای مروید که الصبر عند الصدمة الاولی خدای شما را یاری
کناد و بر مقاومت شیاطین قوت بخشاد وحسبنا الله ونعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی اولیائی واخوانی فی الله جمع الله لهم حسنات
الدارین رسول الله صلعم فرموده ان الفقر الی من یحبنی منکم اسرع من السیل
من اعلی الوادی او الجبل الی اسفله و مردی بار رسول الله صلعم گفت یا رسول الله

من تو را دوست میدارم رو فرو بنگر که چه میگوئی گفت بخدای که من تو را دوست
میدارم فرمود ان کنت تحبنی فاعدّ للفقر تجفافا اکنون چون شما محبت رسول
الله صلی الله و اقتدا بر سنت او پیش گرفته اید باید که تجفاف برای فقر آماده کنید و اگر
موجبات زوال مال پیدا شود دل بد نکنید بلکه قوت و یقین شما باید که زیاده
گردد تا اثر آنکه مکر مخبر شما بمحل قبول افتاده که آثار و خواص آن ظاهر گردد
و نیز در حدیث آمده که اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل برهان
چون کسی را دوست دارند اموال و اسباب او را دهند و مرادات او حاصل کنند
خدای عز و جل چون کسی را دوست دارد اموال و اسباب از وی باز گیرد و
مرادات بر روی ببندد برای آنکه مردمان ظاهر بینند و خدای عز و جل
ظاهر و باطن و ایشان رعایت اول کنند و او رعایت اول و آخر مردمان چون
فانی اند فکر اما بر فانی کنند و خدای عز و جل چون باقی کرد بینند والباقیات
الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا ای اخوان اعزکم الله و اعان این
جهان دار امتحان است یکی نگذشته که دیگری رسیده تا امتحان آخر که اشد
امتحانات در رسد و آن مرگست و یقین دانید که هر کس که درین امتحانها که
اهونست پای فشرده و قدم را لرزان کرده امتحان اعظم را تاب نتواند آورد و در مرگ
صفای مهر او با خدای عز و جل بر جای نماند و نعوذ بالله من مرة التسود و
خسران العاقبة مقصود ازین امتحانات آنست تا رسوخ بنده در محبت خدای
عز و جل معلوم گردد و اگر محبت او بهیچ سبب مبدل بگردد و ترقی نخواهد کرد چون
مردانه باشید و سخن آن عارف را پیشوای خود سازید که والله لو قطعنی اربا
اربا لما ازددت له الا حبا ای اخوان سر مردان ما که رنج و بهتان ما فداء ایشان
باد مگر نشنیده اید که در جهان چگونه بسر برده اند سیدة نساء العالمین از تنگی معاش

بدست کرده انید بود دستش از کار شده بود تمام خدمات خانه او را بدست
خود میبایست کرد ازین معنی در تنگ بود خبر شنید که کنیزی چند نزد رسول الله
صلی الله علیه و آله آورده اند رفت که یکی از ایشان از وی بخواهد تا بوی بخشد که
بعضی از مشقتها از او بکم شود رسول الله اجابه نکرد و کنیزی بوی نداد بگوید
کوی پیاده گرسنگی در راه افتادی چنانچه هر کس که بر وی گذشتی گفتی مجنونست
سروران ما چنین گذرانیده اند ما را چه افتاده که چنین نازو نازکی در مزاج
او فتیها که ایشان از دست کفار کشیده اند یاد آورید و اگر از ظلم بر شما ظلمی رود
ناشکیبائی مکنید ام سابقه چون گناه کردندی خدای عز و جل ظالمی را
بر ایشان گماشتی تا عذاب ایشان کردندی از برای حرمت روی رسول الله
و درین امت چنان بفرماید هم بعضی را از ایشان بر بعضی مسلط کند که او یلبسکم
شیعا و یذیق بعضکم باس بعض اگر ظالمان آن تعذیب باشد و اگر آشنا یا
تادیب و تثبیت که فاثابکم غما بغم لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم و لا ما اصابکم و اکنون شما
آن آشنایان باشید که هر چه بشما رسد تادیب و تثبیت باشد و نشان آنکه
مصایب در شما موجب رقت دل شود نه موجب زیادتی قساوت و موجب زیادتی
اقبال بر حق عز و جل شود نه موجب ادبار   خلق را با توانگران دنیا خو کند
تا تو را ناچار روا آنکو کنند ای اخوان ایدکم الله و اعان ابن مسعود فرمود
الفقر و الغنی مطیتان لا ابالی ایتهما رکبت اگر فقر روی نماید گوئید مرحبا بالفقر
لله بر شکر آن قیام نمائید و دیگران را در آن حصه با خود شریک سازید که
الحمد ای اشتر که اما اکثر مردمان بر خلاف این اند چون نباشد جزع کنند و
چون باشد بخیلی کنند قال الله تعالی ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر
جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا ای اخوان تنافس مردان بر چنین اخلاق حسن

فقر و غنی بر ایشان یکسان است سابق پیش ایشان آنکس است که در این اخلاق
سابق است چون مردمان بر سر متاع دنیا مسابقه کنند شما بر کسب این اخلاق
و ملکات سابقه کنید قال ربکم و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات آنچه
هر کس و کاری دیگر هر چیز و بازی دیگر هر دل و بازی دیگر و بنده و سوی او است والسلام
علی الاخوان و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة و الدین جعفر نور الله
از آن انسان گفته اند که انواع چیزها گرد و سبب اینجا معتقی است که در نشأه
او هست که از هر چیز با او پیوندیست هر چه او را پیش میآید جز او است و او را
با جز خود محقق شدن حجاب او است از کلیة او پس واجبست که انسان از هر چیز
باز گردند مگر از یکی از دو چیز یکی انسان که بکلیة خود رسیده باشد که و در صحبت
او زبان نمیدهد بلکه بکلیة خود میرساند برای دیگر صحبت با او انس با او وابسته
میآورد صحبتکم انسانیت و انس برای اتحاد میان خامد و اتحاد با اهل کلیة می بخشد دیگر
صحبت با اهل آفرین که خدای عز و جل است بمواظبة بر ذکر او که انا جلیس من
ذکرنی هر صحبت که غیر یکی از این دو صحبت است خسارت است خسارت است
جز بقدر ضرورت ارتکاب آن نباید کرد و صحبت صالحان با کلیه دیگر چون بت
مادام که بنور انسان کامل با هم صحبت دارند برآنکه سخنان انسان کامل که نبی
صلی الله علیه و آله و عترة او در میان باشد جز متفرقات خود تا بنور آنجا
خود با کلیه دیگر صحبت داشتن نهایت بر او آنکه آن انوار منقطع است که
بحقیقت شعاع نار نفس است و زود که نور الهی آنرا محو نمیکند کمثل الذی
استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون

ای ولی من چند گویم پیدا شو که کاری بزرگ در پیش است باور نیست
اینکه میگویم بخدای که آدمی را کاری بزرگ در پیش است و چگونه کاری بزرگ
نباشد و برای کشیدن بار آن هر کاه را چندان خلقه عظیم دهند که نه
گوش نه دوش او هفت ساله راه باشد و هر دندان وی همچندان کوه احد
باشد بخدای که اگر آن حال بر بینی از هوش روی چنانچه هرگز با هوش
نیائی کسی را میشناسم که طفلکی از آنجا دید پیر آن بود که زهره اش بکفید
ای ولی من اندیشه آن روز عظیم کن و دل از دیگر اندیشه‌ها خالی کن و
سخنان خلایق را باد شمار که نمیدانید که چه قصه واقع است این چنین
بیهوده ها میگویند باش تا شرر قیامت بجزد و نعیب دوزخ بسامعشان
رساند که سمعوا لها شهیقا و هی تفور تکاد تمیز من الغیظ آنگاه دانند
که آن بیهوده ها گفتنی بوده یا نه بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون
والسلام علی ولیی و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی فی الله الامیر شمس الملة و
الدین ابی سعید در زمان رفت از دنیا و هیچ نیست جز ایمان ایمان
نگاه میدارد از رفت که المؤمنون لا یموتون و لکن ینتقلون من دار الی
دار و هر کس که در آن ایمان وی بغارت رفت بمیرد و رفت آید قال الله
ثم و لا تصل علی احد منهم مات ابدا قال بعض المفسرین ای مات موت
الابد و این بنده هر چند تامل کرده هیچ را چنان معین نیافته ام در حفظ
ایمان که ربط قلب بر معلم خیر هر چند ربط قلب و اعتقاد و انقیاد اشد
است آنکه ایمان آمن تر است از زوال و بعد در باب بدعتی که آن را عقیده

نا مراست اما بر شما را بوده و وظیفه اخوان الهم الله القلوب فی جمیع الاوقات
آن بوده که اقامت آن عادت رو تیر نفرها بند و چنین سنن را بغیر را از رو
مای در آرند و در جستن رضای خدای عز و جل بر نا رضای دیگران مبالات
نکنند که آخر هم خدای عز و جل ایشان را راضی سازد و شاکر و منت پذیر بود
اگر چنین عادات بلیه و عذابست بر هر کس اما چون معتاد شده لذت
عرضی پیدا کرده و الم فراق آن پوشیده گشته آخر که رفع شد و آن لذت عرضی
باطل گشت و از ان الم فراق او خلاص شد ندامت پذیرد لهذا آنکس که از
ان سر ایشان باز کرد چه لذت که کسی را که قرض باید کرد که بخرج تو عید کند و
صد نفر قهر بر خود باید نهاد تا ترتیب سفره کند لذت در هزا غزاست اگر کسی
سختی میکشد و در آن طمع ثواب دارد غم نیست هر چند میکشد گو بکش
اما سختی کشیدن که در ان ثواب طمع نباشد بلکه عقاب مترتب باشد تلبیه
خردمند نیست و چگونه مؤمن از ان خوشنود باشد بنا باید که حفظ حقوق
از فقرا هتر جرئت مرتا و بلات باشد و دین را تابع هوای خود ساختن
انما یخشی الله من عباده العلماء عالم تر ترسناک تر باید که باشد این دین
که شما بر حکم ایمان از آن روز که بر سن تمیز در آمده اید کرده اید و بحکم میراث
محمد آنرا امضا کرده اید دین محمد است و دین همه پیغمبران نه چیزی خرد
است و نه امری سبک آنرا بباری مشمرید و گمان مبرید که امریست اعتباری
که هر چون که خواهید آنرا اعتبار کنید چیزیکه ثمره آن امریست که برای آن
سموات منشق گردد و جبال منبث چگونه امری اعتباری باشد اینجا عزا خوان
نداند شما را چه افتاده که سست تر می جنبید و اگر میگویید نمیدانیم که چه باید کرد
من این سخن از شما باور ندارم مدت بیست و سه سال محمد در جهان بایستد بر سر

الانز

رسالت و اقامت دلالت و اخبار را از اول تا بروز کار را ما متواتر شد هنوز شما ندانسته اید
که چه میباید کرد همانا تجاهل میکنید و اگر گویید دانسته ایم که طاعت میباید کرد
نشانه طاعت در خود نمی یابیم که هر خوی بد را بهانه بسیار است ای مرد روان
با نشانه بی نشانی کار ندارید اگر بر جمیع دل قادر نیستید بتجربه بدن خود
قادر بید چند تربیت معقول خواهید که کار کنید بی سامان در آیید چند
خواهی زینت مردانه در آنکه عقل بر هم سوزد و دیوانه در آنکه یکی را از زنان
دیدند که دایم طواف کردی گفتند تو این همه دل خود را حاضر بیابی که بیوت نه
طواف میکنی گفت نه دل هیچ نا سم نه حسنو را بمن رسید که گرد این خانه گشتن معبد
است میگردم دیگر چه کنم که دست بر هیچ دیگر ندارم ای سبحان الله اگر آدمی دست
بر هیچ ندارد دست بر سر خود دارد که بر سنگ زند که سری که از سر خدای خالی است
سزاوار سنگ است سنگ دارد که بر سینه که از مهر خدای بی نیست سنگ آورد
در خور است چرا افسرده در مهای شیطان باید وقتست که آتش مردان بر جان
شما شعله زند دریغا   ای چه بید رهیست

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیّی فی الله الامیر فاضل الملة والدین محمد
اینکه بعضی مردمان بر کسی گماشته میشوند که زیادتی و ظلم کنند چیزیست که
عمدا واقع میشود از جانب خدای عز و جل برای امتحان آنکس تا معلوم گردد و
مشاهده شود قال الله تعالی وجعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون وکان ربک
بصیرا یعنی گردانیدیم بعضی از شما را بعضی آزمایش آیا صبر میکنید و خدای تو
بیناست یعنی می بیند که ظالم است و که مظلوم و می بیند که مظلوم چگونه
صبر میکند تا اجر زیادت کند جزای صبر مظلوم بمظلوم دهد و جزای ظلم ظالم بظالم

ای ولی من چون کسی ظلم کند اگر اینکس در مقابل ایستاد خدای عز و جل کینه خواه
او است کر بدانی قدر روز نعیق هر چه آید در برابر نایستی ای ولی من خدای
عز و جل عفو است و عفو را دوست میدارد اگر کسی با تو بدی کند چه باشد
اگر تو او را عفو کنی و خدای خود را از خود خوشنود سازی بنده را هر کار جز با
خدای خود نباید که باشد و جز بر جستن رضای او مشغول نگردد و چون عفو سبب
خوشنودی خداوند است پس آنکس که تقصیر میکند حقی بر اینکس دارد برای آنکه
بی تقصیر عفو صورت نمی‌بندد و عفو وسیله رضای خدای است عز و جل پس
اگر او تقصیر نکردی ما را آن وسیله بدست نیامدی ای ولی من این که بجا خون
ما حیف نمیتوانیم کشیدن محض شیطانی است حیف میباید کشید نام مهر خدای
عز و جل بر اینکس جوشیدن کرد که مهر خدای و رحم او بر اینکسان است که
از مردمان بر ایشان حیف میرود ای ولی من دقیقه میگویم از اسرار عارفان
آن را بفهم و نگاه دار هر کس که بر کسی غالب میشود بقوت الهی که با وی همراه
میکند غالب میشود برای آنکه خلق را قوت غلبه نیست و مغلوب قوت
الهی شدن هیچ عار نیست در باب این راکه از کنوز حکمت است که خدای عز و
جل بعارفان داده ای ولی من اما سنت الله بر این جاریست که چون از طرفی
دیگر بلطف آن را جبر کند و اگر بیند که او از مغلوب شدن عار نداشت و
بمسکنت که وصف خاص عبدیت است آن را تلقی کرد نه بکبریا و جبروت که وصف
خاص الهی است ای ولی من خلق را در میان مبین حکم خدای را بین که
از وی را حجب در جلوه   این سببها بر نظرها پرده هاست   کز نه هر دیده
صنعش را سزا است   دیده باید سبب سوراخ کن   تا سبب‌ها بر کند از بیخ و بن
ای ولی من وصیت خدا را بشنو والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس خشم را

فرو خور

فرو خور و از مردمان عفو کن ای ولی من رسول الله صلعم فرموده المؤمن الذی
یخالط الناس ویصبر علی اذاهم خیر من الذی لا یخالط الناس ولا یصبر علی اذاهم
یعنی مؤمن که با مردمان آمیزد و بر اذیت ایشان صبر کند بهتر است از مؤمنی که
بر ایشان نیامیزد و بر اذیت ایشان صبر نکند وفقک الله حبیبی لصالح الاعمال

آمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الامیر غیاث الدین محمد صرف الله وجهه عن
اللغو الی الحق ونجاه عن اسر الشهوات وهداه الی الباقیات الصالحات نحمد
ابتداءنا بالکتابة کانت العزیمة الاقتصار علی واحدة منها ثم وقع التغییر فجعلنا علی
آخرها فخذها وطالعها وبلغها مبالغها واما ما تحقق به من الوصیة فان یکون
رقیق القلب شفیقا حارا خفیفا لا کثیفا القلب مجهدا باردا ثقیلا ولکن کثیر البکاء
لربک لا تطرف طرفه علی غفلة منه والله یوفقک ویسددک وبعد فقد
رایت البارحة ان رجلا قد زار اخوان آباد تبرکا بتراب روضات هنالک لیلة
فرای فیما یری تلک الباب فلما استیقظت استقللت ذلک فلما عرفت انما لک
سبعة فعدت مسرورا اکثر الله فی الاخوان من اولی الالباب ومکتوب الامیر محمد القزوینی
اسمعیل بالغ ترکا   هو لا یفقه   والسلام علیک

بسم الله الرحمن الرحیم

قال الله تعالی نسوا الله فانسیهم انفسهم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان
الالهیین زادهم الله احسانا او وفاء او صفاء او دوستی نامه نوشتم بعضی از اکثر بوجهی
انفصال کم برای عذر بگیرد ران نامه ذکری کشته باز امروز این نامه در ذکر خدای
عز و جل آسان کرده بنوشتن آمد یاد کرد نامه را گوش با آن دارید و متوجه بشوید

که ان الله یلقن الحکمة علی السنة الواعظین بقدر همم المستمعین بر اخوان پوشیده
نیست که هر چه آدمی بر آن ملتذ است و آن را خواهان آن نیست الا برای
آنکه آن چیز ملایم او است و ملایم شیء چیزیست که مناسب او است پس روشن
میشود که هر چه آدمی جویان آنست برای مناسبتی است که آن چیز با ذات او
دارد و چیزی که اشیا برای مناسبتی با او محبوب و مرغوب گردد آن چیز خود
بطریق اولی که محبوب و مرغوب باشد بلکه محبوب و مرغوب بالذات نیست
جز آن چیز و چیزی که مناسبتی با آن داشته باشد بالعرض محبوب گردد و محب چون
غیبت محبوب بالذات یابد بآن چیز تسلی جوید همچون تسلی محب بخط محبوب
و ثوب او و دار او یا صورة او که بر جائی نقش کرده باشند نزد غیبت محبوب
و چون محبوب حاضر گردد از آن استغنا افتد چنانچه بعین الیقین از اثر مستغنی شود
و بعیان از خبر پس روشن شد که محبوب و مرغوب آدمی نیست جز ذات او و صفات
و لذت او نیست جز ادراک ذات خود و التذاذ او بهر چه بر آن ملتذ است جز
آنکه ذات او از وی پوشیده گشته و مشتاق ذات خویش است و بر آن چیزها
لوایح ذات خویش بیابد و بوی خود از آن میشنود ساعتی سر بر پای آنها
مینهد ببوی خویش چنانچه مجنون روی در پای سگ کوی لیلی مالیدی که
در رو دیوار او بوسه دادی آدمیان از همه این قصه واقع است اما نمیدانند همه جا
خانه عشق است چه مسجد چه کنشت کشف تر از آن کرده و برای کسی که بداند
در یابد ای اخوان اگر چه آدمی بر اشیا تسلی فی الجمله بیابد اما آتش شوق
او تمام فرو نمیرود هیهات اگر چه بجوی ماست مهتاب نپسند اما تشنه نیاز
با آنکه این مهتاب نیز تا دیدی فرو رفت چون بساط هستی طی کنند و زمین
و آسمان در نوردند و من مات فقد قامت قیامته آنگاه بهر تسلی جوید

خود را یابد و هر چیزی که بوی خود از آن شنود آه از آن وحشتی که او را روی
نماید وای از آن آتش که در درون او افروخته گردد عشق ار بشه چه
می‌شدی جان کاری نشدی چه عشق آسان است بلا که عشق جانانست
وین درد که هست جاودانست دردیست هوا که رفتنی نیست سری که
بخویش گفتنی نیست در خاک ببین که تا چه غمهاست در پرده او چه جانست
شیداست این عشق که در جهان فانیست نو یافته در رهان جهانیست
در مقعد حر است آتش اکنون ناکام آید همه شبیخون بر تربت عاشقان
زلیخا بتاب اند و مگشایید ز چشم آب هر سنگ که آتشی در آن هست آن
سنگ ز خاک عاشقانست هر گل که بجز عذار کرد آن آب ز چشم
عاشقان خورد خاک از سر غصه ها گشاید فریاد ز جانها بر آید خاک
از دم آتشین گذارد دود از سر آسمان بر آرد مگشای و ریش کرده آن سوز
ترسم که جهان کند سیه روز جانم فدای آنکس باد که معنی این ابیات دریابد
که هر بیت گنجی است از کنوز معرفت ای اخوان حقیقت حال را برای شما از هر جهت
و برهان روشن آن را مبین ساختم تا در کار خویش مستبصر باشید اکنون بر خیزید
و تدبیر کار خود کنید پیش از آنکه آن آتش سوزناک از مقعد صدق وجود شما
بر دمد جهد و فنا کنا شبیخون آورد هل ینظرون الا الساعة ان تاتیهم بغتة و
تدبیر کار آنست که خود را از آنجا که هستید دریابید پرده اکوان و الوان را چون
این حجب از بین بر خیزد تا بینا شوید خودی کن بی شیشه دیدن نور را
تا چه شیشه بشکند بنور عمی هر کس که اینجا با خود رسید رسید و هر کس که اینجا با خود
نرسید محروم و مهجور باشد من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا
حقیقت حال با شما گفتم و شما را آگاه کرده‌ایم و چون راه بر شما منتفی نباشد آن ز

آگاه باشید شما از بر من مشفق نیست در اینکار گردن اگر بکنید خود را از عذاب
جاوید رهانیده باشید و اگر نکنید عذاب خود از روی کسی شرم نمیکند و
آدمی را چنانچه شرطهاست عزو میکرد چه غم آنرا که تو هم در رشدی واتقوا یوما
ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم لا یظلمون والسلام علی
الاخوان ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی وحبیبی الذی قوی الله به ظهری و شد به
ازری الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصره الله وایده چنانچه گوشت
خام جز بر تپش آتش پخته نشود و تا پخته نشود شایسته خوان ملوک نگردد همچنین
آدمی خام است جز بر آتش مصائب و بلیات پخته نشود و تا پخته نگردد شایسته
بساط ملک الملوک جل جلاله نشود این بلای دوست نظیر شماست علم
او بالای تدبیر شماست چون از دارو بلا کش میشود چون ادویها یعنی خوش
می شود از آنچه بر اهل عنایت بلا و مصیبت بسیار آمد که اشد الناس بلاء
الانبیاء ثم الامثل فالامثل عالم نیز برای آن آفریده اند تا کسی در آن خوشی
بیند و اگر نه هیچ مومن را در جهان خارجی در پای نرفتی عالم برای امتحان
آفریده اند گاه خوشی فرستد تا مرتبه مومن در شکر ببینند گاه ناخوشی فرستد
تا مرتبه او در صبر ببینند نه خوشی او برای خوشی است و نه ناخوشی او
برای ناخوشی مقصود از همه امتحانست پای دارید و در محل امتحان ملغزید
و مهری که شما راست با خدای بهیچ حال بگذرد و رو بدل مکنید که تیغ
بار دیگر آن ماه کرده بنیاد ملک الحکم لله هذا و آنچه استفسار نموده
بوده‌اند که کوشش در دفع ظلم از خود و از دیگران نیز باید کرد یا بر آنمقدار

که دسترس باشد اما اگر کوشش مفید نیفتد و آن ظلم واقع شود چنانچه استاد
بدین نباشد مرد را از در نسبت جوشش و خروش در باطن پیدا شود و جزع و
اضطرابی روی نماید که بهیچ حال تسکین نیابد جز آنکه مر ظالم را دست یابد و عوض
آن ظلم برای باز کند اگرچه که بعوض آن ظلم را از این کس باز نکرده باشد مقصود
از آن مجرد انتقام باشد آنچه در مکتوب سابق اشارت شده بود آن این است که
در چنین صورت عفو کند و کینه نکشد و بجای بدی بدی نکند والکاظمین
الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین اما قبل از آنکه ظلم واقع شود
پند دادن است و مومن در آن ماجور است و از او خیر بنده‌تر است اللهم انی
اعوذ بک ان اظلم او اُظلم مگر آنکه در بی صبری و غضب مفرط از خود فهمد
چنانچه اگر متوجه دفع آن ظلم شود حرکات شنیعه از او صادر گردد که آن حکم
در صبر کردن بر ظلم معذور تواند بود و مبادا که کسی چنین بی صبر و غضوب باشد
والسلام علی ولیی ورحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر شمس الملة والدین ابی
سعید اعانه الله وایده وهداه وسدده مقصود از نفی خواطر آنست که خاطر
با سیرها منتفی گردد تا حالتی روی نماید شبیه بهیچ مقصود آنست که آنچه رفتنی
است برود و آنچه ماندنی است بماند و شرح این آنست که خاطر دو قسم است بعضی
رسول غیب است که از معادن فضل الهی انبعاث میباید و روی بغایتی دارد
وجودی و بعضی احادیث نفس است که دل بآن مشغول میدارد چنانچه مرد
طفل را بر افسانه مشغول کند و این هر دو نوع بهم ممزوج است اما قسم اول
نادر است و متین و قسم دوم خفیف است و دائمی مردم را هم بباد میدهد

آنچه دانه است بر زمین بر نبات می‌نشیند و قرار میگیرد و آنچه کاه است و سبلت بباد
میرود و ناچیز میگردد و قسم اول باز دو قسم است برای آنکه یا از معادن لطف
منبعث شده و داعی است بخیر یا از معادن قهر منبعث شده و داعی است بشر اگر
اول است آنرا ببشر و طلاقه استقبال میباید کرد و بمقتضی آن مسارعت کردن
و اگر دوم است بخوف و تضرع پیش میباید رفت مگر هم او که فرستاده
آنرا باز خواند قوت بشریه طاقت مقاومت با آن ندارد فلولا اذ جاءهم بأسنا
تضرعوا اعوذ بك منك اینجا باشد اینجا هم آن ظهور توفیق و خذلان هرکرا
توفیق دستگیر آید خاطری معارض آن از معادن لطف انبعاث یابد که دفع
آن کرده و اگر فروگذاشت شود آن خاطر قهری حکم خویش بر او براند هیچ
کس دست پیش آن نتواند آورد و من یضلل الله فما له من هاد و در حین
ذکر بالحظه معنی لا اله الا الله که نفی شرکت باید کرد و هیچ دیگری را آن ختم بنا
کرد اما سالك باید که شرك عام نفی کند که شامل جلی و خفی هر دو باشد
چنانچه محتمل معنی لا اله الا الله این باشد که هیچ کس و هیچ چیز او را آن نیست
که رکون دل بوی او باشد جز خدای عز و جل سلام بر سید اخوان باد هر جا
که باشد و بر سایر اخوان بنا بر بعض اعذار بدنی که مانع سهولت کتابت
از مکاتبت بهمین باب قناعت رفت آنرا بر فراغت و قلت شوق محمول ندارند
و نه از این باب شمرند که جوش نطق از دل دلیل دوستی است بنکوی نطق انه
لیس بالعنف است که العنف بغایت مستنکر است والسلام علی الاخوان
اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی واثقی فی الله و نصیری و حبیبی فی الله الامیر محب

الدولة والحق والدین الشیخ محمد نصره الله دانیك جد جدیکه در فرمانبرداری
خدای عز و جل و سلوك سبیل او از جانب خدای عز و جل کرامت شده
و تنبه و تیقظ که بخاطر افتاده خدایرا عز و جل بر آن عطا شکر گذارد و طلب تثبیت
و ازدیاد کرد مثال که بخاطر مبارك آمده که بعضی در امور بینا و دانا خیلند
و بعضی ماهر و حاذق و طایفه اول را راهی بر استقامت و انتظام امور بینائیت
جز متابعت طایفه دوم مثالی مطابق است کار آخرت نیز بعینه همچنین است حکمت
خدای چنین اقتضا کرده که بشرط بینائی در کار آخرت بعضی را باشد از بنی
آدم و دیگران هر کس که بر او پیوند بواسطه او بینا گردد و الا نابینا و بیراه
بماند چنانچه در تن آدمی همه اعضا بینا نباشد همین چشم بینا باشد اما دیگر
اعضا چون با چشم پیوند دارند همه بر بینائی او بینا باشد اگر دست بینا نبودی
بر سوی آتش رفتی و اگر پای بینا نبودی بچاه رفتی اما چون از دست تمیز یابیم
که آب گیرد و آتش نگیرد و از پای تمیز یابیم که بر زمین رود و بچاه در نرود دانیم که در
دست و پای بینا اند اما بر بینائی چشم نه بینائی خویش همچنین بنی آدم بعضی بمثابه
دیده اند بینائی کار آخرت بر ایشان قایم باشد و بعضی دیگر که بر ایشان پیوندی
و با ایشان متحد شوند تا مجموع همچون شخصی واحد باشند او بجای دیده و دیگران
بجانب دست و پای بر بینائی او بینا باشد این دو طایفه رستگاران و اهل
بصیرت و تمیزانند ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب اشارت بطایفه اول است
او القی السمع و هو شهید اشارت بطایفه دوم و طایفه سوم باشند که نه دیده
باشند و نه با دیده پیوند کنند ایشان را در کار آخرت هیچ تمیز نباشد و آتش و
آب آنجا را از هم جدا نتوانند کرد و نشیب و فراز آنجا را از هم نشناسند لاجرم که از
در چاه ها و بیراهه افتند هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا

الالباب و کنتم ازواجا ثلاثه که در قرآن مجید مذکور است اشارت بر این سه گروه
است گروه اول که بجناب نزدیکتر دیده اند ایشان را سابقین گویند و مقربین عباد
الله و طایفه دوم که بجناب نزدیکتر دست راست و پای ایشانند و بعضی ایشان در کار ایشان
اصحاب یمین و اصحاب میمنه و ابرار گویند و طایفه سوم که نزدیک اند و نه
با دیده پیوستند ایشان را اصحاب شمال و اصحاب مشئمه و ضالین گویند و خدای عزّ و
جلّ در بهشت سه چشمه آفریده برای طایفه اولی یکی چشمه زنجبیل و آن ایشان را
انا بخچه باشد که سابقین اند و یکی چشمه کافور و آن ایشان را آبخچه باشد که
عباد الله اند و یکی چشمه تسنیم و آن اشرف چشمه هاست و آن ایشان را ارزانی
خوش باشد که مقربین اند و طایفه دوم را از صرف آن چشمه ها آشامیدن نباشد
اما نصیبی از آن بر ایشان رسد بر حسب پیوندی که با طایفه اولی دارند چنانچه
فرموده ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد
الله یفجرونها تفجیرا یعنی ابرار می آشامند از کاسه که آمیخته باشد بکافور که چشمه ایست
که عباد الله از آن آشامند برای آنکه ویسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا
و نفرموده که زنجبیل چشمه ایست که عباد الله از آن آشامند برای آنکه بقیاس
با سابق معلوم میشود اما ذکر تسنیم چون در سوره دیگر است در آن نیز این معنی
هم تصریح فرموده که مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون والسلام
علی ولیّی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّی و حبیبی حقا الامیر رکن الدین حسن ثبّته
و ثوابش را خدای رفتن بهتر است که جست و جا طلب راهی دیگر از بی نشانی
نرسند که بی نشانی این راه رفتن اعتقاد را برمی شاید از با نشان رفتن برای آنکه

نشاط موافقه نفس است با دل پس کسی که بنشاط میرود بمدد نفس سلوک میکند
و نفس سریع الملال است آخر نخواهد بود که تقاعد کند و شخص چون بر قوت او
میرفت از سیر باز ایستد اما چون بی نشاط سیر میکند و استغنا او از مدد نفس و از
نشاط نفس میکند برای آنکه اگر نفس مدد میکند بفضل او تفتر او گر مدد نمیکند دل او
بجز قوت خویش متمکن است از سیر پس ثبات چنین کس بر جهت است ای ولی من وفی قدم
با پای و بنج و بیخ   گفت پیغمبر که چون کوبی دری   آخر از آن در برون آید
سری ای ولی من   سایه حق بر سر بنده بود   عاقبت جوینده یابنده بود ای ولی
من گر در طلب دست ندارد مرید   عاقبت الامر بیابد مراد   ای ولی من صفای
صفا بر طرف میباید کرد ثبات قدم شیوه مردانست صفا تعسّط طبع سالک است
و زنده باشد الغاز را از رعونات معهود است ای ولی من محب تا جویای وصال است
هنوز در محبت خام است سر کار محب با مجذبه است در وصل محبوب و اند یسان حال
محب این باشد که   خواهی بوصال کوش خواهی بفراق   من فارغم از هر دو مرا
عشق تو بس ای ولی من مرد بوده کسی سال سلوک کرده و یکذره صفا در خود
نیافته اما چنان دان که صفاها همه برای او ذخیره شده بیکبار پیش او خواهد
آمد صفا را مان و فا اگر صفا حظ تو است از محبوب و وفا حظ محبوب از تو است
تو او را باش که فردا او تو را خواهد بود من کان لله کان الله له کان لله بوده
ماضی تا اگر کان الله بیش آمد جزا ای ولی من خدای تو شکور است و ما کان الله
لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم ای ولی من کسی در معامله الجهاد تمام
نکرده و مترس و دل قوی دار و امیدوار خدای مرد ای ولی من بخدای تو که اگر تمام اهل
جهان را دهند با عمری جاوید که یکذره درد او را نمیخرند بفروشم درد او
بهتر است از دو دنیای دیگران و مرده او بودن بهتر که زنده جهان در عشق اگر بجا

سوی جان و جهانت من نیم کریزد و ستاریت بر من رسم دستاری کنم ای ولی من ما
اساس کار را نه بر مراد نهاده ایم بر نامرادی نهاده ایم اگر مراد پیش آید چیزیست که
برآن باز بایستاده ایم و اگر نامرادی باشد آن خود بر اصل واقع است ای ولی من ما
ایزد را باعتماد خدای میرویم و بقوت او مستظهر بوده ایم نه بقوت خود چشم داریم تا رحم
او چه میکند انتظار الفرج عبادة گفته اند انتظاری میکشیم تا چه پیش آید
ولی من دری دیگر نداریم که اگر این در نگشاید آن در بکوبیم به هر حالی
میکوبیم ای ولی من حق پیش کسی نداریم که بنا ز آنرا بجوئیم یا ایها الناس انتم الفقراء
الی الله والله هو الغنی الحمید نیازمند و محتاج و دردمند و جز علاج افتاده
ایم ای ولی من ما بنده ایم بنده را بندگی باید کرد کار خدای خدای داند و افوض
امری الی الله ان الله بصیر بالعباد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن یحیی الی ولیّی و حبیب قلبی الامیر رکن الدین حسن جعله
الله من الصالحین بخدای که چون در آسمان نگرم و ابر و باران بینم مرا ازان
آن ذوقی نماید که ملوک در لذات خود چنان چیزها که بینا باید ای ولی من قدر
شناسی نعمت پیدا میباید کرد نه بسیاری نعمت که هر کس چندان نعمت خدای
هست که اگر قدر شناس آن باشد او را کافی ست و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
در شان هذا آمده است حق که ایمان که بر این جوهرها که ادا کند ای ولی من
چون نعمت فوق احصا است کسیکه نعمت بر خود شناسد مستغرق آن میشود
چنانچه نعمت بالای او است و چون نعمت بر او افزود چه تفاوت که اندک قطره
یا بسیار چون آب بالای سر برآمد خواهی یک نیزه بالا باشد خواهی هزار
نیزه پس درین مقام کثرت و قلت نعمت یکسان میشود برای آنکه اگر کثیرست و اگر قلیل

که بالای پایه ادراک و احصا است در باب این دقیقه اگر از مواهب حکمتست ای ولی
من اگر مرد صحیح است یک جرعه آب او را سیراب کند و اگر مستسقی است هزار مشک
او را کفایت نکند پس تو خیفه مستسقی آنست که علاج کند تا صحیح شود نه کوشش کند
که آب بسیار بدست آورد اما چه گویند اگر با آنکه مستسقی است مجنون نیز باشد
کجا مهتدی بر این تدبیر خواهد شد ابنای دنیا آن مستسقی اند که با استسقا
جنون نیز دارند چرا سنگسار نعمت طریقی پیش نمیگیرند و هیهات لا یملأ جوف ابن
آدم الا التراب   کاسه چشم حریصان پر نشد   تا صدف قانع نشد پر در نشد
ای ولی من درنامه نوشته بودی که ملالت است تا صفاء خود خود بخدا بیرون
از خدای رشتی با خود آورده از صفا با کدورت آمیخت بر خود کن و رخ
با خدای آر که در آنجا غیر صفا نیست کدورت پیکر نفس است و صفا موهبت
لطف خدا چون روی بخدا کنی صفا بینی و چون روی بخود کنی کدورت
یابی ای ولی من خدای تراهیچ در بایست هست نه پس شاد زی که کسی که چنان
خدا باشد نشاید که غم خورد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی الاخوان الاقتیبن بارک الله علیهم اجمعین
هر کاری را اسبابی است اگر اسباب آن بهم افتاد آن کار بغایت آسان
میشود و الا بجانی نمیرسد و اسباب عبادت اجتماع است و انفراد اجتماع شرکا
در سلوک که نیت ایشان و وجهه ایشان تقرب بخدای عز و جل باشد و سالکی
سبیل او و انفراد از اضداد و جماعتی که رشته بد بنیاد دارند اگر این اجتماع و
انفراد دست داد عبادت بغایت آسان میشود چنانچه هیچ عسر در آن نماند
و اگر میسر نشد بسیار صعب است یا متعذر که بر تنهائی تو نشینی و بی راه شوا

رفت اینجا یکی پس بر هر کس از اخوان لازم است که بر آنچه مقدور او باشد جهد
کند که این اجتماع و انفراد منتظم سازد بحمد الله که حصول این اجتماع خیلی قریب
بوقوع شده و کثیری از مقدمات آن بهم افتاده در اتمام آن کوشش کردن لازم
است و بعد از اداء فرایض جنس عملی فاضل تر از آن نیست یقین دانید که چنین
است هر تعب و غضب که بر خود نهند جهت اقامت این اجتماع چنان دانند که فضیلت
جهاد دارد بلکه رسول الله جهاد با نفس را جهاد اکبر فرموده و این اجتماع برای
جهاد با نفس است و مرابطه اکبر اینست یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا
واتقوا الله لعلکم تفلحون حب وطن و بودن در میان اقارب و رفاهیت عیش
باید که شما را از اقامت این اجتماع و انفراد و ذهاب الی الله باز ندارد یا ایها الذین
آمنوا مالکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوة
الدنیا من الآخرة فما متاع الحیوة الدنیا فی الآخرة الا قلیل ای اخوان قرآن
هر چند برای صحابه نازل شده برای تمام امت نازل شده و چنانچه ایشان بر آن
مخاطب بوده اند شما نیز با ایشان چه کمتر اید قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم
و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن
ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره
اگر ایشان مکلف بوده اند بجهاد اعدا خارج شما مکلفید بر جهاد اعدا اندرونی
که آن نفس است و شیطان ای اخوان قرآن خواندن برای عمل کردن بر آن هم
سوده که صباح و شب قرآن خوانند و تأمل در آن نکنند و عمل بدان نکنند کتاب
انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکر اولوا الالباب هر چه صحابه بر آن
مکلف بوده اند نظیر آن چیزی واقع است در هر روزگار که مؤمنان آن
روزگار بر آن مکلفند پس خطابهای قرآن همه را با خود میباید دانست جز آن

[illegible]

حالکه ایشان را واقع است ای اخوان بس که از خود بیرون آمدن مانع شدید کرده
ما مؤمنیم و نفست که کار مؤمنان کنید مردانه قدم در این راه نهید و از کرها
و مرارها و گشنگی و تشنگی و تعب و تشنیع و تفریع مردمان مکر بزند که مطلبی
عظیم است که شما دارید و چون مطلب عظیم باشد تحمل مشاق جهت وصول
بر آن کردن لازم باشد که چیزهای بزرگ آسان بدست نیاید ای اخوان
چه دشمن میدارند شما که شخصی که گوید جز در راه خدا سلوک راه خدا را
در راه خدا یا از کسی رسید جز از خدا یا امید بکسی دارید جز خدای شما
لب است از هر کس و هر چیز ببرید و اعتماد بر او کنید ای اخوان و نباید که هیچ
چیز شما را از سلوک راه خدای باز دارد کائنا ما کان ای اخوان خوشی
که شما را در راه خدا پیش آید یقین مانع شما نخواهد شد از راه خدا اگر
چیزی مانع میشود مگر ناخوشی باشد که پیش آید و ناخوشی بضاعت ساکن
است از آن نباید گریخت پس ماند که هیچ مانع نباید که باشد والله ولی
التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر
تاب الله علیه   الجهان و حشت آباد ظلمات برای آنکه در دیگر آدمی
بر هر چیزی که باشد غیر او است و غیر شیء ضد او است تضاد بنفس هویت که
است تضاد تعین است برای آنکه تضاد ذاتی است و چه باشد حال آنکه بین
و یسار و فوق و تحت و پیش و پس او اضداد او که غیر باشند چنانچه
هر چند چشم آدمی جز ضد خویش نبیند و عجب آنکه این هیئت و حشر
کار اشیا باید برای آنکه چون در معرض اضداد افتاده او نیز [illegible]

نموده و صد بار هیچی موحش‌تر است مثل این مثل شخصی است که بر دیگری
غضب میکند که چنانکه از وی انگشتری ستده میشود خود نیز از خود آزرده
میشود پس روشن شد که آدمی در این جهان براستی بعذابی گرفتار است
و در غایت رنج و خسارت و راضی شدن او بر این حیوة و آرام گرفتن
او بر آن از غایت حمق و رذالت و فرومایگی است همچون راضی شدن
اسیران بذل رقیت و تن در دادن اعباء عبودیت را و خود را از آن عاجز
دانستن که در معرض خلاصی خود در آیند و رهائی خود را از آن بند
کنند اما از اسیران آنها که نژاد شریف و گوهر منیف داشته باشند هرگز
بآن حالت مستذل خشنود نشوند و در آن وادی موحش نیکره نیاز ند
البته جوشند و کوشند که خود را از آنجا خلاص کنند و ارباب همم نظر این
عزم و جهد با ایشان باشد که ان الله یحب معالی الامور و یکره سفسافها
توفیق و تیسیر در کار ایشان کند و مددهای ایزدی ایشانرا فرستد و راه
خلاص ایشان بر ایشان نماید تا از آنجا خلاص شوند و با ملک و ملکوت
پیوندند ای وطن من آدمی نخست در جهان بیگانگی بوده که هم غربت
دانسته و هم ظلمت و وحشت و عذاب آنجا را ندیده و ارباب همم از نخست
آنرا قرار نگیرند تا آنگاه که خود را بر آنجا رسانند پیوسته در جوشش و کوشش
باشند و گویند   یا خیر زند صالش اند ره من   یاد ره این هوس
ره داین سر من   ای ولی من جهان بیگانگی جهانیست که اشیا آنجا هم از نخست
بیرون آمده اند و حذرا شده پس آنجا من نه منم نه تو تو تا تغایر و تضاد بماند
اگر منم منبع خدائیم و اگر توئی هم منبع خدائی لعبت آنجا از عبودیت پایندند
از خودی هیچکس را نظر در خودی که مثار تغایر و تضاد است نباشد هر ا

نظر در خدا باشد در دیگرنگی آن نظر بود در رنگی ناظرین رشته مثال این حال
آنچه گفت   در مقامیکه پادشاه او و پیوند بوده است که باشد جز از خود
ای ولی من رهنمایان راه صواب رشاد جز بر این فنا نگرده مانده اما این فنا در
مقامات سلوک شعوری باشد در مقامات آخرة وجودی گردد که حقتعالی
ما فی الصدور ای ولی من مغز حکمت و جان معرفت که بخشنده حیوة است ابتو
داز توده دریغ نداشتم اما دریغ که تو که قرار رهست نادانانی که اگر با ایشان آن
گذارند خود را هزار کس را هلاک کنند ای ولی من خدای تو گفته قوا انفسکم
و اهلیکم نارا گفت ایشانرا با خود از آتش بیرون آرند گفت خود با ایشان بر
روان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما ای ولی من
اگر پدر و مادر ظاهری از حیوة دنیا میدانند از کار آخرة غافلند و انکار را
بکار می بندند مگر زبان وآن نیز چندانکه بجشم نرفته اند چون بجشم رفته‌ند
آن تکلف نیز از میان بر میدارند اگر تو پدر و مادر میگیری زود است که تو را
از راه بیرون برده اند وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ای ولی
من آنکه صور بعث دمیده شد پیوندها و نسبها که در اینجهان اعتبار کرده
هیچ نماند هر کس خود است در حق خود فکر کن و غم خود خور که خدای که آن روز هر خود
برادر و پدر خوانی هیچکس تورا جواب ندهد لکل امرئ منهم یومئذ شأن
یغنیه ای ولی من بیاض بر آخر رسید اما پند بر آخر نرسید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن یحیی الی ولیی و حبیبی و خلیلی الامیر شمس الدولة والدین
ابی سعید ابن عمر ... خواهد آمد اگر بنوعی باشد که عمر
باشد در عمر ... باشد ... حال این زندگانی را افتاده و دانسته ... کم

هر کس که او را نمی‌شود کوشش کردن که او را به صلاح دارند آهن سرد کوفتن است
پس آن باز بباید شد که به صلاح و فساد آن زیاده مبالاة ندارند کاری که
کران ندارد آغاز مکن   دست بر اصلاح عمر خود می‌باید گرفت که صلاح بدین
است مگر از انجا گشادی بشود که از جهان آزموده ایم و دانسته که وجود
انجای بجوی عدم نیست و گر لازم بود به صد الم نیست چون چنین است
جز آنکه دست از او بدارد صوفی کارش دیگر گیرد از جرح دو راست لا یلدغ المؤمن
من جحر مرتین   چندان که آزموده از تو بنبود سوده من جرب المجرب حلت
به الندامة هر کس که با این همه جفا که از جهان می‌بیند از پی آن باز شود فکر کاری
بهتر از آن نکند به دون همتی و دنائت او حکم باید کرد و به زوال و دوری یکی هم
یکذره همت وا دست کرد عالم را از آن یکذره پست اهل دنیا به قمتان پستانند
اند دنیا صد مشت بر دهنشان می‌زند آنگاه یک لقمه حلوا شان میدهند
آن لقمه حلوا آن همه خاری قبول میکنند و با این رذالت و غرور خود را
بزرگان جهان میدانند تف بر این بزرگی بین که بر عکس امیر جهان نام خود
کرده امیر اینجهان مختصر بندیست آنکه مختش خوانند صد پنداری و بد
بزرگ جهان آنکس است که از غم جهان آزاد است غم و شادی جهان از پی
می خود و دیگر مشت بند جهان نیست اللهم اجعلنا منهم ایوب من جهان آزاد
همه از این متیر ساند که اگر طلب کار من نکنی زخم بر تنت زنم برای آنکه دست
او جز بر تن آدمی نیست جان آدمی از این جهان است و یسئلونک عن الروح قل
الروح من امر ربی تن را بدست جهان باز بباید داد تا هر چه خواهد با وی
کند که این تنست جان از آن بتن آمد تا بوسیلهٔ تن آیات خدا بر بیند و از آیات   آدمی حبر
با سوی او رود که اول در شهود نور ذات غرق بوده و حفظ از آن بهی یا مر لها

چون دو بار از آیات با سوی ذات رود حظ بیابد اکنون آیات دیدید و نیکو
هدایت محرم بنور ایمان رسیدید و از آیات بذات آمدید تن اگر خواهد باش
و اگر نخواهد مباش عطیهٔ جهان در حق ما جز این تن نیست اینهمه تطاول با ما
برای این تن است عطای خود را گو باز ستان و بمیر که احتیاج ما به آن نداریم تا آن زمان
که خداوند این تن را آنجهان   سازد و با ما دهد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد کتبه الله
فی القانعین   طلب خط کرده بود جهة خود و جهة امیر رکن الدین
حسن که بشما آیید همانا از اخوان و صحبت ایشان آنجا بسیار منتظم نیست تا ملول
شده سرمای زمستان مگر شما را چیزی افسرده کرده ایم الی العبادة
حضر و حانوتها الخلوة و الآتها اجتماع السالکین ایم الی تا شما هم
و از سرمان کسته نمی‌شوید کار عبادة بر شما آسان نمی‌شود از هر کار که شما
بدست گیرید کوشید تا شاد نظم این اجتماع و انفراد فاضل همه آن کارها
زیاده چه هر دو الامور و فقنا الله و ایاکم التوفیق و التیسیر
الهو در کتاب الله خوانده اید وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین
الانس و الجن الآیه چون شما را اعدا و مخالفان پیدا شد دلیل
شما است بر نبیان شا از آن غمگین مباشید اگر کسی مانع عبادت شود
بنا مسکنی که در آن عبادت خدای کنند بی آنکه او غلیانا مجیب
من الله و رسوله صبر کنید ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده
الی چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنهٔ پاکان برد چون
او هو این ما الکثیر کرد خدای میفرود شد زود باشد که خدای آن

بازگرد صبر کنید که وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بایاتنا یوقنون
ای اوراق الهی از اجتماع در بقعهٔ مبارکهٔ اخوان آباد و تردد بآن بر تلاوت
مناجات و حدیث نبوی هم یاد آورید که بنی سلمه را فرمود دیارکم تکتب آثارکم گامها
که می نهید بسوی آنجا برای شما مینویسند مقصود عبادت بهر صورت که
باشد عبادة همه نماز و روزه است هر کاری که در راه خدای نمایند بنیت خیر
صالح عبادت است چون بر اینجا میروید شما را چنان مینماید که میروید که آنجا
عبادة کنید حال آنکه در نفس زمان رفتن عبادة میکنید برای آنکه آن
رفتن نیز عبادت است ای اوراق الهی در زمانی از زمانها باشد که هر روز بآنجا
روند باید هر چند روز یکروز روند و اگر چه براه دور باشد مثل حجاج
مقام را اهل یثرب از خدای سوگند که بر اخوان آباد که بقعهٔ مبارکه است
شما را رفتن از آن فاضلتر است و ثواب در آن بیشتر از دوری راه
مترسید ای اوراق الهی هر یک از شما بر آنچه مقدور است اگر چه یک تن
نظم این اجتماع بر خود ستم کرده اید تا معلوم باشد ای اوراق الهی سلام
خدای بر شما باد و رحمة و برکاته انه حمید مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن یحیی الی ولی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر
ثبته الله فی الثابتین فقد قال الله تعالی ان تکفروا انتم فان الله غنی
عنکم ولا یرضی لعباده الکفر وان تشکروا یرضه لکم وقال تعالی حکایة عن
موسی ان تکفروا انتم ومن فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید وفی
الحدیث القدسی یا عبادی لو ان اولکم وآخرکم وانسکم وجنکم کانوا
علی قلب اتقی رجل واحد منکم ما زاد ذلک فی ملکی شیئا یا عبادی

ان

ان اولکم وآخرکم وانسکم وجنکم کانوا علی افجر قلب رجل واحد منکم ما نقص
ذلک فی ملکی شیئا فرمانبرداری گاهی منظور متقی باشد که فرمان
برای استکمال آمر باشد اما گاهی که فرمان برای تکمیل مأمور باشد محال
منفعت پذیر نفس خویش است که منفعت بعاید دین و اوامر الهیه از قبیل ثانی است یعنی
اگر از عبادة حادثه اثری بخدای نمیرسد معبود یعنی که خدای عز وجل
با آن معبود است ازلیست که لم یزل ربا ولا مربوب ولم یزل خالقا
ولا مخلوق قیام آن نیز بعابد نیز عاید است که در هر حال در ازلا عابدیت
و عابد نیز بعابدان عاید است که حرکه میکنند از نقصان بکمال ذات
خدای عز وجل از آن هیچ تغیر عارض نمیشود خشنودی او از قبول
و ناخشنودی او از معرضان بحکم و کماهو ثوابات ایشان است از عقاب و
اگر نهایت است نیکی ایشان است و اگر عقاب است بد ایشان است نیکی و بدی
بخدای عاید نیست ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها اما
خدای عز وجل بحکم جود کفیل وجود وکمال موجودات تا هر چه در سر
اشیا است در جوهر خویش آشکار کند و اگر بیافریده از زمین خواهند
گوئیم منت در طاعت گاهی ثابت شود که موازی نعمت باشد و اعمری
بر آن و هیهات در خبر آمده که در قیامت یکی از عباد را فرمایند که به بهشت
بروید بفضل ما او را در خاطر گذرد که با این عبادت بسیار که من کرده ام
میفرماید که بفضل ما خطاب آید که وی را باز گردانید و حساب کنید چون
حساب کنند تمام عبادات او برابر یک شربت آب که خورده نباید و الله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی حبیبی الامیر شمس الملة والدین ابی سعید ایده
الله وعصمه   عمر بغایت عزیز و کرامند است و مال نیز هم عزیز تمام بکار
می‌آید لیکن ندانم که مردمان را چه افتاده که عمر و مال خویش صرف میکنند چیزی
که با ایشان باقی نخواهد ماند عجب عجب مردم وفا دانند وانچه مردمان را باقی نمی
ماند چیست حظوظ عاجل است هرچه در آن صرف کنند و اگرچه اندکی
باشد اسراف است انه لا یحب المسرفین و هرچه برای خدا صرف کنند تا
آن منتهی الی داشته اند غبطه است و اگرچه بسیار باشد ان الله لا یضیع
اجر المحسنین ای حبیب من هرچه برای خدای کنی بکن و مترس و اگرچه بذل
نفس باشد بکوش فافهم و هرچه نه برای خدای کنی مکن و اگرچه بذل نفسی
بقیع فافهم بدان که اکثر مردمان عکس این افتاده اند بسیاری که در راه هوا صرف
کنند اندک شمارند و اندکی که در راه خدای صرف کنند بسیار دانند اکثر
خلق در ضلال اند بگواهی خدای عز و جل که وان تطع اکثر من فی الارض
یضلوک عن سبیل الله و جای دیگر میفرماید ولکن اکثر الناس لا یعلمون
و بگواهی داود علیه السلام که فرمود الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات
قلیل ما هم ای حبیب من امید دارم که تو و جماعت اخوان مگر از آن قلیل
باشید اما خواست من چه سود مگر شما خود خواهید و خواست من و شما
چه سود مگر خدا خواهد ای اخوان اگر دل این راه رفتن دارید بهتر
تر و دل بنهید که این راهی است که سالکان آن قلیل اند و کم یاب تر
در ره خود آرای عشق کیش   منیت ای معشوق را جز خویش خویش
ای اخوان به وعده های خدا دل شاد دارید و بنشاط آن این راه برید
ان الله لا یخلف المیعاد بخدای شما سوگند که تا پیغمبران صفر عالم الی راندند

نان و آب جهان بر کام من تلخ شده و عیش و لذت این عالم بر من منغص شده دلم
در سینه چنانست برای آن همچون مرغ در قفص و نان و آب و خورد و خواب
جهان بر من حرام تا خود را بر آنجا رسانم و شما برادران الهی نیز همین عزیمت
مصمم دارید چنانچه هیچ شما را از آن باز نتواند داشت و یار و یاور و رفیق
و همدرد باشید تا این راه بپایان رسانیم بتوفیق خدای سبحانه والسلام
علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین جعلهم الله من الثابتین جهان
چون درازی شب دراز کشید لطف خدای تعالی و تقدس نوروز جلال
میفرماید و از آثار قدم مقدس تعالی عن التشبیه هزار گل و شکوفه و ریاحین
در باغ گنبد ایران شکفته میشود اما جهان برای جود و گستاخی که دارد
آن از آثار رحمت موقوف میماند انقضاء فصل و دخول ربیع فانظر الی آثار
رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها طیب رایحه و طراوت گل و ریاحین
بوی بهار و نضارت و خضرت اشجار همه از برکات قدم مقدس است در ربیع
ما کنید و دیده برگشائید لیت شعری که شما از آن بیدار اید که دل شما از آن
حکایت خبر دار میشود و بر جنان گل و سنبل و شقایق و ریاحین منقش
میکند دیار بازی اگر بیداری دست حقیقی ندارید از بیداری مجازی
دست مدارید و اگر ره شجری ندارید در شجری نگاه دارید در ازی گیا
شما را ضیعت شمرید دانزه را در زمین مجاهده چند روزی سر رنجور
کشید تا درختی سرسبز گردید در بستان مشاهده کشجرة طیبة اصلها ثابت
وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها خدای شما تر و یکیست

مدانید و حاضر است غایب مپندارید و از که بسیار شنیده اید که خدای حاضر است
امّا از شنیده چه حاصل بکوشید تا بجان شنیده ها رسید لیکن چرها بجوئید
تا از اولو الالباب باشید با قشر چه میسازید قشر قوت دواب را شاید آدمی را
دانش مغز است باید آورد مولانا رومی بشنوید که چه میگوید ما ز قرآن
برگزیدیم مغز را پوست را پیش خران انداختیم خران چه کسانند جهّال
جامد و قشریان مقلد از دانش بجز انش ساختند و از معنی به عوض چیزی
نخوردند که ما از اهل بیرانا بر تناول لحوم ناس از سباع جری تر باشند در هیشه
جامه رعایت سنن آن از شتر بار بکیرد رسیند امّا از لبس ثوب زور که
دعوی بی معنی است اجتناب ننمایند قال رسول الله المتشبّع بما لیس
له کلابس ثوب زور در طهارت بدن سبوهای آب ریزند امّا از تطهیر
نفس دست شسته باشند حجاب ایشان از خدای عزّ و جلّ عجب باشد
حجاب دیگر فاسقان ذنب و این احدهما من الآخر کسی که زهر که خود بیند
دور حجاب ظلمت او را بهتر از نور ز ظلمت آدم او را صد ره شد ز نور
ابلیس ملعون ابد شد همان انانیت که راهزن ابلیس شد این طایفه را
در راه است اعدا اهل الله در هر روزگاری از این طایفه باشند چنانچه
ابلیس عدوّ آدم علیه السلام بود کمترین خویشان برشتی آن حسد
حسد که کردن ابلیس زد هرکه دید او را که ال از جیب و راست از جسد
قو نجس آمد در خلوت زانکه هر بدبخت خرمن سوخته می نخواهد که شمع
کس افروخته چنین طایفه پیوسته در اطفاء نور الله جهد کرده اند امّا
چراغی را که ایزد بر فروزد هر آن کس پف کند سبلت بسوزد جماعتی از خواص
ایدهم الله و اعان دل قوی دارند و بدانند که اهل صراط مستقیم که طریق

اعتدال است

اعتدال است همیشه میان اهل تفریط وجود که مغضوب علیهم اند و اهل
افراط و غلو که ضالین اند گرفتار بوده اند صحابه رضی الله عنهم بر انکار
یهود و نصاری که گرفتار بوده اند و در هر روزگار رسالت طایفه باشند که بر قدم
صحابه باشند و گرفتار انکار جماعتی باشند که خالی از قرب مشرب و حصول
نسبتی با فریقین مذکورین نباشند و قرائت فاتحة الکتاب مخصوص صحابه
نبوده تا دامن قیامت در میان امّت مغضوب علیهم و ضالین هستند و
بر سالکان هر روزگار فرض است که طلب نجات از سیر ایشان کنند و
دخول در حزب منعم علیهم که اهل اعتدال اند طلبند هرچه در آن روزگار
بوده نظیری در این روزگار دارد اگر آنجا مشرکان بشرک جلی بوده اند اینجا
مشرکان بشرک خفی هستند و اگر اینجا الذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم
یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا بوده اند اینجا مقابل آن
باشند که بر مشوم سخن را رویی پوشانند و فتوی بناحق دهند اگر
آنجا یهود بوده اند اینجا اهل جحود باشند و اگر آنجا ترسایان بوده اند اینجا ملحد
باشند کلام معجز نظام نبوت که لتتبعنّ سنن من قبلکم حتی لو انّهم دخلوا
جحر ضبّ لدخلتموه قیل الیهود و النصاری قال فمن صدق رسول الله
و السلام علی الاخوان و اینجا دقیقه دریابند که معنی فاتحه متغیر نگردد در هیچ
روزگار مقصود از اهدنا تا آخر طلب راه منعم علیه مطلق باشد و نجاة
از طریق مغضوب علیهم و ضالین علی الاطلاق امّا اهل هر عصر را باید
طموح نظر بسوی نجات از غضب و ضلالی باشد که در حق ایشان در وقت
که واقع شود چرا که مس حاجت بطلب نجاة از آن واقع است نه غیر آن فلیفهم

ولیتدبر والسّلام معاد

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله قطب بن محيى الى ولدي في الله وحبيب قلبي الامير محب الدنيا
الحق والدين الشيخ محمد نصره الله وايده ووفقه وسدده نزد هر فساد زمانه
دفع ظلم از خود ممکن نیست جز بارتکاب ظلم برای آنکه دفع ظلم بی تسبب
حکام میشود و از اعوان ایشان شدن و حکام درین روزگار ظالم اند
هر کس که از اعوان و کسان ایشان شد لازم است که وسیله ظلم و بعضی
ظلمهای ایشان کرده پس اگر شخص خواهد که مظلوم نباشد طریقی
بر آن نیست جز آنکه ظالم باشد و چون امر دایر شود میان آنکه مظلوم باشد
بود یا ظالم اولی آنکه اختیار مظلومیت کند برای آنکه مضرت مظلومیت در
دنیاست و مضرت ظالمیت در عقبی و مضرت عقبی اشد وادوم است و منفعت
دنیا انیست که مومنان از دست بسته و بکنج نشانده و اگر ازین رشد که ظالمان
دارند و بر آن خود را متمکن ساخته اند از ظلم بر ضعفان کردن و کار خود
از میان ساختن مومنان نیز دارند اما ترس خدای و عذاب آخرت نمیگذارد
که ایشان آن رشد بکار آورند و کوتاه دست و محروم و مغبون برکنج نشسته
اند خودشان مومنان مغلوب است لیک در رشک مومن خوبی
سلمان رض و موعظة الناس اربعة اسد و ذئب و ثعلب و ضان فاما الاسد
فالملوك يفترسون ويأكلون واما الذئب فالتجار واما الثعلب فالقراء
المخادعون واما الضان فالمؤمن ينهشه من رآه یعنی آدمیان چهار اند
بعضی شیر اند و بعضی گرگ اند و بعضی روباه اند و بعضی میش اند شیر
پادشاهانند که همچون صید ربایند و خورند و گرگ تاجرانند و روباه قرآن
خوانان فریبنده اند و میش مومن است که هر کس که او را بیند گزد و نیش زند

یولی از

ابولی من ابحیب من اگر روز همین امروز بودی بد میبود اما روزی چند
ازین روز در عقب است که ظالمان آنجا ظلم نتوانند کرد و دست بسته و خوار
و نگونسار باشند مومنان اگر امروز دست بسته و عاجزاند غم نیست چون
آن روز دست گشاده و سرافراز باشند بر حضرت خدای و اگر ظالمان امروز دست
خود دراز کرده اند و هرچه میخواهند با مومنان میکنند هم نه با سود ایشان چون
آن روز دست بسته در سلاسل و اغلال و خزی و نکال خواهند بود و لا تحسبن
الله غافلا عما يعمل الظالمون انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه الابصار ابولی من
چه مضایقه است ما را که خدای عز و جل ایشان را بر ما مسلط سازد تا بر ما
ستم کنند و بدان سبب ایشان سزاوار جهنم شوند و ما بعوض آن ستمهای ایشان
سزاوار بهشت و رحمت شویم پس یک کار هم دوزخ آبادان شود و هم بهشت
معمور ان الله عزیز حکیم ابولی من هر ستم که از ایشان بر ما میرود بعین خدای
ما است یعنی خدای ما می بیند پس هیچ غم نیست ان الله عزیز ذو انتقام
ابولی من ابن مسعود رض گفته الدنيا كلها هموم فما كان منها من سرور
فهو ربح یعنی دنیا همه غم و اندوه است اگر چیزی از آن شادمانی است آن
سودی است زاید بر مایه مومن بر خود نهاده که این یک زندگانی تلخ
بگذرانند و لیس وراء عبادان قریة ما را آن دنیا همه رنگی دیگر نباشد ما که
دادیم دل و دیده بطوفان بلا گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر کار بر
کافران سخت است که جز این زندگانی زندگانی نمی کنند و بر هر امیدی که دارند
بر این زندگانی دارند لاجرم ناامید و پژمرده باشند و در آن کلک و خوار
ذلیل و درمانده اما مومن اینها را وزنی ننهد و اگر چه او را بمقاربی بی بار
کند زهی دماغ که مومن بر دل دنیا می نهد که هر چند با وی پیدا میکند

نمی شود و سر پیش او فرود نمی آورد و آن پیدا شود او را عزتی نمی نهد او و نیا
و نیز بر چه پیش کافران که بندگان تواند از لطف تو بر او فرو زنند و از قهر
تو فرو میرند مظهر لطف و قهر تو ایشان باشند مؤمن تو را عزتی نمی نهد نیز
با لطف تو بر او فرو زند و از قهر تو فرو میرد او بنده خدا است هر کار را لطف
و قهر خدای داند و هیهات که خدای او جز لطف نفرماید ان الله رؤف
بالعباد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

سیجعل الله بعد عسر یسرا اگر چه جمله در اندوه و درد بیم یقین دانم
که آخر شاد گردم چه خاری هست و بجان نیز باشد چه دردی هست درمان
نیز باشد من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین الاولیین تولی
هم الله بما یتولی به عباده الصالحین مؤمنان که پیشتر از شما بوده اند
محنت که بر سلوک راه خدای مشغول شده اند چه محنت و بلا که کشیده اند
آری عشق از اول چرا خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود اما بعد از تحقق
ثبات قدم بمقتضی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی
لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا
حالت فراغ بال و جمعیت و طمأنینه مرجو است ان الله لا یخلف المیعاد
ای برادران الهی چون شما سیر سلف و سنت صحابه میخواهید که سلوک
کنید یاد آورید که صحابه چه رنجها و محنتها کشیده اند و بر آن چه صبرها
میکرده اند و چه ثابت قدمیها مینموده اند شما نیز دست بر آن کنید عشق
چون دعوی بلا دیدن گواه چون گواهت نیست شد دعوی تباه چون

گواهت

گواهت خواهد آمد قاضی سرنج بوسرده بر جان تا یابی تو گنج الم احسب الناس ان
یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن
الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین ای برادران الهی بیاد آورید محن و مشقت
شما امسی آورده باید کان بخت رسیده کار خود و اعیذکم بالله العظیم که از
وسوسه که مردمان انطاکیه را افتاده بود بعثت رسل تا گفتند انا تطیرنا بکم لئن
اشد بالله رجوع و آن چنان بود که در آن سال باران منقطع شد ایشان گفتند
این از شومی قدوم رسالت که با ایمان آورده اند و بعد از این که میخواهند که
بنهند حال آنکه آن امساک باران از قهر خدای بود برای آنکه نفوس مترجح
بلا و شکسته میشود و تکبر از یادش میرود و انقیاد فرمان خدای و اقبال او را
آماده میکرده و اگر انقطاع باران در حق آن مدبران متمرد مفید نیفتاد اما
آنان که گرویده اند و ایمان آورده اند آن گرویدن ایشان نتیجه آن انقطاع
باران بوده که دلهاشان نرم کرده و قساوت و فظاظت از ایشان برده تا نور ایمان
منشرح شد یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین الذین
ینقضون عهد الله من بعد میثاقه الآیه ای برادران الهی در کار خویش با بصیرت
باشید و در یقین خویش یکسان ماقید و بدانید که پیغمبران خدای
گفته اند و راهی که نموده اند راه راست است بی ترس و بیم در آن زنید که
جز و شد شما را پیش نیاید و نجات و فلاح شنیده ام که کسی نماز نمیکرد
روزی رفقا او را تکلیف کردند تا با خود بمسجد بردند که وی اشرف
گفت می بینید که نماز بر من مبارک نیست اینها مبارک شوم که همه ات از
ان در دیدند که خدای عز و جل نماز کسیکه نماز گزاری او نشان بقا کند
باشد قبول ندارد پس که همه ات در دیدند تا تو اگر از چنان کسانی دیگر

بنا نهاد و دنبالهٔ عبادت را برای امر پلید خویش ملوث نسازید و اگر نیز
چنان کسانی این خود مانع نمی‌شود از نماز و صدق و اخلاص نمی‌آشکارا
میشود ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین ونبلوا اخبارکم
امتحان بر امتحانست که پیوسته میرسد خدای عزوجل جماعت اخوان ما را
در مواقع امتحان رسوخ قدم کرامت کناد تا نلغزند و همان خدای پایان
رسانند وما ذالک الا بتوفیق الله ثم و فضل رحمته وهو العاصم و

هو العلی الکریم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوین الاعزین الغائبین الکریمین المهتدین
کان الله لهما آنچه عمدا متحقق کنند جز خدمت رب العالمین نباید که
باشد که دیگر چیزها که ضرورت قوام است بی تعدی واقع میشود و آنچه
فوق لازم غنا آید و اگر در جهان مستغنی میرسد آن نیز بر اصل است برای
برای آنکه بنا آن جهان بر تعب و نامرادیست اگر شادی روی نماید چنانکه
دانید که براه باز باشد ای برادران من و شرم دارید که با وجود خدای عز
و جل شما چیزی دیگر ملتفت باشید و چیزی دیگر جوئید ملازم شما
محبت و عبادت او باشد و اگر چه جان شما بر سر این رود ای برادران من
جانی که از خدای باشد اگر برای خدای برود چه قصور است خدای
بر آن احق است همان بهتر که در کار خدای رود شما چه میخواهید که از هر
طرف بر بندید ای برادران من جان و جهان برای آنکه برای خدای عز
و جل صرف شود اگر نشود ضایع باشد و چیزی بر که غایت آن بر آن مرتب
نشده همچون قلمی که هرگز بر آن چیزی ننویسند و کاردی که هرگز بر آن چیزی

۲۱۰

بزند بر پناه خدای روید از آنکه شما در وجود از ضایعان باشید و السلام
علیکما و رحمة الله و برکاته در پنجشنبه شب بخواب میدیدم که کسیکه
سابقا تابع یکی از ائمهٔ ضلال بوده توبه کرده و داخل الهیین و حزب ما شده
شده و در مجلس رسول الله صلی حاضر شده بر سر سفرهٔ آنحضرت و وضع مجلس
چنین است که این ضعیف برابر رسول الله صلی نشسته ام و از یمین این ضعیف
ابو بکر رضه نشسته و از یسار رسول الله صلی جماعتی از صحابه نشسته اند
و شبهات که آن امام ضلالت القا میکرد در ابطال عبادت و نبوت مثل ختم
در کچهر کرده اند و حاضر کرده از جملهٔ آن شبهات یکی اینست که از زید و زر
ان یحیوا ربکم الموت و جواب این ضعیف مر این شبهه آنکه موت ربنا موت
نفوسنا فات ربنا حی لا یموت فانما نحیی نفوسنا شاید که شیخ کریم الله
حقیقت این شبهه و جواب در یابد که چیست ما بر ما از کید ابلیس چیزی معلوم
شد که هرگز تصور مثل آن و قاحت در بارهٔ او نبود اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و کان که خادم سفرهٔ او ابو بکر صدیق است عنه رضه چون از طعام
خوردن فارغ شدند او بقیهٔ طعام میکرمانده بود بر داشت و ایستاده متوجه
قبله شده دست بر داشت و این دعا کرده که اللهم اغفر لنا و عافنا و اعف
عنا خدای عزوجل این دعا را در بارهٔ سایر اخوان الهیین مستجاب داد
و عافیت دارین کرامت کناد آمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین کرمهم الله
و بارک علیهم اجمعین با مساکین متواضع باشید که من تواضع لله
رفعه الله و با متکبران تکبر که التکبر مع المتکبر صدقة و با منافقان نبرمید که کجا رضوعز

الله و هو خادمهم و با صادقان صادق باشید که من غشنا فلیس منا و اخوان
با یکدیگر محبت ورزند تا از وحشت جهان ایمن شوند و ترس و اندوه بدیشان
راه نیابد که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و چون مردمان به
عداوت شما برخیزند دل قوی دارید و پناه بخدای برید که الذین قال لهم
الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله و
نعم الوکیل چرا ایمان ایشان افزود برای آنکه مثل مؤمن مثل نعامه است که
چون باد از پیش روی آید تیزرو شود و خاصیت محبت صادق آنست که هر چه برای
اطفاء آن کنند سبب زیادت اشتعال آن شود همچو آتش که در گرمی شد که
هر چه در آن ریزند که آنرا فرو نشانند آتش در آن افتد و آنرا نیز با آتش کند
لا جرم سبب زیادت مادهٔ او باشد و مزید قوت و اشتعال او گردد و محبت صادق
درین باب خاصیت آتش دارد اکنون اگر محبت شما صادق است خاصیت
آتش نگر ملامت لائم و عداوت عدو نیفزاید آنرا الا قوت و ازدیاد و حدت و اشتعال
کما قال ‎ سخت‌تر شد بند من از پند تو ‎ عشق را نشناخت دانشمند تو
و دیگر سبب دیگر مر افزودن ایمان ایشان این بود که هر کس که بحق راه خدای
میرود البته جماعتی بعداوت او برخیزند سنة الله التی قد خلت من قبل و
لن تجد لسنة الله تبدیلا چون ایشان مردمان بعداوت خود مشاهده کردند
این معنی دلیل شد بر صدق طریقه ایشان و آنکه بحق راه خدای میروند هم
ازین ایمان ایشان افزود و اعتقاد ایشان بر سداد طریقه خود مؤکد گشت
و در امر خود ایشان زیادت یقین و استبصار و وثوق و اعتماد حاصل
شد همچون کسیکه او را نشان راهی بدهند و بر نشان هر چند که در آن راه
است دلالت کنند چون در آن راه خوض کنند هر یک نشان را تنها که یابد زیرا

گردد

گردد بر سلوک آن راه و اعتقادش مؤکد گردد بر آنکه این همان راهست که
نشان داده اند راهی دیگر است همچنین نشان داده که هر کس که براه خدای
میرود مردمان بعداوت برخیزند و مصایب و شداید او را پیش میآید
چون سالک راه در سلوک خود اینها پیش میآید میداند که این همان آنست
که نشان داده اند و یقین او و طمأنینه خود میافزاید و ثبات و تحمل او بر آن
میشود سبحان الله و همین که سبب قوت صادقان میشود سبب ضعف
سستی نامردان که نه براستی قدم درین طریق نهاده اند میشود یضل
به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد
الله من بعد میثاقه و عافاکم الله جماعة الاخوان ان تکونوا من الناقضین
عهد الله من بعد میثاقه و جعلکم من اهل الاستقامة و الثبات برحمته انه
حمید مجید و السلام علیکم و رحمة الله بسم الله اعظم الله اجر الاخوان فیما
نالهم من المصیبة و صبرهم و جعل موت البعض تذکرة و عبرة للباقین و لا
یجعلهم من الغافلین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولدی فی الله و حبیبی الامیر محب الملة و الحق و الدین
الشیخ محمد نصره الله و ایده ‎ در بعضی از رقعها بجواب میدید که شما ابتداء
عمارتی کرده اید و پیشگاهی ازان ساخته اید و اسع عالی جماعتی میگویند که
این را بهمین نوع تمام کردن بهتر نیست یا برخی ازین کوچکتر میباید کرد این ضعیف
هر چند تأمل میکنم در آن پیشگاه حکم میآید که آنرا تغییر کنند از بهر که خوش آمده
است اینست صورة خواب کهن مبارکی نیز همین است ابو الحسن الحبیب من عمر
آدمی پیداست که چه مقدار است و ازان بیشتر نیز که شتر این اندک که مانده

بیست و دندان خویش را همی باید کرد که هرچون که باشد آزاد در راه خدای
صرف کنند و از هیچ باک و ترس ندارند و از هیچ باز نخوهند و عوض آن
عمر جاوید در جوار خدای عز و جل و سعادت ابدی بیابند یعنی من ذکر
مردمان موافق نباشند و گویند این بقیت نیز بجهان نوع صرف همی باید کرد
که گذشته عجب نیست برای آنکه اکثر ناس گمان هستی بغیر اینجهان نبرده اند
و اگرچه بزبان نام آخرة برند دل ایشان از آن خبردار نباشند قال الله تعالی
ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة
هم غافلون یعنی مردمان دانند و جهل خویش که برحمت خدای دانسته
ایم که امر چنین است و جز این هستی هستی هست و دانسته ایم که چون این
طبیعت مردم را بحکمت زنده همی شود و جهان حکمت اوسع و اعلی است از جهان
طبیعت و نسبت جهان طبیعت بجهان حکمت نسبت شکم مادر است بر اینجهان
و نسبت موقت بحق ان الدار الآخرة لهی الحیوان چگونه تابع آن نادانی شویم
و چگونه دنیا را اولین سازیم که رضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها صفتشان شد
و اخلد الی الارض و اتبع هویه طریقه معاذ الله که ما دانسته خویش را ابله دانسته
سازیم عهد با خدای عز و جل تازه کنیم تا جان در تن داریم جز براه خدای نفس
سپری کنیم اگرچه تمام عالم بخلاف این گویند و بخلاف ما برخیزند در این
دل بگوی او خوش شد که تا جان بر نیاید بر نیاید یعنی من [illegible] البته
اند و مضلین بسیار و شبهات ایشان بسیار است همی باید [illegible] که [illegible]
[illegible] که کار [illegible] و خدای عز و جل ابلیس و ابلیسیان را بنا فرید
الا برای امتحان تا قدر حق و ثبات ایشان معلوم شود ربنا افرغ علینا صبرا
و ثبت اقدامنا یعنی من سحره فرعون چون بحقیقت ایمان رسیدند تهدید

فرعون ایشان را بقطع ید و رجل و صلب کردن بر آویختن بر دار [illegible] ایشان
هیچ اثر نکرد و نزدند که آن اینجهان و آنجهان چنان بر ایشان خار بود که هیچ
و نابوده آنرا هیچ وزن ننهادند و گفتند فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه
الحیوة الدنیا یعنی امرأة فرعون چون بکشف حقیقت رسید از غذا [illegible]
فرعون هیچ باک نداشت و رفتن از این سرای فانی برای هیچ گران نبود
دلش جز بجاورت خدای عز و جل و بکون در [illegible] مقدس متعلق نبود و گفت
رب ابن لی عندک بیتاً یعنی من مؤمنان که مثل شما بوده اند چنین
فتنها ایشان را از خدای باز نبرید امروز هیچ از اینها واقع نیست ما مؤمنان را
چرا افتاده که بادنی چیزی افسرده و پژمرده شویم آخر ما نیز مؤمنانیم [illegible]
من عند الله که وعده خدای حق است ان الله لا یخلف المیعاد ما [illegible]
آن وعده ها بشارت و مشیرین جهان بر ما تلخ شده در آرزوی حنات آنجهان
[illegible] تا ابدالان حنات بیم برحمت خدای یعنی من ما چنین [illegible]
چنان کرداند ایشان را اجزای آن ذات اینجهان نرافتاده ما و ایشان با هم چون [illegible]
[illegible] که [illegible] ربنا افتح
بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین اقول قولی هذا و استغفر
الله لی و لکم بحق جهان طبیعت جهانی باشد که در آن نطق [illegible]
همچون اینجهان که جز آدمی در آن دانا و گویا نباشد و هم آدمی نیز دانا و گویا
نباشد و در او چنان نباشد و جهان حکمت جهانی باشد که در آن نطق [illegible]
او رسید همچون آنجهان که انطقنا الله الذی انطق کل شیء در آن آمده یوم
تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم چه طبیعت قوتیست که تاثیر [illegible]
کند و حکمت قوتیست که تاثیر بالذات کند

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی حقا الامیر رکن الدین حسن عافاه
الله تعالی فی جسمه ونفسه وطهر قلبه وسره   مجتبی و عزیز ما باید بود که آن
لذت و حظ که مردمان از طعام و شراب و سایر تمتعات می یابند از محبت
یابند و هیهات لذة المحبة کجا و لذات آنها کجا   حلوا کسی خورده که محبت چشیده است
لذة المحبة الذ حقا است و آن لذات لذت هیئت ابولی من بعضی از مشایخ کسی
از هر چه در بهشت هست بهو داری در دنیا هست بهو داری لقاء الله لقاء الله [illegible]
است پس چنانچه لقاء الله در آخرة لذاتر مطلوبست و اجل حظوظ بهشت [illegible]
باید که لقاء اخوان در جهان لذاتر مقصود باشد و اجل حظوظ جهان باشد
اما چنین دیدار جز بنظر محبت حقیقی نتوان یافت عامه ناس که از محبت
حقیقی یعنی محبت خالی از غرض که برابطه الهی باشد خالی اند ایشان را
در دیدار یکدیگر لذاتر حظی نباشد حظ ایشان لذاتر از شهوات حیوانی
باشد از اکل و شرب و نکاح و تغلب و امثال ذلک و هر کسرا که دوست
دارند برای آن دوست دارند که وسیله بلوغ بیکی ازین حظوظ باشد
و هیچ کس نباشد که لذاتر دیدار او حظ ایشان باشد و هیهات ایشان کجا
شایسته محبت انسان باشند که مخلوق علی صورة الرحمن است جز مردمان
الهی را شایستگی این نباشد که آدمی حظ ایشان باشد ابولی من چنانچه
هر جانوری حق فی علیحده دارد مرغ گوشت خورد و سباع دانه چند همچنین
هر جنس آدمی را قوتی و حظی باشد عارفان و اهل الله آدمی قوت ایشان
باشد حظ از دیدار آدمی یابند یعنی آدمی که حقیقة آدمی باشد و الخلق
العالم عباده [illegible] و عامه ناس را نقوت باین قوت ممکن نباشد

اکنون

اکنون صلاح محبت در دیده هیم در میان جماعت اخوان هان مهربانی یکدیگر [illegible]
کنید و محبت یکدیگر را بجان خریدار آیید و بوسه زنی محبت مشغول شوید
تا شما را بدیدار یکدیگر آن سرور حاصل باشد که هر چند حوادث و قضا
روی نماید شما بروی یکدیگر تلخی آنرا بشیرینی بدل کنید و هر چند دشمنان
بکینه شما برخیزند و شدة عداوة ایشان در زمین محبت شما نماید هزار [illegible]
میکنند و قصد هلاک کرم تو و دوستی از دشمنان ندارند بدانک الا ان اولیاء
الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون در زمین محبت میرسد سلف است و اتحاد [illegible]
از سال سلام لست آماده برین روز کار اینمعنی مندرج شده هان شما این سنت را
مجدد سازید تا داخل آنان باشید که مصداق من احیا سنتی عند فساد امتی
کان له اجر ماته شهید مردمان دوستان خواهند اما برای آنکه در کاری ایشان
وصله ایشان نشنید نفس دوست ایشان را مطلوب نیست شما دوستان که [illegible]
برای نفس دوستی هم چه در راه محبت باید نهاد محبت را وسیله چیزی [illegible]
نبیت که سازند   والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی حقا الامیر رکن الله
والدین حسن احسن الله الیه والی والدیه   از ادب و قدر شناسی [illegible]
پرسیده بوده اند ادب آنست که وجود الهی را قایم داند و حاضر شناسد افمن هو
قائم علی کل نفس بما کسبت هر آینه خاشع و مطرق باشد و چون نشیند [illegible]
فراهم گیرد و چون تکبیر کند [illegible] نزدیک تر [illegible] و فراغت کند
بروی [illegible] عجز [illegible] و ناتوانی کنند و در خنده از تبسم نگذرانند [illegible]
او آنرا بلند نکنند و چون برزیر دستی خشم گیرند [illegible] خود [illegible]

آورند و عقوبة جز بقدر حکمت نفرمایند بر وجهی خالی از هوا و چون لقمها
خورند چندان دل فراهم آورند که در نماز مهیا گردند و نعمت خدای را عز و جل
در آن بر خود شناختند هیچ لقمه بی حضور تمام و تعظیم جلال خدای فرو نبرند
برای آنکه این لقمه حالت که والله آدمی میشود هر لقمه که بغفلت خورند
بدن خبیث از وی متولد گردد و هر چه با حضور و تیقظ خورند بدن
طیب از آن متکون گردد و چون سخن بدینجا کشید بر بیان قدرشناسی نعمت
اتیم قدرشناسی نعمت آنست که خود را بر حسب ذات جز عدم مطلق حالی
نشمرند پس هر چه بر خود یابند عطاء خدای عز و جل شناسند که محض
جود بر ایشان بخشیده و آنچه بیابند آن حال را اصلی ذاتی خود دانند پس
بر اقل زبان شکر و ثنا بگشایند و از رؤیت زبان شکایت و گله در بندند
چون این را بدانند و خود را بر این ملاحظه ثابت دارند و مراقبت دل
کنند تا از این غافل نشوند از شاکران اند رزقنا الله و حبیبی آی ابا جعفر و ایاک
فی عبادة الشاکرین   والسلام علیک

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّی فی الله و حبیبی الامیر الحاج شمس الملة
والدین ابی سعید ادام الله تأییده   بر اغنیا و اهل دنیا لازم است که
محضر اهل فقر شناسند و از آنکه خاک راه ایشان را بر چشم پاک کنند باک ندارند
و ما دام که چنین نکنند نقد عبادت ایشان خدای را عز و جل مسکوک
نیت و صدق آن مشکوک گشت چنانچه ابلیس لعنة الله که با وجود که
چهار صد هزار سال بعبادة خدای عز و جل مشغول بود هیچ قطعه از
زمین نگذاشت که در وی طاعتی نکرد عبادة او اعتماد را نمی شایست و

صدق و اخلاص آن معلوم نمیشد تا صورت صفی الله آدم را واسطه
ساختند و او را بر تکلیف بر سجده مراد امتحان کردند تا اگر سرکشی بکند
خدای را عز و جل سر نهد سر نهادن او خدای را بطالع صدق سکه زنند
و معلوم شود که خدای را از آنجا که خدائیست می پرستیده و الا مبتلی کردند
که آن پرستش او خیال بازی بوده و انقیاد خیال خویش و هیچ کس
از انقیاد خیال خود سر نپیچد برای آنکه آن بر انقیاد خود راجع است
لیکن چون غیبی محض از خارج بوی فرستند انقیاد او بغیر انقیاد
خود است و خروج است از خود تا از آن معلوم توان کرد که او سر بندگی
دارد یا هوای خداوندی پس صفی الله خدای و امتحان اگر او از خدای
پرست و خود پرست را چون خواهد که از هم جدا کند بدان سجده در آن
محک زند او قلبی که با این محک رسوا شود و عبادة چندین هزار ساله
او هباء منثورا گشت و خود پرستی که او در صورت خدا پرستی میکرد بر
همگنان آشکارا شد و پرده از روی کار برافتاد تا بر خود شوم همه
کس ظاهر شد که او خود را بوده نه خدای را عزازیل بود لعنة الله همچنین
تا دامن قیامت اصفیاء خدای عز و جل امتحان مدعیان اند که بزبان دعوی کنند
مؤمنیم و بارکان نیز عبادتی چند کنند تا اسرار قلوب ایشان از خود شناسند
و از دیگران پوشیده باشد مگر از علام الغیوب که عالم السر و اخفی است
پس ستر بدین امتحان صدق و کذب مدعیان آشکارا میکردد اما ختام
اینحکایت موقوفست تا روز قیامت عزازیل را هم در اینجهان رسوا کردند تمام
مکر با ندید رسوائی عزازیلیان موقوفست تا یوم تبلی السرائر آنجا تمام
هاء ایشان مکر دانند رسول الله ص مکر از اینجا فرموده اند و عا اسمك

غنا حقیقت حال چنین است که گفتم اما دریغ که اغنیا بیشتر اجنبیا اند و از
حال غافل و بیشتر در مقام امتحان مغرور باشند خواهند که برین
توانگری بر اهل فقر جنبانند هیهات ای توانگر مغرور امینه نخوت که
ترا است سر در زیر کشف همت درویشانست قل هی للذین آمنوا فی
الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة حسنات جهان برای اهل فقر آفریده شده
دیگران بطفیل ایشان از ان لطف محظوظ میگردند نشاید که چیزی که
بقصد فقرا ایشان نا قصد آن با ایشان تفاخر کنند اگر اهل فقر در جهان نباشند
ایشان بربینند که چه بر سر ایشان میاید هل تنصرون و ترزقون الا بضعفا
ئکم ضعفا حقیقی ایشانند که قوت خدا را عز و جل مشاهده کرده اند و در نظر
آن هستی ایشان ضعیف و ذایب گشته و همچنین فقرا حقیقی ایشانند
که غنا خدای عز و جل دیده اند و تهی دستی خود معترف شده ضعفا و فقرا
صوری بجهت مناسبتی که مجاز راست با حقیقت از مقام فی الجمله بهره مند
میشوند ایشانرا نیز گرامی باید کرد بسوی ضعفا و فقرا حقیقی ایشانرا بزرگ
باید داشت اما آن فقر که فخر انبیاست و آن ضعف که وسیله حقیقی نزول
رزق از سماست جز این ضعف و فقر نیست آن ضعف با قوت جسمانی
و آن فقر با غنا مالی منافاتی ندارد والله الهادی الی سواء الطریق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخ فی الله الشیخ کریم الدین محمد
مژده باد که روز بروز رحمت خدای عز و جل در افزونی است و وثوق بکرم
او در ازدیاد و بنده کان از آستان لطف او پناهی نه و جز در ظهور آثار
قیومیت او نگاهی نه له الحمد فی الاولی والآخرة وهو العزیز الحکیم مردانه در کار

باش

باش و در کار دار و بفرح و توفیق از خداوند تعالی چشم دار و نگران
روح الله باش که چگونه در قوالب ابدان صادقان دمیده میشود و آثار
های گونا گون میکند اخوان ما که سابق شده اند بر ما در ایمان ما را منتظر
که خود را بر ایشان رسانیم و تو دانی که بوضع و رفع اقدام بر ایشان نتوان
رسید بقطع مقامات و طی عقبات بر ایشان توان رسید مقام بمقام سیر
باید باز کرد تا بمقام ایشان رسند آنگاه که مقام واحد جمع و یقین گردد و دیدار
یکدیگر توان دید در پیکرهای انوار اکنون بشتاب و بشتابان تا خود را
با آن اخوان رسانیم و زینهار که اینجا باز مانیت که محل خصوص و سباع است
و امن نیست هر که کامل کار است زید خود را از این بیابان مهلکه
با حصار امن رساند که آنجا خواب عجوز کنیم والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من اقل عباد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله حبیب قلبی
حقا الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد حفظه الله و ایده و قوی سره
آنچه ابلیس لعنة الله اصرار بر آن میکند چیزیست که ثمره آن در حال ظاهر میشود
و آنچه انبیا علیهم الصلوة بر آن میفرمایند چیزیست که ثمره آن بعد الموت ظاهر
خواهد شد و خردی بغایت قوی میباید که شخص کاری کند که بعد از عمری
بفایده آن رسد و همت و حوصله بزرگ این کار در خور هر کس نیست خدای عز
و جل هر کس را که برای این کار آفریده از ابتدا که آفرینش میفرمود عالی همت
و خردمند و واسع الحوصله و دور اندیش و صبور و وقور آفریده تا بدین
صفات مناسبت با انبیا علیهم السلام داشته تا چون ایشان بر سخن در آمده
اند و هدایت آغاز کرده گوش استماع سخنان ایشان و اتباع قبول آن و عمل

جای اخوان سلام الله علیهم اجمعین [illegible]
دارید در راه [illegible] بسی [illegible]
کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] الاخوان [illegible]

بمقتضی آن او را بوده اما جماعتی که تنگ حوصله و دون همت و فرومایه آفریده
شده اند چنین کسانرا اسفل الارض چون ابلیس سرخود است که او هم ضیقی
است و فرومایه که جز بر واقع حال ناظر نتوانند بود و اندیشه مآل پیش از وقوف
او نباشد خصوصاً مآل بعید که بعد از عمری بر آن توان رسید علت نقصان
مناسبت است که پرنده مرغی مگر با جنس خود صحبت نا جنس کوه است
محمد آنها که جنس انبیا بوده اند بر انبیا پیوسته اند و آنها که جنس ابالسه
بوده اند بر ابالسه پیوسته اند در جهان آهن هست و کاه هست و آهن ربا
هست و کاه ربا هست چون آهن ربا بمیان آید هر جا آهنی است بروی
او شتابد اما کاه هیچ از جای نجنبد و چون کاه ربا بمیان آید هر جا
کاهی است بوی کرد آید اما آهن از جای هیچ نرود آهن ربا انبیا اند
و آهن دلهای نرم مومنان و کاه ربا ابالسه اند و کاه دلهای خفیف
جاهلان الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین
والطیبون للطیبات هم چنانکه اقبال مومنان بر انبیا دلیل صدق
انبیا میشود ادبار جاهلان بر ایشان هم دلیل صدق ایشان میشود زیرا که
جاهل بجاهل میل میکند پس میل جاهل بشخص دلیل جهالت او
میشود و نفور جاهل از شخص دلیل دانش او و اکنون چون شما عزم
اخوان اید که الله و اعان میل بجانب انبیا کرده اید و بر احیاء سنت ایشان
و اقتفاء سیرت ایشان از سر ایمان بصیرت بسته اید بعد از ایمان تقلیدی
که از اوقات سن تمیز یا کبر در کهواره بستر بوده اید مژده باد شما را که همانا
جان شما از پرتو جان انبیا آفریده شده است تا بحکم کل شیء یرجع الی اصله
بر آن کشیده پای دار بود و از جای نروید باید که طریق جماعتی که بنا بر ذکر

جان ایشان از جان ابالسه آفریده شده میل با ابالسه میکنند و میل بانبیا
مستصوب ایشان نیست شما را از کار خود باز نباید داشت که اصل ایشان چنین
اصل شما است هر کس میل بر اصل خود میکند طریق خود از دست نباید
داد و سیرت خود را بر سیرت دیگران غلط بنا باید کرد قل کل یعمل علی شاکلته
فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من اقل عباد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله حبیب قلبی و عوض علی اخی
الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نفعه الله و ایانا اگر زندگانی دنیا تقاعد
بود هیچ جای آن نبود که صاحب همتی بدان قانع شود و چیزی دیگر نجوید اما
بس که زندگانی است پر تنغیص و مشوب بر انواع آلام و بسیار هم تنغیص فقدان دوست
که دل شخص نه در قبضه ارادت وی است و خرد و خواهش او موافق هم نیستند هر چه
برانست که میبایدش خواست میخواهد و نه هر چه میخواهد برانست که میبایدش
در نفس وجود او اختلاف واقع است که پیوسته از ان در خفقان و وحشت واقع است
و ظلمات نکارت بر مخیله او استیلا دارد و وحشت آن تواند بود که منبع آن عین ذات
اینکس باشد چون بر تقدیر اینکه جدا بود حال آن این بود چگونه بر
محال آن باشد که بر آن مباشرت کنند حال اینکه نه جای ولایت و نزول که
بر سر آمده است از انجا کشتی مباد بس کس مباد شد آخر از وی جست و محجوب
باشد از تو هم جهد تو بر وی مبر بیش کو جهد تو خود از وی نجیز
ابو الحسن ابن حبیب من زندگانی دنیا ترا مغز باد بر چند باش که بس کسرا
فریفته هر یک از دنیا و آخرت اهل وقت است و مراد دنیا حلاوت خویش
پیش داشته و مراد باد و آخرت مراد خویش پیش داشته و حلاوت باقیها مثل ما

مثل غل است نوش عسل در دهن دارد و نیش لسع در دنبال و مثل
آخرة مثل گل است چاوش خار از پیش باشد و عروس گل از عقب حفت
الجنة بالمکاره وحفت النیران بالشهوات ظاهربینان میل بدنیا کنند
آخربینان میل بر آخرت اولی من الحبیب من اکثر خلق ظاهربین باشند
چنانچه آفریدگار ایشان بر ایشان گواهی داده کرد ولکن اکثر الناس لا یعلمون
یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الاخرة هم غافلون اکر کثرة ترا از
راه ببرد البته میل بدنیا خواهی کرد زنهار زنهار که بکثرة سالکان راه دنیا
از راه مرو که حق صد آفرین میباشد نزد او اعداد ذره زده است که این کثیر بار خرج
نشند و او بلاه و مانشو راه و اهل گناه گویند و با ایشان گویند لا تدعو الیوم
ثبورا واحدا وادعوا ثبورا کثیرا اولی من الحبیب من وصیت خدای خود که
اینکس را آفریده و برا وانها و مهربان تر است ناشنودن و خدای خود را
متهم داشتن و کوشش بر سخن دشمن قدیم ابلیس کردن با جماعتی که ابلیس بر ایشان
غالب شده و استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله صفت ایشان آمده
نزد ظیفه خرد مند است اولی من الحبیب من خلق دشمن اینکس اند هند و اینها
که اینکس را دسته انتظار امر دنیای خود سازند و آخرة اینکس را بر این کس تباه
کنند در لذة دنیا شریک باشند اما چون عذاب آخرت روی نماید پهلو
با خود کیرند و هیچ بار از اینکس بر ندارند و او را با عذاب باز گذارند قال الله تعالی
ولا تزر وازرة وزر اخری وان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیء ولو کان
ذا قربی اولی من الحبیب من دوستان دنیا را وفا نباشد و در آخرة هر کس
که تو او را دوست نهند استی دشمن تر باشد مگر دوستان الهی قال الله تعالی الا
خلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین اولی من الحبیب من انیکان عو

والرّن

دوستان چند پیدا شده اند این رابطه را قوائی استوار دار که از این مرد آخرت
ترا نفع خواهد رسید این اجتماع و انفراد که روی نموده از رحمة خدای است
حبل خدایست که فرو فرستاده در آن دست زن و از آن دست مدار اعتصموا
بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین
قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها مکو
که ما پیش از این دوستان بوده بیم برای آنکه دوستی لبیع دشمنی است دوستی
حقیقی دوستی تقویت که اکنون روی نموده اولی من الحبیب من در تمام سیر
این امر و نظم این شان کوشش که این امر یست که اگر منتظم شود با خیر که در ضمن
آن باشد و با اکر که بواسطه آن بر سعادة خویش رسند و اجر هر ایشان که
دیوان تو نویسند در باب که فرصتی بهتر از این نخواهی یافت و کاری بهتر از این ترا
پیش نمی آید عمر خویش را بدین در ازنها نه چه هر کس که نظم چنین خیری و بنا
چنین بقعه موفق شده تا اثر آن در جهان باقیست هر طاعتی که در آن میشود حکم
آن دارد که او زنده است و آن طاعت بجای میآورد قال الله تعالی ونکتب ما قدموا
وآثارهم و بسیار غبن و حیف باشد که کسی تواند عمر خود را دویست سال
سال سازد که همه در طاعت صرف شود و خدای داند که هر ساعت طاعت چه اجر
عظیم دارد و مع ذالک اینکار نکند حیف و چه حیف بعضی از مردگان را بخواب
دیده اند که میگفته اند افسوس که در دنیا بودیم و دیده روا نه در دنیا اینکس کشتی
و یکبار که گفتی لا اله الا الله چون اینکس میتواند که در یکشب خاک خسبیده باشد و
هزاران هزار بار لا اله الا الله گوید برانکه لا اله الا الله گوییان بسیار از بر تو باشد
در جهان باشند چه غنیمتی باشد در باب که الوقت سیف والفوت حیف
اولی من الحبیب من براه رکن شتر تو حاضر است و با تو میگوید اگر بشنوی و بند

میدهد اگر دریاب چه میگویید میگویید ای برادر من ای برادر دل من ای
برادر عزیز من زنهار که جز کاری که بعد از مرگ تو را سود دهد نکنی که
من نیز چون تو بودم در همین هواها و رغبتها و املها که تو داری داشتم مرگ
میان من و آنها حایل شد و اکنون سر و کار من با کردارهای خود است در پس
دیوار این زمین تنها بمانده برادر بکار خویش مشغول فرزند بکار خود گرفتار
نه کسی را از من یاد و نه کسی را بفریاد میرسد جز عملهای من را هیچ نفعی
چه سود مرا که برادر در کار و فرزند بکار چون من اینجا بخود درمانده ام
ایکاش هرچه کردمی برای خود کردمی تا اکنون از آن برخوردمی ایکاش
ایدریغ ایدریغا که دریغا نیست سود اکنون تو برادر من زندگانی
خود را دریاب و همه آن در کار خویش کن حال مرا وسیلهٔ اعتبار خویش
ساز یقین دان که چون من که از تو کوچکتر بودم مردم تو هم جاوید نمانی
نصیب خود را از دنیا فراموش مکن نصیب تو جز آن نیست که در قبر بتو رسد
و در عرصات دستگیر تو باشد باقی نصیب دنیاست از تو نه نصیب تو است
از دنیا این است پندها برادر مرحوم علیه الرحمة والغفران که شما را میدهد
اگر نمیشنوید چون تو جان بشما رسانید همان است بران عمل کنید تا رستگار
شوید والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین والحزب الربانیین هداکم
الله سبیل السالکین وثبتهم فی الثابتین باغم واندوه جهان چند درگیرید
مکنید رانید که این غم جاوید نیست ما را نه برای آن آفریده اند برای شادی آفریده
اند وانعم وسیلهٔ آن شادی ساختند اند آن خواهد آمد که نه هرگز آید از پی شادی

و نه روی قرض خواه ببیند خدای عز و جل رسل را برای این مژده فرستاد
تا آدمیزاد باجای خود نشیند که از هول مکانت احزان و مجاهده جان
بهم است که همه زنا امیدی او را از دست برده و از پای در افکنده اما این
مژده آنان را رسد که این مژده را باور کنند برای آنکه از راه باوری تا بر آنجا
که این مژده ها از آن میدهند توان رسید هرکس که این را باور نکند و
بر آن کافر گردد در حجاب کفر خویش بماند و روی ایمنی کاین نبیند کلا انهم
عن ربهم یومئذ لمحجوبون اکنون چه دریغ عظیم که کسی از چنان مژدهٔ
مبارک محروم ماند بشومی تکذیب تسلیم ناشدنست و سر کشیدن و خود
زیرکات دیدن چه بعضی نهادها چنین واقع است که او کس نکرده و بجای
خود معجب باشد و کردن البشر نفذ از این جهت رسول الله صلعم فرمود لا یدخل
الجنة الا کل نفس مسلمة و کما قال وای بر چنین نهادها وای بر ایشان که
چنین خیر را از محروم کردند نفوذ در ملکوت ایشان را میسر نگردد و لا تفتح لهم
ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط در حضیض مرتبه
بمانند و بواسطه حقیقی ایشان در دایه خویش ثم رددناه اسفل سافلین معلوم شد
که سر همه خیری مسکنت و استسلام و باوری و انقیاد است لاجرم دعا مصطفی
است اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین و بر زیرکی
و کر زیرکی شور است شوم اکثر اهل الجنة البله ساده دلان نیکوکار
مسکین نهاد به بهشت رسند زیرکان که بز مطبع شهرا نکبر بها ز کر خوشا
کولی که ما را به بهشت رساند و نامبارک زیرکی که صاحب خود را به دوزخ
برد خدای عز و جل جماعت اخوان را از چنین کولی و سادگی بهره مند گرداناد
و همچنین زیرکی مبتلا مسازاد و کرامات خویش از ایشان دریغ مداراد آمین

الکریم الجواد — الرئوف بالعباد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله وحبیب قلبی دعوت علی ارنی
الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی وعصمه والخیر الیه مرد
روزکار است خود را رنج او کار مبتنی بر مشقت بس مشقت از زوال این شاه
وضروری این دار است هر کس را بوسیلهٔ مشتوعی آن پیش میآید اینچنین روزی
که بقای این شاه است تعب و زحمت بخود میباید نهاد خوشی و آسایش از غیب
است محروم مرد آنکس را توان گفت که دنیا همراه او نباشد برای آنکه هر آنکس
نباشد محروم آنکس است که در راه رنج او را جزا بد پیش آید اگرچه مردمان
روز جزا را دور می بینند اما خدای عز و جل بر نزدیکی آن گواهی میدهد قال
الله تعالی انهم یرونه بعیدا ونریه قریبا اکنون شما بگواهی خدای آن را نزدیک
دانید و همگی همت واندیشه خود صرف این کنید که در آن روز از رستگاران
باشید و بدانید که منشاء ترس آدمی الف و عادت است که بطوری معین
کرده شود چندانکه اگر آن طور بر هم شود وجود او باطل میشود و این غلط
است هیچ نیست که آن را عوض نیست اگر نیلوفر نباشد برهیچ یا خواب میتوان
کرد و اگر برنج و گوشت نباشد نان و سعتر میتوان خورد و دلیل بر آنکه
بسیار کس در عالم هست که چنین بسر میبرد و او را بسر میرود و در رتبه خود خوشنا
خوش است که ما را در رتبه خود و اگر بر این تفاوت نسبتی که او راست با ما
او را فی آرام میباید بود چو ما را نیز فی آرام میباید بود برای آنکه زیبت ملوک جنب
زیبت ملوک همچون زیبت آن گدا است در جنب زیبت ما و ملوک را نیز ب
آرام باید بود برای آنکه بالاء هر رتبه مرتبه ایست پس اگر ناسازکاری میکنید باهم

ابتر

مرتبه نمیتوان ساخت و اگر سازگاری میکنید با هر مرتبه میتوان ساخت پس هم
اولی آنکه سازگاری کنید و خود را از رنج اضطراب خلاص سازید و نیز
احکام مراتب بر روی آمیده و جود ای فرد احد که خالق مراتب و یکتا فی ب
آن مراتب است من عوض والتوفیق من الله العلی العزیز والسلام علیکم و علی
جماعة الاخوان ثبتهم الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب ابن محیی الی الولیین الوحیدین الامیر شمس الملة والحق و
الدین ابی سعید والامیر رکن الملة والدین حسن ایدهما الله و آمنهما از نهان
پنهان نباشد که مشایخ گفته اند العبادة حرفة حانوتها الخلوة وهم نشینی آن
خدای عز و جل بهر زیاننند قال الله تعالی انا جلیس من ذکرنی و نیز گفته اند فرض
نباشد که اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات در شان ایشان آمده لقد کان
لکم فی رسول الله اسوة حسنة رسول الله صلعم فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة
روشنی چشم و آسایش دل شما باید که در نماز و تلاوت و ذکر باشد و طعام
که با آن مشغول باشند چنان باشند که ماهی در آب کالمؤمن فی المسجد کالحوت
فی الماء دل را بر آنها آرام دهند و آسایش از آنها جویند نه از صحبت بنی جنس شاید
که از نکته وظایف عباده ملال و سآمت یابند متبعان شهوات هر چند
سیمرغ منکر شهوت از آن ملول نشوند هر روز طعام میخورند و با
همچنان در آن تازه اند و رغبت ایشان فرق نمی یابد مقیمان صلوة نیز باید که
اگر چه هر روز نماز و تلاوت و ذکر ادا کنند همچنان در آن تازه باشند
فالذین عند ربک یسبحون له باللیل والنهار وهم لا یسأمون ایها الجماعة الاخوان
جای فرح که داشته اند و مردمان در غم اجابت آسوده و فارغ نشسته اند

زروست که این حجاب بر دارند و بحرف وکلی حسابی شد باید کند خود را
در باید پیش از آنکه شما را در ربایند با جزئیات چند در ساخته اید و جزوی
جزوی میسازید آخر باز گشت شما با جبار جلیل است کلیه بوی زیدیة تا کلی الوجوه
شوید مگر تاب تجلی جبار جلیل آورید والا لال و دنگ کردید هذا یوم
لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون ویل یومئذ للمکذبین از شما
الحکایت این همه نیست من مات فقد قامت قیامته حجاب حیوة دنیاست
چون این حجاب برداشته شد فی الحال دیدهٔ شما بر جهان کلی گشوده و از تشخص
کلیه را بدید اما یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین زینهار زینهار که
فکر آنروز کنید که دنیا هرچون که هست خواه بر حقیقت و خواه بر آسانی سر خواهد
آمد و با کلیه که اشخاص آنجها از ابر آن صفتر کنیم جلالته و احاطه خواهیم از آنچه
که منطقیان خواهند   والسلام   علیکم اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

از بندهٔ ضعیف خطیب ابن یحیی بسوی سید برادران و یاری کرد سالکان الآیة
محب الملة والحق والدین الشیخ محمد ادام تعم   دنیا اگرچه نزدیکست چون
رفتنی است دور است و آخرة اگرچه دور است چون آمدنیست نزدیکست
هر کار که بعد از مرگ سودی بشخص رساند آن کار مخصوص است و هرچه جز آنست
سبب پشیمانی و فغان و حسرت و دست بدندان گزیدن در روز مرگ است بیکبار
آدمی افتاده و بمیرد و آن حسرت و آشوب که او را اگر همه کار جهان کرده بود
نبرد مرگ ضرره شد تمام عمر خود را چنان بیابید که در هیچکاری بیهوده
صرف کرده ما کر زبان داشتی ای دریغ ایجیرت گفتی اما دریغ که کار برآوه
از آن دست تر است که گشاده سخن داشته باشد و بگفتار پارهٔ دل خود را تسکین کرده

هذا یوم لا ینطقون ای سید برادران در این دیر از جهان دلو قسلک است
اگر مردمان بر آنند که جهان آبادانی است ما برین بدیدهٔ من خرابه منمایید
پس خراب یا بیابانی یا آب ظان پر صور قناب ببینید برادران همه می
بیابید و همه روی که آیینه باشد که خود را در آن توان دید یا کوئی که
صدائی از آن باز توان شنید مگر براو و حشر جهان پاره کرشود که نور
جهان سالکان از جهاند دیگر ظلمات بعضها فوق بعض ای سید بین اولی از
چنان همه روی که جز خدا را نشناسد و نخواهد که شناسد و چنان سرگرم می
محبت باشد که هرچه نام آفرینش بران افتد سرا و بر آن فرو ننماید مگر که
محل نسبتی که با آفریدگار داشته باشد ای سید برادران چنان همه روی که اگر
او را آتش زنند و خاکستر او را بباد دهند سر او بیرون کاهی نباشد از نام
گریزند آتشی بجز من عمر بگویند که برون بیرون کاهی نیست رحمة خدای
رضوان او بر سالکان که گذشته باد جنید و ابویزید و شبلی و عین القضاة
همدانی ارواح پاک ایشان در جهان دیمومی چشم انتظار در راه سالکان
آینده دارند ای برادران اگر راه ایشان روید و از حزب ایشان بشمار گردید حشر
با عتبه و شیبه و ابوجهل و ابولهب قرین کرده باید که احشروا الذین ظلموا و
ازواجهم اینها اماماند که بنار خوانند و آنان اماماند که بگلزار خوانند
تابع داعی نار ای سید اخوان گلزار بودن بر پا تابع داعی نار ای سید اخوان
گلزار وجه گلزار گلزاری برانوار روشن بود حبذا نعم الدار نعم الجار
و احسران اهل النار ای سید اخوان دل مرد سینه طپانست از آرزوی آن
مکان زبالیت شعری الوصول المکان و بالله المستعان و علیه التکلان و
حسبنا الله   ونعم   الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اولیائی واخوانی واحبتی سلام علیکم ورحمة
الله ندانم که شما را چه پیش آمده که در جستن راه خدای شما را العزم
شکل نشان میدهند بخدای که جز خدای باطل است و رهبر حق جز او
امد و معرضان و اهل طبع در آتش و زنادم و پشیمان خواهند بود هر که
امروز که می آتش طلب اول نمی سوزاند وقت اول عنیکد راند که می آتش
دوزخ باوی انیکار خواهد کرد فاخشار والقوا النار فتنم اما بعد محمد
بحق بخلق آمد و جز گفتار و کردار او باطل است رفتار او باطل پی او
گیرید تا رستگار شوید و دل از محبت او معلق دارید تا بوی رسید برخیزید
منشینید که عذاب خدای براین نازل خواهد شد یوم ینفخ فی الصور
و هر کس که اخلاد براین ارض کرده از آن عذاب بیرون نخواهد بود سماوی
شوید کلی شوید نورانی شوید فعال شوید ارضی مباشید جزئی مباشید
ظلمانی مباشید منفعل مباشید شوید پیش از آنکه مشغول شوند هید
اما بعد در بناء بیوت عبادت ندانم که چه هوی دارید تن آسانی تا بی آخر
کزیده اید و حالیا در اینجهان لنگر انداخته اید و رضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا
بها صفت شما آمده وای بر آنکس که براین حیوة راضی شود وای بر او این بنده
ضعیف برهمان عهد و پیمانم که کرده ام و در اینجانب که هستم شغلم آنکه
بعضی امور مردمان اینجانب مگر بجمع و فضل و منت و تیسیر خدای عز و جل
نوعی راست شود که من در آنجانب که آمدم بفراغت کم چند ته معبود خویش تعالی
و تقدس توانم زیست اگر شما در آنجانب در مثل اینکار اید و بنظم بیوت عبادة
مشغول اید و بجان همت و صفت اید که بوده اعلام کنید تا خدا را عز و جل

شکر کنم واگر غیر اینست هم اعلام کنید تا ملت تنم در این راه ما کم مرا رغبتی
برگشتن و بازگشتن از این راه نیست و هر ساعت آتشی تازه در من می
افتد و بی آرام ترم میدارد و ساعت بساعت آتش در نهاد ومیکردم که
است تا اوصال و مفاصلم از هم فرو ریزد و جمله آن روز که رو
نماید تا از دار هجران رخت بربندم و از این کربت غربت خلاصی یابم هر کس
از شما که برهمان صفت اید سلام من براو باد و هر کس که نه براینیدهم سلام
براو که روز دیر است و راه دور و انتظار نمی توان برد اگر آمدنی اید
در راه افتید و اگر ایستادنی اید من چنان باد در حود دویده ام که
هر آفاق دست افشانده ام دیده پر آب جگر کباب دل در اضطراب
دارم اگر دلی سوخته دارید بیارید تا از آن خشک دارم و بریش دل
خویش سازم و ساعتی آرام یابم و اگر چون آب خنک اید از من ببرید
که جراحت را آب زیان میدارد اگرچه با جماعت رفتن موجب امن و اطمینان
اما تنها رفتن نیز لذتی دارد اگر همراهی کنید همراهیم وانکان آباءکم وابنائکم
وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها و
مساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله فتربصوا
ما شما میر شما را خواب خوش جز اخوان محمدیه واخوات او
پیغمبران بحقیقت حال نرسیده اند و راست محض نکشته دیگران همه در غلطند
و محجب کرفتار اند مگر آنکس که ایمان بر پیغمبران آورد عالم حیوة و حقیقة
غیر قرآن در اینجهان نیست دست در قرآن زنید و از اهل قرآن باشید
از اهل دنیا مباشید که دنیا ملعونست واهل آن ملعون الا من آمن بالله
وعمل صالحا جعلکم الله وایای من المؤمنین العالمین انه بعباده لطیف خبیر

السلام علی الاخوان الالهیین اجمعین و رحمة الله و برکاته برادر مرضی
حافظ شهاب الدین داود میرسد که کیفیت حال اخوان و معاملات ایشان هم مشاهده
کرده خبر باز آورد و حال عمارات وانکه در چه مرتبه است نیز مشاهده کند خبر
مفصل در هر باب بیاورد امید که خبرهای سار باز آورد والله ولی
التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر
جعله الله مقتدی البیته سالکان راه بر حقیقت حیوة برده اند از
میان اهل عالم دیگران در عزات موانند بکوشید و سست مشوید که
عاقبت با اهل ذکر است نه با اهل غفلة واگر بعضی از اهل غفلة را عاقبتی
حاصل است که بعضی از اهل ذکر را حاصل نیست بد گمان مشوید که آخر
عاقبة بر تن ایشان از آن عاقبت خبری ندارد واهل ذکر را بی عاقبتی
بر تن است جان ایشان در عین عاقبت است اهل غفلت بر تن ایشان کلش
است و در رو نشان کلش اگر بظاهر ایشان نکری در بهشت شان یابی اما
جانشان در آتش باشد و اهل ذکر اگر بظاهر در تنغیص و سختی باشند
چنانکه گوئی در دوزخ اند اما جان ایشان در آسایش و نعیم مقیم است
حفت الجنة بالمکاره و حفت النیران بالشهوات کاشف حقیقة حال
فریقین است و در یوم تبلی السرائر که لبس یکبارگی رفع شود این شبهه
نماند و هر چه از حقیقت خود آشکارا کرده چشم سالکان بر آن روز روشن
است و لله الحمد که چنان روز را خواهد بود و چگونه نباشد و غیر خوف را
باطل جز نیست لازم و بعد شکایت از نفس کرده بوده اند که مایل بتن آسانی است

و از مشقت

و از مشقات و طاعات گریزان باوی گوید ای نفس اگر از بهشت جوید
خدای و نعیم مقیم می بیازی و از عذاب دوزخ و عذاب الیم برترسی فی نیز
تن آسانی کنی والآخرة بأکون اکفی و از عجب شکایت کرده بوده اند بجا نه
الله چون آدمی نه خود است عجب چه معنی دارد که مشتی خاکست باقی قدرة
او است الفضة این آفات غیر آن در طریق بسیار هست اگر دست از صلوة
ندارند و پای فشارند عاقبت گشادی حاصل شود سایر حق برسند
بود عاقبت جوینده یابنده بود والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

طال شوقی الی لقاء الولیین الوحید بن الفرید بن الامیر شمس الملة والدین
ابی سعید والامیر رکن الملة والدین حسن خوشا آن روز که در جوار رب
غفور از دنیا غدار عزم رحیل باشیم و نقدا خوشا آن دم که در دار الفنا
اخوان آباد از یکانه صحبت ابناء دنیا و مجاهده دیدار ایشان و شنیدن گفتار
شان خلاص یافته باشیم ابولیثین وحید بن مؤمن را آسایش نیست جز آن
روز که بخدای رسد تحقق بر خود بیفید اگر مؤمنید اما عجب چیزیست که سختی
مؤمن بر تن اوست جانش در غایت آسانی است و آسایش ابولیثین وحید بن
وای بر کسیکه جان در محبت مخلوقه نکرد اخیرا ابولیثین وحید بن وای
بر کسیکه جان دهان در راه او بباخت ابولیثین وحید بن سپاس آنخدایرا
که ما را بمحبت او و محبت رسول او راه نمودی کرد والله لولا الله ما اهتدینا
ولا تصدقنا ولا صلینا الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و بتیسیره تنزل
البرکات اللهم کما انعمت فزد و کما بدأت فتمم انک انت العزیز الحکیم ولیم امیر رکن
الدین حسن در مکتوب که بجد فدا رسید شکایت از وساوس که جهت تعلق قلب

قوام عارض میشود بتوده بوده در دل مومن دو دعا هست یکی معلوم از ایمان
و حکم جزوی که خدای آنجا در نزده و از خدای هرگز خالی نباشد و دوم محل
حوادث و قاتل در جزئیات و وساوس تا برآنجا بیشتر نزده و جاهل جز
آن دعا ثانی نداشته باشد و از جهه که واتیم از جستم او نیک باشد نعوذ
بالله ان یکون من الجاهلین

بسم الله الرحمن الرحیم

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك
انت الوهاب من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان الالهیین کرمهم الله
وبارك علیهم اجمعین رسول الله صلعم فرموده خدای میمیرد بغض بعد انا
بیان دو وشده که ما از امیر میم برهید که آنکس که قوه وصوت ما برافتاده
و تفرقه و اعانه ما ازو است باقی است الحمد صدیق در یوم وفات رسول
الله صلعم فرموده الا من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات الا من کان یعبد
رب محمد فان رب محمد حی لا یموت او کما قال اکنون شما تامل کنید که
کسانی که بمضادة شما ابنادگی مینمایند مضادة ایشان صد ملت آن مضادة
که اضداد ما صحابه میکرده اند هست لا والله نیست برای انکه ایشان ساعی
در قتل صحابه بوده اند و کسی کان یمبر که با شما تا اینجا همراه است بیش بعضی
و استکانه نجوده راه مدهید و طریق جبن و بد دلی مسپرید و هرچه از جهه
ایشان شما را پیش آید مانع سلوک مسازید و از رجوع قهقری بپرهیزید
باید که هرچند از ایشان آثار عداوة و مضادة زیاده بظهور آید شما در طریق
خود و نظم اسباب اجتماع و انفراد جدا فزایید مقصود ازشده و قوه نز آنست که
بر اضداد ظفر ریق حلم واعراض جزوی سلوک کند مقصود شده وقوه آنست

در طریق خود و اجتماع برده کرده عبادة و اتمام صوت عبادة و نظم اسباب جمعیه
و بدانید که هر بابت از شما که آغاز سستی کرده دیگران نیز که نگاه در او میکنند رخی
بر سستی میآورند از آن مباشید که مجلوف او وزر ایشان و او وزر اتباع او وزر ایشان هم
چون تجربه همین که بسیار برادران آباد حاضر شوید و اجتماع دست دهد
تقوی قلوب حاصل میشود و امید وا میکردند در آن تقصیر کردن بسیار
بعید می اشد آن چیزها که صحابه برای اعلای کلمة الله و ابانة طریق او الترام
میکرده اند یاد آورید تا انقطاع سعی بر شما هیچ کرده چه عظم درجه نیم فرسنگ
راه رفتن و آمدن اجتبا برای حفظ صحت تن ترغیب در هوا و حرکت کرده اند
اگر حرکتی باشد که حفظ صحت تن و روح هر دو در آن باشد بکرده اولی است
چنین میشنوم که اعدا اغاز شماتت کرده اند و حبا آغاز ملال کاخوانی
کار خود هندره شده اند اعاذکم الله من تفرق الجمع وتشتت الشمل انه
ولی النعمة والفضل

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیه فی الله وحبیبه الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد در امم سابقه چون گناه کرده اند حق عز وجل از فوق یا تحت
بر ایشان عذاب فرستادی مثل صاعقه ثمود و خسف قوم لوط و درین
امت ببرکت نبی ایشان هم چنان عذاب نازل نکرده اما بعضی را بر بعضی مسلط
سازند تا بر یکدیگر ستم کنند چنانچه در قرآن مجید فرموده او یلبسکم شیعا
و یذیق بعضکم بأس بعض و بامراض و محن و آفات مبتلا سازند چنانچه
فرموده ولنبلونکم بشیء من الاموال والانفس والثمرات تا این بلاها و محنت
کشیدنی است وازان گریزی نیست و گریزی میسر نه و جز صبر چاره نیست

که زبان محنت سرآید اعوذ بعفوک که نخفته مؤمن است در رسد وچکونه ازین
محنت توان رهید موجب آن گناه عام است که چون جمهور مردمان بنفسها
مشغول شوند عذاب عام در رسد وصالح وطالح همه را شامل شود که
موجب آن گناه خاصه بودی که مرد که مخصوص سعی کردی و خود را از گناه نگاه
داشتی واز آن نیز هیهات اما چون موجب گناه عام است چاره آن اصلاح
خلق است واین مرجوّ ومعقود نیست جمهور ازان معنوی تر اند که این
ایشان طمع توان داشت پس باید که صبر کنند وتن در دهند تا قضا حکم خود
آشکارا کند اگر آفت طلح رسد واگر آفت آب کاست واگر ظلم حکام واگر ابتلاء
قوم غیر واگر غیر اینها چیزی کائنا ما کان هرچه باشد صبر بباید کرد وجزع
نباید نمود اما چنین صبر جز بخدای نتوان کرد چنانچه با رسول خود فرمود
واصبر وما صبرک الا بالله بشر ضعیف است که بالواقعه روی به راه خدا یا چون
ضعف مشتی توان می بینی از قوت خویش ایشان را قوتی بخش خدایا
که عزیز سلوک سبیل تو کرده اند ایشان را ثبات دل کرامت فرمای وشیطان را
بر ایشان تسلط مبخش که از راه تو نازدارد ودشمن کام سازد خدایا بنده
تو امیر شیخ محمد چون از همه سو برادر رابرست تو او را یار باش که چون تو یار
باشی آنکه یار نباید ندهد خدایا اسباب ذکر واجتماع بر خیر برهما آسان کن واز
خدا شنیده ایم که مخصوصا بهشت برند ویاران او را به عذر نخ او در نگاه کند
کویند ایشان را که ما بهشتیان نبود کوید من برای خود وایشان عمل میکردم
فرمان آید که همه را بهشت برید ما التر محمد بیدمہ وکرم او اقتضا آن کند که عمل
کرفته بود برای خود وما هم کرده باشد اگر ما بیکس ما بیسیات کردار محمد
صلی الله علیه وآله ببار حرم کن جمله در کار او کنی تو بکرم ور نه زبون خلق

نیست دیگر ودبدکر محمد صلی الله علیه وآله نختم الکلام وعلی ولی السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی حی الیه فی الله الامیر رکن الدین حسن مادام
که شخص را باد وکس علاقه باشد ویک علاقه از آن اقوی باشد از علاقه
دیگر چون ترجیح علاقه اقوی بر علاقه اضعف کند خالی باشد مثل اینکه
او را پدری باشد وعمی شکی نیست که علاقه پدر اقوی است از علاقه عم
چون ایشار عم بر پدر کند ظالم باشد وقاطع وبعد از تقریر این مقدمه معلوم
باید که علاقه آدمی با خدای عز وجل اقوی از علاقه او با خود برای آنکه
خود بخدای به او داده وبواسطه خدای عز وجل او را حاصل شده و
اقرب باشد از حبل الورید وبا آنکه علاقه او با خدای عز وجل اقوی است
از علاقه او با خود ایشار جانب جانب خود میکند وهمیشه در کار خود
وبفرح خود است وبکار خدای وبفرح خدای مشغول شود واصلا
کار خود وبفرح خود نباشد ان هذا لهو حق الیقین فسبح باسم ربک العظیم
وبعد دایما دل بیاد خدای عز وجل مشغول دارند وچون بزرگ کرفهم
باشند از نامهای جهان دل فارغ دارند مانند کسی که بوصال محبوب
مظفر شود نقد انتفع بآن مشغول است واگر جهان ودنیا رهزار تفرقه واقع است
اشتغال او برآن لذت مانع اوست از ادراک آن تفرقها وچون خدای عز و
جل فقر بیان فرستد در روی او ترش روی نباشد وبا مهمان خدای
خوی نکند بلکه کوید مرحبا بشعار الصالحین وبا هر ضیف ضعیف باشد
ضعیف اتباع ضیف است وکرم مقتضی آنکه از ضیف ضیف خدای هم
بتنک نیاید ضیف فقر نزل است وترش روی در مهمان جاهلیه انکیس کند

عیال بالاینها نیز رسانند و صبر کنند ان مع العسر یسرا و بعد اکر نیز اهتمام به
اتمام بیوت عبادة و دیگر ابکر شیخ الاخوان شما بیانند بود خاطر بسیار
بر آن میکشید که در شهر رمضان ملاقاة جسمانی با او نیز دست داد لیکن چون
براین موانع بملاقاة روحانی قناعت رفت و آن نیز ملاقاتیست لذیذ و منافع
سری که از مشافهه جسمی نیست بلکه ادق و اصفی است و از خدای عز و جل
مسئول است که اسباب سلوک سبیل او انتظام یابد و اینکار به رسالت آن آسان
شود و از جور بعد الکون همه را نکاه دارد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
والسلام علیکم و علی الاخوان الالهیین اجمعین و علی شیخهم خاصة و الله
المسئول لان یتم شفاءه و یهب له قوة فی جسمه و نفسه و یمتعنا به

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی الاخوان الالهیین کرمهم الله و بارک علیهم
اجمعین چون خدای عز و جل حکم جریان وجود بر مجاری اسباب مقرر
فرموده و فعل خاص آن آشکارا می فرماید یعنی سبب استیلاء غفلت شده بر خلایق
تا حدی که کثیری به انکار و نفی تصریح کرده اند و باقیان عمل شان عمل منکران
باشد الا من شاء الله و تعلیلی که نور تیقظ در دل شان افتد چون پیوسته اهل
غفلت و قساوة به بند بیم است که آن نور از ایشان منطفی کردد و اکر فرادی
از ایشان دوری جویند خوف هست که برای وحشت وحدت رجوع قهقری
دست دهد پس طریق منحصر است در انفراد از اهل غفلت و شرط اجتماع با اهل
تیقظ و خدای عز و جل کثیری از مقدمات این طریق بر شما جماعت اخوان آسان
آورده و بزمینی مبارک شما را راه نموده که در آن خانها سازید و آنجا بعبادة
و ذکر مشغول شوید و بعروة وثقی تمسک جوئید و تعاون بر بر و تقوی شعار

خویش

خویش سازید و مرجعی باشد هر سالک منقطع را که از رفیق در عقاب
حیرت مانده باشد و از هیچ کس هراس مشرق شده اکنون زنهار ایها الفقراء
خدای که از یکدیگر متفرق مشوید که این راه پر آفات است و اعدا و لصوص بسیار
اند و اکر جماعتی بهم شوند رفتن مشکل است و دون همتی مکنید و
حظوظ جسمانیه سریع الزوال را برابر دارید و همچنین از حرفی از جهان
امر کلی باز نمانید و سیرة صحابه در تجرید و تفرید یاد آورید سیروا سبق المفردون
در اینچند شب جماعت صحابه رضی الله عنهم بخواب میدیدم همه کلاهها بر سر و جامهای
در یغ و صله زده پوشیده اما از تمام اهل عالم چنان ممتاز که کوکبی از دیگر
اجزاء آسمان شرح آن نور و بها که ایشان را بود بزبان میسر نیست ما برین ضعیف
را از مشاهده آن حال ایشان اندیشه و تاسف روی نمود که چه باشد
حال عالم روزی که این قرن منقضی کردد و صحابه در جهان نباشند و از
این حزن در کریه افتاده و روی بر خاک نهاده حضرت رسالت صلعم حاضر
شدند و دست مبارک بسوی این ضعیف دراز کرده اند که این ضعیف از خاک
بردارند و در کنار مبارک خویش جای دهند و تسلیه و تسکین فرمایند در این
حال بیدار شدم و خدای داند که دلم از شوق ایشان و آن سیما و سیرت ایشان
چگونه بیقرار است بکوشید جماعت اخوان تا خود را بر ایشان رسانیم که جز با ایشان
حشر شدن غبنی عظیم است و چون تصور این در ضمیر در آید که نزد ایشان حشر
شود بیم دلم هم است که از هم بر شکافد خدایا آنجا که خاکپای ایشانست دیگر
ما را ببر آنجا رسان که تا ابد آباد بهمین خورسند باشیم انک بالجود العمیم علی الکافة آمین

تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیّی فی الله وحبیبی الامیر محب الملة والدین
والحق الشیخ محمد   آدمی بفطرة از جهان الهی است و بر خلقت از این جهان اگر
خلقت او رنگ فطرة گرفت چون بجهان فطرة بازگشت در آسایش و نعمت است
و اگر خلقت او رنگ فطرة نگرفت چون بر آنجا بازگشت سرگشته و مضطرب باشد
و رنگ فطرة آن سیرة و سیاست که پیغمبران داشته اند پیروی ایشان پیدا
کرده و اصحاب ایشان تا بر هند و الا رهائی نیست و اگرچه مصالح جهان هم
است اما فرد این مهم تر است که اندیشه نجات در جهان ابد آنرا بمهمی تنگ
بغاده مهمات کلیه روی نمود اما بعد از آنکه مهمی کلی روی نمود وجود علی
مهمات جزئیه یکسان می شود چنانچه شپش از جامه گرفتن مهمی باشد اما که
از جوانب حیات آهنگ اینکس کند در آن حین شپش گرفتن منسی گردد
و آنرا بمهمی شوان گرفت و مهم منحصر باشد در اندیشه نجات از شر حیات
حقیقیه که آنچه آدمیرا در پیش است از اهوال و احوال بعد الموت نسبت مراتب
با مضار جهان زیاده از نسبت حیات است با شپش پس مومن را مهمی نماند جز
اندیشه نجات آخرت ایولی من در دنیا عبرة که آدمی خود را چنان دان که
در دریای خزر میرود اگر ماهی آن دریا شد او را پیش آید از آن خزر که ماهی
از دریا و اگر ماهی آن دریا شد او را پیش میآید از اضطراب که حیوان بری را
پیش میآید از غرق در دریا و از خود برید یاد آرد که دمی عجیب ایولی
من مردمان همه حیوانات بری اند بطبع اما بر پیروی شرع منقلب کرده میشوند و ماهی
الهی شوند وای بر آنکس که بر پیروی طبع کرده نه بر پیروی شرع آنروز که دریا و را بلعد
در کشد انا لله وانا الیه راجعون خردمند آدمی که اندیشه اینکار کرده پیش
از آنکه با آن رسد که آن زمان مهلت و امان نیست ایولی من آدمی بجهان تمی آید

دنیی

دنیی دست از جهان میبرد بتوانگری که در بین میان باشد اگر دل نهد آلی
باشد ایولی من آدمی بجهان دست بسته آمده و دست بسته میبرد و در بین میان
دست وی نه از آن گشوده اند تا در کارهای دستی بر آورده از آن گشوده اند تا در
مقام ادب به اختیار دست در بندد ایولی من دنیا کشته و هشته گیر حرث
حرث آخرت نشد ایولی من اگر کسی حرث دنیا خواهد که از تو باز گیرد قل لن
یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولینا وعلی الله فلیتوکل المؤمنون ایولی
من آنچه ستمکاران با مومنان کرده اند در عهدهای پیشینه یاد آور
تا چنین کنند ها را عظیم نشمری ایولی من مومن در بین در زنش است که
چون برای جان از وی باز گیرند در هم نباشد مال خود چه باشد آنگاه بعضی
مال ایولی من مال و ملک مومن ایمان او است و قوة و استظهاری که بکرم
خدای سبحانه دارد اگر ایمان او از وی باز نمیگیرند بهیچ دیگر غم نیست
ایولی من بخدای نیکو گمان باش و اندیشه را معقود بر کار آخرت خویش
ساز که کار در بنای تو خدای ساخته است ان الله بعباده لرؤف رحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی اولیائی فی الله الامیر معز الدین الملک سیحی
والامیر عماد الدین جعفر والامیر عماد الدین محمد والامیر الشیخ نور الدین
محمد والامیر نظام الدین درویش محمد جمع الله شملهم و بدیل الرحمة سلامهم
تحقیق لمن یموت ان لا یسکن الی البیوت و حری بمن ینتقل عن قریب
الی القبور ان لا یصعب علیه مفارقة ما الفه من الدور ای هریانه از خوان
دنیا بمراد خواهی و دین درست این هر دو نباشد نه خلاف بندۀ لست
ای هر یانه از خوان تا کار جهان راست کنی دین شود انج اگر موقف خواهید شد

تا خانها که ساخته اید بکمال عمارت رسد آنگاه نقل کنید حال انبیا کار است حال
صحابه یاد کنید که از بهر هجرت بمدینه میکردند و در ظلال جدران و تحت
اشجار بسر میبردند چون شما سر سایر باشید دیگر چه محتاج هستید شما بنشینید که
خانه بر شما راست شود لازم نیست که اول خانه راست شود آنگاه شما بر نشینید
و اگر از مشقت میترسید شما خود دانید که راه خدای بر مشقت مبتنی است
سالکان ریاضت اختیار بر خود مینهاده اند معتقد اگر شما را رنج ضعفی
لازم می آید این همه باک مدارید مرا بامان از موت بکجا از شما رسیده
با خود حال خود اگر شما را موت در اوطان رسد یا در محلیکه برای خدای
بر آن هجرت کرده باشید یکسان میدانید لا والله یکسان نیست ای اخوان
اهل قبور را در آن عز پستان بسیار عذابی و غصه میباید کشید الا
من رحم الله آدمی کردن بمعرض امکان جنان نکال است اگر اینهمه خود را از
ندارد جاهلی باشد ای اخوان مگر محبت ذکر خدای عز و جل شما را شیفته ساخته
که میل بکثرت میکنند و در میان اخلاد ناس بودن هر کس که محبت خدای
او را شیفته ساخت پیوسته بگوشها خواهد که گریزد و محلها خالی ای اخوانم
مگر حب ما عند الله شما را فرو نگرفته که وسوسه امور معاش و راست داشت
جواب امر دنیا شما را غالب است ای اخوان باید که اگر یکی از شما در مغاره باشد
که در آن بر رویت کرده باشد و کذا رها شد الحیات او همان مقدار باشد
که در اندرون بلاد معموره در میان اهلین و اقارب ای اخوان شما
امتحان آیه از نو الرخان ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی تا امید
والسلام علی اولیائی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب ابن محیی الی ولیی فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد
اگر مؤمن عاجز است از آنکه دست ظالمان از خود کوتاه کند خدای او عاجز
نیست و چگونه عاجز باشد و او است که ظالم را زبردستی بخشیده پس چرا مؤمن باید
که اضطراب نکند و خواری و شکست بخود راه نه دهد بدانند که تسلط ظالمان
برای حکمتی و مصلحتی است و بعضی از آن حکمت آنکه و تیم در نامه نوشته بود
و جز آن حکمتها است فلا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون خود شان
مؤمنان مغلوب لیکن در شکست مؤمن خوب است ایوانیم مرحمانه شده
کسی را گویند که کار دنیا خود برسامان دارد و چون کسی چنین کرده باشد
که تمام حق خود گذارده و از خود مستوجب حق شکر گشت ارشید نوعی کردی
برشد که محتمل خیر توبخ آید احسنت آیا هیچ تدبیری کرده که ما لانکه علاوه
شد در آن از خود باز گردانی اگر گوئی خدای از آن رحیم است که بنده را چنین
عذاب کند گویم در جهان ندیده و نشنیده که بعضی را زنده پوست از تن باز می کنند
و بعضی را در سیخ میزنند و بآتش میگردانند و بعضی را پیش چنگال سباع می فکنند
که جلود و امعاء ایشان از هم بر میدرند الی غیر ذلک من انواع العذاب
اینها نه خدای میکند از آن خدای آمر شده فی مغرور عاند بهتر از این
در کار خود بکن ای رشید اسباب و زینات بر خود راست کردی و جامه
رنگین پوشیدی احسنت اما این را هیچ بر آن خواری نماند که بر نعش
سوار شوی و کفنت در بر کرده و بگورستان میبرند الهیکم التکاثر حتی زرتم
المقابر کلا سوف تعلمون ای مرد زنده اگر در سرای پاکار زنده اگر
ای دهدار زنده اگر در هم ایام دار زنده اگر نامی فقطع دابر القوم
الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین سپاس آن خدای را که خوار کرد ظالمان

معد لذا اوست و عزیز ساختن پرهیزکاران از رحمت او است مبارک آنروز
که انبیاء خدا با پیروان خویش بجنات نعیم فرود آیند و ابالسه با اتباع خویش
راه جهنم پیش گیرند یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ونسوق المجرمین
الی جهنم وردا شفاء صدور مؤمنان وذهاب غیظ قلوب ایشان آنجا
میسر گردد تا قضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین الحق
من صبر کن که صبر کردن شعار صدیقان است فاصبر وما صبرک الا بالله
ایولمن در راه خدای سخن چند بر خود بنگر که والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا وعلیک بالوثقی بالزهد والمجاهدة والاجتماع علی
الطاعة فی بیوت العبادة وترک الرکون الی مجالس اهل العادة والله
ولی العصمة والسداد

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی المخدوم الاجل الاکرم المؤید الامیر شرف
الملة والدین محمد فاعظم الله اجرکم فی موت والدکم الاعز علیکم و
علینا وغفر له ورحم شبابه واکرم مآبه ومنحکم صبرا جمیلا واجرا جزیلا چون
پدر که اندک سببی ظاهری در وجود فرزند دارد با او چنین مهربان است
خداوند تعالی که آفریدگار حقیقی اوست با او چگونه مهربان باشد و تفاوت
میان مهربانی خدای عز وجل و پدر مهربان بقدر تفاوت باشد
میان آفریدگاری خدای عز وجل و مدخلیت پدر در وجود او و در آن
تفاوت لایتناهی بل لایقاس احدهما الی الآخر اصلا پس چون خدای را
که مهربانی او با بنده مؤمن بدین حد است و چنین رحمت از او در حق مؤمن
مکتوب گشته و محقق گشته بر بنده مؤمن قضائی کند چه مجال آن باشد که دیگری

باآن

باآن مضایقه نماید و چه کس باشد که میان بنده و خدای او که چندین مهربانی بود
خدای که بر بنده مؤمن چنین مهربان و با لطف بر او چنین نزدیک است
فی تا کسی یکی از کسی نزدیکتر نباشد میان خداوند و بنده او و حکم نتواند
ساختن حق پدر و حق نفس محض برای آنکه خدای ببنده نزدیکتر است
از نفس او بر او چنانچه آن عارف فرموده دع نفسک تخالفها تفعل ما تشاء
لا تدخل فی البین جزع مکنید و اضطراب منمایید و خدای را بخود از او
بر او از خود او لی شناسید و الحمد که به این خصال آراسته بوده اید
و صبر مردانه نموده جزاکم الله عن نفسکم خیرا و زادکم صبرا واعظم لکم اجرا
وجعل الولد المرحوم لکم ذخرا ولنا فرطا برحمته انه ولی المؤمنین ولا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین

والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی الحضرة المخدومة وقتیة العادة نیز المجتهدیة المه الله الاقبال علیه والتوجه
بالکلیة الیه بما فضل ما یعود عن خدمته به و لیسوقهم الی الاستعمال بامر نفسه اما بعد
در بعضی مکاتیب مرقوم داشته بودند که مخفی شده در اکثر توان که بعضی
از انبیاء در بعضی از کمالات فوق خاتم النبیین صلی الله علیه وآله
وعلیهم اجمعین باشند یا نه چون کتاب شکر شوان و امام سنت ابی الحسن
الاشعری تصریح فرموده که کل آیة اوتیها نبی من الانبیاء علیهم السلام فقد
اوتی مثلها نبینا وخص من بینهم من التفضیل الکرامة اگر کسی سؤال
کند که بعضی احادیث دال است بر جواز آن جواب آنست که پیغمبر ما صلی الله
علیه وآله قطب الاقطاب علی الاطلاق است و قطب راه و مقام باشد که

مقام باطن مسرای و یکی مقام ظاهر بفضل و دوا و در مقام اول قرب باشد
هیچکس از مقربان آنجا مساهم او نباشد خدای باشد عز و جل و او بنده
خدای بخدای خدای عاو در فضائل ذکر این اشارة بدینمقامات و تمام
مقربان از رسل و غیرهم آنجا مراو مندرج باشند و بتوسط او در محفل الهی که
ما ینبغی بپیوندند آدم و من دونه تحت لوائه و در اینمقام سلام خدای عز و جل
اوّلا براو باشد و از او منبسط شود و بهر کس بهره از آن رسد خدای عز و جل
با او گوید سلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و او آن سلام در بدید
برای خود و دیگران و گوید سلام علینا و علی عباد الله الصالحین هکذا
جری لیلة المعراج و ترتیب فی الصلوة تذکرة للامة و در مقام دوم او با ایشان
بشمار آید و واحدی باشد از ایشان و اینمقام او ایمان آورده بمقام اول چنانکه
دیگر رسل با او ایمان آورند که و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب
و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه قال المفسرون المراد
بذلک الرسول هو محمد م فهو رسول الرسل هر آینه در نماز فرماید اشهد ان
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله م چنانچه دیگران بر او ایمان آورند
او هم ایمان بخود آورده و اینمقام از مقام اول آخر باید گشته چنانچه همه رسل
از آن اخیر شده اند چنانچه در اخبار آمده که نور محمد مصطفی م چون از عرش
سفید در شجره دهر که نزدیک عرش است چهار صد هزار سال عز و جل خود ر
و بچهار کلمه تسبیح میکرد و چون از آن شجر بیرون آمد او را صد و بیست و چهار
هزار بال بود از هر بال قطره چکید و از آن قطره پیغمبری مخلوق گشت و معلوم گشت
که عدد پیغمبران که صد و بیست و چهار هزار است با پیغمبر ما است صلوات الله علیه و
علیهم اجمعین پس او از جهتی داخل ایشان است و هی الجهة الوصفیة النفسیة

و از جهتی

و از جهتی مهیمن بر ایشان که فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک
علی هؤلاء شهیدا ای علی تلک الشهداء و هی الجهة الحقیقیة الترتیبیة آنچه وارد
شده در تفضیل بعض رسل بر بعضی معانی بر آنحضرت چنانچه در حدیث جبرئیل
علیه السلام گذشت که فعرفت فضله علیه بالله علی حکایت مقام ثانی است
در آنحین که آن فرموده اند در آن پرده جلوه کرده بوده اند و حقیقة که در حجاب
بوده بر تافت حجاب مینماید چنانکه سید طایفه جنید قدس سره فرموده لون الماء لون
انائه پس این تفضیل نیز حجابی است از حجب او و پرده از پرده های نمایش او و قرب حقیقة
او و مقام او هر گاه در حجاب بشریت باشد تاب دیدار جبرئیل بر نیاورد و بیهوش
شود اما گاهی که از دو پرده حقیقت خویش بنماید جبرئیل را تاب او نباشد که لو دنوت
انملة لاحترقت که بنماید مصطفی بر جبرئیل تا آنکه بیهوش ماند جبرئیل و هکذا
قیاس سایر الرسل من ابراهیم و موسی و غیرهما علی نبینا و آله و علیهما السلام و هر گاه
که در حجاب مشارکة بنماید ممکن که یکی از ایشان از تیقن باشد که او را نباشد چنانچه
او را نباید باشد که ایشان را نباشد کما قال تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من
کلم الله و رفع بعضهم درجات قال المفسرون هو محمد م اما که هر گاه از دو پرده
تفرید جلوه کند هیچ کس را در هیچ معنی با وی برابری نباشد چه جای افزونی چنانچه
فرماید لو کان موسی حیا ما وسعه الا اتباعی و دعای عیسی م این باشد که اللهم
اجعلنی من امة احمد م و بلاغ عیسی م اینکه مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد
خطاب بر آدم و بر همه که لولاک لما خلقتک و هیچ مستبعد در حقیقة او نبوّت شک
نکند برای آنکه ربانیت کس چنین البشر خواهد بود که محل نظر الانتظار الهی باشد
پس بحکم ان الله وتر یحب الوتر جز یک کس نتواند بود که محل نظر احق الهی باشد
بواسطه و قد ورد فی حدیث الوسیلة انها اعلی درجة فی الجنة لا ینالها الا رجل

زاحد معلوم است که چون یک کس است غیر آنحضرت نخواهد بود اللهم صل وسلم
علیه وعلی سایر اخوانه من النبیین والمرسلین وآل کل وسایر الصالحین والحمد
لله رب العالمین

قد فرغ من تسوید هذه النسخة الشریفة کاتبه الفقیر الحاجی ابن شیخ عبد الله پیر شاه یوم الجمعة
عشر شهر ذی الحجة فی شهور سنة ۱۲۷۳

